مفتاح الفلاح

اثر:

علامه شیخ الاسلام بهاء الدین محمد بن حسین عاملی

(شیخ بهائی)

ترجمه:

علی بن طیفور بسطامی

به ضمیمه:

رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور

نوشته:

حضرت آیت الله حسن حسن زاده آملی

انتشارات حکمت



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح

مشخصات کتاب

سرشناسه : شیخ‌بهائی محمدبن حسین ق ۱۰۳۱ - ۹۵۳
عنوان قراردادی : [مفتاح الفلاح (فارسی]
عنوان و نام پدیدآور : مفتاح الفلاح اثر محمد العاملی (شیخ‌بهائی ترجمه علی‌بن طیفور بسطامی به‌ضمیمه رساله نورعلی نور در ذکر و ذاکر و مذکور/ نوشته حسن حسن‌زاده آملی
مشخصات نشر : تهران حکمت ۱۳۶۶.
مشخصات ظاهری : ل ۱۱۲، ص ۴۶۲
شابک : ۱۲۰۰ریال ؛ ۱۲۰۰ریال ؛ ۱۲۰۰ریال ؛ ۱۲۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : چاپ سوم ۱۳۷۳؛ بها: ۵۸۰۰ ریال
یادداشت : چاپ چهارم پاییز: ۱۳۷۹: ۲۸۵۰۰ ریال
یادداشت : چاپ پنجم ۱۳۸۳؛ ۴۴۰۰۰ ریال
یادداشت : چاپ ششم ۱۳۸۴؛ ۴۵۰۰۰ ریال
یادداشت : عنوان دیگر: منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح
یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس
عنوان دیگر : منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح
موضوع : اعمال السنه
موضوع : دعاها
موضوع : نماز
موضوع : تفاسیر (سوره فاتحه
شناسه افزوده : بسطامی علی‌بن طیفور، قرن ۱۱ق مترجم
شناسه افزوده : حسن‌زاده آملی حسن ۱۳۰۷ - . رساله نورعلی نور در ذکر و ذاکر و مذکور
رده بندی کنگره : BP۲۶۶/ش۹م ۴۱ ۷۰ ۱۳۶۶
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷
شماره کتابشناسی ملی : م۶۷-۶۹۴

یادداشت ناشر

«مفتاح الفلاح» یکی از ارزنده‌ترین کتب ادعیه در فرهنگ شیعی است. اهمیّت این اثر یکی به لحاظ جلالت قدر و مقام رفیع علمی و معنوی گردآورنده این اثر است که با شناخت دقیق و فهم عمیق خود از معارف معصومین علیهم السّلام مجموعه‌ای از احادیث متقن وارده در این باب را گردآوری نموده است.

اهمیّت و ویژگی دیگر این مجموعه در اینست که یک برنامه روحی و روانی برای تمام اوقات شبانه‌روز می‌باشد. بدین معنا که انسان در هر ساعتی از ساعات که حال دعا و استغاثه داشته باشد می‌تواند با مضامینی عالی با معبود و معشوق یگانه خود راز و نیاز نموده و روح خود را در معرض اشراقات و انوار قدسیّه الهی قرار دهد. چنان که بعضی ارباب معرفت عمل بدان را به عنوان دستور العمل سلوکی برخی شاگردان خود قرار می‌دادند؛ کما اینکه داستان جالبی مشتمل بر این مضمون را مرحوم محدث قمّی (ره) در «سفینة البحار» نقل می‌کند که ذکر آن خالی از فائده نیست.

«از قاضی معزّ الدّین محمّد بن تقی الدّین اصفهانی که در زمان شاه عبّاس قاضی اصفهان بوده است و از فقهاء و متکلّمین بوده و در علوم ریاضی مهارت تامّ داشته است و از مشایخ مجلسی اول بوده است ... نقل است که گوید: شبی یکی از امامان علیهم السّلام را در خواب دیدم، به من فرمود: کتاب «مفتاح الفلاح» را رونویس کن و بر دستورات آن مداومت نما. چون بیدار شدم از همه علمای عصر از این کتاب سراغ گرفتم، همه به اتّفاق گفتند تا به حال نامی از این کتاب نشنیده‌ایم. و شیخ بهائی (ره) در آن وقت همراه لشکر سلطان به یکی از نواحی ایران رفته بود.

چون به شهر آمد از او در باره آن کتاب پرسیدم. ایشان فرمود: من در این سفر کتاب دعائی نوشته‌ام به نام «مفتاح الفلاح» و تا به حال نام آن را برای احدی از اصحاب بازگو نکرده‌ام. من

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه1، ص: 3

خواب خود را برای شیخ باز گفتم، شیخ گریست و نسخه خود را به من داد. و این نسخه نخستین است که از روی خط شیخ نوشته شده است «1»».

باری با توجّه به جهات فوق، این مؤسّسه از دیرباز مترصّد فرصتی برای انتشار این اثر به فارسی بود. از «مفتاح الفلاح» چند ترجمه فارسی توسّط علمای پیشین به عمل آمده که نسخ آنها در کتابخانه‌ها به فراوانی موجود است که از جمله آنها می‌توان ترجمه مرحوم آقا جمال گلپایگانی را نام

برد. ولی هیچ یک از این ترجمه‌ها با توجّه به زبان فارسی کنونی ترجمه‌ای گویا و روان محسوب نمی‌شوند. جز اینکه ترجمه علی بن طیفور بسطامی که از دانشمندان قرن یازدهم است در میان آنها از موقعیّت ویژه‌ای برخوردار است. نثر شیوا و گویا و نیز توضیحات مفید و بجای مترجم بر متن کتاب، رویهمرفته یک «مفتاح الفلاح» فارسی را در اختیار ما گذاشته است. نسخه کامل این ترجمه بسیار کمیاب است تا اینکه روزی خدمت آیة اللّٰه حسن‌زاده آملی صحبت از ترجمه «مفتاح الفلاح» به میان آمد و ایشان با شیمه کریمانه خود دو نسخه از این ترجمه به انضمام یک نسخه از اصل «مفتاح الفلاح» را در اختیار ما گذاشتند.

یکی از این نسخه‌ها به خط نسخ پخته و زیبا و دیگری به خط نستعلیق خوش نوشته شده بود که یکی کامل و دیگری چند صفحه از اول آن افتاده بود. همین دو نسخه مأخذ کار قرار گرفت، یکی را اصل قرار داده و در تصحیح، با نسخه دیگر و اصل «مفتاح الفلاح» مقابله شد.

زحمت تصحیح و مقابله را نیز فاضل محترم آقای حسین استادولی به عهده گرفتند که به خوبی و با دقت آن را به انجام رسانیدند.

علاوه بر این مناسب دیدیم که در مورد متن ادعیه یک ترجمه تحت اللفظی نیز به ترجمه علی بن طیفور افزوده شود تا خواننده برای دریافت معنای ادعیه دچار زحمت نباشد که این اضافه نیز توسّط آقای استادولی صورت گرفت.

و از دیگر سو ابراز لطف حضرت آیة اللّٰه حسن‌زاده را مغتنم شمرده و از ایشان درخواست نمودیم که بر سبیل مقدمه بر این ترجمه نکاتی پیرامون «دعا در معارف اسلامی» به خامه تحریر آورند، که حاصل این درخواست «رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور» است که خود بحثی است بدیع در باره دعا، که بدین وسیله کمال امتنان خود را به محضر ایشان تقدیم می‌داریم.

انتشارات حکمت

---

(1) «سفینة البحار»، جلد 2، ص 437.

[مقدمه آیة الله حسن زاده آملی

اشاره

[مقدمه آیة الله حسن زاده آملی
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ
کتاب حاضر به نام «منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح»، یکی از مائده‌های پر فائده آسمانی است که عائد نفوس شیّقه و شیفته به کمال می‌گردد.
اصل آن اعنی «مفتاح الفلاح» تألیف منیف ابو الفضائل مشتهر آفاق علّامه شیخ بهاء الملّة و الدّین است که در وظائف اهل دیانت به آداب و اعمال واجب و مندوب روز و شب به بهترین نظم و اسلوب تدوین فرموده است. محاسن آن غریز و مطالب آن عزیز است. هم مشحون به حقایق لطائف منطق سفرای الهی درگاه راز و نیاز با خداوند بی‌نیاز است، و هم حافل دقایق معانی در بیان اسرار مستسرّ آیات قرآنی، و ادعیه و اذکار مأثوره است. کوتاهی سخن: انسان آگاه و زبان‌دان و گوهرشناس باید بدان انس بگیرد تا قداست و نفاست چنان درّ یتیم را دریابد، و گر نه زبان قلم در وصف و تحریر آن زبونست.
معلّم بزرگ مرحوم آیة اللّه مولی حسینقلی همدانی که به فرموده بعضی از مشایخ ما سیصد تن از اولیاء اللّه در محضر انور او تربیت شده‌اند، می‌فرمود: کتاب «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی برای عمل کردن خوب است.
اما «منهاج النّجاح»، شرح و ترجمه آنست که به قلم بارع عالم سامی امامی، و نویسنده نامی گرامی علی بن طیفور بسطامی از اعلام قرن یازدهم هجری، در
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 2
جودت تعبیر و عذوبت تقریر مصداق انّ من البیان لسحرا است. خود «منهاج» لسان صدق فصیحی است که پیش از مراجعه به تراجم رجال علم، و تذکره‌های ارباب قلم معرّف مقام شامخ دانشمند بزرگ بسطامی، و فسحت میدان فضل و کمال اوست. زیرا که به حکم محکم قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ اثر هر کس نمودار دارائی اوست.
شگفت اینکه چنین گوهر گرانبها و نادره روزگار، نه تنها اینکه تاکنون به طبع نرسیده است و به مشتریان بازار معارف عرضه نشده است؛ بلکه نسخه خطّی آن نیز چون نام خود علی بن طیفور مانند عنقای مغرب از میانه غائب، و چون اکسیر معروف به کیمیا مطلوب کل طالب است آنچنان که بسی گنجینه مکتبه‌های نامدار عمومی از آن تهی و بی‌نام‌اند. و بسی کتب رجال عاری از نام عالم بسطام‌اند.

مع الوصف از عنایات الهی دو نسخه این جوهر نفیس در تصرف این کمترین است که اصل همین کتاب مطبوع‌اند. و اینک به مشیّت خداوندگاری قلم تقدیر رقم زد که توفیق رفیق مدیران مفضال و گرانقدر انتشارات حکمت گردد، و این گوهر شب‌چراغ از ناحیت آن مطبعه خیر نهاد و برکت مآل مانند دیگر آثار منتشره ارزشمندش در فرا راه سلّاک الی لقاء اللَّه تعالی قرار گیرد تا چون نام شریفش منهاج نجاح و مفتاح فلاح آنان بوده باشد.
انتشارات حکمت به خود ببالد که سعادت نشر چنین اثر جسیم و تراث علمی عظیم نصاب نصیب او گردیده است که بلا شکّ مایه برکات معنوی متوالی وی خواهد بود. و این فقیر الی اللَّه الغنیّ المغنی: حسن حسن زاده آملی خدای سبحانه را سپاس گزارد که در این خدمت نشر معارف اصیل اسلامی نیز سهمی بسزا دارد.
مگر نسیم دعائی از کوی صاحبدلی عیسی نفس به روی ما وزیدن گیرد، و طیور قدسی ارواح اولیای الهی به سوی ما پریدن.
انتشارات حکمت علاوه بر اینکه در تصحیح کتاب سعی بلیغ مبذول داشته است تا با طبع مطبوع و خوب به طرزی بدیع و مطلوب به رسم بهترین هدیه مرغوب
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 3
در دست ارباب معرفت و کمال قرار گیرد، عباراتی که از اصل در «منهاج» ترجمه نشده‌اند با قلمی شیوا و رسا ترجمه و با اضافه بعضی تعلیقات بر آن فزوده است و برای تمیز فرع با اصل، ترجمه طاری را در میان معقوفتین نهاده است.
مزیدا اینکه، این کتاب مسطور که خود یکپارچه نور است، رساله ما را که «نور علی نور» است به عنوان مدخل آن بیت معمور در مفتتح آن قرار داده است تا نفع آن عام و افادت آن تام باشد.
إنّ اللَّه لا یضیع أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.
یکی از محسّنات «منهاج النّجاح» این است که مترجم در آغاز و انجام آن نام و نشان و زمان و بوم خود و علّت شروع بدین امر خطیر مبارک و تاریخ پایان آن را به نصّ قلم خود در متن کتاب آورده است و ما چندان که به شماری از کتب فهرست و تراجم دانشمندان گشته‌ایم علی بن طیفور بسطامی و «منهاج النّجاح» را نیافته‌ایم لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْراً.
آن دو نسخه یادشده اصل، هر دو به قطع وزیری و کاغذ سمرقندی‌اند. تاریخ کتابت یکی 1107 است که در حدود چهل و پنج سال بعد از تاریخ تألیف «منهاج» استنساخ شده است و کاتب آن در آخر چنین مرقوم داشته است: فی تاریخ أربع عشر شهر ذی الحجّة الحرام من شهور سنة سبع و مائة بعد ألف 1107 کاتب الحروف فقیر حقیر ملّا رجب علی مؤذّن کلب

این آستان.
این نسخه در سنه 1312 در تصرّف شخصی فاضل به نام محمّد اسماعیل بن محمد حسین نخجوانی بوده است و در برگه کاغذی جداگانه در باره کتاب چند سطری نوشته و آن را ضمیمه آخر کتاب کرده است که دو سطر اول آن بدین عبارت است:
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ*: این کتاب «مفتاح الفلاح» از جمله تصنیفات مرحوم شیخ بهایی است- طاب ثراه و نوّر مرقده- که عربی بوده و مولانا علی بن طیفور بسطامی از لغت عربی به زبان فارسی نوی نموده شکر اللّه مساعیه»- الخ.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 4
صفحه اول این نسخه ساقط شده است یعنی فقط یک صفحه ناقص دارد.
و ابتدای صفحه دوم آن این عبارت است: ثقلین است. سلام من الرّحمن نحو جنابهم- الخ.
اما آن نسخه دیگر کامل است و لکن از نام کاتب و تاریخ کتابت عاری است.
و به حسب خط و کاغذ باید قبل از نسخه قبل باشد. و بر آن چند مهر خورده است که نسخه در تملّک صاحبان مهر یکی پس از دیگری بوده است. و بر ظهر ورق اول آن نوشته است «شرح مفتاح الفلاح». و هر دو نسخه تمیز و خوانا می‌باشند و دومی به خط نسخ خوش بلکه قریب به ممتاز است که خیلی بر خط آن نسخه دیگر برتری دارد. خداوند سبحان همگان را جزای جزیل عطا کناد.
لیله چهارشنبه 16 جمادی الآخر 1406 ه ق 7/ 12/ 1364 ه ش.
قم- حسن حسن زاده آملی
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 5

رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور

اشاره

رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 7
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ (قرآن کریم سوره بقره آیه 187) سپاس خدای را که ذکر او شفا و اسم او دوایست و سامع دعا و دافع بلایست.
درود بر ختم رسل که سیّد اصفیایست، و بر آل او که اولشان آدم اولیاء اللّه و آخرشان خاتم اوصیایست. و بر همه انبیاء و اولیاء تا سخن از قرآن و دعایست.
و بعد چنین گوید ملتجی به ظلّ لوای حمد حسن حسن‌زاده آملی طبری سقیه اللّه و إیّاکم شَراباً طَهُوراً:

[فهرست

[فهرست

این رساله یک مقدمه و یازده فصل در دعا و ذکر و مناجات است و به نام «نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور» مسمّات است. و در حقیقت خوان آراسته‌ایست که خواص از آن بهره می‌برند، اؤلئک لهم رزق معلوم.

مقدمه: کلماتی چند حول مکانت و منزلت دعاء است.

فصل اول چهل کلمه مبارک منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم و چهارده تبصره در بیان بعضی از اسرار است.

فصل دوم در بیان سر اینکه ادعیه مأثوره حائز لطائفی خاص‌اند که در روایات یافته نمی‌شوند و در آن یک تبصره است.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 8

فصل سوم در اینکه خداوند در هر چیز به کم اکتفاء کرد و حد برای آن معیّن فرموده است مگر در ذکر و دعا، و در آن چهار تبصره است.

فصل چهارم در بیان عدد مأثور در بعضی ادعیه و اذکار است.

فصل پنجم در بیان اوقات و امکنه است و در آن یک تبصره است.

فصل ششم در بیان طهارت داعی است.

فصل هفتم در احتراز از دعای ملحون است. و در آن دو تبصره است.

فصل هشتم در دعای مأثور و غیر مأثور است و در آن یک تبصره است.

فصل نهم در دو مطلب است یکی در اختلافات سنوح احوال دعات، و دیگر در بیان نحوه افاضه القاءات. و در آن یک تبصره است.

فصل دهم در ادب مع اللّه است که به هفت قلم آراسته شده است و در آن سه تبصره است. قلم اول اینکه در ادب مع اللّه حضور قلب باید، دوم اینکه بدون اذن تصرف نکند، سوم اینکه عبادت حبّی باشد، چهارم اینکه خدا را به اسمای حسنی بخواند، پنجم در موضوع وقایه است، ششم در عدم اعتدای در دعا است، هفتم در تعظیم اسماء اللّه تعالی است.

فصل یازدهم در سرّ استجابت دعا است. و در آن دو تبصره است.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 9

مقدمه [کلماتی چند حول مکانت و منزلت دعاء است

دعا کلید عطاء و وسیله قرب الی اللّه تعالی و مخ عبادت و حیات روح و روح حیات است.

دعا کوبه باب رحمت رحیمیّه و سبب فتوح برکات شرح صدر و نور و ضیای سرّ است.

دعا موجب رسوخ حبّ ذکر الهی در دل، و منزّه نفس از رین شواغل است.

دعا توشه سالکان حرم کبریای لا یزال، و شعار عاشقان قبله جمال، و دثار عارفان کعبه جلال است.

دعا سیر شهودی و کشف وجودی اهل کمال و تنها رابطه انسان با خدای متعال است.

دعا معراج عروج نفس ناطقه به اوج وحدت، و ولوج به ملکوت عزّت است.

دعا مرقات ارتقای انسان به مقام ولایت، و رفرف اعتلای وی به مرتبت خلّت است.

دعا واسطه اسم اعظم گردیدن انسان و دست یافتن به کنوز قرآن و داراشدن رموز تصرف طبایع اجرام و ارکانست.

دعا کاسر قلب و جابر آن به انا عند المنکسرة قلوبهم است. یعنی دل از ذکر و دعا شکسته شود و دل شکسته درست‌ترین و ارزنده‌ترین کالای بازار هستی است که خدا در دل شکسته است. الهی اگر یک بار دلم را بشکنی از من چه بشکن بشکنی.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 10

دعا یاد دوست در دل راندن و نام او به زبان آوردن و در خلوت با او جشن ساختن و در وحدت با او نجوی گفتن و شیرین زبانی کردن است.

دل بی‌دعا بها ندارد، و دل بی‌بها بها ندارد قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُکُمْ «بگو اگر دعای شما نباشد پروردگار من شما را چه وزن نهد و به شمار آورد.» صادق آل محمد- صلوات اللّه علیهم- فرمود:

علیکم بالدّعاء فإنّکم لا تقرّبون بمثله

(کافی معرب ج 2 ص 339) جمود عین و خمول لسان از کوردلی است.

هر چند که محبّت و عشق اساس ذکر و دعایند ولی در آغاز از ذکر و مناجات و دعا محبّت به بار آید و در انجام، محبّت، ذکر و مناجات و دعا و سوز و گداز می‌آورد.

در اول ذکر آرد انس با یار در آخر ذکر از انس است و دیدار

چنان که مرغ تا بیند چمن را نیارد بستنش آنگه دهن را

شود مرغ حق آن فرزانه سالک که با ذکر حق است اندر مسالک
خوش آنگاهی دل از روی تولّی شرف یابد ز انوار تجلّی
چگونه مرغ حق ناید به حق حق چو می‌بیند جمال حسن مطلق
در مکانت و منزلت دعا و مقامات آن آیات قرآنی را لسان مبین است، و روایاتی در اسرار و آداب دعا از پیشوایان دین است که مشایخ علم را بر انگیختند و بر آن داشته‌اند تا در دعا کتابها نوشته‌اند، و صحیفه‌ها گرد آورده‌اند، و در پیرامون آن با تنویع موضوعات عدیده بحثها پیش کشیده‌اند، و درهایی از رحمت به سوی نفوس مستعدّه گشوده‌اند، و به نامهای دلنشین و طرب انگیز و جان فزا از قبیل «مفتاح الفلاح» و «عدّة الداعی» و «فلاح السّائل» و «قوت القلوب» و «مصباح المتهجّد» و «روضة الأذکار» و «البلد الأمین» و «منهاج العارفین» و «منهاج النّجاح» و نظائر آنها نامیده‌اند، تا از این اسامی عطر آگین نیز مشام ارواح را معطّر سازند، و قلوب را به ریاض قدس سوق دهند، و نفوس را به مجالس انس کشانند.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 11
امید آنکه در حوزه‌های علمیّه صحف ادعیه و اذکار که از ائمّه اطهار ما صادر شده‌اند، و بیانگر مقامات و مدارج و معارج انسانند از متون کتب درسی قرار گیرند، و در محضر کسانی که زبان‌فهم و اهل دعا و سیر و سلوکند و راه رفته و راه نمایند درس خوانده شوند.
در نظر این کمترین اول «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی، و پس از آن «عدّة الداعی» ابن فهد حلّی، و بعد از آن «قوت القلوب» ابو طالب مکّی و سپس «اقبال» سیّد بن طاوس، و در آخر انجیل اهل بیت و زبور آل محمّد «صحیفه کامله سجّادیّة» در عداد کتب درسی در آیند که نقش خوبی در احیای معارف اصیل اسلامی است. البتّه فهم و تعلیم و تعلّم آنها بدون معرفت به علوم ادبی و معارف نقلی و عقلی و عرفانی صورت پذیر نیست، از تو حرکت و از خدا برکت لیس للانسان الّا ما سعی. و شک نیست که نیل بدین معارف نوری الهی از بسیار مباحث رائج و دارج، به مراتب مفیدتر است بلکه به نسبت و قیاس در نمی‌آید، آن کجا و این کجا.
معلّم بزرگ آیة اللّه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی که به فرموده بعضی از مشایخ ما سیصد تن از اولیاء اللّه در محضر انور او تربیت شده‌اند، می‌فرمود: کتاب «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی برای عمل کردن خوب است.
ششمین کتاب جامع عظیم الشّأن «کافی» ثقة الاسلام کلینی کتاب دعا است در شصت باب، حافل چهار صد حدیث از وسائط فیض الهی که هر باب آن دری به روضه رضوانست، و هر حدیث آن شاخه‌ای از شجره طوبای ایمان. تا چه رسد به جوامع کبار از قبیل «وافی» و «بحار الانوار» و «عوالم» و «فصل الخطاب» و نظائر آنها.

جزء دوم مجلد نوزدهم «بحار» صد و سی و یک باب و خاتمه، در اذکار و ادعیه است که چندین برابر کتاب «کافی» یاد شده است. علاوه اینکه در کتب و ابواب دیگر «کافی» و «بحار» نیز به مناسباتی در ادعیه و اذکار احادیثی روایت شده است.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 12

این درر روایات و غرر احادیث دلالت دارند که سفرای الهی و وسائط فیض ربوبی تا چه اندازه در تمام شئون و احوال و اطوار و اوقات زندگیشان اعتنای تام و عشق و شوق شدید به ذکر و مناجات و دعا داشتند و یاران و پیروان و شاگردانشان را بدان ترغیب می‌فرمودند.

در ایفای مباحث حول دعاء حق این است که باید آیات قرآنی را در این باب و ابواب کتب دعاء جوامع روائی و روایات آنها را به طور استیفاء مورد تحقیق و و استفاده قرار داد تا به اسرار اذکار و ادعیه در افعال و احوال گوناگون انسان معرفت به وجه کمال حاصل گردد، و لکن به رجاء اینکه لعلّ اللّه یحدث بعد ذلک امرا، اینک به ذکر فصول موعود معهود اکتفا می‌کنیم که هر فصل خود اصلی در این امر است و له الخلق و الامر.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 13

فصل 1 [چهل کلمه مبارک منتخب ذکر و دعا از قرآن کریم و چهارده تبصره در بیان بعضی از اسرار است

شایسته است که انسان نازل در منزل یقظه و عارف به منطق وحی یک دوره قرآن کریم را به دقّت به این عنوان قرائت کند که اسمایی را که خداوند سبحان بدانها خویشتن را وصف می‌فرماید، و نیز آنچه را ملائکه او را بدانها نداء می‌کنند، و نیز دعای انبیاء و اولیاء را که خداوند سبحان در پیش آمد شدائد اوضاع و احوال آنان از زبانشان نقل فرموده است که در آن شدائد احوال و اوضاع خدای تعالی را به اسمی خاص و دعائی مخصوص خوانده‌اند، انتخاب کند.

بدیهی است که نمونه آن شدائد احوال برای دیگران به فراخور قابلیّت و شرائط زمانه و روزگار آنان پیش می‌آید و کأنّ هر یک از آن اشخاص و حالات عنوان نوعی دارد که در هر کوره و دوره و در هر عصر و زمان در دیگران طوری ظهور و بروز می‌نماید، این کس نیز در پیش آمدهای زندگی خود که مشابه با آن حالات است خداوند را بدان اسم و دعا و ذکر و مناجات بخواند و آن را وسیلت نجات و سعادت خود قرار دهد چنان که از تدبّر و غور در بسیاری از آیات و تأمّل و دقّت در بسیاری از روایات حثّ و تحریص بدین دستور العمل استفاده می‌شود.

و ما در این مطلب مهم به تمسّک یک آیت و یک روایت تبرّک می‌جوییم که خردمند را بسند است:

مثلا خداوند سبحان در فضیلت ذکر یونسی در سوره مبارکه انبیاء فرموده

است: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِی الظُّلُماتِ «أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ.

در تأثیر این ذکر شریف یعنی لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ به سه جمله فَاسْتَجَبْنا لَهُ، وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ، وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ دقّت به سزا اعمال گردد، به خصوص به جمله اخیر که مفاد آن عام است که وعده فرموده است شامل همه مؤمنین می‌باشد، و با جمع محلّى به الف و لام و فعل مضارع که دالّ بر تجدّد زمان و حصول تدریجی آن برای ابد است تعبیر فرموده است، فتبصّر.

و نیز به عنوان مثال در این روایت شریف که جدّا از غرر روایات است دقّت لازم بعمل آید: شیخ صدوق- رضوان اللّه تعالى علیه- در مجلس دوم

«امالی»، حدیث دوم آن را به اسنادش روایت کرده است عن هشام بن سالم و محمّد بن حمران عن الصادق علیه السّلام و نیز در تفسیر «مجمع البیان» طبرسی- قدس سرّه- آمده است که
روی هشام بن سالم و ابان بن عثمان عن الصادق علیه السّلام قال:
عجبت لمن فزع من اربع کیف لا یفزع الی أربع؟! عجبت لمن خاف کیف لا یفزع الی قوله: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ»، فانّی سمعت اللّه عزّ و جلّ یقول بعقبها:
فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ.
و عجبت لمن اغتمّ کیف لا یفزع إلی قوله: «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ»، فإنّی سمعت اللّه عزّ و جلّ یقول بعقبها: وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ.
و عجبت لمن مکر به کیف لا یفزع الی قوله: «أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»، فإنّی سمعت اللّه عزّ و جلّ یقول بعقبها: فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا.
و عجبت لمن أراد الدّنیا و زینتها کیف لا یفزع الی قوله: «ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، فإنّی سمعت اللّه عزّ و جلّ یقول بعقبها: إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالًا

وَ وَلَداً* فَعَسی رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ. و عسی موجبة.
چنان که ملاحظه می‌فرمایید امام علیه السّلام از آیات یاد شده استنباط گسترش تأثیر اذکار مذکور برای ابد می‌فرماید که اختصاص به مقام خاص و مورد مشخّص ندارند. هر کس برای نجات از غم به ذکر یونسی ذاکر باشد مشمول رحمت وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ می‌شود، و به همین وزان در رهائی از خوف و مکر سوء و در روی آوردن دنیا و زینت آن به کریمه‌های یاد شده.
تبصره: نکته دیگری در این حدیث شریف است که چرا امام علیه السّلام نفرموده است قال اللّه عزّ و جلّ بلکه مکرّر فرموده است فانّی سمعت اللّه عزّ و جلّ، سرّ آن چیست؟ در حدیث کب از چهل حدیث نکته 717 «هزار و یک نکته» (ص 565- 567 ط 1) اشاراتی در بیان این سرّ مستسر آورده‌ایم شاید ممدّی باشد. و بالأخره در نیل به این گونه حقایق صادره از بیت عصمت و وحی به لسان انسانهای کامل، استاد زبان‌فهم باید زیرا که بیان اسرار به گفتار نیاید و اگر پاره‌ای به زبان آید زبان به بار آورد لذا فرموده‌اند: عارف سر می‌دهد و سرّ نمی‌دهد.
به موضوع بحث برگردیم: این کمترین وقتی توفیق یافته است که به قرائت یک دوره قرآن کریم، آیاتی را به همان نحو که گفته شده است استخراج کرده است که به ذکر برخی از آنها که یک اربعین است با اشارات به بعضی از لطائف نکات در ضمن بعضی از آیات به عنوان تبصره

در این صحیفه تبرّک می‌جوید هر چند قرآن تمامی آن ذکر است چنان که یکی از نامهای شریف آن ذکر است: ص، وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ.
1- وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَةِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ* قالُوا «سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ» (بقره: 23)

2- فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (بقره: 28) وَ یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ- الی قوله سبحانه- قالا «رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ» (اعراف: 23)
تبصره: فیض در «تفسیر صافی» در تفسیر آیه نخستین آورده است که:
فی الکافی عن احدهما علیهما السّلام: إنّ الکلمات:
لا اله الّا أنت سبحانک اللّهمّ و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فتب علیّ فاغفر لی و انت خیر الغافرین.
لا اله الّا أنت سبحانک اللّهمّ و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی و ارحمنی انّک انت ارحم الرّاحمین.
لا اله الّا أنت سبحانک اللّهمّ و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فتب علیّ انّک انت التّوّاب الرّحیم.
و روایات دیگر نیز در تفسیر آن آمده است به موضوع یاد شده «تفسیر صافی» و مجلد 14 «وافی» ص 86 و به «تحف العقول» رجوع شود.
3- وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ «رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» (بقره: 128) 4- وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ» (بقره: 164) 5- فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ* وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»* أُولئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِیعُ الْحِسابِ (بقره: 203) 6- آیة الکرسی: «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ- الی قوله سبحانه- هُمْ فِیها خالِدُونَ» (بقره: 256- 258) تبصره: بدان که در روایاتی که بیان می‌شود مثلا در این آیه و یا در آن دعا و اسماء، اسم اعظم است نوعا آن آیات و ادعیه حائز دو اسم شریف «الْحَیُّ الْقَیُّومُ» اند یعنی در این

دو اسم شریک‌اند. عارف عبد الرزّاق قاسانی در «شرح منازل» گوید: و قد جرّب القوم إنّ الاکثار من ذکر «یا حیّ یا قیّوم یا من لا اله الّا أنت» یوجب حیوة العقل.
(ص 36 ط 1) صفات حیوة و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام، ائمّه سبعه و امّهات صفات الهی‌اند، و حیوة امام ائمّه است که وجود غیر او تصور نمی‌شود مگر بعد از وجود او. و همچنین اسماء مشتقّ از آنها یعنی

اسم حیّ امام عالم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم است و این هفت اسم ائمّه سبعه باقی اسمایند، و حیّ امام ائمّه اسماء است و قیّوم یعنی قائم بذاته مقوّم و مقیم لغیره، و الوهت ربّ مطلق بودن است. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ* هو فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ- فافهم.
تبصره: این کمترین را در نکته 479 «هزار و یک نکته» اشاراتی لطیف و دقائقی شریف در بیان اسم اعظم است که برای نفوس مستعدّه معدّی تامّ است اگر خواهی رجوع کن (ص 239- 248 ط 1). و نیز در بند ششم «دفتر دل» نظما بدان اشاراتی شده است (ص 292- 298). و نیز در باره اکثار ذکر شریف یا حیّ یا قیّوم یا من لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ در نکته 913 «هزار و یک نکته» مطالبی داریم رجوع بفرمائید (ص 752 ج 2 ط 1).
7- آخر سوره بقره: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ»- تا آخر سوره.
8- «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» (آل عمران: 7) 9- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ- الی قولهِ سبحانه «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران: 9) 10- الَّذِینَ یَقُولُونَ «رَبَّنا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النَّارِ» (آل عمران: 17) 11- «قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ- الی قوله سبحانه- وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ

حِسابٍ» (آل عمران: 28) 12- هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ «رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ» (آل عمران: 39) 13- وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ- الی قوله سبحانه- «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِی أَمْرِنا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ» فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْیا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.
(آل عمران: 149) 14- قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ «اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آیَةً مِنْکَ وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ».
(مائده: 115) 15- «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ» (انعام: 80) از قول ابراهیم علیه السّلام.
16- «قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ» (انعام: 164) 17- آیه سخره: «إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ- الی قوله سبحانه- إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ» (اعراف: 55- 57) تبصره: قرائت آیه سخره به نصّ معصوم که در حدیث اول باب «ما یفصل به بین دعوی المحقّ و المبطل فی أمر الامامة» از کتاب حجّت «اصول کافی» (ج 1 ص 279 معرب) روایت شده است موجب صفا نفس و اطمینان آن بر اسلام و ایمان، و تنوّر قلب به یقین، و دفع شرّ شیاطین، و نفی خواطر است.

تفصيل آن را در نكته 978 «هزار و يک نكته» (ص 799- 802 ط 1) با نقل روايات و مآخذ آنها و اقوال مشايخ علم ذكر كرده‌ام رجوع بفرمائيد.
آيت سخره مگر سخره كند مسخره را يا كه افسر به سر قابل افسار شده است منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 19
18- وَ إِلى‌ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً- الى قوله سبحانه- قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا قالَ أَ وَ لَوْ كُنَّا كارِهِينَ* قَدِ افْتَرَيْنا عَلَى اللَّهِ كَذِباً إِنْ عُدْنا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْها وَ ما يَكُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِيها إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّنا «وَسِعَ رَبُّنا كُلَّ شَيْ‌ءٍ عِلْماً عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ» (اعراف: 90) 19- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ «حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (آخر توبه) 20- فَما آمَنَ لِمُوسى‌ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ- الى قوله سبحانه- فَقالُوا «عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكافِرِينَ» (يونس: 87) 21- رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ «فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (يوسف: 102) 22- قُلْ «هُوَ رَبِّي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ» (رعد: 30) 23- «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ* رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ» (ابراهيم: 42) 24- وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً* وَ قُلْ «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصِيراً» (اسراء: 81) تبصره: صاحب «فتوحات مكّيّه» در آخر باب هيجدهم كه در معرفت علم متهجّدين است در تفسير اين كريمه گويد: «و اعلم أنّ المقام المحمود الّذى للمتهجّد يكون لصاحبه دعاء معيّن و هو قول اللّه تعالى لنبيّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يأمره به: «وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي» الآية». آنگاه در تفسير آن لطائفى آورده است، فراجع.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 20
25- إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا يُتْلى‌ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً* وَ يَقُولُونَ «سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولًا» (اسراء: 109) 26- وَ قُلِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً» (آخر اسراء).
27- أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً* إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقالُوا «رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً» (كهف: 11) 28- وَ أَيُّوبَ إِذْ نادى‌ رَبَّهُ «أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَكَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ- الآية (انبياء: 84) 29- وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى‌ فِي الظُّلُماتِ أَنْ «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ

كَذلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ (انبیاء: 88) تبصره: در باره ذكر يونسى و سه كريمه ديگر، حديث امام صادق عليه السّلام در قبل گفته آمد. و نيز در باره ذكر يونسى به نكته 754 كتاب «هزار و يک نكته» رجوع بفرمائيد.
تبصره: نكته‌ای ديگر كه خيلی اهمّيت بسزا در كريمه ياد شده است نون است كه يونس عليه السّلام ذو النّون است يعنی صاحب نون است و نون حوت است چنان كه در روايات منصوص است. و سوره قلم مصدر به ن است: ن* وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ. و در آخر آن فرموده است: وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ* لَوْ لا أَنْ تَدارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ. اين نعمت يا يكی از وجوه آن، همان ذكر مذكور يونسى است.
و در سوره صافّات فرموده است: وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ* فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ* فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ* فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ* لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ* منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 21
وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ* وَ أَرْسَلْناهُ إِلى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ* فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ
(آيه 140- 149) آنكه فرمود: فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، اين تسبيح همان ذكر مبارک يونسى است.
القمیّ فی سورة يونس و قد سأل بعض اليهود أمير المؤمنين عليه السّلام عن سجن طاف اقطار الأرض بصاحبه؟ فقال: يا يهودی أمّا السّجن الّذی طاف أقطار الأرض بصاحبه فانّه الحوت الّذی حبس يونس فی بطنه إلى أن قال عليه السّلام- فَنادى فِی الظُّلُماتِ: أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فاستجاب له و أمر الحوت أن يلفظه؛ فلفظه على ساحل البحر- الحديث.
و عن الباقر عليه السّلام قال: لبث يونس فی بطن الحوت ثلاثة أيّام، و نادى فِی الظُّلُماتِ ظلمة بطن الحوت و ظلمة اللّيل و ظلمة البحر: أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فاستجاب له ربّه فاخرجه الحوت إلى السّاحل- الحديث.
(تفسير صافی در سوره قصص و ص).
راويان ثقه حسن جمال صمدی به صد اسناد دو صد گونه روايت دارد
ظلمات دل نون شب ذو النّونی را ذكر يونس به دل حوت كفايت دارد
حالا در اين چند حديث در معانی ن و مراتب و مظاهر آن تدبّر بفرمائيد:
فی الدّرّ المنثور فی تفسير ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: انّ اوّل ما خلق اللّه القلم و الحوت، قال: اكتب، قال: ما اكتب؟

قال: كلّ شىء كائن إلى يوم القيامة. ثمّ قرأ: «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ»
فالنّون الحوت، و القلم القلم.
عن النّبىّ صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم قال: انّ أوّل شىء خلق اللَّه القلم، ثمّ خلق النّون و هى الدّواة، ثمّ قال له: اكتب
- الحديث (ص 91 ج 14 بحار، و در منثور در تفسير سوره قلم).
و فى المجمع عن الامام الباقر عليه السّلام: ن نهر فى الجنّة، قال له اللَّه: كن مدادا فجمد و كان ابيض من اللّبن و أحلى من الشّهد. ثمّ قال للقلم: اكتب فكتب القلم ما كان و ما هو كائن الى يوم القيامة.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 22
و فى الخصال عنه عليه السّلام قال: لرسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم عشرة اسماء، خمسة فى القرآن، و خمسة ليست فى القرآن، فأمّا الّتى فى القرآن: مُحَمَّدٌ* و أَحْمَدُ و عَبْدُ اللَّهِ و يس و ن.
الاختصاص: سأل ابن سلام النّبىّ صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم عن ن وَ الْقَلَمِ؟ قال: النّون اللوح المحفوظ و القلم نور ساطع؛ و ذلک قوله: ن* وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ - الخبر.
در «معانى الاخبار» باسنادش از ابراهيم كرخى روايت كرده است كه قال:
سألت جعفر بن محمّد عليهما السّلام عن اللّوح و القلم، فقال: هما ملكان.
و عن معاوية بن قرّة، عن ابيه قال: قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم: ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ، قال: لوح من نور، و قلم من نور يجرى بما هو كائن الى يوم القيامة.
(بحار ج 14 ط 1 ص 91، در منثور در تفسير سوره قلم).
و عن ابن عبّاس قال: قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم: النّون اللّوح المحفوظ، و القلم من نور ساطع
(بحار ص 91 ج 14، و در منثور تفسير سوره قلم).
نيشابورى در تفسير غرائب القرآن» گويد: و عن بعض الثّقات: انّ أصحاب السّحر يستخرجون من بعض الحيتان شيئا منه يكتبون منه، فيكون النّون و هو الحوت عبارة عن الدّواء. و يعضده ما
روى أنّ النّبىّ صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم قال: أوّل شىء خلق اللَّه القلم، ثمّ خلق النّون و هو الدّواة
- الخ.
و قريب به همين مضمون از بيضاوى در تفسير «انوار التّنزيل» آمده است.
سبحان اللَّه كه در كتب تراجم حيوانات نوشته‌اند كه برخى از ماهيان مواد سياهى از خود اخراج مى‌كند به طورى كه براى جلوگيرى دشمن آب درياى اطراف خود را سياه مى‌كند تا دشمن بدو دست نيابد. و در مقابل آن نيز در قعر دريا يک نوع ماهى است كه از تنش نور مى‌دهد و دور خود را روشن

می‌کند.
ن به اول ما صدر نیز تفسیر شده است که حیات کل و آب حیات کل است ن ملک یؤدّی الی القلم و هو ملک، و القلم یؤدّی الی اللّوح- الحدیث. و به وجهی ما سوای صادر نخستین نسبت به او ارض‌اند، و نون حوت است، و زمین بر پشت حوت است. و در بعضی از روایات از امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که اسم حوتی که زمین بر آنست یهموت

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 23

است و در بعضی از نسخه‌ها بلهوت است. و نیز به نهر و نهر به مداد و مداد به نور در روایات تفسیر شده است.

ن اول ما صدر دوات است که منشأ کتابت جمیع کلمات نوری وجودی شده است و ن حوت شده است که از آن ماده سیاهی مرکب پدید می‌آید. و ن حوت آب حیات همه و حامل همه ارضین ووو.

ن را به مداد تفسیر کرد مدادی که نور است و همه حروف و کلمات وجودی از این مداد نور نوشته شده است پس وجود در هرجا که قدم نهاد نور است. مداد حروف کتبی مرکّب است که بهترین آن مرکّب سیاه است.

بود قرآن کتبی آیت عین بود هر آیت او رایت عین

الف در عالم عینی الوف است بمانند الف دیگر حروف است

حروف کتبیش باشد سیاهی حروف عینیش نور الهی

حقیقت محمّدیّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به حسب عروج صادر نخستین است و یکی از اسمای آن حضرت نون است و نون صادر نخستین که حامل ارض است یعنی آن رقّ منشور و نور مرشوشی که کلمات نوری وجودی بر او منتقش‌اند وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ. و پوشیده نیست که حیات حوت به آب است وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ.

مرحوم میر در اول «جذوات» گوید:

عینان عینان لم یحفظهما رقم فی کلّ عین من العینین عینان

نونان نونان لم یکتبهما قلم فی کلّ نون من النّونین نونان

نون را چون حمد و ذکر و اقسام نکاحات و انواع قیامت و قلب و حضرات، پنج مرتبه است. در این امر به نکته 663 «هزار و یک نکته» رجوع شود (ص 454- 456 ج 1 ط 1) و بند 33 «تمهید القواعد» در شرح «قواعد التّوحید» که قال اقول سی و سومین آنست نیز مطلوبست (ص 93- 97 ط 1) و عرش نیز پنج عرش است.

رساله «عقلة المستوفز» شیخ عارف محیی الدین عربی در اقسام پنجگانه عرش و نیز

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 24

در ن و لوح و قلم مطلوبست. و اگر کسی در نون و حوت و لوح و قلم طالب تفسیر و تفصیل بیشتر می‌باشد به شرح ما بر «فصوص فارابی»،

شرح فصّ پنجاه و هشتم آن رجوع بفرماید.
سیوطی در «جامع صغیر» از حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است:
دعوة ذی النّون اذ دعا بها و هو فی بطن حوت «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» لم یدع بها رجل مسلم فی شیء قطّ الّا استجاب اللَّه له.
تبصره: شیخ عارف محیی الدین عربی فصّ یونسی «فصوص الحکم» را به حکمت نفسیّه در کلمه یونسیّه عنوان داده است. و فصّ یونسی به مناسبت ذکر یونسی در ذکر و ذاکر و مذکور است. شارح قیصری در بیان اختصاص حکمت نفسیّه به کلمه یونسیّه مطلبی شریف دارد که مضمون آن به ترجمه این کمترین چنین است:
نفس ناطقه انسانی چون حاوی صفات الهی و صفات کونی و معانی کلّی و جزئی است مظهر اسم شریف جامع الهی است، و چون نفس ناطقه انسانی به این لحاظ مظهر اسم جامع است برزخ صفات مذکور است و از این جنبه برزخیّت تعلّق به ابدان گرفته است چه برزخ آنی است که در او صفت طرفین جمع است طرفی که روحانی محض است و طرفی که جسمانی صرف، لذا خلیفة اللَّه است.
کلمه یونسیّه را با حکمت نفسیّه از این رو مقارن کرده است که نفس را با یونس علیه السّلام شباهت‌ها است: چنان که خداوند یونس را در دریا به حوت مبتلا کرد نفس را به تعلّق در جسم مبتلا نموده است و چنان که یونس در ظلمات ندا کرد که: لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ و خداوند در حقّ او فرمود:
وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ، همچنین نفس در عین ظلمات طبیعت و بحر هیولانی و جسم ظلمانی به رب خود توجّه نموده است، پس وحدانیّت و فردانیّت حق برای او منکشف شده است و به آن اقرار نموده است و به عجز و قصور خود اعتراف کرده است، پس خداوند او را از مهالک طبیعت نجات داده
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 25
و در انوار شریعت و طریقت و حقیقت داخل نموده است که این سه در مقابل آن ظلمات ثلاث که ظلمات طبیعت و بحر هیولانی و جسم ظلمانی می‌باشند مقابله کرده است- حدیث رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است که:
الشّریعة اقوالی، و الطّریقة افعالی، و الحقیقة احوالی
- و خداوند به نفس ناطقه نعیم روحانی را در عین جحیم جسمانی روزی کرده است.
و نیز مقارنه کلمه یونسی با حکمت نفسی از مناسبات دیگر بین نفس و

یونس است که حوت رحم، نطفه مشتمل بر روحانیّت نفسی که انوار آن مجرّد است را می‌بلعد، و در ظلمات ثلاثی که یکی رحم و دیگر مشیمه و دیگر پوست نازکی است که در آن جنین قرار می‌گیرد. و نیز از جهت دیگر مناسباتی که آن را راسخون در علم می‌دانند.

30- وَ زَکَرِیَّا إِذْ نادی رَبَّهُ «رَبِّ لا تَذَرْنِی فَرْداً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوارِثِینَ»* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ (انبیاء: 91).

31- إِنَّهُ کانَ فَرِیقٌ مِنْ عِبادِی یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِینَ (مؤمنون: 113).

32- آیه نور: اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ- الی قوله سبحانه- وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ (سوره نور: 36).

اکثار و دوام آیه نور موجب انکشاف حقایق است چنان که خودش نور است نور عین و عین نور است و با آداب آن نور علی نور است چنان که عددش نور است و با این عدد که در نزد خواص با شرائطی منظور است سبب شرف حضور باهر النّور مولود عام نور است. از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که:

اللّهمّ اجعل لی فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی بصری نورا.

مطلبی دیگر در نکته 737 «هزار و یک نکته» مسطور است.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 26

33- وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ «رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً» (فرقان: 75).

تبصره: چند آیه آخر سوره مبارکه فرقان، از آیه وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً تا آخر سوره برای اهل بصیرت دستور العمل کلّی است.

خداوند سبحان توفیق عطا فرماید که قرآن کریم را که همه آن دستور العمل و برنامه الهی مدینه فاضله ساز و انسان ساز است که إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ در متن امور و شئون زندگی خودمان بکار بندیم. همچنان که درست نگهداری هر صنعت را کتابی و دفتر و دستوری است انسان را نیز که بزرگترین صنعت الهی است کتابی به نام قرآن است که دستور صانع این صنعت عظیم برای حفظ و درست نگهداری و به کمال و سعادت رساندن آن است و اللّه سبحانه ولی التّوفیق.

ای برادر ملکت با عالم ملک است، و خیالت با عالم مثال، و عقلت با عالم عقول. قابل حشر با همه‌ای و دارای سرمایه کسب همه. صادق آل محمّد- صلوات اللّه علیهم- فرموده است:

انّ اللّه عزّ و جلّ خلق ملکه علی مثال ملکوته، و اسّس ملکوته علی مثال جبروته لیستدلّ بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته.

درست بخوان و درست بدان.
34- وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِيمَ- الى قوله سبحانه- «رَبِّ هَبْ لِی حُكْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِينَ* وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِينَ* وَ اجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ» (شعراء: 84- 86).
35- اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (نمل: 27) تبصره: عالم جليل سيّد عليخان شيرازى مدنى در كتاب «كلم طيّب» نقل فرموده است كه اسم اعظم خداى تعالى آنست كه افتتاح او اللَّه و اختتام او هو است و حروفش نقطه ندارد و لا يتغيّر قرائته أعرب أم لم يعرب، و اين در قرآن مجيد در پنج آيه مباركه از پنج سوره است: بقره و آل عمران و نساء و
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 27
طه و تغابن.
راقم گويد كه آن شش آيه در شش سوره است كه يكى هم در سوره نمل است كه همين آيه ياد شده است.
اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (آية الكرسى، بقره: 256).
اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَيُّومُ* نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ- الآية (آل عمران: 3).
اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ- الآية (نساء: 8).
اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى (طه: 9) اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (نمل: 27).
اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (تغابن: 14) بلكه بايد گفت كه اين اسم اعظم در هفت آيه قرآن كريم است كه آيه شصت و سه سوره مباركه غافر كه سوره مؤمن است از آن جمله است: ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (نكته 479 هزار و يک نكته).
بلكه با آيه شماره نوزده كه از آخر توبه نقل كرده‌ايم در هشت موضع قرآن كريم آمده است و مشابه آن را در آيات ديگر نيز مى‌توان يافت، فتدبّر.
36- الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا «رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْ‏ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ* رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* وَ قِهِمُ السَّيِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (مؤمن كه سوره غافر است: 9- 11).
تبصره: در اين آيه كريمه حق سبحانه فرموده است كه حاملان عرش و آنانى كه در حول آنند براى مؤمنان استغفار مى‌كنند. و نيز در اول سوره شورى فرمود:
وَ الْمَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ. و نيز در

سوره احزاب

فرمود: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً* وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا* هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً (42- 44) آن استغفار و این صلاة بدین معنی است که مخرج نفوس انسانی از نقص به کمالند. نقص ظلمات است و کمال نور است چنان که فرمود: لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ.

37- لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ- الی قوله سبحانه- یَقُولُونَ «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ» (حشر: 11).

38- هفت آیه اول سوره مبارکه حدید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ- الی قوله سبحانه- وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.

تبصره: ثقة الاسلام کلینی در باب نسبت از «اصول کافی» (ج 1 معرب ص 72) به اسنادش از عاصم بن حمید روایت کرده است که

قال: سئل علیّ بن الحسین علیهما السّلام عن التّوحید؟ فقال: انّ اللّه عزّ و جلّ علم انّه یکون فی آخر الزّمان اقوام متعمّقون فأنزل اللّه تعالی: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و الآیات من سورة الحدید الی قوله: وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. فمن رام وراء ذلک فقد هلک.

یعنی: چون خداوند می‌دانست در آخر الزمان اقوامی مدقّق خواهند آمد سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و اوائل سوره حدید را نازل فرمود برای اینکه عجز عرب بیابانی مانع بود از اینکه آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ را بفهمد. امّا مثل آخوند ملّاصدرا معنی این آیه را ادراک می‌کند چنان که خود گوید که من پیوسته در این آیات تفکّر می‌کردم تا وقتی این حدیث را دیدم از شوق گریه کردم.

تبصره: این تبصره دستوری در مسبّحات ستّ است. این سور مسبّحات ششگانه سوری‌اند که در ابتدای آنان بعد از تسمیه سبّح و یسبّح و سبّح است که عبارت از سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن و اعلی است. آنچه که

باید اینجا در باره مسبّحات ستّ بگویم در نکته 754 «هزار و یک نکته» آورده‌ام رجوع بفرمایید. خداوند سبحان توفیق یقظه و مراقبت و حضور و ذکر و دعا و مناجات مرحمت فرماید.

در اینجا شایسته است دستوری بسیار بسیار گرانقدر و ارزشمند به رسم بهترین تحفه و عطیّه به حضور گوهرشناس قدردان تقدیم بدارم. و آن این که قاضی قضاعی در «دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشّیم من کلام أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصّلوة و السّلام» بدین صورت نقل

روایت کرده است که:
البراء بن عازب قال: دخلت على علىّ عليه السّلام فقلت: يا أمير المؤمنين سألتك باللَّه الّا خصصتنى باعظم ما خصّك به رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه و سلّم- ممّا خصّه به جبريل ممّا ارسله به الرّحمن عزّ و جلّ.
فقال: لو لا ما سألت ما نشرت ذكر ما اريد أن استره حتّى اضمّن لحدى.
اذا اردت أن تدعو باسم اللَّه الأعظم فاقرأ من اوّل الحديد ستّ آيات، و آخر الحشر هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، الى آخرها. فإذا فرغت فتكلّمت فقل: يا من هو كذلك افعل بى كذا و كذا. فو اللَّه لو دعوت به على شقىّ لسعد.
قال البراء: فو اللَّه لا ادعو بها لدنيا ابدا. قال علىّ عليه السّلام: اصبت، كذا أوصانى رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه و سلّم- غير أنّه أمرنى أن ادعو بها فى الامور الفادحة.
«براء بن عازب گوید: بر امير المؤمنين عليه السّلام وارد شدم و آن جناب را به خدا سوگند دادم كه مرا به اعظم اسمايى كه خداوند رحمان جبرئيل را به ارسال آن مخصوص داشت و وى رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را و آن حضرت شما را، مخصوص گردان.
فرمود: اگر سؤال تو نمى‌بود من اراده داشتم كه آن را تا در لحدم نهاده شوم پوشيده بدارم.
هر گاه خواهى خدا را به اسم اعظم وى بخوانى، شش آيه اول حديد (بعد از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ تا وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) و آخر حشر از هُوَ اللَّهُ الَّذِي

لا إِلهَ إِلَّا هُوَ تا آخر سوره را بخوان، و پس از آن بگو اى كسى كه چنانى با من چنين كن (يعنى حاجت خود را بخواه) كه سوگند به خداوند اگر بر شقى بخوانى سعيد مى‌گردد. براء گفت: قسم به خدا من آن را براى دنيا نمى‌خوانم. امام عليه السّلام فرمود:
همين صواب است، رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مرا هم اين چنين وصيّت فرمود جز اينكه مرا امر كرد كه خدا را بدان در كارهاى بزرگ و دشوار روزگار بخوانم».
و بدان كه هيچ حاجتى براى انسان شريف‌تر و عزيزتر از قرب الى اللَّه نيست كه لقاء اللَّه است و «رساله لقاء اللَّه» ما در وصول بدان زاد راه است.
39- قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ- الى قوله سبحانه- رَبَّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ* رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (ممتحنه: 5 و 6).
40- «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَباراً» (آخر سوره نوح).

این چِهل کلمه مبارَک منتخب و مؤثّر این بنده است و دیگری شاید کلمات دیگر را برگزیند که قرآن را با هر نفس مستعدّ تجلّی خاصّ است، و هر کس را در کنار این مأدبه الهی طعمه و لقمه به فراخور اوست و به اندازه خود از آن بهره‌مند است.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 31

فصل 2 [در بیان سر اینکه ادعیه مأثوره حائز لطائفی خاص‌اند که در روایات یافته نمی‌شوند و در آن یک تبصره است

فصل 2 [در بیان سر اینکه ادعیه مأثوره حائز لطائفی خاص‌اند که در روایات یافته نمی‌شوند و در آن یک تبصره است

ادعیه مأثوره هر یک مقامی از مقامات انشائی و علمی ائمّه دین است. لطائف شوقی و عرفانی و مقامات ذوقی و شهودی که در ادعیه نهفته‌اند و از آنها مستفاد می‌شوند در روایات وجود ندارند و دیده نمی‌شوند زیرا در روایات مخاطب مردم‌اند و با آنان محاورت داشتند و به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفت آنان با آنان تکلّم می‌کردند و سخن می‌گفتند نه به کنه عقل خودشان هر چه را که گفتنی بود.

فی الکافی عن الصّادق علیه السّلام: ما کلّم رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم العباد بکنه عقله قطّ.

و روایت دیگر نیز

قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم: انّا معاشر الأنبیاء أمرنا أن نکلّم النّاس علی قدر عقولهم

(سفینة البحار ج 2 ص 214 مادة عقل عن و ط 161) امّا در ادعیه و مناجاتها با جمال و جلال و حسن مطلق، و محبوب و معشوق حقیقی به راز و نیاز بودند لذا آنچه در نهانخانه سرّ و نگار خانه عشق و بیت المعمور ادب داشتند به زبان آوردند و به کنه عقل خودشان مناجات و دعا داشتند. مثلا سیّد بن طاوس در «مجتنی» (ص 23 ط 9) آورده است:

الدعاء المروی عن مولانا علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام: یا بدیء یا بدیع، یا قویّ یا منیع، یا علیّ یا رفیع، صلّ علی من شرّفت الصّلوة بالصّلاة علیه.

دعای عرفه حضرت امام سیّد الشّهداء علیه السّلام در توحید، و دعای زیارت جامعه کبیر حضرت امام علی نقی علیه السّلام در ولایت و بیان مقام انسان کامل ولی، عدیل یک دیگر در

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 32

این دو اصل اصیل و رکن رکین معارف انسانی‌اند.

توقیع مبارک حضرت بقیة اللَّه- عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف- را در بیان مقام انسان لسانی است که باید گفت: کلّ الصّید فی جوف الفراء. شیخ عارف حافظ رجب برسی صاحب «مشارق انوار الیقین» بعضی از فقره‌های آن را شرح کرده است (ص 139 ط بمبئی) بلکه بعضی از دانشمندان پیشین بر آن شرحی نوشته است که نسخه‌ای از آن در تصرّف راقم است چنان که بر زیارت جامعه شروح بسیار نوشته‌اند. خداوند

سبحان توفیق نیل به لباب صحف مکرّمه منطق اهل بیت عصمت و وحی را به همگان مرحمت بفرماید.
توقیع شریف را سیّد اجلّ ابن طاوس در «اقبال» به اسنادش بدین صورت روایت کرده است:
و من الدعوات فی کلّ یوم من رجب ما رویناه أیضا عن جدّی ابی جعفر الطّوسیّ- رضی اللّه عنه- فقال: أخبرنی جماعة عن ابن عیّاش قال: ممّا خرج علی ید الشّیخ الکبیر أبی جعفر محمّد بن عثمان بن سعید- رضی اللّه عنه- من النّاحیة المقدّسة ما حدّثنی به خیر بن عبد اللّه قال: کتبته من التّوقیع الخارج إلیه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ*، ادع فی کلّ یوم من ایّام رجب:
اللّهمّ انّی أسألک بمعانی جمیع ما یدعوک به ولاة امرک، المأمونون علی سرّک، المستبشرون (المستسرّون- خ) بأمرک، الواصفون لقدرتک، المعلنون لعظمتک. و أسألک بما نطق فیهم من مشیّتک فجعلتهم معادن لکلماتک، و أرکانا لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک الّتی لا تعطیل لها فی کلّ مکان، یعرفک بها من عرفک، لا فرق بینک و بینها الّا أنّهم عبادک و خلقک - الخ.
ضمیر را یک جا «هم» آورد و فرمود:
فجعلتهم معادن لکلماتک
، و یک جا «ها» آورد و فرمود:
لا فرق بینک و بینها الّا أنّهم عبادک
، چنان که حق سبحانه فرمود: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَةِ (بقره: 32) فافهم.
شگفت‌تر از این آنکه فرمود:
لا فرق بینک و بینها الّا أنّهم عبادک و خلقک.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 33
و این همانست که باز آن وسائط فیض الهی فرمودند:
نزّلونا عن الرّبوبیّة و قولوا فینا ما شئتم.
این چنین انسان را در اصطلاح صحف عرفانی کون جامع گویند که از مرتبه غماء تا مقام عماء را که برزخ بین غیب مطلق و مرتبه واحدیّت است حائز است، یعنی برزخ جامع بین حضرت وجوب و حضرت امکان است و صاحب قلب احدی جمعی است. و چنان که اسم جلاله امام ائمّه اسماء و قبله و کعبه آنانست، کون جامع که مظهر أتمّ این اسم شریف و به معنی واقعی و مطابقی کلمه آیة اللّه است امام و قبله و کعبه کلّ است.
کعبه است کامل و همه طائف به گرد وی بنگر مقام مظهر اسم جلاله چیست
مثلا در حضرات خمس گویند: حضرت غیب مطلق، و حضرت شهادت

مطلقه، و حضرت غیب مضاف، و حضرت شهادت مضافه، و حضرت کون جامع.
و یا در اقسام پنجگانه نکاح گویند: اول آن توجّه الهی ذاتی از حیث اسماء اول و اصلی که مفاتیح غیب هویّت الهی و حضرت کونی است. و دوم آن نکاح روحانی، و سوم آن نکاح طبیعی ملکوتی، و چهارم آن نکاح عنصری سفلی، و پنجم آن اختصاص به انسان است که مجمع بحرین غیب و شهادت است.
و علّامه قیصری به اقتفای حضرت بقیّة اللَّه و تتمّة النّبوّة و قطب الوری در «شرح فصوص الحکم» چه نیکو گفته است:
«و مرتبة الانسان الکامل عبارة عن جمع جمیع المراتب الالهیّة و الکونیّة من العقول و النّفوس الکلّیّة و الجزئیّة و مراتب الطبیعیّة الی آخر تنزّلات الوجود، و تسمّى بالمرتبة العمائیّة أیضا فهی مضاهیة للمرتبة الالهیّة، و لا فرق بینهما الّا بالرّبوبیّة و المربوبیّة، لذلک صار خلیفة اللَّه (ص 11 ط 1). و الکون الجامع هو الانسان الکامل المسمّى بآدم، و غیره لیس له هذه القابلیّة و الاستعداد».
(ص 62).
چون معدن کلمات اللَّه است خلیفة اللَّه است که به صفات مستخلف متّصف است. و
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 34
اعظم شروط خلافت علم به جمیع مراتب و اهل هر مرتبه و علم به حقوق و احکام آنانست که چنین کسی باید مبیّن حقائق اسماء علی الاطلاق بوده باشد. بلکه این معدن کلمات اللَّه را فوق مقام خلافت است زیرا که مقام خلافت ناظر به انباء و رسالت و وساطت است و ممکن است که انسان ولیّ کامل را الوکت نباشد، فافهم و تدبّر ترشد ان شاء اللَّه تعالى.
سینه آن گنجینه قرآن فرقانست و بس سینه سیمینه سر خیل خوبانست و بس
نغمه عنقای مغرب آید از آن سوی قاف مشرق شمس حقیقت قلب انسانست و بس
قرصه مهر و مه اندر عرصه کیهان دل روشنی شعله شمع شبستانست و بس
غرقه دریای نور وحدت اندر کثرتش هر طرف رو آورد بر روی جانانست و بس
ماء دافق کون جامع از غمایش تا عماست لوحش اللَّه عقل در این نکته حیرانست و بس
تبصره: رجب ماه ولایت، و شعبان شهر رسول اللَّه، و رمضان شهر اللَّه است. و اهل ولایت در آغاز شهر ولایت آماده برای ادراک اسرار شهر اللَّه

به خصوص لیله مبارکه قدر می‌شوند. و آن که گفته‌ایم رجب شهر ولایت است در صدور توقیع مبارک از حضرت ولی اللّه و امر آن جناب که ادع فی کلّ یوم من ایّام رجب توجّه داشته باش. و در فصل پنجم در تأثیر اوقات به احوال ذاکر و داعی در این امر اشارتی خواهد آمد.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 35

فصل 3 [در اینکه خداوند در هر چیز به کم اکتفاء کرد و حد برای آن معین فرموده است مگر در ذکر و دعا، و در آن چهار تبصره است

خداوند در هر چیز به کم اکتفا کرده است و حدّ برای آن معیّن فرموده است مثلا نماز پنج مرتبه، روزه یکماه، زکاة از نصاب مقدار معیّنی، ولی برای ذکر حدّی معیّن نفرموده است. و این مطلب مضمون روایت است در کتاب دعای «اصول کافی» که ثقة الاسلام کلینی باسنادش روایت کرده است

عن ابن القدّاح، عن أبی عبد اللَّه علیه السّلام قال: ما من شیء الّا و له حدّ ینتهی الیه الّا الذّکر فلیس له حدّ ینتهی الیه: فرض اللَّه عزّ و جلّ الفرائض فمن أدّاهنّ فهو حدّهنّ، و شهر رمضان فمن صامه فهو حدّه و الحجّ فمن حجّ فهو حدّه إلّا الذّکر فانّ اللَّه عزّ و جلّ لم یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی الیه. ثمّ تلا هذه الآیة: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا» (احزاب: 42).

فقال: لم یجعل اللَّه عزّ و جلّ له حدّا ینتهی الیه

- الحدیث (ج 2 ص 361 معرب).

عدم حدّ ذکر برای این است که انسان باید جزئیّات کار خود را موافق با حکم الهی قرار دهد و همواره با حفظ مراقبت و حضور به یاد حق سبحانه باشد رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ (نور: 38).

و فی الکافی بإسناده الی الحلبیّ عن ابی عبد اللَّه علیه السّلام قال: لا بأس بذکر اللَّه و أنت تبول فإنّ ذکر اللَّه عزّ و جلّ حسن علی کلّ حال، فلا تسأم من ذکر اللَّه

(ج 2 ص 360 معرب) بلکه دستور ذکر از شریعت مطهّره در حد خلاء رسیده است. به «یازده رساله» ما رجوع شود (ص 444 ط 1).

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 36

تبصره: خداوند سبحان فرمود: إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ (عنکبوت: 46). و فرمود: أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْرِی (طه: 15). و رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گفت:

جعلت قرّة عینی فی الصّلوة.

صلاة سبب مشاهده است، و مشاهده محبوب قرّة عین محبّ است، زیرا که صلاة مناجات بین حق تعالی و عبد اوست چنان که فرمود: فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ، و رسولش فرمود:

المصلّی یناجی ربّه.

کیست مصلّی کسی کوست مناجی دوست آه که نشناختی سرّ عبادات را
طاعت عادی تو بعد ز حق آورد قرب بود در خلاف آمد عادات را
و چون صلاة مناجات است پس صلاة ذکر حق است و کسی که ذکر حق کند همنشین حق است و حق همنشین او است، و کسی که جلیس ذاکر خود است او را می‌بیند و الّا جلیس او نیست لذا امیر علیه السّلام فرمود:
لم اعبد ربّا لم أره.
پس صلاة، مشاهده و رؤیت است یعنی مشاهده عیانی روحانی و شهود روحی در مقام جمعی است، و رؤیت عینی در مظاهر فرقی است. و به عبارت اخصر، مشاهده در مقام جمعی است و رؤیت در مظاهر فرقی.
پس اگر مصلّی صاحب بصر و عرفان نباشد که نداند حق تعالی برای هر چیز و از هر چیز متجلّی است حق را نمی‌بیند.
حال بدان که کریمه: وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ یک وجه آن این است که: ذکر خداوند در نماز بزرگترین چیزی از اقوال و افعال که صلاة شامل آنها است می‌باشد یعنی هیچ یک از آنها به بزرگی ذکر الهی نیست.
و وجه دیگر آن اینکه: ذکر خداوند عبدش را بزرگتر از ذکر عبد مر او را است زیرا که کبریا حق تعالی راست. پس عبارت هم شامل است ذکر خداوند عبد را، و هم ذکر عبد خدا را چنان که فرمود: فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ، و فرمود: جَزاءً وِفاقاً. وفاق
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 37
مصدر دوم باب مفاعله است که از دو طرف است پس فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ جزاء وفاق است.
این تبصره خلاصه‌ای از سؤال یک صد و بیست و نهم باب هفتاد و سوم «فتوحات مکّیّه» و فص محمّدی «فصوص الحکم» است.
واقعه‌ای شیرین اینکه: یکی از اهل ولاء که با هم موالات داشتیم در مراقبتی به لقاء
من رآنی فقد رآنی فانّ الشّیطان لا یتمثّل بی
تشرف حاصل کرده است از آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ذکر خواست، فرمود: من به شما ذکر سکوت می‌دهم.
و نیز واقعه‌ای شگفت برای راقم پیش آمده است که آن را در «دفتر دل» چنین ثبت کرده است:
شبی در را به روی خویش بستم به کنج خانه در حیرت نشستم
فرو رفتم در آغاز و در انجام که تا از خود شدم آرام و آرام
بدیدم با نخ و سوزن لبانم همی دوزند و سوزد جسم و جانم
بگفتند این بود کیفر مر آن را رها سازد به گفتارش زبان را
چو اندر اختیار تو زبانت نمی‌باشد بدوزند این لبانت
از آن حالت چنان بی‌تاب گشتم که گویی گویی از سیماب گشتم

ز حال خویش دیدم دوزخی را چشیدم من عذاب برزخی را
فصّ یونسی «فصوص الحکم» در ذکر و ادب مع اللّه است که سبب اختصاص فصّ بدان همان ذکر یونسی است. و در این فص و شروح آن حقایقی در ذکر است، و این کمترین را نیز در این مقام در شرح بر آن مطالب نفیس است. شیخ در فضیلت و اسرار ذکر لطائفی دارد از آن جمله گوید:
«و ما أحسن ما
قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: الا انبّئکم بما هو خیر لکم و افضل من أن تلقوا عدوّکم فتضربوا رقابهم و یضرب رقابکم؟ ذکر اللّه.
و ذلک أنّه لا یعلم قدر هذه النّشأة الانسانیّة الّا من ذکر اللّه الذکر المطلوب منه فانّه تعالی جلیس من ذکره، و الجلیس مشهود الذاکر، و متی لم یشاهد الذاکر الحقّ الّذی جلیسه فلیس بذاکر». (ص 383 ط 1)
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 38
یعنی: «چه نیکو فرموده است رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که: «آیا شما را خبر ندهم به آنچه که جهاد و غزوه شما در راه خداست؟ آن ذکر باری سبحانه است». زیرا قدر این نشأة را نمی‌داند مگر آن کسی که خدا را ذکر می‌کند به ذکر مطلوب، چه اینکه حق تعالی جلیس ذاکرش است، و جلیس، مشهود ذاکر است، و هر گاه ذاکر حق سبحانه را که جلیس اوست مشاهده نکند ذاکر نیست».
سعی کن که ذکر را قلب بگوید که عمده حضور قلب است و گر نه ذکر با قلب ساهی پیکر بی‌روان و کالبد بی‌جانست؛ و در حدیث آمده است که:
لیس الذّکر قولا باللّسان فقطّ.
بلکه خداوند سبحان فرمود: وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً (کهف: 29).
و فرمود: فَوَیْلٌ لِلْقاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ أُولئِکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (زمر: 23) و فرمود: وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلِینَ* إِنَّ الَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُونَ (آخر اعراف).
در این کریمه در مقام بسیار شامخ عندیّت نیز تدبّر داشته باش که کسانی در نزد او هستند چگونه‌اند؟ آری آنکه با جمال و جلال و حسن مطلق محشور است سخنی جز او ندارد.
در اوّل ذکر آرد انس با یار در آخر ذکر از انس است و دیدار
چنان که مرغ تا بیند چمن را نیارد بستنش آنگه دهن را
شود مرغ حق آن فرزانه سالک که با ذکر حق است اندر مسالک
چگونه مرغ حق ناید به حق حق چو می‌بیند جمال حسن مطلق
اگر خواهی که یابی قرب درگاه حضوری می‌طلب درگاه و بیگاه

اگر خواهی مراد خویش حاصل ز یاد حق مشو یک لحظه غافل
چو قلب آدمی گردید ساهی ز ساهی می‌نبینی جز سیاهی منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 39
دل ساهی دل قاسی عاصی است دل عاصی است کو از فیض قاصی است
و بخصوص که حق سبحانه فرموده است: أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی (طه: 15).
درست در آیه تأمّل شود که حق تعالی صلاة را وسیله ذکر قرار داده است.
شیخ بهائی در آخر شرح حدیث دوم کتاب «اربعین» گوید: «قال بعض الاکابر: انّما کان الفکر أفضل الأعمال لأنّه عمل القلب و هو أفضل من الجوارح فعمله أشرف من عملها، ألا ترى الى قوله تعالى: أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی؟ فجعل الصّلوة وسیلة الى ذکر القلب. و المقصود أشرف من الوسیلة».
در ترجمه «قطب شاهی» آن را چنین ترجمه کرده است: «بعضی از اکابر گفته‌اند: سبب اینکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت رجحان یافته آنست که فکر عمل قلب است و عبادت عمل جوارح و اعضا، و هیچ شک نیست که قلب اشرف از اعضا است. پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آیه کریمه: أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی اشعار به آن دارد چه که مفسّرین ذکر را در این آیه تفسیر به فکر کرده‌اند یعنی بر پای دارید نماز را به واسطه فکر من، و مقرّر است که مقصود اشرف از وسیله می‌باشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول آنست».
و لکن حق این است که کلمه ذکر را ابهامی نیست که حمل بر فکر شود و به همان تعبیر قرآنی شیرین و دلنشین است که ذکر به یاد حق بودنست، هر چند فکر در عبارت فوق در این مقام به همان مفاد ذکر است. کیف کان مطلب مهم در ذکر قلبی این است که بدانی همان طور که طفل در مدت دو سال یا کمتر و بیشتر مطابق استعداد و اعتدال مزاجش از شنیدن کلام و اراده تکلّم کم کم به نطق می‌آید و گویا می‌شود، قلب سالک صادق هم بر اثر مداومت در حضور و انصراف فکر به قدس جبروت و دوام ذکر حق، به نطق می‌آید که حتی ذکر قلب شنیده می‌شود، و این نطق نیز مانند نطق ظاهری بنا بر استعداد باطنی سالکان متفاوت است. و خود
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 40
ذکر هم مطابق تقلّب قلب در اشخاص یا در یک شخص مطابق احوال و اوقات وی مختلف است که مطابق دولت ذکر و توجّه قلبی الفاظ مناسب آن چون کلمه طیّبه لا اله الّا اللّه و یا اللّه و یا حیّ یا قیّوم و نحو آنها مسموع می‌گردد.
و در این اطوار قلبی گاهی تمثّلهایی نیز پیش می‌آید بلکه اشرف از تمثّل،

کشفهای بی‌مثالی روی می‌آورد:
صعود برزخی چون گشت حاصل بیابی بس تمثّلهای کامل
مثالی همنشین و همدم تو فزاید نور و بزداید غم تو
چو سرّ سالک آید در تمثّل تمثّلهاست در دور و تسلسل
که تا کم کم ز لطف لا یزالی بیابی کشفهای بی‌مثالی
چو دادی تار و پودت را به تاراج عروج احمدی یابی به معراج
چون سخن از تمثّل پیش آمد گوییم: همه تمثّلها از ادراکات انسان است و در صقع ذات او مثال تمثّل می‌یابد. و چون آن را در چندین نکته «هزار و یک نکته» بیان کرده‌ایم و بسیاری از اشارات لطیف که در عداد اسرار و رموز معارف است در آن آورده‌ایم در اینجا به ذکر همین مطلب شریف ناگفته اکتفا می‌کنیم و آن اینکه:
در روایات عدیده آمده است که پیغمبر اکرم و ائمّه اطهار و نیز حضرت سیّده نساء عالمین صدّیقه طاهره- سلام اللّه علیهم اجمعین- در وقت احتضار مؤمن برای او حاضر می‌شوند. این حضور همان تمثّل است که بر اثر حصول انصراف تامّ از این نشأه برای شخص حاصل می‌شود که صور بذر معارف و عقائد حقّه او و نتیجه اعمال وی می‌باشند. و اگر در غیر زمان احتضار چنین انصراف دست دهد تمثّلهایی روی می‌آورند نظیر فتمثّل لها بشرا سویّا، چون ملاک همان تمثّل است چنان که در کلام الهی تمثّل به حکم کلمه «فا» متفرّع بر افعال قبل است که إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا* فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا
، و بعد از آن فرمود: فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا
، فتبصّر. در لام «لها» هم دقّت و تدبّر بسزا لازم است که لام اضافه
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 41
اعتباری نیست چنان که گویی «هذا المتاع لزید» بلکه لام نسبت حقیقی مانند لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ* است، فافهم.
البتّه در حضور آن بزرگان در چندین روایت تصریح شده است که به تمثّل است ولی می‌توان گفت که: تمثّل برای اکثری مردم است، و اوحدی از مردم را حضور آنان فوق تمثّل می‌باشد، تا جانت در چه پایه باشد، اگر مثالی باشد در مثال خود می‌بیند، و اگر عقلی باشد ادراک عقلی دارد، فتدبّر ترشد ان شاء اللّه تعالی.
و روایاتی که تمثّل و حضور رسول و ائمّه علیهم السّلام در آنها آمده است گاهی پنج تن اصحاب کساء را اسم می‌برد چنان که در «بحار» از «محاسن» به اسنادش از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که ....
و یقال أمامک رسول اللّه و علیّ و فاطمة علیهم السّلام
. و در روایت بعدش دارد که:

أمّا فاطمة فلا تذكرها
(ج 3 ط 1 ص 142).
پس آنكه در روايات ديگر حضرت فاطمه- سلام اللَّه عليها- اسم برده نشد، وجه آن از اين روايت معلوم شده است، و سرّ آن شايد اين باشد كه علاوه بر اينكه بايد مقام و عصمت زن محفوظ باشد و در زبان نيفتد، مبادا مقدّس متقشّفى تفوّه كند كه چگونه هر كسى او را رؤيت مى‌كند و حال اينكه نامحرم است؟ و اللَّه تعالى أعلم.
به موضوع بحث كه ذكر و دوام آن بود باز گشت كنيم:
شايسته است كه به چند حديث از غرر احاديث و در كلمات اهل بيت عصمت و وحى در فضيلت ذكر و حثّ به دوام آن تبرّك جوييم به رجاء آنكه نفس مستعدّى از آن توشه بردارد و بهره‌اى عائد ما گردد. پيش از نقل احاديث گوييم كه: همّت در استقامت بايد نه قناعت به حال فقط كه اصحاب حال ممكن است اهل قيل و قال شوند امّا شهود طلعت سعادت و اعتلاى به جنّت قرب و مكاشفات انسانى اهل همّت راست.
خداوند سبحان فرمود: إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ (فصلت: 31) وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً (جن: 17). ماء غدق يعنى آب بسيار. و به روايت «مجمع البيان» امام صادق عليه السّلام آن را
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 42
به علم كثير تفسير فرمود،
قال: معناه لأفدناهم علما كثيرا يتعلّمونه من الأئمّة.
و به روايت «كافى»، امام باقر عليه السّلام در تفسير آن فرمود:
يعنى لو استقاموا على ولاية أمير المؤمنين علىّ و الأوصياء من ولده عليهم السّلام و قبلوا طاعتهم فى امرهم و نهيهم لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً، يقول لأشربنا قلوبهم الايمان.
آب به علم تفسير شده است، زيرا كه آب صورت علم است چه اينكه علم سبب حيات ارواح است و آب سبب حيات اشباح چنان كه ابن عبّاس ماء را در اين آيه أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً*، به علم تفسير كرده است. و ايمان نيز علم است زيرا كه ايمان تصديق است و علم يا تصور است و يا تصديق. بلكه علوم و ادراكاتى فوق تصور و تصديق و فوق طور عقل‌اند، و ايمان بر تمام مراتب و مراحل آن علوم و ادراكات نيز صادق است.
و هر عمل و ذكرى كه كمتر از اربعين باشد چندان اثر بارزى ندارد و خاصيت اربعين در ظهور فعليّت و بروز استعداد و قوّه و حصول ملكه امرى مصرّح به در آيات و اخبار است، و در ادامه عمل به يک سال تا ادراک ليلة القدر شود هم در جوامع روايى از اهل بيت عصمت و وحى روايت شده است، چنان كه در نقل احاديث مشاهده مى‌گردد:

-1
روی عن النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قال: ارتعوا فی ریاض الجنّة، فقالوا: و ما ریاض الجنّة؟ فقال: الذّکر غدوّا و رواحا. فاذکروا، و من کان یحبّ ان یعلم منزلته عند اللَّه فلینظر کیف منزلة اللَّه عنده فانّ اللَّه تعالی ینزل العبد حیث أنزل اللَّه العبد من نفسه. ألا إنّ خیر أعمالکم و أزکاها عند ملیککم و أرفعها عند ربّکم فی درجاتکم و خیر ما طلعت علیه الشّمس ذکر اللَّه سبحانه و تعالی. أخبر عن نفسه فقال: أنا جلیس من ذکرنی. و أیّ منزلة أرفع من منزلة جلیس اللَّه تعالی.
(باب 13 «ارشاد القلوب» دیلمی)
بیا با یاد او می‌باش دمساز بیا خود را برای او بپرداز منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 43
گرت حفظ ادب باشد مع اللَّه شوی از سرّ سرّ خویش آگاه
بر آن می‌باش تا با او زنی دم چه می‌گویی سخن از بیش و از کم
لبانت را گشا تنها به یادش هر آنچه جز به یادش ده به بادش
برون آ یکسر از وسواس و پندار که تا بینی حقیقت را پدیدار
چو رستی از مناهی و ملاهی بتابد در تو انوار الهی
2- کتاب دعای «کافی» (ج 2 ص 361 معرب):
فیما ناجی اللَّه تعالی به موسی علیه السّلام قال: یا موسی لا تنسنی علی کلّ حال فانّ نسیانی یمیت القلب.
3- و نیز روایت فرموده است که:
قال اللَّه عزّ و جلّ لعیسی علیه السّلام: یا عیسی اذکرنی فی نفسک أذکرک فی نفسی، و اذکرنی فی ملاک أذکرک فی ملإ خیر من ملإ الآدمیّین. یا عیسی ألن لی قلبک و أکثر ذکری فی الخلوات. و اعلم أنّ سروری ان تبصبص إلیّ، و کن فی ذلک حیّا و لا تکن میّتا
(ص 364 ج 2).
4- و نیز در «کافی» روایت کرده است
بإسناده عن أبی جعفر علیه السّلام قال:
ما أخلص العبد الایمان باللَّه عزّ و جلّ أربعین یوما- أو قال: ما أجمل عبد ذکر اللَّه عزّ و جلّ أربعین یوما- إلّا زهّده اللَّه فی الدّنیا، و بصّره داءها و دواءها: فأثبت الحکمة فی قلبه و أنطق بها لسانه- الحدیث
(ج 2 ص 14).
و سیوطی در «جامع صغیر» از خواجه عالم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که:
من أخلص للَّه أربعین یوما ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه.
5- «اصول کافی» باب استواء العمل و المداومة علیه (ج 2 ص 67 معرب):

عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: إذا کان الرّجل علی عمل فلیدم علیه سنة ثمّ یتحوّل عنه إن شاء الی غیره، و ذلک أنّ لیلة القدر یکون فیها فی عامه ذلک ما شاء اللَّه أن یکون.
-6
و عنه علیه السّلام: أحبّ الأعمال إلی اللَّه عزّ و جلّ ما دوام علیه العبد و ان قلّ.
-7
و عنه علیه السّلام: إیّاک أن تفرض علی نفسک فریضة فتفارقها اثنی عشر هلالا.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 44
-8
و عنه علیه السّلام قال: کان علیّ بن الحسین- صلوات اللَّه علیهما- یقول: إنّی لاحبّ أن اداوم علی العمل و ان قلّ.
-9
و عن أبی جعفر علیه السّلام قال: ما من شیء أحبّ إلی اللَّه عزّ و جلّ من عمل یداوم علیه و ان قلّ.
این پنج روایت در حثّ و ترغیب بر مداومت عمل‌اند، در برخی فرموده‌اند که خداوند سبحان دوام عمل را دوست دارد هر چند اندک باشد، و در برخی فرموده‌اند عمل را تا یک سال هلالی ادامه دهید تا عمل، لیلة القدر را ادراک کنید سپس اگر خواهید به عمل دیگر پیشی گیرید.
-10
قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم: لا تکثروا الکلام بغیر ذکر اللَّه فانّ کثرة الکلام بغیر ذکر اللَّه قسوا القلب، انّ ابعد النّاس من اللَّه القلب القاسی.
(اولین حدیث «امالی» شیخ طوسی و ج 2 «اصول کافی» ص 94 معرب)
11- امام سجّاد علیه السّلام در مناجاة الذاکرین گوید:
و آنسنی بالذّکر الخفیّ ...
فلا تطمئنّ القلوب إلّا بذکرک ... أستغفرک من کلّ لذّة بغیر ذکرک، و من کلّ راحة بغیر انسک، و من کلّ سرور بغیر قربک.
نقل مطلبی بسیار شریف را از «منیة المرید» عالم جلیل شیخ زین الدین علی بن احمد عاملی صاحب «شرح لمعه» مشهور به شهید ثانی- أعلی اللَّه مقامه- در تبیین مراتب علماء و ذکر کردن قلب، در این مقام نیک مناسب می‌بینیم و آن اینکه:
«قال بعض المحقّقین: العلماء ثلاثة: عالم باللَّه غیر عالم بأمر اللَّه، و هو عبد استولت المعرفة الالهیّة علی قلبه فصار مستغرقا بمشاهدة نور الجلال و الکبریاء فلا یتفرّغ لیعلم علم الاحکام الّا ما لا بدّ منه.

و عالم بأمر اللّه غير عالم باللّه، و هو الّذى عرف الحلال و الحرام و دقائق الاحكام لا يعرف أسرار جلال اللَّه.
و عالم باللَّه و بأمر اللَّه فهو جالس على الحدّ المشترک بين عالم المعقولات و عالم المحسوسات فهو تارة مع اللَّه بالحبّ له، و تارة مع الخلق بالشّفقة و الرحمة.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 45
فاذا رجع من ربّه الى الخلق صار معهم كواحد منهم كأنّه لا يعرف اللَّه، و اذا خلا بربّه مشتغلا بذكره و خدمته فكأنّه لا يعرف الخلق. فهذا سبيل المرسلين و الصّدّيقين.
و هو المراد
بقوله صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم سائل العلماء، و خالط الحكماء، و جالس الكبراء.
فالمراد بقوله: سائل العلماء، العلماء بأمر اللَّه غير العالمين باللَّه، فأمر بمسائلتهم عند الحاجة الى الاستفتاء. و أمّا الحكماء فهم الّذين لا يعلمون أوامر اللَّه فأمر بمخالطتهم و أمّا الكبراء فهم العالمون بهما فأمر بمجالستهم لانّ فى مجالستهم خير الدنيا و الآخرة.
و لكلّ واحد من الثّلاثة ثلاث علامات: فللعالم بأمر اللَّه الذكر باللسان دون القلب، و الخوف من الخلق دون الرب، و الاستحياء من النّاس فى الظّاهر و لا يستحيى من اللَّه فى السّرّ. و العالم باللَّه ذاكر خائف مستح.
أمّا الذكر فذاكر القلب لا اللّسان، و الخوف خوف الرجاء لا خوف المعصية، و الحياء حياء ما يخطر على القلب لا حياء الظاهر.
و العالم باللَّه و بأمره له تسعة أشياء: الثّلاثة المذكورة للعالم باللَّه فقط، و الثّلاثة المذكورة للعالم بأمر اللَّه فقط، مع ثلاثة اخرى: كونه جالسا على الحدّ المشترک بين عالم الغيب و الشّهادة، و كونه معلّما للمسلمين، و كونه بحيث يحتاج الفريقان الأوّلان اليه و هو مستغن عنهما. فمثل العالم باللَّه و بأمر اللَّه كمثل الشمس لا تزيد و لا تنقص، و مثل العالم باللَّه فقط كمثل القمر يكمل تارة و ينقص اخرى، و مثل العالم بأمر اللَّه كمثل السّراج يحرق نفسه و يضىء لغيره»- انتهى.
اين محقّق گويد: «علماء بر سه قسم‌اند: عالم باللَّه فقط، و عالم بأمر اللَّه فقط، و عالم به هر دو. اولى كسى است كه معرفت الهى بر قلب او مستولى شد و در مشاهده نور جلال و كبريا مستغرق است و در علم به احكام فروع به حدّ ضرورت اكتفاء مى‌كند. دومى كسى است كه به دقائق احكام فرعى آشنا و به اسرار جلال الهى ناآشنا است. و سومى در حدّ مشترک و برزخ بين عالم معقول و عالم محسوس است كه بارى از روى دوستى به خداوند با اوست و بارى از روى شفقت و رحمت به خلق با آنان. با خلق

چنان بسر می‌برد که گویی جز خلق نمی‌شناسد، و با خدایش چنان خلوت می‌کند و به ذکر او مشتغل است که گویی جز خدا نمی‌شناسد. و این فرقه سوم مرسلین و صدّیقین‌اند. و آنکه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: «از علماء بپرس، و با حکماء آمیزش داشته باش، و با کبراء همنشین باش»، مراد از علماء عالم بأمر اللّٰه است، و حکماء عالم باللّٰه، و کبراء عالم به هر دو.
و هر یک را سه نشانه است: عالم به أمر اللّٰه را ذکر لسان و خوف و حیای ظاهری است، و عالم باللّٰه را هم ذکر و خوف و حیا است ولی ذکر قلبی، و خوف رجاء نه خوف معصیت، و حیای از آنچه بر دل خطور می‌کند نه حیای ظاهری. و عالم به أمر اللّٰه و باللّٰه را علاوه بر آن شش چیز سه دیگر است: یکی اینکه جالس بر حدّ مشترک بین عالم غیب و شهادت است و برزخ بین هر دو است، دوم اینکه معلّم مسلمانانست، سوم اینکه آن دو فریق نیازمند بدو و وی از آنها بی‌نیاز است».
قیصری را در شرح فص یونسی «فصوص الحکم» بیانی در تعریف حقیقت ذکر و مراتب آن بنهایت بلند پایه و بغایت نیکوست که صاحبدل متوغّل در توحید را بکار آید و آن اینکه: «حقیقة الذکر عبارة عن تجلّیه لذاته بذاته من حیث الاسم المتکلّم اظهارا للصّفات الکمالیّة و وصفا بالنّعوت الجلالیّة و الجمالیّة فی مقامی جمعه و تفصیله کما شهد لذاته بذاته فی قوله: شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ. و هذه الحقیقة لها مراتب:
أعلاها و اولیها ما فی مقام الجمع من ذکر الحق نفسه باسمه المتکلّم بالحمد و الثّناء علی نفسه.
و ثانیها ذکر الملائکة المقرّبین و هو تحمید الارواح و تسبیحها لربّها.
و ثالثها ذکر الملائکة السّماویّة و النّفوس النّاطقة المجرّدة.
و رابعها ذکر الملائکة الارضیّة و النّفوس المنطبعة مع طبقاتها.
و خامسها ذکر الابدان و ما فیها من الاعضاء. و کلّ ذاکر لربّه بلسان یختصّ به، فانّ ذکر اللّٰه سار فی جمیع العبد» (ص 383 ط 1).

عارف حسین خوارزمی در ترجمه آن گوید: «بدان که حقیقت ذکر عبارت است از تجلّی حق مر ذات خود را به ذات خود از حیثیّت اسم متکلّم از برای اظهار صفات کمالیّه و کشف نعوت جلالیّه و جمالیّه، هم در مقام جمع و هم در مقام تفصیل چنان که گواهی داد از برای بذات خود که شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ. و این حقیقت را مراتب است:
أعلی و اولاش (اولایش) آنست که متحقّق شود از حق در مقام جمع از ذکر او سبحانه نفس خود به اسم متکلّم به حمد و ثنا بر نفس خویش.
دوم ذکر ملائکه مقرّبین که آن تحمید ارواح و تسبیح ایشانست پروردگار

خود را.
و سیّوم ذکر ملائکه سماویّه و نفوس ناطقه مجرّده است.
و چهارم ذکر ملائکه ارضیّه و نفوس منطبعه به حسب طبقاتش.
و پنجم ذکر ابدان است و آنچه در وی است از اعضاء. و هر یکی ذاکر پروردگار خویش است به لسانی که بدو اختصاص دارد چنان که شیخ بدین معنی اشاره می‌کند که «فان ذکر اللّٰه سار فی جمیع العبد» یعنی ذکر باری ساری در جمیع عبد است یعنی در روح و قلب و نفس و قوای روحانیّه و جسمانیّه اوست بل در جمیع اجزایش. و این سریان نتیجه سریان هویّت الهیّه ذاکره مر نفس خود را به نفس خود است»- انتهی.
این ذکر ساری در جمیع عبد ساری در جمیع موجودات است زیرا بقای موجودات به هویّت الهیّه است که در همه ساری است بلکه موجودات جز شئون نوری و آیات اسمائی این هویّت نیستند که هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ. لذا هر جا که این هویّت است عین حیات و علم و شعور و دیگر اسماء جمالی و جلالی است هر چند هر موجودی به جهت ظهور دولت اسمی بدان اسم ظاهر غالب نامیده می‌شود و دیگر اسماء و صفات به لحاظ و اعتبار ما در تحت دولت و استیلاء آن اسم واقع می‌شوند. پس این هویّت ساریه که به نام وجود مساوق حق است عین ذکر است و خود ذاکر و

مذکور است تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (اسراء: 45).
چو یک نور است در عالی و دانی غذای جمله را این نور دانی
بود بر سفره‌اش از مغز تا پوست یکایک مغتذی از سفره اوست
بر این خوان کرم از دشمن و دوست همه مرزوق رزق رحمت اوست
ازین سفره چه شیطان و چه آدم به اذن حق غذا گیرند با هم
چو رزق هر یکی نور وجود است به شکر رازقش اندر سجود است
همه حسن و همه عشق و همه شور همه وجد و همه مجد و همه نور
همه حیّ و همه علم و همه شوق همه نطق و همه ذکر و همه ذوق
و چون به سرایت ذکر در جمیع عبد آگاهی یافتی بر آن باش که یکپارچه ذکر باشی و به ذکرت ذاکر که خودت ذکر و ذاکر و مذکور خودی، و آن مقامات پنجگانه ذکر را دارایی و در خودت داری و آن تویی وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (حشر: 20). مگر ندانستی که هر کجا سلطان وجود نزول اجلال فرمود جمیع عساکر اسماء و صفاتش ملتزم رکاب او هستند و کجا است که خالی از نور وجود است؟ و کدام موطن است که در حیطه این سلطان نباشد؟ و با نور وجود حقّی که غیر متناهی است و به تعبیر دیگر وحدت شخصیّه حقّه حقیقیّه این وجود

است، و به عبارت دیگر «بسیط الحقیقة کلّ الاشیاء»، و به بیان مبین خود او که الصّمد است کدام ذرّه‌ای را با او بینونت شیء از شیء یعنی بینونت عزلی است هر چند بینونت وصفی است که از نقص آنها منزّه است.
توجه به مطلبی در ذکر که سر آن برهان لزوم ذاکر کامل با بدن طبیعی در نشئه عنصری و سلسله زمان است که دیگران به طفیل اویند، در اینجا لازم است و آن اینکه: شیخ عارف محیی الدین عربی در فص یونسی «فصوص الحکم» و شارح آن علّامه قیصری افاده فرموده‌اند که: «و لا بدّ أن یکون فی الانسان جزء یذکر به و یکون
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 49
الحق جلیس ذلک فیحفظ باقی الاجزاء بالعنایة کما یحفظ العالم بوجود الکامل الّذی یعبد اللَّه فی جمیع أحواله لذلک لا تخرب الدنیا و لا یستأصل ما فیها ما دام الکامل فیها أو من یقول: اللَّه اللَّه، کما جاء فی الحدیث الصحیح: لا یقوم السّاعة و علی وجه الارض من یقول: اللَّه اللَّه. فکذلک وجود العالم الانسانی لا یخرب و لا یفنی و یکون محفوظا بالعنایة الالهیّة ما دام جزء منه ذاکرا للحق» (ص 385 ط 1).
یعنی «چاره نیست از جزوی در انسان که ذاکر حق باشد، و حق جلیس آن جزء بود. پس این جزء به واسطه اختصاص به عنایت الهیّه حفظ باقی اجزاء می‌کند لا جرم دوام و بقای سائر اجزاء به برکت آن جزء است چنان که محفوظ بودن عالم به وجود کاملی است که در جمیع احوال به عبادت حق قیام می‌نماید و لهذا دنیا به سمت خرابی موسوم نمی‌شود و آنچه در وی است استیصال نمی‌پذیرد و مادام که چنین کامل و حق جوی و اللَّه گوی در وی است، چنان که در حدیث صحیح آمده است:
لا یقوم السّاعة و علی وجه الارض من یقول: اللَّه اللَّه.
پس همچنین عالم وجود انسانی خراب نمی‌شود و فانی نمی‌گردد بلکه محفوظ می‌باشد به عنایت الهیّه مادام که جزوی ازو ذاکر حق باشد».
ترجمه فوق را از شرح و ترجمه حسین خوارزمی نقل کرده‌ام و سخن بیشتر و براهین دیگر را در لزوم انسان کامل با بدن عنصری در نشأة طبیعی، از رساله «نهج الولایة» این کمترین طلب باید کرد.
و به عنوان مزید بصیرت در مراتب پنجگانه ذکر و سریان آن در همه مراتب شخص انسان این چند فقره کلام نبی و وصی را باید نصب العین قرار داد که نبی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در شب نیمه شعبان در سجده خود می‌گوید:
سجد لک سوادی و خیالی، و آمن بک فؤادی
که هر پنج مرتبه را شامل است.
و وصی به تفصیل گوید:
اللّهمّ نوّر ظاهری بطاعتک، و باطنی بمحبّتک، و قلبی بمعرفتک، و روحی

بمشاهدتک، و سرّی باستقلال اتّصال حضرتک یا ذا الجلال و الاکرام.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 50
تبصره: حدیث
لا یقوم السّاعة و علی وجه الارض من یقول: اللَّه اللَّه
در دو جای «اسفار» عنوان شده است، و مولی صدر در آن بیانی دارد، یکی در آخر فصل اول فن پنجم جواهر و اعراض (ج 2 ط 1 ص 160)، و دیگر در آخر فصل سوم باب یازدهم کتاب نفس آن (ج 4 ط 1 ص 157) و در حقیقت مأخذ گفتارش و معنایی که برای حدیث بیان فرموده است از همان موضع مذکور فصّ یونسی است. و نظر شریفشان در بیان حدیث و به خصوص در باره وجه الارض خیلی لطیف و دقیق است و مراجعه بدان برای کسی که زبان فهم است خالی از لطف نیست.
تبصره: خداوند سبحان در معارج قرآن فرمود: إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً* إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً* إِلَّا الْمُصَلِّینَ* الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (20- 24)، و در نساء فرمود: فَإِذا قَضَیْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْکُرُوا اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِکُمْ (104)، در آل عمران فرمود: الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ (192)، و در طه فرمود: أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْرِی (15) که صلاة را وسیله ذکر قرار داده است. و دانستی که مقصود اشرف از وسیله است، بنا بر این در کریمه عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ دقّت شود تا دانسته شود که دوام در ذکر دوام صلاة است و دائم الذکر دائم الصلاة است. این نه قول من است قول باقر علوم اولین و آخرین- صلوات اللَّه علیه- است که در اول جزء دوم نوزدهم «بحار» از تفسیر عیّاشی روایت شده است:
أبو حمزة الثّمالیّ عن أبی جعفر علیه السّلام قال: لا یزال المؤمن فی صلاة ما کان فی ذکر اللَّه ان کان قائما أو جالسا أو مضطجعا لأنّ اللَّه یقول: الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ- الآیة. و فی روایة اخری عن أبی حمزة عن أبی جعفر علیه السّلام مثله
(ص 3 ط 1). امام فرموده است: تا در یاد خدایی همواره در نمازی. خوشا آنان که دائم در نمازند.
اگر اهل نمازی و نیازی برون آ از دعاوی مجازی
بیا از صحبت اغیار بگذر بیا از هر چه جز از یار بگذر منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 51
ترا زینت بود نام الهی به از این تاج کَرَّمْنا چه خواهی
عزیز من حیات تو الهی است که عقل و نقل دو عدل گواهی است
طبیعت بر حیاتت گشت حاکم نباشد جز تو بر نفس تو ظالم
بیا نفس پلیدت را ادب کن حیات خود الهی را طلب کن
تبصره: الفاظی که ذکر در ضمن آن متحقّق است بسیار است نهایتش

ارباب حال کلمه لا اله الّا اللّه را اختیار کرده‌اند بنا بر چند وجه. از آن جمله یکی آنست که حروف آن از حروف اشرف اسماء که لفظ اللَّه است ترکیب یافته و حروف بیگانه در میان نیامده.
دوم ذکر خفی که ایشان را نهایت اهتمام به شأن آن هست در ضمن آن بیشتر متحقّق می‌شود چه در حروف آن حرف شفوی که محتاج به حرکت لب باشد نیست، و می‌توان در میان مردم بر وجهی به آن قیام نمود که کسی را اطّلاع حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان اللَّه و الحمد للَّه و اللَّه أکبر و أمثال آن که نه بر این وجه است.
سوم آنکه اشتمال آن به حرف الف که اشرف حروف تهجّی است و قوام جمیع حروف به اوست چنانچه هیولای حروفش گفته‌اند و در میان حروف او را قطب می‌گویند، بیشتر است از سایرین.
چهارم آنکه اشتغال به آن باعث در آمدن به حصن الهی است و رستگاری از عذاب او که
لا اله الّا اللَّه حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی
. و وجوه دیگر نیز گفته‌اند.
شیرین‌تر اینکه، مؤیّد بن جندی در شرح فصّ شیثی «فصوص الحکم» در بیان مراتب توحید گوید: «انّ العامّة من أهل اللَّه یرون التّوحید و هو ستّة و ثلاثون مقاما کلّیّا نطق بها القرآن فی مواضع عدّة فیها ذکر لا إله الّا اللَّه فی کلّ موضع منها نعت مقام من مقامات التّوحید («شرح جندی بر فصوص» ص 260 و «مصباح الانس» ص 195).
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 52
با توجّه به توحید قرآنی که در «رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» بطور مستوفی بیان شده است، و با توجّه به اینکه اسم جلاله امام ائمّه اسماء است، و نیز با توجّه به الوهت و اشتقاق معنی اللَّه از اله و یا وله یا هاء کنایة و یا غیرها، عذوبت ذکر لا اله الّا اللَّه در کام ذاکر شیرین‌تر خواهد بود. در «مصباح الانس» برخی از این مباحث عنوان شده است (ص 120) و نکته 633 «هزار و یک نکته» در فضیلت لا اله الّا اللَّه مطلوبست. و فکر و ذکر را دو بال مرغ جان ملکوتیّت» در طیران و عروج به اوج سعادتت بدان. و بدان که خیالات تو تنها کاری که برای تو رسیده‌اند این است که تو را از سیر به دیار ملکوت یعنی از این طیران و عروج باز داشته‌اند. خیالات را برای حیوانات بگذار تو انسانی با عقل و عاقل و معقول باش.
زهد فروشی را حکایت کنند که این کریمه را انتخاب کرد و تلاوت می‌کرد:
قِیلَ یا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنَّا وَ بَرَکاتٍ عَلَیْکَ وَ عَلی أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ یَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِیمٌ (هود: 49) زیرا که چند حرف شفوی مکرّر یعنی با و میم و واو در آن جمعند و مرائی را به کار آیند بخصوص

ذیل آن وَ عَلی أمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ- الخ.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 53

فصل 4 [در بیان عدد مأثور در بعضی ادعیه و اذکار است
در بعضی از ادعیه و اذکار بیان عدد دعا و ذکر و یا عدد ایّام آنها از معصوم صادر شده است. در حفظ عدد سهل انگاری نشود با اینکه اعمال مستحبّه‌اند. و باید به دستور اهتمام داشت چه در حفظ و مراعات صورت آن و چه در عدد آن، یعنی هر چه دستور العمل است به هر صورت و عدد باید به همان منوال عمل شود و هیچ نحوه تخطّی و مداخله در آن روا نبود چه عمل به دستور عددی خود یک نحو تأدیب و تعوید نفس است. علاوه اینکه عالم جلیل محمود بن محمّد دهدار متخلّص به عیانی و صاحب «مفاتیح المغالیق» در اول رساله «خلاصة جواهر الاسرار» گوید:
«حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرموده است که:
بدانید اسماء اللَّه به منزله دفائن‌اند و عدد به منزله ذراع آن مساحت، اگر ذراع کمتر فرا نهی به دفین نرسی و اگر زیاده بگیری نیز نرسی بلکه درگذری».
فاضل شوشتری فتح اللَّه بن محمّد رضا حسینی مرعشی در اوائل کتاب شریف «وفق المراد فی علم الاوفاق و الاعداد» گوید: «اکابر اهل تحقیق گفته‌اند که عدد به منزله حوض آبی است که در آن غسل ارتماسی کنند اگر عمق آب زیاده از حدّ باشد موجب غرق می‌شود و اگر کم، غوطه خوردن میسّر نیست.
و گفته‌اند که عدد حکم دندانه کلید دارد که به زیاد یا کم نمودن آن در وانمی‌شود کما قیل: «الاعداد أرواح و الحروف أشباح، و العدد كأسنان المفتاح اذا
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 54
نقصت أو زادت لا يفتح الباب. و الزيادة على العدد المطلوب اسراف، و النّقص منه اخلال».
یکی از مشایخ روایت می‌کرد که در سوره مبارکه یس اسمی هست که بر طرف می‌شود به برکت آن کوری مادر زاد و پیسی. او را گفتند که آیا اگر کسی تمام سوره را بخواند نفعی از این مقوله که می‌گویی به او خواهد رسید؟ جواب داد: هر گاه حکیم یک دوا را برای مرضی مقرّر کرده باشد و آن دوا در دکّان عطّاری باشد و مریض برود و تمام ادویه دکّان او را بخورد آیا نفعی به او خواهد رسید؟ همچنین است این اعمال». این بود آنچه را شوشتری نقل کرده است.
و ما به ذکر دو حدیث شریف در این موضوع تبرّک می‌جوییم و بدان اکتفا

می‌کنیم:
حدیث اول: ثقة الاسلام کلینی در کتاب دعاء «اصول کافی» (حدیث 17 باب القول عند الاصباح و الامساء ج 2 ص 383 معرب)، روایت فرموده است به اسنادش
عن العلاء بن کامل قال: سمعت أبا عبد اللَّه علیه السّلام یقول: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» عند المساء: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ* وحده لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ* و یمیت و یحیی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ*. قال: قلت: بیده الخیر. قال: انّ بیده الخیر و لکن قل کما اقول لک عشر مرّات، و اعوذ باللَّه السّمیع العلیم حین تطلع الشّمس و حین تغرب عشر مرّات.
در این حدیث ملاحظه می‌فرمایید که علاء خواست بیده الخیر را زیاده گراند و یا از روی استفهام گفت بیده الخیر اضافه شود، امام فرمود که البتّه خیر در دست اوست، و لکن همان طور که من به تو گفته‌ام بگو.
حدیث دوم: دعای غریق است که شیخ اجل صدوق در «اکمال الدین» به اسنادش روایت فرمود:
عن عبد اللَّه بن سنان قال: قال أبو عبد اللَّه علیه السّلام ستصیبکم شبهة فتبقون بلا علم یری و لا امام هدی، لا ینجو منها إلّا من دعا بدعاء الغریق.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 55
قلت: و کیف دعاء الغریق؟ قال: تقول: یا اللَّه یا رحمان یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک. فقلت: یا مقلّب القلوب و الابصار ثبّت قلبی علی دینک.
فقال: انّ اللَّه عزّ و جلّ مقلّب القلوب و الأبصار و لکن قل کما أقول: یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک
(بحار ط 1 جزء دوم ج 19 ص 276).
«عبد اللَّه سنان گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: بزودی شبهه‌ای به شما می‌رسد پس بدون علمی یعنی پرچم و نشانه‌ای راهنمایی کند و بدون پیشوایی هدایت نماید می‌مانید، از آن شبهه رهایی نمی‌یابد مگر کسی که دعای غریق بخواند. گفتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: می‌گویی: یا اللَّه یا رحمان یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک. من گفتم: یا مقلّب القلوب و الابصار. امام فرمود: البتّه خدای عزّ و جلّ مقلّب القلوب و الابصار است و لکن چنانه می‌گویم بگو: یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک».
در این حدیث می‌بینید که عبد اللَّه سنان خواست و الابصار را اضافه نماید امام اجازه نفرمود، فتبصّر.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 56

فصل 5 [در بیان اوقات و امکنه است و در آن یک تبصره است
اوقات را در تأثیر دعا و احوال داعی، دخلی بسزا است و اگر ابن الوقت و بالاتر از آن ابو الوقت شده‌ای طوبی لک و حسن مآب. مطلقا شب را در ادعیه و اذکار و خلوت و فکر شأنی شایان است. لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می‌کشاند و می‌رساند.
بعضی از مشایخم از استادش حکایت کرد که گفت: خداوند سبحان می‌فرماید:
اللیل لی.
حق تعالی فرموده است: إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلًا* إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلًا (مزمل: 7- 8). روز بر اثر کسب معاش و تحصیل معاد و تزاول هر کس در حرفه و صنعت و شغلی که دارد فراغ بال داشتن دشوار است مگر برای اوحدی از افراد که مظهر اسم شریف یا من لا یشغله شأن عن شأن می‌باشد که ضابط جمیع حضراتست و او را حضرتی از حضرتی باز نمی‌دارد به تحقیقی که در فصّ اسحاقی «فصوص الحکم» به منصّه ظهور رسیده است. امّا شب هنگام انزوای از خلق و انقطاع از مشاغل روز است که انسان را به خلوت و وحدت می‌کشاند و خلوت و وحدت به توحّد می‌رسانند، و تا انسان به توحّد نرسیده است به ادراکات عقلی و سیر انفسی نائل نمی‌گردد که تعلّق با تعقّل جمع نمی‌شود. و ما هر چه را که ادراک می‌کنیم از حیث احدیّت وجودی خود ادراک می‌کنیم نه با تفرّغ بال.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 57
و سیر نفس به تعبیر علّامه ابن فنّاری در «مصباح الانس» (ص 295 ط 1) عبارت از تلبّس نفس به احوال متعاقبه است و این احوال واردات نوری است که عائد نفس مستعدّ صافی سائر می‌گردد، و شب را در صفای نفس و عروج آن دخلی تمام است سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا حکم روی وصف عنوانی عبد رفته است. وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً (اسراء: 2 و 80). نکته 483 «هزار و یک نکته» در این مقام مطلوب است.
آیات و روایات در حثّ و ترغیب در خلوت و تهجّد شب و استغفار اسحار بسیار است. آن نیکبختی که در ورطه من کیستم افتاد به دنبال درمان دردش می‌رود و به نگهداشتن برنامه و یافتن استاد و دل به دست آوردن چاره خود می‌کند و چنین کس را با شب انس سرشار است که صاحبدل است و طالب دیدار است.

ز دل بسیار گفتی و شنیدی شب دیوانه دل را ندیدی
شب دیوانه دل یک طلسم است که تعریفش برون از حد و رسم است
ادب کردی چو نفس بی‌ادب را گشایی این طلسم بو العجب را
دل دیوانه رند جهانسوز چو شب آید نخواهد در پیش روز
بود آن مرغ دل بی‌بال و بی‌پر که شب خو کرده با بالین و بستر
به شب مرغ حق است و نطق حق حق چو می‌بیند جمال حسن مطلق
دلی کو بلبل گلزار یار است شب او خوشتر از صبح بهار است
شب آید تا که دل در محق و در طمس نماید سورت و اللّیل را لمس
شب آید تا که انوار الهی بتابد بر دل پاک از تباهی
خوشا صوم و خوشا صمت و خوشا فکر خوشا اندر سحرها خلوت ذکر
شک نیست که مناسبات زمانیّه از اتم مناسبات است چنان که نفس کینونت در شهر اللّه مبارک رمضان برای نفوس مستعدّه اثر تکوینی دارد، و در نزل و قدوم ماه اصبّ رجب برای رجبیّون شهود خاصّی است چنان که در «فتوحات مکّیّه» در وصف رجبیّون عنوان شده است، و چند بار این شهود خاصّ رجبی به بعضی از

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 58

فقرا نیز روی آورده است و الحمد للّه ربّ العالمین. و سیّد بن طاوس در کتاب «اقبال» گفته است: «انّ لأوقات القبول أسرارا للّه جلّ جلاله ما تعرف الّا بالمنقول (آخر باب 6 از اعمال ذی الحجة ص 527 ط 2). و برخی به معقول نیز شناخته می‌شود و با شعوری مرموز ادراک می‌شود.
دیلمی در باب بیست و یکم «ارشاد القلوب» آورده است که:
قال علیّ بن الحسین علیهما السّلام: انّ بین اللّیل و النّهار روضة یرتع فی نورها الابرار، و یتنعّم فی حدائقها المتّقون
- الحدیث. مراد از روضه ما بین الطّلوعین است، و نور- به فتح نون- به معنی شکوفه است.
در کتاب دعای «کافی» بابی در اوقات و احوال امید اجابت دعاء است (ج 2 ص 346) حدیث ششم آن به اسنادش از امام صادق علیه السّلام است که فرمود:
قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: خیر وقت دعوتم اللّه عزّ و جلّ فیه الأسحار؛ و تلا هذه الآیة فی قول یعقوب علیه السّلام: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی. قال: أخّرهم الی السّحر.
و بدان که امکنه را هم چون اوقات تأثیری خاصّ است و اگر فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ قرار گرفته‌ای که «لیس عند ربّک صباح و لا مساء» گواراً بادت.
و روایات در این باب نیز بسیار است. بلکه ارباب عزائم و مباشران اعمال غریبه از اوفاق و غیره در جمالی مکانی خاصّ می‌گزینند، و در جلالی مکانی

خاصّ، چنان که عیانی در «مفاتیح المغالیق» در هر یک از اعمال جمالی و جلالی بدان نص دارد و این کلامی حق است و بسط و تفصیل آن خواصّ را بکار آید، و نقل شواهد در هر یک از امور مذکوره موجب اطاله رساله می‌شود، علاوه اینکه بسیاری از آنها خارج از حدّ و حوصله اکثری است.
مثلا در جوامع روائیّه آمده است که فرائض را در یک محل مخصوص و معیّن منزل بخوانید یعنی برای خود مصلّای خاصّی برای ادای فرائض قرار دهید و در وقت احتضار شما را در آنجا گذارند که موجب تخفیف شداید و غمرات موت

است. ولی نوافل را در اماکن متعدّد بخوانید که برای شما شاهد باشند.
تبصره: آنکه گفته‌ایم انسان آنچه را ادراک می‌کند از حیث توحّد و احدیّت وجودی خود ادراک می‌کند از این رو است که معانی را که علوم و حقائق‌اند صورت جمعی و وحدانی است که تفرّق و تشتّت از آن عالم طبیعت است و بین غذا و مغتذی سنخیّت شرط است، فافهم.
و این توحّد و احدیّت وجودی بدون اطمینان خاطر حاصل نمی‌شود و با اضطراب خاطر نیل به صور جمعی معارف الهی صورت نمی‌یابد، و همچنین با حدیث نفس و هواجس نفسانی ذکر و دعا صافی و خالص نمی‌گردند و اثر شایسته نمی‌دهند.
نمی‌بینی که حق سبحانه می‌فرماید: یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً* فَادْخُلِی فِی عِبادِی* وَ ادْخُلِی جَنَّتِی؟ و در ربّ مضاف به خود هم تأمّل و دقّت بنما تا بیابی که ربّ تو کیست و هر کس می‌گوید ربّی و یا ربّ. این ربّ همان جدول وجودی هر کلمه نوری موجودی از ذرّه تا بیضا است که از بحر بیکران وجود مطلق و صمد حق منشعب است.
جدولی از بحر وجودی حسن بیخبر از جدول و دریاستی
و این ارباب کلمات جزئیّه در راه استکمال‌اند که به ربّ کامل مکمّل خود برسند که أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی آن ارباب نهرهایند و این ربّ رود نیل قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً (کهف: 110).
این نکته علیا همانست که عارف صدر قونوی در تفسیر فاتحه افاده فرموده است، و علّامه ابن فنّاری در «مصباح الأنس» نقل کرده است که:
«انّ الربّ اسم کلّیّ سار بجمیع معانیه فی جمیع الاسماء الکلّیّة و الجزئیّة و ظاهر فی کلّ اسم بحسبه، فکلّ موجود حقیقته منتشؤه من حقیقة الهیّة أصلیّة أو فرعیّة الی ما لا یتناهی، کان الوجود المضاف الیه الظّاهر فی المراتب الکونیّة

روحا و مثالا و حسّا متعیّنا من حضرة اسم متعیّن بتلک الحقیقة الالهیّة فکان

ذلک الاسم ربّه المتولّی لتربیته».
تا اینکه پس از بیان حکم عامّ و خاصّ ربوبیّت گوید: «و أمّا نبیّنا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فله المنهل الاعلی و هو التجلّی الاوّل الّذی نوره أوّلا و ربّه ثانیا، و هو أصل جمیع الاسماء و التّعیّنات العلمیّة و الوجودیّة و منتهاها کما قال تعالی: وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی و قال تعالی: قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی- الآیة- فان ربّه هو التّجلّی الاوّل الّذی هو مسمّی هو و باطن الاسم اللّه» (مصباح ص 151).
در جنّت و اقسام آن و اضافه آن به ضمیر یای متکلّم در کریمه یاد شده لطایفی در دو نکته 707 و 921 «هزار و یک نکته» آورده‌ایم رجوع شود.
خواجه طوسی در شرح فصل هشتم نمط نهم «اشارات» در بیان نفس مضطر به و مطمئنّه بیانی شیرین دارد که به ترجمه آن اکتفا می‌کنیم:
«ریاضت بهائم یعنی رام کردن آنها این است که رائض آنها را از اقدام بر حرکاتی که بدان راضی نیست باز دارد و بر آنچه که بدان راضی است وادارد تا بر طاعت وی خو گیرند.
و قوّه حیوانی که مبدأ ادراکات و افاعیل حیوانی در انسانست هر گاه طاعت قوّه عاقله ملکه‌اش نشود به منزله بهیمه رام نشده است که گاهی شهوتش و گاهی غضبش او را به سوی ملایمش می‌خوانند. و این دو یعنی شهوت و غضب باری به سبب آنچه که قوّه حیوانی به یاد آن می‌آید و باری به سبب آنچه که از حواسّ ظاهره بدو می‌رسند بر انگیزاننده قوّه متخیّله و متواهمه‌اند، پس قوّه حیوانی به حسب این دواعی حرکات مختلف حیوانی می‌نماید و قوّه عاقله را در تحصیل خواسته‌هایش استخدام می‌کند.
لذا او قوّه امّاره‌ایست که از وی افعال مختلف به اختلاف مبادی صادر می‌شوند و قوّه عقلیّه از روی کره وی را فرمان می‌برد و پریشانست.
اما چون قوّه عاقله او را به سبب منع کردنش از تخیّلات و توهّمات و احساسات
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 61
و از افاعیل بر انگیزاننده شهوت و غضب رام کرد و بر آنچه که مقتضای تعقّل عملی است واداشت تا بر اطاعت او خو کرد و در خدمت او ادب یافت و به امر او فرمان برد و از نهی وی سرپیچی نتواند کرد، قوّه عقلیّه آرمیده می‌شود و از وی چنان افعال مختلف به اختلاف مبادی صادر نمی‌گردند و باقی قوا همگی فرمانبر اویند و وی را گردن می‌نهند»- پایان.
و چون نفس مطمئنّه شد مخاطب به خطاب یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی می‌گردد.
و در ربّ مضاف به کاف خطاب، و عباد و جنّت مضاف به یاء متکلّم باید خیلی دقّت به کار برد. نفس مطمئنّه شدن همان و مخاطب به خطاب

مذکور شدن همان. و به نکته 707 و 921 «هزار و یک نکته» رجوع شود.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 62

فصل 6 [در بیان طهارت داعی است
شرط بسیار مهمّ تأثیر اذکار و ادعیه و اوراد و نظائرها طهارت انسانست که صرف لقلقه لسان سودی نبخشد. بلکه مبادا موجب قساوت و بعدهم بشود زیرا که ذکر عاری از فکر است یعنی قلب بی‌حضور است، و قلب بی‌حضور چراغ بی‌نور است و شخص بی‌نور از ادراک حقایق دور است. و مثل ذکر بی‌حضور مثل کوری است که در دست او مشعل نور است.
در این بیان رسای محقّق خواجه نصیر الدین طوسی در شرح فصل هشتم نمط نهم «اشارات» شیخ رئیس که در مقامات عارفین است دقّت شود که گوید: «انّ العبادة تجعل البدن بکلّیّته متابعا للنفس، فان کانت النّفس مع ذلک متوجّهة الى جناب الحق بالفکر صار الانسان بکلّیّته مقبلا على الحق و الا فصارت العبادة سببا للشّقاوة کما قال عزّ و جلّ: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ».
بباید بود دائم در حضورش که تا بینی تجلّیهای نورش
حضوری را فؤاد مستهام است حضوری را مقام لا مقام است
این کمترین بحث از طهارت و مراتب آن را در رساله «وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» به تفصیل تحریر کرده است بدان جا رجوع شود (ص 41-46 ط 1).
بطور اجمال بدان که گناه را مراتب است از گناه پیش پا افتاده چون سرقت و کذب تا انسان به جایی می‌رسد که عبادتش را گناه می‌بیند و بعد خودش را که
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 63
«وجودک ذنب لا یقاس به ذنب». و ذنب دنس است، و طهارت شست و شوی ادناس و اقذار است از دنس ظاهری تا آنی که لا یقاس به ذنب. و به فرموده صادق آل محمد- صلوات اللَّه علیهم- شراب طهور هل اتی، انسان را از هر گونه ذنب مطهّر است.
به رساله یاد شده رجوع شود.
بدان که بذر سعادت، مراقبت است و مراقبت کشیک نفس کشیدن و پاسبان حرم دل بودن است وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (حشر: 20). و تمام عبادات و ادعیه و اذکار برای به بار رساندن این تخم رستگاری است. همّت بگمار تا این دستور بسیار بسیار گرانقدر را که در آخر «جامع الاخبار» منسوب به صدوق از کشّاف حقائق امام به حق ناطق ابو عبد اللَّه جعفر صادق- علیه الصّلوة و السلام- روایت شده است حلقه گوش خود قرار دهی و آن اینکه:

القلب حرم اللّه فلا تسكن فی حرم اللّه غیر اللّه.
بیا بشنو حدیث عالم دل ز صاحبدل که دل حق راست منزل
امام صادق آن بحر حقایق چنین در وصف دل بوده است ناطق
که دل یکتا حرم باشد خدا را پس اندر وی مده جا ما سوا را
بود این نکته تخم رستگاری که باید در زمین دل بکاری
پس اندر حفظ او کن دیده‌بانی که تا گردد زمینت آسمانی
صائن الدین علی بن ترکه در فصل پنجاه و هشتم «تمهید القواعد» کلامی به غایت کامل در بیان مراقبت دارد که: «انّ دوام المراقبة الّتی هی عبارة عن ملاحظة الحقیقة المطلقة فی تنوّعات تعیّناتها بحیث لا یغیب عن الواحد الظّاهر بکثرة المظاهر، ممّا یستجلب تلک الکمالات و یستحصل به سائر العلوم و المعارف»- انتهی.
این معنی لطیف در دوام مراقبت اهل کمالی را که صفوت صفای خلاصة خاصّة الخاصّه‌اند به کار آید جعلنا اللَّه و ایّاکم منهم بمنّه و کرمه.
در آخر ماده غفل «سفینة البحار» گفته است: و عن لبّ اللّباب:
و فی الخبر: إنّ
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 64
أهل الجنّة لا یتحسّرون علی شی‌ء فاتهم من الدّنیا کتحسّرهم علی ساعة مرّت من غیر ذکر اللَّه.
مهمترین شعب تزکیه، تطهیر سرّ و ذات انسان از شک و ریب در ایمان باللَّه است که با نور معرفت از ظلمات اوهام و وساوس بدر آید و به حلیت توحید حقیقی که توحید قرآنی است متحلّی گردد. و اگر همّت بگماری که یک انسان قرآنی بشوی که در حقّ تو صدق آید لا یمسّه الّا المطهّرون خوشا به حالت.
حال بدان که آنچه را می‌شنوی آن را مس می‌کنی و آنچه را می‌گویی نیز این چنین است. و آنچه را می‌خوری هم مس می‌کنی و همه انحاء ادراکات تو ممسوس تست و تمام احوال و نیّات و شئون و اطوار تو ممسوس تست، آن انسان قرآنی باش که لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. و با نامحرم جلیس مباش خواه نامحرم آشنا و خواه نامحرم بیگانه. و مقصودم از این نامحرم مطلق مرد و زنی است که محرم ولایت الهی و ولایت اولیاء اللَّه نیست. و بند هجدهم «دفتر دل» هم در این امر مطلوبست، و آن اینکه:
سخن بنیوش و میکن حلقه گوش مکن این نکته را از من فراموش
حذر بی‌دغدغه از صحبت غیر چه در مسجد بود غیر و چه در دیر
که اغیارند نامحرم سراسر چه از مرد و چه از زن ای برادر
دل بی‌بهره از نور ولایت بود نامحرم از روی درایت
ز نامحرم روانت تیره گردد قساوت بر دل تو چیره گردد
چه آن نامحرمی بیگانه باشد و یا از خویش و از همخانه باشد

ترا محرومی از نامحرمانست که نامحرم بلای جسم و جانست
مرا چون دیده بر نامحرم افتد ز اوج انجلایش در دم افتد
به روز روشن است اندر شب تار به نزد یار خود دور است از یار
همین نامحرم است آن ناس نسناس که استیناس با او آرد افلاس منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 65

فصل 7 [در احتراز از دعای ملحون است. و در آن دو تبصره است

غرض ما در این فصل احتراز از لحن در دعا است یعنی سخن در دعای ملحون و اعراب ادعیه و اذکار است که عبارت دعا را صحیح باید خواند زیرا دعای ملحون به سوی خدا بالا نرود.
با اختلاف اعراب کلمات در معانی آنها نیز تغییر حاصل می‌شود و صورت مخالف با معنی می‌گردد و لفظ ملحون موجب نفرت طبع سامع می‌گردد.
در «اصول کافی» از جمیل بن درّاج روایت شده است که
قال ابو عبد اللَّه علیه السّلام:
اعربوا حدیثنا فانّا قوم فصحاء
(ج 1 ص 42 معرب). و در روایت دیگر آمده است که آن حضرت فرمود:
نحن قوم فصحاء اذا رویتم عنّا فاعربوها
(«عدة الداعی» ص 10 ط 1).
از حضرت امام ابو جعفر جواد- علیه الصّلوة و السّلام- روایت است که
إنّه قال: ما استوی رجلان فی حسب و دین قطّ إلّا کان أفضلهما عند اللَّه عزّ و جلّ آدبهما. قال: قلت: جعلت فداک قد علمت فضّله عند النّاس فی النّادی و المجالس فما فضله عند اللَّه عزّ و جلّ؟ قال علیه السّلام: بقراءة القرآن کما انزل، و دعائه اللَّه عزّ و جلّ من حیث لا یلحن، و ذلک أنّ الدّعاء الملحون لا یصعد الی اللَّه عزّ و جلّ.
(باب 49 «ارشاد القلوب دیلمی» و «عدة الداعی» ص 10).
امام فرمود: «دو مرد برابر در حسب و دین آن که ادیب‌تر است در نزد خدا

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 66

برتر است. راوی گفت: فدایت شوم هر آینه فضل ادیب را نزد مردم در انجمنها و مجالس دانستم فضل او نزد خدای عزّ و جلّ چگونه است؟ فرمود: زیرا قرآن را چنان که نازل شده است قرائت می‌کند، و در خواندن خدای عزّ و جلّ دعا را درست می‌خواند چه اینکه دعای نادرست به سوی خدای عزّ و جلّ بالا نمی‌رود».
ابن فهد در «عدّه» گوید: «انّ الاحکام تتغیّر بتغیّر الاعراب فی الکلام، أ لا تری الی
قوله صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حین سئل: انّا نذبح النّاقة و البقرة و الشّاة و فی بطنها الجنین أ نلقیه أم نأکله؟ قال صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم: کلوه إن شئتم فإنّ ذکاة الجنین ذکاة أمّه.
فبعض النّاس یروی ذکاة الثّانی (کذا- الذکاة الثانیة ظ) بالرفع فیکون معناه

انّ ذكاة امّه تبيحه و هى كافية عن تذكيته. و بعض رواها بالنّصب فيكون معناه انّ ذكاة الجنين مثل ذكاة امّه فلا بدّ فيه من تذكية له بانفراده و لا تبيحه ذكاة امّه. فافهم ذلک فانّه من مغاص الفهم و رقيق العلم».
يعنى «با دگرگونى اعراب، احكام نيز دگرگون مى‌شوند مثلا از پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم پرسيدند كه شتر و گاو و گوسفند را تذكيه مى‌كنيم و در آنها جنين است. آيا آن را بياندازيم يا بخوريم؟ فرمود: اگر خواهيد بخوريد زيرا كه ذكات جنين ذكات مادر اوست. در اين جمله ذكاة الجنين ذكاة امّه اگر ذكات دوم را به رفع بخوانيم معناى آن چنين است كه ذكات جنين همان ذكات مادر اوست كه جنين را نبايد تذكيه كرد بلكه به تذكيه مادر، او نيز مذكّى است يعنى ذكات مادر مبيح اكل اوست. و اگر به نصب بخوانيم معناى آن چنين است كه ذكات جنين مثل ذكات مادر اوست يعنى جنين را بايد مثل مادرش تذكيه كرد كه اگر شتر است به نحر و اگر گاو و گوسفند است به ذبح».
اين سخنى سخت استوار است كه معانى و احكام به تغيّر اعراب متغيّر مى‌گردند و شواهد در پيرامون آن بسيار است لذا مى‌بينيم كه اهتمام و عنايت علماى سابق ما در ضبط قراءات قرآنى و اجازات روايى تا چه اندازه بوده است چنان كه
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 67
كتب قراءات و درايه و اقسام اجازات گواهند. و كتب مربوطه در اين امور و نقل وقايع قرائى و ادبى در آنها بدان حدّ است كه ورود در آنها موجب خروج از موضوع رساله خواهد شد. و نه تنها مسلمانان اهتمام در قراءات داشتند بلكه در رسم الخطّ قرآن نيز همّت گماشتند كه به همان صورت مكتوب كتاب وحى محفوظ مانده است يعنى رسم الخطّ قرآن سماعى است و كتاب «نثر المرجان فى رسم نظم القرآن» تأليف عالم نبيل محمّد غوث را در اين امر اهميّت بسزا است.
تبصره: كلام امام جواد عليه السّلام محمول بر ترغيب و حثّ فرا گرفتن علوم ادبى و ناظر به مدح و فضيلت آن علوم است كه دعاى به اعراب صحيح را كمال و رتبتى است كه در ملحون آن نيست نه اينكه اعراب و معرفت نحو يكى از شروط و آداب دعا باشد. عبارت دعا مقبول بودن كه مراد از تعبير به صعود آنست غير از استجابت دعا و حال و دل شكسته داشتن است. صحّت لفظ را شأنى است و رتبت معنى را شأنى ديگر و چون جمع شوند نور على نور است. لذا منطق وحى و سفراى حق و هاديان خلق قاطبه مرد و زن اعم از عوام و خواص را به دعا و ذكر و رابطه با پروردگار دعوت فرمودند و بدانان وعده و نويد داده‌اند كه لحن نادرستشان به صورت دست در مى‌آيد و مقبول مى‌شود كه
انّما الاعمال بالنّيّات

، و
نيّة المرء خير من عمله
، و در هر دو حديث رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم است و در عين حال آنان را به فرا گرفتن علوم ادب خوانده‌اند.
مثلا اگر عوامى به زبان عاميانه رائج وصيّت كند كه فلانى را از ثلث مال من نامحروم نكنيد، يقين داريم مراد اين است كه او را محروم نكنيد كه وصى بايد از ثلث مال موصى به طور متعارف چيزى به او دهد. و رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: سين بلال در نزد خداوند شين است.
و فرمود:
انّ الرّجل الأعجمىّ من امّتى ليقرأ القرآن بعجميّة فتعرفه الملائكة على عربيّة
(عدة الدعى ص 13 ط 1).
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 68
و فى الكافى بإسناده الى حفص، عن موسى بن جعفر عليهما السّلام: يا حفص من مات من شيعتنا و لم يحسن القرآن علّم فى قبره ليرفع اللَّه به من درجته
- الحديث.
(ص 443 ج 2 معرب) ابن فهد- رضوان اللَّه تعالى عليه- در «عدّة الداعى» نقل كرده است كه:
جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: يا أمير المؤمنين انّ بلالا كان يناظر اليوم فلانا فجعل يلحن فى كلامه و فلانا يعرب و يضحك من بلال. فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: يا عبد اللَّه انّما يراد إعراب الكلام و تقويمه لتقويم الأعمال و تهذيبها، ما ينفع فلانا إعرابه و تقويمه لكلامه إذا كانت أفعاله ملحونة تنج لحن؟ و ما ذا يضرّ بلالا لحنه فى كلامه اذا كانت أفعاله مقوّمة أحسن تقويم و مهذّبة أحسن تهذيب؟.
يعنى: «مردى نزد امير المؤمنين عليه السّلام آمد و بدان حضرت عرض كرد كه: بلال با فلانى مناظره مى‌كند و الفاظ وى ملحون است و آنكه عباراتش معرب و صحيح است و به بلال مى‌خندد. امام فرمود: اى بنده خدا اعراب و تقويم كلام براى تقويم و تهذيب اعمال است، آن كس را اگر افعال او نادرست باشد اعراب كلامش سودى ندهد، و بلال را كه افعالش بدرستى آراسته است لحن الفاظش زيانى نرساند».
آرى با الفاظ بازى كردن و عبارت پردازى كردن حرفى است و دل آگاه و سوز و گداز داشتن و با حسن مطلق بسر بردن امرى ديگر است. و چه بسا ارباب مقال و سرگرم به قيل و قال و انباشته از اصطلاحات‌اند كه دل مرده و روح افسرده دارند همان طور كه در «دفتر دل» ثبت است:

گمانت این که با خرج عبارات به کرّ و فرّ و ایماء و اشارات
سوار رفرفستی و براقی ورم کردی و پنداری که چاقی
نحوی و صرفی بودن حرفی است و آدم بودن و سلوک الی اللّٰه داشتن امر دیگر، اگر در یک جا جمع شدند چه بهتر. و مطلب عمده این است که جوهر نفس داعی

ملحون نباشد. آیا ماجرای مرد نحوی را در کشتی با کشتیبان که عارف رومی در مجلد اول «مثنوی» آورده است شنیده‌ای؟:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست رو به کشتیبان نمود آن خودپرست
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دل‌شکسته گشت کشتیبان ز تاب لیک آن دم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند گفت کشتیبان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو گفت نی از من تو سبّاحی مجو
گفت کلّ عمرت ای نحوی فناست زانکه کشتی غرق در گردابهاست

در عین حال باید سعی شود که قرآن کریم و ادعیه اعم از مأثور و غیر مأثور صحیح قرائت شود.

فی الکافی عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام قال: أعرب القرآن فإنّه عربیّ (ص 450 ج 2 معرب). و مع ذلک فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ (المزمل: 21).

تدبّر ترشد ان شاء اللّٰه تعالی.

تبصره: روایت ذکات جنین، صحیح آن این است که ذکات دوم مرفوع و خبر اول است که ذکاة جنین همان ذکاة أمّ او است بلی اگر جنین زنده خارج شود باید او را نحر یا ذبح کرد. و شقوق بحث آن موکول به کتب فقهی است و روایات مربوط به آن در سماء و عالم «بحار» و اقوال طائفه‌ای از علماء نقل شده است (ج 14 ط 1 ص 818). ورود بحث در آن سبب خروج از موضوع رساله می‌شود.

مرحوم مجلسی در همین مورد بعد از نقل اخبار گوید: «و اعلم أنّ المقطوع به فی کلام الاصحاب أنّ تذکیة الامّ تکفی لتذکیة الجنین و حلّه اذا تمّت خلقته و أشعر و أوبر. و الحکم فی الاخبار مختلف ففی بعضها منوط بتمام الخلقة، و فی بعضها بالشّعر و الوبر، و فی بعضها بالشّعر و فی بعضها بتمام الخلقة و الشّعر و کان بینها تلازم فیحصل الجمع بین الجمیع کما قال فی «س»: و من تمام الخلقة الشّعر و الوبر،

و المشهور بین المتأخّرین انّه لا فرق بین أن تلجه الروح و عدمه لاطلاق النّصوص». آنگاه حدیثی را که از «عدّه» ابن فهد نقل کرده‌ایم فرموده است از عامّه روایت شده است:

«و قد روى العامّة عن النّبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: انّا نذبح النّاقة» - الحديث.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 71

فصل 8 [در دعای مأثور و غیر مأثور است و در آن یک تبصره است
در این فصل بحث از دعای مأثور و غیر مأثور است و نتیجه مستفاد آن برای اهل بصیرت بسیار گرانقدر است. مأثور آنست که از پیغمبر و امام منقول است. و خواندن غیر مأثور خواه شخص را قدرت آن باشد که از خود انشاء کند، و یا دیگری انشاء کرده است بخواند، جائز است و کسی آن را حرام ندانسته است و مانع نشده است چنان که در ابتدای تصنیف و تألیف و وعظ و خطابه و صلاة جمعه و عیدین و نظیر آنها حق سبحانه را هر کس به لسان خود حمد و ثناء می‌کند، و سیره علماء بر این ساری است و آن را روا دارند. نقل نکته 884 «هزار و یک نکته» در بیان این مطلب لازم است که آنچه را در این فصل باید بگوئیم در آنجا بطور اجمال گفته شده است، و آن اینکه: اهل بصیرت باید به ذیل این حدیث شریف توجّه تامّ داشته باشند:
فی کتاب الطّبّ لأبی عتّاب عبد اللّه بن بسطام و أخیه الحسین بن بسطام النیسابوریّین: و حدّثنا أبو عتّاب عبد اللّه بن بسطام قال: حدّثنا محمّد بن خلف قال: حدّثنا الوشّاء قال: حدّثنا عبد اللّه بن سنان، عن أخیه محمّد بن سنان قال:
قال جعفر بن محمّد- علیهما الصّلوة و السّلام-: ما من أحد تخوّف البلاء فتقدم فیه بالدّعاء إلّا صرف اللّه عنه ذلک البلاء. أما علمت أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام قال:
انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قال: یا علیّ! قلت: لبّیک یا رسول اللّه! قال: انّ الدّعاء یردّ البلاء و قد ابرم ابراما.
قال الوشّاء: فقلت لعبد اللّه بن سنان: هل فی ذلک دعاء موقّت؟ قال: أما
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 72
انّی فقد سألت عن ذلک الصّادق علیه السّلام فقال: نعم، أمّا دعاء الشّیعة المستضعفین ففی کلّ علّة من العلل دعاء موقّت، و أمّا دعاء المستبصرین فلیس فی شیء من ذلک دعاء موقّت لأنّ المستبصرین البالغین دعاؤهم لا یحجب
(ص 33 ط 1).
این نکته مستبصر را قرّة العین است. و بر این مبنی سیّد بن طاوس- رحمة اللّه- در دعاء هلال شوّال «اقبال» (ص 305 ط رحلی) فرماید: «فصل فیما نذکره من کیفیّة الدخول فی شهر شوّال و ما أنشأناه عند رؤیة هلاله- الی قوله- و أمّا ما یقال عند رؤیة هلال شوّال فقد قدّمنا فی کتاب عمل الشّهر دعاء أنشأناه یصلح لجمیع الشّهور، فان لم یجده فلیقل عند رؤیة

الهلال المذكور: اللّهم انّک قد مننت علینا بضیاء البصائر و الابصار»- الخ، که از منشئات خود سیّد است و نظائر آن از علمای مستبصر بسیار است.
مرحوم استاد علّامه طباطبائی صاحب «تفسیر المیزان» می‌فرمود:
سیّد بن طاوس و ابن فهد صاحب «عدّة الداعی» و سیّد بحر العلوم از کمّل بوده‌اند.
علاوه اینکه ذیل حدیث مذکور سرّی مستسرّ برای اهل سرّ است و اشارات قرآنی نیز بدان بسیار است از جمله در آیات سوره صافّات تدبّر شود- انتهی.
این بود قسمتی از نکته یاد شده که نقل آن را در اینجا لازم دانسته‌ایم.
امام علیه السّلام فرمود: دعاء موقّت برای شیعه مستضعف است امّا شیعه مستبصر برای او دعاء موقّت نیست که خود می‌داند چه بگوید و چگونه بخواهد زیرا که بالغ است یعنی به حدّ بلوغ عقلی و رشد فکری رسیده است و به زبان آمده است و به فعلیّت رسیده است. وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى‏ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً (قصص: 15).
قرآن کریم بسیاری از غرر دعاها و حکم و کلمات برگزیدگان حق سبحانه را نقل فرموده است این بزرگان خودشان منشی آنها بوده‌اند و از دیگری ذکر و دعا نگرفته‌اند. آری انسان مستبصر بالغ چنین است که خود لسان اللّه می‌گردد و به بلوغ کمال خود می‌داند که چگونه بخواهد و بخواند و ادب مع اللّه را مراعات کند و او را با چه زبانی وصف کند.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 73
و آنکه گفته‌ایم: از جمله در آیات سوره صافّات تدبّر شود، غرض ما این است که خداوند سبحان در آن فرموده است: سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ* إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (160- 161). و به تقریر دلپذیر صاحب «تحفة الملوک فی السّیر و السّلوک»: «یعنی ایشان می‌توانند ثنای الهی به آنچه سزاوار بارگاه اوست بجا آورند، و صفات کبریایی را بشناسند و این غایت مرتبه مخلوق است و نهایت منصب ممکن. و تا ینابیع حکمت به امر خداوند بی‌ضنّت از زمین دل ظاهر نشود بنده این جرعه را نتواند کشید، و تا طی مراتب عالم ممکنات را نکند و دیده در مملکت وجوب و لاهوت نگشاید به این مرتبه نتواند رسید. آری تا کشور امکان را درننوردد پا بر بساط عند ربّهم نتواند گذاشت، و لباس حیات ابدیّه نتواند پوشید و حال آنکه بندگان مخلص را عطای حیات ابدیّه ثابت و در نزد پروردگار خود حاضرند وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ و رزق ایشان همان رزق معلوم است که در حقّ مخلصین فرمود: أُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ».
تبصره: به مناسبت بحث در دعای غیر مأثور، اینک در باره حدیث من بلغ نیز به اختصار گوییم: اگر دعائی روایت شده است ثوابی که در آن روایت

راجع به آن دعا مذکور است به خواننده آن داده می‌شود هر چند واقعا از معصوم نباشد چنان که در روایات فریقین آمده است، و به همین حکم است اگر طریق روایت دعا ضعیف و اسناد آن سست باشد و آن که آگاه به ضعف سند است به قصد قربت مطلق دعا را می‌خواند نه به قصد ورود و خصوصیّت.

در مجلّد اول «بحار الانوار» (ص 149 ط 1) بابی بدین عنوان است: «باب من بلغه ثواب من اللَّه علی عمل فأتی به» آنگاه مرحوم مجلسی چند روایت از «ثواب الاعمال» صدوق و «محاسن» برقی و «کافی» کلینی در موضوع من بلغه نقل فرموده است از آن جمله اینکه:

«سن: أبی، عن علیّ بن الحکم، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد اللَّه علیه السّلام قال: من بلغه عن النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شیء من الثّواب فعمله کان أجر ذلک له و إن کان

رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم لم یقله»

. و بعد از نقل این حدیث فرموده است: «هذا الخبر من المشهورات رواه الخاصّة و العامّة بأسانید و رواه ثقة الاسلام فی الکافی»- الخ.

در کتب اصول فقه نیز در پیرامون آن بحث شده است و ردّ و ایراد به میان آورده‌اند. ورود در هر بحث موجب خروج از موضوع رساله می‌شود. نکته 646 «هزار و یک نکته» نیز در این موضوع است.

فصل 9 [در دو مطلب است یکی در اختلافات سنوح احوال دعات، و دیگر در بیان نحوه افاضه القاءات. و در آن یک تبصره است

دو مطلب در این فصل برای اهل ذکر و دعا و وحدت و خلوت و سلوک و ریاضت که به کمال انقطاع الی اللّٰه نائل آمده‌اند اهمیّت بسزا دارد که حقّا سهل انگاری در توجّه بدین دو مطلب ناروا است و باید این کنوز اسرار را قدر دانست.

مطلب اول اینکه: در کتب و رسائل ارباب سیر و سلوک مثل «تحفة الملوک» سیّد بحر العلوم و غیرها، سنوح احوالی از خودشان در اثناء سیر و سلوک خبر می‌دهند مثلا در همین «تحفه» فرماید: «و از جمله آثار، به صدا آمدن قلب است، و در مبادی آوازی مانند آواز کبوتر و قمری از او ظاهر شود، و بعد از آن صدائی چون انداختن مهره در طاس که در آن پیچد مسموع شود»- الخ.

و همچنین دیگران حکایاتی از خود دارند. غرضم این است که آگاهی بدین گونه احوال رهزنت نشود که باید به همان کیفیّت برای تو هم پیش آید چه اینکه وجودات مقیّده را احکام متخالفه است و هر یک را حکمی خاص. برای هر شخص به وفق اقتضای استعداد و ترکیب مزاج و قابلیّت او در اثنای سیر و سلوک و ارادتی روی می‌آورد. همان طور که چهره‌ها و لهجه‌ها مختلف‌اند استعدادها نیز مختلف‌اند و مطابق اختلاف استعداد واردات قلبی و آثار وجودی و استفاضه فیض الهی مطلقا گوناگون‌اند وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى‏ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ (نحل: 72)، وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى‏ بَعْضٍ (اسراء: 56)، تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى‏ بَعْضٍ

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 76

(بقره: 254). پس اگر پشت به این ده و رو به شهر آورده‌ای این نکته حلقه گوشت باد و فراموشت مباد.

آن که از «تحفه» نقل کردیم که از جمله آثار به صدا آمدن قلب است، در قصیده لامیّه دیوان این کمترین چند اثر گفته آمد از آن جمله اینکه:

شبی در انتظار مقدم دوست ز مژگانم شدی باران وابل

بششتم دیدگانم را که یارم ببینم روی آن نیکو خصائل

بناگه ما سوی در لرزه آمد که گویی شش جهت بودی زلازل

صداهای مهیب رعد آشام چنان کز قلّه‌ها آید جنادل

همی گفتم که رو آورد دشوار همی گفتم که اللهمّ سهّل

همی گفتم قیامت گشت قائم همی گفتم که اللهمّ مهّل

كه تا لطف جناب دوست ما را رهانيد از چنان احوال هائل
مطلب دوم اينكه: آنچه عائدت مى‌شود و القاءات و تمثّلاتى كه به تو روى مى‌آورد، همه درونى‌اند نه بيرونى، و به عبارت روشن‌تر همان طور كه در فصل پنجم گفته‌ايم هر يک از كلمات وجودى جدولى از بحر وجود است كه آن بحر ملكوت اوست فَسُبْحانَ الَّذِى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (يس: 84). اين انتساب كلمات نورى موجودات به وجود حقيقى كه حق سبحانه است همانست كه كمّل اهل توحيد فرموده‌اند: «هويّة كلّ شىء فى الحقيقة شعاع هويّته». و از اين شعاع تعبير به ربّ شىء و سرّ و حصّه وجودى او نيز مى‌شود. اين حديث صادقى است سلام اللّه تعالى عليه:
يفصل نورنا من نور ربّنا كشعاع الشّمس من الشّمس
. و أيضا:
إنّ روح المؤمن لأشدّ اتّصالا بروح اللّه من اتّصال شعاع الشّمس بها
(كافى معرب ج 2 ص 133). پس تعبير به شعاع ناصّ است كه اشياء به تمامتشان از علم به عين نازل نشده‌اند بلكه نازل شده‌اند در حالى كه متّصل به اصل خودشانند و اصلشان همان ملكوتشان است كه بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، فافهم.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 77
در ميان اين جدولها انسان بزرگترين جدول بحر وجود است. اگر اين جدول درست تصفيه و لايروبى شود مجراى آب حيات و مجلاى ذات و صفات مى‌گردد.
غرض اينكه آنچه بر تو فائض مى‌شود در تو فائض مى‌شود أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها (رعد: 18). و در تو كارخانه‌اى به نام دستگاه خيال است كه از قدرت كامله حق سبحانه معانى را صور مى‌دهد، هر معنى را به صورتى مناسب وى كه مظهر اسم شريف مصوّر است. پس بدان كه در تحصيل علوم و معارف و اعتلاى به مقام قرب الى اللّه و لقاء اللّه به انتظار اينكه چيزى از خارج حقيقت تو از در درآيد و در نزد تو صورت يابد و حضور بهمرساند نبايد باشى بلكه آن علوم و معارف و تمثّلات آنها همه در تو تحقّق مى‌يابند، و آن اعتلاء ارتقا و اشتداد و سعه وجودى تو به حسب كمال يعنى اتّصاف گوهر ذات تو به صفات ربوبى و تخلّق تو به اخلاق الهى است. و بيان نحوه اين فيضان و مسائل ديگر در حول اين امور را به نحو مستوفى در كتاب «دروس اتّحاد عاقل به معقول» مدلّل و مبرهن ساخته‌ايم الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ*.
و بدان كه چون اين جدول تصفيه و لايروبى شود، انوار الهى زلال و صافى در وى پديد آيد، و گر نه مثل حقائق الهيّه در جداول مثل باران كه از آسمان نازل مى‌شود پاک و پاكيزه است و در جداول و مجارى و اوديه و لجنهاى زمين رنگ و بو مى‌گيرد خواهد بود.

در باب دهم «مصباح الشّريعة» آمده است كه:
«و لتكن صفوتک مع اللّه تعالی فی جميع طاعاتک كصفوة الماء حين أنزله من السّماء.
يعنی: «بايد صفای تو با خدای تعالی در همه طاعات تو مانند صفای آب زمانی كه خداوند آن را از آسمان فرو می‌بارد بوده باشد».
و نيز بدان كه اگر چاهی حفر كنی كه به آب نرسيده باشد، و بخواهی از بيرون سطل سطل از اينجا و از آنجا در او آب بريزی بالأخره آن چاه مفيد نمی‌افتد و آب نمی‌دهد و به كارت نمی‌آيد، و آن وقت چاه آب خوراكی نافع خواهد بود

كه به آب رسيده است و از خود او آب بجوشد كه هر چه بكسی جريان آب بيشتر و گواراتر خواهد بود، مثل شخص انسان نيز اين چنين است از فرا گرفتن يک اصطلاح و مفهوم از اين، و فرا گرفتن يک اصطلاح و مفهوم از آن بخواهد به فعليّت برسد و به كمال خود نائل آيد مثل آن چاه به آب نرسيده و از اينجا و از آنجا پيمانه پيمانه در او آب ريختن است. سعی كن تا به آب برسی با اينكه از آب بريده نيستی. و چون به آب رسيده‌ای آن وقت است كه حسن حال داری و ابتهاج تو به وصف نمی‌آيد. در دعای مأثور آمده است كه:
اللّهمّ غيّر سوء حالنا بحسن حالک.
پس خدای تعالی حسن حال دارد، آری اين حسن حال همانست كه شيخ در فصل هجدهم نمط بهجت و سرور «اشارات» فرمود: «أجل مبتهج بشیء هو الاول بذاته». فافهم.
و نيز بدان كه احوال اين جدولها در مكاشفات و مشاهدات انسان حتّی در رؤياهای مناماتش اثر می‌گذارد و آنها را رنگ می‌دهد، پس درست بينديش و در راه تحصيل عقائد حقّه در كنف استادی تربيت شده و راه پيموده خويشتن را رهايی دهی و سعادت ابدی را به دست آوری إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ.
تبصره: در اقسام القاءات و تميز صحيح آنها از سقيم در نفحه دوازدهم «نفحات» صدر الدين قونوی (ص 97 ط 1 چاپ سنگی) و در «مصباح الانس» علّامه ابن فنّاری (ص 15 ط 1) و در شرح علّامه قيصری بر ديباچه «فصوص الحكم» شيخ عارف محيی الدين عربی (ص 55 و 56 ط 1) به طور مستوفی و مفصّل عنوان شده است، اگر خواهی رجوع كن كه مائده‌هايی پر از عائده و فائده‌اند.

فصل 10 [در ادب مع الله است که به هفت قلم آراسته شده است و در آن سه تبصره است

غرض ما در این فصل این است که مطلب اهمّ در دعا ادب مع اللَّه است و آن به هفت قلم آراسته می‌شود:

الف- در ادب مع اللَّه حضور قلب باید که در خطاب و مناجات توجّه به حق باید و گر نه دعاء با انصراف قلب به غیر و عدم توجّه به حق سبحانه محض سوء ادب است، و این دعا قرب نیاورده بعد می‌آورد. بر آن باش تا مقام عندیّت را حائز شوی فی مقام صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ، که عبد اللَّه عند اللَّه است. به نکته 483 «هزار و یک نکته» رجوع شود.

همه عند اللّهی ای خواجه گر عبد اللّهی همه آنست به خدا هست اگر انسانی

ب- و دیگر ادب مع اللَّه ایجاب می‌کند که بدون اذن و امر به تصرف در برنامه‌ای از برنامه‌های چرخ نظام تکوینی، و حکمی از احکام کتاب تشریعی، دست تصرف به چیزی دراز نکند. و اگر چیزی به تو دادند ادب اقتضا می‌کند که در ازای آن عبد شکور باشی نه اینکه بی‌اجازه مولی آن را به هر نحو بخواهی صرف کنی.

و چه بسیار از اولیاء اللَّه که به آنان دست تصرف عطاء شده است و لکن ادب و معرفتشان مانع از اعمال تصرف شده‌اند. همان طور که در فصّ لوطی «فصوص الحکم» آمده است: «فان أوحى اليه بالتّصرف بجزم تصرف، و ان منع امتنع، و ان خيّر اختار ترک التّصرف الّا أن يكون ناقص المعرفة»- الخ.

ترجمه آن به تحریر حسین خوارزمی اینکه: «اگر وحی آید به تصرف تصرف

کند، و اگر وحی آید به منع تصرف ممتنع گردد. و اگر تخییر کرده شود میان تصرف و ترک تصرف، اختیار ترک تصرف کند. پس ظاهر شود به مقام عبودیّت، و تصرف را به حضرت حق باز گذارد از برای تأدّب به آداب عبودیّت و ملازمت آنچه ذات او اقتضاء می‌کند از عجز و ضعف، مگر که مخیّر ناقص المعرفة باشد پس تصرف کند و طریق تأدّب بین یدی اللَّه را مسلوک ندارد و به واسطه آنکه نداند که وصف ذاتی او ضعف و فقر و مسکنت و عجز است و وقوف نزد ذاتیّات اشرف و اعلی است.

و ملاحظه این معنی نکند که تخیّر در حق او شاید که ابتلاء من اللَّه باشد، امّا چون عارف کامل می‌داند که تأثیر و تصرف بنده را عارضی است و

ذاتی حق است و مخصوص به حضرت او پس هر گاه که تصرف کند در عالم به همّت، آن تصرف از امر حق باشد».
ج- دگر ادب مع اللَّه اقتضاء می‌کند که از او جز او را نخواهی که این عبادت احباب و احرار است. این امر از بلند همّتی عبد است. کسانی که دون همّت‌اند به وفق دنائت خود طلب دارند. یکی از مشایخ ما- رضوان اللَّه تعالی علیه- ما را ترغیب می‌فرمود به مثل دعای سحر حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام
(اللّهمّ انّی أسألک من بهائک بأبهاه و کلّ بهائک بهیّ ...)
که در آن بهاء و جمال و جلال و عظمت و نور و رحمت و علم و شرف است و حرفی از حور و غلمان نیست، اگر بهشت شیرین است بهشت‌آفرین شیرین‌تر است.
چرا زاهد اندر هوای بهشت است چرا بیخبر از بهشت آفرین است
در این معانی در دیگر رسائل چون رساله «لقاء اللَّه» و «مجموعه مقالات» به تفصیل بحث کرده‌ایم و روایاتی از غرر احادیث نقل نموده‌ایم، نیاز به اعاده و تکرار نیست.
و مطلبی که در اینجا توصیه آن مهمّ است اینکه: سعی کن حرکت تو چون حرکت ایجادی باشد. حرکت ایجادی حرکت حبّی است و از آن تعبیر به سیر حبّی نیز می‌شود. و این حرکت فوق حرکت طبیعی اعمّ از نقلی و جوهری و حرکات اعراض
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 81
است که در فلسفه عنوان می‌شود و در حقیقت شأنی از شئون حرکت حبّی و ظلّی از آنست. اصطلاح سیر حبّی مأخوذ از مأثور
کنت کنزا مخفیا فأحببت أن أعرف
است. «الحرکة الّتی هی وجود العالم حرکة الحبّ، و قد
نبّه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم علی ذلک بقوله: کنت کنزا مخفیّا لم أعرف فأحببت أن أعرف.
فلو لا هذه المحبّة ما ظهر العالم فی عینه، فحرکته من العدم الی الوجود حرکة حبّ الموجد لذلک»- الخ (فص موسوی «فصوص الحکم»، شرح قیصری ص 456).
غرض اینکه چنانچه از آن سوی سیر حبّی است سعی کن که ترا نیز از این سوی سیر حبّی باشد. و دانستی که «السّیر عبارة عن تلبّس الاحوال المتعاقبة». و برای عبد سالک هیچ نهجی شیرین‌تر از سیر حبّی نیست.
جهان در سیر حبّی شد هویدا تو می‌گو جمله شد از عشق پیدا
نباشد غیر حبّی هیچ سیری نه خود سیر است عشق و نیست غیری
در باب بیستم «مصباح الشریعة» آمده است که:
قال الصّادق علیه السّلام: لقد دعوت اللَّه مرّة فاستجاب لِی، و نسیت

الحاجة لأنّ استجابته باقباله على عبده عند دعوته اعظم و أجلّ ممّا يريد منه العبد و لو كانت الجنّة و نعيمها الابد و لكن لا يعقل ذلک الّا العالمون العابدون المحبّون العارفون صفوة اللّه و خواصّه.
د- دگر اقتضای ادب مع اللّه این است که خدای عزّ و جلّ را به اسمای حسنی بخوانیم وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها.
در این کریمه دقّت در امر أدعوه بها شود که دعوت حق تعالی باید به اسماء حسنی باشد هر چند که او را اسمای غیر متناهی است. و اسماء و صفات عین ذاتند و همه اسمای او حسنی‌اند و لکن سخن در ادب دعاء است. حق سبحانه را اسمای حسنای غیر متناهی است مطلبی است، و دعوت او به لحاظ ادب داعی به اسمای حسنی بوده باشد مطلبی دیگر است. در این مقام باید از اهل سرّ و آداب‌دانان حرف بشنوی و سخن بیاموزی تا اهل تمیز گردی.
در این مثل که به عرض می‌رسانیم اگر دقّت شود شاید تا اندازه‌ای به مقصود
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 82
نزدیک گردیم: انسانی به شما احسانی کرده است و می‌خواهید او را بستایید و یا به اسمی بخوانید، این انسان را اوصاف و اسماء گوناگون است که همه آنها در حفظ نظام وجود انسانی او اصیل‌اند و با فقدان یکی از آنها نقص و اختلال در نظم او پیش خواهد آمد و انسان سالم و تمام نخواهد بود. مثلا عطسه و تنفّس و اکل و قوای هضم و باه و غضب و دفع و جذب و نظائرها که هر یک آنها در کمال او دخیل‌اند و چه بسا که با فساد و عدم یکی از آنها باقی نماند و تن به مرگ دهد، امّا چون بخواهی او را بخوانی و وصف کنی ادب اقتضاء می‌کند که نداء و وصف به اسمائی خاص باشد چون یا محسن و یا کریم و یا جواد و یا واهب و یا معطی و نظائر آنها نه اینکه خطاب کنی به یا عاطس و یا متنفّس و یا من له قوّة الباه و نظائر اینها که هر چند برای انسان عنصری این احوال و اوصاف و اسماء ضروری و حسنی است و لکن ادب خطاب و محاوره اقتضا می‌کند که اسمای ادبی غیر این اسما مانند اسمای دسته قبل بوده باشند. به همین وزان است سرّ کریمه وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها، فافهم و تبصّر.
و از اینجا به معنی توقیفیّت اسما پی می‌بری که سرّ این حکم شریف اعنی توقیفیّت اسماء چیست. آری این حکم شریف را اسرار دقیق دیگر نیز هست که در رساله «توقیفیّت اسما» آورده‌ایم و به تفصیل و مستقصی و مستوفی در مسائل توقیفیّت اسماء بحث و تحقیق کرده‌ایم.
بعضی از مشایخ، صفات سلبیّه را به همین معنی دانسته است یعنی آن اسما و صفاتی که اطلاق آنها در دعاء و نداء بر خداوند سبحان، از روی ادب حائز نمی‌باشد. و نعم ما قال. مع ذلک کلّه به این گفتار عارف رومی

هم توجّهی شود:
موسیا آداب‌دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند
عاشقان را هر زمان سوزیدنی است برده ویران خراج و عشر نیست
گر خطا گوید ورا خاطی مگو گر شود پر خون شهید آن را مشو منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 83
خون شهیدان را ز آب اولیتر است این خطا از صد صواب اولیتر است
تو ز سرمستان قلاوزی مجو جامه چاکان را چه فرمائی رفو
ملّت عشق از همه دنیا جدا است عاشقان را مذهب و ملّت خدا است
تبصره: در عبارات سلّاک الی اللّه تعالی نظما و نثرا کلماتی از قبیل وجود و موجود و واجب الوجود بذاته و تجلّی و عشق و عاشق و معشوق و ساقی و جام و شراب و خمر و سکر و اشباه و نظائر آنها دیده می‌شود که دسته‌ای از آنها را مآخذ قرآنی و روائی است، و دسته دیگر بر اصطلاحات خاصّ این فریق است همچنان که ادیب و فقیه و اصولی و متکلّم و محدّث و قاری و غیرهم را اصطلاحاتی است و این اصطلاحات محض قراردادی هر طایفه راست که بر آن اصطلاح نه آیتی دارند و نه روایتی و نه لزومی به داشتن آنست ... به ذکر چند آیت و روایت تبرک می‌جوییم:
1- إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ* أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ* فَواکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ* فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ* عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ* یُطافُ عَلَیْهِمْ بِکَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ* بَیْضاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ* لا فِیها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها یُنْزَفُونَ (صافات: 41- 48).
2- مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ، الآیة (محمّد (ص): 16).
3- إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَعِیمٍ- الی قوله سبحانه- یَتَنازَعُونَ فِیها کَأْساً لا لَغْوٌ فِیها وَ لا تَأْثِیمٌ (طور: 18- 24).
4- إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفازاً* حَدائِقَ وَ أَعْناباً* وَ کَواعِبَ أَتْراباً وَ کَأْساً دِهاقاً* لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا کِذَّاباً* جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً (نبأ: 32- 37).
5- وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ* فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ- الی قوله تعالی-طُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ* بِأَکْوابٍ وَ أَبارِیقَ وَ کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ* لا یُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا یُنْزِفُونَ
(واقعه: 11- 20).
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 84
6- إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ* عَلَی الْأَرائِکِ یَنْظُرُونَ* تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیمِ* یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ* خِتامُهُ مِسْکٌ وَ فِی ذلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ* وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِیمٍ* عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (مطففین: 23- 29).
7- إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً* عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ

اللّهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً*- الى قولهً سبحانه- وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيرَا* قَوارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً* وَ يُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلًا- الى قوله تعالي- وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً* إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً. (هل اتى: 6- 23) 8- در تفسير وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً، كلامى معجز نظام از سلاله نبوّت صادق آل محمّد- صلوات اللَّه عليهم أجمعين- مروى است كه مسحه‌اى از علم الهى و قبسى از نور مشكاة رسالت و نفحه‌اى از شميم رياض امامت است، و آن را امين الاسلام طبرسى در تفسير شريف «مجمع البيان» بدين صورت روايت كرده است:
اى يطهّرهم عن كلّ شى‌ء سوى اللَّه اذ لا طاهر من تدنّس بشى‌ء من الأكوان الّا اللَّه. رووه عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام.
چنان كه در ديگر كتب و رسائلم گفته‌ام: من در امّت خاتم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم، از عرب و عجم كلامى بدين پايه كه از صادق آل محمّد- صلوات اللَّه عليهم- در غايت قصواى طهارت انسانى روايت شده است از هيچ عارفى نه ديده‌ام و نه شنيده‌ام.
حديث به صورت مفرد يعنى روى روايت نشده است بلكه به صيغه جمع يعنى رووه مروى است. پس حديث خيلى ريشه‌دار است كه جمعى آن را روايت كرده‌اند.
ربّ ابرار ساقى ابرار است و در اين ربّ و اضافه آن به «هم»، هم مطلبى است كه:
نهفته معنى نازک بسى است در خط يار تو فهم آن نكنى اى اديب من دانم
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 85
و در فصل پنجم بدان اشارتى نموده‌ايم. طهور در لغت عرب صيغه مبالغه طاهر است يعنى طاهر پاک است و طهور پاک پاک‌كننده. پس شرابى كه از دست ساقيشان مى‌نوشند، علاوه بر اينكه پاک است پاک‌كننده هم هست.
آب مضاف ممكن است كه طاهر باشد امّا مسلّما طهور نيست و لكن مطلق آن هم طاهر است و هم طهور.
اين شراب ابرار را از چه چيز تطهير مى‌كند؟ امام عليه السّلام فرموده است از هر چه كه جز خداست، زيرا طاهر از دنس اكوان جز خدا نيست. دنس چرک است و اكوان موجودات. و مراد نقص امكانست كه خداوند از نواقص ممكنات طاهر است زيرا كه صمد حق است.
اين شراب انسان را از ما سوى اللَّه شست و شو مى‌دهد و اين چنين انسان به نور شهود مى‌يابد كه هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ. و حقيقت فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ برايش تجلّى مى‌كند.
در عبارات اهل دل كه خطاب به ساقِى مى‌شود و شراب طلب مى‌كنند

مراد همین سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً است، و شراب این آیه و خمر در آیات یاد شده را به فارسی تعبیر به «می» می‌کنند. و کأس را گاهی به قدح و گاهی به جام و پیمانه و پیاله تعبیر می‌نمایند. این عالم نامور روحانی جامع علوم عقلی و نقلی اسلامی ملا مهدی نراقی است که گوید:
بیا ساقیا من به قربان تو فدای تو و عهد و پیمان تو
میی ده که افزایدم عقل و جان فتد در دلم عکس روحانیان
شنیدم ز قول حکیم مهین فلاطن مه ملک یونان زمین
که می بهجت‌افزا و انده‌زداست همه دردها را شفا و دواست
نه زان می که شرع رسول انام شمرده خبیث و نموده حرام
از آن می که پروردگار غفور نموده است نامش شراب طهور
بیا ساقی ای مشفق چاره ساز بده یک قدح زان می غم گداز منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 86
9- تاسع «بحار» (ص 580) به نقل از «خرائج» قطب راوندی،
قال الباقر علیه السّلام: خرج علیّ علیه السّلام یسیر بالنّاس حتّی اذا کان بکربلاء علی میلین أو میل تقدّم بین أیدیهم حتّی طاف بمکان یقال له المقدفان فقال علیه السّلام: قتل فیها مائتا نبیّ و مائتا سبط کلّهم شهداء، و مناخ رکّاب و مصارع عشّاق، شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم.
در این حدیث کلمه عشّاق ذکر شده که جمع عاشق است، و معشوق این عاشق حق سبحانه و تعالی است.
10- باب عبادت «اصول کافی» (ج 2 معرب ص 68)
بإسناده الی عمرو بن جمیع عن أبی عبد اللَّه علیه السّلام قال: قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم: أفضل النّاس من عشق العبادة فعانقها و أحبّها بقبله و باشرها بجسده و تفرّغ لها، فهو لا یبالی علی ما أصبح من الدّنیا علی عسر أم علی یسر.
این روایت «اصول کافی» است که رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: أفضل النّاس من عشق العبادة ...
11- ماده ع ش ق «سفینة البحار»
النّبویّ صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم: انّ الجنّة لأعشق لسلمان من سلمان للجنّة.
12- «صحیفه ثانیه سیّد السّاجدین علیه السّلام» که عالم محدّث جلیل شیخ حرّ عاملی صاحب «وسائل الشیعة» جمع آوری فرموده است. امام در مناجات العارفین آن صحیفه چنین خطاب دارد:
الهی فاجعلنا من الّذین توشّحت أشجار الشّوق الیک فی حدائق صدورهم، و أخذت لوعة محبّتک بمجامع قلوبهم، فهم الی أوکار الأفکار یأوون، و فی ریاض القرب و المکاشفة یرتعون، و من حیاض المحبّة بکأس الملاطفة

یکرعون.
امام می‌فرماید: «ما را از کسانی قرار ده که جام ملاطفت را از حوضهای محبّت سر می‌کشند».
ساقی حسن فدای تو خم ده پیاله چیست امروز ده به نقد و به فردا حواله چیست منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 87
بی‌شغلم و سزاست به خمخانه کار من مزدم قبول توست کتاب و قباله چیست
13- محدّث شهیر سیّد جزائری در «انوار نعمانیّه» در عنوان نور فی الحبّ و درجاته روایت نقل کرده است از ابن عبّاس
عن النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انّه قال: من عشق و کتم و عفّ غفر اللّه له و أدخله الجنّة
(ص 303 طبع حاج موسی).
و خود سیّد گوید: «الحبّ هو میل الطّبع الی الشّیء الملتذّ، فان تأکّد ذلک المیل و قوی سمّی عشقا». تا اینکه در بیان مراتب آن گوید: «أمّا المرتبة الرابعة و هی العشق فاشتقاقه من العششقة و هی نبت یلتف علی الشّجرة من أصلها الی فرعها فهو محیط بها کما أن العشق محیط بمجامع القلب». تا پس از نقل حکایتی گوید:
«و هذه الحالة قد کانت فی الحبّ الحقیقیّ و ذلک
أن أمیر المؤمنین علیه السّلام لمّا کانت النّصال تلج فی بدنه الشّریف من الحروب کان الجرّاح یخرجها منه اذا اشتغل بالصّلاة لعدم احساسه بها ذلک الوقت لاشتغال قلبه بعالم القدس و ملک الجبروت
- الی قوله- و هکذا عشّاق اللّه سبحانه».
و نیز سیّد در ص 307 همان نور یاد شده امیر المؤمنین علیه السّلام را به سیّد العاشقین وصف می‌کند و می‌گوید:
«روی أنّه قال رجل لسیّد العاشقین أمیر المؤمنین علیه السّلام: ما بال وجهک تعلوه الأنوار و أنت علی هذا الحسن و الجمال؟
- الحدیث. و آن جناب یک محدّث نامور از شاگردان صاحب «بحار الانوار» است.
و چه خوش فرمود که: حبّ چون قوی گردد عشق نامیده می‌شود، و عشق از عشقه مشتقّ است و آن گیاهی است که آن را به فارسی پیچک گوییم، بر درخت می‌پیچد چنان که از بیخ تا شاخه‌های آن را فرا می‌گیرد. و حبّ چون قوی گردد چون عشقه همه قلب را فرا گیرد که عشق نامیده می‌شود.
حال اگر یک شخص پلید حبّ مفرط یعنی عشق غیر عفیف شهوانی به خواسته‌های نفسانی داشته باشد و روایتی هم در نکوهش چنین عشق مذموم هوی و هوس آمده باشد چه ربطی با عشق حقیقی با کمال مطلق

و علاقه شدید و اکید به قرب الی اللّه و لقاء اللّه دارد تا بر سر الفاظ دعوا و نزاع باشد؟ سعی کن تا در حبّ

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 88

به خدا صادق باشی خواه در لفظ محبّ خوانده شوی و خواه عاشق. در «امالی» صدوق به اسنادش روایت شده است

عن المفضّل قال: سألت أبا عبد اللّٰه علیه السّلام عن العشق، قال: قلوب خلت عن ذکر اللّٰه فأذاقها اللّٰه حبّ غیره.

بدیهی است که این حدیث در مذمّت عشق نفسانی غیر عفیف است، و سخن در عشق حقیقی با خدا است و اطلاق عاشق و معشوق بر حق سبحانه هیچ گونه خطاب خلاف ادب نیست علاوه اینکه اجازه روایی را هم نقل کرده‌ایم.

مرحوم فیض صاحب «وافی» و «صافی» در رساله «گلزار قدس» نیز در این مقام همین بیان را دارد و خلاصه آن اینکه گوید: «و امّا آنچه گروهی از قاصران گمان کرده‌اند که نسبت عشق و محبّت به جناب الهی روا نیست از جمود طبع ناشی شده و بنای آن بر قصور است از شناختن جناب الهی، و معنی عشق نیست مگر فرط محبّت و استیلای آن که در قرآن مجید از آن به شدّت حبّ تعبیر شده چنان که می‌فرماید:

وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

داستان نصل با امیر المؤمنین علیه السّلام را که از «انوار» سیّد جزائری نقل کرده‌ایم، عارف جامی نیکو به نظم درآورده است و آن را شیخ بهائی در دفتر چهارم «کشکول» نقل کرده است (ص 412 ط 1):

شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفیّ و جلی

روز احد چون صف هیجا گرفت تیر مخالف به تنش جا گرفت

غنچه پیکان به گل او نهفت صد گل محنت ز گل او شکفت

روی عبادت سوی محراب کرد پشت بدرد سر اصحاب کرد

خنجر الماس چو بند آختند چاک به تن چون گلش انداختند

غرقه به خون غنچه زنگار گون آمد از آن گلشن احسان برون

گل گل خونش به مصلّی چکید گشت چو فارغ ز نماز آن بدید

این همه گل چیست ته پای من ساخته گلزار مصلّای من منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 89

صورت حالش چو نمودند باز گفت که سوگند به دانای راز

کز الم تیغ ندارم خبر گر چه ز من نیست خبردارتر

طایر من سدره‌نشین شد چه باک گر شودم تن چو قفس چاک چاک

جامی از آلایش تن پاک شو در قدم پاکروان خاک شو

شاید از آن خاک بگردی رسی گرد شکافی و به مردی رسی

14- این روایت را سیّد حیدر آملی در «جامع الاسرار» (ص 205) و در

«نقد النّقود فی معرفة الوجود» (ص 676) از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است. و نیز فیض کاشی در ضمن کلمه نوزدهم «قرّة العیون» و کلمه سی و پنجم «کلمات مکنونه» گوید:
روی محمّد بن جمهور الأحسائی عن أمیر المؤمنین علیه السّلام إنّه قال: انّ للّه تعالی شرابا لأولیائه اذا شربوا (منه) سکروا، و إذا سکروا طربوا، و إذا طربوا طابوا، و إذا طابوا ذابوا، و إذا ذابوا خلصوا، و إذا خلصوا طلبوا، و إذا طلبوا وجدوا، و إذا وجدوا وصلوا، و إذا وصلوا اتّصلوا، و إذا اتّصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم.
15- قوله سبحانه و تعالی: فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً (اعراف: 144).
16-
قال جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام: و اللَّه لقد تجلّی اللَّه عزّ و جلّ لخلقه فی کلامه و لکن لا یبصرون
(«قوت القلوب» ابو طالب مکی ج 1 ص 100 ط مصر، و «کشکول» شیخ بهائی ص 625 ط 1).
مانند همین کلام عرشی صادق آل محمّد- صلوات اللَّه علیهم- از سیّد اوصیاء امیر المؤمنین علی علیه السّلام در چند موضع روایت شده است، یکی در خطبه 145 «نهج البلاغه»:
فتجلّی سبحانه لهم فی کتابه من غیر أن یکونوا رأوه بما أریهم من قدرته.
و دیگر در خطبه 184 آن:
تجلّی صانعها للعقول.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 90
و دیگر در «روضه کافی» خطبه‌ای که در ذی قار اداء فرموده است (ص 271 ط رحلی) و نیز در «وافی» فیض (ج 14 ص 22):
فتجلّی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یکونوا رأوه.
و دیگر در خطبه 106 «نهج»:
الحمد للّه المتجلّی لخلقه بخلقه.
17-
فهو الّذی تشهد له أعلام الوجود علی إقرار قلب ذی الجحود.
(«نهج البلاغه» خطبه 49).
الحمد للّه الدّالّ علی وجوده بخلقه
(«نهج» خطبه 150).
الدّالّ علی قدمه بحدوث خلقه، و بحدوث خلقه علی وجوده.
(خطبه 183 «نهج»).
کائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم
(«نهج» خطبه 1).

18- امام سوم سیّد الشهداء علیه السّلام در دعای عرفه فرموده است:
کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک
(«اقبال» سید بن طاوس ص 349 رحلی).
19- و امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب سؤال رهبان از وجه اللّه فرموده است:
فهذا الوجود کلّه وجه اللّه، ثمّ قرأ: فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ.
(«جامع الاسرار» سید حیدر آملی ص 211) 20- و نیز از جناب وصی حضرت امام علی علیه السّلام سؤال کردند که وجود چیست؟ گفت: به غیر وجود چیست؟ («کشف الحقائق نسفی ص 31).
بسی موجب شگفتی است که بعضی از منتحلین به دین حتّی در اطلاق تجلّی و متجلّی و وجود و موجود به نزاع برخاسته‌اند.
شایسته است که برخی از اصطلاحات متوغّلین در توحید و ارباب ذوق و عرفان و اهل ایمان و ایقان را برای زیادت بصیرت دیگران و آشنایی آنان عنوان کنیم:
انسان مرد کامل است نه صورت انسانیّه، و در حدیث قدسی آمده است:
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 91
الانسان سرّی و أنا سرّه.
پیر مغان امیر المؤمنین علی علیه السّلام است.
بزم مجلس خاص اهل حق است.
تجلّی نور مکاشفه است که بر دل عارف سالک متجلّی شود.
ترسا و ترسابچه مرد روحانی که از صفات ذمیمه نفس پاک است.
خرابات مقام فنا و خراباتی اهل فنا را گویند.
خال کنایه از وحدت ذات مطلقه است.
خط عبارت از ظهور تعلّق ارواح به اجسام است.
خمّار و باده فروش پیران کامل و مرشدان واصل را گویند.
دیر مغان کنایه از مجلس عرفا و اولیاست.
رند اشاره به اولیا و عرفا است که وجود ایشان از غبار کدورات بشریّت صافی و پاک گشته است.
ساقی کنایه از فیّاض مطلق است، و در بعضی مواضع مراد از ساقی کوثر است.
ساغر و صراحی مراد دل عارف است و آن را خمخانه و میخانه و میکده نیز گویند.
شاهد کنایه از معشوق است.
شراب کنایه از سکر محبّت و جذبه حق است.
عشق کنایه از مقام ولایت مطلقه علویّات عارفی است.
غمزه و کنار و بوسه کنایه از فیوضات و جذبات قلبی است.

قلندر کنایه از صاحب مقام اطلاق است حتّی از قید اطلاق.
کلیسا و کنشت کنایه از عالم معنی و شهود است.
مشاهده و مکاشفه و محاضره حضور قلب انسانست.
زلف کنایه است از مرتبه امکانیّه از محسوسات و معقولات.
تبصره: آنکه امام علیه السّلام در تفسیر کریمه وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً فرمود:
این شراب ابرار را از هر چه جز خداست تطهیر می‌کند، این همان معنی اشمخ
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 92
و ارفع والاترین مقام وحدت است که محقّقان اهل اللَّه تعالی در صحف نوری عرفانی عنوان کرده‌اند، از جمله عارف جندی در شرح فصّ شیثی «فصوص الحکم» (ص 260 ط 1) و ابن فنّاری در «مصباح الانس» (ص 195):
«انّ العامّة من أهل اللَّه یرون التّوحید و هو ستّة و ثلاثون مقاما کلّیّا کما نطق بها القرآن فی مواضع عدّة فیها ذکر لا إله الّا اللَّه فی کلّ موضع منها نعت مقام من مقامات التّوحید.
و أمّا الخاصّة فیرون الوحدة فان التّوحید فیه کثرة الموحّد و الموحّد و التّوحید و هی أغیار عقلا عادیّا، و الوحدة لیست کذلک.
و أمّا خاصّة الخاصّة فیرون الوحدة فی الکثرة و لا غیریّة بینها.
و خلاصة خاصّة الخاصّة یرون الکثرة فی الوحدة.
و صفاء خلاصة خاصّة الخاصّة یجمعون بین الشّهودین. و هم فی هذا الشّهود الجمعی علی طبقات: فکامل له الجمع، و أکمل منه شهوده أن یری الکثرة فی الوحدة عینها و یری الوحدة فی الکثرة کذلک شهودا جمعیّا، و یشهدون العین الاحدیّة جامعة بین الشّهودین فی الشّاهد و المشهود. و أکمل و أعلی و أفضل أن یشهد العین الجامعة مطلقة عن الوحدة و الکثرة و الجمع بینها، و عن الاطلاق المفهوم فی عین السّواء بین ثبوت ذلک کلّها لها و انتفائه عنها. و هؤلاء هم صفوة صفاء خلاصة خاصّة الخاصّة».
یعنی: «عامّه توحید گویند، و خاصّه وحدت بینند، و خاصّه آنان وحدت در کثرت، و خلاصه اینان کثرت در وحدت، و صفاء این فریق کامل جامع شهودین است.
و جمع شهودی به چند طبقه است: کاملی که گفته آمد، و اکمل از وی کثرت را در وحدت عین وحدت، و وحدت را در کثرت عین کثرت بیند که عین احدیّت جامع بین الشّهودین در شاهد و مشهود است. و اکمل از وی آنکه عین جامع را مطلق از هر گونه اطلاق و تقیید می‌بیند و این صفوت صفا است». غرض اینکه شراب طهور این رتبت اخیر را که منتهی غایت آمال عارفان است می‌بخشد، خدا روزی همه کناد.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 93
ه- دگر اقتضای ادب مع اللّه که بسیار بسیار اهمیّت بسزا دارد، موضوع وقایه است زیرا الخیر بیدیک و الشّرّ لیس الیک. یعنی عبد خود را وقایه حق سبحانه قرار دهد تا به تقوای خواصّ متّصف شود و متّقی بدین معنی گردد. زیرا که تقوای عوام اتّقای از نواهی است، و تقوای خواصّ اتّقای از اسناد کمالات و افعال و صفات به خودشان، و تقوای اخصّ از کمّل اتّقای از اثبات وجود غیر با حق سبحانه به حسب ذات و صفت و فعل است. و این سه وجه مراتب تقوای للّه است که آن قبل از وصول به مقام جمع است. اما مراتب تقوای باللّه و فی اللّه نزد بقای بعد از فنا است. و لازم هر مرتبه از مراتب تقوی فرقان است قوله تعالی: إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً. پس اعظم و ارفع فرقانات مقام فرق بعد از جمع است (شرح قیصری بر «فصوص الحکم» ص 199).
شیخ عارف در فصّ آدمی «فصوص الحکم» در تأدب در پیشگاه حق سبحانه به تفسیر کریمه یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ تمسّک جسته گوید: «فقوله: اتَّقُوا رَبَّکُمُ، اجعلوا ما ظهر منکم وقایةً لربّکم، و اجعلوا ما بطن منکم و هو ربّکم وقایة لکم فانّ الامر ذمّ و حمد فکونوا وقایته فی الذمّ، و اجعلوه وقایتکم فی الحمد تکونوا ادباء عالمین».
خوارزمی در بیان آن گوید: «چون شیخ استشهاد به آیت کرد به ذکر مطّلع آن قیام نمود و سالک را در حضرت حق تأدّب تعلیم داد تا نوریّت او زیادت شود و در مهالک اباحت نیفتد چه توحید افعال مقتضی خیر و ثمر است به حق. پس اگر سالک هر دو را به حق اسناد کند پیش از زکاء و طهارت نفس شاید که در بوادی اباحت هلاک شود و بعد از طهارت نفس به اسناد قبایح به حق موسوم گردد به نسبت اسائت ادب. لا جرم اتّقا را به معنی اتّخاذ وقایه داشت و گفت: معنی آیت این است که وقایه سازید آنچه ظاهرست از شما که آن جسد است با نفس منطبعه مر پروردگار خود را یعنی نسبت کنید نقایص را با نفس خویش تا وقایه ربّ خود باشید در ذمّ.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 94
و آنچه از شما باطن است و آن روحی است که تربیت شما می‌کند وقایه خویش سازید در حمد یعنی نسبت کنید کمالات را به رب خود چنان که حق سبحانه و تعالی از زبان ملائکه خبر می‌دهد که سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا. چه امر ذم است و حمد، پس شما وقایه او باشید در ذم، و او را وقایه خود سازید در حمد تا سلوک مسالک ادب و ابتهاج مناهج علم به تقدیم رسانیده باشید، و در نسبت کمالات به حق شما را از ظهور انّیّات و تقیّد به قید هستی خلاصی دست دهد و شیطان را بر شما سلطانی نباشد. آری:
علّتی بدتر ز پندار کمال نیست در جان تو ای مغرور ضال

و شیخ در حکمت قدریّه می‌گوید: لا قدرة و لا فعل الّا للّه خاصّة. لا جرم سرمایه هر کمال و پیرایه هر جمال اوست».
در قرآن کریم در ادب انبیاء علیهم السّلام مع اللَّه تعالى از چندين وجه بايد ادب آموخت كه إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ:
تعبیر حضرت آدم صفی مؤدّب به آداب اللّه چنین است: رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ (اعراف: 22). و ابلیس بی‌ادب می‌گوید: فَبِما أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (اعراف: 17). آن فرخنده آیین ظلم را به خود نسبت می‌دهد و این کافر کیش اغوا را به حق تعالى.
حضرت ابراهیم خلیل الرحمن می‌فرماید: الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ* وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ* وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (شعراء: 79- 82). بیماری را به خود نسبت می‌دهد و شفا و هدایت و اطعام و سقی و اماته و احیا را به حق سبحانه.
در ذکر یونسی از حضرت یونس پیغمبر علیه السّلام دانسته‌ای که: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ- الآية (انبياء: 87).
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 95
و خداوند سبحان از ایّوب پیغمبر علیه السّلام حکایت فرموده است: وَ أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (انبياء: 83).
و حضرت خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را وصف فرموده است که: وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ (قلم: 5) و با این وصف احدی را عدیل او نمی‌یابی.
و- دیگر اقتضای ادب مع اللّه عدم اعتدای در دعاء است که إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (اعراف: 56). و فی المجمع «عن أبی مجلز: قیل: هو أن يطلب منازل الأنبياء فيجاوز الحدّ فی الدعاء».
تبصره: در این مقام ارشاد به مطلبی ضروری است و آن اینکه مظاهر ولایت مطلقه و وسائط فیوضات الهیّه انسانها را به ندای تعالوا به سوی خود که در قلّه شامخ معرفت قرار گرفته‌اند دعوت کرده‌اند یعنی ما را ببینید و به سوی ما بالا بیایید، و دعوت آن ارواح طاهره و افواه عاطره، حاشا که به سخریّه و استهزاء و هزل و لغو باشد قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ (بقره: 67).
پس اگر نیکبختی ندایشان را به حقیقت نه به مجاز لبّیک بگوید تواند که به قدر همّت خود به مقاماتی منیع و درجاتی رفیع ارتقاء و اعتلاء نماید و به قرب نوافل بلکه به قرب فرائض نایل آید هر چند به فضل رتبت عبودیّت و نبوّت و رسالت و امامت تشریعی منادی دست نمی‌یابد. این امر همان ولایت تکوینی است که باید در کناره سفره رحمت رحیمیّه تحصیل کرد. ما این مسائل را در رسائل «نهج الولایة» و «انسان کامل از دیدگاه نهج

البلاغة» به میان آورده‌ایم و با برهان عقلی و نقلی و اشارات لطیف عرفانی بحث کرده‌ایم. و در «دفتر دل» نیز ثبت شده است که:
تَعالَوْا را شنو از حق تعالی ترا دعوت نموده سوی بالا
چه بودی مر تعالی را تو لایق تَعالَوْا آمدت از قول صادق
چه می‌خواهی در این لای و لجنها چرا دوری از گلها و چمنها
تویی آخر نگار همنشینش بزرگی جانشین بی‌قرینش منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 96
نبودت هیچ فعل و تمیزی درین حدّی که سلطان عزیزی
چه بعدی حال چون سرمایه‌داری به راه افتی و کام دل بر آری
لذا آنکه طلب منازل انبیا را تجاوز در دعا می‌داند باید فرق بین نبوّت تشریعی و نبوّت مقامی بگذارد. و نبوت مقامی را در اصطلاح خاصّه اعنی اهل ولایت، نبوّت عامّه گویند، و گاهی به نبوّت تعریف در مقابل نبوّت تشریع نیز تعبیر می‌کنند. و شیخ رئیس نیز بدین نبوّت عام در فصل دوم مقاله چهارم نفس «شفاء» که از غرر فصول کتاب نفس است ایمائی می‌فرماید (ص 336 ج 1 ط 1). در نبوت عامّه انباء و اخبار معارف الهیّه است یعنی ولی در مقام فنای فی اللّه بر حقائق و معارف الهیّه اطّلاع می‌یابد و چون از آن گلشن راز بازآمد از آن حقائق انباء یعنی اخبار می‌کند و اطّلاع می‌دهد.
چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریعی ندارد در لسان اهل ولایت به نبوّت عامّه و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می‌گردد.
خواجه طوسی در «تجرید» مطلبی بسیار شریف به این عبارت دارد: «و قصّة مریم و غیرها تعطی جواز ظهورها علی الصّالحین».
آری ظهور کرامات و خوارق عادت برای غیر پیغمبران هم جائز است چنان که برای مریم- سلام اللّه علیها- و غیر وی که از انبیاء نبودند کرامات ظهور کرده است و لکن باید به آداب آنها بود تا چنان قابلیّت حاصل شود. وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا* فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا
(مریم: 17- 18). و تأمّل بنما در آل عمران که خداوند سبحان می‌فرماید: إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً- الی قوله تعالی- یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ (36- 44)
نشد تا جان تو بی‌عیب و بی‌ریب دری روی تو نگشایند از غیب
در عین حال باید توجّه داشت- چنان که در پیش گفته‌ایم- عبادت حبّی باشد که عبادت احرار است نه برای ظهور کرامات و خوارق عادات و وصال حور و
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 97
جنّات که آن عبادت مزدوران است. تو بندگی کن، به از آنچه که می‌پنداری

به تو می‌دهند. بلکه اگر عبادت قربة الی اللّه نباشد باطل است.
ز- دیگر اقتضای ادب مع اللّٰه تعالی تعظیم اسماء اللّٰه است مطلقا چه به حسب لفظ و چه به حسب توجّه و نیّت و چه اسمای تدوینی و چه اسمای تکوینی. فتدبّر ترشد ان شاء اللّٰه.
در روایات می‌بینی که وسائط فیض الهی حق سبحانه را نام با تعظیم مثلا به تبارک و تعالی، و یا به عزّ و جلّ و نحو آنها نام می‌برند. و همچنین است ادب تعظیم با اسمای شریف وسائط فیض الهی- صلوات اللّٰه تعالی علیهم- حق سبحانه و تعالی به پیغمبر اکرم خطاب فرمود که:
عظّم أسمائی.
آری اگر در جایی خود مولی- جلّ شأنه- اجازه نفرموده است به همان نحو که امر فرمود باید امتثال شود مثل تکبیرة الاحرام و آن چنان است که مرحوم حجّة الاسلام سیّد محمّد باقر رشتی در «تحفة الابرار» به تفصیل افاده فرموده است که:
«تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال به آن موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا، تفاوتی در این باب نمی‌باشد ما بین آنکه اخلال به نفس آن بوده باشد یا به جزء آن یا به امر معتبر در آن. و اخلال به جزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیره بوده باشد، یا بعض اجزای هر یک از جزئین، خواه به تبدیل بوده باشد یا به اسقاط. بنا بر این هر گاه اتیان به لفظ جلاله نماید بدون خبر، یا به عکس آن اگر چه در هر دو صورت محذوف منویّ او بوده باشد نماز باطل خواهد بود.
و همچنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید به اسم دیگر از اسمای الهی جل جلاله مثل اینکه گوید: الرّحمن أکبر، او الخالق أکبر و هکذا. یا تبدیل اسم تفضیل نماید به مثابه آن مثل اینکه گوید: اللّٰه أعظم و نحوه. یا تبدیل هر دو نماید
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 98
مثل: الرّحمن أعظم و نحوه. یا تبدیل اجزاء هر یک از جزئین که بوده باشد نماید.
از این قبیل است ادای حروف را از مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادای همزه از مخرج عین، یا ادای هاء از مخرج حاء، و هکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود.
و همچنین است حال در صورت زیادتی. خواه زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع دالّ بر تعظیم الهی جلّ شأنه مثل اینکه گوید: اللّٰه جلّ شأنه أکبر، أو اللّٰه الافضل أکبر، أو اللّٰه أکبر من أن یوصف، أو اللّٰه أکبر من کلّ شی‌ء، یا به نحو دیگر در جمیع صورت نماز محکوم به بطلانست».
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 99

فصل 11 [در سر استجابت دعا است. و در آن دو تبصره است
غرض ما در این فصل سرّ استجابت دعا است که دعا نیز از اسباب مؤثّره است و مخالف سنّت جاریه الهی نیست.
انسان در نسبت و اسناد و رابطه فروع و کیفر و پاداش به اصول و علل و موجبات آنها در تکوینیّات عاجز است، و به حکم عادت و مشاهده و تجربه برخی را به اصلش اسناد می‌دهد و می‌داند از اوست امّا نمی‌داند که چگونه از او پدید آمده است و در ادراک سرّ و حقیقت آن ناتوان است. مثلا اگر نشنیده و یا ندیده بود که در نظام تکوین خوشه انگور از رز می‌روید چگونه آن را به تاک نسبت می‌داد؟ و به راستی خوشه انگور با مو چه سنخیّت دارد؟ با اینکه می‌دانیم این میوه از آن به ظهور آمده است و این فرع بر آن اصل متفرّع است.
اگر یکی از ما فرضا به طور ابداع در این نشأه خلق می‌شد و این همه الوان میوه‌ها جدای از درختها و بوته‌ها را می‌دید چگونه می‌توانست مثلا هر یک از خوشه موز و خرما و انگور و توت را به درختش نسبت دهد و بگوید هر یک از این چهار خوشه از هر یک از آن چهار درخت پدید آمده است.
و همچنین در جزای افعال و احوال و اقوال و نیّات انسان می‌دانیم به حکم محکم برهان و منطق حق قرآن جزای وفاق است یعنی بین هر فعل و جزایش موافقت و مناسبت است و روی حساب است. خداوند سبحان در نبأ فرموده است: جَزاءً
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 100
وِفاقاً، و فرموده است: جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً، و فرموده است: وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ (شوری: 30). چنان که بین غذاها و داروها با مزاج نسبتی خاصّ است و غذاها را در اعتدال مزاج و عدم آن دخلی تمام است. و چنان که می‌دانیم در احکام الهی آنچه مأمور به است در آن مصلحتی است، و آنچه که منهیّ عنه است در آن مفسدتی است.
در بعضی از موارد نسبت بین فعل و جزاء را به خوبی پی می‌بریم، و در بعضی موارد آگاهی اندکی بدان پیدا می‌کنیم، و در بعضی‌ها چیزکی می‌بوییم، و در بسیاری از موارد در وجه نسبت می‌مانیم چنان که در وجه نسبت بین فواکه و دیگر اثمار با اصولشان عاجزیم.
مثلا در مجلس هشتاد و چهارم «امالی» صدوق به اسنادش روایت شده است
عن مجاهد، عن أبی سعید الخدری قال: أوصی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم علیّ بن أبی طالب علیه السّلام فقال: یا علیّ لا تجامع امرأتک

بشهوة امرأة غيرک فإنّى أخشى إن قضى بينكما ولد أن يكون مخنّثا مؤنّثا مخبّلا.
يعنى: «در وقت صحبت خيال زن ديگرى را در خاطر نياور كه فرزند مخنّث آيد». اهل نظر در وجه مناسبت بين فعل و جزاى نكاح بدان وصف چيزى پى مى‌برند و بدان آگاهى مى‌يابند امّا پى بردن به وجه مناسبت بين همين فعل و جزاى آن كه در اين روايت آمده است و آن را سيوطى در «جامع صغير» نقل كرده است كار آسان نيست و آن اينكه:
من وطأ امرأته و هى حائض فقضى بينهما ولد فأصابه جذام فلا يلومنّ الّا نفسه.
در اين حديث نيل به وجه علّيّت نكاح در حال حيض و معلول آن كه مجذوم شدن ولد است، دشوار است و بسيار تحليل طبّى و كاوش علمى به طرق عديده لازم است تا علّت آن به دست آيد. و از اين گونه روايات بى‌شمار است كه در فهم مناسبت بسيارى از آنها قادريم و در بسيارى از آنها عاجز.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 101
و اگر در مبانى عقلى و طبيعى و روانشناسى درست تأمّل شود يعنى به سر اين قضيّه بتّيّه كه علم و عمل دو گوهر انسان سازند و اغذيه و اوقات و امكنه حتّى احوال و امزجه والدين در حين انعقاد نطفه و بعد از آن دخلى بسزا در نحوه تكوّن ولد و اخلاق و اوصاف ديگر ظاهرى و باطنى وى دارند به خوبى آگاهى حاصل گردد، معلوم شود كه انسان ساخته از چه عواملى است. بلكه مشاهده مى‌گردد كه عوارض درونى انسانى بر اثر روى آوردن احوال گوناگونش خواه مادى و خواه معنوى در تغيير رنگ رخسار و دگرگونى مراج و افكار و همه آثارش اهمیّت بسزا دارند و عواملى بسيار قوى‌اند. و انسان در حقيقت معجون افعال و احوال و نيّات و سعى خود است و به عبارت ديگر انسان اعمال خود است و جزاء نفس اعمال است إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ (هود: 46).
گناه و ثواب را، دعا و ذكر و حضور و مراقبت را نيز تكوينا در ذات انسان بلكه در بيرون از ذاتش آثار عجيب و غريبى است چنان كه انسانى كه فكرش را به دوام منصرف به قدس جبروت كرده است شروق نور حق در سرّش صفا و جلائى و نور و ضيائى پديد مى‌آورد زيرا كه خو پذير است نفس انسانى و آنكه مصاحب با ملكوتيان است به خوى آنها درمى‌آيد و كسى كه به صفات آنها متّصف شده است سعادتمند است و سعادت انسان همين است، و به قول شريف فارابى در «مدينه فاضله»:
«السّعادة و هى أن تصير نفس الانسان من الكمال فى الوجود الى حيث لا تحتاج فى قوامها الى مادّة، و ذلک أن تصير فى جملة الاشياء البريئة عن الاجسام فى جملة الجواهر المفارقة للموادّ و أن تبقى على تلک الحال دائما أبدا الّا أنّ رتبتِها تكون دون رتبة العقلِ الفعّال. و انّما تبلغ ذلک بأفعال

ما اراديّة، بعضها أفعال فكريّة و بعضها أفعال بدنيّة»- الخ (ص 66 ط مصر). و آن كس كه به صفات ملكوتيان درآمده است صاحب عزم و همّت و اراده مى‌گردد همّتى كه به قول شيخ اجلّ ابن سينا در فصل دوم مقاله چهارم كتاب نفس «شفاء» كه از مهمترين فصول آنست: «و قد

يتّفق فى بعض النّاس أن تخلق فيه القوّة المتخيّلة شديدة جدّا غالبة حتّى انّها لا تستولى عليها الحواسّ و لا تعصيها المصورة، و تكون النّفس أيضا قويّة لا يبطل التفاتها الى العقل و ما قبل العقل انصبابها الى الحواسّ. فهؤلاء يكون لهم فى اليقظة ما يكون لغيرهم فى المنام (ص 366 ج 1 ط 1). بلكه به قول شيخ عارف صاحب «فصوص الحكم» در فص اسحاقى آن گويد: «بالوهم يخلق كلّ انسان فى قوّة خياله ما لا وجود له الّا فيها، و هذا هو الامر العام، و العارف يخلق بهمّته ما يكون له وجود من خارج محلّ الهمّة و لكن لا تزال الهمّة تحفظه»- الخ.

يعنى: «هر انسانى اعم از عارف به حقائق و صور از خواص، و غير او از عوام قادر است كه فقط در قوه خيال خود خلق كند نه در خارج آن، ولى عارف كامل متصرف در وجود با همّت خود در خارج محل همّت خلق مى‌كند و همواره همّت حافظ آن مخلوق اوست».

پس سرّ استجابت دعا را كه به اذن اللّه تكوينى در نفوس انسانى تحقّق مى‌يابد از اينجا درياب كه بر دعا و ذكر و ثواب و گناه تكوينا آثارى مترتّب است، و اين امر مخالف با سنّت جاريه الهى نيست هر چند در فهم نسبت ميان گناه مثلا با آثار سوء آن در بسيارى از موارد عاجزيم. و چون به روايات رجوع مى‌كنيم مى‌بينيم كه سفراى الهى مى‌فرمايند حيوانات گوناگون صور ملكات انسانند و انسان منحرف مطابق ملكات زشتى كه اكتساب كرده است در قيامت، با صورى كه از آن ملكات مى‌باشند محشور مى‌گردد و به صورتهاى آن حيوانات درمى‌آيد، چنان كه انسان در صراط مستقيم نيز از ملكات حسنه‌اى كه كسب كرده است، صور ارواح طيّبه و ملائكه عالين و مهيمين و سيماهاى شيرين دلنشين در صقع ذات او متحقّق مى‌گردند و با آنها محشور خواهد بود، لذا بدن اخروى به مكسوب و مكتسب تقسيم مى‌گردد كه لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ. و اين ابدان را از انسان با خود از اين نشأه مى‌برد يعنى بذر و ريشه آنها در اينجا تحصيل شده است- فافهم.

دعاى معروف كميل دعاى خضر عليه السّلام است كه حضرت وصى عليه السّلام آن را به شاگردش كميل تعليم داد و به نام او شهرت يافت، تفصيل آن را در رساله «ولايت تكوينى» نوشته‌ام («مجموعه مقالات» ص 64- 66):

در دعای کمیل آمده است:
اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تهتک العصم، اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تنزل النّقم، اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تغیّر النّعم، اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تحبس الدّعاء، اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تنزل البلاء
. و در باب تفسیر ذنوب از «اصول کافی» (ج 2 معرب ص 324) از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که
قال علیه السّلام: الذّنوب الّتی تغیّر النّعم البغی، و الذّنوب الّتی تورث النّدم القتل، و الّتی تنزل النّقم الظّلم، و الّتی تهتک السّتر شرب الخمر، و الّتی تحبس الرّزق الزّنی، و الّتی تعجّل الفناء قطیعة الرّحم، و الّتی تردّ الدّعاء و تظلم الهواء عقوق الوالدین.
فهم ارتباط این گونه ذنوب با کیفر آنها که در این پنج فقره آمده است و ظاهرا امام علیه السّلام بیان بعضی از مصادیق را فرموده است نه به نحو انحصار، برای اوحدی از آحاد رعیّت با تأمّل و تفکّر به دست می‌آید، و به همین وزان ظاهر اینکه خداوند سبحان فرموده است: إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ (رعد: 12) معلوم می‌گردد که آن فقره‌های دعا و نظائر آنها بیانگر همین کریمه‌اند.
و لکن به باب عقوبات المعاصی از کتاب «کافی» (ج 2 معرب ص 277) و باب اصناف عقوبات الذنوب از کتاب «وافی» فیض (ج 3 ص 173) رجوع شود می‌بینی که معصوم فرموده است:
إذا فشا الزّنا ظهرت الزّلازل
. و یا اینکه
و لم یمنعوا الزّکاة الّا منعوا القطر من السّماء
و مانند آنها از احادیث بسیار دیگر که در وجه ادراک علّیّت بین ذنوب و عقوبات آنها عاجزیم، و معصوم آنچه را که می‌فرماید محض حقیقت است.
و به مفاد این گونه روایات عارف رومی در اول دفتر اول «مثنوی» گوید:

ابر برناید پی منع زکات و از زنا افتد و با اندر جهات
هر چه آید بر تو از ظلمات و غم آن ز بیباکی و گستاخی است هم
گویا انسان به فهم ارتباط دعا و اثر آن بهتر و روشن‌تر از نسبت بسیاری از ذنوب و آثار آنها که عقوبات متفرّع بر آنها است پی می‌برد. بدین بیان که آدمی در توجّه و ذکر و دعا به اخلاق ملکوتیان متخلّق می‌گردد و به اوصاف عقول قادسه متّصف می‌گردد که واجد رتبه ولایت تکوینی و صاحب مقام «کُنْ» می‌گردد، و با چنین نفس قدسی اعتلاء به ملکوت یافته اقتدار بر تصرف در ماده کائنات می‌یابد و خارق عادت و معجزه و کرامت از او بروز و ظهور می‌کند. و همه معجزات و کرامات و خوارق عادات مبتنی بر این اصل قویم‌اند.

شیخ رئیس نمط دهم «اشارات» را که در اسرار آیات است در بیان همین مطلب مهم قرار داده است. مرادش از آیات، غرائبی است که از اولیاء اللّه صادر می‌شود، و مرادش از اسرار، وجوه و علل صدور آنها از آنانست. و در این نمط شریف همّت گماشته است که ظهور این غرائب را بر مذاهب طبیعت و روش برهان عقلی و مشهودات و مجرّبات عادی مردم بیان کند و حقّا نمطهای سوم و هفتم و هشتم و نهم و دهم این کتاب عظیم در معرفت نفس یعنی روانشناسی از ذخائر بسیار گرانقدرند.
و نیز در آخر مقاله چهارم کتاب نفس «شفاء» بدان اصل قویم که اشارت نموده‌ایم کلامی کامل در غایت اتقان و احکام دارد که سزاوار است به نقل آن تبرّک جوییم و به ترجمه آن تشرّف یابیم. و دانسته باد که نقل کلام این اعاظم نه از این روی است که حق از رجال دانسته شود که سیره مقلّدین است بلکه انتخاب قول حق در تأیید مرام است که سنّت محقّقین است.
باری شیخ گوید:
«و کثیرا ما تؤثّر النّفس فی بدن آخر کما تؤثّر فی بدن نفسها تأثیر العین العائنة و الوهم العامل. بل النّفس اذا کانت قویّة شریفة شبیهة بالمبادی أطاعها العنصر الّذی فی العالم و انفعل عنها و وجد فی العنصر ما یتصوّر فیها. و ذلک لأنّ النّفس

الانسانیّة سنبیّن أنّها غیر منطبعة فی المادّة الّتی لها لکنّها منصرفة الهمّة الیها، فان کان هذا الضرب من التّعلّق یجعل لها أن تحیل العنصر البدنی عن مقتضی طبیعته فلا بدع أن تکون النّفس الشریفة القویّة جدّا تجاوز بتأثیرها ما یختصّ بها من الأبدان اذا لم یکن انغماسها فی المیل الی ذلک البدن شدیدا قویّا، و کانت مع ذلک عالیة فی طبقتها قویّة فی ملکتها جدّا، فتکون هذه النفس تبرئ المرضی و تمرض الأشرار، و یتبعها أن تهدم طبایع و أن تؤکّد طبایع و أن تستحیل لها العناصر فیصیر غیر النّار نارا و غیر الأرض أرضا، و تحدث أیضا بارادتها أمطار و خصب کما یحدث خسف و وباء کلّ بحسب الواجب العقلی. و بالجملة فانّه یجوز أن یتبع ارادته وجود ما یتعلّق باستحالة العنصر فی الأضداد فانّ العنصر بطبعه یطیعه و یتکوّن فیه ما یتمثّل فی ارادته اذ العنصر بالجملة طوع للنّفس و طاعته لها أکثر من طاعته للأضداد المؤثّرة فیه. و هذه أیضا من خواصّ القوی النبویّة. و قد کنّا ذکرنا خاصیّة قبل هذه تتعلّق بقواها المتخیّلة، و تلک خاصیّة تتعلّق بالقوی الحیوانیّة المدرکة، و هذه خاصیّة تتعلّق بالقوة الحیوانیّة المحرّکة الاجماعیّة من نفس النّبیّ العظیم النّبوّة» (ص 345 ج 1 ط رحلی).
یعنی: «چه بسیار که نفس چنان که در بدن خود تأثیر می‌کند، در بدن دیگر تأثیر می‌کند مانند تأثیر شورچشم و وهم کاری. بلکه هر گاه نفس قوی و شریف شبیه به مبادی باشد عنصر این عالم او را اطاعت کند و از وی

منفعل شود و آنچه که در نفس تصور شده است در این عنصر موجود می‌گردد. و این مطلب بدین سبب است که بزودی بیان خواهیم کرد گوهر نفس بحسب ذات خود منطبع در ماده‌ای که مر او راست نیست بلکه نفس همّت خود را بدان ماده که بدن اوست منصرف گردانیده است.
پس چون بدین تعلّق، عنصر بدنی را از مقتضای طبیعتش احاله می‌کند و دگرگون می‌گرداند اگر نفس بدرستی شریف و قوی هر گاه در میل به بدنش سخت فرو رفته نباشد تأثیرش به بدنهای دیگر که بدو اختصاص می‌یابند تجاوز کند، تازه‌ای نیست.

و مع ذلک اگر بحسب تکوین جدا در طبقه خود عالی و در ملکت خود قوی بوده باشد، چنین نفس بیماران را شفا دهد و اشرار را بیمار گرداند و طبایعی را ویران و طبایعی را استوار کند و عناصر به اطاعت او استحاله شوند که آتش جز آتش و زمین جز زمین گردد، و به ارادت وی باران فرود آید و فراوانی روی نماید چنان که خسف و وباء پدید آید یعنی زمین فرو ببرد و بیماری وبا حادث شود. همه این امور به حسب واجب عقلی است یعنی به اقتضای حکم محکم برهانست».
و به همین مضمون در فصل بیست و پنجم نمط دهم «اشارات» که در اسرار آیات است فرمود:
«و لعلّک تبلغک عن العارفین أخبار تکاد تأتی بقلب العادة فتبادر الی التکذیب، و ذلک مثل ما یقال: انّ عارفا استسقی للنّاس فسقوا، أو دعا علیهم فخسف بهم و زلزلوا أو هلکوا بوجه آخر، أو دعا لهم فصرف عنهم الوباء و الموتان و السّیل و الطّوفان، أو خشع لبعضهم سبع، أو لم ینفر عنهم طائر، أو مثل ذلک ممّا لا یؤخذ فی طریق الممتنع الصّریح، فتوقّف و لا تعجل فانّ لأمثال هذه أسبابا فی أسرار الطّبیعة و ربّما یتأتّی لی أن أقتصّ (أقصّ- خ) بعضها علیک».
یعنی: «شاید ترا از عارفان اخباری بر خلاف عادت رسد که بنا بر این به تکذیب آنها مبادرت کنی چنان که گویند: عارفی برای مردم باران خواست و باران آمد، یا بر ایشان شفا خواست و شفا یافتند، یا بر آنان نفرین کرد و زمین آنان را فرو برد و یا به زمین لرزه گرفتار شدند و یا به وجه دیگر هلاک شدند، یا آنان را دعا کرد و وباء و مرگ و سیل و طوفان از آنها دفع شد، یا درنده رامشان شد، و یا پرنده از آنها نرمید و مانند اینها که نباید در راه ممتنع صرف اخذ شود، پس توقّف کن و شتاب مکن که امثال این امور را در اسرار طبیعت اسبابی است و شاید برایم میسّر شود که برخی از آنها را برایت بخوانم»- انتهی.
نماز استسقاء در شریعت محمّدیّه- علی صادعها الصّلوة و السّلام- با

جمعيّت و دستورات خاصّى بيان شده است كه در تأثير نفوس اهميّت بسزا دارند.
و بطور اصل كلّى نفوس مجتمع متّحد را اثر يک نفس كلّى الهى قوى است. و يكى از فضيلتهاى نماز جماعت و حلقه ذكر و مجتمع دعا اين است كه هر انسانى يک صفت يا بيشتر از اوصاف خوبى و كمالات انسانى را دارد و به فرض اگر يک انسان كامل باشد تا چه اندازه واسطه نزول بركات خواهد بود، انسانهاى گرد آمده در صلاة و ذكر و دعاء كأنّ يک انسان كامل و يا ظلّ و مثال او را تشكيل مى‌دهند كه آن مجتمع نزول بركات خواهد بود. چنان كه به تعبيرى تصور و صور علمى علل عاليه، مبادى صور موجودات مادون خود باذن اللّه تعالى مى‌باشند. پس تأثير دعا و نفرين و ظهور معجزات و خوارق عادات و منامات همه مستند به علل و اسباب واجب خودند و رابطه بين اين نحو آثار و عللشان بر قرار است چنان كه بين آثار ديگر و عللشان در تسلسل اسباب و مسبّبات. هر چند علّة العلل و مسبّب الاسباب على الاطلاق حق مطلق در مظاهر و شئونش است زيرا كه هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ (حديد: 4) اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ* (يونس: 36) وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ (هود: 123).
ابن خلّكان در شرح حال شيخ رئيس نقل كرده است كه: «و كان اذا اشكلت عليه مسألة توضّأ و قصد المسجد الجامع و صلّى و دعا اللّه عزّ و جلّ أن يسهّلها عليه و يفتح مغلقها» («تاريخ ابن خلكان» ج 1 ط 1 ص 167). يعنى «هر گاه مسأله‌اى بر وى دشوار مى‌شد، وضو مى‌گرفت و به مسجد جامع مى‌رفت و نماز مى‌گزارد و خداى عزّ و جلّ را مى‌خواند كه آن را بر وى آسان گرداند و آن در بسته را به روى او بگشايد».
در اين كريمه و روايت آن به دقّت توجّه شود تا معلوم گردد كه نفوس قدسى را باذن اللّه تعالى چگونه دست تصرف در مادّه كائنات است: قوله عزّ من قائل: فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ (زخرف: 57).
و فى الكافى و التّوحيد عن الصّادق عليه السّلام انّه قال فى هذه الآية: انّ اللّه تبارک و تعالى لا يأسف كأسفنا
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 108
و لكنّه خلق أولياء لنفسه يأسفون و يرضون و هم مخلوقون مربوبون، فجعل رضاهم رضا نفسه، و سخطهم سخط نفسه
(تفسير صافى).
ملّاى رومى در «مثنوى» به مضمون آن گويد:
تا دل مرد خدا نامد به درد هيچ قومى را خدا رسوا نكرد
پس استجابت دعا امرى خلاف سيرت و سنّت الهى نيست بلكه يكى از علل و اسباب تحوّل و تبدّل در عالم طبيعت، نفس متّصف به صفات ربوبى و متخلّق به اخلاق الهى است كه باذن اللّه در مادّه كائنات تصرف مى‌كند.

و باید به معنی واقعی این اذن توجّه داشت که اذن تکوینی است که معیّت قیّومیّه با هر چیز دارد همان طور که در حدیث قدسی آمده است:
أنا بدّکم اللّازم یا موسی.
و در قرآن کریم به موسی و هارون علیهما السّلام فرموده است: لا تَخافا إِنَّنِی مَعَکُما أَسْمَعُ وَ أَری و نیز فرموده است: وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ* (مؤمن: 79، رعد: 39). و از عیسی پیامبر- صلوات اللّه علیه- حکایت فرموده است که: أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ- الآیة (آل عمران: 50).
و نیز فرموده است: وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی (مائده: 111) که معجزه را اسناد به حضرت عیسی علیه السّلام داد و در عین حال فرمود: بِإِذْنِی.
و به نوح نجیّ- سلام اللّه علیه- فرمود: اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا* (هود: 38، مؤمنون: 28) و هم فرموده است: وَ ظَلَّلْنا عَلَیْهِمُ الْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی (اعراف: 161) که ضمیر متکلّم مع الغیر آورده است و فهم آن بسیار لطیف و دقیق است که هم فعل اللّه است و هم فعل نوح و موسی علیهما السّلام است نه اینکه دو کس و دو فاعل مستقلّ بلکه فعل نوح و موسی نیست مگر فعل اللّه، فافهم.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 109
و همچنین در آیاتی که خداوند متعال فعلش را در مقام استیلا و سلطنت و قدرت مطلقه ضمیر متکلّم وحده می‌آورد، و در مقامی که اسباب را دخالت می‌دهد ضمیر متکلّم مع الغیر می‌آورد دقت بسزا لازم است.
تبصره: در سرّ استجابت دعا باید به این چند مطلب توجّه داشت:
الف: نفس ناطقه انسانی موجودی مشترک بین طبیعت و عقل است لذا مبحث نفس نیز مشترک بین علم طبیعی و الهی است که برخی از مسائل آن به عنوان کتاب نفس در طبیعیّات مطرح می‌شود چون نمط سوم «اشارات» و کتاب نفس «شفاء» و غیرهما، و برخی در الهیّات چون چهار نمط آخر «اشارات» و برخی از فصول الهیّات «شفاء».
ب- مطلب دیگر توحید حق سبحانه و تعالی به منطق کامل قرآنی یعنی توحید اسلامی که موضوع مباحث کتب حکمت متعالیه و صحف عرفانیّه است یعنی «انّ الباری تعالی کلّ الأشیاء و مع کونه کلّ الأشیاء لا یوجد فیه شیء من الأشیاء حتّی یکون هناک کثرة لا بالفعل و لا بالقوّة» فافهم. و از آن در اصطلاح فنّی خودشان تعبیر به وحدت شخصی وجود می‌کنند که وجود مساوق حق است یعنی هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ (حدید: 4). زبان ابراهیم خلیل و یوسف صدّیق علیهما السّلام است:

قالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ (انبیاء: 57)، فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ (یوسف: 102). غرض در توجّه به معنى فطر و فاطر در توحيد حقيقى است.
چو ابراهيم و يوسف باش ذاكر جناب حق تعالى را به فاطر
كه بى‌دور و تسلسلهاى فكرى بيابى دولت توحيد فطرى
ترا صد شبهه ابن كمونه نماند خردلى بهر نمونه
ج- مطلب ديگر اينكه نفس ناطقه انسانى منطبع در مادّه نيست و چون عارى از موادّ و قوّه و استعداد است نسبت تعلّق او با غير از بدنش را امكان هست چنان كه
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه2، ص: 110
موجود مفارق عقلانى را كه وجودى احدىّ الذات و ذو وضع نيست نسبت او با جميع مادّيّات متساوى است. و به حكم برهان و عرفان بدن انسان از آن حيث كه بدنست مرتبه نازله نفس است مطلقا. و تعلّق را انحاء گوناگون است كه لازم نيست هر گونه تعلّق نفس با غير خود به نحوه تعلّق او با بدنش باشد تا پندارى كه از تعلّق لازم آيد كه آن متعلّق بدن نفس شود. و در اين امر به مطلب شامخى كه از حديث شريف امام صادق عليه السّلام در تثليث عالم و آدم در ضمن شماره 33 فصل اول گفته‌ايم ناظر باش.
د- مطلب ديگر در توحّد و تجمّع و عزم و همّت و اراده نفس است كه اگر از رنگ تعلّق رهايى يابد و صاحب همّت باشد آثارى شگفت از وى صادر گردد.
لذا ارواح كمّل توانند در آن واحد در اماكن مختلف حاضر باشند كه بدون تقييد و انحصار در صور كثيره در آيند و آن صور بر او صادق آيند كه همه از منشآت او و مثالهاى قائم به او هستند به نحو قيام فعل به فاعل. در اين معنى به فصل پنجم از فصول سابقه تمهيد جملى «مصباح الانس» ابن فنّارى (ص 37 ط 1) رجوع شود كه گويد:
«الانسان الكامل مظهر له من حيث الاسم الجامع، و لذا كان له نصيب من شأن مولاه»- الخ.
و همچنين قيصرى در آخر فصل ششم مقدماتش بر شرح «فصوص الحكم» كه گويد: «و النّفوس الانسانيّة الكاملة أيضا يتشكّلون بأشكال غير أشكالهم المحسوسة و هم فى دار الدنيا لقوّة انسلاخهم من أبدانهم، و بعد انتقالهم أيضا الى الآخرة لازدياد تلك القوّة بارتفاع المانع البدنى، و لهم الدخول فى العوالم الملكوتيّة كلّها»- الخ (ص 33 ط 1).
و نيز در شرح فصّ اسحاقى گويد: «العارف يخلق بهمّته أى بتوجّهه و قصده بقوّته الروحانيّة صورا خارجة عن الخيال موجودة فى الأعيان الخارجيّة كما هو مشهور من البدلاء بأنّهم يحضرون فى آن واحد فى أماكن مختلفة و يقضون

حوائج عباد اللّه» (ص 197 ط 1).
و بدین مضمون عارف رومی در دفتر دوم «مثنوی» گوید:
شیر مردانند در عالم مدد آن زمان کافغان مظلومان رسد
بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند آن طرف چون رحمت حق می‌دوند
و همچنین عارف سیّد حیدر آملی در این موضوع در کتاب «أسرار الشریعة و أنوار الحقیقة» (ص 160) بیانی شریف دارد. و نیز مولی صدر المتألّهین در «مفاتیح غیب» گوید: «لو لا اشتغال النّفس بتدبیر قواها الطبیعیّة و انفعالها عنها لکان لها اقتدار علی إنشاء الأجرام العظیمة المقدار الکثیرة العدد فضلا عن التّصرف فیها بالتّدبیر و التّحریک ایّاها» (ص 627 ط 1).
و فیض را نیز در «حق الیقین» (312 ط رحلی) در این موضوع مطالبی شریف است. و بخصوص فصّ شیثی «فصوص الحکم» و مشروح و مفصّل‌تر از آن اواخر «مصباح الانس» که فصلی در سرّ دعا و احکام آنست (ص 258 ط 1).
با در نظر گرفتن این مطالب که اصول و امّهات در معرفت به سرّ استجابت دعایند آگاه می‌شوی که انسان قابل حشر با همه است و از هیچ چیز بریده نیست، و به قدر ارتباطش با طبایع و نفوس و عقول تأثیر دارد و تأثّر می‌یابد، و با این ارتباط و تعلّق وحدت نظام انسانی و کیانی مطابق لسان حال و استعداد نفوس و حصول شرایط دعا مطلقا چه له و علیه به استجابت رسد. وَ اللَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ.
تبصره: در دعا باید توجّه داشت که هیچ گاه داعی با دست خالی بر نمی‌گردد.
زبان روایات در این امر بسیار شیرین است. أتمّ فوائد و أهمّ مصالح آن اصلاح جوهر نفس ناطقه و لسان استعداد است که انسان آن را در دعا بر اثر تقرّب به حق سبحانه تحصیل می‌کند. خلاصه آنچه که برای تحصیل آن به دعا نشسته‌ای بهتر از آنکه می‌خواهی عائدت می‌شود. و اگر آن حاجت مخصوص تو بر آورده نشد غمین مباش که تبدیل به احسن شده است. وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (غافر: 61).

ادْعُونِی یعنی مرا بخوانید که این دعا مطلقا مستجاب است. آری پس از چند آیه بعد از آن فرمود: هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ* که رساله به اسم الهی افتتاح و به حمد الهی اختتام یافت، و معنی نُورٌ عَلی نُورٍ بر منصّه ظهور نشست. و در شب یک شنبه دوازدهم جمادی الآخر 1406 ه ق 3/ 12/ 1364 ه ش در بلد طیّب و دار العلم قم به پایان رسید.

حسن حسن زاده آملی
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 1

مقدمه مترجم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
و به نستعين للّه الحمد قبل كلّ كلام، بصفات الجلال و الاكرام.
حمد او تاج تارک سخن است صدر هر نامه نو و کهن است
بهتر کلامى که معتکفان صوامع قدس، ديباچه كِتابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ را به آن موشّح سازند، و خوش‌تر مقالى که محرمان مجامع انس، در فهرست إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ مثبت گردانند، حمد مبدعى است که خلق ثقلين به واسطه پرستش ذات بى‌همتاى اوست، و شکر منعمى است که وظيفه خاص و عام، و راتبه «1» وحوش و طيور و انعام، منوط به انعام و اکرام بى‌انتهاى او.
خدائى كآفرينش در سجودش گواه مطلق آمد بر وجودش
تعالى اللّه يکى بى‌مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند
فلک بر پاى دارد انجم‌فروز خرد را بى‌ميانجى حکمت آموز
جواهر بخش فکرتهاى باريک به روز آرنده شبهاى تاريک
نگه دارنده بالا و پستى گوا بر هستى او جمله هستى

---

(1) وظيفه و راتبه: رزق و روزى.

منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 2
و تحف تحيّات متواليات، و صنوف صلوات متتاليات، نثار مرقد منوّر، و تربت مطهّر صاحب خطاب مستطاب و ما أرسلناک، مظهر
لولاک لما خلقت الافلاک
، مسافر سفر سُبْحانَ الَّذِي أَسْرى‌ محرم حرم فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى‌ بشارت آور لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، رهاننده وحشيان عاصى از دام گناه.
محمّد که عالم پر از نام اوست سجود ملايک ز اکرام اوست
رخ او چراغ شبستان قدس قد او نهال گلستان انس
چه گويم در اخلاق و الطاف او که شد عقل حيران اوصاف او
به گامى گذشته ز هفت آسمان زده خيمه در عالم لا مکان
ترا در جهان ... «1» که گفتت خداوند بى‌چون سلام
و بر آل مقدس فعال، و اولاد خجسته‌مآل آن سرور عليه و عليهم صلوات اللّه الملک الأکبر، که نفوس کامله ايشان سبب نظام کونين، و بندگى غلامان ايشان موجب شرف ثقلين است.
سلام من الرّحمن نحو جنابهم فانّ سلامى لا يليق ببابهم
سيّما صدر و بدر اولياء، مشمول عنايت سوره کريمه هَلْ أَتى‌ وارث مرتبه

هارونی، خطیب منبر سلونی، امامی که منبع حکمتش لب تشنگان بادیه ضلالت را از ماء الحیاة عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ به رحیق تحقیق رسانیده، و مقتدائی که مشرع موعظتش متعطّشان بیابان جهالت را از جام مسرّت انجام و کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ جرعه توفیق چشانیده.
شیر خدا شاه ولایت پناه روشن از او دیده خورشید و ماه
ملّت احمد شد ازو استوار نخل خلافت شد ازو میوه دار
بود چو او منشأ ایجاد جان لحمک لحمیش نبی خواند از آن
وصف وی افزونست ز حدّ بشر ناطقه افکنده در آن ره سپر
امّا بعد به مسامع ارباب دانش و ذکا، و اصحاب بینش و حجی می‌رساند

(1) نسخه آب دیده بود، لذا قرائت میسر نشد.

داعی دولت ابد پیوند سامی، علی بن طیفور البسطامی- أصلح اللَّه أحوالهما، و تحقّق بجوده العمیم آمالهما- که چون کتاب «مفتاح الفلاح» که نگاشته خامه تصنیف خلاصه علمای عالی‌شان، و یگانه فقهای رفیع مکان، مهر سپهر دانش و کمال، محور قطب فلک فضل و افضال، أفضل المتأخّرین، و أکمل المتبحّرین، شیخ الاسلام و المسلمین، بهاء الملّة و الدّین محمّد العاملی- عامله اللَّه بلطفه الخفیّ- به لغت بلند رتبت تازی سمت تنظیم یافته بود، و برخی از نامردان کم استعداد از فواید کثیر العوائد آن به بهره نمی‌توانستند رسید، و میوه مراد از شاخسار آن نمی‌توانستند چید، بناء علیه اشاره لازم الاطاعه نوّاب قدسی القاب، علّامه زمان، و نقاوه فضلای دوران، که فکر صواب اندیشش در تقویت احکام شریعت، مقتدای اصحاب فضل و کمال، و رأی عالم آرایش در تمشیت مهامّ سلطنت، پیشوای ارباب جاه و جلال است، آنکه اگر معلّم اوّل به صحبتش می‌رسید ثانیش می‌خواند، و اگر معلّم ثانی به خدمتش مشرف می‌گردید اوّلش بر زبان می‌راند.
طراوت گل فضل آب گوهر دانش سمیّ حضرت خاتم خدیو اهل جهان
شکفته گشته ریاض ریاضتش از طبع شده منیر چراغ معانیش ز بیان
ز روشنی عبارت نکات مختصرش بدان وضوح که فهمند صد مطوّل از آن
هر آنکه یک دو قدم در رکاب او پوید شود سرآمد مشّائیان ز طبع روان
به مقتضای اندازه لطف و مرحمت خویش، نه از روی استعداد این درویش، شرف صدور یافت که این بنده خاکسار، و ذرّه بی‌مقدار در مقام ترجمه آن در آمده، به زبان فصاحت نشان عجم که قریب الفهم اکثر اهل عالم است ترجمه نماید، تا شاید مراد، در آغوش خواهش وضیع و شریف هر قبیله، و صغیر و کبیر هر عشیره در آید، و فهم معضلات آن به سهولت و آسانی گراید. با وجود قلّت بضاعت، و عدم استطاعت متمثّلا للاشارة العلیّة

به عون ملک معبود شروع در مقصود نموده آن را به «منهاج النّجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح» موسوم ساخت. امیدوار چنان است

که ثواب آن به ایّام خجسته فرجام پادشاه جم جاه، ملایک سپاه، دارا رأی، خورشید مقام، خسرو کیخسرورزم، مرّیخ‌انتقام، خاقان‌شکوه، فریدون‌فر، کسری حشمت، سکندر ظفر، ممهّد قوانین عظمت و بختیاری، مؤسّس قواعد ابّهت و کامکاری، تازه گل حدیقه مملکت، قطب دایره سلطنت؛
شهنشاه جم قدر خورشیدرای ز سر تا به پا محض لطف خدای
ندیده به صد دیده دور سپهر نظیرش در آئینه ماه و مهر
سلطان صاحبقران، ذو الاقتدار، مظهر آثار يَخْلُقُ اللَّه ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ، مطلع انوار إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِيفَةً فِی الْأَرْضِ، مجمع محافل و فضّل بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ، مشمول عواطف إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْكِتابَ، مخصوص لطایف خطاب طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ، معدلت آیینی که در تمهید بساط نصفت و رعیّت پروری، و تشیید اساس معدلت گستری، کار به جایی رسانیده؛
که از عدل او خلق را در جهان فراموش شد عدل نوشیروان
کف کریمش رزق برایا را کفیل، و لطف عمیمش قضای مهامّ عامّه را وکیل؛
عقد مروارید باشد قطره باران اگر از کف دریا نوالش بخشش آموزد سحاب
السّلطان العادل الباذل العارف الغازی فی سبیل اللَّه، محبّ به اخلاص اهل بیت رسول اللَّه، شاه گیتی پناه عبد اللَّه،
همیشه تا که بود سیر ماه و گردش چرخ مدام تا که بود اتّصال لیل و نهار
به دهر مدت عمر تو باد چندانی که حصر او نتوان کرد تا به روز شمار
عاید گردد. رجاء واثق، و وثوق صادق که این صفحات بی‌سامان منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت گشته، خطایای قلم به رقم اشفاق اصلاح یابد، و پرتو انوار عواطف از مطلع اعزاز برو جنات احوال مترجم تابد.

مکرمت آثار و عدالت دثار «1» مظهر لطف و کرم کردگار
چشم برین عقد درر افکند جانب این نسخه نظر افکند
لب بگشاید پی تحسین من شاد کند خاطر غمگین من
التماس از ارباب دانش و اصحاب بینش چنان است که اگر در وقت ملاحظه و تأمّل، سهوی یا خطائی به نظر شریفشان در آید و موافق طبع لطیفشان ننماید، قلم کرم بر آن کشند، و دامن عفو بر آن پوشند، زیرا که این فقیر نه چندان قابلیّت و استعداد آن داشت که به این قسم امور جرأت یابد، نهایتش به مضمون المأمور معذور در این باب جسارت نمود.
خوش آنکه رسید کآن به اسرار قدم چون در نظر آورند این تازه رقم

هر حرف خطا كه جسته باشد ز قلم شويند به آب عفو و باران كرم
و اللّٰه الموفّق، و منه الاستعانة فى التّميم (كذا) و نسأله التّوفيق للتّتميم «2».

---

(1) دثار: لباس رو. كنايه از آنكه عدالت وى آشكار است.
(2) در «الف»: و منه الاستعانة فى التتميم.

(1) مقدّمه مؤلّف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* (2) حمد و ثنا و شکر بی‌منتها مر پروردگاری را که دلالت کرد ما را بر شاهراه نجات، و هدایت نمود ما را به سوی آن چیزی که موجب علو درجات است. و درود نامحدود بر اشرف مخلوقات، و افضل اهل ارض و سماوات، محمّد و اهل بیت او که محبّت و موالات ایشان سبب قبول صلوات، و استجابت دعوات است.

و بعد، چنین گوید اقلّ العباد عملا، و أکثرهم زللا محمّد المشتهر به بهاء الدّین العاملی- وفّقه اللّه للعمل فی یومه لغده قبل أن یخرج الأمر من یده- که: جمعی از برادران دینی و دوستان یقینی از من التماس کردند و استدعا نمودند که از برای ایشان کتابی مبنی بر اختصار، مجتنب از اطناب و اکثار تألیف نمایم که مشتمل و محتوی باشد بر آنچه ناچار است جمعی را که به زیور ایمان و دینداری، و به حلیه صلاح و طاعت‌گزاری آراسته و پیراسته‌اند از عمل نمودن و بجا آوردن آن در هر شبانه روزی از عبادات واجبه و اعمال مستحبّه و آداب محموده و سیر مرغوبه، بر وجهی که اکتفا نمایم در ذکر اعمال سنّتی بر آنچه مشقّت و تعب در آن کمتر، و در اشتغال به آن منفعت بیشتر باشد. پس مسئول ایشان را قبول نمودم و مأمول ایشان را به انجاح مقرون گردانیدم، و آن را به «مفتاح الفلاح» موسوم ساختم. و از حضرت عزت- جل شأنه و عز برهانه- مسألت می‌نمایم که طالبان را

منتفع گرداند از عمل نمودن به این کتاب، (1) و بگرداند آن را نیکو ذخیره‌ای از جهت من در روز جزا و حساب. و ترتیب دادم آن را بر شش باب، متوکّلا علی ملهم الصّواب فی کلّ باب.

باب اول- در بیان آنچه از طلوع صبح صادق تا بر آمدن آفتاب به عمل باید آورد.

باب دوم- در آنچه از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال مرعی باید داشت.

باب سیم- در آنچه از وقت زوال تا غروب آفتاب قیام به آن باید نمود.

باب چهارم- در آنچه از وقت غروب آفتاب تا وقت خواب مبادرت به آن باید نمود.

باب پنجم- در آنچه از وقت خواب تا نصف شب مشغول به آن باید بود.

باب ششم- در آنچه از نصف شب تا طلوع صبح عمل به آن باید کرد.

باب اوّل در بیان آنچه از طلوع صبح صادق تا برآمدن آفتاب به عمل باید آورد.

اشاره

باب اوّل در بیان آنچه از طلوع صبح صادق تا برآمدن آفتاب به عمل باید آورد.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 11

(1) باب اول در بیان آنچه از طلوع صبح صادق تا برآمدن آفتاب به عمل باید آورد (2) و آن در ضمن مقدمه‌ای و چند فصل سمت تفصیل می‌یابد.

(3) مقدمه

(3) تبصرة: [تحقيق در تشخيص فجر ثانى
(4) مناسب نمود درين مقام به واسطه تحقيق و تشخصيص فجر اوّل و دوم كه عبارت از صبح كاذب و صبح صادق است ايراد كلامى كه علامه زمان و خلاصه فضلاء عالى‌شأن، جامع فنون العلم بالاستيعاب الكلّى الشّيخ جمال الدّين بن مطهّر الحلّى- قدّس اللَّه روحه- در كتاب «منتهى المطلب» ذكر كرده است، و ترجمه آن اين است: «بدان بدرستى كه روشنائى آفتاب است، و بدرستى كه روشن مى‌شود به آفتاب چيزى كه به نفس خود تيره باشد و در جوهر، كثيف، مثل زمين و جرم ماه و اجزاى زمين، خواه متّصل باشد و خواه منفصل. و هر چيز كثيف كه روشنى از آفتاب بگيرد پس سايه آن چيز در خلاف جهت آفتاب حادث خواهد شد.
و بدرستى كه حضرت عزت به قدرت كامله و حكمت بالغه خود دوران آفتاب را بر گرد كره زمين مقرر نموده «1»، پس اگر آفتاب تحت الأرض باشد سايه آن به شكل مخروط فوق الأرض واقع شود، و چون آفتاب فوق الأرض باشد سايه آن به شكل

---

(1) مطلب فوق مبتنى بر نظريه علمى قدما در خصوص گردش خورشيد به دور زمين مى‌باشد كه امروزه اعتبارى ندارد ولى به هر حال در نتيجه بحث تغييرى حاصل نمى‌شود.

مخروط تحت الأرض واقع شود، (1) و هوائى مستضى‌ء از آفتاب، محيط به جميع جوانب آن مخروط خواهد بود به نوعى كه از جميع جوانب او در آمده باشد، پس روشن مى‌شود جوانب آن سايه به آن هواى مستضى‌ء به آفتاب، نهايتش چون روشنى هوا از غير حاصل شده و مستعار است ضعيف است، و آنقدر قدرت و حالت ندارد كه در جميع جوانب مخروط نفوذ كند و آن را روشن و مستنير گرداند، بلكه هر چند كه بعد آفتاب از هواى مستضى‌ء زياده شود ضعف هوا از استضاءه زياده شود.
پس هر گاه كه هواى مذكور در وسط مخروط بوده باشد نهايت تاريكى خواهد داشت، پس هر گاه آفتاب نزديک شود به افق شرقى مايل خواهد شد ظل مخروط از سمت الرّأس، و نزديک خواهد شد اجزائى كه در حواشى ظلّ است و روشنى گرفته‌اند از روشنى هواى روشن به چشم مردم، و در آن اندک قوّتى بهم خواهد رسيد، پس نزد طلوع فجر نمودار خواهد شد. و برين تقدير هر قدر كه آفتاب نزديک به افق خواهد شد زياده خواهد شد نزديكى روشنى نهايات ظل به قوّه باصره، تا آنكه آفتاب طلوع

کند.
و اوّل روشنائی که ظاهر می‌شود نزدیک به وقت صبح روشنی‌یی خواهد بود دراز و باریک به شکل عمودی، و این روشنی را «صبح کاذب» نامند و آن را تشبیه به دم گرگ کنند به سبب باریکی و درازی آن، و همچنین این روشنی را صبح اول نامند به سبب آنکه مقدم بر صبح دوم است، و «کاذب» از جهت آن گویند که افق هنوز بر ظلمت خود باشد، و اگر چنانچه راستگوی بودی که نور او نور آفتاب است می‌بایست که آنچه نزدیکتر به آفتاب است روشن شدی نه آنچه دورتر است، و روی زمین بر ظلمت خود باقی نماندی.
بعد از آن زیاده می‌شود این روشنی در طول و عرض تا آنکه منبسط می‌گردد در عرض افق مانند نصف دایره، و این روشنی منبسط در افق طولا و عرضا را

می‌نامند «فجر ثانی» و «صبح صادق»، (1) به سبب آنکه در خبر دادن به تو از طلوع، راستگو برآمده، و آگاه ساخت ترا از صبح شدن. تا اینجا ترجمه کلام علّامه بود در «منتهی».
باید دانست که متعلّق نیست به طلوع فجر اوّل از عبادات مگر اندکی، مانند دخول وقت فضیلت نماز وتر، چه افضل اوقات نماز وتر ما بین فجرین است، (2) چنانچه روایت کرده است شیخ الطّائفة و امام الشّیعة ابی جعفر محمّد بن الحسن الطّوسی- نوّر اللّه مرقده القدّوسی- در کتاب «تهذیب احکام» بسند صحیح از اسماعیل بن سعد- الأشعری که از ثقات روات حدیث است که گفت: پرسیدم از امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- از ساعات نماز وتر که کدام ساعت گزاردن آن بهتر است؟ پس آن حضرت در جواب فرمودند که:
احبّها الیّ الفجر الاوّل
یعنی «دوستترین وقتها و بهترین ساعتهای نماز وتر نزد من فجر اوّل است».
(3) و در روایت آمده که شخصی در اوّل شب از امیر المؤمنین و امام المتّقین- علیه صلوات المصلّین- پرسید از نماز وتر، که کدام ساعت گزاردن آن خوشتر و بهتر است؟ پس آن حضرت جواب آن شخص را نگفتند، و چون ما بین دو فجر شد به مسجد در آمده سه بار آواز بر کشیدند که:
این السّائل عن الوتر
یعنی «کجاست آن شخص که در اوّل شب از وقت نماز وتر پرسید» وقت نماز وتر، این ساعت است. پس از آن برخاستند و متوجّه ادای نماز وتر شده به آن قیام نمودند.

(4) [عبادات متعلق به فجر ثانی
(5) امّا عباداتی که متعلّق به فجر ثانی است بسیار است (6) پس چون متحقّق شود طلوع فجر ثانی بگوی:
یا فالقه من حیث لا أری، و مخرجه من حیث اری، صلّ علی محمّد و آله، و اجعل اوّل یومنا هذا صلاحا، و اوسطه فلاحا، و آخره نجاحا.
[ای شکافنده صبح از جایی که من نمی‌بینم، و ای بیرون آورنده آن از جایی
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 19
که می‌بینم، بر محمد و آل او درود فرست، و قرار بده آغاز این روز ما را صلاح و درستی، و نیمه آن را فلاح و رستگاری، و پایان آن را نجاح و پیروزی .
(1) و همچنین بگوی آن چیزی را که روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» بسند صحیح از امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند که: «نوح- علی نبیّنا و علیه السّلام- هر گاه که داخل صباح می‌شد ده بار، و چون داخل مسا می‌شد ده بار به خواندن این دعا مبادرت می‌نمود که:
اللّهمّ انّی أشهدک انّه ما اصبح بی من نعمة و عافیة، فی دین أو دنیا فمنک، وحدک لا شریک لک، لک الحمد و لک الشّکر بها علیّ حتّی ترضی و بعد الرّضا.
[خداوندا تو را گواه می‌گیرم که هر نعمت و عافیتی، در دین یا دنیا به من برسد از جانب توست، تو تنهائی، شریکی برای تو نیست، حمد و سپاس از آن تو بر عهده من است به جهت این نعمتها و عافیتها، (آن اندازه حمد و سپاس) تا خرسند شوی، و پس از خرسندی (نیز ادامه داشته باشد)].
پس به سبب مداومت به این دعاء جلیل القدر مسمّی به عَبْداً شَکُوراً گردید.
(2) و همچنین بگوی آن چیزی را که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند که:
امام المتّقین امیر المؤمنین علیه السّلام هر گاه که داخل صباح می‌شدند سه مرتبه می‌گفتند:
سبحان اللّه الملک القدّوس
[پاک و منزه می‌دانم خداوندی را که پادشاه و پاک و مقدس از هر عیب و نقصی است .
و بعد از آن به خواندن این دعا مبادرت می‌نمودند:

اللّهمّ انّى اعوذ بک من زوال نعمتک، و من تحويل عافيتک، و من فجاءة نقمتک، و من درک الشّقاء، و من شرّ ما سبق فى اللّيل و النّهار.
اللّهمّ انّى اسألک بعزّة ملکک، و بشدّة قوّتک، و بعظم سلطانک،

و بقدرتک على خلقک، ان تفعل بى کذا و کذا.
(1) [خداوندا به تو پناه مى‌برم از زدوده شدن نعمتت، و از برگشتن عافيت، و از بناگه وارد شدن عقوبتت، و از دريافتن شقاوت و بدبختى، و از شر آنچه که در شب و روز (به سوى ما) پيشى گرفته است. خداوندا از تو در خواست مى‌کنم به غلبه پادشاهيت، و به شدت نيرويت، و به بزرگى سلطنتت، و به توانائى تو بر آفريدگانت، که برايم چنين و چنان کنى .
(2) و ايضا از جمله چيزهائى که در سر وقت طلوع فجر ثانى بايد گفت
(3) آن چيزى است که روايت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافى» بسند صحيح از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر عليه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند که: «روزى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بر مردى گذشتند که درخت چندى در محوّطه‌اى از مال خود مى‌نشانيد، پس آن حضرت نزد آن مرد توقّف نموده به لفظ درربار گوهر نثار فرمودند:
الا ادلّک على غرس أثبت اصلا و اسرع ايناعا و اطيب ثمرا و ابقى؟
يعنى «مى‌خواهى که راهنما شوم ترا به درختانى که اصل آنها ثابت‌تر، و روييدن آنها سريعتر، و ميوه‌هاى آنها خوشبوتر، و بقاى آنها بيشتر باشد از درختانى که تو الحال مى‌نشانى؟ گفت: بلى اى رسول خداى مى‌خواهم که دلالت کنى مرا بدان درختان. پس آن حضرت فرمودند: هر گاه که داخل صباح و مسا شوى بگوى:
سبحان اللَّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه أکبر
[پاک و منزه مى‌دانم خدا را، و سپاس از آن خداست، و معبودى جز اللَّه نيست، و خداوند بزرگتر است (از اينکه به وصف در آيد)].
پس هر گاه که گفته باشى اين تسبيحات عظيم البرکات را، بوده باشد مکافات آن مر ترا به هر تسبيحى ازين تسبيحات اربعه ده درخت در بهشت عنبر سرشت از انواع ميوه‌ها».
و اين کنايه است از آنکه گفتن اين تسبيحات در آن نشأه، درختان بهشت خواهند شد، و اين تسبيحات از باقيات صالحات است.

(1) پس آن مرد بعد از شنيدن مقالات مذکوره گفت: يا رسول اللَّه گواه مى‌گيرم ترا به اينکه اين باغچه من صدقه است بر فقراى مسلمانان که از اهل صدقه باشند.
و اين آيه کريمه در شأن او نازل شد: فَأَمَّا مَنْ أَعْطى‏ وَ اتَّقى‏ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنى‏ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى‏ «1».

خلاصه کلام ملک علّام- و اللّه یعلم- آنکه: «هر که مال نفقه کرد و جزای آن را تصدیق نمود، پس زود باشد که آسانی دهیم وی را از برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد، یعنی عملی که او را به بهشت رساند».
(2) و روایت کرده است سیّد بزرگوار و فاضل عالی مقدار جمال العارفین رضی الدّین علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد الطّاوس العلوی الفاطمی- قدّس اللّه سرّه- از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
«هر کس که داخل صبح شود و بوده باشد در دست راست او انگشتری که نگین آن از عقیق باشد، پس صبح را دریابد پیشتر از آنکه نظرش بر کسی افتد و کسی را ببیند پس بگرداند نگین آن را به جانب کف دست خود و بخواند سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ- تا آخر، و بعد از آن بگوید:
آمنت باللّه، وحده لا شریک له، و کفرت بالجبت و الطّاغوت، و آمنت بسرّ آل محمّد و علانیتهم، و ظاهرهم و باطنهم، و اوّلهم و آخرهم.
[ایمان آوردم به خدائی که تنهاست و شریکی ندارد، و به جبت و طاغوت (نام دو بت است) کافر گشتم، و ایمان آوردم به پنهان و آشکار و ظاهر و باطن و اول و آخر آل محمد (علیهم السّلام)].
هر آینه نگاه دارد خدای تعالی او را در آن روز از شرّ آن چیزی که از آسمان به زیر می‌آید، و از آن چیزی که از زمین به جانب آسمان می‌رود، و از آن چیزی که

(1)- سوره لیل- آیه 5 تا 7.

بر زمین می‌رود و از زمین بر می‌آید. و بوده باشد در پناه الهی و پناه حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا وقتی که داخل شام شود».
(1) و از جمله چیزهائی که در وقت صبح باید گفت آن چیزی است که روایت کرده‌اند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند که:
هر صباح این کلمات کثیر البرکات را سه مرتبه باید خواند:
استودع اللّه العلیّ الاعلی، الجلیل العظیم، دینی و نفسی و اهلی و مالی و ولدی و اخوانی المؤمنین و جمیع ما رزقنی ربّی، و جمیع من یعنینی امره.
استودع اللّه المخوف المرهوب المتضعضع لعظمته کلّ شیء دینی و نفسی و اهلی و مالی و ولدی و إخوانی المؤمنین، و جمیع ما رزقنی ربّی، و جمیع من یعنینی امره.
[می‌سپارم به خداوند والای برتر، و جلیل و بزرگ، دینم و خودم و خانواده‌ام و مالم و اولادم و برادران مؤمنم را و همه آنچه را که خدایم به من روزی

نموده و تمام کسانی را که کارشان بر عهده من است. می‌سپارم به خداوندی که باید از وی ترس و بیم داشت و تمام چیزها در برابر عظمتش خاضع‌اند، دینم و خودم و خانواده‌ام و مالم و اولادم و برادران مؤمنم را و همه آنچه را که خدایم به من روزی نموده و تمام کسانی را که کارشان بر عهده من است.]
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 23

فصل [اول

(1) [در آداب ساختن وضوی کامل و طهارت ظاهر]
(2) پس هر گاه که در وقت طلوع فجر ثانی با وضو نباشی مبادرت نمای به وضو ساختن تا در حال اذان گفتن صبح با طهارت باشی. و بدرستی که ذکر خواهیم کرد درین مقام صفت وضوی کامل را، پس می‌گوئیم: هر گاه که اراده کنی وضو ساختن را باید که اول ابتدا به مسواک کردن کنی و مسواک را بر عرض دندانها بمالی نه بر طول آن، و اگر عوض مسواک انگشت را بر دندان بمالی مجزی است، (3) چنانچه شیخ الطّائفة و امام الشّیعة در کتاب «تهذیب الاحکام» بسند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت پیغمبر- علیه صلوات اللّه الملک الأکبر- فرموده‌اند که: مسواک کردن به انگشت ابهام و مسبّحه در وقت وضو مثل سواک کردن به مسواک است». یعنی هر دو انگشت را بر دندان مالیدن در وقت وضو ساختن مجزی از مسواک است و قائم مقام آنست.
مترجم گوید: «بباید دانست که مراد از سواک، راندن چیزی است بر دندانها خواه به چوب باشد و خواه به انگشت و خواه به لتّه «1»، و افضل آن است که به چوب تر باشد، و افضل از آن آنکه به چوب اراک باشد که از مکّه می‌آورند. و مسواک کردن در وقت وضو از سنن

---

(1) لته، بفتح لام و تای مشدد: تکه پارچه.

مؤکّده است چنانچه روایت شده است از حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که:
لو لا ان اشقّ علی امّتی لامرتهم بالسّواک عند کلّ وضوء
یعنی: «اگر نترسیدمی که دشوار باشد بر امّت من، هر آینه مسواک را واجب گردانیدمی نزد هر وضو». چه هیچ شک نیست که
لامرتهم به
معنی لاوجبته علیهم است زیرا که استحباب آن واقع است.
و مصنّف- طاب ثراه- در رساله «اثنا عشریّه طهارتیّة» گفته است که: ظاهر این است که مسواک کردن را بر شستن سر دستها مقدّم باید داشت بنا بر روایت معلّی بن خنیس که از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که: «مسواک کردن، پیش از وضو ساختن است». و در وقت مضمضه و بعد از وضو نیز تجویز شده است چنان که شیخ شهید- طاب ثراه- در کتاب «ذکری» ذکر آن کرده. و استحباب آن در ضمن هر

کدام از آنها که به عمل آید مجمع علیه علماست.
و بعضی گفته‌اند که: نزد هر نمازی سنّت است خصوصا در نماز شب بنا بر روایت ابن بکیر که از ابی عبد اللَّه علیه السّلام روایت نموده که: «هر گاه به نماز شب برخیزی اوّل مسواک کن، بدرستی که ملکی می‌آید و دهان خود را در دهان تو می‌گذارد، و هر حرفی که از دهان تو بیرون [می آید در حال ربوده به آسمان می‌برد.
پس باید که در آن وقت دهنت خوشبو باشد تا موجب نفرت آن ملک نشود».
و در فضیلت مطلق مسواک و اگر چه وقت وضو و وقت اراده نماز نباشد نیز روایت شده است، از آن جمله از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت شده است که:
لکلّ شی‌ء طهور، و طهور الفم السّواک
یعنی: «هر چیزی را پاک‌کننده‌ای است، و پاک‌کننده دهن مسواک [کردن است».
و هم از آن حضرت روایت شده است که:
نظّفوا طریق القرآن. قالوا: یا رسول اللَّه و ما طریق القرآن؟ قال: افواهکم. قالوا: بما ذا؟ قال بالسّواک.
یعنی: «پاکیزه کنید راه قرآن را، گفتند: یا رسول اللَّه کدام است راه قرآن؟ فرمودند:
دهنهای شما. گفتند: به چه چیز؟ فرمودند: به مسواک».

و از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است که آن حضرت فرموده‌اند:
فی السّواک اثنا عشر خصلة: هو من السّنّة، و مطهرة للفم، و مجلاة للبصر، و یرضی الرّحمن، و یبیّض الاسنان، و یذهب الحفر، و یشدّ اللّثة، و یشهّی الطّعام، و یذهب البلغم، و یزید فی الحفظ، و یضاعف الحسنات، و تفرح به الملائکة.
یعنی: «در مسواک دوازده خصلت است، و آن اینست که: از سنن مؤکّده است، و پاکیزه‌کننده دهن، و جلا دهنده چشم، و سبب رضا و خشنودی رحمان، و سفیدکننده دندان، و بر طرف‌کننده پوستهائی است که از دندان بر می‌خیزد، و قایم‌کننده بن دندانها، و مشهیّ طعام، و دافع بلغم، و زیادکننده در حفظ، و سبب تضاعف حسنات، و موجب فرح فرشتگان است».
و امثال این احادیث بسیار در این باب روایت شده است. و بعضی وجوب آن را از خصایص حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دانسته‌اند، مثل نماز شب و چند چیز دیگر که در محلّ خود مذکور است، و اللَّه أعلم-

انتهى».
(1) و سزاوار آنست كه در حالت وضو روى به قبله نشينى اگر چه اكثر علماى ما- قدّس اللّه أرواحهم- ذكر اين سنّت نكرده‌اند، و طريق استحباب اين فعل حسن را نپيموده‌اند، نهايتش بعضى از علما- قدّس اللّه أرواحهم- از مستحبّات وضو شمرده‌اند، و مستند ايشان حديثى است كه روايت شده است از اصحاب عصمت- سلام اللّه عليهم- كه:
خير المجالس ما استقبل به القبلة
يعنى: «بهترين و خوشترين نشستن‌ها آنست كه قبله در مقابل باشد». (2)
پس اگر وضوى تو از ظرف سر گشاده باشد كه ممكن باشد كه به دست از آن آب بردارى بايد آن ظرف را بر جانب دست راست خود بگذارى.
مترجم گويد: «ببايد دانست كه مترجم «اربعين»- أدام اللّه ظلال افضاله
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 26
الى يوم الدّين- در حاشيه «جامع عبّاسى» ذكر كرده‌اند كه: اين طريق كه ظرف سر گشاده را بر جانب دست راست بايد گذاشت ميان علما مشهور است و در كتابها مذكور، نهايتش بعضى احاديث صحيحه دلالت دارد بر آنكه ظرف سر گشاده را در پيش رو بايد گذاشت و به دست راست آب از آن برداشته بر عضو ريخت، و اگر ظرف سرگشاده نباشد و نتوان آب از آن برداشت مثل آفتابه و مانند آن، سنّت است كه بر جانب چپ گذاشته شود تا به دست چپ به آن ظرف آب به دست راست ريخته شود و به دست راست بر اعضاى ديگر- و اللّه أعلم».
(1) و اگر از نهرى يا حوضى مثلا وضو سازى پس بايد كه بنشينى به حيثيّتى كه آن حوض يا نهر بر جانب راست تو باشد، و اگر چنانچه رو به قبله نشستن و حوض بر جانب راست گذاشتن با هم معارضه كنند ظاهر آنست كه ترجيح روى به قبله نشستن راست.
(2) و بگوى در حين نظر كردن به آب:
الحمد للّه الّذى جعل الماء طهورا، و لم يجعله نجسا.
[ستايش خداوندى راست كه آب را پاک و پاک‌كننده ساخت و آن را نجس و ناپاک قرار نداد].
(3) پس از آن بشوى هر دو دست خود را تا زندها كه عبارت از مفصل كف دستهاست پيش از دست در آوردن در ظرف، يک بار اگر وضو در عقب حدث بول يا حدث خواب باشد نه از حدث باد مثلا، و دو بار اگر وضو بعد از حدث غايط باشد.
مترجم گويد: «و اگر احداث ثلاثه كه خواب و بول و غايط است هر سه جمع شوند دو بار شستن از همه كافى است چنانچه از فقها تصريح به آن واقع شده است، و مصنّف- طاب ثراه- در رساله «اثنا عشريّه طهارتيّة» نيز تصريح به آن كرده است- و اللّه أعلم».

(1) و شستن سر دستها از غیر این احداث ثلاثه سنّت نیست. و اگر مثلا وضو از حوض یا آفتابه و مانند آن بوده باشد استحباب شستن دستها پیش اکثر علما ساقط است و پیش بعضی به حال خود باقی است، یعنی اگر ظرف سر گشاده نباشد یا آب کثیر باشد مثل حوض و نهر و چشمه و امثال آن شستن سر دستها پیش اکثر علماء سنّت نیست نه یک مرتبه و نه دو مرتبه. و بعضی این حکم را عام دانسته‌اند و شستن سر دستها را مطلقا سنّت دانسته‌اند خواه آب قلیل باشد خواه کثیر، نهایتش این قول ضعیف است، و مصنّف- طاب ثراه- گفته که: لا بأس به یعنی «در عمل به این قول کردن باکی نیست».
پس درآر دست راست خود را در آب و بگوی: بسم اللّٰه. (2) چنان که روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند که: هر گاه از برای وضو ساختن دست در آب درآری بگوی:
بسم اللّٰه و باللّٰه، اللّهمّ اجعلنی من التّوّابین، و اجعلنی من المتطهّرین.
[بنام خدا، و به یاری خدا، خداوندا مرا از توبه‌کنندگان و از پاکیزه‌گان قرار ده .
(3) پس سه مرتبه به سه کف آب مضمضه کن، یعنی آب در دهان بگردان، پس به سه کف دیگر سه مرتبه استنشاق کن یعنی آب به دماغ درکش، و بگوی در عقب مضمضه کردن و استنشاق نمودن دعائی را که ان شاء اللّٰه تعالی ذکر خواهیم کرد در فصل آینده.
مترجم گوید: «بباید دانست که مشهور میان علما این است که هر کدام از مضمضه و استنشاق می‌باید به سه کف آب واقع شود چنانچه در کتاب مذکور است، و اگر به دو کف آب یا یک کف سه مرتبه مضمضه کند یا استنشاق ثلاثه را

نیز به همان کف آب به عمل آورد نیز مجزی است و سنّت مضمضه و استنشاق بجا آمده است، نهایتش ثواب سنّت سه کف آب از برای هر کدام را در نیافته مگر آنکه آب وضو کمی کند و به واسطه ضرورت آنچنان کند، چه گفته‌اند که در آن وقت ثواب تعدد را در می‌یابد. و همچنین جمعی از علما شرط کرده‌اند که می‌باید که مضمضه بر استنشاق مقدّم باشد، و تصریح کرده‌اند به آنکه اگر استنشاق را مقدّم دارد سنّت است که بعد از مضمضه باز استنشاق را اعاده کند، و علّامه حلّی- طاب ثراه- تجویز کرده است که هر دو را با هم مخلوط سازند به این طریق که به یک کف آب مضمضه کند و به کف دیگر استنشاق و همچنین تا هر کدام سه مرتبه واقع شود، نهایتش ثواب این شق کمتر خواهد بود. و ثواب مضمضه و استنشاق

چنانچه در احاديث مقدّسه نبوى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم وارد است بسيار است از آن جمله رئيس المحدثين در كتاب «ثواب الأعمال» روايت كرده است از حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم كه آن حضرت فرموده‌اند:
ليبالغ احدكم فى المضمضة و الاستنشاق فانّه غفران لكم و منفرة للشّيطان.
يعنى: «هر كه از شما مبالغه كند «1» در مضمضه كردن و استنشاق نمودن، پس بدرستى كه موجب آمرزش گناهان شما و سبب نفرت شيطان از شما خواهد بود «2»»- و اللَّه الموفّق».
(1) پس بعد از آن بايد كه يک كف آب به دست راست برگيرى و نيّت كنى كه وضوى واجب مى‌سازم از براى رضاى خدا. و امّا افعال مستحبّه وضو مندرج مى‌شود در نيّت گاهى كه نيّت اداى افضل واجبين كنى، يعنى چون نيّت بجاى آوردن افضل واجبين به عمل آيد به واسطه سنّتيها نيّت عليحده در كار نيست و همان نيّت وضو كافى است. و اگر چنانچه به واسطه هر يک از سنّتيها نيز نيّت عليحده كنى اولى است.

---

(1) بايد به صورت امر خوانده شود.
(2) «و سبب فرارى دادن شيطان خواهد بود» صحيح است.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 29
مترجم گويد: «ببايد دانست كه مراد از افضل واجبين اكثر واجب است، چه واجب، اكثر و اقلّ مى‌باشد، و اكثر واجب عبارت از واجبى است كه متضمّن مستحبّات باشد، و اقلّ واجب آنست كه شامل مستحبّات نباشد. و اكثر واجب نسبت به اقلّ واجب افضل باشد. پس هر گاه كه در وضو نيّت افضل واجبين بعمل آيد افعال سنّتيها در ضمن همان نيّت مندرج شود و احتياج به نيّت عليحده به جهت هر فعلى از افعال سنّتى آن نباشد، نهايتش اگر نيّت عليحده به واسطه هر فعلى از افعال سنّتى بعمل آورده شود بهتر باشد چنانچه مصنّف- طاب ثراه- اشاره به آن كرده است. و بعضى گفته‌اند كه به واسطه سنّتهاى پيش از وضو مثل شستن سر دستها نيّت عليحده بعمل بايد آورد و به واسطه سنّتيهاى داخل وضو مثل امرار يد «1» و بعضى دعاها نيّت عليحده در كار نيست و همان نيّت وضو كافيست- و اللَّه أعلم».
(1) و مقارن دار آخر جزء نيّت را به ابتداى شستن اعلاى وجه يعنى از جانب بالاى رو كه عبارت از رستنگاه موى پيش سر است به نوعى كه آخر جزء نيّت و اوّل جزء شستن روى به هم مقارن باشند، و بايد كه تا فارغ شدن از افعال وضو در حكم نيّت باشى، به اين معنى كه نيّت امرى كه منافى وضو باشد مثل ترک وضو يا احداث حدثى يا امرى كه منافى قربت

باشد مثل قصد ریا یا قصد تنظیف یا تبرید «2» و آنچه مثل آن باشد در اثنای وضو بعمل نیاوری. و در حالت شستن روی نیز بسم اللّٰه بگوی چنانچه روایت کرده است آن را ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام، و ظاهر آنست که مستغنی نتوان شد به تسمیه اولی از این تسمیه، چه این تسمیه به واسطه شروع در افعال واجب است، و تسمیه اولی به واسطه شروع در افعال سنّتی. و بدان که تجویز کرده‌اند بعضی از علمای ما- قدّس اللّٰه أرواحهم- مقارن داشتن نیّت را به شستن سر دستها گاهی که شرایط آن

---

(1) دست کشیدن.

(2) خنک شدن.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 30

مجتمع باشد.

مترجم گوید: «مخفی نماند که شرایط مذکوره اینست که تذکار می‌یابد:

اول- آنکه می‌باید وضو از حدث خواب یا بول یا غایط بوده باشد نه از حدث باد، پس اگر از حدث خواب و بول باشد شستن سر دستها را یک بار سنّت است، و اگر از حدث غایط باشد دو بار چنانچه سبق ذکر یافت.

دوم- آنکه می‌باید وضو از ظرف سر گشاده باشد به حیثیّتی که دست را در آن توان درآورد و آب از آن برداشت. و باید که آبی که در آن ظرف باشد مقدار کر نباشد بلکه کمتر از کر باشد، و شستن دستها سنّت باشد نه واجب، یعنی دستها پاک باشد، چه هر گاه دستها نجس باشد شستن آن واجب خواهد بود نه سنّت.

سیّم- آنکه می‌باید شستن دستها حرام نباشد مثل آنکه داند که [با] بفعل آوردن سنّتیها آب وضو کفایت نخواهد نمود، پس در آن وقت شستن دستها حرام خواهد بود. و همچنین می‌باید که شستن دستها مکروه نیز نباشد مثل آنکه ترس از آن داشته باشد که مبادا بعمل آوردن سنّتیها سبب کمی آب شود و وضو را کفایت نکند، پس در آن وقت شستن دستها مکروه خواهد بود. اینست شرایط تجویز مقارن داشتن نیّت به شستن سر دستها، یعنی گاهی که شرایط مذکوره مجتمع شود مقارن داشتن نیّت به شستن سر دستها جایز باشد- و اللّٰه اعلم، انتهی».

(1) و نیز تجویز شده است که نیّت را مقارن مضمضه یا استنشاق دارند به این دلیل که این افعال ثلاثه از افعال وضوی کامل‌اند، یعنی اگر چه بالأصالة جزء وضوی واجب نیستند امّا بعد از مقارنت نیّت به اینها جزء وضوی کامل می‌شوند چنانچه از علما تصریح به آن واقع شده است. پس مقارنت نیّت به آنها متضمّن مقارنت نیّت به وضوی کامل خواهد بود، و وضوی کامل فرد وضوی واجب است، پس مقارنت نیّت به وضوی واجب نیز متحقّق خواهد

شد. و ابن طاوس- طاب ثراه- در جواز تقديم نيّت به غير غسل وجه توقّف كرده است چرا كه اين افعال

منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 31

ثلاثه به اتّفاق جزء وضو نيستند هر چند سنّت است بفعل در آوردن آنها در وضو پس چون نيّت را مقارن آنها توان داشت؟ و الاحتياط معه- رحمه اللَّه-. و بر اين تقدير، احتياط آنست كه نيّت را چنانچه مشهور است و در اكثر كتب فقه، مذكور، مقارن شستن رو دارند.

(1) پس چون آب را بر روى خود ريختى سزاوار آنست كه دست را بر آن برانى تا آب به همه جاى آن جارى گردد تا تأسّى به آنچه نقل شده است از اصحاب عصمت- سلام اللَّه عليهم- در حال بيان وضوء بيانى، كرده باشى «1» و هم از عهده خلافى كه بعضى از علما كرده‌اند و امرار يد را واجب دانسته‌اند بر آمده باشى.

مترجم گويد: «بايد دانست كه مشهور ميان علماى اماميّه- أنار اللَّه براهينهم الجليّة- آنست كه اگر متوضّى بعد از نيّت روى خود را بر آب زند بر وجهى كه ابتداى رسيدن روى به آب از جانب اعلى باشد بى‌آنكه به دست آب بر روى ريزد يا دست بر روى رساند كافى است، و امرار يد يعنى راندن دست بر رو در حال شستن روى واجب نيست. و بعضى از علماى زيديّه امرار يد را در غسل وجه واجب دانسته‌اند، و از علماى اماميّه ابن جنيد و اتباع او با ايشان در اين مسأله موافقت كرده‌اند، و موافق مدّعاى خود دليل چندى ذكر كرده‌اند كه اين مقام گنجايش ايراد آن ندارد، و در «ترجمه قطبشاهى» كه تحفه افكار ارباب بصيرت و روضه ازهار اصحاب شريعت است بما لا مزيد فوقه مذكور است رجوع به آنجا بايد نمود- و اللَّه الموفّق».

(2) و واجب نيست بر تو رعايت كردن تقديم شستن هر جزئى از اجزاى بالائى رو نسبت به جزء شيبى آن، بلكه همان ابتدا به جزوى از حدّ اعلى كافيست، و رعايت الأعلى فالأعلى در باقى اجزا مطلقا واجب نيست.

---

(1) مراد از وضوى بيانى اخبارى است كه در آنها امام (ع) خود در حضور راوى وضو ساخته و بدين صورت افعال وضو را به وى آموخته است.

منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 32

مترجم گويد: «بايد دانست كه زين الملّة و الدّين شيخ زين الدّين- طاب ثراه- در بعض مصنّفات خود بعد از آنكه خود حكم كرده است به آنكه در شستن رو در وضو مى‌بايد ابتدا از بالاى رو كه عبارت از رستنگاه موى پيش سر است واقع شود گفته است كه: مجرّد ابتدا از حدّ اعلاى رو كافى نيست بلكه مى‌بايد نسبت به جميع اجزاى رو رعايت غسل الأعلى فالأعلى واقع شود، يعنى هر جزو بالائى پيشتر از جزو شيبى شسته شود، نهايتش

بحسب عرف، یعنی همین قدر که در عرف گویند که رعایت مذکور واقع شده است کافی است، چرا که رعایت آن بحسب حقیقت که سر موئی تخلّف نکند چنانچه مخفی نیست در نهایت اشکال و تعسّر بلکه در مرتبه امتناع و تعذّر است، پس اندک تخلّف که خلل در رعایت عرفی نکند منافی نخواهد بود. و بعد از آن ذکر کرده است که اگر اکتفا شود به وجوب تقدیم شستن هر جزو بالائی نسبت به جزو شیبی که در سمت آن باشد یعنی آنچه یک خط مستقیم بر هر دو مرور کند نه نسبت به جمیع اجزای تحتانی و اگر چه بر آن سمت نباشد خالی از وجهی نخواهد بود. و مصنّف- رحمه اللّه- چنانچه در این کتاب اشاره به آن کرده است و در کتاب «اربعین» خود نیز می‌گوید که:
حق آنست که همان ابتدا به جزوی از حدّ بالای رو کافی است و در باقی اجزا رعایت الأعلی فالأعلی مطلقا واجب نیست نه نسبت به اجزائی که در یک خط باشند و نه نسبت به اجزای دیگر، و نه رعایت عرفی و نه حقیقی، چرا که مشقّت عظیم در ضمن التزام آن هست که تکلیف به امثال آن از شارع کمتر وقوع یافته، و اصل، برائت ذمّه مکلّف است از وجوب آن، و در هیچ یک از احادیث اشعاری به آن نیست، و در هیچ کتاب دلیلی دیده نشده که دلالت بر رعایت مذکور کند، پس حکم به رعایت آن وجهی نداشته باشد بی‌اقامت دلیل- و اللّه أعلم».
(1) و حدّ روی طولا و عرضا یعنی تعیین نهایت طولی و عرضی روی که در وضو
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 33
شستن آن واجب است آنست که انگشت مهین و میانین «1» آن را فرا گیرد، (1) چنانچه صحیحه زرارة بن اعین که از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است ناطق به آنست، و تفصیل داده‌ایم کلام را در این باب در شرح حدیث چهارم از کتاب «اربعین» فارجع الیه ان کنت من الطّالبین.
مترجم گوید: «باید دانست که بیان طول و عرض رو که در وضو شستن آن واجب است بنا بر آنچه در جمیع کتب فقهی مذکور است و در میان علما مشهور، از رستنگاه موی پیش سر است تا آخر زنخ «2» در طول، و آنچه انگشت مهین و میانین آن را فرا گیرد در عرض. امّا آنچه معتقد مصنّف- طاب ثراه- است چنانچه در «اربعین» و کتاب «حبل المتین» و دیگر مصنّفات خود بیان کرده آنست که در کتاب مذکور است که: حدّ الوجه طولا و عرضا ما دارت علیه الابهام و الوسطی:
یعنی «تعیّن نهایت طولی و عرضی روی که در وضو، شستن آن واجب است آنست که انگشت مهین و میانین آن را فرا گیرد طولا و عرضا». بر این وجه که سر انگشت میانین را بر رستنگاه موی سر باید گذاشت و سر

انگشت مهین را بر سر زنخ، و هر دو انگشت را اداره «3» فرمود آنقدر که سر انگشت میانین به سر زنخ بیاید، و سر انگشت مهین بجای آن بر رستنگاه موی سر قرار گیرد، و از اداره هر دو سر انگشت شبیه دائره بهم رسد، آنچه در این دایره داخل باشد روست و آنچه خارج باشد غیر رو.
و توضیح این اجمال و تنقیح این مقال بر وجه کمال احتیاج به بسطی در کلام دارد که مقام را گنجایش آن نیست، و شیخ المحقّقین- خلّدت ظلال افضاله الی یوم الدّین- آن را در ترجمه کتاب «اربعین» در نمایش دویّم از شرح حدیث چهارم آن کتاب به احسن نظام سمت انتظام داده‌اند، رجوع به آنجا باید نمود- و اللّٰه الموفّق و المعین».

---

(1) یعنی شصت و انگشت بزرگ دست که در وسط انگشتان قرار دارد.
(2) زنخ: چانه.
(3) دور دادن، گرداندن.

(1) و واجب است تخلیل کردن یعنی رسانیدن آب به ته موی که بشره روی «1» در بعضی اوقات از زیر آن نمایان باشد به حیثیّتی که رسانیدن آب بر سبیل شستن واقع شود، امّا آنچه از بشره در زیر موی باشد و به هیچ وجه از زیر آن نمایان نباشد تخلیل آن واجب نیست بلکه مجرّد شسته شدن مو کافی است.
مترجم گوید: «بباید دانست که عدم وجوب تخلیل محاسنی که کثیف یعنی انبوه باشد به حیثیّتی که بشره روی از زیر آن نمایان نباشد مجمع علیه فقهاست و هیچ کس در آن خلاف نکرده است، نهایتش خلاف در وجوب تخلیل محاسنی که خفیف یعنی تنک باشد به حیثیّتی که بشره روی از زیر آن نمایان باشد کرده‌اند که آیا تخلیل کردن واجب است یا نه. بعضی از مجتهدین مثل علّامه در «قواعد» و سیّد مرتضی علم الهدی و ابن جنید، بر وجوب آن رفته‌اند، و مصنّف- طاب ثراه- نیز با وجودی که درین کتاب حکم به قول مشهور که عدم وجوب تخلیل است کرده امّا در «طهارتیّه اثنا عشریّة» حکم به وجوب آن نموده، گفته است که:
الاظهر وجوب تخلیله. و بعضی دیگر از مجتهدین مثل شیخ شهید در «ذکری» و محقّق در «معتبر» حکم به عدم وجوب آن کرده‌اند. و شیخ علی «2»- أعلی اللّٰه مقامه- نیز در شرح «قواعد الأحکام» گفته که: مشهور عدم وجوب است- و اللّٰه أعلم».
(2) و گشاده دار چشمهای خود را در حالت وضو که ثواب بسیار و فضل بی‌شمار دارد، (3) چنانچه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از حضرت پیغمبر- علیه و آله صلوات اللّٰه الملک الأکبر- که آن حضرت فرموده‌اند:

افتحوا عیونکم عند الوضوء لعلّها لا ترى نار جهنّم.
یعنى: «گشاده دارید چشمهاى خود را در حالت وضو تا آنکه نبیند آتش دوزخ را»، کنایه از آنکه گشاده داشتن چشمها در وقت وضو سبب ندیدن آتش دوزخ مى‌شود. (4) و اکثر علماى ما- رضوان اللّه علیهم- این را در مستحبّات وضو ذکر نکرده‌اند، و به خاطر مى‌رسد

---

(1) پوست صورت.
(2) مراد محقق کرکى صاحب «جامع المقاصد» است.

که سبب اهمال ایشان از ذکر آن بنا بر نقل اجماعى است که شیخ- طاب ثراه- کرده است به آنکه رسانیدن آب وضو به درون چشمها سنّت نیست، (1) و شیخ ما در کتاب «ذکرى» گفته است که منافات ندارد استحباب گشادن چشمها با نرسانیدن آب به درون آنها، چه ممکن است که متوضّى چشم بگشاید به نوعى که اصلا آب وضو در چشم او داخل نشود. و این وجه بغایت نیکوست، و دور نیست که بنا بر رؤیت افعال وضو در حالت بجا آوردن آن، متوضّى را ثواب حاصل آید، یعنى دیدن افعال وضو سبب ترتّب ثواب شود- و اللّه أعلم بمقاصد انبیائه.
تتمه: (2) پس هر گاه که فارغ شدى از شستن روى بر دار کف آبى به دست چپ خود چنان که امام محمّد باقر علیه السّلام در حالت بیان وضوى پیغمبر صلّى اللّه علیه و آله و سلم بعمل آورده‌اند، و بشوى دست راست خود را از مرفق «1» تا سر انگشتان، و بر آن دست را بر همه جانب آن تا آب به همه جا جارى شود، چنان که در شستن روى گذشت، نهایتش در اینجا واجب است تخلیل کردن موى که بر دستها باشد، خواه بشره نمایان باشد و خواه نباشد. و ابتدا به شستن پشت دست کن، و زن را سنّت است که ابتدا به شستن شکم دست کند. پس از آن برگیر کف آب دیگر به دست راست خود، و بشوى دست چپ را به طریق دست راست، و همان عمل کن که به دست راست کرده بودى یعنى دست خود را بر همه جانب آن بران تا آب به همه جا جارى شود. و باید که شستن هر یک از رو و دستها یک مرتبه واقع شود و زیاده از یک مرتبه شسته نشود چنان که مختار ثقة الاسلام شیخ محمّد بن یعقوب کلینى است در کتاب «کافى»، و رئیس المحدثین محمّد ابن بابویه در کتاب «من لا یحضره الفقیه». و به تحقیق که بسط داده‌ایم کلام را در این باب در کتاب «مشرق الشّمسین»، و کتاب «حبل المتین» فارجع الیهما ان کنت من الطّالبین.
مترجم گوید: «باید دانست که جمعى از مجتهدین را مذهب آنست که رو و

---

(1) آرنج دست.

دستها را در وضو دو نوبت باید شست، نوبت اول به طریق وجوب، و نوبت دوم به عنوان سنّت. امّا شیخ جلیل محمّد بن یعقوب کلینی که جامع کتاب «کافی» است و شیخ ابن بابویه که از مشاهیر علمای مذهب امامی است مصرّند بر آنکه غسل دوم سنّت نیست، و این مذهب بسیار قوّت دارد و مصنّف در کتاب «مشرق الشّمسین» و «حبل المتین» بیان آن کرده است، و چون ذکر آن درین مقام موجب تطویل کلام است در مقام بیان آن نشد. و خلاصه آن آنکه می‌باید که رو و دستها را زیاده بر یک نوبت نشویند که اگر دو نوبت بشویند آن نوبت دوم آب وضو نخواهد بود، پس مسح سر و پا به آب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود- و اللّٰه أعلم».

(1) پس از آن مسح کن بشره مقدم سر خود را که بالای پیشانی است، اگر موی آنجا نباشد، یا بجای آن بر موی اگر موی آنجا باشد، به حیثیّتی که خارج نشود به کشیدن آن مو از حدّ سر. و این مجزی است از مسح بشره به مقدار عرض سه انگشت مضمومه «1»، به تری دست راست خود. و به بقیّه همان تری پشت پای راست را از سر انگشتان تا کعب پای که عبارت از مفصل میان ساق و قدم است، و بدون آن مسح مجزی نیست. و به تحقیق که بیان نموده‌ایم ما معنی کعب را در کتاب «حبل المتین» و «مشرق الشّمسین» بما لا مزید علیه.

پس از آن مسح کن پشت پای چپ را به تری دست چپ. و باید که مسح سر و قدمین به باطن کف واقع شود نه به پشت آن مگر به سبب ضرورتی که در آن حالت، مسح به پشت کف جایز است. و ناچار است از راندن کف بر ممسوح، چه مجرّد وضع کف بر آن بدون راندن آن کافی نیست. و سزاوار آنست که مسح قدمین را به تمام کف دست نمائی، (2) چنان که روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از احمد بن محمّد بن ابی نصر البزنطی که از روات ثقات حدیث است:

---

(1) یعنی سه انگشت بسته و بهم چسبیده.

قال: سألت ابا الحسن الرّضا علیه السّلام عن المسح علی القدمین کیف هو؟

فوضع کفّه علی الاصابع ثمّ مسحها الی الکعبین. فقلت: لو أنّ رجلا قال باصبعین من اصابعه هکذا الی الکعبین؟ فقال: لا، الّا بکفّه کلّها.

(1) یعنی: «راوی مذکور گفت که: پرسیدم از حضرت امام رضا- علیه التحیّة و الثّناء- از مسح بر قدمین که به چه کیفیّت است؟ پس آن حضرت در مقام بیان آن در آمده، کف دست مبارک خود را بر انگشتان گذاشتند و بعد از آن مسح کردند تا کعبین. راوی گوید: بعد از آنکه حضرت کیفیّت

مسح را به این طریق بیان نمودند گفتم: اگر چنانچه شخصی به دو انگشت به این طریق مسح کند تا کعبین؟ پس آن حضرت فرمودند که: نه، مگر آنکه به تمام کف خود تمام پشت پای را مسح کند».

مترجم گوید: «مخفی نماند که لفظ قال در حدیث مذکور که لو أنّ رجلا قال به معنی فعل است، و استعمال آن به این معنی در کلام عرب شایع است چنانچه مصنّف- طاب ثراه- در حاشیه اشاره به آن کرده است.

و باید دانست که مصنّف در کتاب «حبل المتین» گفته که: آنچه این حدیث بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه مسح پاها را به تمام کف می‌باید کرد هیچ کس از علما قائل به آن نشده است، و شیخ ابو القاسم- رحمه اللّٰه- در کتاب «معتبر» و علّامه در «تذکره» نیز گفته‌اند که: واجب نیست استیعاب تمام ظهر قدمین به مسح، بلکه کفاف است آنقدر که مسمّای مسح در ضمن آن متحقّق باشد از سر انگشتان تا کعبین و اگر چه به عرض یک انگشت باشد، و نقل اجماع بر آن کرده‌اند، پس باکی نباشد حمل این حدیث بر استحباب. و قول امام علیه السّلام: لا، الّا بکفّه از قبیل قول پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم است که:

لا صلاة لجار المسجد ...

«1»، چنانچه علّامه در کتاب «منتهی المطلب» که از مصنّفات اوست بیان آن کرده است لیکن مقام را گنجایش ذکر آن نیست

---

(1) نماز همسایه مسجد پذیرفته نیست جز اینکه در مسجد بگزارد. که البته این بیان به جهت تأکید و استحباب مؤکد است.

- انتهی».

(1) و باید که بعمل آوردن افعال وضوی تو بر توالی «1» باشد بدون تراخی در میان افعال، چه موالات که تتابع افعالست در وضو شرط است. و همچنین واجب است مراعات نمودن ترتیب به طریقی که مذکور شد تا آنکه در مسح قدمین نیز رعایت ترتیب کردن واجب است چنان که مختار جماعتی است از متقدّمین علمای ما- رضوان اللّٰه علیهم- (2) و روایت کرده است آن را ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از ابی عبد اللّٰه علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند: امسح علی القدمین و ابدا بالشّقّ الایمن، یعنی «مسح کن بر قدمین و ابتدا کن به پای راست».

مترجم گوید: «بباید دانست که در وجوب ترتیب در افعال وضو از علمای ما- رضوان اللّٰه علیهم- کسی خلاف نکرده است، و همه بر وجوب ترتیب متّفق‌اند، نهایتش بعضی از علما ترتیب در مسح پاها را واجب نمی‌دانند و تجویز کرده‌اند که پای چپ را مقدّم بر پای راست مسح کنند یا هر دو را با هم مسح کنند، و بعضی مطلقا ترتیب را واجب می‌دانند، و تجویز تقدیم

مسح پای چپ را بر پای راست یا مسح هر دو را با هم نیز نکرده‌اند، و این دو شق را مبطل وضو می‌دانند، و احتیاط تقاضای عمل به این قول می‌کند، و مصنّف- قدّس اللّه سرّه- نیز جانب احتیاط را مرعی داشته حکم به رعایت ترتیب آن کرده است- و اللّه أعلم».

(3) و سزاوار آنست که در نزد بجاآوردن هر یک از غسلات و مسحات به خواندن دعاهائی که وظیفه آنهاست مبادرت نمائی، چنان که در فصل آینده بیاید.

(4) پس هر گاه که از وضو ساختن فارغ شدی بگوی: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ*، چنانچه روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح. و بعد از آن بگوی:

اللّهمّ اجعلنی من التّوّابین و اجعلنی من المتطهّرین. اللّهمّ انّی

---

(1) توالی: پی در پی، تراخی: با فاصله.

اسألک تمام الوضوء و تمام الصّلاة و تمام رضوانک و الجنّة.

(1) [خداوندا مرا از توبه‌کنندگان و پاکیزگان قرار ده. خداوندا من وضوی کامل و نماز کامل و خشنودی کامل خودت و بهشت را از تو درخواست می‌کنم .

[واجبات وضو]
(2) و بباید دانست که اکثر افعال و جمیع اذکار مذکوره سنّتی‌اند و افعال واجبی ده‌اند: اول: نیّت است، و در حکم نیّت بودن. دوم و سیّم و چهارم: غسلات ثلاث که عبارت از شستن رو و دستهاست. پنجم و ششم و هفتم: مسحات ثلاث که عبارت از مسح پیش سر و پایهاست به شرط اتّصال آن در اخیرتین از طرف قدم تا کعبین.
هشتم: رعایت ترتیب است به طریقی که مذکور شد. نهم: موالات است یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضو است بدون تراخی. دهم: مباشرت وضو است به نفس خود، یعنی خود، افعال وضو را بجا آوردن مگر به ضرورت که در آن صورت جایز است کسی دیگر را مباشر افعال ساختن، یعنی اگر شل یا بیمار باشد و قوّت آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد، درین صورت واجب است که شخصی را بفرماید که او را وضو دهد.
و سزاوار آنست که ترک تمندل از وضو نمائی یعنی آب وضو را به رو پاک خشک نکنی، (3) چه روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
من توضّأ فتمندل کانت له حسنة، و ان توضّأ و لم یتمندل حتّی یجفّ وضوؤه کانت له ثلاثون حسنة.
خلاصه کلام بلاغت نظام امام علیه السّلام آنکه: «هر کس که وضو سازد و بعد از آن آب وضو را به رو پاک خشک کند او را نزد خدای تعالی یک حسنه باشد، و اگر وضو سازد و آب آن را به رو پاک خشک نکند تا زمانی که خود خشک شود او را نزد خدای تعالی سی حسنه بوده باشد». و ظاهر آنست که عمدا به آفتاب و آتش خشک گردانیدن آب وضو نیز

مثل تمندل باشد، یعنی کراهت آن نیز مثل کراهت خشک کردن به رو پاک باشد.
مترجم گوید: «بباید دانست که بعضی از علما کراهت را مخصوص به خشک کردن رو مال و رو پاک دانسته‌اند، و خشک کردن به غیر رو مال و رو پاک را مثل دامن و سر آستین مکروه نمی‌دانند، و بعضی به دامن و آستین و امثال آن را نیز مکروه می‌دانند، امّا خشک کردن به آفتاب و آتش را مکروه نمی‌دانند. و مصنّف- طاب ثراه- آن را نیز مکروه می‌داند، چنانچه در کتاب، مذکور است. و منطوق احادیث اشعار بر قول اول دارد چه در حدیث تمندل وارد است و تمندل خشک کردن به رو پاک است که عرب آن را مندیل گویند- و اللّه الهادی».

(1) و باکی نباشد از وضو ساختن در مسجد گاهی که وضو از غیر حدث بول و غایط باشد، امّا اگر از حدث بول و غایط باشد وضو ساختن مکروه است چنان که روایت کرده است آن را ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند صحیح.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 41

فصل [دوم [دعای هنگام وضو و تفسیر مفردات آن

اشاره

فصل [دوم [دعای هنگام وضو و تفسیر مفردات آن

(1) روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» و رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» و شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» از عبد الرّحمن بن کثیر هاشمی از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام:

قال: بینا أمیر المؤمنین علیه السّلام ذات یوم جالس مع ابن الحنفیّة- رضی اللّه عنه- اذ قال له: یا محمّد ایتنی باناء من ماء اتوضّأ للصّلاة.

فاتاه محمّد بالماء، فاکفأه بیده الیمنی علی یده الیسری، ثمّ قال:

بسم اللّه و الحمد للّه الّذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا. قال ثمّ استنجی فقال: اللّهمّ حصن فرجی، و اعفّه، و استر عورتی، و حرّمنی علی النّار. قال: ثمّ تمضمض فقال: اللّهمّ لقّنّی حجّتی یوم القاک، و اطلق لسانی بذکراک. ثمّ استنشق فقال: اللّهمّ لا تحرّم علیّ ریح الجنّة، و اجعلنی ممّن یشمّ ریحها و روحها و طیبها. قال: ثمّ غسل وجهه فقال: اللّهمّ بیّض وجهی یوم تسودّ فیه الوجوه، و لا تسود وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه. ثمّ غسل یده الیمنی فقال: اللّهمّ اعطنی کتابی بیمینی، و الخلد فی الجنان بیساری، و حاسبنی حِساباً یَسِیراً. ثمّ غسل

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 42

یده الیسری فقال: اللّهمّ لا تعطنی کتابی بشمالی، و لا تجعلها مغلولة الی عنقی، و اعوذ بک من مقطّعات النّیران. ثمّ مسح رأسه فقال: اللّهمّ غشّنی رحمتک و برکاتک. ثمّ مسح رجلیه فقال: اللّهمّ ثبّتنی علی الصّراط یوم تزلّ فیه الأقدام، و اجعل سعیی فیما یرضیک عنّی. ثمّ رفع رأسه علیه السّلام و نظر الی محمّد و قال: یا محمّد من توضّأ مثل وضوئی، و قال: مثل قولی خلق اللّه له من کلّ قطرة ملکا یقدّسه و یسبّحه و یکبّره فیکتب اللّه له ثواب ذلک الی یوم القیامة.

ترجمه کلام بلاغت فرجام امام علیه السّلام آنکه (1) «گفت: نشسته بود روزی امیر المؤمنین علیه السّلام با فرزند خود محمّد حنفیّه- رضی اللّه عنه- که گفت: ای محمّد بیاور از برای من ظرفی از آب تا وضو سازم از برای نماز. پس محمّد حنفیه امتثال امر پدر بزرگوار نموده از برای وضوی آن حضرت آب آورد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام برداشتند از آن آب به دست راست خود و بر دست چپ ریختند و در آن حین این دعا خواندند:

بسم اللّه و الحمد للّه الّذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا.

یعنی «تبرّک می‌جویم در ابتدای این فعل به نام پروردگار خود، و سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید آب را پاک و پاک‌کننده تا به آن خود را از

آلایش خبث و نکایت حدث پاک سازیم، و نگردانید آن را نجس که ما نتوانیم خود را به آن پاک ساخت». گفت بعد از آن، حضرت استنجا فرمودند، یعنی در مقام تطهیر عورتین در آمدند و در آن حین مرتکب خواندن این دعا شدند:
اللّهمّ حصّن فرجی، و اعفّه، و استر عورتی، و حرّمنی علی النّار.
یعنی «بار خدایا نگاه دار عورت مرا از ملامست به بدن نامحرم، و نظر افتادن غیر بر آن، و بپوشان عورت مرا از چشم مردم، و حرام گردان مرا بر آتش دوزخ تا نتواند مرا دریافت، به توفیق اجتناب از معاصی و اشتغال به عبادت و طاعت تو». گفت
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 43
(1) بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه به دست مبارک آب در دهان کردند، و در آن حین مبادرت به خواندن این دعا فرمودند:
اللّهمّ لقّنّی حجّتی یوم القاک، و اطلق لسانی بذکراک.
یعنی «بار خدایا تفهیم من کن و به زبان من ده حجّت مرا روزی که به موقف لقای تو در آیم تا به آن توسّل جویم به جواب آنچه از من پرسند، و گویائی ده زبان مرا به ذکر خود تا همیشه به آن مشتغل باشم». گفت بعد از آن استنشاق کردند یعنی سه مرتبه به دست مبارک آب در بینی کردند و در آن حین تکلّم به این دعا نمودند.
اللّهمّ لا تحرّم علیّ ریح الجنّة، و اجعلنی ممّن یشمّ ریحها و روحها و طیبها.
یعنی «بار خدایا حرام مگردان بر من نسیم بهشت را، و بگردان مرا از جمله آن کسانی که استشمام آن می‌کنند و از نکهت و بوی خوش آن دماغ جان را معطّر می‌سازند». گفت: بعد از آن روی مبارک را شستند و در حال غسل این دعا را بر زبان مبارک گذرانیدند:
اللّهمّ بیّض وجهی یوم تسودّ فیه الوجوه، و لا تسوّد وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه.
یعنی «بار خدایا سفید رو گردان مرا روزی که بندگان گناهکار تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه رو می‌شوند، و سیاه رو مگردان مرا روزی که بندگان نیکو کردار تو در جزای حسن کردار سفید رو می‌باشند». بعد از آن دست راست را شستند، و در حال شستن آن مشغول خواندن این دعا بودند:
اللّهمّ اعطنی کتابی بیمینی، و الخلد فی الجنان بیساری، و حاسبنی حِساباً یَسِیراً.
یعنی «بار خدایا در موقف عرصات که نامه اعمال نیکوکاران به دست راست ایشان داده می‌شود، و نامه سیّئات بدکرداران به دست چپ، تا بر اعمال خود اطّلاع یابند و جزائی که به ایشان رسد حق و عین معدلت دانند، نامه اعمال مرا به دست راست من ده، و از تقصیرات من که مقتضی نامه

به دست چپ دادن باشد در گذر، و خلود بهشت

عنبر سرشت را به آسانی به من ارزانی دار، (1) و چون مرا در معرض حساب آری حساب مرا به آسانی و سهولت بگذران». بعد از آن دست چپ را شستند و بخواندن این دعا تبرّک جستند:
اللّهمّ لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی عنقی، و اعوذ بک من مقطّعات النّیران.
یعنی «بار خدایا نامه اعمال مرا در موقف عرصات به دست چپ من مده، و مگردان آن را طوق گردن من، و پناه می‌برم به رحمت و مغفرت تو از جامه‌هائی که خیّاط قهر و غضب تو از قطعه قطعه آتش فراهم آورده است، و به جهت پوشش بندگان گناهکار مقرّر شده». و بعد از آن مسح سر کردند و این دعا را بر زبان آوردند:
اللّهمّ غشّنی رحمتک و برکاتک.
یعنی «بار خدایا رحمت خود را شامل من ساز، و از برکات نعمت خود مرا بی‌بهره مگذار». بعد از آن پاها را مسح کردند و این دعا را بر زبان معجز بیان جاری ساختند:
اللّهمّ ثبّتنی علی الصّراط یوم تزلّ فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنّی.
یعنی «بار خدایا بر پای دار مرا بر پل صراط، و اقدام مرا از لغزیدن بر آن نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور بر آن به لغزش در می‌آید، و همگی سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمّن حصول رضای تو باشد از من». بعد از آن سر مبارک بالا کردند و به جانب محمّد حنفیّه نظر افکنده فرمودند که: ای محمّد هر بنده از بندگان مؤمن که وضو سازد مثل این وضویی که من کردم و بگوید مثل آنچه من گفتم در هر وقت، هر آینه بیافریند حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- در وجه جزای عمل او به ازاء هر قطره از قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح و تکبیر او می‌کرده باشد تا روز قیامت، و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامه اعمال آن بنده مؤمن ثبت گردانند، و ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ*.

توضیح: [تفسیر مفردات دعا]
(1) مناسب نمود بیان آنچه درین حدیث محتاج به بیان است. و از آنچه این حدیث متضمّن آنست از امر حضرت امیر علیه السّلام مر فرزند خود محمّد حنفیّه را به آوردن آب از برای وضو و آوردن او آب را برای وضوی حضرت که این حدیث اشعار به آن دارد مستفاد می‌شود که امر به احضار آب وضو از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته‌اند نیست، بنا بر مصون بودن معصوم از اقدام به فعل مکروه چه اگر این فعل از جمله استعانت مکروهه می‌بود چون توانست بود که از آن خلاصه اصحاب عصمت و زبده ارباب هدایت بعمل آید؟ زیرا که علوّ شأن و سموّ مکان صاحب عصمت برتر از آنست که به این فعل شنیع گراید، و عمل مکروه خصوصا در طاعت حضرت عزّت از ایشان به صدور آید. و از اینجاست که بعضی حکم کرده‌اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست. و حمل فعل حضرت بر این که غرض ایشان بیان جواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن، اگر چه ممکن است امّا بقدر دور است.
مترجم گوید: «بباید دانست که استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته‌اند بخصوص آنست که دیگری آب در دست این کس ریزد و این کس به آن وضو کند، اما اگر آب وضو را بر رو یا بر دست این کس ریزد بی‌ضرورت آن صحیح نیست. و بعضی استعانت را تعمیم داده‌اند و حاضر ساختن آب را به واسطه وضو، و گرم کردن آب را گاهی که احتیاج به آن باشد و آنچه مثل این باشد داخل استعانت دانسته‌اند و مکروه می‌دانند. و کراهت استعانت در وضو به معنی خاص یا به معنی عام میان علما مشهور است، و دلیل ایشان حدیثی است که راوی از ثامن ائمّه هدی امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- نقل کرده است و گفته که: روزی بر آن حضرت داخل شدم، دیدم که نزدیک آن حضرت ابریقی گذاشته شده بود که از آن وضو کنند، من نزدیک رفتم که ابریق را برداشته آب بر دست آن حضرت بریزم تا به آن وضو کنند، آن حضرت علیه السّلام در مقام
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 46
منع من در آمدند. گفتم: ای فرزند رسول خدای راضی نیستید که بر دست شما آب بریزم و به برکت آن از خدای تعالی اجر بیابم؟ فرمودند: تو اجر بیابی و به من گناه عاید شود؟ گفتم: یا بن رسول اللّٰه به چه سبب گناه به شما عاید شود؟ فرمودند: نشنیده‌ای این آیه را از کلام خدای تعالی: فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً. (سوره کهف: 18- آیه 110) یعنی «کسی که خواهد در معرض لقای پروردگار خود

در آید باید که به عمل صالح و کردار نیک قیام نماید، و در عبادت پروردگار خود کسی را با خود شریک نسازد».
و هر گاه من وضو کنم و تو آب بر دست من ریزی هر آینه شریک من شده خواهی بود در وضو که عبادت است، و من دوست نمی‌دارم که کسی در عبادت پروردگار من با من شریک باشد- و اللَّه أعلم».
(1) و اکفاء الاناء، اکفاء اینجا به معنی ریختن آبست از اناء.
مترجم گوید: که شیخ المحقّقین مترجم «اربعین»- أدام اللَّه ظلال افضاله الی یوم الدّین- در ترجمه «قطب شاهی» در شرح حدیث پنجم ایراد کرده‌اند که: آنچه از کلام صاحب «صحاح» معلوم می‌شود این است که «أکفا» به این معنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح «کفأ» است، و عبارتی که ادا کرده این است: کفأت الاناء: ای کببته و قلبته فهو مکفوء. و زعم ابن الاعرابی انّ اکفاءه لغة.
و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السّلام اقوی دلیلی است بر ثبوت آن- و اللَّه أعلم».
(2) و «جیم» در نجسا جایز است کسر و فتح آن، چه نجس به این معنی به کسر و فتح جیم هر دو آمده و به هر دو وجه قرائت آن جایز است، نهایتش کسر جیم مشهورتر است. و عطف اعفاف فرج بر تحصین فرج که مراد از نگاهداشتن آنست از فعل حرام و ستر آن از نظر نامحرم عطف تفسیری است، و عطف ستر عورت که بعد از آن مذکور است بر آن از قبیل عطف عام است بر خاص، چه عورت عبارت از هر عضوی

است که حیا مانع باشد از کشف آن و اطّلاع غیر او بر آن، و این معنی اعمّ است از فرج، پس ستر عورت اعمّ از تحصین فرج باشد.
(1)
«و لقّنی حجّتی»
- به قاف و نون مشدّده- مشتقّ از تلقین به معنی تفهیم است، یعنی «بفهمان به من در آن روز حجّت مرا تا به آن احتجاج جویم».
مترجم گوید: «مصنّف- رحمه اللَّه- در کتاب «اربعین» در بیان آنکه بندگان در روز قیامت طلب تفهیم و تلقین حجّت خود را از پروردگار به چه نحو می‌کنند کلامی ایراد نموده است که بنا بر مناسبت مقام از ترجمه آن که به «ترجمه قطب شاهی» موسوم است سمت نگارش می‌یابد و آن اینست که: مراد از طلب بندگان تلقین و تفهیم حجّت خود را از پروردگار خود در روز عرصات که این حدیث اشعار به حسن آن دارد آنست که ملهم سازد ایشان را به امری که حجّت ایشان باشد در آن روز چون در معرض خطاب و عتاب او درآیند، و وسیله خود سازند آن را در خلاصی از عذاب و عقاب او، چه ایشان را در آن روز رخصت آن خواهد بود که چون در معرض

خطاب او در آیند و از ایشان سبب جرأت در ارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی و حجّتی بر آن داشته باشند ظاهر سازند چنانچه کریمه يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها، که در توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است دلالت بر آن دارد، چه معنی آیه اینست که: «روز قیامت روزی است که هر کس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با پروردگار خود، و از زلّات و تقصیرات خود حجّت و جواب می‌گفته باشد». (سوره نحل: 16- آیه 111) و شمول تفضّل و رحمت بی‌نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت به هر کس که مادّه او را استعداد قابلیّت آن بوده باشد که در معرض هدایت او درآید و مشیّت او به ارشادش تعلّق گیرد در مقام تلقین و تفهیم حجّت او به او در آیند، و تقریر سؤال از زلّات او بر وجهی فرمایند که در ضمن آن تنبیه به جواب از

آن نیز بوده باشد، چنانچه از کریمه: ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ «1»، یعنی «چه چیز فریفته ساخت ترا به پروردگار کریم خود که مرتکب عصیان او شدی؟» هم از و روایح این بشارت به مشام امید پویندگان وادی عصیان و تقصیر رسیده، چه ارباب تفسیر ذکر کرده‌اند که ذکر «کریم» در آیت مذکوره و اختصاص آن از سایر صفات به واسطه آنست که تنبیهی بوده باشد مر عاصیان امّت را به آنکه چون در معرض خطاب ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ در آیند در جواب گویند: غرّنی کرمک یا کریم، یعنی «فریفته ساخت مرا کرم تو ای کریم علی الاطلاق».

صاحب «تفسیر نیشابوری» که مولانا نظام الدین اعرج است در تفسیر خود ذکر کرده است که: در اوایل جوانی و سنّ شباب در واقعه دیدم که قیامت قائم شده و مردم را در معرض خطاب و عتاب دارند. به خاطر من گذشت که اگر مرا نیز در معرض خطاب درآورند و بگویند که: ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ؟ چه در جواب باید گفت.

همان در حالت خواب بی‌آنکه پیشتر در بیداری گوشزد من شده باشد که ذکر کریم در آیت به واسطه تنبیه بر آنست، ملهم شدم از جانب عزّت- عمّت عطیّاته- به آنکه می‌باید گفت: غرّنی کرمک یا ربّ. بعد از آنکه بیدار شدم این معنی در خاطر من بود تا آنکه بعد از مدّتی در بعض تفاسیر مشاهده کردم که برین وجه ذکر کرده‌اند.

و گویا مراد او به بعض تفاسیر «مجمع البیان» است که از مصنّفات حجّة الاسلام شیخ ابو علی طبرسی است از مشاهیر علمای امامیّه، چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده، و هذه عبارته:

انّما قال سبحانه: «الکریم» دون سائر صفاته و اسمائه لانّه کأنّه لقّنه الجواب حتّی یقول: غرّنی کرم الکریم «2» انتهی کلامه اعلی اللّه مقامه-

(1) سوره انفطار: 82- آیه 6.
(2) همانا خدای سبحان صفت «کریم» را از میان سایر صفات و اسماء خود ذکر فرموده زیرا بدین سبب گویا پاسخ بنده را به او تلقین نموده تا بگوید: کرم و بزرگواری کریم مرا فریفته ساخت.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 49
و نعم ما قیل:
حسن تو به عشق کرد ارشاد مرا سبحان اللّه چه حسن ارشادست این
سؤال: چون تواند بود که روز محشر، مردم در مقام احتجاج شوند و از برای است خلاص خود از عذاب الهی مجادله نمایند و از زلّات خود جواب گویند، و حال آنکه در قرآن مجید وارد است که در آن روز مهر خموشی بر دهانهای بندگان گذاشته خواهد شد و اعضا و جوارح ایشان بجای زبان مأمور به تکلّم خواهند بود تا از فعلی که آنها را به آن واداشته‌اند خبر دهند و ایشان را گنجایش انکار آن نماند. قال اللّه تعالی: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ «1». یعنی «روز قیامت روزی است که مهر منع خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که به زبان تکلّم نتوانند نمود، و به تکلّم خواهد آمد با ما دستهای ایشان و پاهای ایشان تا گواهی دهند از آنچه از ایشان در دنیا بعمل آمده است».
جواب: بسا باشد که آن حکم مخصوص به کفّار باشد چنانچه بعض مفسّرین تصریح به آن کرده‌اند، یا آنکه بگوئیم: مهر کردن دهانها که آیت، اشعار به آن دارد بعد از احتجاج و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعض روایات نیز در آن وارد است، یا گوئیم این نیز روایت شده است که: بعض اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد، چنانچه در بعض اخبار به این عبارت وارد است که:
تشهد اعضاؤه علیه بالزّلّة فتطایر شعرة من جفن عینیه فتستأذن فی الشّهادة، فیقول الحقّ تکلّمی یا شعرة عینیه و احتجّی لعبدی، فتشهد له بالبکاء من خوفه فیغفر له، و ینادی مناد: هذا عتیق اللّه بشعرة.
یعنی «گواهی دهند در آن روز جمیع اعضای او بر تقصیر و معصیتی

---

(1) سوره یس: 36- آیه 65.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 50
که به آن عضو ازو واقع شده باشد، پس در پرواز آید در آن اثنا مویی از مویهای مژه او و طلب اذن نماید از حضرت عزّت- جلّ شأنه و عزّ برهانه- در ادای شهادتی که داشته باشد، پس اذن حاصل شود از جانب حضرت عزّت او را و بگوید:
در سخن آی ای موی چشم بنده من، و حجّت او ساز آنچه ازو دیده‌ای. پس موی به تکلّم آید و گواهی دهد برو به گریه بسیار که از خوف و ترس الهی

ازو بعمل آمده، و به مجرّد گواهى او درياى رحمت به جوش آمده از تقصيرات او درگذرند و از عذاب دوزخش آزاد سازند، و منادى آواز بر آرد در عرصه عرصات كه: هذا عتيق اللَّه بشعرة، يعنى «اينست آزاد كرده خدا به موئى». و نعم ما جرى فى طىّ هذا المقال على لسان بعض ارباب الحال و اصحاب الكمال:

آنان كه گناه بى‌كس و كو بخشند يكسو بنگارند و ز يكسو بخشند

ارباب كرم چو عذر عصيان طلبند صد كوه گناه را به يک مو بخشند

پس بنا بر اين لازم نمى‌آيد كه هر گاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج از جانب بندگان نتواند واقع شد، چه مى‌تواند بود كه احتجاج بوده باشد، نهايتش به زبان نباشد و به اعضاى ديگر واقع شود، فتدبّر. انتهى كلامه- أعلى اللَّه مقامه-.

مترجم «اربعين»- خلّدت ظلال افضاله الى يوم الدّين- مى‌فرمايند: مى‌تواند بود كه وجه تدبّر كه مصنّف- رحمه اللَّه- به آن اشارت كرده‌اند آن باشد كه ظاهر آيه تجادل عن نفسها آنست كه مجادله مذكوره از ايشان به اراده و اختيار واقع خواهد شد، و از روايت مذكوره فهم نشده كه مجادله به اختيار و اراده، به اعضا واقع خواهد بود بلكه ظاهر تشهد اعضاؤه عليه آنست كه شهادت اعضا به اختيار و اراده او نخواهد بود، و الّا تشهد له گفته مى‌شد نه تشهد عليه مگر آنكه بگوئيم: احتمال آن كافى است و منع احتمال مكابره است- و اللَّه أعلم «1»».

---

(1) البته در دنباله حديث، شهادت مژه چشم با له آمده است كه شهادت به نفع است، ولى به هر حال از روى اختيار و اراده صاحب آن نيست و اشكال بر جاى خود باقى است.

(1) «و يشمّ» به فتح شين است، و در اصل يشمم به دو ميم بوده بر وزن يعلم، نقل شده فتحه ميم بما قبل، و ميم در ميم ادغام يافته. و واحد ماضى او شمم به كسر ميم است از باب علم يعلم. و ريح به معنى رايحه است، و روح- به فتح راء- عبارت از بوى خوش و نسيم بهشت.

مترجم گويد: «معنى و بيّض وجهى كه در دعاى غسل وجه واقع است چنانچه مصنّف- رحمه اللَّه- در كتاب «اربعين» بيان آن كرده‌اند مى‌تواند بود كه بياض وجه كنايه از شكفتگى رو باشد كه در حين ادراک مسرّت عظيم و فرح مفرط بهم مى‌رسد، و سواد وجه كنايه از گرفتگى رو كه در حال خوف و خجلت دست مى‌دهد. و مى‌تواند بود كه مراد بياض حقيقى باشد، و نيكوكاران بحسب واقع رو سفيد مى‌شده باشند، و گناه‌كاران رو سياه، تا حقيقت كردار ايشان بر ساير عالميان ظاهر باشد، و آن نيز لذّتى باشد طبقه اولى را، و عقابى باشد طبقه ثانيه را. و برين دو وجه حمل كرده‌اند

ارباب تفسیر، کریمه يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ را که در قرآن واقع است- و اللّه أعلم» (سوره آل عمران: 3- آیه 106) (2) و مراد به «خلد» برات خلد است به این معنی که «بده صحیفه اعمال مرا به دست راست من، و برات خلود در بهشت را به دست چپ من، تا آن نیز بی‌بهره نماند و به هر دو دست حامل احسان تو باشم». و تفسیرات دیگر نیز دارد که در شرح حدیث پنجم از کتاب «اربعین» ایراد یافته است.
مترجم گوید: «مخفی نماند که مصنّف- رحمه اللّه- در کتاب «اربعین» در بیان معنی «خلد» چنانچه اشاره به آن کرده است کلامی ایراد نموده که چون مقام، مقتضی ذکر آن بود توضیحا للمرام ترجمه آن را از ترجمه قطب شاهی ایراد می‌نماید و آن اینست:
بباید دانست که معنی و الخلد فی الجنان بیساری که در دعای غسل ید یمنی واقع است خالی از خفا و پوشیدگی نیست، چه ظاهرش آنست که «عطا کن خلود
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 52
در بهشت را به دست چپ من»، و این تخصیص را چنانچه ظاهر است ما حصلی پیدا نیست لهذا در مقام توجیه آن در آمده چهار احتمال در او راه داده‌اند:
اول- آنکه عادت بر این جاریست که هر گاه کسی را حصول امری بی‌تعب و مشقّت دست داد می‌گوید: فعلته بیساری، یعنی «کردم آن را به دست چپ خود».
فردوسی گوید:
جهان هر چه خواهد به ما می‌کند* به دست چپ این کارها می‌کند و گویا این کنایه از آنست که سهولت آن بر وجهی بوده که احتیاج نشد بآن که دست راست در آن بکار رود؛ پس می‌تواند بود که مراد طلب خلود در بهشت باشد بی‌آنکه قبل از آن متحمّل تعب و مشقّتی باید شد، مثل صعوبت گذشتن از پل صراط که از موی باریکتر است و از دم شمشیر برنده‌تر و بر روی دوزخ کشیده شده، و شدّت حساب که در وقت عرض اعمال، محسن و مسیء را به آن سر و کار است، و سوختن به آتش دوزخ که بعضی عاصیان امّت را قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن از عقبات روز قیامت.
دویم- آنکه «بای» بیساری بای سببیّت باشد یعنی «خلود در بهشت را روزی من کن به سبب شستن من دست چپ خود را در عبادت تو»، نهایتش بنا بر این «بای» بیمینی در فقره اول نیز می‌باید بای سببیّت باشد تا هر دو فقره که قرینه هم واقع شده‌اند مناسب یک دیگر باشند، و آن بقدر دور است.
سیّم- آنکه مراد به «خلد» در عبارت مذکور برات خلود در بهشت باشد، و

مضاف در کلام، محذوف باشد، و «باء» بر همان حالت ظرفیّت خود باقی بوده باشد، یعنی «عطا کن نامه اعمال مرا به دست راست من تا علامت رستگاری من باشد، و برات خلود در بهشت عنبر سرشت را به دست چپ من تا آن نیز بی‌بهره نماند و به هر دو دست حامل احسان تو باشم» و این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر به صواب اقرب است، و همین وجه است که در کتاب، مذکور است.

چهارم- آنکه مراد به «یسار» در مقابل «یمین» نباشد بلکه یسار در مقابل «اعسار» باشد و تنگی معاش، که به معنی توسعه و فراخی حال است، و مراد از آن کثرت طاعات و عبادات باشد، یعنی «عطا کن به من خلود در بهشت را به سبب بسیاری طاعت و وفور عبادت من» و برین تقدیر نیز بای بیساری بای سببیّت خواهد بود، و در کلام ایهام تناسبی رعایت شده خواهد بود و آن عبارت است از آنکه جمع کنند در کلام میان دو لفظ که بحسب معنی که از ایشان اراده شده مناسب هم نباشند، نهایتش ایشان را یا یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که به اعتبار آن معنی مناسبت با هم داشته باشند، مثل قوله تعالی: الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ* وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ. «1»
که نجم درین کلام به معنی ما ینجم من الارض استعمال شده، یعنی «آنچه از زمین بروید و او را ساق نباشد». و ظاهر است که به این معنی مناسب شمس و قمر نیست، نهایتش به اعتبار معنی دیگر که آن کوکب است مناسب است. و از این قسم است حدیث مشهور:
لا یزال المنام طائرا حتّی یقصّ «2» فاذا قصّ وقع
. یعنی «همیشه خوابی که دیده باشند مانند مرغ پرنده در پرواز می‌باشد مادام که قصّه نشود و آن را وانگویند، چون قصّه کردند و واگفتند می‌افتد» کنایه از آنکه خواب را تا وانگفتند اثر آن از نیکی و بدی به ظهور نمی‌رسد، چرا که در این حدیث یقصّ به معنی قصّه کردن که ازو اراده شده مناسب ظاهر نیست که با او در کلام جمع است، نهایتش او را معنی دیگر هست که به آن معنی مناسبت به او دارد چه قصّ در لغت عرب به معنی بریدن بال نیز آمده است، پس نظر به آن معنی، معنی کلام این چنین خواهد شد که مرغ خواب همیشه در پرواز است تا بال او را نبریده‌اند چون بال او بریده شود می‌افتد. و این معنی اگر چه مقصود نیست امّا اجراء کلام برین وجه از اقسام بلاغت است. و این وجه اگر چه بقدر دورست امّا خالی از لطفی نیست- و اللَّه أعلم».
(1) «و مقطّعات»- به قاف و طاء مهمله مفتوحه- در لغت عرب هر جامه‌ای را می‌گویند

---

(1) سوره الرحمن: 55- آیه 5 و 6.
(2) یقتصّ- خ ل.

که آن را بریده باشند و دوخته مانند پیراهن و جبّه و امثال آن. (1) و آنچه نبریده باشند و ندوخته مثل چادر و ردا و دستار، آن را مقطّعات نمی‌گویند.
و سرّ در اینکه تعبیر از جامه‌های آتشین که در بر برهنگان از لباس طاعت می‌کنند به «مقطّعات» شده آنست که جامه‌های آنچنان بدن را بیشتر فرا گیرد، و بر بدن چسبان‌تر می‌شود، و این نیز زیادتی عذاب است ایشان را.
و بعضی از اهل لغت گفته‌اند که: مقطّعات صیغه جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد، و واحد او ثوب است. و بعضی دیگر مفظّعات- به فاء و ظاء منقوطه- تصحیح کرده‌اند، و از فظع الامر فهو فظیع: ای شدید، که مفظّعات النّیران به معنی شداید آتش دوزخ باشد.
و این تصحیح صحیح نیست چه در روایات بر وجه اول منقول است، و مؤیّد آنست قول خدای تعالی: فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ «1».
«و غشّنی رحمتک»
- به غین معجمه مفتوحه و شین مشدّده- یعنی «درپوشان و شامل من ساز رحمت خود را». عبارت «صحاح» دالّ است بر آنکه می‌باید غشّنی متعدّی به «باء» باشد نه بنفس، و هذه عبارته: استغشی بثوبه و تغشّی به: ای تغطّی به. پس یا تضمین معنی البسنی شده است و به اعتبار آن متعدی بنفس است، یا آنکه «باء» در کلام مقدّر است «2». و رحمتک منصوب بنزع خافض است، چه گاه هست که در کلام حرف جر را حذف می‌کنند و مدخول آن را منصوب می‌خوانند و این را منصوب بنزع خافض می‌گویند.
مترجم گوید: «مستور نماند که مترجم «اربعین»- أدام اللّه ظلاله الی یوم الدّین- در کتاب مذکور در بیان «تضمین» کلامی ایراد نموده که ذکر آن بنا بر اقتضای

---

(1) سوره حج: 22- آیه 19.
(2) مطلب منقول از صحاح در اینجا مناسب نیست زیرا اولا هیچ کدام از دو لفظ صحاح همان لفظ در خبر نیست، و ثانیا در کتب لغت هر سه لفظ بدون باء نیز متعدی است. البته بیان فوق از مترجم است نه از مرحوم شیخ.

مقام، سمت گزارش می‌یابد، و هذه عبارته- أدام اللّه ظلاله-: «بباید دانست که تضمین در اصطلاح ایشان عبارت از درج کردن معنی فعلی است در فعلی برین وجه که معنی هر دو از فعل مذکور قصد شده باشد بی‌آنکه حذف و تقدیری در کلام باشد چنانچه اگر خواهند به عبارت درآورند

فعل ثانی حال تواند شد از معمول فعل اول تا در ضمن یک لفظ افاده دو معنی تواند شد، و صنعت و جازت در کلام به کار رفته باشد. و به واسطه آنکه قرینه باشد در کلام بر عمل مذکور، نسبت می‌دهند آن را به معمول خود بر وجهی که نسبت یافتن آن به معمول بر غیر آن وجه در لغت جاری است، مثل آنکه اگر متعدّی بنفس می‌شده باشد به حرف جرّ متعدّی می‌سازند، و اگر متعدّی به حرف می‌شده باشد بنفس یا بحرف دیگر غیر حرفی که تعدیه آن بآن حرف متعارف لغت است، تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی در آن شده که تعدیه آن فعل برین وجه است و به اعتبار آن فعل برین وجه به معمول نسبت یافته است. مثلا در ما نحن فیه چون عادت لغت بر آن جاری است که غشّنی هر جا واقع شود متعدّی به «باء» باشد چنانچه کلام صاحب «صحاح» که سبق ذکر یافت صریح است در آن، «1» و درین کلام متعدّی بنفس است دانستیم که تعدیه آن به اعتبار تضمین معنی البسنی است که تعدیه آن بنفس می‌باشد، و مقام ابائی ندارد از اینکه بحسب معنی حال واقع شود از مفعول غشّنی، و کلام به این آیل باشد که: غشّنی لابسا رحمتک- انتهی کلامه- أدام اللّٰه ظلاله-».
(1) و بباید دانست که این حدیث در اکثر کتب مشهور حدیث مثل [کتاب «کافی»] کلینی و کتاب «من لا یحضره الفقیه» و «امالی» ابن بابویه، و کتاب «تهذیب الأحکام» مذکور است و ارباب حدیث اکثر نقل آن کرده‌اند، نهایتش دعاهائی که حدیث متضمّن آنست در نسخ کتب مذکوره مختلف به نظر آمده و در بعضی اندک تغییری در الفاظ

---

(1) به بیان گذشته در پاورقی (2) دقت شود و بحث فوق در عین مفید بودنش بیجاست.

آن ملاحظه شده، از آن جمله دعای وقت استنجاء در بعض نسخ بر این وجه دیده شده که:
اللّٰهمّ حصّن فرجی، و استر عورتی، و حرّمهما علی النّار
به ضمیر تثنیه که راجع باشد به فرج و عورت بنا بر تعدّد ایشان به اعتبار لفظ و مغایرتی که از رهگذر عموم و خصوص دارند چنانچه از پیش رفت، یا به این اعتبار که یکی محصن است و یکی مستور. و اگر کلمه عورتیّ- بفتح تا و تشدید یاء- خوانده شود تثنیه بودن ضمیر مذکور به توجیه احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است.
و در بعض نسخ در دعای مضمضه:
اللّٰهمّ انطق لسانی بذکراک، و اجعلنی ممّن ترضی عنه
، واقع است.
یعنی «بار خدایا گویا دار زبان مرا به ذکر خود، و بگردان مرا از جمله

جمعی که رضای تو از ایشان حاصل است».
و در بعضی در دعای استنشاق بجای
اللّهمّ لا تحرّم علیّ ریح الجنّة
، اللّهمّ لا تحرّمنی طیّبات الجنان
مذکور گردیده.
یعنی «بار خدایا محروم مگردان مرا از نعمتهای بهشت عنبر سرشت».
و در آخر دعای مذکور بجای «طیبها»، «ریحانها»، و معنی یکی است.
و در بعض نسخ در دعای شستن رو بعد از «تسودّ» و «تبیضّ» کلمه «فیه» زیاده شده، و در معنی تفاوتی نیست. و در بعضی در دعای شستن دست راست بدل «بیساری»، «بشمالی» واقع است. و در دعای شستن دست چپ بدل «مقطّعات النّیران» «مقطّعات النّار». و در دعای مسح رجلین بدل «ثبّتنی»، «ثبّت قدمیّ»، و در معنی از اختلافات مذکور تفاوتی نیست.
(1) و ما این حدیث را بر وجهی که یاد کرده شد از «تهذیب» حدیث نقل کرده‌ایم از نسخه‌ای که به خط والد عالی مقدار- قدّس سره- نزد ما بوده و خود، من اوّله الی آخره برو گذرانیده‌ایم، و او نیز از

همان نسخه بر شیخ زین الدّین- علیه الرّحمة- که تعبیر ازو به شهید ثانی می‌کنند گذرانیده است و بدرسه برو خوانده و شیخ در آخر آن به خط مبارک خود اجازه نوشته- قدّس اللَّه روحه و نوّر اللَّه مرقده-.

فصل [سوم

(1) [آداب به مسجد رفتن و فصول اذان و اقامه :

(1) [آداب به مسجد رفتن و فصول اذان و اقامه :
(2) پس هر گاه که از وضو ساختن فارغ شدی باید که متوجّه مسجد شوی
(3) چه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق- علیه و علی آبائه شرائف التّحیّة و السّلام- که آن حضرت فرموده‌اند:
من مشی الی المسجد لم یضع رجلا علی رطب و لا یابس الّا سبّحت له الارض الی الارض السّابعة.
یعنی «هر کس به قصد رفتن مسجد به راه افتد بر هیچ تر و خشکی پای ننهد مگر آنکه زمین به تسبیح در آید و تا طبقه هفتم زمین از جهت آن کس تسبیح و تقدیس حضرت عزّت کنند، و ثواب آن را برای آن نویسند».
(4) و سزاوار آنست که در حین برآمدن از خانه و متوجّه شدن به مسجد این دعاء بخوانی:
بسم اللَّه الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ، وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ، وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ، وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ، وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ. رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ، وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ، وَ اجْعَلْنِی مِنْ منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 59
وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ، وَ اغْفِرْ لِأَبِی.
(اقتباس از آیات 77 الی 86 سوره شعراء) (1) [بنام آن خدائی که مرا آفرید پس همو هدایتم می‌کند، و همان کسی که به من طعام می‌دهد و سیرابم می‌سازد، و چون بیمار شوم همو شفایم می‌دهد، و همان کسی که مرا می‌میراند سپس زنده‌ام می‌کند، و همان کسی که طمع دارم در روز قیامت گناهم ببخشاید. پروردگارا به من حکمی ببخش «1»، و مرا به شایستگان ملحق ساز. و برایم ذکر خیری در میان آیندگان قرار ده، و مرا از وارثان بهشت پر نعمت بگردان، و پدرم را بیامرز].
(2) بتحقیق که روایت کرده است جمال السّالکین احمد بن فهد الحلّی- طاب مثواه- در کتاب «عدّة الدّاعی» از حضرت رسالت پناهی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که آن سرور به لفظ درربار گوهرنثار فرموده‌اند: «هر کس که وضو کند و پس از آن متوجّه مسجد شود و در حین برآمدن از خانه بگوید: بسم اللَّه الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ، هدایت کند او را حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- به صوب صواب و ایمان.
و هر گاه بگوید: وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ، بخوراند و بیاشاماند خدای تبارک و تعالی او را از اطعمه و اشربه بهشت عنبر سرشت.

و هر گاه بگوید: وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ، بگرداند آن را حق سبحانه و تعالى كفّاره گناهان او.
و هر گاه بگوید: وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ، ممتاز و فایز گرداند خدای تعالی او را به حیات ارباب سعادت و ممات اصحاب شهادت، یعنی تا در حیّز حیات بوده باشد در سلک سعادتمندان باشد، و چون حیات عاریتی را وداع نماید در سلک و درجه شهدای عالیمقدار در آید.
و هر گاه بگوید: وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ، بیامرزد حضرت عزّت- جلّ و علا- جمیع گناهان او را و اگر چه گناهان او در بسیاری زیاده از کف دریا باشد.

---

(1) مراد از حکم در ص 68 خواهد آمد.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 60
(1) و هر گاه بگوید: رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ، حق- سبحانه و تعالی- او را به حلیه علم و زیور حکمت محلّی سازد، و در سلک ارباب صدق و صفا منتظم گرداند، و به سبب گفتن این کلمات در عداد عالمان صاحب کشف ماضی و صلحای ذوی الکرامات باقی در آورد.
و هر گاه بگوید: وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ، بنویسد حضرت ربّ العزّة از جهت او در ورق سفیدی: بدرستی که فلان بن فلان از جمله راستگویان است.
و هر گاه بگوید: وَ اجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ، خدای سبحانه و تعالی او را منازل عالیه در بهشت عنبر سرشت کرامت کند.
و چون بگوید: وَ اغْفِرْ لِأَبِی، حضرت اللّه تعالی پدر و مادر او را بیامرزد و در سلک مغفوران درآورد اگر چه گنهکار و بد کردار باشند».
(2) و چون اراده داخل شدن مسجد کنی باید که پیش از درآمدن، تعاهد نعل خود کنی، یعنی اول ملاحظه نعلین کنی که نجس نباشد، چه در حدیث وارد است که:
تعاهدوا نعالکم عند ابواب مساجدکم
، یعنی: «چون به در مسجدهای خود برسید به خاطر آورید کفشها و نعلهای خود را که مبادا ملوّث به نجاست باشد».
و بعد از آن پای راست را پیش گذار و بگوی:
بسم اللّه و باللّه و من اللّه و الی اللّه، و خیر الأسماء کلّها للّه، توکّلت علی اللّه، لا حول و لا قوّة الّا باللّه. اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، و افتح لی ابواب رحمتک و توبتک، و اغلق عنّی ابواب معصیتک، و اجعلنی من زوّارک و عمّار مساجدک، و ممّن یناجیک فی اللّیل و النّهار، و من الّذین هم فی صلواتهم خاشعون، و ادحر عنّی الشّیطان الرّجیم، و جنود إبلیس اجمعین.
[بنام خدا و بیاری خدا و از خدا و بسوی خدا، و تمام بهترین اسامی از آن

خداست، بر خدا توکل نمودم، و هیچ حرکت و قوتی نیست مگر بخدا. خداوندا بر محمّد

و آل محمّد درود فرست، (1) و درهای رحمت و توبه خود را به روی من بگشا، و درهای معصیت خود را به روی من ببند، و مرا از زوار خود و آبادکنندگان مساجد خود، و از جمله کسانی که در شبانه روز با تو راز می‌گویند، و از جمله کسانی که در نماز خود فروتن و خاشع‌اند قرار ده، و شیطان رانده شده و تمامی سپاه ابلیس را از من دور گردان .

[استحباب نماز در نعل عربی
(2) پس چون خواهی که نعلین از پا بر آری اول نعل پای چپ را بر آر پیشتر از پای راست به عکس پوشیدن، چه سنّت است که در وقت پوشیدن ابتدا به پای راست واقع شود. پس اگر نعل عربی در پا داشته باشی و خواهی که با آن نمازگزاری جایز است که آن را از پا بدر نکنی به شرط آنکه پاک باشد، چه نماز گزاردن در نعل عربی سنّت است، (3) و روایت کرده است شیخ الطّائفة و امام الشّیعة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از معاویة بن عمّار- که بعضی ثقه‌اش دانسته‌اند و بعضی ممدوح- که گفت: مکرّر دیدم حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام را که با نعلین نماز می‌گزاردند، و ندیدم هرگز که در وقت نماز کردن نعلین خود را از پای بر آورده باشند».
(4) و نیز روایت کرده است عبد الرّحمن بن ابی عبد اللَّه از امام بحق ناطق ابی عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق- علیه التّحیّة و السّلام- که آن حضرت به او خطاب نموده و فرمودند:
اذا صلّیت فصلّ فی نعلیک اذا کانت طاهرة، فانّه یقال من السّنّة.
یعنی «هر گاه که تو نماز گزاری پس باید که با نعلین خود نماز گزاری گاهی که پاک باشد، تا آنکه گفته شود در میان مردمان که این فعل از افعال سنّتی نماز است».
(5) و قول امام علیه السّلام به راوی مذکور که
اذا صلّیت فصلّ فی نعلیک
- الی آخر الحدیث، ظاهر آنست که آن حضرت اراده کرده باشند به این کلام این معنی را که هر گاه تو که از وجوه مردمی و همه کس اذعان خوبی تو کرده‌اند در نعلین خود نماز گزاری هر آینه
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 62
مردم شیعه خواهند دانست که نماز گزاردن با نعلین سنّت است و قائل به آن خواهند شد، چه راوی مذکور از اعیان اصحاب امام جعفر صادق علیه السّلام است و موثوق به اقوال و افعال ایشان است.
مترجم گوید: «بباید دانست که قول امام علیه السّلام که یقال من السّنّة خالی از خفائی نیست، چه دأب و شعار ائمّه ما علیهم السّلام این نبوده است که القاء احکام شرعیّه و مسائل دینیّه را به این عبارت که یقال کذا و کذا که اشعار به عدم جزم حکم می‌کند ادا نمایند، بلکه کلام خود را وقف القاء احکام شرعی و امور دینی داشته به اوضح وجهی بیان مسایل می‌فرموده‌اند، پس ارتکاب خلاف دأب و عادت خود که درین حدیث از

ایشان وقوع یافته است محتاج به توجیه است، و ازینست که مصنّف- قدّس سره- در مقام توجیه آن در آمده است و در حاشیه نیز اشاره به آن کرده، گفته است که: چون کلام امام علیه السّلام خالی از خفائی نبود بنا بر این ما در توجیه کلام آن قدوه انام- علیه الصّلاة و السّلام- گفتیم که ظاهر کلام امام علیه السّلام آنست که اراده کرده باشند به کلام مذکور معنایی را که سبق سمت گزارش یافت- و اللّٰه أعلم بمقاصد أولیائه.

و مخفی نماند که مصنّف- قدّس سره- در حاشیه کلامی ایراد کرده که ترجمه آن بنا بر تنقیح کلام و توضیح مرام سمت انتظام می‌یابد و آن اینست که:

ظاهر این حدیث صریح است در آنکه نماز گزاردن با نعلین سنّت است به شرطی که نجس نباشد، و اگر چه از جمله چیزهائی است که نماز گزاردن در نجسی که ممّا لا تتمّ الصّلاة فیه جایز است «1»، نهایتش چنان که مخفی نیست ممکن است که بحث کرده شود در آنکه نعل عربی تنها بی‌شراک آن که عبارت از بندهای آن باشد از جمله ممّا لا تتمّ الصّلاة فیه است و نماز در آن کردن جایز است، امّا با بند ممّا لا تتمّ

---

(1) ترجمه قدری نارساست، و به این عبارت واضح‌تر است: اگر چه نماز گزاردن در نجسی که به تنهائی نمی‌توان در آن نماز خواند جایز است، و مسأله مورد بحث از آن موارد است ولی استثناء در این مورد جایز نیست.

الصّلاة فیه نباشد زیرا که بندهای آن معاونت در ستر عورت می‌کند. و چون محل بحث است لهذا مشروط به طهارت است- و اللّٰه أعلم».

[اذان و فصول آن
«1» (1) پس از آن متوجّه قبله اذان بگوی بدرستی که اذان نماز صبح از واجبات است تا آنکه سیّد مرتضی علم الهدی- رضی اللّه عنه- حکم به وجوب آن کرده است بر مردان نه بر زنان، و ابن ابی عقیل نیز درین مسأله با سیّد موافقت نموده و زیاده مبالغه بر آن کرده گفته است که: ترک آن از روی عمد مبطل نماز است.
و صورت آن اینست: اللّه اکبر چهار مرتبه، و هر یک از شهادتین «2» و حیّ علی الصّلاة، و حیّ علی الفلاح، و حیّ علی خیر العمل، و اللّه اکبر، و لا اله الّا اللّه دو مرتبه.
و باید که در حالت اذان گفتن ایستاده و رو به قبله باشی، و به آواز بلند از روی تأنّی بگوئی، و هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش خود کنی و در آخر هر فصلی از فصول هیجده‌گانه وقوف کنی، یعنی سکوت قلیلی نمائی، و به جانب چپ و راست ملتفت نشوی، و در اثنای آن سخن نکنی، و چون نام مبارک حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مذکور شود بر آن حضرت صلوات فرستی، چه روایت کرده است (2) رئیس- المحدّثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» بسند صحیح از حضرت امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
صلّ علی النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کلّما ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی اذان و غیره.
یعنی: «صلوات فرست بر حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هر گاه که نام نامی آن حضرت را خود بری یا از کسی بشنوی، در هر حالتی که باشی خواه در اذان باشی و خواه در

---

(1) بهنگام آمادگی برای نماز پیش از گفتن اذان دعائی وارد است که مرحوم شیخ طوسی در «تهذیب» از امام صادق (ع) آورده است، و مرحوم مصنف- قدّس سرّه- ذکر نفرموده، و آن دعا در حاشیه نسخه عربی کتاب مذکور است.
(2) یعنی اشهد ان لا اله الا اللّه، و اشهد ان محمّدا رسول اللّه (ص).

غیر آن».

[نقل اقوال در وجوب صلوات

[نقل اقوال در وجوب صلوات

(1) و مخفی نماند که ظاهر این حدیث شریف دلالت دارد بر مطلق وجوب صلوات بر حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بر هر کس که نام آن حضرت را برد یا شنود، زیرا که امام علیه السّلام به صیغه امر ادا فرموده‌اند، و ظاهرا صیغه امر از جهت وجوب است چنان که مقرّر ارباب اصول است. پس اگر شنونده و گوینده اهمال نموده، تغافل‌ورزنده مورد عذاب و مستحقّ عقاب خواهند گردید، چه اگر چنین نباشد مقتضای امر، به فعل نیامده باشد.

و بعضی از عامّه بر آن رفته‌اند که صلوات بر سیّد کاینات- علیه أفضل التّحیّات- در مدّت عمر یک بار واجب است و زیاده بر آن واجب نیست، و بعضی دیگر قائل به آن شده‌اند که در هر مجلس یک بار واجب است، و بعضی دیگر گفته‌اند که: هر گاه اسم شریف آن حضرت مذکور شود صلوات واجب است و این مذهب رئیس المحدّثین شیخ ابن بابویه است- قدّس اللّٰه روحه-. و امّا آنچه شیخ مذکور بر آن رفته است که در تشهّد اول در نماز صلوات واجب نیست مراد او از آن نه اینست که صلوات فرستادن بر ذاکر و سامع واجب نیست بلکه ازین حیثیّت است که صلوات در تشهّد اول جزء نماز نیست، یعنی از حیثیّت جزئیّت واجب نیست، پس منافات میان کلامین او نباشد. و صاحب «کنز العرفان»- حفّه اللّٰه بالغفران- نیز موافقت با او کرده است بر وجوب صلوات هر گاه که اسم شریف آن حضرت مذکور شود، و أصح نیز اینست.

و استدلال کرده‌اند بر وجوب صلوات بر حضرت رسالت به قول خدای تعالی در کلام مجید آنجا که می‌فرماید: لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 65

بَعْضِكُمْ بَعْضاً «1». (1) و نیز استدلال نموده‌اند به آنچه روایت شده است از حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم که آن حضرت فرموده‌اند:

من ذکرت عنده فلم یصلّ علیّ فدخل النّار فابعده اللّٰه.

یعنی: «نزد هر کس که من مذکور شوم و آن کس بر من صلوات نفرستد پس هر آینه داخل در آتش خواهد شد و از رحمت و کرامت حضرت عزّت- جلّ شأنه- دور خواهد بود».

(2) و نیز استدلال نموده‌اند به آنچه روایت شده است از حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم که آن حضرت در جواب سؤال فرموده‌اند وقتی که جمعی سؤال نمودند از تفسیر آیت وافی هدایت:

إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الّذِینَ آمَنُوا صَلّوا عَلَیْهِ وَ سَلَمُوا تَسْلِیماً «2».
پس آن حضرت در مقام جواب آن جماعت در آمده فرمودند که: «این آیه کریمه از جمله علوم مکنون است که اگر چنانچه شما از آن سؤال نمی‌کردید هر آینه من خبر آن را به شما نمی‌دادم و تفسیر آن را بیان نمی‌کردم. بدرستی که حضرت ربّ العزّة دو فرشته بر من موکّل گردانیده است که نزد هیچ یک از شما مذکور نشوم که او صلوات بر من فرستد مگر آنکه آن دو فرشته از برای او آمرزش خواهند، و در جواب آن کس گویند که: غفر اللّه لک. «3» و چون آن دو فرشته طلب آمرزش نمایند از جهت آن مؤمن، اللّه تعالی و جمیع فرشتگان بگویند: آمین. و نزد هیچ یک از شما مذکور نشوم که او صلوات بر من نفرستد مگر آنکه آن ملکین موکّلین نفرین او کنند و در جواب آن کس گویند که: لا غفر اللّه لک، و اللّه تعالی و جمیع

---

(1) سوره نور: 24- آیه 63. «خواندن و صدا زدن رسول را در میان خود بآن طور که خودتان همدیگر را صدا می‌زنید قرار ندهید».
(2) سوره احزاب: 33- آیه 56. «همانا خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای مؤمنان شما نیز بر آن حضرت درود فرستید و سلامی شایسته کنید».
(3) «خداوند تو را بیامرزد».

فرشتگان بگویند: آمین».
(1) و مخفی نماند که ظاهر قول امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام در حدیث اول که
صلّ علی النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کلّما ذکرته او ذکره ذاکر
، مقتضی وجوب صلوات است خواه ذکر آن حضرت به اسم شود و خواه به لقب و خواه به کنیت.
و می‌تواند بود که ذکر آن حضرت به ضمیری که راجع باشد به اسم سامی آن حضرت نیز مقتضی وجوب صلوات باشد، و چیزی که مصدّق این معنی تواند بود در کلام علمای ما- قدّس اللّه أرواحهم- به نظر نیامده است که تصریح به آن کرده باشند امّا احتیاط، مقتضی عموم است چنانچه گفتیم.
و ظاهر آن است که از عهده واجب بیرون توانیم آمد به این قدر که بگوئیم:
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد. (2) و امّا آنچه روایت شده است که وقتی که آیه کریمه: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ- الی آخر الآیة نازل شد از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کردند که یا رسول اللّه سلام

کردن را بر تو می‌دانیم، بفرما که صلوات بر تو به چه کیفیّت فرستیم؟ پس آن حضرت در مقام جواب در آمده فرمودند که: بگوئید:
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم، و بارک علی محمّد و آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم، انّک حمید مجید.
[خداوندا بر محمّد و آل محمّد درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، و بر محمّد و آل محمّد برکت ده همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت دادی، که همانا تو ستوده و بزرگی .
(3) ظاهر آنست که مراد ازین، بیان افضل کیفیّات صلوات باشد، یعنی بر وجه مذکور صلوات فرستادن افضل و اکمل باشد نه اینکه البتّه این نوع صلوات باید گفت و بدون این، صلوات فرستادن متحقّق نمی‌شود و از عهده واجب بیرون نمی‌توان آمد.
و سزاوار آنست که چون بر وجه مذکور صلوات فرستی ملاحظه آن کنی که

حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جمله آل ابراهیم- علی نبیّنا و علیه السّلام- است (1) پس صلوات بر حضرت رسالت در ضمن صلوات بر آل ابراهیم حاصل شده باشد اوّلا، و در این هنگام غرض از تشبیه آن است که مخصوص شود حضرت رسالت و آل خجسته مآل آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به صلواتی علیحده که مماثل باشد به صلواتی که شامل حال ابراهیم و آل ابراهیم و غیر از ابراهیم و آل ابراهیم است تا خلاف قاعده‌ای که در میان بلغا مقرّر است لازم نیاید، چه ارباب بلاغت را اتّفاق بر آنست که البتّه می‌باید مشبّه به اقوی از مشبّه باشد، و شک نیست درین که حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم افضل از حضرت ابراهیم علیه السّلام است، پس به این ملاحظه‌ای که مذکور شد کلام منطبق می‌گردد بر قاعده مقرّره ارباب معانی و بیان، زیرا که درین شک نیست که صلوات عامّه بر وجهی که شامل کل باشد من حیث العموم اقوی خواهد بود از صلوات خاصّه‌ای که شامل بعضی بوده باشد دون بعضی، و به واسطه اقوی بودن مشبّه به همین قدر کافی است، و اقوی بودن آن من جمیع الوجوه لازم نیست.
و بعضی دیگر این تشبیه را توجیه دیگر کرده گفته‌اند که: چون صلوات بر حضرت ابراهیم اسبق است از صلوات بر حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس من حیث الأقدمیّة مشبّه به اقوی تواند بود، و این قدر در تشبیه کافی است. و وجهی دیگر آنکه:
مشبّه صلوات بر آل محمّد است صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، پس تشبیه شده است صلوات بر آل محمّد تنها به صلوات بر ابراهیم و آل ابراهیم

چون اکثر پیغمبرانند افضل‌اند از غیر پیغمبر، پس مشبّه به اقوی باشد از مشبّه.
و ضعیف می‌شود توجیه اول که «چون صلوات بر ابراهیم اسبق است، اقوی است» به این کلام معجز نظام سیّد انام- علیه و آله الصّلاة و السّلام- که فرموده‌اند:
کنت نبیّا و آدم بین الماء و الطّین
«1». و منه قول الشّاعر:

---

(1) «من پیامبر بودم در حالی که آدم در میان آب و گل بوده (و هنوز آفرینش او به پایان نرسیده بود)».

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 68
ای بر سریر کنت نبیّا نهاده پای و آدم هنوز بوده مخمّر به ماء و طین
پس ابراهیم چون اسبق تواند بود؟ و به این کلام خیر انجام ظاهر شد که توجیه مذکور وجهی ندارد. (1) و همچنین ضعیف می‌شود توجیه ثانی که «مراد تشبیه آل است» به اینکه در جواب گفته شود که: تشبیه آل خلاف متبادر به افهام است زیرا که سؤال آن جماعت از کیفیّت صلوات بر حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود نه از کیفیّت صلوات بر آل آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. و بعضی این تشبیه را توجیهات دیگر کرده‌اند که بعضی از آن توجیهات را ما در کتاب «حبل المتین» در مبحث تشهّد سمت انتظام داده‌ایم، اگر اعلام مطلوب باشد رجوع به کتاب مذکور باید نمود که به اجلی وجه ظاهر خواهد شد. و منه الاستعانة و التّوفیق، و بیده أزمّة التّحقیق.

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکوره
(2) مناسب نمود بیان آن چیزی که در فصل مذکور واقع است و محتاج به بیان است. پس می‌گوئیم که: ارباب تفسیر در تفسیر آیه کریمه: رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً «1»، که در سوره شعرا در حکایت دعاء ابراهیم- علی نبیّنا و علیه الصّلاة و السّلام- واقع است گفته‌اند که: مراد از حکم، حکم به حق است، یعنی طلب ابراهیم علیه السّلام از حضرت عزّت آنست که حق- سبحانه و تعالی- او را حاکم به حق سازد تا احکام شرعی را میان مردمان بر وجهی که مطابق نفس الامر بوده باشد جاری دارد، چه شک نیست که اجرای حکم در میان خلایق بر نهجی که مطابق حق و موافق رضای خالق بوده باشد افضل عملها تواند بود، پس مقصود حضرت خلیل- علیه صلوات اللّه الملک الجلیل- آنست که افضل اعمال را که حکم به حق است به او کرامت کند و او را از آن عطیّه عظمی بی‌بهره ندارد.
و بعضی دیگر چنین تفسیر کرده‌اند که: مراد از حکم در عبارت ابراهیم علیه السّلام

---
(1) سوره شعراء: 26- آیه 83. «پروردگارا ببخش بمن حکمی را».

کامل بودن در علم و عمل است، (1) و درین صورت که مراد از طلب، کمال علم و عمل است، عطف علم بر حکم در حدیث حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که وهب اللّه له حکما و علما «1»، از قبیل تجرید خواهد بود، چه حکم را از علم که جزء مفهوم اوست تجرید نموده عمل محض خواسته خواهد بود.
و ارباب کمال، لسان صدق فی الآخرین را دو تفسیر کرده‌اند: اول- آنکه مراد حضرت ابراهیم علیه السّلام صیت حسن و ذکر جمیل است در میان امم لاحقه تا انقضای دهر که او را به صفات پسندیده و سمات حمیده یاد کنند، و حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- دعای او را مستجاب گردانیده، چه امم لاحقه همه او را دوست می‌دارند و او را ستایش می‌کنند، و ذکر جمیل او در افواه خاصّ و عامّ جاری، و صیت او در تمام عالم ساری است.
دویم- آنکه مراد حضرت ابراهیم علیه السّلام آنست که حضرت عزّت، صادقی از ذرّیّت او کرامت کند که به زیور علم و فلاح، و به حلیه تقوا و صلاح آراسته باشد تا معالم دین قویم آن حضرت را احیا گرداند و مردم را به راه راست و ملّت حنیفی «2» دعوت نموده هدایت کند، چنان که آن حضرت ایشان را دعوت می‌نمودند و هدایت می‌کردند، تا آثار دین او تا روز

قیامت قائم و باقی بوده باشد. و تیر این دعا نیز به هدف اجابت رسیده، چه حضرت خاتم النّبیّین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که از جمله ذرّیّه اوست بر کافّه انام تا قیام قیامت پیغمبر گردانیده، و ملّت حنیف او تا انقضاء زمان باقی داشته است، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ*.
پس چون تو خواهی که داخل مسجد شوی و این دعا را بخوانی باید که قصد بقای ذکر جمیل خود نمائی که در میان مردم به صفات پسندیده و خصال گزیده

---
(1) به حدیث مذکور بعد از دعای آداب به مسجد رفتن مراجعه شود ص 60 سطر 2.
(2) ملت حنیف: مذهب و آئینی که در راه راست فطرت قرار گرفته و از انحراف مصون مانده باشد.

بعد از موت مذکور گردی، (1) یا قصد آن کنی که حضرت عزت ترا فرزند صالحی کرامت فرماید که بعد از موت تو از فواید صلاح و تقوای او و دعوت نمودن او و مردم را به راه راست ترا بهره‌مندی و خرسندی باشد.
و امّا قول حضرت ابراهیم- علی نبیّنا و علیه السّلام-: وَ اغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضَّالِّینَ، یعنی «بار خدایا بیامرز پدر مرا بدرستی که او از جمله گمراهان است» بحسب ظاهر منافی مذهب امامیّه است، زیرا که مذهب امامیّه آنست که پیغمبران را پدر تا حضرت ابو البشر- علی نبیّنا و علیه السّلام- همه بر جادّه مستقیم و دین قویم بوده‌اند، و از شبهات کفر و شرک منزه [و مبرا بوده‌اند].
و ارباب حال و اصحاب کمال منافات مذکور را چنین توجیه کرده‌اند که:
آزر عمّ حضرت ابراهیم علیه السّلام است، و عرب عمّ را پدر می‌نامند، لهذا آن حضرت عمّ را به لفظ آبی گفته، و الّا نام [نامی پدر ابراهیم علیه السّلام چنانچه از دفاتر سیر به صحّت و ثبوت رسیده است تارخ است نه آزر. پس به این توجیه منافات نباشد، نهایتش در این کلام نیز محل گفتگو باشد «1» زیرا که طلب مغفرت از جهت مشرکان و کافران منهیّ عنه است پس چون تواند بود که حضرت ابراهیم علیه السّلام آمرزش از برای آزر بت‌تراش طلب نموده باشد؟ و ممکن است که در جواب این گوئیم: می‌تواند بود که در آن ملّت طلب مغفرت از برای مشرکان ممنوع نبوده باشد، یا آن زمان که حضرت طلب مغفرت او نموده‌اند ممنوع نبوده باشد و بعد از آن منهی شده باشد.
و فقره:
و اجعلنی من زوّارک
، که در دعای دخول مسجد واقع است به این معنی است که «خداوندا مرا

در سلک جماعتی انتظام ده که همه اوقات، ملتجی به حضرت تواند، و قاصد آنند که متوسّل درگاه تو باشند».
«و عمّار مساجدک»
اشاره است به اینکه حضرت عزّت در کلام مجید در سوره

---

(1) البته اشکال مذکور در هر دو صورت وارد است، پدر باشد یا عمو. و برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه 114 از سوره توبه مراجعه شود.

برائة مذکور ساخته که:
إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ لَمْ یَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسی أُولئِکَ أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِینَ «1».
(1) و ارباب تفسیر، عمارت مساجد را در آیه کریمه مذکوره دو تفسیر کرده‌اند:
اول- آنکه مراد از عمارت مساجد بنا کردن و تعمیر نمودن و جاروب کشیدن و متوجه فرش و روشنائی آن شدن است. دویم- آنکه مراد از عمارت مساجد کثرت تردّد در آن است از جهت عبادت گزاردن، و به غیر عبادت او به کاری دیگر از امور دنیوی اشتغال ننمودن.
مترجم گوید: «و مؤیّد این معنی است آیه کریمه: وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا- تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً «2»، چه مفسّرین گفته‌اند که: مراد به مساجد درین آیه همین مسجدهای متعارف است، و معنیش آنکه: مساجد را مختصّ به خدا دانید و چون در آن مشغول عبادت شوید دیگری را غیر خدای خود شریک در عبادت مسازید، و بغیر عبادت او به کار دیگر اشتغال منمائید- و اللّه أعلم».
(2) و ادحر- به دال و حاء و راء مهمله بر وزن اعلم- به صیغه امر به معنی ابعد است، یعنی «دور گردان از من شیطان را».
و الرّجیم به معنی مطرود است یعنی رانده شده از درگاه، و دور گشته از رحمت اله. و این صیغه فعیل است به معنی مفعول، و اصل آن از رجم کردن به سنگ است.

[تفسير فصول اذان
(3) و به تحقيق كه در تفسير اللَّه اكبر روايت كرده‌اند كه: مراد از آن آنست

---

(1) سوره توبه: 9- آيه 18. «جز اين نيست كه آباد مى‌سازد مساجد خدا را آن كس كه به خدا و روز قيامت ايمان آورده و نماز مى‌خواند و زكات مى‌دهد و از احدى جز خدا هراسى ندارد، پس اميد است كه چنين كسانى از هدايت‌يافتگان باشند».
(2) سوره جن: 72- آيه 18. ترجمه در خود متن آمده است.

كه خداى تعالى بزرگتر از جميع اشياست، يا بزرگتر از آن است كه به وصف درآيد. (1) و حىّ در حىّ على الصّلاة به فتح ياء، اسم فعل است به معنى اقبل، يعنى «توجّه نما به سوى فعلى كه وسيله خيرات، و متضمّن رفع درجات، و متكفّل نجات اخروى است».
و فلاح به معنى فوز و ظفر است، يعنى فيروزى يافتن بر مطلوب، پس معنى حىّ على الفلاح آنست كه: «اقبال كن به سوى آن چيزى كه موجب فوز و ظفر است به سعادت عظمى در روز جزا».
و معنى حىّ على خير العمل آنست كه: «اقبال كن و توجّه نما بر عملى كه آن افضل اعمال است» يعنى نماز پنجگانه يوميّه، (2) چه روايت كرده است ثقة الاسلام در كتاب «كافى» بسند صحيح از معاوية بن وهب كه ثقه و جليل القدر است كه گفته:
سألت ابا عبد اللَّه عليه السّلام عن افضل ما يتقرّب به العباد الى ربّهم، و احبّ ذلک الى اللَّه عزّ و جلّ ما هو؟ فقال: ما اعلم شيئا بعد المعرفة افضل من هذه الصّلاة
- الحديث.
يعنى «سؤال كردم حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام را از افضل آنچه بندگان به وسيله آن تقرّب مى‌جويند به درگاه پروردگار خود، و دوست داشته‌ترين آن اعمال پيش جناب الهى. پس آن حضرت فرمود كه: نمى‌دانم بعد از معرفت معارف ربّانى هيچ چيز افضل از اين نماز باشد». (3) و مراد به معرفت، اعتقاداتى است كه ايمان به سبب آن اعتقادات متحقّق مى‌شود، و ايمان عبارت از آن اعتقادات است. پس نماز بعد از ايمان افضل و بهتر از جميع افعال نفسيّه و بدنيّه باشد، و اجماع نيز برين مسأله منعقد شده است.

پس درین هنگام برین کلام اشکالی مترتّب است و اشکال آنست که: دشوار می‌شود جمع میان افضلیّت نماز بر بعضی از اعمال مثل حج و جهاد مثلا، و میان آنچه مشهور شده است نقل آن از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که:
افضل الاعمال احمزها.
یعنی
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 73
(1) «بهترین اعمال عملی است که تعب و مشقّت در اقدام به آن بیشتر باشد». چه منافات است میان مفاد حدیث اول که: نماز افضل اعمال است، و مفاد حدیث ثانی که:
افضل الاعمال احمزها
، زیرا که بنا بر این حدیث لازم می‌آید که افضل اعمال حجّ و جهاد باشد، چه ظاهر است که مشقّت حج و جهاد بیشتر از مشقّت نماز است.
و بسا باشد که در دفع این تنافی و اشکال به این وجه جواب گفته شود که مراد از قول حضرت که
افضل الاعمال احمزها
آن باشد که هر عملی را که ممکن باشد که به انحای مختلف بجای آورند بهترین آنها نحوی است که تحمّل مشقّت و تعب در آن بیشتر باشد، مثل آنکه روزه‌ای که در ایّام تابستان و بلاد گرمسیر داشته شود افضل است از روزه‌ای که در ایّام زمستان و در بلاد سردسیر بدارند. و همچنین وضوئی که در ایّام زمستان ساخته شود بهتر است از وضوئی که در ایّام تابستان سازند. و همچنین زکات و تصدّقات که در وقت گرانی غلّه یا در حال ناداری داده شود بهتر است از زکات و تصدّقاتی که در وقت ارزانی و در حال توانگری بدهند.
پس به این توجیه تنافی میان حدیثین مذکورین نخواهد بود.
و به همین توجیه نیز جمع حاصل شود و منافات برطرف گردد میان این حدیث که
افضل الاعمال احمزها
، و میان حدیث:
نیّة المؤمن خیر من عمله
، چه نیّت نیز بر انحای مختلف می‌تواند بود که واقع شود، و هیچ شک نیست که نیّتی که مقرون به اخلاص صرف باشد نهایت مشقّت خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود از بعض نیّتها که بر آن وجه نباشد. پس منافات میان حدیثین مذکورین نباشد بلکه مؤکّد و مقرّر یک دیگر باشند. و بعضی از علما جمع میان این دو حدیث را به توجیهات دیگر کرده‌اند که ما آن توجیهات را در شرح حدیث سابع و ثلاثین از کتاب «اربعین» ذکر

کرده‌ایم، اگر اطّلاع مطلوب باشد رجوع به کتاب مذکور باید نمود- و اللّه الموفّق.

فصل [چهارم

[دعا بین اذان و اقامه، و شروع در نماز]

(1) پس هر گاه فارغ شده باشی از اذان گفتن باید که فصل کنی یعنی جدا سازی میانه اذان و اقامت به سجده کردن یا به نشستن، و بگوئی در وقتی که تو ساجد یا جالس باشی:

اللّهمّ اجعل قلبی بارّا، و عیشی قارّا، و رزقی دارّا، و اجعل لی عند قبر رسولک صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مستقرّا و قرارا «1».

[خداوندا دلم را مطیع و نیکوکار، و عیش مرا بر قرار و پایدار، و روزیم را فراخ و فراوان گردان، و قرارگاه مرا در حیات و ممات در جوار قبر رسول خود قرار ده .

بعد از آن طلب و مسألت نما آنچه خواهی، و سؤال کن حاجت خود را از حضرت الهی، (2) بدرستی که روایت شده است از حضرت رسالت پناه محمّدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم:

انّ الدّعاء بین الاذان و الاقامة لا یردّ

، یعنی «بدرستی که [تیر] دعا در میانه اذان و اقامت به [هدف اجابت می‌رسد و ردّ نمی‌شود».

(3) و بعد از آنکه فاصله کردی میان اذان و اقامت و گفتی کلمات مذکوره را که

---

(1) تفسیر مفردات این دعا و دعاهای آینده در ص 96 به بعد خواهد آمد.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 75

منقول است از اصحاب عصمت، پس برخیز از برای اقامت گفتن. (1) و فصول اقامت همه دو مرتبه‌اند «1» سوای تهلیل «2» که در آخر آنست که آن را یک بار باید گفت، و بعد از فصل حیّ علی خیر العمل دو مرتبه قد قامت الصّلاة باید گفت. و باید که در وقت گفتن اقامت آداب مذکوره اذان را بجای آری مگر به تأنّی خواندن و انگشت در گوش گذاشتن و آواز بلند کردن، چه این هر سه فعل در اذان سنّت است نه در اقامت، بلکه در اقامت سنّت است که به خلاف تأنّی زود گفته شود، و به خلاف رفع صوت آهسته خوانده شود، و به خلاف وضع اصبعین در اذنین ترک وضع کرده شود. و تأکید استحباب قیام و طهارت در اقامت بیشتر از اذان است حتّی آنکه سیّد مرتضی- رضی اللّه عنه- قیام و طهارت را در اقامت واجب می‌داند. و هر گاه که از اقامت گفتن فارغ شدی باید که رو به قبله این دعا را بگوئی:

اللّهمّ الیک توجّهت، و مرضاتک طلبت، و ثوابک ابتغیت، و بک آمنت، و علیک

توکّلت. اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد، و افتح مسامع قلبى لذكرك، و ثبّتنى على دينك [و دين نبيّك محمّد]، و لا تزغ قلبى بعد اذ هديتنى، و هب لى مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.
[خداوندا به سوى تو رو كرده‌ام. و خشنودى تو را طلبيده‌ام، و پاداش تو را جسته‌ام، و به تو ايمان آورده‌ام. و بر تو توكل نموده‌ام. خداوندا بر محمّد و آل او درود فرست، و دريچه گوش دلم را براى ياد خودت بگشا، و مرا بر دين خود [و دين پيامبر خودت محمّد] پايدار بدار، و دلم را پس از آنكه هدايتم نموده‌اى منحرف مساز، و از جانب خود رحمتى بر من ببخش، كه راستى تو بسيار بخشنده‌اى .
و بايد كه ايستادن تو در نماز به وقار و خضوع بوده باشد، و دستهاى خود را فرو گذاشته محاذى زانوها بر روى رانها بدارى، و قدمها را از هم دور گذارى

---

(1) در نسخه الف: «همه دو دواند».
(2) لا اله الا الله گفتن.

چنانچه فاصله ميان ايشان مقدار سه انگشت از هم گشاده يا مقدار يک وجب باشد، (1) و نظر را به موضع سجود افكنده دارى، و به چپ و راست ملتفت نشوى، و نظر به سوى آسمان نكنى و بايد كه در خاطر بگذرانى كه اين نمازى كه مى‌گزارم نماز وداع است، يعنى آخرين نمازهاست كه گويا بعد از اين نماز ديگر نماز گزاردن ميسّر نخواهد شد.
بعد از آن قصد كن اداء نماز واجبى صبح را امتثالا لأمر اللَّه، قربة الى اللَّه «1».
و مقارن دار نيّت را به يكى از تكبيرات هفتگانه افتتاحيّه. و بايد كه در حال تكبير گفتن دستها را تا محاذى گوش بردارى به نوعى كه كفهاى هر دو دست رو به قبله باشد، و انگشتان به هم ضم كرده باشى، مگر دو انگشت مهين كه از انگشتان ديگر مى‌بايد دور باشند. و ابتداى تكبير گفتن به ابتداى دست برداشتن، و انتها به انتهاى فرود آوردن آن كنى، و رفع يدين را از محاذات گوش نگذرانى.
مترجم گويد: «ببايد دانست كه بعضى از علما- رضوان اللَّه عليهم- برداشتن دستها را تا برابر دوش سنّت مى‌دانند، و بعضى تا برابر رو، و بعضى تا برابر رگ گردن. و همه نزديک به هم است، و اختلاف روايات در اين باب باعث اختلاف اقوال شده است. و همه متّفق‌اند در آنكه از برابر گوشها بلندتر نبايد كرد، و از سيّد مرتضى علم الهدى نقل شده است كه او برداشتن دستها را در تكبير احرام و در جميع تكبيرات نماز واجب مى‌داند، و ادّعاى اجماع بر آن كرده است- و اللَّه أعلم بحقيقة الحال».

[در کیفیت نیت و سهولت آن
(2) و بباید دانست که بعضی از فقهای متأخّرین ما- رضوان اللَّه علیهم أجمعین-

---

(1) عبارت متن چنین است: «... امتثالا لأمر اللَّه أو طاعة لله أو قربة الی اللَّه: برای انجام فرمان خدا، یا برای اطاعت خدا، یا برای نزدیکی به خدا». یعنی به هر یک از اینها نیت واقع شود نماز صحیح است.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 77
در باب نیّت مبالغه بی‌نهایت نموده‌اند، (1) و زمام کلام را به سر حدّ اطناب رسانیده‌اند، و درین باب چیزی که مؤیّد کلام ایشان باشد در احادیث أئمّه معصومین- صلوات اللَّه علیهم أجمعین- مذکور نیست، بلکه آنچه از کلام بلاغت انتظام اصحاب عصمت و ارباب هدایت- علیهم الصّلاة و السّلام- مستفاد می‌شود بر کسی که پیروی و تتبّع کلام درر فرجام آن هادیان دین قویم و صراط مستقیم می‌کند در بیان وضو و صلوات و سایر عبادات که تعلیم شیعیان عالی مقام و پیروان عظام خود نموده‌اند آسانی و سهولت امر نیّت است و مستغنی بودن آن از بیان، زیرا که نیّت امری است مرکوز در خاطر جمیع عاقلان در حالت صدور افعال اختیاریّه از ایشان، و لهذا متقدّمین فقهای ما- رضوان اللَّه علیهم- متعرض بحث نیّت نشده‌اند، و در کتب فقهی ذکر آن نکرده بلکه جماعتی از متأخّرین فقها در آن باب خوض نموده مبالغه بی‌نهایت و غلوّی بی‌حدّ و اندازه کرده‌اند، و کلام را به جایی رسانیده که توهّم آن می‌شود که نیّت مرکّب بوده باشد از اجزائی متکثّره مثل، تعیین نماز، و آنکه واجب است یا سنّت است، و اداست یا قضا. و این کلامی است بی‌مغز، و سخنی است بی‌ته که بحسب ظاهر در لباس آمده صورتی گرفته است.
و از جهت صعوبت آنست که اکثر مردم در وسواس افتاده‌اند و ایشان را نیّت کردن در عبادات مشکل شده است. و حال آنکه امر نیّت نیست- فی الحقیقة- مگر قصد بسیط به سوی ایقاع یعنی بجا آوردن فعل معیّن از جهت علّت غائی آن فعل، و ترکیب در منوی است نه در نیّت، یعنی این امور مذکوره منوی‌اند که نیّت بر اینها واقع می‌شود نه آنکه نیّت مرکّب است از اینها. و از ترکیب منوی ترکیب نیّت لازم نمی‌آید، و نمی‌تواند بود که این قصد بسیط در حالت صدور افعال از هیچ عاقلی منفک شود، و لهذا بعضی از علماء ما- روّح اللَّه أرواحهم- گفته‌اند: اگر چنانچه حق- جلّ و علا- ما را مکلّف می‌ساخت که فعل اختیاری را به غیر نیّت بجا آوریم هر آینه

تکلیف بما لا یطاق لازم می‌آمد، چه بنده قادر نیست بر اینکه فعل اختیاری به غیر

نیّت و قصد به سوی آن فعل ازو صدور یابد. و الحق این کلامی است در نهایت لطافت، و بیانی است مقرون به کمال حسن و ظرافت.
(1) و بر اذهان مستقیمه مخفی نخواهد بود که منوی را بر وجهی در خاطر گذرانیدن که از غیر خود ممتاز باشد و ایقاع آن محض از برای رضای خدا بوده باشد در نهایت آسانی است و اشکالی بر آن مترتّب نیست. مثلا نماز ظهر را که بالفعل ما مکلّف به ادای آنیم، می‌توانیم به نوعی در خاطر بگذرانیم که از سایر عبادات دیگر امتیاز داشته باشد، و ایقاع آن بجز رضای حق- سبحانه و تعالی- نبوده باشد، و درین اصلا صعوبتی نیست چنان که وجدان صحیح و سالم از کدورات نفسانی و وساوس شیطانی شاهد بر آن است. پس هر کس که صحیح الوجدان نبوده باشد که امر نیّت را چنانچه مذکور شد دریابد و آن را صعب و مشکل داند مسألت می‌نمائیم از حضرت عزّت- جلّ شأنه و عزّ برهانه- که وجدان سقیم او را مبدّل به وجدان سلیم گرداند أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ*، و بالاجابة جدیر.

[دعاهای میان تکبیرات افتتاحیه
(2) و بعد از آن باید که بجا آوری در میان تکبیرات «1» افتتاحیّه هفتگانه، ادعیه مستحبّه سه‌گانه را که (3) روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به طریق حسن از امام بحق ناطق امام جعفر صادق- علیه التّحیّة و السّلام- پس بعد از تکبیر سیّم بگو:
اللّهمّ انت الملک الحقّ، لا اله الّا انت، سبحانک انّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الذّنوب الّا أنت.
[خداوندا تو پادشاه حق و هستی، جز تو معبودی نیست، تو منزهی، من به خودم ستم کردم، پس گناهم را بر من ببخش، که گناهان را جز تو کسی

---

(1) تعبیر به «میان تکبیرات» از باب تغلیب و اکثریت است و الا دعای سوم که خواهد آمد بعد از تکبیر هفتم است نه میان تکبیرات (مؤلف- ره).
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 79
نمی‌بخشد].
(1) و بعد از تکبیر پنجم بگوی:
لبّیک و سعدیک، و الخیر فی یدیک، و الشّرّ لیس الیک، و المهدیّ من هدیت، لا ملجأ منک الّا الیک، سبحانک و حنانیک، تبارکت و تعالیت، سبحانک ربّ البیت.
[گوش بفرمانم و در راه خدمتم، و خوبی بدست توست، و بدی به سوی تو راه ندارد، و هدایت شده کسی است که تو هدایتش نموده باشی، گریز و پناهی از نزد تو نیست مگر به سوی خودت، تو منزهی، رحمتی بعد از رحمت از تو می‌طلبم، تو مقدس و بلندی، تو منزهی ای صاحب خانه کعبه .
و بعد از تکبیر هفتم بگوی- خواه آن تکبیر احرام باشد و خواه نباشد، یعنی خواه قصد تکبیر احرام کرده باشی و خواه نکرده باشی-:
وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ، عالم الغیب و الشّهادة، حَنِیفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ. إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، لا شَرِیکَ لَهُ، وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ، وَ أَنَا من المسلمین»
.
[روی خود را گرداندم به سوی آن کسی که آسمانها و زمین را آفریده و دانای به پنهان و آشکار است، در حالی که از باطل به حق میل کرده و مسلمانم، و از مشرکین نمی‌باشم. همانا نماز و عبادت و زندگانی و مرگم همه از آن پروردگار عالمیان است که شریکی برای او نیست، و بهمین فرمان داده شده‌ام و من از مسلمانان می‌باشم .

(2) و دعای مذکور در روایت دیگر بر این دستور منقول است:
وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ علی ملّة ابراهیم و دین محمّد و منهاج علیّ حَنِیفاً مُسْلِماً . به غیر اضافه عالم الغیب و الشّهادة.
[روی خود را گرداندم به سوی آن کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، در حالی که بر آئین ابراهیم و دین محمّد و راه و روش علی بوده‌ام و در حالی که از باطل به حق میل کرده و مسلمانم .

---

(1) در نسخه‌های مترجم «أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ» آمده و ما دعا و ترجمه آن را طبق نسخه عربی متن آورده‌ایم.

[تعیین تکبیرة الاحرام از میان تکبیرات هفتگانه

(1) و بباید دانست که اتّفاق نموده‌اند علماء ما- قدّس اللَّه أرواحهم- بر جواز مقارنت نیّت نماز به هر کدام ازین تکبیرات هفتگانه، یعنی نیّت را به هر کدام ازین تکبیرات که خواهند مقارن دارند جایز است. پس تو مخیّری در آنکه هر کدام ازین تکبیرات را که خواهی تکبیر احرام گردانی، و هر تکبیری را که مقارن نیّت بداری آن را تکبیر احرام گردان. و شیخ الطّائفة شیخ ابو جعفر طوسی- نوّر اللَّه مرقده القدّوسی- ترجیح داده است گردانیدن تکبیر آخر را تکبیر احرام. و آنچه ظاهر می‌شود از صحیحه زراره در افتتاح نمودن حضرت رسالت پناهی صلّی اللَّه علیه و آله نماز را به تکبیر احرام، و متابعت نمودن حضرت امام حسین علیه السّلام آن حضرت را در گفتن آن اینست که آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله تکبیر اول را تکبیر احرام گردانیده باشند، چنانچه ذکر کرده‌ایم آن را در مقاله «اثنا عشریّه»، و بسط داده‌ایم کلام را در این مرام در کتاب «حبل المتین» فارجع الیه ان کنت من الطّالبین، و اللَّه الموفّق و المعین.

[علل تشریع تکبیرات هفتگانه

[علل تشریع تکبیرات هفتگانه
مترجم گوید: باید دانست که استحباب تکبیرات سبعه افتتاحیّه از صحیحه عبد اللّٰه بن سنان که از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده و صحیحه زرارة بن اعین که از حضرت امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده، و روایت فضل بن شاذان که از ثامن ائمّه هدی حضرت امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- نقل نموده است ثابت است و شبهه‌ای در آن نیست، نهایتش نقله آثار، علّت استحباب آن را مختلف نقل کرده‌اند.
خبر عبد اللّٰه بن سنان و زرارة بن اعین ناطقند به اینکه علّت استحباب تکبیرات سبعه آنست که: حضرت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در صدد نماز بودند و حضرت امام حسین

علیه السّلام نیز در پهلوی راست جناب آن حضرت به نماز ایستاده بودند، پس حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله تکبیر نماز فرمودند، حضرت امام حسین علیه السّلام تکبیر نگفتند، پس بار دیگر حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله تکبیر فرمودند باز حضرت امام حسین علیه السّلام تکبیر ادا ننمودند، پس حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله در صدد مداوا و علاج زبان حضرت امام حسین علیه السّلام به تکبیر شده تکبیر می‌گفتند تا اکمال هفت تکبیر فرمودند چه حضرت امام حسین علیه السّلام دیر به زبان آمدند چنانچه در خبر زراره مذکور است، پس در مرتبه هفتم حضرت امام حسین علیه السّلام تکبیر نماز گفتند، و این تکبیرات هفتگانه از آن زمان بر امّت عالی مرتبت آن حضرت سنّت شد.
و آنچه از ظاهر این حدیثین مستفاد می‌شود آنست که حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله تکبیر اول را تکبیر احرام گردانیده باشند، و مصنّف چنانچه در کتاب، اشاره به آن کرده است در کتاب «حبل المتین» درین باب بسط کلام نموده است که مقام را گنجایش ایراد آن نیست، رجوع به آنجا باید نمود تا مطلب معلوم شود.
و فضل بن شاذان از حضرت امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- علّت دیگر در استحباب تکبیرات نقل کرده است چه در حدیث او مذکور است که: اصل نماز دو رکعت دو رکعت واجب شده و تتمّه دیگر را حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم از روی شفقت بر امّت بر آن اضافه نموده چه غفلت امّت بسیار است شاید که از مجموع آن نماز دو رکعت پسندیده که از شائبه غفلت نفسانی مبرّا، و از آلایش وساوس شیطانی معرّا باشد بعمل

آید. و تکبیرات اصل نماز واجب زیاده از هفت نیست یکی در افتتاح نماز، و چهار دیگر ما بین سجدتین، و دو تای دیگر از برای دو رکوع، پس هفت تکبیر در اول نماز سنّت شده به واسطه آنکه هر گاه مصلّی یکی از آن تکبیرات را فراموش کند سبعه افتتاحیّه جبران منسی نماید.
و همچنین هشام بن الحکم از امام بحق عالم امام موسی کاظم- علیه و علی آبائه شرائف التّحیّة و السّلام- علّت استحباب را به طریق دیگر روایت کرده است،

و آن اینست که چون حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در شب معراج پیش از وصول به محل کرامت طیّ هفت حجاب از حجب اماکن قدس نمودند در پیش هر حجابی تکبیری فرمودند پس به این سبب هفت تکبیر قبل از نماز- که حظیره قدس و معراج انس مؤمن است- سنّت شده.
و بر ارباب دانش مخفی نماند که اختلاف و مغایرت علل، قصور و توهّم تناقض و تنافی ندارد چنانچه رئیس المحدّثین محمّد ابن بابویه- رضوان اللّه علیه- گفته است، بلکه اصل اختلاف را مؤکّد حکم ساخته، و این معنی چنانچه مخفی نیست ظاهر است.
امّا به وجه دیگر اشکال درین مقام متصوّر است چه شیخ الطّائفة محمّد بن الحسن الطّوسی- نوّر اللّه مرقده- در کتاب «تهذیب» حدیث در باب صلاة عیدین بسند خود از حضرت امام المتّقین امیر المؤمنین علی صلوات اللّه علیه روایت کرده که: معالجه و مداوای بطأ زبان و دیر جاری شدن لسان مبارک حضرت امام حسین علیه السّلام در نماز عید واقع شده، و حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا آن زمان نماز عید را به یک تکبیر ادا می‌نموده‌اند، و به این تقریب که زبان معجز بیان امام حسین علیه السّلام جاری شود حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جناب امام را همراه خود به نماز عید بردند، و در رکعت اول هفت تکبیر فرمودند، پس حضرت امام حسین علیه السّلام نیز با آن حضرت موافقت نمود تکبیرات هفتگانه را بجا آوردند، و رکعت دوم را به پنج تکبیر ادا نمودند، پس حضرت امام علیه السّلام در آن تکبیرات نیز موافقت نموده متکلّم به جمیع تکبیرات شدند و از آن زمان هفت تکبیر در رکعت اول نماز عید، و پنج تکبیر در رکعت دوم بر امّت سنّت شد.
پس درین هنگام- و اللّه أعلم- وجهی که رئیس المحدّثین در مقام تأویل جمع و تطبیق احادیث گفته است وجهی نداشته خواهد بود. و چنانچه سبق ظاهر شد به اتّفاق علما، مصلّی در تعیّن تکبیر احرام که هر کدام از سبعه را که خواهد معیّن

سازد مخيّر است، و بنا بر قول شيخ در «مصباح» و شهيد در «ذكرى» تعيّن تكبير هفتم افضل است، نهايتش مستندش غير ظاهر است- و اللّه أعلم».

[آداب قرائت در نماز]

اشاره

[آداب قرائت در نماز]

(1) پس بعد از آنکه فارغ شدی از خواندن دعای سیّم، باید که آهسته بگوئی:

اعوذ باللَّه السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم.

[پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شیطان رانده شده .

و بدان که استعاذه نزد علمای ما- أنار اللّٰه برهانهم- مخصوص به رکعت اولی است و بس، و بعد از آن شروع در قرائت نموده سوره فاتحه را بخوان. و باید که به ترتیل و بلند بخوانی و وقوف را در موضع خود رعایت کنی.

[معنی و بیان ترتیل

مترجم گوید: «بباید دانست که ترتیل عبارت از رعایت تأنّی و آهستگی است در قرائت که تند و به شتاب خوانده نشود، و واضح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که جمعی که شنوند حرف جرف آن را توانند شمرد؛ مأخوذ است از قول عرب در صفت دندانهای از هم گشاده که ثغر رتل و مرتّل؛ و ثغر، دندانست. و از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که آن حضرت فرمودند: التّرتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف. یعنی «ترتیل رعایت کردن وقف تام و وقف حسن است در حال قرائت، و اتیان حروف بر صفاتی که قرّاء اعتبار کرده‌اند مثل همس و جهر و استعلا و اطباق و غنّه و امثال آن. و ترتیل مذکور به هر یک از این دو تفسیر که مذکور شد سنّت است، و قرائت بدون رعایت آن نیز در نماز مجزی است. و بعضی که امر را

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 84

در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده‌اند گفته‌اند: ترتیل بیرون آوردن حروف است از مخارج خود بر وجهی که از یک دیگر ممتاز باشند و به هم مخلوط نباشند چنانچه بتوان میان ایشان تمیز کرد- و اللّٰه أعلم».

(1) و باید که در حین قرائت، به حضور دل باشی یعنی همگی دل و جان را متوجّه درگاه الهی سازی تا خدای تعالی نیز به جانب تو توجّه نماید و اقبال فرماید، و همچنین باید که معانی قرآنی را در خاطر گذرانی و متوجّه آن شوی. و بعد از فراغ از قرائت فاتحه زمانی اندک که گنجایش نفس زدنی در آن باشد درنگ نمائی و بعد از درنگ و قبل از گفتن بسم اللّٰه قصد سوره معیّن کرده بعد از آن بسم اللّٰه بگوئی و شروع در قرائت سوره نموده رعایت تدبّر و ترتیل کنی چنان که گذشت.

و باید که سوره‌ای که بعد از الحمد خوانده می‌شود سورة النّبأ، یا سورة الغاشية، یا سورة القيامة، یا سورة الدّهر باشد، یا آنچه در طول مشابه اینها بوده باشد، چنانچه روایت کرده است آن را شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام.

[آداب ركوع
(2) و بايد كه بعد از فراغ از قرائت سوره، زمانى اندک درنگ نمائى چنانچه قبل از آن درنگ نمودى، و همچنان ايستاده هر دو دست را بردارى چنان كه در تكبيرات هفتگانه بر مى‌داشتى. و بايد گفت: اللّه اكبر، و بعد از تكبير به ركوع روى، و بايد كه دست راست را بر زانوى راست پيش از دست چپ بر زانوى گذارى، و كف دستها را از سر زانوها پر كنى، و انگشتان دست را از هم گشاده دارى، و زانوها را به جانب عقب شكنى، و پشت را آنچنان مستوى و راست نگاه دارى كه اگر قطره‌اى آب بر ميان آن ريزند به هيچ جانب حركت نكند، چه مى‌بايد كه هيچ جانب آن از جانب ديگر
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 85
پست‌تر نبوده باشد كه طبيعت آب اقتضاى حركت به آن جانب كند، و گردن را كشيده دارى، و چشمها را بر هم گذارى يا نظر بر ما بين قدمين افكنى.
مترجم گويد: «ببايد دانست كه آنچه صحيحه حمّاد بن عيسى الجهنى البصرى به آن ناطق است كه حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام در حين تعليم نماز در حال ركوع چشمهاى مبارک را بر هم گذاشتند منافات دارد با آنچه ميان علما مشهور است و در مصنّفات ايشان مذكور، چه ايشان در مصنّفات خود ذكر كرده‌اند كه سنّت است كه در حال ركوع نظر مصلّى بر ما بين قدمين افتد، به واسطه روايت زراره كه در اين باب از امام عليه السّلام نقل كرده، و شيخ- قدّس سره- در كتاب «نهاية الاحكام» به هر دو روايت عمل كرده و گفته است: مصلّى مخيّر است ميان اين دو عمل، هر كدام را كه در حال ركوع بعمل آورد سنّت ازو بفعل آمده، چنانچه در كتاب مذكور است، نهايتش بر هم گذاشتن چشمها را كه صحيحه حمّاد دالّ است بر آن در آن حالت افضل دانسته است از نظر افكندن بر ميان قدمين. و شيخ ابو القاسم «1» در كتاب «معتبر» عمل به حديث حمّاد كرده و نظر افكندن مذكور را سنّت ندانسته.
و شيخ شهيد- عليه الرّحمة- در كتاب «ذكرى» جمع كرده است ميان هر دو روايت برين وجه كه چون حال ناظر بر ما بين قدمين در حالت ركوع نزديک و شبيه است به حال كسى كه چشمها را پوشانيده باشد در حديث حمّاد تعبير از آن حال به پوشيدن چشم شده و همان مراد است. و جمع روايتين برين وجه چنانچه مخفى نيست به قدر دور است «2»، و احتمال تخيير مصلّى ميان بر هم گذاشتن چشم كه حديث حمّاد به آن ناطق است، و ميان نظر افكندن بر ميان قدمين كه ميان علما اشتهار يافته است

(1) مراد مرحوم محقق حلی صاحب کتاب پرارج «شرایع» است.
(2) در جمع بین این دو روایت چنین نیز گفته‌اند که: در روایت حماد حکم بستن چشم در رکوع از قول امام (ع) نقل نشده بلکه حماد رکوع آن حضرت را چنین وصف کرده، لذا ممکن است اشتباه از حماد باشد که این طور به نظرش آمده است.

و حدیث زراره نیز دلالت بر آن دارد چنانچه مختار شیخ- قدّس سرّه- است خالی از وجهی نیست- و اللّه أعلم».
(1) و بعد از آن باید گفت دعائی را که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که:
اللّهمّ لک رکعت، و لک اسلمت، و بک آمنت، و علیک توکّلت، و انت ربّی، خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخّی و عصبی و عظامی و ما اقلّته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر.
[خداوندا برای تو رکوع کردم، و تسلیم تو شدم، و به تو ایمان آوردم، و بر تو توکل نمودم، و تو پروردگار منی. گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون و مغز و پی و استخوانهای من و هر آنچه که قدمهایم به روی خود برداشته (تمامی اعضا و جوارح من) برای تو خاشع و فروتن است، در حالی که نه عار دارد، و نه متکبر است و نه خسته و ملول‌شونده .
(2) و بعد از آن بگوئی:
سبحان ربّی العظیم و بحمده.
[منزه می‌دانم پروردگار بزرگ خود را منزه داشتنی شایسته در حالی که در این تنزیه از حمد او کمک می‌جویم .
و باید که این تسبیح را هفت بار یا پنج بار یا سه بار بگوئی. و بعد از آن راست بایست چنان که همه اندام تو بر قرار ایستد، و بگوی:
سمع اللّه لمن حمده.
[خداوندا اجابت کند آن کس را که او را ستایش نمود].
و بعد از آن همچنان که ایستاده‌ای تکبیر باید گفت، و بعد از آن از روی خضوع و خشوع تمام برای سجود سرازیر رو.
مترجم گوید: «باید دانست که مراد به خشوع، فروتنی نمودن و خوار

داشتن نفس است در موقف عبادت، و بترس آوردن او از معبود. و به این معنی تفسیر کرده‌اند مفسّرین خشوع را در آیه کریمه: الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ «1» که در صفت اهل ایمان وارد شده است، یعنی «آن

کسانَی که در نماز خود خشوع دارند». در «صحاح» وارد است که: خشع ببصره ای غضّه، یعنی «خشوع به چشم به معنی بر هم نهادن چشم است و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات». پس خشوع به دل کنایه از فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار، و خشوع به اعضا کنایه از به آرام داشتن آن و مانع آمدن آن از حرکات و سکنات عبث است.

و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در کتاب «مجمع البیان» از حضرت رسالت‌پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که آن حضرت دیدند مردی را که در اثنای نماز با ریش خود بازی می‌کرد فرمودند:

اما انّه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه.

یعنی «هر آینه اگر خشوع می‌داشت دل او هر آینه خشوع می‌داشت جوارح و اعضای او» یعنی حرکتهای عبث نمی‌کرد.

و گفته است بعد از ذکر روایت مذکور که: درین حدیث دلالت است بر آنکه خشوع در نماز، هم به دل می‌باید و هم به اعضا، اما خشوع به دل آنست که فارغ دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است، همگی همّت و تمامی رویّت او را مصروف به نماز دارد، و چنان نکند که در خانه دل عابد غیر معبود و عبادت او چیزی راه یابد. و امّا خشوع به جوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال او به دیدن اشیا باعث شغل دل او به امر غیر عبادت نشود، و به همگی اعضا متوجّه نماز باشد، و به هیچ جانب التفات و میل نکند، و جمیع اعضا را از فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد.

و گویند که خشوع در دل و روح است، و خضوع در اعضا و جوارح، و مؤیّد آنست آنچه بعضی نقل کرده‌اند که حضرت عزّت- جلّ شأنه- به بعضی انبیا وحی

---

(1) سوره مؤمنون: 23- آیه 2.

فرستاد و گفت:

اذا دخلت فی الصّلاة فهب لی من قلبک الخشوع، و من بدنک الخضوع، و من عینیک الدّموع، فإنّی قریب.

یعنی «هر گاه که داخل نماز شوی ببخش به من از دل خود خشوع، و از بدن خود خضوع، و از چشمان خود اشک و دموع را، بدرستی که من نزدیکم به تو».

و شیخ کفعمی در کتاب «لمع البرق فی معرفة الفرق» گفته که: فرق میان خشوع و خضوع آنست که خضوع مخصوص به جوارح و اعضاست، و خشوع هم در دل است و هم در جوارح و اعضا، چنانچه از حدیث:

اما انّه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه

سابق مستفاد شد.
و در خبر است که حضرت ابراهیم- علی نبیّنا و علیه السّلام- هر گاه که به نماز قیام می‌نموده‌اند آواز خفقان «1» قلب آن حضرت از یک میل راه شنیده می‌شده.
و همچنین از عایشه نیز روایت شده که از سینه حضرت رسالت‌پناهی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که مخزن اسرار الهی بوده در وقت نماز صدائی مانند جوشش دیگ شنیده می‌شد تا آنکه در بعضی کوچه‌های مدینه منوّره آن صدا را می‌شنیدند- و اللَّه الهادی».

[آداب سجود]
(1) و باید که در حال سرازیر رفتن به جهت سجود هر دو کف دستها را پیش از زانوها بر زمین گذاری و در حال سجود مجنّح باشی یعنی بال گشاده، کنایه از آنکه هر دو مرفق را از زمین برداشته داری چنانچه دستها مانند دو بال شود که مرغان پهن کنند و هر دو کف دست را پهن نموده و انگشتان را بهم ضم کرده برابر دوشها محاذی رو گذاری، و هیچ یک از اعضای خود را بر عضو دیگر ننهی، یعنی هفت عضو سجود را چنان بر زمین نهی که سنگینی عضوی بر عضو دیگر نیفتد، و باید که پیشانی را بر خاک

---

(1) ضربان.

گذاری، و افضل خاک‌ها [خاک تربت امام حسین علیه السّلام است، و بینی را هشتم اعضای سجود گردانی، و آن را بر خاک گذاری، و نظر را به جانب آن گماری.
مترجم گوید: «باید دانست که ظاهر آنست که سجود بر انف «1» که صحیحه حمّاد دلالت بر استحباب آن دارد غیر از ارغام باشد که در بعض روایات دیگر اشعار بر سنّت بودن آن در سجود هست، چنانچه ظاهر عبارت کتاب نیز مصرّح به آنست، چه ارغام عبارت از نهادن انف است بر رغام- به فتح راء- که به معنی خاک است، و سجود بر انف که حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام متحقّق است، در ضمن نهادن انف بر دیگر اشیائی که سجود بر آن را جایز دانسته‌اند مثل چوب و بوریا و حصیر و برگ درخت و امثال آن از چیزهائی که مأکول و ملبوس «2» نیست عادة نیز متحقّق است، و حدیث مذکور اینست:
لا تجزی صلاة لا یصیب الانف ما یصیب الجبین.
یعنی «مجزی و صحیح نیست نمازی تا نرسد به انف آنچه به جبین رسیده است».
و بعضی گفته‌اند که: ارغام مذکور متحقّق می‌شود به رسانیدن انف به خاک و اگر چه بر وجه اعتمادی که در سجود معتبر است نبوده باشد، پس بنا بر این میان ارغام و سجود بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود، یعنی چنانچه صحیح است که هر دو با هم در یک مادّه متحقّق باشند مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود، صحیح خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت شود، چرا که اگر وضع با اعتماد بر غیر تراب واقع شود سجود

بر انف متحقّق خواهد بود، و ارغام نه، و اگر وضع انف بر تراب بر وجه اعتماد نباشد ارغام بنا بر آنچه آن بعض گفته‌اند متحقّق خواهد بود، و سجود بر انف نی.
و در کلام شیخ شهید- علیه الرحمة- اشعار به آن هست که سجود بر انف و ارغام یک چیز است و میان ایشان تفرقه نیست، و حال آنکه خود در بعضی مصنّفات

---

(1) بینی.
(2) خوراکی و پوشاکی.

خود هر کدام از ارغام و سجود بر انف را سنّت علیحده شمرده است، چنانچه در کتاب نیز مذکور است. و بر تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه به اعتماد و خواه بی‌اعتماد، آیا در ضمن وضع انف بر مطلق ما یصحّ السّجود علیه و اگر چه خاک نباشد سنّت ارغام بعمل می‌آید یا نه شیخ زین الدّین- علیه الرّحمة- حکم بر آن کرده‌اند و وضع بر تراب را بهتر دانسته، و درین حکم نظر است چرا که هیچ کس درین خلاف نکرده است که ارغام، وضع انف بر خاک است، و قیاس جمیع ما یصحّ السّجود علیه بر خاک، قیاس مع الفارق است، و قیاس مع الفارق از معرض اعتبار ساقط- و اللَّه أعلم».
(1) و بعد از آنکه مساجد هشتگانه بر وجه اعتماد و استقرار بر زمین نهاده شد باید خواند دعائی را که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام.:
اللّهمّ لک سجدت، و بک آمنت، و لک اسلمت، و علیک توکّلت، و انت ربّی، سجد وجهی للّذی خلقه، و شقّ سمعه و بصره. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ*، تبارک اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ.
[خداوندا برای تو سجده نمودم، و به تو ایمان آوردم، و تسلیم تو شدم، و بر تو توکل نمودم، و تو پروردگار منی، رویم برای آن کسی سجده نمود که آن را آفریده، و چشم و گوش آن را ظاهر ساخته است. سپاس از آن خداست که پروردگار عالمیان است، و مقدس است خداوند که بهترین آفرینندگان است .
(2) پس از آن بگوی:
سبحان ربّی الاعلی و بحمده.
[منزه می‌دانم پروردگارم را که بلند پایه است منزه داشتنی شایسته در حالی که در این تنزیه از حمد او کمک می‌جویم .

(1) و باید که ذکر را مکرّر بگوئی چنان که در رکوع گفته شد که هفت بار

یا پنج بار یا سه بار سنّت است که گفته شود. و بعد از آن سر از سجود بردار. و باید که در حال سر برداشتن تکبیر بگوئی، و پس از آن متورّک بنشینی. و تورک عبارت از نشستن بر ران چپ است بحیثیّتی که پشت پای راست در شکم پای چپ واقع شود. و بعد از آنکه متورّک نشستی باید گفت:
استغفر اللّٰه ربّی، و اتوب الیه.
[آمرزش می‌طلبم از خداوند که پروردگار من است، و به سوی او بازمی‌گردم .
بعد از آن باید گفت آن چیزی را که روایت کرده است ثقة الاسلام أیضا به همان سند هم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه:
اللّهمّ اغفر لی، و ارحمنی، و اجبرنی، و ادفع عنّی، إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ، تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ.
[خداوندا مرا بیامرز، و به من رحم آور، و نارسائیهای مرا اصلاح کن، و (بلا را) از من دور ساز، که همانا من به آنچه از خیر که بر من فرو فرستی نیازمندم. مقدس است خداوند که پروردگار عالمیان است .
بعد از آن تکبیر باید گفت، و چون تکبیر گفتی پس سجده دوم را مانند سجده اول بجای آر. پس از آن سر از سجده دوم بردار، و چون سر از سجده برداشتی باید که متورّک هنیّة- یعنی لمحه قلیل و زمان اندک که گنجایش نفس زدنی در آن باشد- بنشینی، و این نشستن را جلسه استراحت می‌گویند، و تأکید استحباب در این جلسه بسیارست حتّی آنکه سیّد مرتضی علم الهدی حکم به وجوب آن کرده، و دعوی اجماع بر وجوب آن نموده، پس باید که در آن اهمال نورزی و تا ممکن باشد ترک آن نکنی.
بعد از آن برخیز. و باید که در وقت برخاستن اعتماد بر دستها نموده، زانوها را پیشتر از دستها از زمین برداری، و قائل به این قول
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 92
شوی که:
بحول اللّٰه و قوّته اقوم و اقعد و ارکع و اسجد.
[به حول و قوه خداوند بر می‌خیزم و می‌نشینم، و رکوع و سجود می‌کنم .
(1) و چون راست ایستادی به حیثیّتی که همه اندام تو بر قرار ایستاد پس بخوان فاتحه و سوره را چنان که در رکعت اولی سبق ذکر یافت، و باید که آن سوره سوره اخلاص باشد.

[آداب و دعای قنوت
(2) و بعد از فراغ از قرائت باید که زمانی اندک که گنجایش نفس زدنی در آن باشد درنگ کنی پس از آن از برای قرائت قنوت تکبیر گوئی، و در قنوت، قائل به کلمات فرج شوی. و باید که در حال خواندن قنوت دستها را بالا بداری برابر روی و محاذی آسمان برین وجه که کف دستها به جانب آسمان باشد، و پشت دستها به جانب زمین، و انگشتان را بهم چسبانیده داری مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازی و قائل به کلمات فرج شوی و هی:
لا اله الّا اللّٰه الحلیم الکریم، لا اله الّا اللّٰه العلیّ العظیم، سبحان اللّٰه ربّ السّموات السّبع، و ربّ الارضین السّبع، و ما فیهنّ و ما بینهنّ، و ربّ العرش العظیم، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ*.
[نیست معبودی جز اللّٰه که بردبار و بخشنده و بزرگوار است، نیست معبودی جز اللّٰه که بلند مرتبه و بزرگ است، منزه می‌دانم خدا را که پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه، و آنچه که در آنها و آنچه که در میان آنهاست می‌باشد و صاحب عرش بزرگ است، و سپاس از آن پروردگار عالمیان است .
و این کلمات کثیر البرکات که مشهور به کلمات فرج است چنانچه یاد کرده شد بر وجهی است که ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از امام الباطن و الظاهر
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 93
امام محمّد باقر- علیه و علی آبائه التّحیّة و السّلام- روایت نموده، (1) نهایتش کلمات مذکور که حدیث متضمّن آنست در بعضی نسخ ادعیه مختلف به نظر آمده و اندک زیادتی و تغییری در الفاظ آن ملاحظه شده، چنانچه در بعض کتب کلمه:
و ما تحتهنّ
بعد از
و ما بینهنّ
، و در بعضی
و ما فوقهنّ
بعد از
و ما تحتهنّ
زیاده شده، و در بعضی
و هو ربّ العرش العظیم

دیده شده، و در بعضی
وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ قبل از
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ مذکور گردیده. و ما در هیچ یک از روایات معتبره و احادیث معتمده که اطّلاع بر آن حاصل شده ظفر نیافتیم بر چیزی که دلالت کند بر صحّت این اختلافات و زیاداتی که در بعض از کتب دعوات به نظر رسیده.
و بعد از کلمات فرج باید گفت:
اللّهمّ اغفر لنا، و ارحمنا، و عافنا، و اعف عنّا فی الدّنیا و الآخرة، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ*.
[خداوندا ما را بیامرز، و به ما رحم آور، و ما را سلامت بدار، و از ما در گذر در دنیا و آخرت که تو بر هر چیزی توانائی .
و بعد از آن باید گفت:
اللّهمّ الیک شخصت الابصار، و نقلت الأقدام، و رفعت الأیدی، و مدّت الاعناق، و انت دعیت بالالسن، و الیک سرّهم و نجواهم فی الاعمال.
رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ، وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ. اللّهمّ انّا نشکو الیک فقد نبیّنا، و غیبة امامنا، و قلّة عددنا، و کثرة عدوّنا، و تظاهر الاعداء علینا، و وقوع الفتن بنا، ففرّج ذلک اللّهمّ بعدل تظهره، و امام حقّ نعرفه، اله الحقّ آمین ربّ العالمین.
[خداوندا دیده‌ها به سوی تو دوخته شده، و گامها به سوی تو به حرکت در آمده، و دستها سوی تو بلند گشته، و گردنها سوی تو کشیده شده، و تو با زبانها خوانده‌شده‌ای، و سر و راز آنان در اعمال به سوی توست، پروردگارا
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 94
در نزاع ما و امت، بحق حکم فرما که تو بهترین حکم‌کنندگانی. (1) خداوندا ما از فقدان پیامبرمان، و غیبت امامان، و اندکی تعدادمان، و افزونی دشمنان، و غلبه دشمنان بر ما، و دامنگیر شدن آشوبها به ما به تو شکایت می‌آوریم، خداوندا پس تمام اینها را به دست عدالتی که آشکارش سازی، و امام بر حقی که او را بشناسیم از ما بزدای، ای معبود حق این دعا را مستجاب فرما ای پروردگار عالمیان .
و بعد از آن باید گفت:
اللّهمّ من کان اصبح و له ثقة او رجاء غیرک فأنت ثقتی و رجائی، یا اجود من سئل، و یا ارحم من استرحم، ارحم ضعفی و مسکنتی و قلّة حیلتی، و امنن علیّ بالجنّة، و فکّ رقبتی من النّار، و عافنی فی نفسی و فی جمیع اموری، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
[خداوندا هر کسی صبح و شام می‌کند در حالی که اطمینان یا امیدی غیر تو دارد، پس توئی اطمینان و امید من، ای بخشنده‌ترین کسانی که از آنان درخواست می‌گردد، و ای مهربانترین کسانی که از آنان رحمت خواسته

می‌شود، به ضعف و تهیدستی و اندکی چاره سازیم رحم آور، و بهشت را به من ارزانی دار، و وجودم را از آتش برهان، و مرا در نفسم و جمیع کارهایم سلامت بدار، به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان .

و هر کس خواهد که قنوت را تطویل دهد پس اضافه کند برین قنوت که مذکور شد آنچه خواهد از ادعیه قنوتاتی که ذکر خواهیم کرد در باب ششم ازین کتاب ان شاء اللّٰه تعالی وحده العزیز. پس از آن باید که دستها برداشته از برای رکوع تکبیر بگوئی، و چون تکبیر گفتی به رکوع رو، و سجود کن چنان که سبق ذکر یافت.

[آداب تشهد و سلام نماز]
(2) بعد از آن از جهت تشهّد خواندن بنشین. و باید که در حال تشهّد متورّک
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 95
بنشینی به طریقی که در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد، و انگشتان را ضم کرده بر روی رانها گذاری، و نظر به کنار خود کنی و بگوئی:
بسم اللَّه و باللَّه و خیر الاسماء کلّها للّه، اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله، ارسله بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً* بین یدی السّاعة، و اشهد انّ ربّی نعم الرّبّ، و انّ محمّدا نعم الرّسول.
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، و تقبّل شفاعته فی امّته و ارفع درجته.
(1) [به نام خدا و به یاری خدا، و بهترین نامها از آن خداست، گواهی می‌دهم که معبودی جز اللَّه نیست که تنهاست و شریکی ندارد، و گواهی دهم که محمد بنده و رسول اوست که وی را بحق مژده دهنده و بیم رسان در پیش روی قیامت فرستاده است، و گواهی می‌دهم که پروردگارم خوب پروردگاری است، و محمد خوب فرستاده‌ای است. خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و شفاعت (میانجیگری) او را در مورد امت خود بپذیر و درجه او را بالا بر].
بعد از آن حمد باری تعالی دو بار یا سه بار باید گفت به این طریق که:
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ* [سپاس از آن خداست که پروردگار عالمیان است .
و آنچه در تشهّد واجب است که به گفتن آن ادای قدر واجب شود شهادتین است و صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر- صلوات اللَّه علیهم أجمعین- به این طریق که:
اشهد ان لا اله الّا اللَّه، و اشهد أنّ محمّدا رسول اللَّه، اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد.
و کم از این گفتن جایز نیست. و چون از تشهّد خواندن فارغ شدی پس مبادرت به سلام نموده سلام ده، و بدین سلام قصد بیرون آمدن از نماز کن، و باید گفت:
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 96
السّلام علیکم و رحمة اللَّه و برکاته
(1) [سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند بر شما باد].
و باید که در وقت سلام دادن قصد سلام بر انبیاء و ائمّه هدی و جمیع ملائکه و حفظه اعمال کنی، و به گوشه چشم به جانب راست اشاره

نمائی. و بباید دانست که جمیع آنچه درین فصل یاد کرده شد از افعال و اقوالی که در نماز به عمل باید آورد همگی مستحبّ است مگر آنچه به لفظ امر مذکور شده باشد که آن واجب است.

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکوره
(2) بدرستی که بیان کنیم آن چیزی را که درین فصل واقعست و محتاج به بیانست.
مترجم گوید: «باید دانست که اکثر نحویان بر آنند که اصل «اللّهمّ» «یا اللَّه» است که حرف ندا را حذف کرده‌اند و میم مشدّده را عوض آن ملحق ساخته‌اند.
و فرّاء که از مشاهیر علماء عربیّت است ذکر کرده است که: اصل «اللّهمّ» «یا اللَّه آمنّا بالخیر» است یعنی «خدایا قصد کن ما را به خیر» یعنی بر وجهی که خیر تو به ما رسد، یا بر وجهی که اوضاع و احوال ما مقرون به خیر باشد و شرّی به ما عاید نگردد. و به واسطه تخفیف در کلام تعبیر از آن عبارت به لفظ «اللّهمّ» شده که چون بر زبانها کثیر الدّوران است و اکثر اوقات تلفّظ به آن واقع می‌شود بر زبان گران نباشد.
و شیخ رضی که از اعاظم علماء نحو است کلام فرّاء را رد کرده است و باطل دانسته و دلیلی ذکر کرده که در آن دلیل نظر است، و شیخ المحقّقین مترجم «اربعین»- خلّدت ظلال افضاله الی یوم الدّین- دلیل شیخ مذکور را با وجه نظر و دفع اعتراضی که بر دلیل او وارد می‌آید در ترجمه مذکور در شرح حدیث پنجم به احسن نظام سمت انتظام داده‌اند، رجوع به آنجا باید نمود «1» (3) و لفظ «بارّ» را که در

---

(1) سخن مترجم تا اینجاست، لذا جمله «و اللَّه أعلم» واقع در صفحه بعد باید در اینجا قرار گرفته باشد.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 97
دعای ما بین اذان و اقامت واقعست به مطیع و محسن تفسیر کرده‌اند، یعنی «بار خدایا دل مرا اطاعت‌کننده و نیکوکار گردان»- و اللَّه أعلم».
(1) و فقره و عیشی قارّا که در همان دعا مذکور است آن را سه تفسیر است:
اول- آنکه مراد به «عیش قارّ» بر قرار بودن و انقطاع نیافتن آنست، یعنی «بار خدایا عیش مرا همواره بر قرار دار و مستقر ساز و آن را هرگز منقطع مساز».
دوم- آنکه این عیش بر وجهی بوده باشد که در موضع اقامت بی‌تعب سفر و مشقّت حضر به من واصل شود، یعنی «بار خدایا عیش مرا در بلده اقامت من بر وجهی به من رسان که تعب سفر و مشقّت حضرم نباید کشید».

سیّم- آنکه مراد از عیش قارّ آنست که عیش به سرور و خوشحالی بوده باشد، أی قارّا لعینی، و این معنی از قرّة عین مأخوذ است به معنی خنک شدن چشم که کنایه از خوشحالی و فرح و سرور است چنانچه گفته شد.
و مراد به رزق دارّ آنست که لحظه به لحظه متجدّد شود و زیاده گردد یعنی روزی مرا زیاده کن و روز بروز می‌داده باش. و این معنی مأخوذ است از قول عرب که می‌گویند: درّ اللّبن، گاهی که شیر در پستان زیاده شود و جریان آن بسیار گردد.
و مستقرّ به صیغه اسم مفعول، اسم مکان و منزل است یعنی قرارگاه. و مراد به قرار، مکث و درنگ کردن است. و «قرار» و «مستقر» هر دو به یک معنی‌اند، و بعضی تفرقه میان ایشان نموده‌اند چنانچه از فاضل وحید و کامل فرید شیخ ما شیخ شهید- نوّر اللّه مضجعه- نقل کرده‌اند که مراد به «مستقر»، قرارگاه دنیاست چنان که در قرآن مجید واقعست وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ* «1» و مراد به «قرار» قرارگاه آخرتست چنان که در فرقانِ حمید جایی که می‌فرماید: وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دارُ الْقَرارِ «2».
یعنی «قرارگاه مرا در دنیا و آخرت در جوار رسول خود کن».

---

(1) سوره بقره: 2- آیه 36.
(2) سوره غافر: 40- آیه 39.

(1) و بعضی در معرض اعتراض در آمده، برین کلام بر شیخ مذکور اقامت ایراد نموده گفته‌اند که: این معنی ملایمت ندارد بقوله:
عند قبر رسولک
زیرا که بعد از فوت قرار در نزد قبر پیغمبر- صلوات اللّه علیه و آله- وجهی ندارد، پس این معنی از جادّه استقامت بر کنار باشد. و جواب این را چنین گفته‌اند که: مراد به آخرت نه بعد از یوم القیامة است بلکه مقصد قبل از یوم القیامة است یعنی ایّام الموت. و مراد آنکه: مسکن در حال حیات و مدفن من بعد از ممات در مدینه مقدّسه بوده باشد- علی ساکنها و آله أفضل الصّلوات و أکمل التّحیّات-.
و
لبّیک و سعدیک
، به معنی «اقامتست بر طاعت تو بعد از اقامتی، و مساعدتست بر امتثال امر تو بعد از مساعدتی».
مترجم گوید: «بباید دانست که ارباب نحو در بعضی مواضع حذف فعلی را که ناصب مفعول مطلق باشد جایز می‌دانند گاهی که آنجا قرینه باشد حال یا مقال چنان که گوئی کسی را که از سفر آید: «خیر مقدم» که درین تقدیر است که قدمت خیر قدوم». و در بعضی مواضع حذف فعل ناصب را

واجب می‌دانند و این بر دو قسم است: سماعی و قیاسی. سماعی آنست که آن را ضابطه و قاعده نیست که بر آن قیاس توان کرد بلکه در آن به سماع اختصار باید کرد، و این قسم حذف بسیار است، از آن جمله مثل «حمدا و شکرا» که نصبش بر مصدریّت است، و درین تقدیر است که: احمدک حمدا و اشکرک شکرا. و ذکر ناصب ایشان در کلام عرب جایز نیست.
و قیاسی آنست که آن را ضابطه و قاعده هست که بنا بر آن قیاس توان کرد، و این قسم حذف نیز بسیار است چنانچه در کتب عربیّت مذکور است. و از آن جمله موضعی که حذف ناصب مفعول مطلق به طریق قیاس واجبست موضعی است که مفعول مطلق تثنیه واقع شده باشد و اگر چه به معنی تثنیه نباشد بلکه غرض از وی تکریر و تکثیر باشد، مثل «لبّیک» که در اصل «البّ لک البابین» بود پس

فعل را که «البّ» بود حذف کردند و مصدر را که «البابین» باشد بجای او گذاشتند «البابین لک» شد عدول کردند او را از مصدر ثلاثی مزید به سوی مصدر ثلاثی مجرّد، و به حذف زواید، ابتدا به ساکن محال، حرکت «باء» را نقل کرده بما قبل دادند و «باء» را در «باء» ادغام کردند «لبّین لک» شد، پس حرف جرّ را از «لک» حذف کردند و «لبّین» را به کاف که ضمیر مفعولست اضافه نمودند نونش به اضافه افتاد «لبّیک» شد که از «البّ» به معنی «اقام» مأخوذ است، یعنی «من اقامت و ایستادگی دارم در طاعت تو اقامت بعد از اقامت» یعنی ایستادگیهای پی در پی. و همچنین است «سعدیک» که در اصل «اسعدک اسعادین» بود فعل را حذف کردند و مصدر را به ثلاثی مجرّد بردند و او را به ضمیر مفعول اضافه کردند نونش به اضافه افتاد «سعدیک» شد ای: اسعدک اسعادا بعد اسعاد، یعنی «یاری می‌دهم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی- و اللّٰه أعلم».
(1) و الشّرّ لیس الیک، یعنی «شر نه منسوب به تو است و نه صدور آن از جانب تو است».
و حنان به تخفیف نون به معنی رحمت است، و به تشدید نون به معنی ذو الرحمة است، یعنی صاحب رحمت. و این معنی مأخوذ است از قول عرب که می‌گویند: فلان یتحنّن علی فلان، یعنی: «فلانی از روی مرحمت و شفقت متوجّه فلانی می‌شود و به عین لطف و رأفت به او می‌نگرد».
و معنی سبحانک و حنانیک آنست که: «منزه می‌گردانم تو را از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیّت تو نیست و حال آنکه تو منزّهی و پاکی از جمیع آنچه لایق ربوبیّت تو نیست «1»، و سؤال می‌کنم از تو رحمتی بعد از رحمتی».

---

(1) این ترجمه بنا بر آن است که نصب «سبحان» بنا بر حالیت باشد، ولی

این طور نیست، و بیان مترجم در ص 101 خواهد آمد که نصب آن بجهت مفعول مطلق بودن است، بنا بر این ترجمه چنین می‌شود: «دور می‌گردانم و منزه می‌دارم تو را منزه داشتنی از آنچه که لایق جناب ذات تو نیست».

(1) و «حنیف» به معنی مایل شدن از باطل است به سوی حق. و کلمه «حنیفا» و ما بعد آن که کلمه «مسلما» است هر دو بحسب ترکیب، حال‌اند از ضمیری که در «وجّهت» است.

و «نسک» را گاه به مطلق عبادت تفسیر کنند، و درین صورت عطف «نسک» بر «صلاة» از باب عطف عام بر خاص خواهد بود. و گاه «نسک» را به اعمال حج تفسیر کنند.

و محیای و مماتی، «محیا» را تفسیر کرده‌اند به خیراتی که از مکلّف در ایّام حیات او منجّزا واقع می‌شود؛ و «ممات» را به خیراتی که بعد از موت او به غیر عاید شود مثل وصیّتی که به واسطه فقرا کرده باشد، یا بنده را مدبّر «1» گردانیده باشد، و هر چیزی که بعد از موت او مردم از آن منتفع شوند و به بهره رسند.

و فقره و ما اقلّته قدمای- بتشدید لام- که در دعای حالت رکوع واقعست به معنی ما حملته قدمای است، «یعنی هر چیزی که بر داشته باشد قدمهای من»، و این نیز از قبیل عطف عامّ است بر خاصّ.

و الاستنکاف به معنی ننگ داشتن است. و الاستکبار طلب بزرگی و کبر کردن است بغیر استحقاق. و الاستحسار- بحا و سین مهملتین- تعب و مشقّت است. و مراد از آن آنکه من از رکوع کردن تعبی و کلالی و مشقّتی نمی‌یابم بلکه آنچه می‌یابم و می‌بینم همه لذّت است و راحت.

و معنی سبحان ربّی العظیم و بحمده آنست که: «دور می‌گردانم و به پاکی یاد می‌کنم پروردگار خود را از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیّت نیست و حال آنکه من متلبّسم به حمد و ستایش او بر توفیقی که داده است مرا بر آنکه او را به دوری از جمیع عیبها صفت کنم و بر قابلیّت و اهلیّتی که به من ارزانی داشته

---

(1) عبد مدبر- بر وزن معظم-: آن بنده‌ای است که مولایش به او می‌گوید: أنت حر دبر حیاتی «تو پس از مرگ من آزادی».

است تا عبادات او را شایسته باشم». (1) و گویا مصلّی چون نسبت تسبیح و تنزیه پروردگار به خود داده است در ورطه خوف افتاده که شاید نفس او را عجبی و گمان زیادتی رتبه بهم رسیده باشد از ارتکاب این چنین فعل بزرگ و امر عظیمی، پس خواسته است که آن را از نفس خود زایل سازد، تدارک نموده باز یافت این معنی کرد که و حال آنکه من متلبّسم به حمد او

بر توفیقی که به من داده است در آنکه قائل به تسبیح او گشته‌ام و از اهل عبادت او گردیده‌ام، کنایه از آنکه این کار به توفیق و تمکین او شده است نه به قوّت و اقتدار من.
پس «سبحان» مصدر است همچو «غفران» به معنی تنزیه، و نصبش به مفعول مطلق بودنست، و عاملش محذوفست. و «واو» در «و بحمده» واو حالیست، و بعضی از نحاة آن را واو عطف دانسته‌اند، و درین صورت از قبیل عطف جمله اسمی است بر جمله فعلی.
مترجم گوید: «تفصیل این اجمال بر وجه کمال آنست که «سبحان» مصدرست مانند «غفران» به معنی تنزیه، و همیشه مضاف مستعمل می‌شود، و نصبش به مفعول مطلق بودنست، و عاملش محذوف، و آن فعلیست مقدّر همچو فعل «معاذ اللّٰه» که درین تقدیرست که «اعوذ معاذ اللّٰه» پس «سبحان ربّی» درین تقدیرست که «اسبّح سبحان ربّی» ای انزّهه تنزیها عمّا لا یلیق بجناب قدسه، یعنی «دور می‌گردانم و به پاکی یاد می‌کنم پروردگار خود را از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیّت نیست». و برین تقدیر اضافه «سبحان» به «رب» از قبیل اضافه مصدر خواهد بود به مفعول. و بعضی تجویز کرده‌اند که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر به فاعل باشد به معنی تنزّه، و تقدیرش چنین باشد که «سبّح اللّٰه سبحان ربّی»، یعنی «دورست و به پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت و کبریای او نیست».
و «واو» بحمده یا «واو» حالیست که جمله «و بحمده» حال باشد از فاعل
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 102
فعل محذوف، یعنی «دور می‌گردانم پروردگار خود را از اموری که نسبت آن متضمّن نقص باشد، و حال آنکه من متلبّسم به حمد و ستایش او بر توفیقی که به من داده است در آنکه او را به دوری از جمیع عیبها و نقصها صفت کنم، و بر قابلیّت و اهلیّتی که به من ارزانی داشته است تا عبادت و طاعت او را شایسته باشم» چنان که گذشت.
یا حرف عطف است به تقدیر فعل، که جمله مذکور معطوف باشد بر فعل مقدّر، و تقدیر کلام چنین باشد که: انزّهه تنزیها و استعین بحمده، یعنی «تنزیه او می‌کنم و یاری می‌جویم به حمد و ستایش او در آن، یا در قیام به عبادت او».
و گویا مصلّی چون نسبت تسبیح و تنزیه پروردگار به خود داده است گمان برده که شاید نفس او را عجبی و گمان زیادتی رتبه بهم رسیده باشد از ارتکاب این چنین فعل بزرگی و اقدام به این چنین امر عظیمی، و خواسته است آن را از نفس خود زایل سازد، ملحق ساخته است جمله حالی یا جمله عاطفه را به آن جمله، کنایه از آنکه این کار به توفیق و اعانت او شده است نه به اقتدار و قوّت من، چنانچه مفسّرین در تفسیر آیه کریمه

إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ که بعد از حمد و توصيف پروردگار به صيغه غيبت به صيغه خطاب واقع شده است برين وجه نگشته (كذا) گفته‌اند- و اللّه أعلم».

(1) و «سمع» در سمع اللّه لمن حمده متعدّى شده است به «لام» با وجودى كه متعدى به نفس است به واسطه آنكه تضمين شده است درو معنى استجابت يا شكر يا اصغاء كه عبارت از گوش انداختن است در آن مجازا، اى: سمع اللّه مستجيبا او شاكرا او مصغيا لمن حمده. و به آن اعتبار متعدى به «لام» شده و الّا قياس آنست كه متعدى بنفس باشد. و سزاوار آنست كه مصلّى به اين ذكر قصد دعا كند نه قصد مجرّد ستايش و ثنا، چنانچه در كتاب «حبل المتين» اشاره به آن كرده شده است.

و «شخص»- بفتح خاء نقطه دار- فهو شاخص، عرب گاهى مى‌گويد

كه شخصى چشمها را بگشايد چنانچه پلكها را بر هم نزند. (1) و مراد به شخوص ابصار گشوده داشتن چشمهاست به حيثيّتى كه بر هم گذاشته نشود، چنان كه سائل مسكين در نزد ارباب كرم و اصحاب همم در حالت عرض حاجت و اظهار مسكنت چشمهاى خود را گشوده بر هم نمى‌زند و چشم داشت احسان مى‌دارد كه شايد برو رحم نموده كرم كنند، چه نگاه كردن و چشم بر هم نزدن او دلالت بر احتياج و پريشانى او مى‌كند، چنانچه بر ارباب كرم و احسان ظاهر و هويداست.

فصل [پنجم

[در بیان فضیلت تعقیب نماز و آداب آن
(1) پس هر گاه از نماز گزاردن فارغ شدی باید که شروع در تعقیب نمائی.
و مراد به تعقیب دعا خواندن در عقب نماز است، (2) بدرستی که مفسّرین تفسیر کرده‌اند قول خدای تعالی را که: فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ* وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ «1»، به آنکه «هر گاه فارغ شدی از نماز پنجگانه یومیّه، فانصب الی ربّک، یعنی «پس توجّه کن به سوی حق- جلّ و علا- و رغبت نما به خواندن دعا»، و در خواست کن از خدای تعالی تا ارزانی دارد به تو آنچه خواهی، و به انجاح مقرون گرداند حاجتی را که داشته باشی، (3) چه روایت کرده است شیخ الطائفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق- علیه و علی آبائه شرائف التّحیّة و السّلام- که آن حضرت فرموده‌اند که:
التّعقیب ابلغ فی طلب الرّزق من الضّرب فی البلاد.
یعنی «تعقیب که عبارت از دعا خواندن بعد از نماز است ابلغ و اولی است در طلب رزق از سفر کردن در روی زمین».
(4) و نیز روایت کرده است شیخ بزرگوار مشار الیه در کتاب مذکور معتمد علیه بسند صحیح از احدهما که مراد از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر، یا امام

---

(1) سوره انشراح: 94- آیه 7 و 8.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 105
بحق ناطق امام جعفر صادق است- علیهما من الصّلوات أفضلها و من التّسلیمات أکملها- که آن حضرت فرموده‌اند که:
الدّعاء دبر المکتوبة افضل من الدّعاء دبر التّطوّع کفضل المکتوبة علی التّطوّع.
(1) خلاصه مضمون به صدق مقرون کلام امام علیه السّلام آنکه: «دعا خواندن در نماز یومیّه واجبی افضل و اکمل است از دعا خواندن در عقب نماز سنّتی همچنان که نماز واجبی افضلست از نماز سنّتی «1»».
(2) و همچنین روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
الدّعاء بعد الفریضة افضل من الصّلاة تنفّلا.
یعنی «دعا بعد از نماز فریضه خواندن افضل و بهتر است از نماز نافله گزاردن».

(3) و درین باب روایت بی‌نهایت از ارباب عصمت و اصحاب هدایت- علیهم الصّلاة و السّلام- وارد است.
مترجم گوید: «و همچنین از حضرت با رفعت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت شده که آن سرور به لفظ درربار گوهرنثار فرموده‌اند که:
اذا فرغ العبد من الصّلاة و لم یشتغل بالدّعاء یقول اللَّه سبحانه و تعالی یا ملائکتی انظروا الی عبدی ادّی فرضی و لم یسأل منّی حاجة، خذوا صلاته و اضربوا بها علی وجهه.
خلاصه کلام معجز نظام سیّد انام- علیه و علی آله الصّلاة و السّلام- آنکه:
«هر گاه بنده از نماز فارغ شود و اشتغال به دعا ننماید، حق- جلّ و علا- خطاب به ملائکه کند که: ای ملائکه من نظر کنید به سوی بنده من که ادای واجب من نموده و از من سؤال حاجتی نکرده، بگیرید نماز او را و بزنید بر روی او». کنایه از آنکه آن نماز مقبول درگاه اله نمی‌افتد بلکه آن را بر روی صاحبش می‌زنند که بر وجه

---

(1) یعنی بهمان اندازه که نماز واجب بر نماز مستحب فضیلت و برتری دارد.

مرضی به آن قیام ننموده و به خدا استکبار ورزیده به دعا مشغول نشده است، چه در کلام مجید وارد است که:
ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ «1».
پس می‌باید که ازین معنی غافل نبوده و خواندن تعقیب بعد از نماز را ترک ننموده و الّا موجب حسرت و ندامت بسیار در آخرت خواهد بود که چرا طریق نماز را بر آن وجه، مسلوک نداشته. و نعم ما قیل:
این لطف نگر که حق غضب فرماید بر هر که گدائی ز درش ننماید
و ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ*، نعوذ باللَّه منه.

[در فضیلت تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام)]
(1) و بباید دانست که افضل تعقیبات، تسبیح فاطمه زهراست علیها السّلام، (2) و شیخ الطائفة- علیه الرحمة- در کتاب «تهذیب الأحکام» بسند صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که آن قدوه ارباب عصمت فرموده‌اند:
من سبّح تسبیح فاطمة الزّهراء علیها السّلام قبل ان یثنی رجلیه من الصّلاة الفریضة غفر له.
یعنی «هر کس که بعد از نماز فریضه تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام را بجا آورد قبل از آنکه پای راست را از بالای پای چپ بر دارد- کنایه از آنکه به همان حالتی که از برای تشهّد نشسته است نشسته باشد و حرکت نکند «2» هر آینه جمیع

---

(1) سوره غافر: 40- آیه 60: «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را، همانا آنان که از عبادت من استکبار و خودداری می‌ورزند حتما به خواری وارد جهنم می‌شوند».
(2) شاید مراد آنست که: قبل از آنکه زانوی خود را از سمت قبله بگرداند، یعنی از جهت قبله منحرف شود (حبل المتین از تألیفات مؤلف- ره-).
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 107
گناهان او آمرزیده شود «1»».
(1) و نیز روایت کرده‌اند از آن حضرت- صلوات اللّٰه و سلامه علیه- که فرموده‌اند:
انّا نأمر صبیاننا بتسبیح فاطمة علیها السّلام کما نأمرهم بالصّلاة، فالزمه فانّه لم یلزمه عبد فشقی.
یعنی «بدرستی که ما امر می‌کنیم فرزندان خود را به گفتن تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام چنان که امر می‌کنیم ایشان را به گزاردن نماز، پس باید که آن را ملازم باشی- کنایه از آنکه تسبیح گفتن را بر خود لازم سازی و آن را دانسته وانگذاری و همواره به آن قیام نمائی- پس بدرستی که هر بنده که آن را بر خود لازم نسازد و به آن قیام ننماید هر آینه بدبخت و بی‌سعادت باشد «2»».
(2) و نیز از آن حضرت- علیه الصّلاة و السّلام- روایت شده که فرموده‌اند:
تسبیح فاطمة الزّهراء علیها السّلام فی کلّ یوم دبر کلّ صلاة احبّ الیّ من صلاة الف رکعة فی کلّ یوم.
یعنی «تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام در هر شبانه روزی بعد از هر

نمازی دوستتر است نزد من از هزار رکعت نماز که گزارده شود در هر روز».
(3) و از حضرت امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام منقولست که:
ما من عبد عبد اللَّه بشیء من التّمجید افضل من تسبیح فاطمة الزّهراء علیها السّلام و لو کان شیء افضل منه لنحله رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فاطمة علیها السّلام.
خلاصه مضمون بلاغت مشحون کلام امام علیه السّلام آنکه: «نیست هیچ بنده‌ای از بندگان اللَّه تعالی که عبادت کند حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- را به چیزی

---

(1) در متن کتاب در آخر حدیث آمده: و باید که نخست اللَّه اکبر را بگوید، و این مطلب در باب پنجم تحقیق خواهد شد، ان شاء اللَّه تعالی.
(2) «پس بدرستی که نشد که بنده‌ای بر آن ملازمت کند و در عین حال بدبخت و بی‌سعادت شده باشد». این ترجمه بنا بر عبارت عربی متن است. و ترجمه فوق بنا بر این است که به جای «فإنه»، «فان» باشد، و لفظ «فشقی» بر وزن فعیل خوانده شود.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 108
از تمجید که بوده باشد آن چیز افضل از تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام، که اگر چنانچه چیزی افضل ازین تسبیح می‌بود هر آینه حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آن چیز را به حضرت فاطمه زهرا- صلوات اللَّه علیها- می‌بخشید».
(1) پس ازین روایات معلوم شد که در تعقیب و دعوات هیچ چیز افضل از تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللَّه علیها- نیست، و در باب افضلیّت این تسبیح روایات بسیار و احادیث بی‌شمار وارد است چنانچه از حیّز حصر بیرون است و از حدّ شمار افزون.
(2) و باید که نشستن تو در تعقیب متّصل باشد به نشستن تو در تشهّد، و بر همان هیئت از استقبال و تورّک، یعنی همچنان که از برای تشهّد نشسته‌ای به همان هیئت باشی روی به قبله و متورّک به طریقی که در تشهّد سبق ذکر یافت. و سخن در اثنای تعقیب نکنی، و به هیچ جانب از چپ و راست ملتفت نشوی، چه در روایت آمده است از ارباب عصمت و اصحاب هدایت- صلوات اللَّه و سلامه علیهم-:
«بدرستی که آنچه ضرر به نماز می‌رساند ضرر به تعقیب می‌رساند».
پس چون سلام نماز دادی باید که سه تکبیر بگوئی، و در وقت تکبیر گفتن باید که دستها را تا محاذی روی برداری به نوعی که کفهای دست تو رو به قبله، و پشت کفها به جانب روی تو باشد. و این تکبیرات سه‌گانه که مذکور

شد اول تعقیب است، پس بعد از گفتن تکبیرات ثلاث بگوئی:
لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ* إِلهاً واحِداً، وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ*، لا نعبد الّا ایّاه، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ*، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ*، لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ* ربّنا و ربّ آبائنا الأوّلين، لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ* وحده وحده، انجز وعده، و نصر عبده [و اعزّ جنده و هزم الأحزاب وحده ف لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، [يُحْيِي وَ يُمِيتُ*، و هو حيّ لا يموت، بيده الخير] وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*. استغفر اللَّه الّذى لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ*، و اتوب اليه. اللّهمّ اهدنى من عندک، و افض علىّ من فضلک، و انشر علىّ من رحمتک، و انزل علىّ من بركاتک، سبحانک

لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ، اغفر لى ذنوبى كلّها جميعا، فانّه لا يغفر الذّنوب كلّها جميعا الّا انت.
اللّهمّ انّى اسألک من كلّ خير احاط به علمک، و اعوذ بک من كلّ شرّ احاط به علمک. اللّهمّ انّى اسألک عافيتک فى امورى كلّها، و اعوذ بک من خزى الدّنيا و عذاب الآخرة، و اعوذ بوجهک الكريم، و سلطانک القديم، و عزّتک الّتى لا ترام، و قدرتک الّتى لا يمتنع منها شىء، من شرّ الدّنيا و الآخرة، و من شرّ الأوجاع كلّها. و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلىّ العظيم.
توكّلت عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ، و الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً.
(1) [معبودى جز اللَّه نيست كه معبودى يگانه است و ما تسليم اوييم. معبودى جز اللَّه نيست، جز او چيزى را نمى‌پرستيم در حالى كه دين خود را خالص او گردانيده‌ايم هر چند مشركان ناخوش دارند. معبودى جز اللَّه نيست كه پروردگار ما و پروردگار پدران نخستين ماست. معبودى جز اللَّه نيست كه تنها و يگانه است، همان كه وعده خود را عملى ساخت، و بنده خويش را يارى داد، [و سپاه خود را عزت بخشيد] و خود به تنهائى تمامى سپاهيان كفر را گريزاند، پس ملک و سلطنت و نيز حمد و ستايش از آن اوست، [زنده مى‌كند و مى‌ميراند، و خود زنده‌اى است كه مرگ ندارد، همه خيرات به دست اوست و او بر هر چيزى تواناست.
آمرزش مى‌طلبم از آن خدائى كه هيچ معبودى جز او نيست، و زنده و پايدار است، و به سوى او بازمى‌گردم. خداوندا مرا از جانب خود هدايت بخش، و از بخشش خود بر من جارى ساز، و از رحمت خويش بر من بگستران، و از بركات خود بر من فرود آر، تو منزهى، معبودى جز تو نيست، تمامى و همگى گناهان مرا بيامرز، كه تمامى گناهان را جز تو كسى نمى‌بخشد.
خداوندا از هر خيرى كه علم تو بدان احاطه دارد از تو مى‌طلبم، و از هر شرى كه علم تو بدان احاطه دارد به تو پناه مى‌آورم. خداوندا عافيت و

سلامتی دادنت را در تمام کارهایم از تو می‌طلبم، (1) و از خواری در دنیا و عذاب در آخرت به تو پناه می‌آورم، و پناه می‌آورم به روی گرامی و قدرت بی‌آغاز تو، و به عزت تو که در دسترس احدی نیست، و به نیروی تو که هیچ چیز از تحت سیطره آن بیرون نیست، از شر دنیا و عذاب آخرت، و از شر تمام دردها.
و هیچ حول و قوه‌ای نیست جز به خدای برتر و بزرگ.
توکل نمودم بر آن زنده‌ای که هرگز نمیرد، و سپاس خدائی راست که فرزندی نگرفته، و در ملک و سلطنت شریکی ندارد، و سرپرستی به جهت ذلت و زبونی برای او نیست، و او را بزرگ دار بزرگ داشتی شایسته .
بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّٰه علیها- باید گفت، و بعد از آن ده مرتبه این دعا را که مخصوص به تعقیب صبح است باید خواند:
لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ* وحده لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَ یُمِیتُ*، و یمیت و یحیی، و هو حیّ لا یموت، بیده الخیر، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ*.
[معبودی جز اللّٰه نیست که یگانه است و شریک ندارد، ملک و سلطنت و ستایش از آن اوست، زنده می‌کند و می‌میراند، و می‌میراند و زنده می‌کند، و او خود زنده‌ای است که هرگز نمیرد، همه خیرها بدست اوست، و او بر هر چیزی تواناست .
و بعد از آن ده بار این دعا را که از جمله ادعیه مخصوصه تعقیب صبح است باید گفت:
سبحان اللّٰه العظیم و بحمده، و لا حول و لا قوّة الّا باللّٰه العلیّ العظیم.
[منزه می‌دارم خدای بزرگ را در حالی که به ستایش او گویایم، و هیچ حول و قوه‌ای نیست جز به خدای بلند پایه و بزرگ .
و بعد از آن صد بار باید گفت:
ما شاء اللّٰه کان، لا حول و لا قوّة الّا باللّٰه العلیّ العظیم.
[هر چه خدا بخواهد می‌شود، هیچ حول و قوه‌ای نیست جز به خدای بلند پایه و بزرگ .
و صد بار باید گفت:

استغفر اللّٰه ربّی و اتوب الیه.
(1) [از خداوند آمرزش می‌طلبم و به سوی او بازمی‌گردم .
و صد بار باید گفت:
استجیر باللّٰه من النّار، و اسأله الجنّة.
[از آتش دوزخ به خداوند پناه می‌برم، و از او بهشت را در خواست می‌نمایم .
و صد بار باید گفت:
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم.

[خداوندا بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و در فرج آنان تعجیل فرما].
و ده بار باید گفت:
اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شریک له، الها واحدا احدا فردا صمدا، لم یتّخذ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً.
[گواهی می‌دهم که معبودی جز اللَّه نیست که یگانه است و شریکی ندارد، در حالی که معبودی یگانه و یکتا و فرد و صمد (بی‌نیاز) است و همسر و فرزندی برای خود نگرفته است .
و سی بار باید گفت:
سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر.
[منزه می‌دارم خدا را، و ستایش از آن خداست، و معبودی جز اللَّه نیست، و خداوند بزرگتر است (از آنکه به وصف در آید)].
(2) و سزاوار آنست که تعداد این اذکار و تسبیحات را به تسبیحی نمائی که از تربت مقدّسه حسینیّه بوده باشد- علی صاحبها الصّلاة و التّحیّة- (3) چه روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از خلیفة الرحمن حضرت صاحب الأمر و الزمان- علیه الصّلاة من اللَّه الملک المنّان- که: «بهترین چیزی که ذکر به آن توان گفت و تسبیح به آن توان کرد تسبیحی است که از خاک تربت امام حسین علیه السّلام بوده باشد، بدرستی که بسا باشد که تسبیح‌کننده تسبیح را فراموش کند
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 112
و سبحه را بی‌ذکر بگرداند پس هر آینه ثواب آن ذکر منسی را به برکت آن تسبیحی که از خاک امام حسین علیه السّلام است در دیوان اعمال آن مسبّح ثبت نمایند». (1) و بعد از آن این دعا را که مخصوص به تعقیب صبح است باید گفت:
یا مقلّب القلوب و الأبصار، صلّ علی محمّد و آل محمّد، و ثبّت قلبی علی دینک و دین نبیّک صلّی اللَّه علیه و آله، و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی، و هب لی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً، إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. اللّهمّ انّی اعوذ بک من زوال نعمتک، و من تحویل عافیتک، و من فجاءة نقمتک، و من درک الشّقاء، و من شرّ ما سبق فی الکتاب. اللّهمّ انّی اسألک بعزّة ملکک، و عظیم سلطانک، و شدّة قوّتک علی جمیع خلقک، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تفعل بی کذا و کذا.
[ای دگرگون‌کننده دلها و دیده‌ها، بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و دلم را بر دین خود و دین پیامبرت (ص) ثابت و استوار بدار، و دلم را پس از آنکه هدایتم کرده‌ای منحرف مساز، و از جانب خودت رحمتی بر من ببخشای، که همانا تو بسیار بخشنده‌ای. خداوندا پناه می‌برم به تو از زایل شدن نعمتت، و از بازگشت سلامتی داده‌ات، و از ناگاه رسیدن کیفرت، و از رسیدن بدبختی، و از شر آنچه که در کتاب تقدیر گذشته است. خداوندا

به چیرگی ملک تو، و عظمت سلطنت، و شدت نیرویت بر تمامی آفریدگانت از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، و برایم چنین و چنان کنی.
کنایه از آنکه آنچه مقصود است به موقف عرض رساند، یعنی طلب حاجت از حضرت عزّت کند «1». و بعد از آن باید گفت:
اعیذ نفسی [و دینی و اهلی و مالی و ولدی و اخوانی و ما رزقنی ربّی و جمیع من یعنینی امره باللّه الواحد الأحد الصّمد الّذی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، و بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ، وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا

---

(1) یعنی بجای «ان تفعل بی کذا و کذا» حاجات خود را بگوید.

وَقَبَ تا آخر سوره، (1)
و بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِکِ النَّاسِ تا آخر.
[خودم و (دینم) و خانواده‌ام و مالم و فرزندانم و برادرانم و آنچه را که پروردگارم به من روزی نموده، و تمام کسانی را که مسئولیتشان با من است به خدای یکتای بی‌نیازی که نه زاید و نه زائیده شده است و احدی همسر و همتای او نیست، و به پروردگاری که رب فلق است ... و صاحب و پادشاه و معبود مردم است ... پناه دادم .
بعد از آن بخوان سوره مبارکه فاتحة الکتاب را تا آخر، و آیه کریمه آیة الکرسی را تا هُمْ فِیها خالِدُونَ «1» و آیه کریمه شَهِدَ اللَّهُ را که مشهور به آیة الشّهادة است، [شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ* إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ «2».
[خداوند در حالی که بر پا دارنده قسط است و ملائکه و صاحبان دانش شهادت می‌دهند که معبودی جز او نیست، نیست معبودی جز خداوند عزیز حکیم. به درستی که دین نزد خداوند دیانت اسلام است، و اهل کتاب (در تبعیت از حق) اختلاف و تفرقه نکردند مگر بعد از آنکه علم (به دیانت حق) به آنها داده شده بود و این اختلاف بجهت ظلم و تجاوزی بود بین آنان؛ و هر کس که به آیات و نشانه‌های خداوند کافر شود پس بدرستی که خداوند سریع الحساب است .
و آیة الملک، [قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ، تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ، وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ، وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ، وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ، بِیَدِکَ الْخَیْرُ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ، وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ، وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ، وَ تُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ، وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ . «3»

---

(1) سوره بقره: 2- آيه 255 تا 257.
(2) سوره آل عمران: 3- آيه 18 و 19.
(3) سوره آل عمران: 3- آيه 26 و 27.

(1) [بگو خداوندا اى مالک ملک هستى؛ تو هر که را خواهى ملک و سلطنت بخشى، و ملک و سلطنت را از هر که خواهى برگيرى، و به هر که خواهى عزت بخشى، و هر که را خواهى خوار گردانى، هر خير و نيکويى به دست توست، همانا تو بر هر چيز توانائى* شب را در روز، و روز را در شب داخل و نهان سازى، و زنده را از مرده، و مرده را از زنده بيرون آورى، و هر که را خواهى بدون حساب (يعنى فراوان، يا بدون آنکه از آن باز خواست كنى) روزى مى‌دهى .
و آية السّخرة را كه اينست: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِى اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ* ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ* وَ لا تُفْسِدُوا فِى الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ «1».
(2) [همانا پروردگار شما آن كسى است كه آسمانها و زمين را در شش روز آفريد، سپس به آفرينش عرش پرداخت، روز را به پرده شب در پوشاند که با شتاب در پى آن پويد، و خورشيد و ماه و ستارگان را مسخر خود كرد، آگاه باشيد كه عالم خلق و امر (آفرينش و فرمان) از آن اوست، مقدس است خداوندى كه پروردگار عالميان است* پروردگار خود را به تضرع و زارى و به صداى آهسته بخوانيد كه همانا او متجاوزين را دوست ندارد* و هرگز در زمين پس از آنكه كار آن (به امر حق) نظم و صلاح يافت به فساد و تبهكارى برنخيزيد، و خدا را از روى ترس و هم از روى اميدوارى بخوانيد، كه همانا رحمت خداوند به نيكوكاران نزديک است .
و آخر سوره كهف كه اينست: قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّى وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً* قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما

---

(1) سوره اعراف: 7- آيه 54 تا 56.

إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.
(1) [بگو كه اگر دريا براى نوشتن كلمات پروردگار من مركب شود، پيش از آنكه كلمات پروردگار من به آخر رسد دريا خشک خواهد شد، هر چند

دریایی دیگر به یاری آن بیاوریم* بگو که من بشری هستم مثل شما که به من وحی می‌رسد که همانا خدای شما خدای یگانه است، پس هر کس به دیدار پروردگارش امیدوار است باید که کردار شایسته کند و احدی را در پرستش پروردگارش شریک نگرداند].
و از اول سوره مبارکه و الصّافّات و هی:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا* فَالزَّاجِراتِ زَجْراً* فَالتَّالِیاتِ ذِکْراً* إِنَّ إِلهَکُمْ لَواحِدٌ* رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ* إِنَّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزِینَةٍ الْکَواکِبِ* وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ* لا یَسَّمَّعُونَ إِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلی وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ* دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ* إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ.
(2) [سوگند به فرشتگانی (که برای عبادت حق) صف‌آرائی کرده‌اند* و سوگند به فرشتگان زجرکننده (بدکاران از کارهای بد یا رانندگان ابر و باران و گردانندگان کرات آسمانی و زمین)* و سوگند به فرشتگان تلاوت‌کننده ذکر (قرآن یا همه کتب آسمانی)* که همانا خدای شما یکی است* که پروردگار آسمانها و زمین و هر آنچه که در میان آنهاست و پروردگار مشرق‌هاست* همانا ما نزدیکترین آسمان را به زیور اختران بیاراستیم* و آن‌ها را به جهت حفظ از هر شیطان سرکش قرار دادیم* تا شیاطین نتوانند به وحی آسمانی گوش دهند، و از هر سو به قهر رانده شوند* هم به قهر رانده شوند و هم عذابی شدید و همیشگی خواهند داشت* جز یکی از آنها که بخواهد پنهانی وحی آسمانی را برباید که شهابی فروزان او را تعقیب می‌کند].
و سه آیه از آخر سوره مذکوره که اینست:
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 116
سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ* وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ* وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.
(1) [منزه است پروردگار تو که خدائی مقتدر است از توصیف آنان (جاهلان و مشرکین)* و درود بر رسولان الهی* و ستایش تنها از آن خداست که پروردگار عالمیان است .
و سه آیه از سورة الرحمن «1» که اینست: یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ* فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ* یُرْسَلُ عَلَیْکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ.
(2) [ای گروه جن و انس اگر توانستید که از اطراف زمین و آسمان رخنه کنید (بیرون روید) پس چنین کنید، شما نتوانید رخنه کنید جز با داشتن تسلط و قدرت (که هرگز قدرت چنین کاری را ندارید)* پس کدامین یک از نعمتهای خدایتان را تکذیب می‌کنید؟* بر سر شما شراره‌های آتش و روی

گداخته فرو فرستاده شود پس هیچ نصرت و یاری نشوید].
و چهار آیه از آخر سوره حشر که اینست: لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ* هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ* هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ* هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.
(3) [اگر ما این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم می‌دیدی که کوه از ترس خدا خاشع و متلاشی می‌گشت، و ما این مثالها را برای مردم بیان می‌کنیم باشد که تفکر کنند* اوست خدای یکتایی که خدائی غیر او نیست، دانای به نهان

---

(1) آیات 33 تا 35.

و آشکار، و بخشنده و مهربان است* (1) اوست خدای یکتایی که خدائی غیر او نیست، سلطان پاک و منزه و سالم از هر عیب و نقص و ایمنی بخش و نگهبان جهان و جهانیان و غالب و قاهر و با جبروت و بزرگوار و برتر، منزه است خداوند از اینکه برای او شریک قرار می‌دهند* اوست خدای خالق و آفریننده و صورتگر، نامهای نیکوتر از آن اوست، و آنچه که در آسمانها و زمین است تسبیح او گویند، و او عزیز و حکیم است .
بعد از آن سوره مبارکه اخلاص را دوازده بار باید خواند. و بعد از آن دستها را گشوده به سوی آسمان برداشته باید گفت:
اللّهمّ انّی اسألک باسمک المکنون المخزون الطّهر الطّاهر المبارک، و اسألک باسمک العظیم، و سلطانک القدیم، یا واهب العطایا، یا مطلق الاساری، یا فکّاک الرّقاب من النّار، اسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تعتق رقبتی من النّار، و ان تخرجنی من الدّنیا آمنا، و تدخلنی الجنّة سالما، و ان تجعل دعائی اوّله فلاحا، و اوسطه نجاحا، و آخره صلاحا، إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ*.
(2) [خداوندا به نام پوشیده و مخزون و پاک و پاکیزه و مبارکت، و به نام بزرگ و سلطنت بی‌آغازت از تو در خواست می‌کنم ای بخشنده عطایا، و ای آزادکننده اسیران، و ای آزادکننده بندگان از آتش دوزخ، از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، و مرا از آتش دوزخ آزاد ساختی، و در حالت امن و امان از دنیا بیرونم بری، و با سلامتی در بهشت واردم سازی، و آغاز دعایم را رستگاری، و میانش را پیروزی، و پایانش را صلاح و درستی قرار دهی، که همانا تو بسیار دانای غیب‌ها هستی .

بعد از آن باید گفت آن چیزی را که مخصوص است به تعقیب نماز صبح و آن اینست:
اللّهمّ انّی اصبحت اشهدک و کفی بک شهیدا، و اشهد ملائکتک و حملة عرشک و سکّان سمواتک و ارضک، و انبیاءک و رسلک و الصّالحین من عبادک

و جمیع خلقک، فاشهد لی و کفی بک شهیدا، انّی اشهد انّک انت اللَّه وحدک لا شریک لک، و انّ محمّدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم عبدک و رسولک، و انّ کلّ معبود ممّا دون عرشک الی قرار ارضک السّابعة السّفلی باطل مضمحلّ ما عدا وجهک الکریم، فإنّه اعزّ و اکرم، و اجلّ و اعظم من ان یصف الواصفون کنه جلاله، او تهتدی القلوب الی کنه عظمته، یا من فاق مدح المادحین فخر مدحه، و عدا وصف الواصفین مآثر حمده، و جلّ عن مقالة النّاطقین تعظیم شأنه، صلّ علی محمّد و آل محمّد، و افعل بنا ما انت اهله یا اهل التّقوی و اهل المغفرة.
(1) [خداوندا صبح کردم در حالی که تو را گواه می‌گیرم- و تو از نظر گواه بودن کافی هستی- و فرشتگان و حاملان عرش و ساکنان آسمانها و زمین و پیامبران و فرستادگان و شایستگان از بندگانت و تمامی آفریدگان تو را گواه می‌گیرم، پس گواهم باش- که تو از نظر گواه بودن کافی هستی- که من گواهی می‌دهم که همانا تو خدای یگانه هستی که شریکی برای تو نیست، و همانا محمّد (ص) بنده و فرستاده توست، و همانا هر معبودی از زیر عرش گرفته تا کانون زمین هفتم زیرین باطل و مضمحل است جز وجه کریم تو که آن عزیزتر و گرامی‌تر و جلیل‌تر و بزرگتر از آنست که وصف‌کنندگان کنه و حقیقت جلال آن را وصف کنند، یا دلها به کنه عظمت آن راه یابد، ای آنکه فخر مدح تو بر مدح ستایشگران فائق آمده، و آثار حمد تو از مرز وصف توصیف‌کنندگان در گذشته، و تعظیم شأن تو از گفتار سخنگویان برتر آمده، بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و آنچه را که تو خود اهل آنی با ما کن، ای آنکه اهل تقوا و اهل آمرزشی .
و بعد از آن باید گفت:
سبحان اللَّه کلّما سبّح اللَّه شی‌ء، و کما یحبّ اللَّه ان یسبّح، و کما هو اهله، و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله، و الحمد للَّه کلّما حمد اللَّه شی‌ء، و کما یحبّ اللَّه ان یحمد، و کما هو اهله، و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله، و لا اله الّا اللَّه کلّما هلّل اللَّه شی‌ء، و کما یحبّ اللَّه ان یهلّل، و کما هو اهله،

و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله، و اللَّه اکبر کلّما کبّر اللَّه شی‌ء، و کما یحبّ اللَّه ان یکبّر، و کما هو أهله، و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله، سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر علی کلّ نعمة انعم اللَّه

بها علیّ، و علی کلّ احد من خلقه ممّن کان او یکون الی یوم القیامة.
اللّهمّ انّی اسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و أسألک خیر ما ارجو، و خیر ما لا ارجو، و اعوذ بک من شرّ ما احذر، و من شرّ ما لا احذر.
(1) «سبحان اللَّه» گویم هر زمان که چیزی تسبیح خدا گوید، و همان گونه که خدا دوست دارد تسبیح شود، و همان طور که او اهل آن است، و آن گونه که شایسته کرامت وجه و عز جلال اوست. و «الحمد للَّه» گویم هر زمان که چیزی حمد خدا گوید، و همان گونه که خدا دوست دارد ستایش شود، و همان طور که او اهل آن است، و همان گونه که شایسته کرامت وجه و عز جلال اوست. و «لا اله الا اللَّه» گویم هر زمان که چیزی «لا اله الا اللَّه» گوید، و همان گونه که خدا دوست دارد او را به یگانگی یاد کنند، و همان طور که او اهل آن است، و همان گونه که شایسته کرامت وجه و عز جلال اوست. و «اللَّه اکبر» گویم هر زمان که چیزی خدا را به بزرگی یاد کند، و همان گونه که خدا دوست دارد به بزرگی یاد شود، و همان طور که او اهل آن است، و همان گونه که شایسته کرامت وجه و عز جلال اوست.
سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر
بر هر نعمتی که خداوند به من و به هر یک از آفریدگانش چه آنهایی که در گذشته بوده و چه آنانی که در آینده تا روز قیامت خواهند آمد ارزانی داشته است. خداوندا از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، و خیر آنچه را که امید دارم، و خیر آنچه را که امید ندارم از تو خواهانم، و از شر آنچه که از آن بیم دارم، و از شر آنچه که از آن بیم ندارم، به تو پناه می‌آورم .
بعد از آن باید خواند دعائی را که در وقت شام نیز می‌توان خواند «1» و آن اینست:

---

(1) با تبدیل کردن لفظ «اصبحت» به «امسیت» چنان که در ص 123 خواهد آمد.

بسم اللَّه خیر الاسماء، بسم اللَّه ربّ الارض و السّماء، بسم اللَّه لا یضرّ مع اسمه سمّ و لا داء، بسم اللَّه اصبحت و علی اللَّه توكّلت، بسم اللَّه علی قلبی و نفسی، بسم اللَّه علی دینی و عقلی، بسم اللَّه علی اهلی و مالی، بسم اللَّه علی ما اعطانی ربّی، بسم اللَّه الّذی لا یضرّ مع اسمه شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ*، وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ*.
اللَّه اللَّه ربّی حقّا لا اشرک به شیئا، اللَّه اکبر اللَّه اکبر اللَّه اکبر، اللَّه اعزّ و اجلّ ممّا اخاف و احذر، عزّ جارک، و جلّ ثناؤک، و تقدّست اسماؤک، و لا اله غیرک. اللّهمّ انّی اعوذ بک من شرّ نفسی، و من شرّ کلّ سلطان شدید، و من شرّ کلّ شیطان مرید، و من شرّ کلّ جبّار عنید، و من شرّ قضاء السّوء،

و من شرّ کلّ دابّة انت آخِذٌ بِناصِیَتِها، انّک عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ، و انت عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ حَفِیظٌ*، إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ، لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ، فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ، و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم، و صلّی اللّه علی خیر خلقه محمّد و آله الطّاهرین.

(1) [بنام خدا که بهترین نامهاست، بنام خدا که پروردگار زمین و آسمان است، بنام خدائی که با نام او هیچ سم و دردی زیان نمی‌رساند، بنام خدا وارد صبح شدم، و بر خدا توکل نمودم، بسم اللّه بر دل و نفسم، بسم اللّه بر دین و عقلم، بسم اللّه بر خانواده و مالم، بسم اللّه بر آنچه که پروردگارم بمن بخشیده است، بنام خدائی که با نام او هیچ چیز در زمین و آسمان زیان نمی‌رساند، و او شنوا و داناست. اللّه اللّه حقا پروردگار من است، چیزی را شریک با او نمی‌گیرم، خدا بزرگتر، خدا بزرگتر، خدا بزرگتر است، خدا عزیزتر و جلیل‌تر است از آنچه که من از آن می‌ترسم و حذر می‌کنم (خداوندا) پناهنده به تو عزیز و ثنای تو بزرگ، و نامهای تو مقدس است، و معبودی جز تو نیست.

خداوندا از شر نفس خود، و از شر هر سلطان قوی و سختگیر، و از شر هر شیطان

سرکش، (1) و از شر هر زور گوی معاند، و از شر پیشامدهای بد، و از شر هر جنبنده‌ای که اختیارش به دست توست؛ به تو پناه می‌آورم، که تو بر راه راستی، و بر هر چیز حافظ و نگهبانی. همانا سرپرست من آن خدائی است که کتاب را نازل فرمود، و او سرپرستی نیکان را به عهده می‌گیرد، پس اگر پشت کردند (و نپذیرفتند) پس بگو: خداوند مرا کافی است، معبودی جز او نیست، بر او توکل نمودم، و او صاحب عرش بزرگ است، پس بزودی خداوند تو را نسبت به آنان کفایت کند و او شنوا و داناست، و هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر به خدای برتر و بزرگ، و خداوند درود فرستد بر بهترین آفریدگانش محمد و آل پاک او].

بعد از آن باید گفت که آن چیزی را که از جمله دعاهائی است که مخصوص است به تعقیب نماز صبح و آن اینست:

بسم اللّه و صلّی اللّه علی محمّد و آله، وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ، فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا، لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ، فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ، فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ «1»، ما شاءَ اللَّهُ، لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، ما شاء اللّه لا ما شاء النّاس، ما شاء اللّه و ان کره النّاس، حسبی الرّبّ من المربوبین، حسبی الخالق من المخلوقین، حسبی الرّازق من المرزوقین، حسبی الّذی لم یزل حسبی،

حسبی من کان مذ کنت حسبی، حَسْبِیَ اللّهُ، لا إِلهَ إِلّا هُوَ «2»، عَلَیْهِ تَوَکّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ.
(2) [بنام خدا، و خداوند بر محمد و آل او درود فرستد، و کار خود را به خداوند واگذار می‌نمایم، همانا خداوند به بندگان بیناست، پس خداوند او را از زیانهایی که از جانب مکر آنان متوجه او می‌شد نگاه داشت، معبودی جز تو نیست، تو منزهی، من از ستمکاران بوده‌ام، پس دعای او را مستجاب کردیم و

---

(1) این اذکار از آیاتی چند تشکیل یافته، لذا در ترجمه مشاهده می‌شود که مطالب ظاهرا بهم مربوط و مسلسل نیست.
(2) در نسخه چاپی پس از المرزوقین چنین است: حسبی اللَّه ربّ العالمین، حسبی من هو حسبی، حسبی من لم یزل حسبی ... حسبی اللَّه الذی لا اله الا هو ...

از اندوه نجاتش دادیم و این چنین مؤمنان را نجات می‌دهیم، (1) خداوند ما را کافی است و خوب وکیلی است، پس بازگشتند با نعمت و فضلی از جانب خداوند که هیچ گونه بدی به ایشان نرسیده بود. هر چه خدا خواست (همان خوب است) هیچ حول و قوه‌ای نیست جز به خدا، هر چه خدا خواهد نه هر چه مردم خواهند، هر چه خدا خواهد هر چند مردم نپسندند. رب به جای مربوبین، و خالق به جای مخلوقین، و رازق (روزی دهنده) بجای مرزوقین مرا کافی است، [پروردگار عالمیان مرا بس است، کافی است مرا آن کس که مرا کافی است ، کافی است مرا آن کس که پیوسته مرا کافی بوده است، کافی است مرا آن کس که از آغاز پیدایشم مرا کافی بوده است، کافی است مرا خدا [ئی که جز او معبودی نیست، بر او توکل نمودم، و او صاحب عرش بزرگ است .
بعد از آن باید گفت:
اللّهمّ اصبح ظلمی مستجیرا بعفوک، و أصبحت ذنوبی مستجیرة بمغفرتک، و اصبح خوفی مستجیرا بامانک، و أصبح فقری مستجیرا بغناک، و اصبح ذلّی مستجیرا بعزّک، و اصبح ضعفی مستجیرا بقوّتک، و اصبح وجهی الفانی مستجیرا بوجهک الباقی، یا کائنا قبل کلّ شی‌ء، و یا کائنا بعد کلّ شی‌ء، و یا مکوّن کلّ شی‌ء، صلّ علی محمّد و آل محمّد، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، و ارزقنی من حیث احتسب، و من حیث لا احتسب.
(2) [خداوندا ظلم و ستم من به عفو تو، و گناهانم به آمرزش تو، و ترسم به امان تو، و فقرم به دارائی تو، و ذلتم به عزت تو، و ضعفم به قوت تو، و وجه فانی من به وجه باقی تو پناه آورده، ای آنکه پیش از هر چیز بوده‌ای، و ای آنکه پس از هر چیز خواهی بود، و ای پدیدآورنده هر چیز، بر محمد و

آل محمد درود فرست، و در کارم گشایش و راه گریزی قرار ده، و مرا از جایی که گمانم می‌رود و از جایی که گمانم نمی‌رود روزی بخش .
بعد از آن باید که محاسن خود را به مشت دست راست گرفته، کف دست چپ را به سوی آسمان بگشائی و هفت نوبت این دعا را بخوانی:
یا ربّ محمّد و آل محمّد، صلّ علی محمّد و آل محمّد، و عجّل فرج
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 123
[محمّد و] آل محمّد.
(1) [ای پروردگار محمد و آل محمد، بر محمد و آل محمد درود فرست، و در فرج [محمد و] آل محمد تعجیل فرما].
و هفت نوبت دیگر این دعا را باید خواند:
یا ربّ محمّد و آل محمّد، صلّ علی محمّد و آل محمّد، و اعتق رقبتی من النّار.
(2) [ای پروردگار محمد و آل محمد، بر محمد و آل محمد درود فرست، و گردنم را از آتش دوزخ آزاد ساز].
بعد از آن باید گفت:
یا اللّه یا رحمان یا رحیم، یا حیّ یا قیّوم، برحمتک استغیث. اللّهمّ أنت ثقتی فی کلّ کربة، و أنت رجائی فی کلّ شدّة، و أنت لی فی کلّ امر نزل بی ثقة و عدّة، فاغفر لی ذنوبی کلّها، و اکشف همّی، و فرّج غمّی.
اللّهمّ أغننی بحلالک عن حرامک، و بفضلک عمّن سواک.
(3) [ای خدا، ای رحمان، ای رحیم، ای زنده، ای پاینده، به رحمت تو یاری می‌طلبم.
خداوندا تو پشتیبان منی در هر غمی، و تو امید منی در هر سختی و دشواری، و تو در هر مشکلی که بر من فرود آید پشتیبان و ساز و برک منی، پس تمام گناهان مرا بیامرز، و اندوه مرا برطرف ساز، و غمم را بزدا. خداوندا مرا به حلال خود از حرامت، و به فضل خود از غیر خودت بی‌نیاز ساز].
بعد از آن باید گفت آن چیزی را که در وقت شام نیز می‌توان گفت، و آن اینست «1»:
اصبحت اللّهمّ معتصما بذمامک المنیع الّذی لا یحاول و لا یطاول، من شرّ کلّ غاشم و طارق، [و] من سائر ما خلقت «2» من خلقک الصّامت و النّاطق، فی جنّة من کلّ مخوف بلباس سابغة، و لاء اهل بیت نبیّک محمّد صلواتک علیه و علیهم، محتجبا من کلّ قاصد لی باذیّة، بجدار حصین الاخلاص

---

(1) به پاورقی ص 119 مراجعه شود.
(2) در نسخه چاپی: ما خلقت و من خلقت ...

فی الاعتراف بحقّهم، و التّمسّک بحبلهم، موقنا بأنّ الحقّ معهم و فیهم و بهم، أوالی من والوا، و أجانب من جانبوا. فصلّ علی محمّد و آل محمّد، و اعذنی اللّهمّ بهم من شرّ ما اتّقیه، یا عظیم حجزت الاعادی عنّی ببدیع السّموات و الارض، وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ.
(1) [خداوندا صبح کردم در حالی که چنگ آویخته‌ام به حق و حرمت بلند پایه تو که از هیچ راهی دسترسی به آن نیست و هرگز مغلوب و مقهور نمی‌گردد، از شر هر دشمن ستیزه‌جو، و پیشامد ناگوار، [و] از جمیع مخلوقات بی‌زبان و گویا (یا بی‌جان و جاندار) تو، در پناه سپری از هر چیز ترسناک به لباس فراخی که همان ولایت خاندان پیامبر تو محمد- درود تو بر او و آنان باد- است، و در حالی که از هر چیزی که قصد آزار مرا دارد به پناهگاه محکمی که همان اخلاص در اعتراف بحق ایشان و چنگ آویختن به ریسمان محکم آنان است خود را پوشیده داشته، و در حالی که یقین دارم حق با آنان، و در میان آنان، و به دست آنان است، هر کس را که آنان دوست بدارند دوست می‌دارم، و از هر کس که دوری کنند دوری می‌نمایم. پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و خداوندا بحق آنان مرا از شر هر آنچه که از آن می‌پرهیزم پناه ده، ای عظیم، دشمنان را از خود دور داشتم به (آیه بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ*) خداوند آفریننده آسمانها و زمین بی‌مثال است، و (آیه وَ جَعَلْنا ...)
قرار دادیم از جلو و پشت سر ایشان سدی پس پرده بر دیدگانشان انداختیم پس ایشان نمی‌بینند].
بعد از آن باید گفت آن چیزی را که مخصوص است به تعقیب صبح و آن اینست:
الحمد للّه الّذی اذهب اللّیل بقدرته، و جاء بالنّهار [مبصرا] برحمته خلقا جدیدا، و نحن فی عافیة بمنّه وجوده و کرمه، مرحبا بالحافظین.
(2) [سپاس خدائی راست که شب را به قدرت خویش ببرد، و روز [روشن را به رحمت خود به صورت آفرینش جدیدی آورد، و ما به منّ و بخشش و کرم او در سلامتی بسر می‌بریم، آفرین به دو فرشته حافظ اعمال .

(1) و در وقت گفتن مرحبا بالحافظین التفات به جانب دست راست خود کرده بگوئی:
و حیّاکما اللّه من کاتبین «1».
[خدا شما دو کاتب [و شاهد] را زنده بدارد].
و التفات به جانب دست چپ خود کرده بگوئی:
اکتبا- رحمکما اللّه- بسم اللّه، اشهد ان لاٍ اله الّا اللّه وحده لا شریک له،ٍ و

اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله، و اشهد أنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها، وَ أنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ، علی ذلک احيی، و عليه اموت، و عليه ابعث ان شاء اللّه. اقرءا محمّدا منّی السّلام.
[بنويسيد- خدا شما را رحمت كند- بنام خدا، گواهی می‌دهم كه معبودی جز اللّه نيست كه يگانه است و شريكی برای او نيست، و گواهی می‌دهم كه محمد بنده و فرستاده اوست، و گواهی می‌دهم كه قيامت خواهد آمد و شكی در آن نيست، و همانا خداوند مردگان را زنده خواهد نمود، بر همين عقيده زندگی می‌كنم، و بر همين عقيده می‌ميرم، و بر همين عقيده از قبر برانگيخته می‌شوم اگر خدا خواهد، از جانب من به محمد (ص) سلام بفرستيد].
و بعد از آن بايد گفت:
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد فی النّهار اذا تجلّی، و صلّ علی محمّد و آل محمّد فی اللّيل اذا يغشی، و صلّ علی محمّد و آل محمّد فی الآخرة و الاولی، و صلّ علی محمّد و آل محمّد ما لاح الجديدان، و صلّ علی محمّد و آل محمّد ما اطّرد الخافقان، و صلّ علی محمّد و آل محمّد ما حدا الحاديان، و صلّ علی محمّد و آل محمّد ما عسعس ليل و ما ادلهمّ ظلام، و [صلّ علی محمّد و آل محمّد] ما تنفّس صبح و ما اضاء فجر.
(2) [خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست در روز آنگاه كه روشن شود، و بر محمد و آل محمد درود فرست در شب آنگاه كه تاريكيش فرا گير شود، و بر محمد و آل محمد درود فرست در آخرت و دنيا، و بر محمد و آل محمد درود

---

(1) در نسخه چاپی: من كاتبين و شاهدين.

فرست تا شب و روز ظهور و بروز دارند، (1) و بر محمد و آل محمد درود فرست تا مشرق و مغرب برپاست، و بر محمد و آل محمد درود فرست تا نوای شب و روز (كه مردم را به سوی قبرها سير می‌دهند) برجاست، و بر محمد و آل محمد درود فرست تا آنگاه كه شب در آمد و شد است و ظلمت آن شديد و فراگير است، و [بر محمد و آل محمد درود فرست تا صبح نفس می‌كشد، و فجر روشن می‌شود.
اللّهمّ اجعل محمّدا خطيب وفد المؤمنين اليک، و المكسوّ حلل الامان اذا وقف بين يديک، و النّاطق اذا خرست الالسن بالثّناء عليک.
(2) [خداوندا محمد (ص) را سخنگوی ميهمانان مؤمنی كه بر تو وارد می‌شوند قرار ده، و او را در آن هنگام كه در پيشگاه تو می‌ايستد جامه‌های امان بپوشان (كه بتواند بدانها امت خويش را از عذاب برهاند)، و او را گويای به مدح خودت قرار ده آنگاه كه تمام زبانها بسته و لال بماند].

اللّهمّ اعل منزلته، و ارفع درجته، و اظهر حجّته، و تقبّل شفاعته، و ابعثه المقام المحمود الّذى وعدته، و اغفر له ما احدث المحدثون من امّته بعده.
(3) [خداوندا منزلت او را بلند گردان، و درجه او را بالا بر، و دليل او را آشكار ساز، و شفاعت او را بپذير، و او را در جايگاه پسنديده و ستوده‌اى (مقام شفاعت) كه به وى وعده فرموده‌اى برانگيز، و آنچه را كه بدعتگزاران از امت او پس از وى احداث كرده‌اند بر او ببخشاى (و موجب خرده‌گيرى قرار مده)].
اللّهمّ انّى اسألک موجبات رحمتک، و عزائم مغفرتک، و الغنيمة من كلّ برّ، و السّلامة من كلّ اثم، و اسألک الفوز بالجنّة، و النّجاة من النّار.
(4) [خداوندا موجبات و اسباب رحمتت، و آمرزشهاى حتميت، و بهره‌ورى از هر كار نيكى، و سلامتى از هر گناهى را از تو در خواست مى‌كنم، و رستگارى به بهشت، و نجات از آتش دوزخ را از تو خواستارم .
اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد، و اجعل لى فى صلاتى و دعائى بركة تطهّر بها قلبى، و تؤمن بها روعى، و تكشف بها كربى، و تغفر بها

ذنبى، و تصلح بها امرى، و تغنى بها فقرى، و تذهب بها ضرّى، و تفرّج بها همّى، و تسلّى بها غمّى، و تشفى بها سقمى، و تؤمن بها خوفى، و تجلو بها حزنى، و تقضى بها دينى، و تجمع بها شملى، و تبيّض بها وجهى. و اجعل ما عندک خيرا لى.
(1) [خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و در نماز و دعاى من بركتى قرار ده كه بدان سبب دلم را پاک سازى، و هراسم را به امان مبدل نمايى، و غم و سختى‌ام را برطرف سازى، و گناهم را بيامرزى، و كارم را اصلاح نمايى، و فقرم را به دارايى آورى، و ناراحتيم را ببرى، و اندوهم را بزدايى، و غمم را آرامش بخشى، و دردم را شفا دهى، و ترسم را به امان آورى، و حزنم را بر طرف سازى، و بدهى‌ام را بپردازى، و امور پراكنده‌ام را جمع آورى، و رويم را سپيد گردانى، و آنچه را كه به نزد خود دارى خير من قرار ده .
بعد از آن بايد گفت:
اللّهمّ انّى ادعوک لهمّ لا يفرّجه غيرک، و لرحمة لا تنال الّا منک، و لحاجة لا يقضيها الّا انت يا كريم.
(2) [خداوندا تو را مى‌خوانم نسبت به اندوهى كه جز تو كسى آن را بر طرف نسازد، و براى رحمتى كه جز از سوى تو بدست نيايد، و براى حاجتى كه آن را جز تو كسى بر نياورد اى كريم .
اللّهمّ كما كان من شأنک ما اردتنى به من ذكرک، و ألهمتنيه من شكرک و دعائک، فليكن من شأنک الاجابة لى فيما دعوتک، و النّجاة فيما فزعت اليک منه، فان لم إكِن اهلا ان ابلغ رحمتک فانّ رحمتک اهل ان تبلغنى و تسعنى،

لانّها وَسِعَتْ كُلّ شَيْ‏ءٍ، و انا شى‏ء فلتسعنى رحمتك يا مولاى.
(3) [خداوندا همان گونه كه از شأن توست كه با ذكر خودت مرا قصد كرده‌اى، و شكر و دعاى خويش را به من الهام نموده‌اى، پس بايد اجابت دعاى من، و نجات از آنچه كه از آن به سوى تو پناه آورده‌ام نيز شأن تو باشد، پس اگر

من شايسته آن نيستم كه به رحمت تو برسم، (1) اما رحمت تو شايسته است كه به من برسد و مرا فرا گيرد، زيرا كه رحمت تو هر چيز را فراگرفته، و من هم يكى از چيزهايم، پس بايد رحمت تو مرا فرا گيرد اى مولاى من .
بعد از آن بايد گفت در حالتى كه بگريد يا به گريه در آرد خود را:
الهى انّ ذنوبى و كثرتها قد غبّرت وجهى عندك، و حجبتنى عن استيهال رحمتك، و باعدتنى عن استنجاز مغفرتك، و لو لا تعلّقى بآلائك، و تمسّكى بالرّجاء لما وعدت امثالى من المسرفين و اشباهى من الخاطئين بقولك: يا «عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‏ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» «1» و حذّرت القانطين من رحمتك فقلت: وَ «مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» «2» ثمّ ندبتنا برحمتك الى دعائك فقلت: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ»»
»؛ الهى لقد كان ذلّ الإياس «4» علىّ مشتملا، و القنوط من رحمتك بى ملتحفا.
(2) [خداوندا گناهان من و بسيارى آنها روى مرا در پيشگاه تو به غبار خود پوشانده، و مرا از اهليت رحمتت در پوشانده، و از طلب عملى شدن آمرزش تو دور ساخته است، و اگر نبود كه به نعمتهاى تو آويخته‌ام، و به اميدوارى به تو چنگ زده‌ام- به اين خاطر كه امثال من از اسرافكاران و اشباه من از خطاكاران را به اين فرمايش خود وعده فرموده‌اى: «اى بندگان من كه بر خود اسراف روا داشته‌ايد، از رحمت خدا نااميد مشويد، همانا خداوند تمام گناهان را مى‌آمرزد، همانا كه او آمرزنده و مهربان است» و نااميدان از رحمت خود را حذر داده‌اى و فرموده‌اى: «و چه كسى از رحمت پروردگارش نااميد مى‌شود جز گمراهان؟» سپس از روى رحمت خود ما را به سوى دعاى خويش فرا خوانده و فرموده‌اى: «مرا بخوانيد تا دعاى شما را استجابت كنم، همانا كسانى كه از عبادت من استكبار مى‌ورزند بزودى با حالت خوارى و

---

(1) سوره زمر: 39- آيه 53.
(2) سوره حجر: 15- آيه 56.

(3) سوره غافر: 40- آیه 60.
(4) «الیأس- خ ل».

زبونی داخل دوزخ می‌شوند»- خدای من، هر آینه ذلت یأس مرا فرا می‌گرفت، و نومیدی از رحمتت مرا در می‌پوشاند].
الهی قد وعدت المحسن ظنّه بک ثوابا، و اوعدت المسیّ بک ظنّه عقابا.
اللّهمّ و قد اسبل دمعی حسن الظّنّ بک فی عتق رقبتی من النّار، و تغمّد زللی، و اقالة عثرتی، و قلت- و قولک الحقّ الّذی لا خلف فیه و لا تبدیل-: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» «1».
اللّهمّ انّی اقرّ و اشهد و اعترف و لا اجحد، و اسرّ و اظهر و اعلن و ابطن بانّک انت اللّه الّذی لا اله الّا انت، وحدک لا شریک لک، و انّ محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عبدک و رسولک، و انّ علیّا أمیر المؤمنین و سیّد الوصیّین و وارث علم النّبیّین و قاتل المشرکین و امام المتّقین و مجاهد النّاکثین و القاسطین و المارقین امامی و حجّتی و صراطی و دلیلی و محجّتی، و من لا اثق بالاعمال و ان زکت، و لا اراها منجیة و ان صلحت الّا بولایته، و الایتام به و الاقرار بفضائله، و القبول من حملتها، و التّسلیم لرواتها.
(1) [خدای من! همانا تو به کسی که حسن ظن به تو دارد نوید پاداش داده‌ای، و به کسی که سوء ظن به تو دارد وعده کیفر فرموده‌ای .
[خداوندا حسن ظن من به تو در اینکه از آتش دوزخ رهایم سازی، و خطاهایم را (به آمرزش خود) بپوشانی، و از لغزشهایم درگذری، اشکم را جاری ساخته (تا شاید بدین سبب به این موارد دست یابم «2». و تو فرموده‌ای- و البته سخن تو حق است که خلف و تبدیلی در آن نیست- که: « (به یاد آور) روزی را که هر دسته از مردم را به نام امامشان فراخوانیم». خداوندا من اقرار می‌کنم و گواهی می‌دهم و اعتراف می‌دارم و انکار ندارم و در پنهان و آشکار و ظاهر و باطن گواهم که تویی آن خداوندی که معبودی جز تو نیست،

---
(1) سوره اسراء: 17- آیه 71.
(2) در ص 169 تفسیر این فراز از مؤلف (ره) به بیانی دیگر خواهد آمد.

(1) یگانه‌ای و شریکی نداری، و اینکه محمد (ص) بنده و فرستاده توست، و همانا علی که امیر مؤمنان و سید اوصیاء و وارث علم پیامبران و کشنده مشرکان و پیشوای پرهیزکاران و جهادکننده با عهدشکنان و ستمگران و از دین بیرون روندگان است، امام و حجت و راه و رهنما و جاده پهناور من (به سوی تو) است، و کسی است که جز با ولایت او و پیروی از او و اقرار

به فضائل او و پذیرش آنها از حاملان ولایت او و تسلیم در برابر راویان آنها به هیچ یک از اعمال هر چند پاکیزه باشد اطمینان ندارم، و آنها را هر چند صالح و درست بوده باشد نجات بخش نمی‌بینم .
اللّهمّ و اقرّ باوصیائه من ابنائه ائمّة و حججا، و ادلّة و سرجا، و اعلاما و منارا، و سادة [و] ابرارا، و ادین بسرّهم و جهرهم، و ظاهرهم و باطنهم و حیّهم و میّتهم، و شاهدهم و غائبهم لا شکّ فی ذلک و لا ارتیاب، و لا تحوّل عنه و لا انقلاب.
(2) [خداوندا و به اوصیاء از فرزندان او که همه پیشوایان و حجتها و رهنمایان و چراغها و نشانه‌ها و مناره‌ها و سروران نیکو کردارند اقرار می‌کنم، و به نهان و آشکار و ظاهر و باطن و زنده و مرده و حاضر و غایب آنان دینداری می‌نمایم، که شک و دو دلی در آن نیست، و بازگشت و دگرگونی‌ای از آن وجود ندارد].
اللّهمّ فادعنی یوم حشری و حین نشری بامامتهم، و احشرنی فی زمرتهم، و اکتبنی فی اصحابهم، و انقذنی بهم یا مولای من حرّ النّیران، فإنّک ان اعفیتنی منها «1» کنت من الفائزین.
(3) [خداوندا مرا در روز حشر و هنگام نشرم به امامت آنان فراخوان، و در دسته و گروه ایشان محشورم گردان، و نامم را در زمره اصحابشان بنویس، و ای مولای من بحق ایشان مرا از گرمای آتش دوزخ رهایی بخش که اگر مرا از آتش دوزخ معاف بداری از رستگاران خواهم بود].

---

(1) در نسخه چاپی: ان اعتقتنی منها «اگر مرا آزاد سازی از آن».

اللّهمّ و قد اصبحت فی یومی هذا لا ثقة لی و لا مفزع و لا ملجأ غیر من توسّلت بهم الیک من آل رسولک، علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین و علیّ و محمّد و جعفر و موسی و علیّ و محمّد و علیّ و الحسن و محمّد- صلواتک علیهم اجمعین-.
(1) [خداوندا من امروز صبح کردم در حالی که هیچ پشتیبان و پناهگاه و ملجئی ندارم جز کسانی که به آنان متوسل شده‌ام از آل رسولت علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد- درود تو بر تمامی آنان باد-].
اللّهمّ فاجعلهم حصنی من المکاره، و معقلی من المخاوف، و نجّنی بهم من کلّ عدوّ طاغ، و فاسق باغ، و من شرّ ما اعرف و ما انکر، و ما استتر علیّ و ما أبصر، و من شرّ کلّ دابّة ربّی آخِذٌ بِناصِیَتِها، إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.
(2) [خداوندا آنان را دژ من از ناخوشایندی‌ها، و پناهگاهم از چیزهای هراسناک قرار ده، و مرا بحق آنان از هر دشمن سرکش، و هر فاسق

ستمکار، و از شر آنچه که می‌شناسم یا نمی‌شناسم، و از شر آنچه که بر من پوشیده است و آنچه که می‌بینم، و از شر هر جنبنده‌ای که اختیارش به دست پروردگار من است- که همانا پروردگارم بر راه راست است- نجات بخش .
اللّهمّ بوسیلتی الیک بهم، و تقرّبی بمحبّتهم افتح علیّ ابواب رحمتک و مغفرتک، و حبّبنی الی خلقک، و جنّبنی عداوتهم و بغضهم، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ*.
(3) [خداوندا بهمین که من آنان را وسیله خودم به سوی تو قرار داده و با دوستی ایشان خود را به تو نزدیک ساخته‌ام درهای رحمت و آمرزش خود را بر من بگشا، و مرا به نزد آفریدگانت محبوب گردان، و دشمنی و کینه آنان را از من دور دار، که تو بر هر چیزی توانایی .
اللّهمّ و لکلّ متوسّل ثواب، و لکلّ ذی شفاعة حقّ، فاسألک بمن جعلتهم
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 132
الیک سببی، و قدّمتهم امام طلبتی، ان تعرّفنی برکة یومی هذا و شهری هذا و عامی هذا.
(1) [خداوندا هر توسل پیداکننده‌ای را پاداشی است، و هر صاحب شفاعتی را حقی، پس بحق آنانی که وسیله خودم به سوی تو قرارشان داده، و آنان را در پیش حاجت و نیاز خویش واداشته‌ام از تو می‌خواهم که برکت این روز و این ماه و این سال مرا به من بشناسانی .
اللّهمّ فهم معوّلی فی شدّتی و رخائی، و عافیتی و بلائی، و نومی و یقظتی، و ظعنی و اقامتی، و عسری و یسری، و صباحی و مسائلی، و منقلبی و مثوای.
(2) [خداوندا اینان تکیه‌گاه من در هر ناراحتی و آسایش، و سلامتی و گرفتاری، و خواب و بیداری، و سفر و حضر، و سختی و راحتی، و روز و شب، و حرکت و سکون منند].
اللّهمّ فلا تخلنی بهم من نعمتک، و لا تخیّبنی بهم من نائلک، و لا تقطع رجائی من رحمتک، و لا تفتنّی بإغلاق ابواب الارزاق، و انسداد مسالکها، و ارتتاج مذاهبها، و افتح لی من لدنک فتحا یسیرا، و اجعل لی من کلّ ضنک مخرجا، و الی کلّ سعة منهجا، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(3) [خداوندا بحق آنان مرا از نعمت خویش بیرون مبر، و بحق آنان از بخشش خود محرومم مساز، و امیدم را از رحمت خود مبر، و با بستن درهای روزی و مسدود کردن راهها و بستن روشهای آن امتحانم مکن، و از جانب خود گشایشی آسان برایم قرار ده، و برایم از هر سختی و تنگی‌یی راه خروج، و به سوی هر فراخی‌یی راهی پهناور قرار ده، به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان .
اللّهمّ و اجعل اللّیل و النّهار مختلفین علیّ برحمتک و معافاتک، و منّک و

فضلک، و لا تفقرنی الی احد من خلقک، برحمتک یا ارحم الرّاحمین، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ*، و بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ.

(1) [خداوندا شب و روز را بگونه‌ای قرار ده که با رحمت و سلامتی و عطا و بخشش تو بر من در آمد و شد باشند، و مرا به هیچ یک از خلق خود نیازمند مساز، به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان، که تو بر هر چیز توانایی، و به همه چیز احاطه داری .
مترجم گوید: «بباید دانست که مصنّف- قدّس سره- در حاشیه ایراد کرده که این دعای لازم الانقیاد مسمّی به دعای اعتقاد است، و از حضرت امام بحق عالم امام موسی کاظم، و از ثامن ائمّه هدی حضرت امام رضا- علیهما التّحیّة و الثّناء- مرویست، نهایتش نسخ آن مختلف است به زیاده و نقصان. و این دعائیست جلیل القدر عظیم الشّأن که در وقت شام نیز می‌توان خواندن، امّا چون در وقت شام خوانده شود بجای
«اللّهمّ و قد اصبحت فی یومی هذا»
، «اللّهمّ و قد امسیت فی یومی هذا»
باید گفت. و اللّه الموفّق».
بعد از آن باید گفت:
اللّهمّ انّی اسألک یا مدرک الهاربین، و یا ملجأ الخائفین، و یا صریخ المستصرخین، و یا غیاث المستغیثین، و یا منتهی غایة السّائلین، و یا مجیب دعوة المضطرّین، یا ارحم الرّاحمین، یا اللّه یا ربّاه، یا عزیز یا حکیم، یا غفور یا رحیم، یا قاهر یا علیم، یا سمیع یا بصیر، یا لطیف یا خبیر، یا قهّار یا جبّار، یا رحمان یا منّان، یا سبّوح یا قدّوس، یا مبدی یا معید، یا باعث یا وارث، یا فارج الهمّ، یا کاشف الغمّ، یا منزل الحقّ، یا قائل الصّدق، یا ذا البلاء الجمیل، و الطّول العظیم، یا معروفا بالاحسان، یا موصوفا بالامتنان، یا من قصرت عن وصفه السن الواصفین، و انقطعت عنه افکار المتفکّرین، یا شاهد النّجوی، یا کاشف الغمّ و دافع البلوی، یا نعم النّصیر و المولی، یا منعم یا مفضل، یا محسن یا مجمل، یا من لا یشغله صغیر عن کبیر، و لا حقیر عن خطیر، یا من بدأ بالنّعمة قبل استحقاقها، و بالفضیلة قبل

استیجابها، یا احقّ من عبد و حمد، و رجی و اعتمد
؛ (1) [خداوندا از تو درخواست می‌کنم ای گیرنده آنان که از تو در گریزند، و ای پناهگاه آنان که از تو در هراسند، و ای فریادرس فریادخواهان، و ای یاری دهنده کمک خواهان، و ای آخرین مقصود درخواست‌کنندگان، و ای اجابت‌کننده دعای بیچارگان، ای مهربانترین مهربانان، الها، پروردگارا، عزیزا، حکیما، غفورا، رحیما، قاهرا، علیما، سمیعا (ای شنوا)، بصیرا (ای بینا) لطیفا (ای آفریننده موجودات بسیار کوچک)، خبیرا (ای باخبر از همه

چیز)، ای قهار، ای جبار (جبران‌کننده نارسائیهای خلق)، ای رحمان (کسی که رحمتش عموم آفریدگان را فرا گرفته)، ای منان (بخشنده)، ای سبوح، (پاک و منزه)، ای قدوس (پاک و مبرا)، ای مبدی (آفریننده)، ای معید (باز-گرداننده)، ای باعث (برانگیزنده)، ای وارث (که روزی همه زمین و حکومتهای آن از آن تو می‌شود)، ای زداینده اندوهها، ای برطرف کننده غمها، ای نازل‌کننده حق، ای گویای راستی، ای صاحب نعمتهای زیبا و بخشش‌های بزرگ، ای که به نیکی نمودن معروفی، ای که به بخشش نمودن موصوفی، ای که زبان توصیف‌کنندگان از وصف تو نارساست، و اندیشه‌های اندیشمندان از تو بریده گشته، ای که نزد هر رازی حاضری، ای برطرف- کننده غمها و دورکننده گرفتاریها، ای یاور و سرپرست خوب، ای نعمت دهنده، ای بخشش‌کننده، ای احسان‌کننده، ای نیکی نماینده، ای که هیچ خردی از کلان بازت ندارد، و نه هیچ پستی از بلند و پر ارزش، ای کسی که پیش از آنکه کسی مستحق نعمت شود نعمت بخشیده‌ای، و پیش از آنکه کسی مستوجب بخشش شود بخشش نموده‌ای، ای سزاوارترین کسی که مورد عبادت و ستایش و امیدواری و دلبستگی قرار گرفته‌ای؛
اسألک بکلّ اسم مقدّس مطهّر مکنون اخترته لنفسک، و کلّ ثناء عال رفیع کریم رضیت به مدحة لک، و بحقّ کلّ ملک قرّبت منزلته عندک، و بحقّ کلّ نبیّ ارسلته الی عبادک «1»، و بحقّ کلّ شیء جعلته مصدّقا لرسلک،

---

(1) در نسخه ب: عبیدک.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 135

و کلّ کتاب فصّلته و احکمته و شرعته، و کلّ دعاء سمعته فأجبته، و عمل رفعته
؛ (1) [از تو می‌خواهم به هر نام مقدس پاک و پنهانی که برای خودت برگزیده‌ای، و به هر ثنای بلند و والا و بزرگی که جهت ستایش خود پسندیده‌ای، و بحق هر فرشته‌ای که منزلت او را به پیشگاه خود نزدیک ساخته‌ای، و بحق هر پیامبری که به سوی بندگانت فرستاده‌ای، و بحق هر چیزی که دلیل صدق رسولانت قرار داده‌ای، و به هر کتابی که تفصیلش داده و استوارش ساخته و قانونش نهاده‌ای، و به هر دعایی که شنیده سپس اجابتش کرده‌ای، و به هر عملی که بالایش برده‌ای؛
و اسألک بکلّ من عظّمت حقّه، و اعلیت قدره، و عرّفتنا امره، و من لم تعرّفنا مقامه، و لم تظهر لنا شأنه، ممّن خلقته من اوّل ما ابتدأت به من خلقک، و ممّن تخلقه الی انقضاء الدّهر
؛ (2) [و از تو می‌خواهم بحق هر کس که حقش را بزرگ داشته، و قدرش را بلند نموده، و امرش را به ما شناسانده‌ای، و به هر کس که مقامش را به ما معرفی نکرده‌ای، و شأنش را برای ما آشکار ننموده‌ای از جمله

کسانی که از اول خلقت بوده و از جمله کسانی که تا انقضای روزگار می‌آفرینی ؛
و اسألک بتوحیدک الّذی فطرت علیه العقول، و اخذت به المواثیق، و ارسلت به الرّسل، و جعلته اوّل فروضک، و نهایة طاعتک؛ و اتوجّه الیک بجودک و مجدک، و کرمک و عزّک، و جلالک و عفوک، و امتنانک و تطوّلک ؛ (3) [و از تو می‌خواهم بحق توحیدت همان که خردها را بر اساس آن ساخته، و بدان سبب از بندگان پیمان گرفته، و رسولان را فرستاده‌ای، و آن را نخستین واجب و نهایت طاعت خویش قرار داده‌ای، و به تو روی می‌آورم به جود و مجد و کرم و عزت و جلال و گذشت و بخشش و عطایت ؛
و اسألک یا اللّٰه یا اللّٰه یا اللّٰه، یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه، و ارغب الیک خاصا
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 136
و عاما و اوّلا و آخرا بحبیبک و رسولک محمّد سیّد المرسلین و اشرف الاوّلین و الآخرین، و بالرّسالة الّتی ادّاها، و العبادة الّتی اجتهد فیها، و المحنة الّتی صبر علیها، و المغفرة الّتی دعا الیها، و الدّیانة الّتی حضّ علیها منذ وقت رسالتک ایّاه الی ان توفّیته، و بما بین ذلک من اقواله الحکیمة، و افعاله الکریمة، و مقاماته المشهودة، و ساعاته المعدودة، ان تصلّی علیه کما وعدته من نفسک، و تعطیه افضل ما امّ من ثوابک، و تزلف لدیک منزلته، و تعلی عندک درجته، و تبعثه المقام المحمود، و تورده حوض الکرم و الجود، و علی آله الطّیّبین الأطهار المنتجبین الابرار، و علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة المقرّبین، و علی جمیع الأنبیاء و المرسلین، و الشّهداء و الصّالحین.
(1) [و از تو درخواست می‌کنم ای اللّٰه ای اللّٰه ای اللّٰه، ای پروردگار، ای پروردگار، ای پروردگار، و خصوصی و عمومی و در اول و آخر به سوی تو دست دعا و زاری دراز می‌کنم بحق حبیب و رسول تو محمد که سرور پیامبران و اشرف اولین و آخرین است، و به رسالتی که ادا کرد، و به عبادتی که در آن کوشش نمود، و به رنجی که بر آن صبر و پایداری نمود، و به آمرزشی که به سویش دعوت کرد، و به دیانتی که از آغاز رسالت تا پایان عمر در باره‌اش تأکید فراوان نمود، و به سخنان حکیمانه و افعال کریمانه و مقامات مشهود و ساعات معدودش- که در این میان و در طول عمر او به ظهور پیوسته است- که از جانب خود بر او درود فرستی چنان که به او وعده فرموده‌ای، و بهترین پاداشی را که از جانب تو قصد نموده بدو ببخشی، و منزلت او را به نزد خود نزدیک سازی، و درجه او را به نزد خود بالا بری، و او را در مقام محمود (مقام شفاعت) برانگیزی، و او را در حوض کرم و بخشش خودت وارد سازی، و نیز بر آل پاک و پاکیزه و برگزیدگان نیکوکار او، و بر جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرب، و بر جمیع

انبیاء و مرسلین و شهداء و صالحین درود فرستی .
اللّهمّ انّی اصبحت لا املک لنفسی ضرّا و لا نفعا، و لا موتا و لا حیاة و لا
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 137
نشورا، قد انقطعت و سائلی، و ذهبت مسائلی، و ذلّ ناصری، و اسلمنی اهلی و ولدی.
(1) [خداوندا من صبح کردم در حالی که مالک هیچ گونه زیان و سود و مرگ و حیات و زندگی مجددی برای خود نیستم، همانا وسائلم بریده شده و مسائلم از دست رفته و یاورم خوار گشته، و خانواده و فرزندانم مرا تسلیم کرده‌اند].
اللّهمّ و قد اکدی الطّلب و اعیت الحیل الّا عندک، و انقطعت الطّرق و ضاقت المذاهب الّا الیک، و درست الآمال و انقطع الرّجاء الّا منک، و کذب الظّنّ و اخلفت العداة الّا عدتک.
(2) [خداوندا همانا طلب سخت و دشوار، و چاره‌ها لنگ و درمانده است جز نزد تو، و راهها بریده و جاده‌ها تنگ است جز به سوی تو، و آرزوها کهنه و امیدها بریده است جز از درگاه تو، و گمانها دروغ در آمده و وعده‌ها عملی نگشته جز وعده‌های تو].
اللّهمّ انّ مناهل الرّجاء بفضلک مترعة، و ابواب الدّعاء لمن دعاک مفتّحة، و الاستعانة لمن استعان بک مباحة، و الاستغاثة لمن استغاث بک موجودة و انت لداعیک بموضع اجابة، و للصّارخ الیک ولیّ الاغاثة، و للقاصد الیک قریب المسافة، و انت لا تحتجب عن خلقک الّا ان تحجبهم الاعمال السّیّئة، و قد علمت انّ افضل زاد الرّاحل الیک عزم ارادة و اخلاص نیّة، و قد دعوتک بعزم ارادتی و اخلاص طویّتی و صادق نیّتی؛
(3) [خداوندا آبشخوارهای امیدواری به فضل تو لبریز، و درهای دعاء برای کسی که تو را بخواند گشوده، و یاری تو برای آن کس که به تو یاری جوید مباح، و فریادرسی تو برای آن کس که از تو فریادخواهی کند موجود است، و تو برای آن کس که تو را بخواند در جایگاه اجابتی، و برای آن کس که شیون کنان از تو یاری جوید یاوری، و برای آن کس که تو را قصد کند نزدیکی، و تو از خلق خود پوشیده نیستی جز آنکه اعمال زشتشان آنان را از تو پوشیده
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 138
داشته است، و به یقین دانسته‌ام که برترین توشه مسافر به سوی تو اراده استوار و خلوص نیت است، و من نیز تو را با اراده استوار و پاکسازی باطن و نیت راست و درست خویش خوانده‌ام ؛
فها انا ذا مسکینک بائسک اسیرک فقیرک سائلک، منیخ بفنائک، قارع باب رجائک، و انت اولی بنصر الواثق بک، و احقّ برعایة المنقطع الیک. سرّی لک مکشوف، و انا الیک ملهوف، اذا اوحشتنی الغربة آنسنی ذکرک، و اذا

صبّت علىّ الامور استجرت بک، و اذا تلا حکت علىّ الشّدائد امّلتک. و این یذهب بی یا ربّ عنک، و ازمّة الامور کلّها بیدک، صادرة عن قضائک، مذعنة بالخضوع لقدرتک، فقیرة الی عفوک، ذات فاقة الی رحمتک. و قد مسّنی الفقر، و نالنی الضرّ، و شملتنی الخصاصة، و عرّتنی الحاجة، و توسّمت بالذّلّة، و علتنی المسکنة، و حقّت علىّ الکلمة، و احاطت بی الخطیئة، و هذا الوقت الّذی وعدت اولیاءک فیه الاجابة، فامسح ما بی بیمینک الشّافیة، و انظر الیّ بعینک الرّاحمة، و ادخلنی فی رحمتک الواسعة، و اقبل علىّ بوجهک ذی الجلال و الاکرام، فإنّک اذا اقبلت علی اسیر فککته، و علی ضالّ هدیته، و علی حائر آویته، و علی ضعیف قوّیته، و علی خائف آمنته.
(1) [و اینک من مسکین و محتاج و اسیر و فقیر و نیاز خواه و مقیم آستان و کوبنده در امیدواری توام، و تو شایسته‌تری به یاری آن کس که به تو امید بسته، و سزاوارتری به رعایت نمودن آن کس که تنها روی دل به تو نموده. سرّ من برای تو مکشوف است، و من حزن و اندوه خود را به سوی تو می‌آورم. چون تنهایی و بی‌کسی مرا به وحشت اندازد یاد تو مرا مونس است، و چون کارها بر سر من ریزند به تو پناهنده می‌شوم، و چون شدائد و سختیها بر من هجوم آورند تنها امیدم به تو است. پروردگار من، از درگاه تو مرا به کجا برند؟ و حال آنکه زمام تمامی کارها بدست تو، و صادر از قضای تو، و با فروتنی هر چه تمامتر معترف به قدرت تو، و محتاج به عفو تو، و نیازمند به رحمت توست، راستی که فقر به
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 139
من رسیده، (1) و پریشانی حال به من اصابت نموده، و نیاز شدید مرا فرا گرفته، و حاجتمندی شامل حالم شده، و نشان ذلت و خواری پیدا نموده‌ام، و فقر و مسکنت بر من چیره آمده، و مستحق عذاب گردیده‌ام، و خطاها از هر طرف به من احاطه کرده است، و اینک آن زمان رسیده که دوستان خود را وعده اجابت در آن داده‌ای، پس همه اینها را با دست شفابخش خویش از من بزدا، و با دیده مرحمت خویش بر من بنگر، و مرا در رحمت واسعه خود داخل ساز، و با روی پر جلال و کرامت خویش به من رو آور «1»، زیرا که هر گاه تو بر اسیری روی آوری آزادش سازی، و چون بر گم‌گشته‌ای روی آوری رهنمائیش کنی، و چون بر سرگردانی رو کنی پناهش دهی، و چون بر ناتوانی روی آوری نیرومندش سازی، و چون بر خائفی روی آوری امانش بخشی .
اللّهمّ انّک انعمت علىّ فلم اشکر، و ابتلیتنی فلم اصبر، فلم یوجب عجزی عن شکرک منع المؤمّل من فضلک، و اوجب عجزی عن الصّبر علی بلائک کشف ضرّک و انزال رحمتک.
(2) [خداوندا تو بر من نعمت دادی و من سپاس نگذاشتم، و گرفتارم نمودی و من صبر نکردم، و ناتوانیم از سپاس تو موجب نشد که آنچه را از

تو امید می‌رفت از من منع کنی، و عجز من از صبر در برابر گرفتاریها واجب گردانید که پریشانی مرا بر طرف سازی و رحمتت را بر من فرو فرستی .

فیا من قلّ عند بلائه صبری فعافانی، و عند نعمائه شکری فاعطانی، اسألک المزید من فضلک، و الایزاع لشکرک، و الاغتذاء بنعمائک، فی أعفی العافیة، و أسبغ النّعمة، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ*.

(3) [ای آنکه صبر من به نزد گرفتار نمودت اندک بود پس مرا سلامتی دادی، و سپاسم به نزد نعمتهایت ناچیز بود پس به من عطا نمودی، زیادی فضلت و الهام نمودن شکرت و اغتذاء از نعمتهایت را در بهترین سلامتی، و فراوانترین نعمت از تو خواهانم، که همانا تو بر هر چیز توانایی .

---

(1) در نسخه چاپی: یا ذا الجلال و الاکرام: با روی خود به من رو آور ای صاحب جلال و کرامت.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 140

اللّهمّ لا تخلّنی من یدک، و لا تترکنی لقا لعدوّک و لا لعدوّی، و لا توحشنی من لطائفک الخفیّة و کفایتک الجمیلة، هذا مقام العائذ بک اللّائذ بعفوک، المستجیر بعزّ جلالک، قد رأی اعلام قدرتک، فاره آثار رحمتک.

(1) [خداوندا مرا از حفظ و حمایتت وامگذار (یا از نعمتهای خود خالی مگردان) و مرا مغلوب دشمن خودت و دشمن خودم رها مساز، و مرا از الطاف خفی و کفایت جمیل خویش تهیدست مگذار، اینجا جایگاه پناهنده به تو، و پناه آورنده به عفو تو، و دست به دامان عز جلال توست، که نشانه‌های قدرت تو را دیده، پس آثار رحمت خویش را به وی بنما].

اللّهمّ تولّنی ولایة تغنینی بها عن سواها، و أعطنی عطیّة لا احتاج الی غیرک معها، فانّها لیست ببدع من ولایتک، و لا بنکر من عطیّتک، ادفع الصّرعة، و انعش السّقطة، و تجاوز عن الزّلّة، و اقبل التّوبة، و ارحم الهفوة، و انج من الورطة، و اقل العثرة، یا منتهی الرّغبة، و غیاث الکربة، و ولیّ النّعمة، و صاحبا فی الغربة «1»، و رحمان الدّنیا و الآخرة، خذ بیدی من دحض المزلّة فقد کبوت، و ثبّتنی علی الصّراط المستقیم و الّا غویت، یا هادی الطّریق، یا فارج المضیق، یا جاری اللّصیق، یا رکنی الوثیق، احلل عنّی المضیق، و اکفنی شرّ ما اطیق و شرّ ما لا اطیق، یا اهل التّقوی و اهل المغفرة، و العزّة و القدرة، و الآلاء و العظمة، یا ارحم الرّاحمین، و اکرم النّاظرین، و ربّ العالمین، لا تقطع منک رجائی، و لا تخیّب دعائی، و لا تجهد بلائی، و لا تسئ قضائی، و لا تجعل النّار مأوای، و اجعل الجنّة مثوای، و أعطنی من الدّنیا منای، و بلّغنی من الآخرة املی و رضای «2»، و آتنی فِی الدُّنْیا حَسَنَةً،

---

(1) در همه نسخ خطى: صاحبا فى الكربة است، و متن فوق مطابق نسخه چاپى است.
(2) رجائى (خ ل): اميدم.

وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً، و قنى عذاب النّار، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ*، و بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ.
(1) [خداوندا آنچنان مرا يارى ده كه بدان از يارى ديگرى بى‌نيازم سازى، و بخششى بر من نما كه با داشتن آن به غير تو محتاج نگردم، كه اين كار از يارى رسانى تو بى‌سابقه، و از بخشش تو ناشناخته نيست، در افتادن در گرفتارى را از من دور ساز، و به هنگام زمين خوردن دستم را بگير و بلند گردان، و از خطاهايم در گذر، و توبه‌ام را بپذير، و بر كجروى‌هايم رحم آور، و از ورطه‌ها نجاتم بخش، و لغزشهايم را ناديده گير، اى آخرين حد رغبت (مشتاقين)، و اى فريادرس در سختيها و غمها، و اى صاحب نعمت، و اى همدم در تنهايى، و اى رحمان دنيا و آخرت، از لغزيدن و افتادن در گناه دستم را بگير كه به رو در افتاده‌ام، و مرا بر راه راست ثابت قدم بدار و گر نه گمراه خواهم شد، اى راهنماى طريق، اى نجات دهنده از تنگناى، اى همسايه نزديک من، اى ستون محكم و قابل اعتمادم، بند گرفتارى را از من باز كن، و شر آنچه را كه طاقت دارم و شر آنچه را كه طاقت ندارم از من دور ساز، اى اهل تقوى و آمرزش و عزت و قدرت و نعمتها و عظمت، اى مهربانترين مهربانان، و گرامى‌ترين بيننده‌ها، و پروردگار عالميان، اميدم را قطع مكن، و دعايم را رد منما، و گرفتاريم را مشكل مساز، و سرنوشتم را شوم مساز، و دوزخ را مأوايم قرار مده، و بهشت را مقر هميشگى من قرار ده، و آرزويم را از دنيا بر آور، و مرا به آرزو و رضايم از آخرت برسان، و در دنيا و آخرت حسنه و نيكى را به من ببخش، و مرا از آتش دوزخ نگهدار، كه تو بر هر چيز توانايى. و بر همه چيز احاطه دارى .
(2) بعد از آن بايد خواند دعائى را كه مشهور است به دعاى «صباح» حضرت سيّد السّاجدين امام زين العابدين- صلوات اللّه عليه و على آبائه اجمعين- و از ادعيه «صحيفه كامله سجّاديّه» است- على قائلها الصّلاة و التّحيّة- و آن اينست:
الحمد للّه الّذى خلق اللّيل و النّهار بقوّته، و ميّز بينهما بقدرته، و جعل لكلّ واحد منهما حدّا محدودا، و امدا ممدودا، يولج كلّ واحد منهما فى صاحبه، و يولج صاحبه فيه بتقدير منه للعباد، فيما

يغذوهم به، و ينشئهم عليه، فخلق لهم اللّيل ليسكنوا فيه من حركات التّعب، و نهضات النّصب، و جعله لباسا ليلبسوا من راحته و منامه، فيكون ذلک لهم جماما و قوّة، و لينالوا به لذّة و شهوة، و خلق لهم النّهار مبصرا ليبتغوا فيه

من فضله، و ليتسبّبوا الى رزقه، و يسرحوا فى ارضه، طلبا لما فيه نيل العاجل من دنياهم، و درک الآجل فى أخراهم، بکلّ ذلک يصلح شأنهم، و يبلو اخبارهم، و ينظر كيف هم فى اوقات طاعته، و منازل فروضه، و مواقع احكامه، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا، وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى.
(1) [سپاس خدائى راست که با نيروى خويش شب و روز را آفريد، و با قدرت خويش هر دو را از هم ممتاز گردانيد، و براى هر كدام حدى معين و اندازه‌اى معلوم قرار داد، هر كدام از آن دو را در ديگرى داخل مى‌سازد، و ديگرى را نيز در اولى فرو مى‌برد، و اين كار با نقشه‌اى است از جانب او به خاطر بندگان كه قوت و غذايشان دهد و بر اين حساب نشو و نماشان بخشد، پس شب را بر ايشان آفريد تا در آن از حركات مشقت‌بار و تلاشهاى رنج‌آور آرامش يابند، و آن را همچون لباسى قرار داد تا در لباس شب رفته از راحتى و خوابش استفاده كنند، و شب بر ايشان موجب آسايش و بازيابى قوا و نيرو باشد، و تا بدان سبب به لذت و خوشى دست يابند. و روز را براى آنان روشن آفريد تا در آن در طلب فضل و روزى او روند، و آن را سبب روزى خداوندى قرار دهند، و در زمين او به خاطر به دست آوردن آنچه كه منافع دنيوى و بهره‌هاى اخروى در آن است بگردش پردازند، و بواسطه همينها كارشان را اصلاح كند و اخبارشان را بررسى و گزارش نمايد. و مى‌بيند كه آنان در اوقات طاعات، و مقامات واجبات، و مواقع احكامش چگونه‌اند، تا بدكاران را به كردار زشتشان كيفر دهد، و نيكوكاران را به نيكى پاداش بخشد].
اللّهمّ فلک الحمد على ما فقلت لنا من الاصباح، و متّعتنا به من ضوء النّهار، و بصّرتنا به من مطالب الاقوات، و وقيتنا فيه من طوارق الآفات. اصبحنا و اصبحت الاشياء كلّها بجملتها، لک سماؤها و ارضها
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 143
و ما بثثت فى كلّ واحد منهما ساكنه و متحرّكه، و مقيمه و شاخصه، و ما علا فى الهواء و ما كنّ تحت الثّرى. اصبحنا فى قبضتک، يحوينا ملكک و سلطانک، و تضمّنا مشيّتک، و نتصرّف عن امرک، و نتقلّب فى تدبيرک، ليس لنا من الامر الّا ما قضيت، و لا من الخير الّا ما اعطيت.
(1) [خداوندا سپاس از آن توست كه سپيده صبح را براى ما شكافتى، و بدان سبب ما را از روشنايى روز بهره‌مند ساختى، و به راه‌هاى به دست آوردن قوت و غذا بينا نمودى، و در آن از حوادث آفات نگهداشتى. ما و تمامى اشيا جملگى صبح كرديم در حالى كه همه موجودات عالم از آسمان و زمين، و هر آنچه در هر كدام از آن دو پراكنده نموده‌اى از ساكن و متحرک و مقيم و مسافر، و هر آنچه كه در هوا بالا رفته، و آنچه كه در زير خاک پنهان است همه و همه از آن توست، ما همه صبح كرديم در حالى كه در قبضه قدرت توايم، ملک و سلطنت تو ما را از همه طرف احاطه كرده،

و خواست و اراده تو ما را در بر گرفته، و از روى فرمان تو دخل و تصرف مى‌كنيم، و در ميدان تدبير و نقشه تو در گردشيم؛ از سود و منفعت، چيزى جز آنچه كه تو امضاء نموده‌اى، و از خير، جز آنچه كه تو بخشيده‌اى براى ما نيست .
اللّهمّ و هذا يوم حادث جديد، و هو علينا شاهد عتيد، ان احسنّا ودّعنا بحمد، و ان اسأنا فارقنا بذمّ.
(2) [خداوندا اين روز جديد و نوى است، و بر ما گواهى مواظب و آماده است، اگر نيكى كنيم با حمد و ستايش ما را وداع گويد، و اگر بدى كنيم با مذمت و نكوهش از ما جدا مى‌شود].
اللّهمّ صلّ على محمّد و آله، و ارزقنا حسن مصاحبته، و اعصمنا من سوء مفارقته بارتكاب جريرة، او اقتراف صغيرة او كبيرة، و اجزل لنا فيه من الحسنات، و اخلنا فيه من السّيّئات، و املأ لنا ما بين طرفيه حمدا و شكرا، و اجرا و ذخرا، و فضلا و احسانا.

(1) [خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و مصاحبت نيكوى با آن را به ما روزى كن، و ما را از بد مفارقت كردن آن با ارتكاب اعمال زشت و انجام گناهان كوچک و بزرگ محفوظ بدار، و در اين روز حسنات ما را فراوان گردان، و ما را از گناهان خالى ساز، و براى ما در ميان اين روز آنچه جا دارد از ستايش و سپاسگزارى و پاداش و ذخيره آخرت و فضل و احسان پر ساز].
اللّهمّ يسّر على الكرام الكاتبين مئونتنا، و املأ لنا من حسناتنا صحائفنا، و لا تخزنا عندهم بسوء اعمالنا.
(2) [خداوندا زحمت ما را بر فرشتگان كاتب اعمال آسان نما، و اوراق نامه اعمال ما را از حسناتمان پر ساز، و ما را با اعمال زشتمان به نزد آنان خوار و بى‌ارزش مساز].
اللّهمّ اجعل لنا فى كلّ ساعة من ساعاته حظّا من عبادتک، و نصيبا من شكرک، و شاهد صدق من ملائكتک.
(3) [خداوندا در هر ساعتى از ساعات اين روز بهره‌اى از عبادتت، و نصيبى از سپاسگزاريت، و گواه صادقى از فرشتگانت براى ما قرار ده .
اللّهمّ صلّ على محمّد و آله، و احفظنا فيه من بين ايدينا و من خلفنا و عن ايماننا و عن شمائلنا و من جميع نواحينا، حفظا عاصما من معصيتک، هاديا الى طاعتک، مستعملا لمحبّتک.
(4) [خداوندا بر محمد و آل او درود فرست، و ما را از پيش رو و پشت سر و راست و چپ و از جميع اطراف خودمان محافظت نما، آنچنان حفظى كه نگهدارنده از معصيت و رهنماى به طاعت و سرگرم‌كننده به محبت تو باشد].

اللّهمّ صلّ على محمّد و آله، و وفّقنا فى يومنا هذا و [فى ليلتنا هذه و فى جميع ايّامنا و ليالينا لاستعمال الخير، و هجران الشّرّ، و شكر النّعم، و اتّباع السّنن، و مجانبة البدع، و الامر بالمعروف، و النّهى عن المنكر، و حياطة الاسلام، و انتقاص الباطل و اذلاله، و نصرة الحقّ و اعزازه، و ارشاد الضّالّ، و معاونة الضّعيف، و ادراك اللّهيف.

(1) [خداوندا بر محمد و آل او درود فرست، و ما را در اين روز و شب و در جميع روزها و شبهامان به انجام خير، و دورى از بدى، و سپاس نعمتها، و پيروى سنت‌ها، و پرهيز از بدعتها، و امر به معروف، و نهى از منكر، و پاسدارى اسلام، و كاستن و خوار نمودن باطل، و نصرت و اعزاز حق، و ارشاد گمراه، و كمك ناتوان، و ياورى ضعيف، و دادرسى مظلوم موفق بدار].

اللّهمّ صلّ على محمّد و آله، و اجعله ايمن يوم عهدناه، و افضل صاحب «1» صحبناه، و خير وقت ظللنا فيه، و اجعلنا من ارضى من مرّ عليه اللّيل و النّهار من جملة خلقك، اشكرهم لما اوليت من نعمك، و اقومهم بما شرعت من شرائعك، و اوقفهم عمّا حذّرت من نهيك.

(2) [خداوندا بر محمد و آل او درود فرست، و اين روز را مبارک‌ترين روزى كه سراغ داريم، و برترين همدمى كه با او در خوريم، و بهترين وقتى كه در آن ماندگاريم قرار ده، و ما را در ميان خلق خود از خرسندترين افرادى كه شب و روز بر آنان مى‌گذرد، از سپاسگزارترين كسانى كه از نعمتهاى خود به آنان بخشيده‌اى، و قيام‌كننده‌ترين كسان به انجام شرايع و دستوراتى كه نهاده‌اى، و خوددارترين آنان از آنچه كه نهى فرموده و ترسانده‌اى قرار ده .

اللّهمّ انّى اشهدک و كفى بک شهيدا، و اشهد سماءک و ارضک و من اسكنتهما من ملائكتک و سائر خلقک، فى يومى هذا، و ساعتى هذه، و ليلتى هذه، و مستقرّى هذا، انّى اشهد انّک انت اللّه الّذى لا اله الّا انت، قائم بالقسط، عدل فى الحكم، رؤوف بالعباد، مالک الملک، رحيم بالخلق، و انّ محمّدا عبدک و رسولک، و خيرتک من خلقک، حمّلته رسالتک فادّاها، و امرته بالنّصح لامّته فنصح لها.

(3) [خداوندا تو را گواه مى‌گيرم- و تو از نظر گواه بودن كافى هستى- و آسمان و زمين و فرشتگان و ساير مخلوقاتت را كه در آنها اسكان داده‌اى در اين روز و اين ساعت و همين شب و همين جايگاهم گواه مى‌گيرم كه:

---

(1) در نسخه الف و ب: افضل يوم و ايمن صاحب است.

من گواهى مى‌دهم كه تو خدايى هستى كه معبودى جز تو نيست، (1)

قیام‌کننده به عدل، عادل در داوری، مهربان به بندگان، مالک ملک هستی، دلسوز آفریدگان می‌باشی، و اینکه محمد (ص) بنده و فرستاده و برگزیده از میان آفریدگان توست، بار رسالت خود را بدوش او نهادی پس آن را ادا نمود، و او را به خیر خواهی امتش دستور دادی و او نیز برای آنان خیرخواهی نمود].
اللّهمّ فصلّ على محمّد و آله اكثر ما صلّيت «1» على احد من خلقك، و أنله عنّا افضل ما انلت احدا من عبادك، و اجزه عنّا افضل و اكرم ما جزيت احدا من الأنبياء عن امّته، انّك انت المنّان بالجسيم، الغافر للعظيم، و انت ارحم من كلّ رحيم؛ و صلّى اللّه على سيّدنا و نبيّنا محمّد و آله الطّيبين الطّاهرين الاخيار الانجبين.
(2) [خداوندا پس بر محمد و آل او درود فرست بیشترین آن درودی را که بر هر کدام از آفریدگانت فرستاده‌ای، و از طرف ما برترین چیزی را که به هر یک از بندگانت داده‌ای به وی بده، و از جانب ما برترین و گرامی‌ترین پاداشی را که به هر کدام از پیامبرانت از سوی امت خود داده‌ای به او ببخش، که تویی بخشنده عطاهای گران، و آمرزنده گناهان بزرگ، و تویی مهربانتر از هر مهربانی.
و خداوند درود فرستد بر سرور ما محمد و آل پاک و پاکیزه او که برگزیدگان خلق و شرافتمندان عالمند].
(3) و بباید دانست که ادعیه و اذکاری که وارد است از ارباب عصمت و اصحاب هدایت- صلوات اللّه علیهم- در باب تعقیبات نماز، بخصوص ادعیه و اذکاری که در تعقیب نماز صبح مذکور است بسیار است، نهایتش ما از جهت رعایت اختصار و اجتناب از اطناب و اکثار که مبادا باعث کلال و مورث ملال گردد به همین قدر که یاد کرده شد اکتفا کردیم، و به زیاده از آن اقدام ننمودیم، و اللّه ولیّ الاعانة و التّوفیق، و بیده أزمّة التّحقیق.

---

(1) در نسخه الف: كأتمّ ما صلّيت.

[توضیحی از مؤلف در آداب تعقیب
(1) و بباید دانست که آنچه ما ذکر کردیم درین مختصر از تعقیب نماز، مأخوذ است از احادیث متکثّره و روایات متعدّده که در یک روایت مجتمع نبوده است، بلکه از روایات متفرق نقل کرده شده، پس تو مخیّری در آنکه همه آن ادعیه را که ذکر یافته است بخوانی، یا بر بعضی از آن اقتصار نمائی هر گاه که وقت تو گنجایش خواندن همه آن نداشته باشد و هر گاه از نفس خود کلالی و ملالی دریابی پس باید که ترک دعا خواندن کنی و بدون میل نفس به سوی آن و اقبال بر آن تکلیف به اکمال دعا نکنی، زیرا که توجّه و اقبال نفس در دعا و عبادت به منزله روح آنست، و اصحاب قلوب نیز گفته‌اند که: دعا خواندن به غیر توجّه و اقبال خاطر، چون تیری است بی‌پر که هرگز به هدف نمی‌رسد.
و سنّت است که بعد از ادای نماز صبح تا بر آمدن آفتاب بر مصلّای خود نشسته باشی اگر چه مشتغل به تعقیب خواندن نبوده باشی، (2) چه روایت شده است از امام المتّقین امیر المؤمنین- صلوات اللّه علیه- که آن حضرت فرموده‌اند:
من صلّی فجلس فی مصلّاه الی طلوع الشّمس کان له سترا من النّار.
یعنی «هر کس که نماز بامداد را ادا نماید، و تا برآمدن آفتاب بر جای نماز خود بنشیند هر آینه بوده باشد آن عمل از برای او ستری از آتش دوزخ».
کنایه از آنکه به سبب این عمل از آتش دوزخ مستور و محجوب ماند.
(3) و سزاوار آنست که بعد از تعقیب نماز صبح سوره «یس» خوانده شود، چه در حدیث آمده است که: «هر که سوره مبارکه «یس» را در اول روز بعد از نماز صبح بخواند آن روز تا شب از جمیع مکاره بلکه از مردن در آن روز در امان اللّه تعالی بوده باشد، و اگر در اول شب بخواند آن شب تا روز محفوظ بوده باشد، و اگر لا بد او را در آن روز یا شب باید مرد به قدرت اللّه تعالی خواندن سوره مذکوره را در آن شب و آن روز فراموش کند».
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 148
(1) و این سوره را بدین سبب که دفع موت و بلیّات را در آن روز از قاری خود می‌کند «سورة الدافعة» می‌نامند، و همچنین به جهت آنکه از برای هر حاجتی که خوانده شود به برکت آن به انجاح رسیده منقضی شود «سورة القاضیة» اش نیز می‌گویند، و اللّه الموفّق.

[تفسیر مفردات دعاهای این فصل

توضیح: (2) بیان کنیم آن چیزی را که درین فصل واقعست و محتاج به بیانست چنان که دأب و عادت ما درین کتابست. «وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»* مراد از اسلام در اینجا اذعان به حکم، و انقیاد به امر است، یعنی: مائیم اذعان‌کننده به حکم پروردگار خود، و انقیاد نماینده به امر او، و اخلاص‌ورزنده در عبادت او؛ چنان که مفسّران در تفسیر قول خدای تعالی که: لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ* «1» گفته‌اند که: مراد به اسلام درین کلام معجز نظام، اذعان و انقیاد است نه معنی متعارف اسلام.

«لا نعبد الّا ایّاه مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ*»

یعنی: عبادت ما منحصر است در عبودیّت حضرت عزت در حالتی که مخلوط سازنده نیستیم عبادت او را به عبادت غیر او، و شریک سازنده نیستیم کسی را در طاعت او، کنایه از آنکه عبادت نمی‌کنیم غیر او را نه بر سبیل انفراد، و نه بر سبیل اشتراک، بلکه عمل را خالصا مخلصا از برای خدا می‌کنیم نه از برای سمعه و ریا، چه عبادت شرکت را برنتابد بلکه محض قربت را شاید. و نعم ما قال:

عبادت به اخلاص نیّت نکوست و گر نه چه آید ز بی‌مغز، پوست

«القیّوم» مراد به قیّوم ذاتی است که قیام و پایداری همه ممکنات و جمیع موجودات متعلّق به او باشد، یعنی به وجود او وجود پیدا کرده، یا آنکه نظام جمیع آنها مربوط به قبضه تصرف او بوده باشد بر وجهی که مراعات احوال کل

---

(1) سوره بقره: 2- آیه 136.

واحد از موجودات را بر وفق مقتضای استعداد ذاتی نموده، به مرتبه کمالش برساند و کمالات اشیا- کما لا یخفی- بحسب استعداد و قابلیّت مختلف است.

مترجم گوید: «صاحب «کشّاف» گفته که: القیّوم هو الّذی دائم القیام بتدبیر الخلق و حفظه. «1» و بعضی دیگر گفته‌اند که: قیّوم عبارت از ذاتی است که قائم بذاته باشد، چنان که گفته‌اند:

قائم مطلق توئی امّا بذات از جوانمردی نیائی در صفات

و اللّه أعلم». (1)

«اهدنی من عندک»

ممکن است که مراد به هدایت خدای تعالی درین کلام خیر انجام، دلالت

موصله به مطلوب که عبارت از رسانیدن به مطلوبست باشد، و می‌تواند بود که مراد به دلالت علی ما یوصل الی المطلوب که به معنی ارائه طریق و نمودن راهست باشد. پس معنی
«اهدنی من عندک»
بر تقدیر اول که هدایت به معنی دلالت موصله به مطلوبست عبارت از: فیروزی یافتن و فایز شدن به جنّات نعیم، و تزویج حور العین است. و بر تقدیر ثانی که به معنی ارائه طریق است عبارت از: محو نمودن آثار علایق جسمانیّه و رفع کردن استار عوایق هیولانیّه است، کنایه از آنکه عقل و حواس و هستی و اساس مرا همواره در مطالعه اسرار جلال، و ملاحظه انوار جمال خود منحصر و مقتصر دار، بر وجهی که اصلا و قطعا به غیر آن انوار و اسرار به چیزی دیگر ملتفت نشوم، بلکه دائم الأوقات مستغرق مشاهده انوار جمالی و اسرار جلالی تو بوده باشم. «2»

---

(1) قیوم کسی است که دائما دست بکار تدبیر و نگهداری مخلوقات است.
(2) در ترجمه مسامحه شده لذا مطلب معکوس و وارونه جلوه‌گر شده است، زیرا هدایتی که ایصال به مطلوب باشد از هدایتی که به معنی ارائه طریق است قوی‌تر و شأنش به مراتب بالاتر است، پس چطور می‌تواند بود که اولی دسترسی به باغات و جنّات و حور- العین باشد، و دومی نظر به انوار جلال و جمال الهی که لذت آن بسی بالاتر و برتر از لذت اولی است؟! بلکه از عبارت متن عربی کتاب بر می‌آید که این هر دو قسم تفسیر مطلوب است و ترجمه آن چنین است: «ممکن است مراد از هدایت در اینجا راهنمایی رساننده به مطلوب باشد، یا راهنمایی به چیزی که آدمی را به مطلوب می‌رساند، که (آن مطلوب) همان فائز شدن به بهشت یا محو آثار علایق جسمانی و ... می‌باشد».
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 150
مترجم گوید: «بباید دانست که
«و افض علیّ من فضلک»
فیض در لغت به معنی کثرت و سیلان آبست، قال فی «القاموس»: فاض الماء یفیض فیضا و فیضوضة ای کثر حتّی سال. یعنی «بسیار کن و به سیلان در آر بر من فضل و کرم خود را». و کلام از قبیل استعاره بالکنایة است با تخییل، چه تشبیه شده است فضل الهی در زیاده شدن و سیلان کردن به آب، و اکتفا شده است به ذکر مشبّه؛ و ذکر افاضه که از ملائمات مشبّه به است تخییل آنست.
«و أنزل علیّ من برکاتک»
یعنی: «نازل ساز و فرو فرست بر من از برکتها و نعمتهای خود».
تشبیه شده است درین فقره رسانیدن خدای تعالی برکتهای خود را به ما،

به انزال كه عبارت از ايصال چيزى است از بالا به شيب، بر سبيل استعاره، چه تشبيه شده است بلندى و شيبى به حسب رتبه به بلندى و شيبى مكانى، و استعاره شده لفظى كه از براى آن موضع «1» است كه درين معنى استعمال يابد در آن معنى- و اللّه أعلم».
(1)
«و قدرتك الّتى لا يمتنع منها شى‌ء»
يعنى قدرت كامله تو كه به جميع اشيا محيط است. و ممكن نيست كه هيچ فردى از افراد ممكنات در تحت مقدورات الهى منتظم نباشند بلكه قدرت او جميع مقدورات را بر وجه ابلغ احاطه نموده است. و از اين عبارت چنين به حيطه فهم در مى‌آيد كه لفظ «شى‌ء» را بر ممتنع الوجود اطلاق نمى‌توان كرد. «2»

---

(1) در نسخه الف: موضوع.
(2) اينكه ممتنع الوجود از تحت قدرت الهى خارج است از جهت قصور و كاستى قدرت الهى نيست، بلكه از اين جهت است كه آن ممتنع قابليت آن را كه قدرت الهى به آن تعلق گيرد و در آن اثر بگذارد ندارد، (مانند اينكه يک پهلوان نتواند كاغذى را چندين متر پرتاب كند كه ضعف از كاغذ است كه قابليت رفتن ندارد نه از پهلوان) بنا بر اين، قصور و كوتاهى از جانب خود آن است نه از جانب قدرت كامله خداوندى (مؤلف- ره).

(1)
«و لا تزغ قلبى»
اصل «تزغ» از «زيغ» است، و آن عبارتست از ميل نمودن و منحرف شدن از طريق سداد و مسلک رشاد؛ و مراد آنست كه سلب توفيق از من مكن، تا بر صفت اهتدا باقى بوده باشم و از جاده مستقيم و دين قويم منحرف نشوم.
و التّوفيق منه سبحانه.
«و من فجاءة نقمتک»
فجاءة- بضم فاء و مد همزه- عبارتست از وقوع چيزى ناگاه و بى‌خبر دفعة واحدة. و مراد به «نقمة» عقابست، و به فتح نون بر وزن كلمه، و به كسر نون بر وزن نعمة هر دو آمده است. قال فى «القاموس»:
«النّقمة بالكسر و الفتح: المكافاة بالعقوبة.
«و من درک الشّقاء»
درک- به تحريک- را بر مكان اطلاق مى‌نمايند، و طبقات آن را «دركات» مى‌نامند؛ و طبقات دوزخ را «دركات» مى‌گويند، و طبقات جنّت را «درجات»؛ و بر نهايت شى‌ء نيز كه تعلّق به جهت اسفل دارد اطلاق درک

می‌نمایند «1».
«و من یعنینی امره»
به عین بی‌نقطه و یاء بدو نقطه زیرین که ما بین نونین واقع است عبارت از چیزیست که این کس را نهایت اهتمام به شأن آن بوده باشد، یقال: عنی بالشّی‌ء اذا اهتمّ بشأنه.
«باللّه الاحد الصّمد»
چنانچه از لفظ «اللّه» اراده ذاتی می‌کنند که مستجمع جمیع صفات کمال بوده باشد، یعنی صفات جمالی که عبارت از صفات ثبوتیّه است، همچنان از لفظ «احد» اراده ذاتی می‌نمایند که مستجمع جمیع صفات جلالی که عبارت از صفات سلبیّه است بوده باشد، چه واحد حقیقی عبارت از ذاتی است

---

(1) ظاهرا «درک» در اینجا مصدر است به معنی «لحاق» یعنی رسیدن شقاوت و بدبختی. و با کلمات قبل خود از قبیل: زوال و تحویل و فجاءة که همه مصدرند مناسبتر است.

که می‌باید منزّه بوده باشد از ترکّب ذهنی و خارجی، و تعدّد، (1) و هر چیزی که که مستلزم یکی ازین دو چیز که عبارت از ترکّب و تعدّد است بوده باشد مثل جسمیّت و تحیّز؛ و مشارکت در حقیقت و لوازم آن مانند وجوب وجود و قدرت ذاتیّه و حکمت تامّه.
و «صمد» ذاتی را گویند که مرجع و مقصود جمیع موجودات در تحصیل مرادات و طلب حاجات کلّیّة و جزئیّة به او باشد که از کرم عمیم او در خواست کنند و التماس ازو نمایند. قال فی «الصّحاح»: صمده یصمده صمدا ای قصده. و الصّمد: السّیّد لأنّه یصمد الیه فی الحوائج.
و «کفو» مثل و مانند را گویند، پس اول این سوره مبارکه دلالت بر احدیّت کرد که عبارت از منفرد بودن ذاتست با اتّصاف جمیع صفات جمالی، و آخر این سوره دلالت بر واحدیّت نمود که عبارت از منزه بودن ذاتست از جمیع صفات جلالی.
«بِرَبِّ الْفَلَقِ» فلق عبارت است از شکافته شدن چیزی به نوعی که چیزی دیگر از آن ظاهر و پیدا شود؛ و این شامل جمیع ممکناتست، چه حضرت عزت- جل شأنه و عظم برهانه- جمیع ممکنات را از ظلمت عدم به منصّه ظهور جلوه‌گر نموده، کسوت وجود را در ایشان پوشانیده است. و «فلق» به سکون لام مصدر «فلقت الشّی‌ء فلقا» است ای شققته شقّا. یعنی شکافتم آن را شکافتنی، و منه قوله تعالی: فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی «1»، یعنی «شکافنده نبات از حبّه، و درخت از تخم».
و «الغاسق» شب شدید الظّلمة را گویند، یعنی شبی که بغایت، تاریک و

بنهایت، تیره باشد. و «وَقَبَ» یعنی: داخل شود و نفوذ کند تاریکی شب در همه چیز. و «النَّفَّاثاتِ فِی الْعُقَدِ» یعنی نفوس آدمیان ساحر یا زنان ساحره که به طریق

---

(1) سوره انعام: 6- آیه 95.

سحر گرهی چند بر ریسمان‌های الوان می‌زنند و بر آن عقدها دم می‌دمند.

(1) و باید دانست که اعتقاد فرقه ناجیه امامیّه- أنار اللّٰه براهینهم الجلیّة- آنست که سحر و جادو در حضرت پیغمبر ما و سایر انبیا و أئمّه هدی- علیه و علیهم صلوات اللّٰه الملک الأعلی- مؤثّر نبوده و ضرر ایشان نمی‌کرده، و اینکه حضرت عزّت درین سوره مبارکه امر به استعاذه نمودن حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم از ساحران نفوس کرده دلالت بر آن ندارد که سحر تأثیر در آن حضرت کرده باشد، و این از قبیل قول خدای تعالی است که حکایت از احوال انبیای سابق به عنوان دعا فرموده که:

رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا «1»، یعنی: «ای پروردگار ما مگیر ما را به عقوبت آن اگر فراموش کردیم فعلی از طاعات را، یا خطا کردیم و بدون قصد مرتکب مناهی شدیم». چه همچنانچه قول مذکور دلالت بر وقوع نسیان و خطائی که منافی نبوت است نمی‌کند، امر به استعاذه مذکوره نیز دلالت بر وقوع تأثیر سحر و جادو بر حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم نمی‌کند.

و امّا آنچه علمای مخالفین مثل مسلم و بخاری در کتب حدیث خود نقل کرده‌اند که سحر در حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم به مرتبه‌ای تأثیر کرده بود که آن حضرت را گمان آن می‌شد که فعلی از جناب ایشان صدور یافته است و اصلا فعلی از ایشان صادر نشده بود از جمله اکاذیب و مفتریات و اباطیل و واهیات آن قوم است، و هر که اندک از علم بهره داشته باشد داند که از این مقوله سخنان را خرافات می‌گویند که هیچ عاقلی قائل به آن نمی‌شود، زیرا که بر تقدیری که آنچه در باب تأثیر سحر می‌گویند واقعی باشد و صحّتی داشته باشد لازم می‌آید که طعن کفّار که می‌گفتند: إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً* «2»، صادق باشد، یعنی «شما پیروی نمی‌کنید مگر مرد مسحور را» یعنی سحر کرده شده را «3».

---

(1) سوره بقره: 2- آیه 286.

(2) سوره اسراء: 17- آیه 47.

(3) مرحوم علامه طباطبائی فرموده: این اشکال وارد نیست، زیرا منظور مشرکین از اینکه آن جناب را مسحور بخوانند این بوده که آن جناب بی‌عقل و دیوانه است، آیه شریفه هم این معنا را رد می‌کند، و اما تأثیر

سحر به اینکه مرضی در بدن آن جناب پدید آید و یا اثر دیگری نظیر آن را داشته باشد، هیچ دلیلی بر مصونیت آن جناب از چنین تأثیری در دست نیست، و در «مجمع» روایت کرده که بسیار می‌شد که رسول خدا (ص) حسن و حسین را با این دو سوره تعویذ می‌کرد.

(1) و امّا اعتذاری که درین باب گفته‌اند که سحر در آن حضرت به عنوان جنون تأثیر نموده بود نیز عذر بدتر از گناه است، چه هر گاه سهو و نسیان و تأثیر سحر و هذیان بر انبیا و أئمّه هدی که خزنة سرّ اللَّه‌اند و حفظة حدود اللَّه‌اند جایز نیست و وقوع آن نسبت به معصوم روا نیست و منافی عصمت و از نقایص نبوت و امامت است، اتّصاف به جنون نیز به طریق اولی از نقایص بوده باشد، فافهم وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ.
و «الْخَنَّاسِ» مراد به خنّاس شیطان است که هر گاه انسان ذکر پروردگار خود نماید او فراهم آید و منقبض شود و از این کس دوری نماید. و تفسیر فاتحة الکتاب را در خاتمة الکتاب ذکر خواهیم کرد، ان شاء اللَّه تعالی وحده العزیز.
«لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ» مراد به سنة فتور و سستی است که قبل از خواب دست می‌دهد. و تقدیم سنه بر نوم- با آنکه قیاس در نفی آنست که ترقّی از اعلی به ادنی نمایند بر عکس اثبات، که در آن ترقّی از ادنی به اعلی کنند- بنا بر آنست که طبیعت سنه که فتور و سستی است طبعا بر طبیعت خواب مقدم است؛ یا آنکه مراد به سنه حالتی است که مرکّب باشد از سنه و خواب، چنان که بر حیوانات طاری می‌شود؛ و مقصود نفی این حالت مرکّبه است.
مترجم گوید: «بباید دانست که بعضی از مفسّرین گفته‌اند که: سنه و نوم حالتی است واحده ممتده که مبدأ آن اول استرخاء اعصاب دماغ است، یعنی سنه مقدمه خوابست، و مجموع سنه و نوم خوابی است تمام، و مقصود نفی این

مجموع است به ترتیب وجود، یعنی نفی آن چیزی که اولش سنه است و آخرش نوم، پس سنه و نوم من حیث المجموع یک کلمه است از قبیل: الرّمّان حلو حامض که به معنی مزّ است یعنی می‌خوش. و این وجه چنانچه مخفی نیست بقدر دور است زیرا که حرف «لا» که در میان سنه و نوم در آمده است مساعده بر توجیه مذکور نمی‌کند. و بعضی دیگر در جواب اینکه اولی در نفی تقدیم اقوی است گفته‌اند که: معنی اخذ، غلبه و تسلّط است؛ و نفی تسلّط ضعیف، به ذکر اولی است. و این وجه نیز تکلّف است- و اللَّه أعلم بحقایق الأمور».
(1) «وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما» یعنی ثقیل و سنگین نیست بر حضرت عزّت نگاه

داشتن و محافظت نمودن آباء علوى و امّهات سفلى «1». و «الطاغوت» طاغوت بر وزن «فلعوت» است مشتق از طغيان كه به معنى در گذشتن از حدّ و اندازه است، و در اصل «طغيوت» بوده كه لام الفعل آن را بر خلاف قاعده و قياس بر عين الفعل مقدم داشته‌اند، بعد از آن قلب كرده‌اند «ياء» را به واسطه تخفيف به «الف».
و طاغوت را بر چند معنى اطلاق مى‌كنند: بر شيطان يا هر چه را پرستش نمايند كه غير معبود حقيقى باشد، يا هر چه باز دارد بنده را از عبادت حق- سبحانه و تعالى- چنانچه گفته‌اند:
هر چه مانع آيدت از ياد دوست از على بشنو كه آن طاغوت اوست
مترجم گويد: ببايد دانست كه بعضى طاغوت را بر كاهن و اصنام و كسى كه مانع باشد از عبادت اللّه تعالى و رئيس و بزرگ اهل ضلال نيز اطلاق مى‌كنند- و اللّه أعلم».
(2) «لَا انْفِصامَ لَها» به معنى لا انقطاع لها است يعنى: او را انقطاعى نباشد. چه مراد به فصم، قطع است.
«ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ» به معنى استولى است يعنى: مستولى شد بر

---
(1) يعنى افلاك آسمانى و عناصر اربعه.

عرش.
(1) «يُغْشِى اللَّيْلَ النَّهارَ» به معنى يغطّيه است يعنى: مى‌پوشاند شب ظلمانى را به روز نورانى. «يَطْلُبُهُ حَثِيثاً» حثيث فعيل است از «حثّ» به معنى تعاقب، يعنى شب و روز تعاقب همديگر مى‌كنند، و به سرعت تمام از پى هم در مى‌آيند.
«وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ» اين هر سه كلمه منصوبند تا عطف بر «سماوات» باشند. و «مُسَخَّراتٍ» حال است از شمس و قمر و نجوم در قرائت نصب، و مرفوع‌اند به مبتدا بودن، و مُسَخَّراتٍ خبر ايشان است در قرائت رفع. و برين تقدير «تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً» حال باشند، يعنى: دعا كنيد و بخوانيد مر پروردگار خود را در حالتى كه متضرّعين يعنى زارى‌كننده، و در حالتى كه مختفين يعنى نهاندارنده باشيد. كنايه از آنكه دعا را مخفى و پوشيده كنيد و آهسته بخوانيد، چه دعا در سرّ كه عبارت از نهان داشتن آنست افضل است از دعا كردن به ظاهر و دعا خواندن به جهر، زيرا كه «معتدين» را در قول خداى تعالى: «إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» يعنى «به درستى كه حضرت عزّت دوست نمى‌دارد جماعت معتدين را» تفسير كرده‌اند به گروهى كه طالب چيزى باشند كه لايق ايشان نباشد، مثل آرزوكنندگان مرتبه انبيا و اوليا عليهم السّلام را، و به جمعى كه فريادكنندگانند در قرائت دِعا، يعنى به آواز بلند دعا مى‌خوانند.

«وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً» این هر دو حالند، یعنی: بخوانید و دعا کنید پروردگار خود را در حالتی که هراسان و ترسان باشید از رد و عدم قبول اعمال شما بنا بر تقصیری که در آن اعمال صادر شده باشد از شما، و در حالتی که طامع باشید در اجابت دعا بنا بر بسیاری رحمت پروردگار و بهره‌مندی از کرم بی‌نهایت کردگار.
«مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّی» مداد به معنی سیاهی است که به آن کتابت می‌کنند. و مراد آنکه اگر دریا تمام سیاهی شود از برای نوشتن کلمات علم و حکمت

پروردگار من، (1) «لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّی» یعنی: هر آینه مداد دریا تمام شود و هیچ از آن نماند و کلمات پروردگار من همچنان بر حال خود باقی باشد، «وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ» ضمیر «بِمِثْلِهِ» راجع است به بحر، یعنی و اگر چه بیاوریم مثل دریا دیگر باره «مَدَداً» یعنی زیاده بر آن دریا.
«فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ» مراد به لقاء حضرت عزّت، حسن بازگشت و رجوع است به سوی ربّ العزّة در روز قیامت.
«وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا»، «واو» «وَ الصَّافَّاتِ» و «واو» «و الزّاجرات»! و «واو» «و التّالیات»! این هر سه «واو» قسم‌اند، یعنی قسم به فرشتگان که صافّات و زاجرات و تالیات‌اند. و باید دانست که بعضی صافّات و زاجرات و تالیات را به طوایف فرشتگان تفسیر نموده‌اند، یعنی فرشتگانی که به حسب مراتب خود در مقام عبودیّت صفها کشیده‌اند، و بنا بر اراده و مقتضای امر الهی به زجر و جبر اجرام علویّه و سفلیّه قیام نموده‌اند تا آثار و نتایجی که به امر الهی به جهت مصلحت مخلوقات در آنها مندرج است به ظهور رسد و مقصود به حصول بپیوندد، و به تلاوت آیات الهی بر انبیا و مرسلین مأمور شده‌اند.
و جمعی دیگر به نفوس علما تفسیر کرده‌اند، یعنی نفوسی که در عبادات صفها بسته‌اند، و به براهین ساطعه و دلایل قاطعه مکلّفین را از فسق و کفر، زجر و جبر کرده‌اند، و آیات الهی و شرایع او را تلاوت نموده‌اند.
و گروهی دیگر به نفوس مجاهدین تفسیر کرده‌اند، یعنی نفوسی که در حال قتال صفها کشیده‌اند، و اسبان و دشمنان را زجر و جبر نموده‌اند، و ذکر خدای تعالی را در معرکه جهاد بر وجهی تلاوت کرده‌اند که مجاهده و مقاتله ایشان را مانع از آن نیست.
«وَ رَبُّ الْمَشارِقِ» یعنی مشارق آفتاب که هر روز از درجه یا دقیقه‌ای علیحده طالع می‌شود، یا مراد به مشارق مشارق کواکب باشد، چه هر کوکبی را مشرقی

باشد که کوکب دیگر را نباشد که از آنجا طالع می‌شود و نمودار می‌گردد.

(1) «إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا» يعنى: به تحقيق كه ما بياراستيم آسمان نزديكتر را، يعنى آنكه به شما اقرب است. و على هذا التقدير دنيا مأخوذ خواهد بود از «دنا يدنو» به معنى «قرب يقرب».
«بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ» اضافه زينة به كواكب اضافه بيانى است؛ و بنا بر قرأت «زينة» به تنوين «الكواكب» بدل از «زينة» خواهد بود، يعنى: به زينتى كه آن كواكب است، يا به كواكب. و امّا در جواب آنچه مشهور است كه جميع ثوابت در فلك هشتم‌اند، و كلّ واحد از سبعه سيّاره در يكى از افلاک سبعه عليحده مركوزاند، و در فلک دنيا به جز قمر مركوز نيست پس زينت آن به كواكب چون تواند بود، و حال آنكه ثوابت در فلك هشتم ثابت‌اند؟ اين مى‌توان گفت كه: برين مطلب برهان ثابت نشده است كه در واقع چنين است بلكه محض احتمال است چنان كه بر وجود فلك هشتم و نهم برهان قائم نشده است. و ايضا ممكن است كه در فلك قمر كواكب واقع باشند كه هيچ كدام از آنها در ممرّ سيّارات و در ممرّ ثوابت مرصوده نبوده باشند؛ و بر امتناع اين احتمال نيز دليل ثابت نشده است.
مترجم گويد: «ببايد دانست كه قيد كواكب در غير ممرّ سيّارات و ثوابت به واسطه اخراج كسف آنهاست مر احد النّصفين را، چه اگر كواكب مذكور در احد ممرّين باشند هر آينه مى‌بايست كه كسف احد نصفين كنند و حال آنكه ارصاد شاهد است بر خلاف آن. و قيد ثوابت به مرصوده به جهت اخراج احتمال كسف آنهاست مر ثوابت غير مرصوده را چنانچه بر ارباب علم هيئت و اصحاب اين فن بلند مرتبت مخفى نيست- و اللَّه أعلم بحقايق الأشياء».
(2) و مى‌توان گفت: بر تقديرى كه ثابت بوده باشد كه جميع ثوابت در فلک هشتم‌اند و فلك قمر به غير از قمر مشتمل بر ديگر ستارگان نباشد چرا نشايد كه تزيين آسمان دنيا به اعتبار رؤيت بوده باشد، چه سيّارگان جملگى به حسب ظاهر

در فلک قمر نمودارند (1) اگر چه در واقع در فلك فوق فلک قمر بوده باشند، و به واسطه زينت همين قدر كافيست و لازم نيست كه بالفعل در آن بوده باشند.
«وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ» نصب «حِفْظاً» بر مصدريّت است، اى: و حفظناها حفظا، زيرا كه سابق، چيزى كه صلاحيّت آن داشته باشد كه عطف بر آن تواند بود نگذشته است. و مى‌تواند بود كه عطف باشد بر علّتى كه از كلام سابق فهميده مى‌شود، و برين تقدير معنى كلام اين باشد كه: ما به تحقيق گردانيديم كواكب را از جهت زينت و از جهت حفظ. و «مارِدٍ» بيرون آمده از طاعت، و زندگانى‌كننده به هواى نفس و ارادات را گويند، يعنى كسى كه رقبه «1» خود را از ربقه «2» طاعت برآورده باشد

و به هوای نفس خود زندگانی نماید.
«لا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلى جمله‌ای است مستأنفه از جهت بیان حال ایشان بعد از حفظ، یعنی بعد از حفظ به این صفت موصوف‌اند؛ و نشاید که صفت شیاطین که مفهوم از «هر شیطان» است بوده باشد، چه حفظ از کسی که نمی‌شنود لازم نیست، زیرا که بعد از ثبوت عدم شنیدن، حفظ را پرفایده‌ای نخواهد بود.
و مراد به «ملأ أعلى» فرشتگان‌اند که ساکنان عالم بالااند چنان که مراد «به ملأ اسفل» ساکنان زمین‌اند که عبارت از انس و جن‌اند. و متعدی بودن سماع یا تسمّع بر قرائت تخفیف یا تشدید به حرف «الی» از جهت تضمین معنی اصغاء است بنا بر مبالغه در نفی استماع. و اصغاء عبارت از گوش انداختن است، که اگر چنانچه متضمّن معنی اصغا نمی‌بود هر آینه متعدی به «الی» نمی‌شد، چه قیاس آنست که متعدی به نفس باشد، و حال چون تضمین معنای اصغاء در آن شده به آن اعتبار متعدّی به «الی» شده است.
«وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ دُحُوراً» یعنی: «انداخته می‌شوند به تیر شهاب از هر جانب آسمان که بالا روند و خواهند که استراق سمع کنند. و «دحور» به معنی

---

(1) گردن.
(2) ریسمان.

طرد و راندن است، و مفعول له قذف است، (1) و معنی آن اینکه: می‌اندازند شهب «1» را از هر جانب به جهت رانده شدن تا مطرود گردند و رانده و ممنوع شوند. و می‌تواند بود که «دُحُوراً» مفعول مطلق بوده باشد از غیر باب خود بنا بر قرب معنی آن به قذف، چه معنی طرد و قذف نزدیک به هم‌اند مثل «قعدت جلوسا».
«وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ» و «وصب» در اصل لغت به معنی دوام چیزیست یا شدّت و سختی، یعنی: مر شیاطین راست در آخرت عذاب دائم شدید. «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ». استثنا از فاعل «يَسَّمَّعُونَ» است، یعنی: شیاطین را قوّت استماع کلام ملائکه نیست مگر آنکه در رابیند ربودنی، یعنی بدزدند سخنی را از ملائکه دزدیدنی.
«فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ» یعنی: از پی در آید و متابعت او کند شهاب از جهت سوزانیدن مرجوم، که گویا که آن شهاب به روشنی خود سوراخ می‌کند هوا را، و لهذا متّصف به لفظ «ثاقِبٌ» شده. و مراد به شهاب چیزیست که نمودار می‌شود در آسمان مثل کوکبی که فرو افتد به سوی زمین.
مترجم گوید: «چنانچه مصنّف- قدّس سره- در حاشیه اشاره به آن نموده

است می‌تواند بود که کوکبی که می‌افتد بعض از کواکب صغیره باشد که بنا بر نهایت دوری نمودار نباشند؛ و می‌تواند بود که از کواکبی باشد که نمودار باشند که چون به سوی زمین افتد حق- سبحانه- علی الفور به قدرت بالغه خود عوض آن کوکب خلق کند؛ و از اینست که من غیر انتقاص مرئی است- و اللَّه أعلم بحقیقة الحال».

(2) و امّا آنچه طبیعیّون که عبارت از ارباب علم طبیعی باشند از روی تخمین و حدث دوربین گفته‌اند که: شهاب بخاریست که از کره ارض به جانب بالا میل نموده متصاعد می‌شود، و چون به کره آتش می‌رسد بنا بر دهنیّتی یعنی چربی که در

---

(1) جمع شهاب است، و معنی آن به زودی خواهد آمد.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 161

طبع آن متمکّن است مشتعل می‌شود به ثبوت نرسیده و به صحّت نیز نانجامیده است، (1) و بر تقدیر صحّت و ثبوت، منافی مدلول آیه کریمه نیست چنانچه منافی این آیه کریمه نیز نیست- و هو قوله تعالی: «وَ لَقَدْ «1» زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ «2».

و در بیان عدم منافات آنکه: شهاب و مصباح را اطلاق می‌کنند بر چیزی که روشن و مشتعل باشد، و هر چه روشن و مشتعل باشد در جوّ آسمان زینت است چه آسمان به سبب آن شعله مستنیر و روشن می‌شود، و آن روشنی آرایش آسمان است، پس مصباح و شهاب زینت آسمان بوده باشد.

و ایضا استبعاد ندارد که حضرت عزّت- جلّ شأنه- آن بخار دهنی را متصاعد کند به کره آتش در حالتی که شیاطین خواهند استراق کلام ملائکه کنند تا به سبب دهنیّتی که دروست مشتعل گشته ایشان را بسوزاند. و اگر گویند که آتش شیاطین را چون تواند سوزانید؟ زیرا که خلق شیاطین نیز از آتش است چنانچه فخریّه شیطان دلالت بر آن دارد در قول خدای تعالی: قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ* «3»، و حاصل تفسیر آیه اینست که: من از آدم بهترم زیرا که خلقت من از نار شده است و خلقت آدم از تراب.

جواب گوئیم که: خلقت شیاطین از محض آتش نیست که نتوانند به آتش سوخته شوند چنانچه خلقت آدمیان نیز از محض خاک نیست بلکه اجزای ناری در شیاطین غالبست، چنان که اجزاء ترابی در انسان. پس احتراق شیاطین به آتشی قویتر از آتش اجزاء ایشان ممکن است، چنان که بر طبع سلیم و ذهن مستقیم ظاهر است. پس گویا شیاطین کلام ملائکه را نمی‌توانند شنید مگر وقتی که صعود نموده به قرب کره اثیر «4»

---

(1) در نسخه متن و ترجمه اشتباها «انا» نوشته شده است.

(2) سوره ملک: 67- آیه 5.
(3) سوره اعراف: 7- آیه 12.
(4) فلک نهم را گویند.

منتهی شوند و چون به آن مرتبه رسند و استراق سمع نموده اراده رجوع نمایند، (1) شهاب از پی در آمده به ایشان رسد و ایشان را بسوزاند. پس از این است که حضرت عزّت- جلّ شأنه- بیان نموده از پی در آمدن شهاب و دریافتن مر ایشان را به قول خود که: فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ.
«إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا» یعنی اگر قدرت داشته باشید که بیرون روید از اطراف سماوات و ارض به زور و قوّت خود در حالتی که گریزنده باشید از حقّ- سبحانه و تعالی- «فَانْفُذُوا» پس بگریزید، «لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ» و این جمله‌ایست به سر خود که معنیش آنست: «و حال آنکه شما نمی‌توانید که از اطراف آسمان و زمین بدر رفت مگر به قوّت و شوکت» و شما را خود این قوّت و قدرت نیست. پس نتوانید بدر رفت چه شما مخلوقید و مخلوق را قوّت و قدرت بر خالق خود نمی‌باشد.
و «سلطان» مصدر است مثل غفران، به معنی تسلّط، و منه قوله تعالی:
وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً «1»، ای تسلّطا، یعنی ولی مقتول را صاحب تسلّط گردانیدیم بر نفس و مال قاتل بر آنکه قصاص کند، یا دیه بگیرد.
«يُرْسَلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ» مراد به «شُواظٌ» لهب و شراره آتش است، و مراد به «نُحاسٌ» دود آن شراره، یا مراد از آن روی گداخته آب کرده باشد که ریخته شود بر سر ایشان. و مرفوع بودن «نُحاسٌ» به سبب عطف آنست بر «شُواظٌ»، و بنا بر قرائت «نحاسٍ» به جر عطف بر «نار» خواهد بود.
«فَلا تَنْتَصِرانِ» یعنی: «نصرت نتوانید کرد یک دیگر را، و منع نتوانید کرد از همدیگر ریخته‌شدن آن را».
«خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»، تصدّع به معنی تشقّق است که عبارت از شق شدن و از هم جدا گردیدن است از هیبت و ترس حضرت عزّت. و غرض، توبیخ

---

(1) سوره اسراء: 17- آیه 33.

و سرزنش قاری قرآن مجید است بر عدم خشوع و ترس او در وقت تلاوت آیات بیّنات از جهت قساوت قلب او، و قلّت تدبّر و تفکّر در معانی آن.
(1) «عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ»، یعنی عالم است بر آنچه غائب است از حس و بر آنچه حاضر است؛ یا عالم است به سرّ و علانیه.

مترجم گوید: «بباید دانست که مراد از «عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ» عالم بودن حضرت عزّت است بر غایب و حاضر؛ و ذکر غیبت نظر به انسان است یعنی آن چیزی که از نظر خلق غائب است مثل جواهر قدسیّه «1» و اطّلاع بر احوال آن؛ و مراد به «شهادة» اجرام است و اعراض «2»؛ و ذکر تقدم غیبت بر شهادت به سبب تقدم آنست در وجود، زیرا که خلق جواهر در وجود مقدم است بر خلق اجرام- و اللّه أعلم».
(2) «الْقُدُّوسُ» مبالغه است در نزاهت و پاکی از آنچه موجب نقص است نسبت آن به ذات متعالی. و نعم ما قیل:
هر چه مفهوم عقل و ادراکست ساحت قدس او از آن پاکست
«السَّلامُ» مصدری است که وصف واقع شده است از باب مبالغه مثل «زید عدل»، و مراد سالم بودنست از جمیع اقسام نقایص. و اینکه جنّت را دار السّلام نامیده‌اند به واسطه آنست که سکّان آن سالم‌اند از جمیع آفات، یا از برای آنست که جنّت منزلی است که منسوب است به حضرت حق- سبحانه و تعالی- که نام نامی او- جلّ شأنه- «سلام» است.
«الْمُؤْمِنُ» یعنی بخشنده امن. (3) و از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام مرویست که: حق- سبحانه و تعالی- را ازین جهت مؤمن نامیده‌اند که رستگار و ایمن می‌گرداند از سخط و عذاب خود کسی را که اطاعت او می‌کند. «الْمُهَيْمِنُ»

---

(1) عالم عقول.
(2) جمع عرض، یعنی چیزی که در مقابل جوهر است و قائم بذات نیست.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 164
(1) یعنی رقیب و نگاهبانست مر جمیع اشیا را.
مترجم گوید: «در کتاب «عدّة الدّاعی» مذکورست که: «مهیمن» به معنی شاهد است کما فی قوله تعالی: مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ «1» ای شهیدا علیه، و اللّه المهیمن یعنی اللّه تعالی گواه است بر خلق خود بر آنچه از ایشان صادر می‌شود از قول و فعل زیرا که هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نیست کما فی قوله تعالی: وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ «2».
بر او علم یک ذرّه پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکی است
و بعضی گفته‌اند که: «مهیمن» به معنی امین است. و بعضی گفته‌اند که: رقیب بر شی‌ء و حافظ آنست، چنانچه در کتاب مذکور است. و بعضی دیگر گفته‌اند که: اسمی است از اسماء اللّه تعالی- و اللّه أعلم بحقیقة الأشیاء».
(2) «الْعَزِيزُ» یعنی کسی که هیچ چیز او را معادل و مماثل نشود، یا شخصی که بر همه اشخاص غالب بوده باشد و او مغلوب کسی نباشد. و منه قوله تعالی: وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ «3» ای غلبنی.

«الْجَبَّارُ» یعنی کسی که جبر و قهر مَی‌کند خلق را بر بعض امور که ایشان را در آن امور اختیار و اقتدار نیست و بر تغییر آن قادر نیستند. یا آنکه مراد به «جبّار» آن باشد که جبر می‌کند مر بندگان را، و به اصلاح می‌آورد حال ایشان را به نوعی که صلاح ایشان در آنست اگر چه ایشان ندانند و راضی به آن نباشند.
«الْمُتَکَبِّرُ» یعنی صاحب کبریا از حاجت و نقص، کنایه از آنکه بزرگتر از آنست که او را حاجتی بوده باشد، یا دست نقصی به دامن کبریای او برسد.
«الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ» بعضی را گمان است که اسماء ثلاثه مبارکه

---

(1) سوره مائده: 5- آیه 48.
(2) سوره یونس: 10- آیه 61، و در نسخه‌ها اشتباها «لا یغیب عنه» آمده است.
(3) سوره ص: 38- آیه 23.

مترادفه‌اند به معنی ایجاد و انشاء، و ذکر آنها بنا بر تأکید است. (1) و این گمان غلط است و چنان نیست که ایشان را به خاطر خطور کرده بلکه امور متخالف‌اند در معنی، نمی‌بینی که بنائی را که خواهند بسازند چند چیز در ایجاد آن ضروریست؟
چنان که اول- محتاجست به تقدیر طول و عرض و وسعت و تنگی. دوم- محتاجست به وضع سنگ و خشت و گل و چوب و غیر ذلک. سیّم- محتاجست به تزئین و نقش و تصویر کردن. پس این امور ثلاثه مرتّبه صادر می‌شود ازو- جلّ شأنه- در ایجاد عالم از کتم عدم به سر حدّ وجود. و به ازاء کلّ واحد ازین اعتبارات ثلاث یکی از اسماء ثلاث را به ترتیب مذکور بر او- جل شأنه- اطلاق می‌نمایند، و او را بدان اسم می‌خوانند.
«یُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ»* مراد به تسبیح، تنزیه و تقدیس است. و تسبیح یا به لسان حالست که هر ذرّه‌ای از موجودات، پروردگار خود را به زبان حال می‌خوانند و تنزیه می‌کنند و دلالت دارند بر وجود صانع حکیم واجب لذاته. یا به لسان مقالست و آن در ذوی العقول ظاهر است، اما در غیر ذوی العقول از حیوانات دیگر فرقه عظیمه‌ای بر آن رفته‌اند که هر طایفه از آنها تسبیح پروردگار خود می‌کنند به لغات و اصواتی که ایشان را است مانند نوع بنی آدم؛ و برین معنی حمل کرده‌اند قول خدای تعالی را جایی که می‌فرماید: وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ «1». حاصل معنی آیه کریمه- اللَّه أعلم- آنست که: «هیچ متحرّکی نیست بر روی زمین از چرنده و پرنده که نبوده باشد مثل شما امّتی در تسبیح و تقدیس پروردگار خود».
و امّا تسبیح گفتن غیر حیوانات از جمادات، جمعی کثیر و جمّ غفیر به آن

قائل شده‌اند که جمادات را نیز تسبیح لسانی هست، چنانچه گفته‌اند:
هیچ چیزی ز نامی و جامد نیست الّا مسبّح و حامد

(1) سوره انعام: 6- آیه 38.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 166

(1) و معتضد شده‌اند به قول خدای تعالی: وَ إِنْ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ «1». و این آیه کریمه را مؤیّد قول خود می‌دانند و می‌گویند: اگر از تسبیح که درین آیه واقعست مراد تسبیح به زبان حال بوده باشد پس قوله تعالی: وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ محتاج به تأویل باشد. و گفته‌اند که: وجه اعجاز در تسبیح سنگریزه در دست مبارک حضرت رسالت‌پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نه از حیثیّت نفس تسبیح است بلکه از آن سبب است که تسبیح سنگ‌ریزه را صحابه استماع نمایند و گوشزد ایشان شود، و الّا سنگریزه و غیر آن فی نفسه دائم الأوقات در تسبیح و تقدیس حضرت مقدّس‌اند، چنانچه گفته‌اند:

به ذکرش هر چه بینی در خروش است دلی دارند درین معنی که گوش است

نه بلبل بر گلشن تسبیح‌خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است

«و ان تخرجنی من الدّنیا آمنا»

یعنی: خلاصی دهی مرا از ذلّ گناهان و خواری عصیان که میان من و توست به اینکه مرا پیش از مردن توفیق توبه کردن دهی، و خلاص سازی مرا از آلایشی که میان من و خلق توست به اینکه مرا توفیق خلاصی از حقوق ایشان ارزانی داری.

«و تدخلنی الجنّة سالما»

یعنی: سالم گردانی مرا از عقاب پیش از دخول در جنّت به اینکه گناهان مرا عفو نمائی و بعد از آن داخل بهشتم کنی. و این جمله مؤکّد جمله سابق است.

«و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم»

بعضی از «حول» اینجا قدرت اراده کرده‌اند، یعنی هیچ کس را قدرت نیست بر چیزی مگر به اعانت و یاری حضرت عزّت. (2) و بعضی حول را در اینجا به معنی تحویل و انتقال گرفته‌اند، یعنی ما را میسّر نیست که تحویل کنیم از کردن عصیان به ترک نمودن آن مگر به عون و

(1) سوره اسراء: 17- آیه 44. «و هیچ چیزی نیست جز اینکه به یاری حمد پروردگارش تسبیح می‌گوید».

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 167

یاری حضرت باری، و نیست ما را قوّتی بر طاعات و عبادات مگر به توفیق

او- جلّ شأنه-. و این معنی را رئیس المحدثین- قدّس اللّه روحه- در کتاب «توحید» حدیث از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام روایت نموده است. (1) پس سزاوار آنست که قصد همین معنی کنند که مروی از ائمّه هدی است- علیهم صلوات اللَّه الملک الأعلی-.

«و اکشف همّی، و فرّج غمّی»

بعضی تفرقه کرده‌اند میان همّ و غمّ و گفته‌اند که: «همّ» آنست که انسان را قدرت بر زایل نمودن آن باشد مثل افلاس «1» مثلا، و «غمّ» آنست که قدرت بر ازاله آن نباشد مثل موت فرزند و غیره. و بعض دیگر تفرقه کرده چنین گفته‌اند که: «همّ» آنست که قبل از نزول مکاره حاصل شود، و «غمّ» آنست که بعد از نزول آن دست دهد.

«من شرّ کلّ غاشم»

ای مبغض یعنی: بغض‌کننده.

«و طارق»

مراد به طارق شرّی است که در شب وارد شود.

«الصّامت و النّاطق»

بیشتر اطلاق «صامت» را بر جمادات می‌کنند، و اطلاق «ناطق» را بر حیوانات، اگر چه از حیوانات عجم بوده باشد، و می‌گویند که: «فلان کس نه مالک صامت است و نه مالک ناطق» یعنی مالک هیچ چیز نیست. و از اینجاست قول فقها که گفته‌اند: «الزّکاة فی النّاطق و الصّامت». و اگر از ناطق معنی متعارف آن در اینجا اراده شود نیز جایز است.

«ببدیع السّموات و الارض»

مراد آنست که خلق سماوات و ارض بدیع است و عدیم النّظیر، یعنی نظیر آسمان و زمین معدوم است. و این از باب وصف به اعتبار متعلّق است، مانند: حسن الغلام. و بعضی گفته‌اند که: مراد به بدیع، مبدع است- به صیغه اسم فاعل- یعنی موجد و پیداکننده به غیر مثال سابق. و این نه از قبیل اجراء صفت بر غیر من هی له است.

و مناقشه را درین تحقیق میدانی است وسیع، چه صیغه فعیل که صفت مشبهه

---

(1) از دست رفتن مال، بی‌پولی.

باشد به معنی مفعل که صیغه اسم فاعل است در لغت نیامده و به ثبوت نپیوسته، (1) و اگر فعیل به معنی مفعل آمده باشد پس شاذّ خواهد بود که قیاس را نشاید. و درین کلامی است که ان شاء اللَّه تعالی در باب سیّم ذکر آن خواهد شد.

«ما لاح الجدیدان»

معنى «لاح» ظاهر است، و مراد از «جديدان» شب و روز است.
«و ما اطّرد الخافقان»
مراد به «خافقان» مشرق و مغرب است، و مراد به اطّراد ايشان بقاى ايشان است.
«و ما حدا الحاديان»
. مراد از آن نيز شب و روز است، كنايه از آنكه گويا ليل و نهار حدى مى‌گويند به واسطه مردمان كه به سوى قبور خود شتاب نمايند چنان كه شتر را كه حدى مى‌گويند زودتر و بيشتر قطع مسير مى‌كند.
«ما عسعس ليل»
اى اقبل و ادبر. و اين لغت از اضداد است يعنى به دو معنى است كه ضدّ همديگرند.
«و ما ادلهمّ ظلام»
ادلهمّ به تشديد ميم بر وزن اقشعرّ يعنى اشتداد يافت ظلمت شب. يقال: ليلة مدلهمّة، اى مظلمة.
«و ما تنفّس صبح»
به معنى ظاهر و پيدا شدن صبح است. و اينكه تعبير از طلوع صبح به تنفّس كرده‌اند كنايه از آنست كه وزيدن نسيم نزد طلوع صبح گويا كه نفس مى‌كشد صبح به نسيم در وقت طلوع.
«خطيب وفد المؤمنين»
خطيب القوم در لغت، بزرگ قوم را گويند كه در نزد سلاطين به جهت قضاى حوايج قوم خود مخاطبه و مكالمه مى‌كند. و مراد به «وفد»- به فتح واو- در اينجا جماعتى‌اند كه در جايى بر كسى وارد شوند و نزول كنند و مهمان او گردند.
«و المكسوّ حلل الامان»
يعنى لابس حلّه‌هاى امان. و مراد به آن امان دادن امّت است از عذاب آتش چنان كه حضرت عزّت- جلّ شأنه- فرموده كه:
وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى «1». و حضرت رسالت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم راضى نخواهد شد كه

---

(1) سوره ضحى: 93- آيه 5.

احدى از امّت او در آتش باشد چنان كه در حديث وارد شده است. (1) و «حلل الأمان» استعاره است، و بناء كلام بر استعاره بالكنايه است با ترشيح، چه تشبيه شده است امان به چيزى كه محيط مى‌شود به انسان و به دور او در مى‌آيد مانند جامه و امثال آن، و اكتفا شده است در كلام به ذكر مشبّه تنها چنانچه قاعده استعاره بالكناية است، و ذكر كسوة ترشيح

آنست.
«و عزائم مغفرتک»
مراد از آن مغفرتى است كه حتم و واجب شده باشد.
«فيما فزعت اليک منه»
فزعت- به فا و زاء نقطه‌دار و عين بى‌نقطه- به معنى «التجأت» است كه عبارت از ملتجى شدن و پناه بردن است، يعنى: ملتجى شدم و پناه بردم به سوى تو از جميع افعال و اقوال ناشايسته.
«قد غبّرت وجهى»
به غين نقطه دار و باء به يک نقطه مشدّده، مراد از آن غبار آلوده شدن روست به سبب كثرت گناه كه بر وجه استعاره بالكناية واقع شده است.
«و لو لا تعلّقى»
جواب «لو لا» لقد كان ذلّ الاياس است كه بعد از آن در اصل دعا مذكور است، و معنى چنين است كه: اگر تعلّق [من نمى‌بود به سوى تو و رحمت بينهايت تو به تحقيق كه ذلّ عجز و نااميدي شامل من خواستى بود، يعنى نااميدى مرا فرا خواستى گرفت «لا تَقْنَطُوا» اى لا تيأسوا، يعنى نااميد مشويد.
«ندبتنا»
اى دعوتنا و طلبتنا. «داخِرِينَ» به معنى ذليلين و صاغرين است.
«قد اسبل دمعى حسن الظّنّ بک»
اسبال دمع جارى شدن آب چشم است، مراد اينكه به تحقيق كه به گريه در آورده و جارى ساخته است آب چشم مرا حسن ظنّ من به عفو نمودن تو از گناهكاران، و در گذشتن تو از بدكرداران و اگر چه مراتب گناهان ايشان عظيم و بى‌غايت، و خطاياى ايشان بى‌نهايت بوده باشد. پس اگر گويند كه: حسن ظنّ سبب مسرّت و موجب خوشحالى است نه متضمّن گريه و اندوه، جواب گوئيم كه: سبب اين گريه از شدّت فرح و ابتهاج است نه از رهگذر
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 170
غم و اندوه «1».
(1)
«و تغمّد زللى»
يعنى پوشيدن و فرا گرفتن لغزيدن‌ها و از جاده اطاعت بدررفتن‌هاى مرا به عفو و غفران خود.
«و اقالة عثرتى»
مراد به «اقالة» مسامحه نمودن و در گذشتن است. و مراد به «عثرة» گناه و خطيّه است كه مأخوذ است از عثرة الرّجل كه به معنى لغزيدن پاست.

«و مجاهد النّاكثين»
مراد به «ناكثين» اهل جمل‌اند كه عايشه و طلحه و زبير و أتباع ايشان بودند كه نكث بيعت امير المؤمنين- صلوات اللَّه عليه- نمودند.
«و القاسطين»
معاويه و اعوان اويند مثل عمرو بن عاص، و ابو موسى اشعرى، و غيرهم كه از اطاعت امام مفترض الطّاعة عدول نمودند و به باطل گرويدند، چه قسوط به معنى عدول از حقّ است.
«و المارقين»
مراد به ايشان خوارج نهروان‌اند كه از دين بدر رفتند همچنانچه تير از كمان بدر رود، چنانچه در حديث آمده است. و مراد به «مرق» بدر رفتن تير است از كمان.
«امامى» خبر «انّ» است كه سبق ذكر يافته، و اوصاف ستّه سابقه مذكوره نعت‌اند، و مراد به اينها معنى ثبوت است نه حدوث، پس صحيح است كه نعت معرفه واقع شوند، چنانچه در قول خداى تعالى مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ گفته‌اند و جايز داشته‌اند.
مترجم گويد: «تفصيل اين اجمال آنكه هر گاه اسم فاعل مضاف واقع شود يا به معنى ماضى خواهد بود يا به معنى حال و استقبال. اگر به معنى ماضى باشد

---

(1) ممكن مراد اين باشد كه: حسن ظن من به تو در اينكه هر گاه ترا بخوانم و به درگاهت زارى كنم و از ترس تو بگريم مرا مى‌آمرزى، سبب شده كه اشك بريزم تا آمرزش تو را به دست آورم، چه هر كس مأيوس و بدگمان به رحمت تو باشد اين كار از او به وقوع نمى‌پيوندد (مصحح متن عربى كتاب).

دلالت بر ثبوت و استمرار مى‌كند، و اضافه آن درين صورت اضافه معنوى خواهد بود كه كسب تعريف كرده است، پس مى‌تواند بود كه صفت معرفه واقع شود چنان كه درين محل واقع شده است. و اگر اسم فاعل به معنى حال يا استقبال باشد دلالت بر حدوث و تجدّد مى‌كند، و اضافه آن درين صورت اضافه لفظى خواهد بود نه اضافه معنوى، زيرا كه مضاف به اضافه لفظى كسب تعريف نمى‌كند، پس نمى‌تواند بود كه صفت معرفه واقع شود، و لهذا مصنّف- قدّس سرّه- در كتاب گفته كه: و يراد بها معنى الثّبوت لا الحدوث، چنانچه صاحب «كشّاف» در تفسير مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ توضيح اين مبحث نموده است- و اللَّه أعلم».
(1)
«و القبول من حملتها، و التّسليم لرواتها»

عطف بیانست به واسطه توضیح و تبیین. و «حمله»- به فتحات ثلاث- جمع حامل است، و مراد به آن، نقل‌کنندگان روایت و حدیث‌اند.
«و اعلاما و منارا»
ای هداة، یعنی: هادیان دین مبین. و «اعلام» جمع علم است و آن چیزیست که از جهت تعیین راه در صحراها نصب می‌کنند که راه به آن دانسته شود. و «منار»- به فتح میم- موضع مرتفع را گویند که بالای آن آتش می‌افروزند تا کسی که راه گم کرده باشد به سبب آن روشنی هدایت یافته به منزل رسد. و وجه مناسبت اینکه ائمّه معصومین- صلوات اللّٰه علیهم اجمعین- را به اعلام و منار وصف کرده‌اند بر فطن خبیر مخفی نیست.
«لا مفزع و لا ملجأ»
عطف تفسیری «لا مفزع» است.
«و معقلی من المخاوف»
معقل- به فتح میم و کسر قاف- نزدیک است به معنی حصن و حصار. قال فی «النّهایة الأثیریّة»: المعاقل الحصون و واحدها معقل. و گاه هست که آن را اطلاق می‌کنند بر ملجأ که عبارت از پناهست.
«امام طلبتی»، یعنی پیش از ذکر حاجت من. و مراد به من قدّمتهم امام طلبتی جمعی‌اند که در ادعیه قبل از ذکر حاجت، توسّل و تشفّع به ایشان می‌کنند،
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 172
و این کنایه از حضرت سیّد ابرار و آل عالی مقدار آن حضرت است- صلوات اللّٰه علیهم- و «طلبتی» به فتح طا و کسر لام است.
(1) و «معوّلی» بر صیغه اسم مفعول به معنی ثقتی و معتمدی است. و «ظعنی»- به ظاء نقطه‌دار و عین بی‌نقطه ساکنه یا مفتوحه- به معنی سیری و سفری است.
«و منقلبی و مثوای»
مراد به آن رجوع و اقامت است، یا حرکت و سکونست.
«من نائلک»
مراد «به نائل» عطیّه است یعنی از عطیّه تو و احسان تو. و لفظ نوال از اینجا مأخوذ است.
«و من روحک»
به فتح را، مراد از آن لطف و راحت است، یعنی از لطف تو و راحت تو.
«ارتتاج مذاهبها»
ارتتاج- به دو تاء به دو نقطه فوقانیّه و در آخر آن جیم- به معنی انغلاق است که عبارت از بستن در است. یقال: ارتجت الباب ای اغلقته.
«من کلّ ضنک مخرجا»
ضنک- به ضاد نقطه دار مفتوحه و نون ساکنه- به معنی ضیق و تنگی است.

«و مجدک»
به معنی کبریائک و عظمتک است.
«و الدّیانة الّتی حضّ علیها»
حض- به ضاد نقطه‌دار مشدّده- به معنی مبالغه است در شأن دیانت، یعنی دیانتی که مبالغه نموده است حضرت رسالت- صلوات اللّه علیه و آله- در شأن آن، و تحریص کرده است امّت را به اتصاف به آن. «امّ»- به تشدید میم- به معنی قصد است.
«و تزلف»
بر وزن تکرم به معنی تقرّب است.
«و قد اکدی الطّلب»
اکدی- به دال بی‌نقطه- به معنی تعسّر و تعذّر و منقطع‌شدنست.
«و اعیت الحیل»
- به عین بی‌نقطه و به یاء دو نقطه زیرین- به معنی اتعبت که عبارت از رنج و مانده‌شدنست از مشقّت راه رفتن و محنت کار کردن
«منیخ»
- به نون و آخر آن خاء نقطه‌دار- به معنی مقیم بودن است.
«بفنائک»
فنا- به کسر فا و بعد از آن نون- فضای خانه را گویند، و مراد اینجا در خانه است.
و اثبات نمودن فنا به واسطه حضرت عزّت در کلام از روی استعاره است.
«و اذا تلا حکت علیّ الشّدائد»
تلا حکت- به حاء بی‌نقطه- به معنی در آمدن و ملاصق گردیدن است، یعنی: هر گاه که سختیها در آید و ملاصق من شود.
«و نالنی

الضّرّ»
أی أصابنی الضّرّ، یعنی: وقتی که دریابد مرا ضر. و مراد به ضرّ- به ضمّ ضاد نقطه‌دار- در اینجا به معنی بدی احوالست. و امّا به فتح ضاد به معنی ضد نفعست. (1)
«و شملتنی الخصاصة»
- به خاء نقطه‌دار مفتوحه و دو صاد بی‌نقطه که در میان ایشان الف واقعست- به معنی احتیاج و پریشانی احوالست.
«و عرّتنی الحاجة»
- به عین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه مشدّده- به معنی شامل شدن و فرا گرفتن است، یعنی احتیاج و پریشانی شامل من شد و مرا فرا گرفت.
«و توسّمتِ بالذّلّة»

یعنی: به ذلّت و خواری و به بی‌عزّتی و سبکساری موسوم گردیدم.
«و حقّت علیّ الکلمة»
یعنی مستحقّ کلمه عذاب گردیدم.
«فامسح ما بی»
مراد به مسح زایل ساختن است، یعنی: زایل ساز و ببر آنچه بر من است از پریشانی و احتیاج. و جایز است که به صاد بی‌نقطه نیز خوانده شود، و معنی هر دو یکیست و همانست که گذشت.
«و الایزاع لشکرک»
- به یاء دو نقطه زیرین و بعد از آن زاء نقطه‌دار و آخر آن عین بی‌نقطه- به معنی الهام است، یعنی: ملهم ساز مرا از جهت شکر نعمت خود چنانچه در کلام مجید واقعست که: رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ*- الآیة «1»، ای ألهمنی.
«و لا تخلّنی من یدک»- به خاء نقطه‌دار و تشدید لام- از تخلیه است که عبارت از واگذاشتن است، یعنی: مرا وامگذار از حفظ و حمایت خود. و جایز است که از لفظ «ید» اراده نعمت نمایند و درین صورت لا تخلنی به تخفیف لام و کسر آن باید خواند، و معنی آن ای لا تجعلنی خالیا من نعمتک، یعنی: خالی مگردان مرا از نعمت بی‌غایت خود. «لیست ببدع من ولایتک» بدع- به سکون دال بی‌نقطه- مراد آنست که از تو بدیع و غریب نیست که احسانی کنی مرا، و نعمتی ارزانی

---

(1) سوره نمل: 27- آیه 19.

فرمائی که مرا احتیاج به دیگری نبوده باشد، و امثال این قسم احسان و امتنان از تو بسیار واقعست.
(1)
«و من ولایتک»
- به فتح واو- به معنی امداد و اعانت و یاری دادنست.
«و ادفع الصّرعة»
- به کسر صاد بی‌نقطه و سکون را- به معنی وقوع در بلیّه است، یعنی: دفع کن از من در افتادن در بلیّه را.
«و انعش السّقطة»
- به نون و عین بی‌نقطه و در آخر آن شین نقطه‌دار- در وزن و در معنی مثل ادفع است و مراد به «سقطه» همانست که در «صرعة» گفته شد.
و بناء کلام بر استعاره است.
«و لا بنکر»
یعنی: از تو منکر و مستبعد نیست.

«و ارحم الهفوة»
- به فتح ها و سکون فا- به معنی ذلّت و خواری است.
«خذ بیدی من دحض المزلّة»
دحض- به حاء بی‌نقطه و ضاد نقطه‌دار- به معنی لغزیدن است، یعنی: وارهان و نجات ده مرا از لغزیدن در خطیئه و گناه.
«فقد کبوت»
- به باء موحّده- به معنی در رو در افتادن و به سر در آمدنست، یعنی: به روی در افتادم.
«یولج کلّ واحد منهما فی صاحبه و یولج صاحبه فیه»
مراد آنست که در هم درمی‌آیند و داخل همدیگر می‌شوند کلّ واحد از شب و روز یعنی: از شب کم می‌شود و بر روز افزوده می‌گردد، و از روز کم می‌شود و در شب افزوده می‌گردد، مانند زیادتی شبهای زمستان و کوتاهی روزهای آن، و زیادتی روزهای تابستان و کوتاهی شبهای آن.
پس اگر کسی گوید که: این معنی از فقره اول کلام امام علیه السّلام که
یولج کلّ واحد منهما فی صاحبه
مستفاد می‌شد، و به فقره ثانیه که یولج صاحبه فیه احتیاج نبود و فایده‌ای بر آن مترتّب نیست. جواب گوئیم که: مراد حضرت امام علیه السّلام تنبیه بر امر غریبی بود که آن حصول زیادتی و نقصان است با هم در کلّ واحد از شب و روز در وقت واحد، و این بحسب اختلاف بقاع شمالیّه و جنوبیّه از خط استواست، خواه آن بقاع مسکون باشد و خواه غیر مسکون، زیرا که تابستان
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 175
شمالی، زمستان جنوبیست و بر عکس که زمستان جنوبی تابستان شمالی است.
(1) پس زیادتی روز و نقصان آن در وقت واحد واقعست، امّا در دو بقعه، و همچنین زیادتی شب و نقصان آن در وقت واحد به اختلاف بقاع؛ که اگر چنانچه حضرت امام علیه السّلام تصریح به آن نمی‌فرمودند که:
«یولج صاحبه فیه»
تنبیه به این معنی حاصل نمی‌شد بلکه ظاهر از کلام امام علیه السّلام همین وقوع زیادتی روز در وقتی و نقصان آن در وقتی دیگر معلوم می‌شد، و همچنین زیادتی شب و نقصان آن، چنانچه محسوس و معروف خاص و عام است. و گفته‌اند در قول امام علیه السّلام که:
«و یولج صاحبه فیه»
و او حالست به اضمار مبتدا چنانچه میان نحات مشهور است.
«و نهضات النّصب»
- به نون و ضاد نقطه‌دار- به معنی نهوض است که عبارت از برخاستن از

جای خود است. قال فی «الصّحاح»: نهض ينهض نهوضا و نهضا ای قام: و مراد اينجا تردّدات بدنيّه است كه موجب نصب كه عبارت از تعب است می‌شود. قال فی «الصّحاح»: نصب الرّجل- بالكسر- ای تعب.
و «بهظات»- به باء موحّده و ظاء معجمه- نيز روايت كرده‌اند كه مأخوذ از «بهظه الحمل» باشد يعنی: ثقيل و سنگين كرد بار او را، و عاجز شده است از آن.
قال فی «الصّحاح»: بهظه الحمل يبهظه بهظا ای اثقله و عجز عنه فهو مبهوظ، و هذا امر باهظ ای شاقّ.
«ليكون لهم جماما»
- به فتح جيم- به معنی راحتست. قال فی «الصّحاح»:
الجمام بالفتح الراحة. يقال جمّ الفرس جمّا و جماما اذا ذهب اعياؤه.
«و يبلو اخبارهم»
به معنی اختبار و امتحان است و منه قوله تعالى: يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ «1»»
يعنی: روزی كه امتحان كرده شود و دانسته گردد سراير.
فلقت لنا من الاصباح»
تفسير «فلق» سبق ذكر يافت.
«و ما بثت»
- به دو ثاء سه نقطه- مأخوذ است از بثّ- به تشديد- و آن به معنی تفريق و پراكنده شدن «2» و پريشان ساختن است.

---

(1) سوره طارق: 86- آيه 9.
(2) پراكنده كردن- صحيح است.

(1)
«و مقيمه و شاخصه»
مراد به «شاخص» در اين مقام مسافر است كه ضد «مقيم» است، و از شخص من البلد، كه به معنی ذهب و سار است مأخوذ است.
«و ما كنّ تحت الثّرى»
كنّ- به تشديد- يعنی: آن چيزی كه در زير خاك نهان و مخفی بوده باشد.
«ليس لنا من الامر الّا ما قضيت»
مراد به لفظ امر كه درين محل واقعست به معنی نفع است، و جمله
«و لا من الخير الّا ما اعطيت»
كه بلافاصله بعد از اين جمله مذكور شده است به منزله تفسير جمله اولست.
«شاهد عتيد»
- به تاء دو نقطه فوقانيّه- به معنی مهيّاست، يعنی: شاهدی است اين روز

بر من که مهیّا و حاضر است. قال فی «الغریبین»: عتید ای حاضر. و منه قوله تعالی: رَقِیبٌ عَتِیدٌ «1» ای معدّ حاضر.
«بارتکاب جریرة»
جریره- به جیم و راء بی‌نقطه- جنایت است، و از اینجا است که می‌گویند: ضامن جریره. و مراد به جریره اینجا خطیئه و گناه است.
«او اقتراف صغیرة»
اقتراف به معنی اکتساب است، یعنی: کسب نمودن صغیره.
«و اجزل لنا»
ای اکثر لنا، یعنی: بسیار کن از برای ما.
«و اخلنا فیه من السّیّئات»
یعنی: بگردان ما را درین روز خالی از سیّئات.
«و یسّر علی الکرام الکاتبین مئونتنا»
مراد به این، طلب عصمت نمودن است از بسیاری سخن گفتن و از اشتغال نمودن به چیزهائی که نه متضمّن نفع دنیوی باشد و نه اخروی، چه ظاهر است که به سبب کم گفتن و کم کردن اشیاء لا ینفع تخفیف حاصل می‌شود کرام الکاتبین را که عبارت از نویسندگان اعمال حسنه و قبیحه عبادند در نوشتن اقوال و افعال.
«مستعملا لمحبّتک»
بنا بر قاعده نحویان «لمحبّتک» اضافه مصدر است به سوی فاعل یا مفعول، یعنی: محبّت تو ما را یا محبّت ما تو را.

---

(1) سوره ق: 50- آیه 18.

مترجم گوید: «باید دانست که معنی دوست داشتن خدای تعالی مر بندگان را چنانچه مصنّف- قدّس سرّه- در شرح حدیث سی و پنجم از کتاب «اربعین» ایراد کرده است آنست که حجاب بیگانگی را از پیش دل او بر دارد، و تمکین دهد او را که بر بساط قرب و آشنائی او به راه رود، زیرا که امثال این صفات را که به خدای تعالی نسبت می‌دهند به اعتبار اثر و فایده‌ایست که بر آن صفات مترتّب است نه به اعتبار مبادی آن صفات.
و علامت دوستی خدای تعالی مر بنده را آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلّق از دار غرور نموده به عالم نور که عبارت از عالم انس به خدا و آشنائی اوست عروج نماید، و از آنچه غیر اوست بالکلّیّه بریده و منقطع شود، و چنان گردد که جمیع فکرها و خیالات او یکی شود، و بعد و دوری از میان او و خدا برداشته شود.
و بعضی از ارباب عرفان گفته‌اند: اذا اردت ان تعرف مقامک فانظر فیما اقامک. یعنی: چون خواهی که بدانی مقامِ خود را نزد پروردگار خود، درنگر

در آنچه ترا بر پای داشته است در آن- و اللّه الموفّق».
(1)
«و حیاطة الاسلام»
- به حاء بی‌نقطه و یاء به دو نقطه زیرین و طاء بی‌نقطه- به معنی حفظ و حراست و نگاهداشتن است از جمیع جوانب آن.
«و اوقفهم عمّا حذّرت»
مراد آنست که استاده گردان و بترسان ما را از آن چیزی که حذر از آن فرموده‌ای و نهی از آن کرده‌ای، چه هر که باز ایستد از چیزی و حذر نماید از آن هر آینه داخل آن چیز نخواهد شد و مرتکب آن نخواهد گردید.
«و سائر خلقک»
اگر «سائر» را مجرور بخوانند عطف بر
«ملائکتک»
خواهد بود، و اگر به نصب بخوانند عطف بر
«سمائک»
. مترجم گوید: «بعضی گویند که: مراد از سایر خلق، ما بقی خلق است، و این مأخوذ است از سؤر الاناء ای ما بقی منه. و بعضی گویند که: مراد از سایر خلق،

جمیع خلق است. قال الجوهریّ فی صحاحه: سائر النّاس جمیعهم. و در این محل سایر به معنی جمیع خلق ظاهرتر است- و اللَّه أعلم بحقیقة الامور».
(1)
«و خیرتک من خلقک»
خیرة- به کسر خاء نقطه‌دار و یاء مفتوحه به دو نقطه زیرین و راء بی‌نقطه مفتوحه- به معنی مختار و منتخب و برگزیده است، و به سکون «یا» نیز آمده است، قال فی «الصحاح»: الخیرة مثل العیبة: الاسم من قولک اختاره اللَّه، یقال: محمّد خیرة اللَّه من خلقه، و خیرة اللَّه أیضا بالتّسکین.

فصل [ششم

[در تقسیم ساعات روز و دعای ساعت اول
(1) باید دانست بدرستی که روایت وارد شده است به آنکه روز را به دوازده ساعت قسمت کرده‌اند، و هر ساعتی را به یکی از دوازده امام علیهم السّلام نسبت داده‌اند، و از برای هر ساعتی دعائی مخصوص ذکر نموده که در آن ساعت مبادرت به قرائت آن باید نمود، و ما ان شاء اللّه تعالی وحده العزیز ذکر خواهیم کرد در محل خودش هر یک از ساعات دوازده‌گانه را با ادعیه دوازده‌گانه که مخصوص به آنست.
(2) ساعت اول- و آن ساعتی است که گفتگوی ما در این باب از آن ساعت است، اعنی ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب. و این ساعت منسوب است به حضرت امام المتّقین و یعسوب المسلمین امیر المؤمنین- صلوات اللّه علیه و آله- و دعائی که مخصوص است به این ساعت، اینست:
اللّهمّ ربّ الظّلام و الفلق، و الفجر و الشّفق، و اللّیل و ما وسق، و القمر اذا اتّسق، خالق الانسان من علق، اظهرت قدرتک ببدیع صنعتک، و خلقت عبادک لما کلّفتهم من عبادتک، و هدیتهم بکرم فضلک الی سبل طاعتک، و تفرّدت فی ملکوتک بعظیم السّلطان، و تودّدت الی خلقک بقدیم الاحسان، و تعرّفت الی بریّتک بجسیم الامتنان. یا من یَسْئَلُهُ مَنْ منهاج النجاح فی
ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 180
فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ.
اسألک اللّهمّ بمحمّد خاتم النّبیّین، و بالقرآن الّذی نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ علی قلبه لیکون مِنَ الْمُنْذِرِینَ، بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ، و بامیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب ابن عمّ الرّسول، و بعل البتول، الّذی فرضت ولایته علی الخلق، و کان یدور حیث دار الحقّ، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد؛ فقد جعلتهم وسیلتی، و قدّمتهم امامی و بین یدی حوائجی، و ان تغفر لی ذنبی، و تطهّر قلبی، و تستر عیبی، و تفرّج کربی، و تبلّغنی من طاعتک و عبادتک املی، و تقضی لی حوائجی للدّنیا و الآخرة، یا أرحم الرّاحمین.
(1) [خداوندا ای پروردگار تاریکی و نور، و فجر (سپیده صبح) و شفق (روشنی اول غروب)، و شب و آنچه را که در خود گرد آورد، و ماه هنگامی که تمام فروزان شود، ای آفریننده انسان از خونی بسته شده، با آفرینش بی‌مثال خویش نیروی خود را آشکار ساخته‌ای، و بندگانت را بجهت عبادتی که تکلیفشان کرده‌ای آفریده‌ای، و به کرم فضل خویش به راههای طاعتت هدایتشان نموده‌ای، و با تسلط و قدرت بزرگ خود در ملکوت خویش یگانه مانده‌ای، و با نیکیهای دیرینه خود به آفریدگانت مهر ورزیده‌ای، و خویش را با بخششهای بزرگ به آفریدگانت شناسانده‌ای، ای آنکه هر کس در

آسمانها و زمین است دست نیاز بسوی تو دارد، و در هر روز بر سرانجام کاری هستی. خداوندا به محمد خاتم پیامبران، و به قرآنی که روح الامین بر قلب نازنین او فرود آورده تا از بیم دهندگان باشد بزبان عربی روشن، و به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا، و همسر (فاطمه) بتول، همو که ولایتش را بر خلق واجب نمودی، و هر جا بود حق نیز با او بود، از تو درخواست می‌کنم که بر محمد و آل محمد درود فرستی، که من ایشان را وسیله خود، و در پیشاپیش خود و نیازهایم قرار داده‌ام، و گناهم بیامرزی، و دلم پاک سازی، و عیبم بپوشانی، و غمم بزدایی، و مرا به

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 181

آرزویم در زمینه طاعت و عبادت خود برسانی، و حوائج دنیا و آخرتم را برآوری، ای مهربانترین مهربانان .

[فضیلت سجده شکر و آداب آن

(1) و باید که این دعا را از جمله تعقیب نماز صبح گردانی. و باید که آخر چیزی که بعد از نماز به عمل آوری دو سجده شکر بوده باشد، (2) چه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از امام بحق ناطق ابی عبد اللّٰه جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:

سجدة الشّکر واجبة علی کلّ مسلم، تتمّ بها صلاتک، و ترضی بها ربّک، و تعجّب الملائکة منک. و انّ العبد اذا صلّی ثمّ سجد سجدة الشّکر فتح الرّبّ الحجاب بین العبد و بین الملائکة فیقول: یا ملائکتی انظروا الی عبدی ادّی فرضی، و اتمّ عهدی ثمّ سجد لی شکرا علی ما انعمت به علیه، ملائکتی! ما ذا له؟

فتقول الملائکة: یا ربّنا رحمتک. ثمّ یقول الرّبّ تعالی: ثمّ ما ذا؟

فتقول الملائکة: یا ربّنا جنّتک. فیقول الرّبّ تعالی: ثمّ ما ذا؟

فتقول الملائکة یا ربّنا کفایة مهمّه. فیقول الرّبّ: ثمّ ما ذا؟

فلا یبقی شیء من الخیر الّا قالته الملائکة. فیقول اللّٰه تعالی: یا ملائکتی ثمّ ما ذا؟ فتقول الملائکة: یا ربّنا لا علم لنا. فیقول اللّٰه تعالی:

لاشکرنّه کما شکرنی، و أقبل الیه بفضلی، و اریه رحمتی.

خلاصه کلام معجز نظام امام علیه السّلام آنکه: «سجده شکر واجبست بر همه کس، نماز به آن تمام می‌شود، و حضرت عزّت به سبب آن راضی می‌گردد، و ملائکه آن کس را دوست می‌دارند «1». بدرستی که هر گاه بنده مؤمن نماز گزارد و بعد از آن

---

(1) ترجمه تحت اللفظی جملات فوق اینست: «نمازهایت را بدان سبب تمام و کامل کنی، و بدان سبب پروردگار خود را خشنود سازی، و ملائکه از تو به شگفت آیند».

سر به سجده نهد، (1) پس حق سبحانه درهای آسمان را گشاده کند، و حجاب از میان بنده و ملائکه بردارد، و خطاب به ایشان کرده بگوید:

یا ملائکتی انظروا الی عبدی

، یعنی: «ای ملائکه من نظر کنید به بنده من که ادای واجبی خود کرده است، و از عهده عهدی که با او کرده بودم بر آمده، و بعد از آن مرا سجده کرده به شکرانه نعمتی که من به او ارزانی داشته‌ام، بگوئید ای ملائکه من که چه چیز او را باید؟

پس ملائکه بگویند: ای پروردگار ما او را رحمت تو باید. بعد از آن حضرت عزّت گوید که: دیگر چه باید؟ ملائکه گویند: جنّت تو او را شاید. پس حضرت عزّت بگوید: و دیگر چه باید؟ ملائکه گویند: خداوندگارا کفایت مهم او. پس حضرت عزّت بگوید: دیگر چه باید، تا آنکه چیزی نماند از خیر و خوبی مگر که ملائکه گویند فلان چیز او را شاید، تا آنکه ملائکه عاجز آمده گویند که: پروردگارا دیگر ما را علم به آن حاصل نیست چه بگوئیم.
پس حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- گوید: هر آینه شکر گویم بنده خود را چنانچه مرا شکر گفت، و به فضل و رحمت خود اقبال کنم به سوی او و متوجّه او شده، بنمایم رحمت خود را بدو» کنایه از آنکه رحمت خود را شامل [و کافل حال او کنم.
(2) و مستحب است که در سجده شکر بسیار بماند و آن را به طول کشاند، (3) چه روایت شده است در کتاب «من لا یحضره الفقیه»:
انّ الکاظم علیه السّلام کان یسجد بعد ما یصلّی الصّبح فلا یرفع رأسه حتّی یتعالی النّهار.
یعنی: «به درستی که امام بحق عالم موسی کاظم- علیه الصّلاة و السّلام- بعد از آنکه نماز صبح را می‌گزاردند سجده شکر می‌کردند و سر بر نمی‌داشتند تا آنکه آفتاب مرتفع می‌شد و بلند می‌گردید».
مترجم گوید: «بسا باشد که گمان برده شود که اطالت سجود که در سجده
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 183
شکر از امام علیه السّلام به عمل می‌آمده و این حدیث اشعار به آن دارد در سجده ثانیه باشد نه در سجده اول، و الّا عبارت حدیث که:
فلا یرفع رأسه حتّی یتعالی النّهار
خوب نباشد زیرا که عدم رفع رأس در سجده اول صادق نیاید؛ و حال آنکه نه این چنین است، چه در میان دو سجده شکر که بعد از نماز به عمل می‌آید فصل به رفع رأس واقع نمی‌شود، بلکه فصل به وضع رخسارها بر زمین واقع می‌شود، پس عدم برداشتن سر که در حدیث وارد است صادق باشد- و اللّه أعلم بحقیقة الحال.»
(1) پس هر گاه که دو سجده شکر بجا آری باید که ذراع دستها را بر زمین فرش کنی یعنی هر دو ذراع را بر زمین بچسبانی و سینه و شکم خود را بر زمین بچسبانی، و بگوئی آن چیزی را که (2) روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از ابی الحسن الماضی اعنی امام موسی کاظم- علیه الصّلاة و السّلام- پس باید گفت در سجده اولی:
اللّهمّ إنّی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیاءک و رسلک و جمیع خلقک انّک انت اللّه ربّی، و الاسلام دینی، و محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبیّی، و علیّا و الحسن و الحسین و علیّا و محمّدا و جعفرا و موسی و علیّا و محمّدا و علیّا و الحسن و محمّدا- سلام اللّه علیهم- ائمّتی، بهم اتولّی، و من

اعدائهم اتبرّأ.
[خداوندا تو را و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان و جمیع آفریدگانت را گواه می‌گیرم که تو اللّه پروردگار منی، و اسلام دینم، و محمد (ص) پیامبرم، و علی و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد- درود خدا بر همه آنان باد- پیشوایان منند، بدیشان مهر می‌ورزم، و از دشمنانشان بیزاری می‌جویم .
بعد از آن سه مرتبه باید گفت:
اللّهمّ انّی انشدک دم المظلوم.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 184
(1) [خداوندا بحق خودت سوگندت می‌دهم و از تو می‌خواهم که انتقام خون (بناحق ریخته شده) مظلوم (حسین بن علی) را بگیری .
بعد از آن باید گفت:
اللّهمّ انّی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنّهم بعدوّک و عدوّهم ان تصلّی علی محمّد [و آل محمّد] و علی المستحفظین من آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.
[خداوندا به عهدی که برای دوستانت با خود بسته‌ای که آنان را بر دشمن خودت و آنان غلبه دهی تو را سوگند می‌دهم و از تو می‌خواهم که بر محمد [و آل محمد] و بر آن کسان از آل محمد (ص) که امانتداران تواند درود فرستی .
بعد از آن سه مرتبه باید گفت:
اللّهمّ انّی اسألک الیسر بعد العسر.
[خداوندا آسانی پس از مشکلات و سختیها را از تو درخواست می‌کنم .
پس از آن باید که رخساره راست خود را بر زمین گذاری و بگوئی:
یا کهفی حین تعیینی المذاهب، و تضیق علیّ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ*، یا باری خلقی رحمة بی و کان عن خلقی غنیّا، صلّ علی محمّد [و آل محمّد] و علی المستحفظین من آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.
[ای پناهگاه من در آنگاه که رفت و آمدم بنزد خلق مرا خسته و مانده کند و زمین با آن همه فراخی بر من تنگ آید، ای آنکه مرا از روی رحمت به من آفریده‌ای، و حال آنکه از آفرینش من بی‌نیاز بوده‌ای، بر محمد [و آل محمد] و بر آن کسان از آل محمد (ص) که امانتداران تواند درود فرست .
پس از آن باید که رخساره چپ خود را بر زمین گذاری، و سه مرتبه بگوئی:
یا مذلّ کلّ جبّار، یا معزّ کلّ ذلیل، قد- و عزّتک- بلغ بی مجهودی.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 185
(1) [ای خوارکننده هر ستمگر زورگو، و ای عزیزکننده هر خوار، به عزتت سوگند که رنج و مشقت مرا از پای در آورده است .

بعد از آن سه مرتبه باید گفت:
یا حنّان یا منّان، یا کاشف الکرب العظام.
[ای مهربان، ای بخشنده، ای زداینده غمهای بزرگ جانکاه .
بعد از آن باید که سجده دوم را بجای آری و صد مرتبه شکرا شکرا بگوئی، و بعد از آن هر حاجتی که داشته باشی بخواهی. (2) و هم از آن حضرت امام بحق عالم امام موسی کاظم- علیه و علی آبائه شرائف التحیّة و السّلام- روایت شده که آن حضرت در سجده شکر به آواز حزین و دل اندوهگین و چشم گریان و اشک ریزان می‌فرموده‌اند:
عصیتک ربّ بلسانی، و لو شئت- و عزّتک- لأخرستنی، و عصیتک ببصری و لو شئت و- عزّتک- لاکمهتنی، و عصیتک بسمعی و لو شئت- و عزّتک- لاصممتنی، و عصیتک بیدی و لو شئت- و عزّتک- لکنعتنی، و عصیتک برجلی و لو شئت- و عزّتک- لجذمتنی، و عصیتک بفرجی و لو شئت- و عزّتک- لعقمتنی، و عصیتک بجمیع جوارحی الّتی انعمت بها علیّ، و لیس هذا جزاؤک منّی.
[پروردگار من! با زبانم ترا نافرمانی کردم و اگر می‌خواستی- به عزتت سوگند- لالم می‌ساختی، و با چشمم تو را معصیت نمودم و اگر می‌خواستی- به عزتت سوگند- کورم می‌کردی، و با گوشم تو را معصیت نمودم و اگر می‌خواستی- به عزتت سوگند- مرا کرمی نمودی، و با دستم ترا نافرمانی کردم و اگر می‌خواستی- به عزتت سوگند- انگشتانم را بر می‌گرفتی، و با پایم تو را نافرمانی کردم و اگر می‌خواستی- به عزتت سوگند- قدمم را می‌شکستی، و با فرجم تو را معصیت نمودم و اگر می‌خواستی- به عزتت سوگند- مرا عقیم می‌ساختی، و با تمام اعضاء و جوارح خودم که بمن بخشیده‌ای تو را نافرمانی کردم و این عکس العمل شایسته‌ای از من در برابر نعمتهای بی‌پایان تو نبود].

(1) بعد از آن هزار مرتبه می‌فرموده‌اند:
العفو، العفو
. بعد از آن رخساره راست مبارک خود را بر زمین گذاشته سه مرتبه به آواز حزین قائل به این کلمات می‌شده‌اند:
بؤت الیک بذنبی، عملت سوءا، و ظلمت نفسی، فاغفر لی ذنوبی فإنّه لا یغفر الذّنوب غیرک مولای.
[در پیشگاه تو به گناهم معترفم، بد کردم و به خودم ستم نمودم، پس گناهانم را ببخش که کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد ای مولای من .
بعد از آن رخساره چپ مبارک خود را بر زمین گذاشته سه مرتبه مبادرت به گفتن این دعا می‌نموده‌اند:
ارحم من اساء و اقترف، و استکان و اعترف.

[رحم کن به کسی که بد کرده و گناهان بسیار نموده، و (سپس) اظهار خواری و فروتنی کرده و به گناه خویش اعتراف نموده است .
و چون سر از سجده شکر برداری باید گفت:
اللّهمّ لک الحمد کما خلقتنی و لم اک شیئا مذکورا. ربّ اعنّی علی اهوال الدّنیا، و بوائق الدّهر، و نکبات الزّمان، و مصیبات اللّیالی و الایّام، و اکفنی شرّ ما یعمل الظّالمون فی الارض؛ و فی سفری فاصحبنی، و فی اهلی فاخلفنی، و فیما رزقتنی فبارک لی، و فی نفسی لک فذلّلنی، و فی اعین النّاس فعظّمنی، و الیک فحبّبنی، و بذنوبی فلا تفضحنی، و بعملی فلا تبسلنی، و بسریرتی فلا تخزنی، و من شرّ الجنّ و الانس فسلّمنی، و لمحاسن الاخلاق فوفّقنی، و من مساوی الاخلاق فجنّبنی.
[خداوندا! سپاس از آن توست چنان که مرا آفریدی و حال آنکه چیز قابل ذکری نبودم، پروردگار من! مرا بر امور هول‌انگیز دنیا و گرفتاریهای روزگار و نکبتهای زمان و مصائب شبها و روزها یاری رسان، و شر آنچه را که
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 187
ستمگران در روی زمین می‌کنند از من باز دار، (1) و در سفر همراهم، و در خانواده‌ام جانشینم باش، و در آنچه روزیم کرده‌ای برکت ده، و مرا در برابر خودت خوار و فروتن گردان، و در نظر مردم بزرگم ساز، و به نزد خودت محبوبم نما، و به گناهانم رسوایم مکن، و مرا با کردارم به هلاکت مینداز، و با (زشتی و ناپاکی) باطنم خوارم مگردان، و از شر جن و انس مرا سالم بدار، و به خود سازی و کسب اخلاق نیکو توفیقم بخش، و از خویهای زشت دورم ساز.]
الی من تکلنی یا ربّ المستضعفین، و انت ربّی، الی عدوّ ملّکته امری، ام الی بعید فیتجهّمنی؟ فإن لم تکن غضبت علیّ یا ربّ فلا أبالی غیر انّ عافیتک اوسع لی و احبّ الیّ. أعوذ بنور وجهک الّذی اشرقت به السّموات و الارض، و کشفت به الظّلمة، و صلح علیه امر الاوّلین و الآخرین، ان یحلّ علیّ غضبک، و ینزل بی سخطک. لک الحمد حتّی ترضی و بعد الرّضا، و لا حول و لا قوّة الّا بک.
[مرا به چه کس وامی‌گذاری ای پروردگار مستضعفان و حال آنکه پروردگارم تویی، به دشمنی که امرم را به دست او سپرده‌ای «1»؟ یا به شخص دوری که با روی گره کرده با من مواجه می‌شود؟ پروردگار من! همین که بر من خشم نگرفته باشی (مرا بس است) دیگر باکی ندارم جز آنکه عافیت دادنت برایم فراختر، و به نزدم محبوبتر است. (خداوندا) به نور وجه تو که آسمانها و زمین از آن روشن شده، و تاریکی بدان برطرف گشته، و کار اولین و آخرین (گذشتگان و آیندگان) بدان اصلاح گردیده به تو پناه می‌آورم از اینکه غضب تو بر من وارد شود، و خشم تو بر من فرود آید. ستایش از آن توست آنقدر که خشنود گردی و پس از خشنودی نیز، و هیچ

حول و قوه‌ای جز به دست تو نیست .

---

(1) مراد هارون الرشید است که با وجود خویشاوندی وی با آن حضرت دشمنی شدیدی نسبت به آن حضرت داشت و بالأخره حضرتش را مسموم ساخت.

توضیح [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]
(1)
«ربّ الظّلام و الفلق»
مراد به فلق در اینجا نور است به قرینه ظلام.
«وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ» یعنی: و آنچه جمع سازد و پوشیده و مستور گرداند.
«وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» یعنی: هر گاه که ماه جمع و تمام شود و بدر گردد.
«و کان یدور حیث دار الحقّ»
یدور که صیغه مضارع است در لفظ حق عمل کرده تا آن را فاعل خود گردانیده، و ضمیر دار که فعل ماضی است راجع است به حضرت امیر المؤمنین- علیه الصّلاة و السّلام- و حاصل معنی آنست که:
حق می‌گردید چنانچه حضرت امیر- صلوات اللَّه علیه- می‌گردید؛ تا آنکه عبارت دعا منطبق شود به کلام معجز نظام سیّد انام- علیه و علی آله الصّلاة من الملک العلّام- که در باب حضرت امیر دعا کرده فرمودند:
اللّهمّ ادر الحقّ معه کیفما دار
، یعنی: «بارخدایا بگردان حق را با حضرت امیر- علیه صلوات اللَّه الملک القدیر- چنان که او بگردد و به هر جانب که او رود» کنایه از آنکه حق را تابع او گردان که به هر جانب که او گردد و هر طرف که او رود حق با او باشد.
و تأخیر فاعل که لفظ «حق» است به واسطه رعایت فواصل است که «فلق» و «وسق» و «اتّسق» است، چنانچه در کلام مجید فرموده در جایی که خبر از احوال موسی- علی نبیّنا و علیه السّلام- داده در وقت معارضه سحره فرعون و گفته:
فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُوسی «1»، که تأخیر موسی کرده به جهت رعایت فواصل.
«انشدک دم المظلوم»
انشد بر وزن اقعد، قال فی «الصّحاح»: نشدت فلانا انشدته ای قلت له: نشدتک اللَّه ای سألتک باللَّه. یعنی: عرب گاهی که

---
(1) سوره طه: 20- آیه 67.

گوید: (1) نشدت فلانا أنشدته، به این معنی است که: گفتم به او انشدک اللَّه، یعنی: «از تو درخواست می‌نمایم بخدای» و مراد در اینجا آنست که: «سؤال می‌کنم ترا به حق تو که مؤاخذه کنی به خون مظلوم اعنی حضرت

امام حسین علیه السّلام. و انتقام بکشی از قاتلان او، و از آن جماعت که اول ایشان اساس ظلم را گذاشتند و بنای جور را نهادند؛ و بر او و بر پدر بزرگوار و برادر عالیمقدار او- صلوات اللّٰه علیهم- ظلم و جور کردند، و متکفّل غصب حق ایشان شدند، و باعث بر قتل و کشتن ایشان و شیعه منیعه رفیعه ایشان گشتند.
«بایوائک علی نفسک»
ایواء- به یاء به دو نقطه زیرین و در آخر آن الف ممدوده- به معنی عهد و پیمان و میثاق است.
«و علی المستحفظین»
می‌تواند بود که صیغه مستحفظین مبنی از برای فاعل باشد یعنی: آنانی که حفظ و نگاهبانی امامت و خلافت نمودند. و می‌تواند بود که مبنی از برای مفعول باشد به این معنی که: آنانی که حضرت عزّت ایشان را از برای امامت و خلافت حفظ و نگاهبانی نمود «1».
«یا کهفی حین تعیینی المذاهب»
مراد به کهف، ملجأ و پناه است، قال فی «الصّحاح»: یقال: فلان کهف ای ملجأ. یعنی: ای آنکه پناه و ملجأ منی در وقتی که به تعب و تشویش می‌اندازد مرا رفتنهای من به جانب خلق، و ترددات من به ایشان به جهت قضای حاجتی که دارم و برنمی‌آید» چه التجای این کس به خلق موجب تعب و مذلّت و خواری این کس می‌گردد.
و «تعیینی» می‌تواند بود که به دو یاء به دو نقطه زیرین باشد و بعد از آن نون مأخوذ از «عی» که به معنی تعب است، و می‌تواند بود که به دو نون باشد که نون اول مشدّد و در ما بین آن یاء به دو نقطه زیرین باشد، مأخوذ از عناء» به فتح عین که آن نیز به معنی تعب است.

---

(1) در صورت مبنی بودن برای مفعول معنی چنین می‌شود: «آنانی که خداوند امامت و خلافت را بدیشان سپرد و حفظ آن دو را از ایشان خواست».

(1)
«و تضیق علیّ الارض بما رحبت»
مراد به رحب، سعت و وسعت است، و «ما» ماء مصدریست، یعنی: روی زمین بر من تنگ شد با وجود سعت و فراخی آن.
«و لو شئت- و عزّتک- لاکمهتنی»
اکمه کور مادرزاد را گویند، و معنی آنکه: عصیان تو نمودم به چشم خود، و اگر مشیّت تو تعلّق می‌گرفت- به عزّت و بزرگی تو قسم که- هر آینه مرا کور مادرزاد می‌کردی.

«لکنعتنی»

کنع- به نون و عین بی‌نقطه- به معنی به هم آمدن و گشاده نگشتن انگشتانست، یعنی: عصیان تو نمودم به دست خود، و اگر می‌خواستی- به عزّت و بزرگی تو قسم که- هر آینه مرا یک نوع می‌کردی که انگشتان دست من از گشاده گشتن بازماندی و گشاده نگشتی.

«لجذمتنی»

به جیم و ذال نقطه‌دار، به معنی قطعتنی است، یعنی: عصیان تو نمودم به پای خود، و اگر می‌خواستی- به عزّت و عظمت تو قسم که- هر آینه مرا مجذوم یعنی مقطوع الرّجل می‌کردی.

[بحث در توجيه استغفار معصوم «1»]
(2) و اگر گويند كه صدور امثال اين دعوات از معصوم به چه كيفيّت تواند بود با كمال عصمت ايشان؟ چه اين عبارت و امثال اين كه در بعضى از دعوات ديگر نيز واردست اشعار بر صدور عصيان از ايشان- صلوات اللّٰه عليهم- دارد، و اين بحسب ظاهر موافقت ندارد به قواعد مذهب اماميّه- أنار اللّٰه براهينهم الجليّة- كه قائل به عصمت ائمّه اثنا عشرند- صلوات اللّٰه عليهم-.
جواب گوئيم كه: انبياء و ائمّه هدى عليهم السّلام بر وجهى مسلوك مى‌داشته‌اند كه

---

(1) در اين بخش مترجم (ره) شرح و تفسير خود را با كلام مؤلف (ره) در آميخته است.

منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 191
جميع اوقات عمر ايشان مستغرق ياد خدا بوده است چنانچه لمحه‌اى دلهاى خود را از آن فارغ نمى‌داشته‌اند، (1) و خاطرهاى ايشان متعلّق به ملأ أعلى و مربوط به عالم بالا بوده، و ايشان هميشه حق را در نظر بصيرت خود داشته در مراقبت و مواصلت او به سر مى‌برده‌اند، چنانچه امير المؤمنين- صلوات اللّٰه عليه- فرموده‌اند:
اعبد اللّٰه كأنّك تراه، فإن لم تكن تراه فانّه يراك
«1»، يعنى: «به عبادت خداى قيام نماى چنان كه گويا او را مى‌بينى، چه اگر تو او را نمى‌بينى بدرستى كه او ترا مى‌بيند».
پس چون ازين مرتبه رفيعه فرود مى‌آمده‌اند و مشغول به كار ديگر مى‌شده‌اند از امورى كه لازمه زندگانيست مثل خوردن غذائى، يا آشاميدن آبى، يا مباشرت حلالى، يا مثل آن امرى از امور مباحه، آن را پيش خود گناه بزرگى مى‌شمرده‌اند، و خطاى عظيمى مى‌دانسته، و در حال در مقام استغفار از آن در مى‌آمده آمرزش آن را از خداى خود مى‌دانسته، و در حال در مقام استغفار از آن درمى‌آمده آمرزش آن را از خداى خود مى‌خواسته‌اند، چنان كه بعض از نزديكان و تابعان ملوك اگر در حالت مجالست و مصاحبت پادشاه متوجّه به ديگرى يا ملتفت به چيزى شوند، در زمان، در اعتذار مى‌كوشند و آن را گناه مى‌شمرند؛ و همچنين نمى‌بينى كه بعض خدم و بندگان ارباب دنيا اگر در جايى كه نظر صاحب ايشان بر ايشان باشد و دانند كه صاحب ايشان ايشان را مى‌بيند لمحه‌اى به اكل و شرب مشغول شوند در نظر مردم گناهكار و مستحق ملامت مى‌نمايند؟!

پس چه گمان داری گاهی که این امر نسبت به صاحب همه صاحبان، و مالک جمیع مالکان وقوع یابد؟
و به این اشارتست کلام حضرت علیه السّلام که:
حسنات الابرار سیّئات المقرّبین
«2».
و برین معنی محمولست (2) آنچه روایت کرده است ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی

---

(1) این جمله در سفارشات رسول خدا (ص) به ابی ذر (ره) آمده و مرحوم شیخ طوسی در «امالی» آن را نقل، و علامه مجلسی در «عین الحیاة» آن را شرح کرده است.
(2) کارهای خوب نیکان برای مقربان درگاه خداوندی گناه محسوب است.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 192
در باب استغفار از کتاب «کافی» (1) از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که:
انّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله کان یتوب الی اللَّه عزّ و جلّ کلّ یوم سبعین مرّة.
یعنی: «بدرستی که رسول خدای صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رجوع می‌نمودند از معاصی و کردار ناشایسته به سوی خدائی که عزیز است و بزرگ هر روز هفتاد مرتبه».
(2) و همچنین است آنچه اهل سنّت نیز در «صحاح» خود روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر- صلوات اللَّه علیه و آله- فرموده‌اند که:
انّه لیغان علی قلبی، و انّی لأستغفر بالنّهار سبعین مرّة.
یعنی: «بدرستی که پوشیده می‌شود بر دل من «1»، و بدرستی که من استغفار می‌نمایم، و طلب آمرزش می‌کنم از خدای خود، و رجوع می‌کنم به سوی او از معاصی در روز هفتاد مرتبه».
مترجم گوید: «بباید دانست که مصنّف- قدّس سرّه- در حاشیه ایراد نموده و در «اربعین» خود نیز ذکر کرده که: قاضی بیضاوی صاحب تفسیر «انوار التّنزیل» در کتاب «شرح مصابیح» که هم از مصنّفات اوست جایی که شرح حدیث پیغمبر- صلوات اللَّه علیه و آله- که
انّه لیغان علی قلبی و انّی لأستغفر اللَّه فی الیوم مائة مرّة
می‌نماید گفته است که: «غین» در لغت به معنی «غیم و ابر» استعمال یافته، و غان علی کذا به معنی «غطّی علیه» است. و ابو عبیده که از ائمّه لغت است برین وجه این حدیث را معنی گفته است: بدرستی که در پوشید دل من چیزی را که می‌پوشید او را «2»».
و از اصمعی به من رسیده است که از معنی این حدیث از او سؤال کردند،

در جواب آن به سائل گفت: در باب دل که روایت شده است؟ گفت: در باب دل پیغمبر- صلوات اللّٰه علیه و آله-. اصمعی گفت: اگر غیر دل پیغمبر- صلوات اللّٰه علیه و آله- می‌بود، در مقام تفسیر آن از برای تو در می‌آمدم، نهایتش چون دل پیغمبر- صلوات اللّٰه علیه و آله- است جسارت بر تفسیر آن نمی‌کنم.

---

(1) یعنی کدورتها و غبارهائی (از غفلت) روی دلم می‌نشیند.
(2) ترجمه صحیح کلام وی چنین است: «چیزی دلم را می‌پوشاند که همچون لباس آن را فرا می‌گیرد».

کس نداند که در آن سینه چه اسرار بود قاضی گوید: خدای خبر دهد اصمعی را که درین مقام، سلوک طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دلی شده است که حضرت عزّت- جلّ ذکره- آن را موضع وحی و منزل تنزیل خود ساخته. و بدرستی که دریافت این معنی را مرتبه‌ایست که راه رسیدن به آن بر ارباب بیان و اصحاب قال مسدود است، و طریق وصول به آن بر اهل حقیقت و ارباب حال، مفتوح، و توضیح دادن و به عبارت در آوردن آن نیست مگر حق مشایخ صوفیّه که راز داران انجمن قرب، و آشنایان اسرار حقّ‌اند، و ما نیز به نوری که از مشکات هدایت ایشان مقتبس است به راه در آمده می‌گوئیم که:

چون دل مبارک آن سرور که مستغرق دریای عرفان بوده، در صفا و ضیا بر جمیع دلها زیادتی داشته است، و آن حضرت با آن حال تعیین شده بود که قرار شرع و حکمت، و بنای دین و سنّت را تجدید دهد بر وجهی که متضمّن سهولت و آسانی باشد نه عسرت و اشکال، ناچار بود او را که از مرتبه قرب و اتّصال، به جانب بعض رخصتهای الهی نزول نموده به بعض حظوظ نفسانی التفات نماید با آنچه از جانب خدا در معرض امتحان به آن در آمده بود و مکلّف به آن شده از احکامی که لازم بشریّت است.

پس هر گاه مرتکب چیزی از آن می‌شدند غباری بر آینه دل ایشان می‌نشست، و به واسطه نهایت صفا و نورانیّتی که داشت از آن متأثّر می‌شد، زیرا که هر چند رقّت و صفای اشیا بیشتر است تأثیر کدورات در آن زودتر ظاهر می‌شود؛ و آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم هر گاه احساس به چیزی از آن می‌کردند آن را بر نفس خود گناهی بزرگ می‌شمردند و در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن در می‌آمدند. تا اینجا بود خلاصه کلام قاضی بیضاوی در کتاب «مصابیح».

و زبدة العارفین شیخ جمال الدّین عبد الرّزاق کاشی را درین مقام کلامیست به غایت لطیف که به واسطه خوف به طول انجامیدن کلام در مقام ذکر آن نشد

- و اللّه الهادی».
(1)
«بؤت الیک بذنبی»
بؤت- به باء یک نقطه مضمومه و بعد از آن همزه در آخر تاء به دو نقطه زیرین- به معنی «اقررت» یعنی: اقرار کردم و اعتراف نمودم به تو به گناه خود.
«و بوائق الدّهر» مراد از بوائق، مصایب دهر و نکبات زمان است.
«و بعملی فلا تبسلنی»
به باء یک نقطه و سین بی‌نقطه، به معنی تأدیه به هلاکت است، یعنی: مؤدّی مساز مرا به هلاکت به سبب شومی اعمال قبیحه و افعال ناشایسته من.
و به این معنی است قول خدای تعالی در قرآن مجید جایی که می‌فرماید: أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما كَسَبَتْ «1»، یعنی آنکه: هلاک شود نفس به سبب کسب گناه و فسق و کفر و فجور و امثال آن.
«ام الی بعید فیتجهّمنی»
تجهّم، به معنی درهم کشیدن و ترش کردن روست، یعنی: اگر به کسی ملتجی شوم و پناه به او برم چون مرا ببیند و مواجهت نماید روی درهم کشد و مراد من برنیارد.

---
(1) سوره انعام: 6- آیه 70.

باب دوّم در آنچه از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال مرعی باید داشت

اشاره

باب دوّم در آنچه از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال مرعی باید داشت
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 197
(1) باب دوم در آنچه از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال مرعی باید داشت

[مقدمه

اشاره

[مقدمه
(2) بباید دانست که در آخر باب اول سبق ذکر یافت که روایت وارد شده است به آنکه روز را به دوازده ساعت قسمت کرده‌اند و هر ساعتی را به یکی از ائمّه اثنا عشر- علیهم صلوات اللّه الملک الاکبر- نسبت داده‌اند و از برای هر ساعتی دعائی مخصوص ذکر نموده‌اند، (3) پس ساعت اول که ما بین طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و منسوب است به حضرت امام المتّقین امیر المؤمنین- صلوات اللّه علیه- با دعائی که مخصوص آن ساعت است در اعمال همان وقت سمت گزارش یافت، و الحال ذکر می‌کنیم در اینجا آنچه مخصوص است به این وقت که از طلوع آفتاب است تا هنگام زوال، پس می‌گوئیم که:
(4)

ساعت دویم: از طلوع آفتاب است تا زایل شدن حمره آن از جانب مشرق (5) و آن ساعت منسوب است به حضرت امام السّرّ و العلن امام حسن- صلوات اللَّه علیه- و باید که در آن ساعت به خواندن این دعا تبرّک جوئی:
اللّهمّ یا خالق السّموات و الارض، و مالک البسط و القبض، و مدبّر الابرام و النّقض، و یا من لا یخیّب الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ،
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 198
یا مالک یا جبّار، یا واحد یا قهّار، یا عزیز یا غفّار، یا من لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ، یا من لا یمسک خشیة الانفاق، و لا یقتر خوف الاملاق، یا کریم یا رزّاق «1»، یا مبتدئا بالنّعم قبل الاستحقاق، یا من ینزّل الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِیُنْذِرَ یَوْمَ التَّلاقِ، کبرت نعمتک علیّ، و صغر فی جنبها شکری، و دام غناک عنّی، و عظم الیک فقری.
(1) [خداوندا ای آفریدگار آسمانها و زمین، ای که گشودن و بستن به دست توست «2»، ای که بافته و رشته شدن کارها به تدبیر توست، ای که چون در مانده‌ای تو را خواند نومیدش نکنی و گرفتاریش را بر طرف سازی، ای مالک (صاحب اختیار)، ای جبار (مرهم گذار درد بندگان یا صاحب قدرت و عظمت) ای واحد (یگانه)، ای قهار (خشم گیر بر عاصیان) ای عزیز (چیره)، ای غفار (آمرزنده)، ای که هیچ چشمی تو را نبیند و تو همه چشمها را ببینی، ای که نبخشیدنت از روی ترس از فقر، و تنگ روزی ساختنت از روی بیم از تنگدستی نیست (بلکه بجهت مصلحت بندگان است)، ای بزرگوار، ای فراوان روزی دهنده، ای پیشدستی‌کننده به نعمت پیش از آنکه کسی مستحق آن گردد، ای که روح را از امر خود بر هر یک از بندگانت که خواهی فرو فرستی تا مردم را به روز برخورد و ملاقات (یکی از اسامی قیامت) هشدار دهد، نعمت تو بر من بسی بزرگ بوده، و سپاس من در جنب آن بسیار کوچک، و بی‌نیازی تو از من پیوسته ادامه داشته، و نیاز من به تو بس عظیم است .
اسألک یا عالم سرّی و جهری، یا من لا یقدر سواه علی کشف ضرّی، ان تصلّی علی محمّد رسولک المختار، و حجّتک علی الابرار و الفجّار، و علی اهل بیته الطّاهرین الاخیار، و اتوسّل الیک بالانزع البطین علما، و الامام الزّکیّ الحسن المقتول سمّا، فقد استشفعت بهم الیک، و قدّمتهم امامی و بین یدی حوائجی، ان تزیدنی من لدنک علما، و تهب لی

---

(1) رازق (خ ل).
(2) تفسیر آن در ص 203 خواهد آمد.

حکما، و تجبر کسری، و تشرح بالتّقوی صدری، و ترحمنی اذا انقطع من الدّنیا اثری، و تذکرنی اذا نسی ذکری، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(1) [ای دانای نهان و آشکارم، ای که جز تو کسی را یارای زدودن پریشانیم نیست، از تو می‌خواهم که بر محمد آن رسول مختار، و حجت تو بر نیکان و فجار، و بر خاندان پاکیزه و برگزیده او درود فرستی، و به (امیر المؤمنین علی) آنکه از شرک و بت‌پرستی بدور، و درونش از علم و دانش سرشار است، و به امام پاک حسن که به سم مقتول شده به درگاه تو توسل می‌جویم، که حقا آنان را به درگاه تو شفیع آورده‌ام، و ایشان را در پیش خود و حوائجم قرار داده‌ام، که مرا از نزد خود دانشی بیفزایی، و بمن حکمی ببخشی، و نارسائیهایم را جبران کنی، و سینه‌ام را به تقوی گشاده گردانی، و آنگاه که اثرم از دنیا بریده شود به من رحم آوری، و آنگاه که یادم فراموش گردد مرا یاد آوری، به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان .
(2)

و ساعت سيّم: از زايل شدن سرخى آفتاب است تا بلند شدن روز،
(3) و آن ساعت منسوب است به حضرت امام حسين عليه السّلام، و بايد كه در آن ساعت به خواندن اين دعا مبادرت نمائى:
اللّهمّ ربّ الارباب، و مسبّب الاسباب، و مالک الرّقاب، و مسخّر السّحاب، و مسهّل الصّعاب، يا حليم يا توّاب، يا كريم يا وهّاب، يا مفتّح الابواب، يا من حيث ما دعى اجاب، يا من ليس له حاجب و لا بوّاب، يا من ليس لخزائنه قفل و لا باب، يا من لا يرخى عليه ستر و لا يضرب دونه حجاب، يا من يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ*، يا غافر الذّنب و قابل التّوب شديد العقاب.
(4) [خداونداً اى ارباب همه اربابها، اى سازنده اسبابها، اى صاحب اختيار انسانها، اى تسخيركننده ابرها، اى آسان ساز مشكلها، اى بردبار، اى توبه پذير، اى بزرگوار، اى بخشنده، اى گشاينده درها (ى رحمت)، اى كه هرجا صدايت زنند جواب گويى، اى كه حاجب و دربانى
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 200
ندارى، (1) اى كه خزينه‌هاى تو را قفل و درى نيست، اى كه پرده‌اى برويت كشيده نشده، و ميان تو و بندگانت حجابى نباشد، اى كه هر كس را بخواهى بى‌حساب (و بدون شمارش) روزى مى‌دهى، اى آمرزنده گناه، و پذيرنده توبه، و سخت كيفر].
اللّهمّ انقطع الرّجاء الّا من فضلک، و خاب الامل الّا من كرمک، فأسألک بمحمّد رسولک، و بعلىّ بن ابى طالب صفيّک، و بالحسين الامام التّقىّ الّذى اشترى نفسه ابتغاء مرضاتک، و جاهد النّاكثين عن صراط طاعتک، فقتلوه ساغبا ظمآنا، و هتكوا حرمته بغيا و عدوانا، و حملوا رأسه فى الآفاق، و احلّوه محلّ اهل العناد و الشّقاق.
(2) [خداوندا همه اميدها جز از بخشش تو بريده گشته، و همه آرزوها جز از كرم تو بنوميدى گراييده، پس به فرستاده‌ات محمد، و به برگزيده‌ات على، و به حسين آن امام پاكدامنى كه جان خويش را در راه طلب رضاى تو بفروخت و با منحرفين از جاده طاعت تو پيكار نمود، پس او را گرسنه و تشنه كشتند، و از روى ستم و ستيزگى پرده حرمتش دريدند، و سر مباركش در تمام آفاق گرداندند، و او را بمنزله اهل عناد و ستيزگى پنداشتند].
اللّهمّ فصلّ على محمّد و آله، و جدّد على الباغى عليه مخزيات لعنک و انتقامک، و مرديات سخطک و نكالک.
(3) [خداوندا پس بر محمد و آل او درود فرست، و لعنتها و انتقامهاى خواركننده و خشمها و عقوبتهاى هلاكت بار خويش را تو به تو بر سر

شورشیان علیه او فرو ریز].
اللّهمّ انّی اسألک بمحمّد و آله، و استشفع بهم الیک، و اقدّمهم امامی و بین یدی حوائجی، ان لا تقطع رجائی من امتنانک، و لا تخیّب تأمیلی فی احسانک و نوالک، و لا تهتک السّتر المسدول علیّ من جهتک، و لا- تغیّر عنّی عوائد طولک و نعمک، و وفقنی لما یقرّبنی الیک، و اصرفنی عمّا یباعدنی عنک، و اعطنی من الخیر افضل ممّا ارجو، و اکفنی من الشّرّ
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 201
ما أخاف و احذر، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(1) [خداوندا بحق محمد و آل او از تو درخواست می‌کنم، و آنان را شفیع به درگاه تو می‌آورم، و ایشان را در پیش خود و حوائجم وامی‌دارم، که امیدم را از منّ و و بخشش خویش نبری، و آرزویم را در احسان و بخششهای بی‌پایانت نومید مگردانی، و پرده‌ای را که از جانب خویش بر گناهم کشیده‌ای ندری، و بازده‌های بخشش و نعمتهای خود را از من نگردانی، و بآنچه که مرا مقرب درگاهت می‌سازد توفیق بخشی، و از آنچه که مرا از تو دور می‌کند بازداری، و از خوبیها برتر از آنچه که امید دارم به من عطا کنی، و هر گونه شری را که از آن در بیم و هراسم از من دور سازی، به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان .
(2)

ساعت چهارم از ارتفاع روز است تا زوال آفتاب،
(3) و آن ساعت منسوب است به حضرت سیّد السّاجدین امام زین العابدین علیه السّلام، و باید که در آن ساعت به قرائت این دعا مشغول شوی:
اللّهمّ انت الملک الملیک المالک، و کلّ شیء سوی وجهک الکریم هالک، سخّرت بقدرتک النّجوم السّوالک، و امطرت بقدرتک الغیوم السّوافک، و علمت ما فی البرّ و البحر، و ما تسقط من ورقة فی الظّلمات الحوالک، یا سمیع یا بصیر، یا برّ یا شکور، یا غفور یا رحیم، یا من یَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ، یا من لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولی وَ الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ*.
(4) [خداوندا تو پادشاه و صاحب ملک و دارنده هر چیزی، و هر چیز جز وجه گرامی تو تباه‌شدنی است، به نیروی خود ستارگان پوینده را به تسخیر کشیده‌ای، و با قدرت خویش ابرهای ریزان را به باریدن آورده‌ای، و آنچه را که در خشکی و دریا است و هر برگی که در تاریکی‌های سخت از درختی بیفتد همه را دانسته‌ای، ای شنوا، ای بینا، ای نیکوکار، ای قدردان سپاس بندگان، ای آمرزنده، ای مهربان، ای که چشمکهای خائنانه و نیتهایی را که در سینه‌ها
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 202
پنهان است می‌دانی، ای که حمد و ستایش در دنیا و آخرت از آن توست، و تو حکیم و آگاهی .
اسألک سؤال البائس الحسیر، و اتضرّع الیک تضرّع الضّالع الکسیر، و اتوکّل علیک توکّل الخاشع المستجیر، و اقف ببابک وقوف المؤمّل الفقیر، و اتوسّل الیک بالبشیر النّذیر، و السّراج المنیر، محمّد خاتم النّبیّین، و ابن عمّه امیر المؤمنین، و بالامام علیّ بن الحسین زین العابدین، و امام المتّقین، المخفی للصّدقات، و الخاشع فی الصّلوات، و الدّائب المجتهد فی المجاهدات، السّاجد ذی الثّفنات، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، فقد توسّلت بهم الیک، و قدّمتهم امامی و بین یدی حوائجی، و ان تعصمنی من مواقعة معاصیک، و ترشدنی الی موافقة ما یرضیک، و تجعلنی ممّن یؤمن بک و یتّقیک، و یخافک و یرتجیک، و یراقبک و یستحییک، و یتقرّب الیک بموالاة من یوالیک، و یتحبّب الیک بمعاداة من یعادیک، و یعترف لدیک بعظیم نعمک و ایادیک، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(1) [همچون نیازمندی خسته از تو درخواست، و چون شکسته بالی بدرگاهت زاری، و چون فروتنی پناهنده بر تو توکل می‌کنم، و به بارگاهت همچون آرزومندی تهیدست می‌ایستم، و به بشارت دهنده و هشداردهنده و

چراغ فروزان، محمد خاتم پيامبران، و پسر عمويش امير مؤمنان، و به امام على بن الحسين زين العابدين و پيشواى پرهيزكاران، همو كه پنهانى صدقه‌ها مى‌داده و در نمازها خاشع، و در عبادات شاقه پركار و كوشا، و ساجدى كه پيشانيش پينه بسته بود، به درگاهت توسل مى‌جويم، كه بر محمد و آل محمد درود فرستى، كه همانا من به سبب آنان بسوى تو توسل جسته، و آنان را در پيش خود و حوائجم واداشته‌ام، و اينكه مرا از برخورد با معاصى خودت نگهدارى، و به برخورد با آنچه كه موجب رضاى توست راهنمايم باشى، و مرا از جمله كسانى كه به تو ايمان آورده و پرواى تو را پيشه ساخته، و از تو بيم و به تو اميد داشته، و مراقب فرمان تو بوده، و از تو حيا مى‌كرده، و با دوستى دوستانت به

تو تقرب جسته، و با دشمنانى دشمنانت بسوى تو اظهار محبت نموده، و در پيشگاهت به نعمتها و بخششهاى بزرگ تو اعتراف ورزيده‌اند، قرار دهى، به رحمت خودت اى مهربانترين مهربانان (1) و بايد دانست كه نسخ ادعيه ساعات كثير الاختلاف است به زياده و نقصان، و آنچه ما درين كتاب ياد آورده‌ايم فقره چندى است كه اعتماد بر آن و وثوق به آن داشته‌ايم، و اللّٰه ولىّ التّوفيق، و بيده أزمّة التّحقيق.

توضیح [تفسیر مفردات دعاهای مذکوره
(2)
«مالک البسط و القبض»
یا مراد بآن آنست که به دست قدرت اوست زمام توسعه و تنگی رزق بندگان، یا آنکه به ید اوست بسط دل که عبارت از فرح و سرور است، و قبض آن که مراد از غم و اندوه است.
«و مدبّر الابرام و النّقض»
ابرام در اصل لغت به معنی تابیدن ریسمان است، و نقض- به ضاد نقطه دار- نقیض تابیدن، یعنی ریسمان را پنبه کردن؛ و بناء کلام بر استعاره است و مراد آنکه: تدبیر امور عالم به ید قدرت اوست چنانچه حکمت بالغه و قدرت کامله او اقتضا کند از نگاه داشتن و فنا نمودن، و عزیز گردانیدن و ذلیل ساختن، و قوّت و نصرت بخشیدن و ضعیف و نحیف گردانیدن، و امثال اینها.
«یا من لا یقتر خوف الاملاق»
یقتر- به قاف و تاء به دو نقطه زبرین مشدّده- به معنی تقتیر و تنگدستی است، و معنی آنکه: درویش نمی‌کند و تنگدست نمی‌گرداند کسی را از ترس آنکه مبادا خود فقیر شود و بی‌چیز گردد، بلکه به واسطه مصلحت و صلاح بنده که خود به آن عالم و داناست او را قلّاش و مفلس می‌سازد چنانچه در حدیث قدسی وارد است که:
انّ من عبادی من لا یصلحه الّا الفقر، و لو اغنیته
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 204
لأفسده ذلک «1».
(1) یعنی: «به درستی که از بندگان من بنده‌ایست که به صلاح نمی‌آرد حال او را مگر فقر و بی‌چیزی، پس اگر غنی سازم او را هر آینه در فساد می‌اندازد غنا او را» و نعم ما قیل:
آن کس که توانگرت نمی‌گرداند او مصلحت تو از تو به می‌داند
(2) «یُلْقِی الرُّوحَ» مراد از آن انزال وحی الهی است. و «یَوْمَ التَّلاقِ» نامی است از نامهای روز قیامت، و به این اعتبار آن روز را تلاق نامیده‌اند که در آن روز اهل آسمان و اهل زمین با همدیگر ملاقات می‌نمایند، یا آنکه میانه امّت اولین و امّت آخرین ملاقات واقع می‌شود، یا آنکه میانه ظالم و مظلوم، یا میانه خالق و مخلوق، یا میانه بندگان و اعمال ایشان، یا میانه روح و جسد بعد از مفارقت و دوری که به سبب موت واقع شده؛ یا آنکه میانه کلّ واحد از این اقسام ششگانه که مذکور شد باقرین خودش ملاقات

واقع می‌شود که اهل آسمان را با اهل زمین، و اولین را با آخرین، و ظالم را با مظلوم، و خالق را با مخلوق، و بندگان را با اعمال، و روح را با جسد.
«و مخزیات لعنک»
- به خاء و زاء نقطه‌دار- هر چیزیست که موجب خزی و خواری باشد. و لعن عبارت از دوری و بیزاری است.
«و مردیات سخطک و نکالک»
مراد به مردیات، مهلکات است، و سخط- به فتح سین بی‌نقطه و خاء نقطه‌دار، و ضمّ سین و سکون خاء هر دو آمده است- به معنی غضب. و نکال- به فتح نون- به معنی عقاب است، یعنی: مهلکات غضب و عقاب تو.
«و الغیوم السّوافک»
از سفک دم است به معنی ریختن خون، و بناء کلام گویا بر استعاره است.
«و الظّلمات الحوالک»
- به حاء بی‌نقطه- جمع حالکة است ای شدیدة السّواد، یعنی: ظلمات در نهایت تاریکی و ظلمت.

---

(1) «توحید» صدوق، ص 400.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 205
(1)
«یا من يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ»
مراد به خائنة الأعین نظری است که به خیانت از چشمها صادر شود، و درین صورت خائنه صیغه اسم فاعل است از خان یخون، و اضافه آن از قبیل اضافه اسم است به سوی سبب. و می‌تواند بود که خائنة مصدر بوده باشد مثل عافیة، یعنی: خیانتی که از چشمها سر زند و آن را در عرف چشمک زدن گویند.
«الضّالع الکسیر»
- به ضاد نقطه‌دار- ای المائل الحائر، یعنی: مایل حیران.
قال فی «القاموس»: ضلع- کمنع-: مال و حتف و حار.
«المخفی للصّدقات»
یعنی: اخفاکننده در صدقات و خیرات. (2) و این اشاره است به آنچه نقل کرده‌اند ارباب تواریخ و سیر که: حضرت امام زین العابدین علیه السّلام چهار صد خانه از فقرا و مساکین را در مدینه منوّره به مصدوقه کلام معجز نظام نبوی- صلوات اللّه علیه و آله- که:
صدقة السّرّ تطفی غضب الرّبّ
«1» خفیة در شبها نفقه آنها می‌داده‌اند، و اطعام ایشان می‌نموده‌اند، و هیچ کس را اطّلاع بر آن حاصل نبود که متکفّل این امر کیست؛ و چون آن حضرت از دار فنا به دار بقا منتقل شدند و نفقه آنها منقطع شد دانستند که

متكفّل آن امر آن حضرت بوده‌اند، و نفقه ایشان در عهده رعایت آن برگزیده حضرت عزّت بوده است- صلوات اللّه و سلامه علیه-.
(3)
«الدّائب المجتهد فی المجاهدات»
دایب- به دال بی‌نقطه و یاء به دو نقطه زیرین و باء به یک نقطه- اسم فاعل است از دأب به معنی جد نمودن و تعب کشیدن در کاری. و مراد به مجاهدات، عبادات و طاعات شاقّه مشکله است، (4) چنانچه در روایت به صحّت پیوسته که آن جناب در شبی هزار رکعت نماز ادا می‌کرده‌اند، و از غایت التذاذی که جناب ایشان را از عبادت معبود حقیقی دست می‌داده تعب مداومت به طاعت و عبادت را راحت انگاشته همیشه نفس شریف خود را متحمّل مشقّت آن

---

(1) صدقه دادن پنهانی آتش خشم پروردگار را خاموش می‌کند.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 206
می‌داشته‌اند.
(1)
«السّاجد ذی الثّفنات»
- به ثاء سه نقطه مفتوحه و فا و نون مفتوحتان- جمع ثفنة است که آن عبارتست از پینه‌ای که در سینه و زانوهای شتر می‌بندد از کثرت سائیده شدن بر زمین؛ و ازین جهت که پیشانی مبارک آن جناب از کثرت سجود به مثابه سینه شتر پینه بسته شده بود آن حضرت را ذی الثّفنات نامیده‌اند.
«و تجعلنی ممّن یؤمن بک»
مراد به ایمان در این مقام به حسب اقتضای کلام معرفت کامل و تصدیق تام است زیرا که معرفت و شناسائیی که طاقت انسانی به آن می‌تواند رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبه وظیفه جمعی است. و سلطان المحقّقین خواجه نصیر طوسی- نوّر اللّه مرقده القدّوسی- در بعضی از مصنّفات خود آورده که: قیاس مراتب آن از مراتب معرفت به آتش باید کرد، چه ادنی مراتب آن آنست که شنیده شود که موجودی هست که هر چه به او می‌رسد معدوم می‌شود، و آنچه به محاذات آن در می‌آید روشنی می‌گیرد، و هر چند از آن بر می‌دارند کم نمی‌شود، و مردم تعبیر از آن به آتش می‌کنند، بی‌آنکه آتشی دیده باشد و احساس اثر آن کرده؛ و نظیر این مرتبه در شناخت حق شناسائی جمعی است که در حضیض تقلید گرفتارند و تصدیق به وجود حق کرده‌اند بی‌آنکه دلیل و برهانی بر آن دانند، و به همین اعتماد کرده‌اند که از پدران و استادان خود این چنین شنیده‌ایم، و ایشان دروغ نمی‌گویند.
و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعی است که از دور دودی

مشاهده كنند و يقين كنند كه موجودى هست كه اين اثر آن است و از آن برخاسته؛ و نظير اين مرتبه در معرفت واجب تعالى معرفت جمعى است كه به دليل و برهان اثبات واجب كرده باشند و از مشاهده ممكنات و ملاحظه مصنوعات، علم به وجود صانع بهم رسانيده.

(1) و ازين بهتر در شناسائى آتش مرتبه جمعى است كه احساس گرمى آن كرده باشند و به روشنائى آن غبار ظلمت را از پيش نظر برداشته، مشاهده بعض محسوسات كه تراكم ظلمت از آن مانع بود نموده باشند؛ و نظير اين مرتبه در خداشناسى مرتبه برخى است از مؤمنين خالص كه اطمينان خاطرى در شناخت حق ايشان را بهم رسيده باشد، و به علم اليقين دانند كه اوست خالق كاينات و روشنى بخش ارض و سماوات چنانچه خود در توصيف خود مى‌فرمايد: اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ «1».

و ازين بلند مرتبه‌تر كسى است كه پيكر وجود خود را به آتش داده بتمامه سوخته باشد و خاكستر گرديده؛ و نظير اين مرتبه در معرفت واجب [معرفت ارباب شهود و فناست كه به عين اليقين مشاهده معشوق حقيقى كرده‌اند، و از غايت التذاذ از آن وجود، خود را در ميان نديده، همه او شده‌اند، و در هر چه مى‌نگرند عين او مى‌پندارند.

و نعم ما جرى على لسان حال بعض ارباب الكمال:

آنان كه ز جام معرفت سرشارند در خلوت ديده غير را نگذارند

چون در نظر بينششان غيرى نيست در هر چه نظر كنند حق پندارند

و ازين مرتبه مرتبه‌اى بلندتر نيست، و از اين پايه پايه‌اى رفيعتر نه- انتهى كلامه أعلى اللَّه مقامه.

مترجم گويد: «چنانچه مصنّف- رحمه اللَّه- فرموده‌اند ظاهر است كه از معرفتى كه ازين دعا مراد است نمى‌تواند بود كه مرتبه اول معرفت مراد باشد چرا كه در ضمن تقليد، كمالى متصوّر نيست، بلكه مرتبه ثانى نيز مراد نيست، چنانچه كلام مولوى معنوى در «مثنوى» شاهد بر آن است كه گفته است:

پاى استدلاليان چوبين بود پاى چوبين سخت بى‌تمكين بود

و مولانا مؤمن حسين يزدى- رحمه اللَّه- نيز درين مقام رباعيى دارد كه ذكر

---

(1) سوره نور: 24- آيه 35.

آن مناسب است:

حق را نتوان شناخت از روى كتاب حكمت نبرد راه به اقليم صواب

در وادى معرفت براهين حكيم چون جادّه است در چراگاه دواب

پس مراد مرتبه سيّم خواهد بود كه اهل تحقيق تعبير از آن به علم اليقين

می‌کنند، و مرتبه چهارم که محقّقین عین الیقینش می‌نامند- رزقنا اللّه الوصول الیها و الوقوف علیها بمنّه و کرمه».
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 209

فصل [اول [در اعمال ساعات بامداد]

[در فضیلت صدقه دادن در بامداد]
(1) و آنچه سزاوار و شایسته است که در اول روز به عمل آورده شود تصدّق کردن است به آنچه ممکن باشد و میسّر شود و اگر چه حقیر باشد، (2) چه روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرمودند که: حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:
بکّروا بالصّدقة فانّ البلاء لا یتخطّاها.
یعنی: «اول روز را دریابید به صدقه دادن، به درستی که بلا از صدقه تجاوز نمی‌کند و از آن در نمی‌گذرد». (3) و همچنین روایت کرده است در کتاب مذکورهم از آن حضرت- علیه الصّلاة و السّلام- که فرموده‌اند:
بکّروا بالصّدقة و ارغبوا فیها فما من مؤمن یتصدّق بصدقة یرید بها ما عند اللّه لیدفع اللّه عنه شرّ ما ینزل من السّماء الی الارض فی ذلک الیوم الّا وقاه اللّه شرّ ما ینزل فی ذلک الیوم.
خلاصه مضمون کلام به صدق مقرون امام علیه السّلام آنکه: «دریابید اول روز را به صدقه دادن، و رغبت کنید در آن؛ زیرا که هیچ مؤمن نیست که تصدّق کند به چیزی
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 210
(1) و اراده نماید به آن چیزی را که در نزد پروردگار باشد به واسطه آنکه دفع گرداند حضرت عزّت از او به سبب آن تصدّق شرّ آن چیزی را که در آن روز از آسمان به سوی زمین نازل می‌شود مگر آنکه نگاه دارد اللّه تعالی آن بنده را از شرّ آنچه در آن روز از آسمان نازل شود به سوی زمین».

[استحباب بکار بردن بوی خوش
(2) و از جمله آنچه در اول روز بجای باید آورد تمسّح به گلاب است، (3) چه در حدیث از اصحاب عصمت و ارباب عفّت- سلام اللّٰه علیهم- وارد است که:
من مسح وجهه بماء الورد لم یصبه فی ذلک الیوم بؤس و لا فقر، و لیمسح الوجه و الیدین و یصلّی علی النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم.
یعنی: «هر کس که مسح کند روی خود را به گلاب هر آینه او را در آن روز فقری و احتیاجی نرسد، و باید که گلاب را بر رو و دستها بمالد، و در حین مسح کردن و دستها بر رو کشیدن بر حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم صلوات فرستد».
مترجم گوید: «و همچنین در کتابی که منسوب است به امام الوری امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- در باب آداب به نظر احقر رسیده که آن حضرت فرموده‌اند که:
گلاب بر روی خود بمال که پدرم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده که هر کس خواهد که برای حاجتی از خانه بیرون رود و گلاب بر روی خود مالد حاجت او برآید و اصلا خواری و مذلّت در آن روز نبیند- و اللّٰه الموفّق».
(4) و از جمله آنچه اغلب اوقات در اول روز به عمل آورده می‌شود دستار پیچیدن و رخت پوشیدن و کفش و نعلین در پای کردن است، و ما ذکر خواهیم کرد به توفیق اللّٰه تعالی بعض از آداب آنها و ادعیه‌ای را که مخصوص است به آنها. پس می‌گوئیم:

[آداب عمامه بستن
(5) امّا آداب دستار بستن را كه روايت شده است به آنكه: سزاوار آنست كه
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 211
در وقت پيچيدن دستار قايل به اين گفتار باشد كه:
اللّهمّ سوّمنى بسيماء الايمان، و توّجنى بتاج الكرامة، و قلّدنى حبل الاسلام، و لا تخلع ربقة الايمان من عنقى.
(1) [خداوندا مرا به نشان ايمان نشانه گذار، و تاج كرامت بر سرم نه، و ريسمان اسلام به گردنم آويز، و هرگز بند ايمان از گردنم مگشا].
(2) و بايد كه نشسته دستار را بر سر نپيچى بلكه در وقت پيچيدن بر پاى ايستاده باشى، و هر گاه عمامه را بپيچيدى پس بايد كه به آن تحت الحنک ببندى چه تحنّک از سنن مؤكّد است، (3) و روايت كرده است شيخ الطّائفة و امام الشّيعة در كتاب «تهذيب الاحكام» بسند حسن از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام كه آن حضرت فرموده‌اند:
من اعتمّ و لم يدر العمامة تحت حنكه فاصابه داء لا دواء له فلا يلومنّ الّا نفسه.
يعنى: «هر كس كه دستار پيچيد و طرف عمامه را از شيب ذقن كه عبارت از تحت حنک است نگرداند هر آينه دريابد او را دردى كه علاج نداشته باشد، پس در آن وقت ملامت نكند مگر نفس خود را».
(4) و نيز روايت كرده است رئيس المحدّثين در كتاب «من لا يحضره الفقيه» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام كه آن حضرت فرموده‌اند:
انّى لاعجب ممّن يأخذ فى حاجته و هو على وضوء كيف لا تقضى حاجته؛ و انّى لا عجب ممّن يأخذ فى حاجته و هو معتمّ تحت حنكه كيف لا تقضى حاجته.
خلاصه مضمون خير مشحون كلام بلاغت انتظام آنكه: «عجب دارم از كسى كه با وضو باشد و در طلب حاجت خود شتابد چگونه باشد كه حاجت او برنيايد، و عجب دارم از كسى كه تحت الحنک بسته باشد و در پى مهمّى رود چگونه باشد كه بر حاجت و مهم خود ظفر نيابد».
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 212
(1) و احاديث در ترغيب و مبالغه تحنّک بستن بسيار است، و به درستى كه اجماع علماى ما- أنار اللّه برهانهم- بر سنّت بودن تحنّک منعقد است، و عجب است از مخالفين مذهب شيعه عليّه كه چگونه انكار آن مى‌كنند (2)

با وجود آنکه در کتب احادیث خود از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که:
انّه نهی عن الاقتعاط و امر بالتّلحّی.
یعنی: «حضرت رسالت- صلوات اللَّه و سلامه علیه و آله- نهی کرده است از اقتعاط، و امر نموده است به تلحّی».
(3) و جوهری در کتاب «صحاح» عبارتی در بیان اقتعاط ایراد کرده است که آن اینست: الاقتعاط شدّ العمامة علی الرّأس من غیر ادارة تحت الحنک، (4)
و فی الحدیث: انّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نهی عن الاقتعاط و امر بالتّلحّی
- انتهی کلامه.
یعنی: «اقتعاط استوار کردن عمامه است بر سر به غیر گردانیدن کنار آن از شیب ذقن، چنانچه در حدیث مذکور است» و حدیث نهی عن الاقتعاط و امر بالتلحّی را ذکر کرده است- تا اینجا بود خلاصه کلام جوهری.
الحق این بیانی است زیبا و تفسیری است موافق مذهب ما، پس نه جای آنست که خاک انکار در دهانشان ریزی و انکار مذکور را محض حمق و جهالت، و عین غوا و ضلالت‌شناسی، چه اقتعاط به معنی مذکور است، (5) و تلحّی اداره کردن عمامه است به تحت اللّحیین یعنی زیر حلق، و مراد به لحیین دو قطعه استخوانی است که سر بهم نهاده‌اند و آن را زنخ می‌گویند که موی ریش از آنجا می‌روید، و ریش را به این اعتبار است که لحی می‌نامند.
و بباید دانست که استحباب تحنّک عامّ است در جمیع اوقات و همه حالات، و مخصوص به حال نماز نیست، و اگر چه نماز با تحت الحنک گزاردن افضل و اکمل است، بلکه تحت الحنک بستن امری است مستحب بسر خود خواه نماز با تحت الحنک گزارده شود و خواه بدون آن، و سنّت بودن تحت الحنک بواسطه نماز نیست چنانچه از کلام بعض علمای ما- رضوان اللَّه علیهم- ظاهر می‌شود، و ما ظفر

نیافتیم در چیزی از روایات که متضمّن اصول مذهب ماست به آنچه دلالت کند بر استحباب تحنّک از جهت نماز، بلکه سنّت بودن آن عامّ است، (1) و علّامه حلّی- قدّس سرّه- در کتاب «منتهی المطلب» در جایی که احادیث استحباب تحنّک را مذکور کرده است تصریح به این معنی نموده که تحت الحنک فی نفسه سنّتی است مؤکّده، و بعد از آن گفته که: ظاهر شد ازین احادیث که سنّت بودن تحنّک مطلق است خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز- انتهی کلامه أعلی اللَّه مقامه.
پس سزاوار آنست که هر گاه در نزد اراده نماز تحت الحنک بندی قصد آن

کنی که این سنّتی است بسر خود و خصوصیّت به نماز ندارد، مانند اکثر مستحبّات دیگر مثل ردا و غیره که سنّتی است بنفسه و مخصوص به نماز نیست، و مشروط بودن نماز به زیادتی ثواب با تحت الحنک اقتضای سنّت بودن آن از جهت نماز نمی‌کند و دخلی به مبحث ندارد، و این معنی چنانچه بر ارباب فطنت و اصحاب خبرت مخفی نیست ظاهر است.

[آداب لباس پوشیدن
(2) امّا آداب رخت پوشیدن، سزاوار آنست که جامه و قبا کوتاه بوده باشد چه رخت کوتاه به طهارت نزدیکتر است، و قول خدای تبارک و تعالی که: وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ «1» را به ثیابک فقصّر «2» تفسیر کرده‌اند.
و همچنین سزاوار آنست که آستین جبّه و قبا از سر انگشتان تجاوز نکند، و همچنین رختی که از جهت بیرون رفتن می‌پوشیده باشد آن را در خانه نپوشد و رختی که باعث شهرت شود نپوشد.
و سنّت است که در وقت نماز رخت سفید بپوشد (3) چه روایت کرده‌اند از امام

---

(1) سوره مدثر: 74- آیه 4.
(2) لباست را کوتاه کن.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 214
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
یکره السّواد الّا فی ثلاثة:
الخفّ و العمامة و الکساء.
یعنی: «مکروه است رخت سیاه پوشیدن مگر سه چیز:
موزه و عمامه و کساء سیاه که پوشیدن اینها مکروه نیست».
(1) و امّا دعائی که در حالت پوشیدن جامه باید خواند آنست که (2) از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق- صلوات اللّه و سلامه علیه- روایت کرده‌اند که آن حضرت در حین جامه پوشیدن می‌فرموده‌اند:
اللّهمّ اجعله ثوب یمن و برکة. اللّهمّ ارزقنی فیه شکر نعمتک، و حسن عبادتک، و العمل بطاعتک. الحمد للّه الّذی رزقنی ما استر به عورتی، و اتجمّل به فی النّاس.
(3) [خداوندا این لباس را لباس میمنت و برکت قرار ده. خداوندا مرا در این لباس شکر نعمت و حسن عبادت و عمل به طاعت خودت روزی کن.
سپاس خدایی را که روزی کرد مرا چیزی که عورتم را بدان بپوشانم، و در میان مردم خود را بدان بیارایم .

[دعای وقت پوشیدن جامه نو]
(4) و از حضرت امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شده که آن حضرت در وقت پوشیدن جامه نو به این دعا تبرک می‌جسته‌اند:
اللّهمّ اجعله ثوب یمن و تقوی و برکة، اللّهمّ ارزقنی فیه حسن عبادتک، و عملا بطاعتک، و اداء شکر نعمتک. الحمد للّه الّذی کسانی ما اواری به عورتی، و اتجمّل به فی النّاس.
(5) [خداوندا این لباس را لباس میمنت و تقوا و برکت قرار ده. خداوندا مرا در این لباس حسن عبادت و عمل به طاعت و اداء شکر نعمت خودت روزی فرما.
سپاس خدایی را که در بر من کرد چیزی را که عورتم را بدان بپوشانم، و خود را در میان مردم بدان بیارایم .
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 215

[دعای وقت پوشیدن زیر جامه
(1) و در روایت آمده که در حالت ازار پوشیدن این دعا باید خواند که:
اللّهمّ استر عورتی، و آمن روعتی، و اعفّ فرجی، و لا تجعل للشّیطان فی ذلک نصیبا، و لا له الی ذلک وصولا، فیضع لی المکائد، و یهیّجنی لارتکاب محارمک.
(2) [خداوندا عورتم را بپوشان، و بیم مرا به امنیت مبدل ساز، و دامنم را پاک نگاه دار، و برای شیطان (نسبت به من) در این امر بهره و دسترسی قرار مده، که مکرش را برایم بگسترد، و مرا به ارتکاب گناهان برانگیزد].
(3) و سزاوار آنست که در وقت زیر جامه پوشیدن روی به قبله نباشد.
مترجم گوید: «همچنین سزاوار آنست که ایستاده ازار نپوشد چه در کتابی که منسوب است به امام الوری حضرت امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- به نظر احقر رسیده که آن حضرت فرموده‌اند که: «ازار را هرگز در حالی که ایستاده‌ای مپوش بلکه بنشین و ازار بپوش، که ازار ایستاده پوشیدن مورث استسقا «1» و زرداب و اندوه است».
و باید دانست که عبارت نسخه شریفه برین وجه است که:
فانّه یورث الحبن و الماء الاصفر.
و شمس الفضلاء مولانا میرزا محمّد استرآبادی- رحمه اللَّه- لفظ حین را به یاء منقوطه به دو نقطه زیرین تصحیح نموده‌اند، و تفسیر آن را به هلاک کرده‌اند، امّا ظاهرا حبن به فتح حاء بی‌نقطه و باء منقوطه به یک نقطه باید که عبارتست از استسقا- و اللَّه أعلم بحقیقة الاشیاء».

[آداب كفش پوشيدن
(4) و امّا در وقت كفش پوشيدن و نعل در پاى كردن بايد كه نشسته باشد، و اول پاى راست را در كفش كند پيش از پاى چپ، و در وقت بر آوردن به عكس پوشيدن

---

(1) نوعى بيمارى است كه بسبب آن آب در شكم جمع مى‌شود.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 216
كند، يعنى ايستاده كفش از پا كند و اول پاى چپ را پيش از پاى راست از كفش بر آورد. (1) و در وقت كفش پوشيدن يا نعل در پا كردن تبرّك به اين دعا جويد:
بسم اللَّه و باللَّه، اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد، و وطّئ قدمىّ فى الدّنيا و الآخرة، و ثبّتهما على الصّراط يوم تزلّ فيه الاقدام.
(2) [بنام خدا و به يارى خدا، خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و در دنيا و آخرت را هم را آسان ساز، و قدمم را بر راه راست ثابت بدار در آن روزى كه قدمها به لغزش مى‌افتد].

[دعا در وقت کفش کندن
(3) و در وقت کفش کندن یا نعل از پا بر آوردن این دعا بخواند:
بسم اللّه، الحمد للّه الّذی رزقنی ما اوقّی به قدمیّ من الاذی، اللّهمّ ثبّتهما علی صراطک، و لا تزلّهما عن صراطک السّویّ.
[بنام خدا و به یاری خدا، خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، سپاس خدایی را که روزی کرد مرا چیزی که پاهایم را بدان از اذیت و رنج نگهدارم.
خداوندا قدمهای مرا بر راه خودت ثابت بدار، و آن دو را از راه راست خودت ملغزان .
(4) و از حضرت امام به حق ناطق امام جعفر صادق- علیه الصّلاة و السّلام- روایت شده که کفش سرخ پوشیدن در حضر مکروه است به خلاف سفر که در سفر پوشیدن آن مکروه نیست.
(5) و هم از آن حضرت- صلوات اللّه و سلامه علیه- روایت شده که فرموده‌اند:
من السّنّة الخفّ الاسود و النّعل الاصفر.
یعنی: «از سنن است پوشیدن موزه سیاه و نعلین زرد».
و هم از آن حضرت- صلوات اللّه و سلامه علیه- منقولست که پوشیدن نعل سیاه را مکروه دانسته‌اند. (6) و هم از آن حضرت- صلوات اللّه و سلامه علیه- روایت شده که فرموده‌اند:
من لبس نعلا صفراء لم یبلها حتّی یستفید مالا.
یعنی: «هر کس که نعل زرد پوشد کهنه نکند تا زمانی که استفاده مالی کند».
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 217
(1) و هم از آن حضرت- علیه الصّلاة و السّلام- منقولست که فرموده‌اند:
من لبس نعلا صفراء کان فی سرور حتّی یبلیها.
یعنی: «هر کس که نعلین زرد بپوشد همیشه در فرح و مسرّت باشد تا زمانی که کهنه شود».

توضیح [تفسیر مفردات دعاهای مذکوره

(2) بیان کنیم به توفیق ملک علیم بعض از چیزهائی که این فصل متضمّن آنست و محتاج به بیانست.

«سوّمنی بسیماء الایمان» مراد آنست که مرا علامتی کن به علامت ایمان، یعنی ظاهر گردان علامت ایمان را از اقوال و افعال و از جمیع احوال من به نوعی که این صفت در میان مردمان علامت و نشان باشد. و حضرت امیر المؤمنین- صلوات اللَّه و سلامه علیه- علامات مؤمنین را در خطبه مشهوره که بنا بر سؤال همّام- رضی اللَّه عنه- وصف آنها نموده‌اند بیان آن کرده‌اند «1».

«و الرّبقة» ریسمانی است که حلقه‌ها و گوشه‌ها در آن تعبیه کنند از جهت بستن گاو و گوساله و غیر ذلک. و بناء این سه فقره که درین دعا مذکور است بر استعاره است.

«و آمن روعتی»

- یعنی: مبدّل ساز خوف و ترس مرا به ایمن بودن و بی‌هراس گشتن. و روعة- به فتح راء بی‌نقطه- به معنی خوف است.

---

(1) «نهج البلاغة» فیض الاسلام خطبه 184.

فصل [دوم [در آداب خوردن و آشامیدن

اشاره

فصل [دوم [در آداب خوردن و آشامیدن
(1) و از جمله چیزهائی که عادت به آن جاری شده که در اثنای این وقت که ما بین طلوع و زوال است به فعل آید خوردن و آشامیدن است، و ما ذکر خواهیم کرد درین مقام به توفیق ملک علّام بعض از آداب آن و ادعیه مأثوره را که از اصحاب عصمت و ارباب هدایت- سلام اللّه علیهم- در آن باب روایت شده است، پس می‌گوئیم که: (2) هر گاه اراده طعام خوردن کنی باید که بر جانب چپ خود بنشینی، و زنهار که از مربّع نشستن احتراز کنی زیرا که اللّه سبحانه و تعالی مربّع نشستن را دشمن دارد، و صاحب او را مذموم می‌داند، چنانچه از امام المتّقین و امیر المؤمنین- صلوات اللّه و سلامه علیه- روایت شده که آن حضرت فرموده‌اند:
اذا جلس احدکم علی طعام فلیجلس جلسة العبد، و لیأکل علی الارض، و لا یضع احدی رجلیه علی الاخری و یتربّع، فانّها جلسة یبغضها اللّه تعالی و یمقت صاحبها.
مفاد کلام درر فرجام امام علیه السّلام آنکه: «هر گاه که بنشیند یکی از شما به طعام
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 219
خوردن پس باید که بنشیند بر روی زمین مانند نشستن بندگان زرخرید، و نباید که در وقت خوردن پای را بر پای دیگر گذارد و مربّع نشیند چنانچه متکبّران و متجبّران می‌نشینند، زیرا که این نوع نشستن را خدای تعالی دشمن می‌دارد، و صاحب او را مذموم می‌داند».
(1) و هر گاه دست را به طعام خوردن دراز نمائی بگوی:
بسم اللّه، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ* [بنام خدا، و سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است .
(2) به تحقیق که روایت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق- صلوات اللّه و سلامه علیه- که آن حضرت فرموده‌اند:
انّ الرّجل اذا اراد ان یطعم فاهوی بیده و قال: «بسم اللَّه، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ*» غفر اللّه له قبل ان تصیر اللّقمة الی فیه.
یعنی: «بدرستی که چون کسی اراده چیز خوردن کند و دست به جانب طعام دراز نماید و بگوید: بسم اللَّه، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ*، خدای تبارک و تعالی بیامرزد آن بنده را قبل از آنکه آن لقمه که برداشته است به دهن گذارد».
(3) و روایت شده است که به واسطه هر رنگی و هر قسمی از طعام که بر سفره باشد و اراده خوردن آن کند سنّت است که بسم اللّه بگوید.

(4) و همچنین روایت شده که سنّت است از برای هر صحنی و طبقی که بر مائده باشد بسم اللّه بگوید و اگر چه همه طعامها یک رنگ و یک قسم باشد.
و رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایت کرده است که:
هر کس فراموش کند گفتن بسم اللّه را بر هر رنگ از طعام، پس هر گاه که به خاطرش آید بگوید:
بسم اللّه علی اوّله و آخره
[بنام خدا از آغاز تا پایان این غذا].
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 220

[دعای شروع به غذا خوردن
(1) و از جمله چیزهائی که سزاوار آنست که در وقت ابتدای به خوردن تبرّک به آن جوید اینست:
الحمد للّه الّذی یطعم و لا یطعم، و یجیر و لا یجار علیه، و یستغنی و یفتقر الیه. اللّهمّ لک الحمد علی ما رزقتنا من طعام و ادام، فی یسر و و عافیة، من غیر کدّ منّا و لا مشقّة. بسم اللّه خیر الأسماء، بسم اللّه ربّ الارض و السّماء، بسم اللّه الّذی لا یضرّ مع اسمه شَیْ‌ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ*، وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ*. اللّهمّ اسعدنی فی مطعمی هذا بخیره، و اعذنی من شرّه، و امتعنی [و متّعنی بنفعه، و سلّمنی من ضرّه.
[سپاس خدایی را که می‌خوراند و خود خورانده نشود، و پناه می‌دهد و در پناه کسی قرار نگیرد، و بی‌نیاز است، و همه به او نیازمندند. خداوندا تو را سپاس که خوراک و خورش روزی ما کردی، در آسانی و سلامتی بدون هیچ گونه رنج و زحمتی از جانب ما. به نام اللّه که بهترین نامهاست، به نام اللّه که پروردگار زمین و آسمان است، به نام خدائی که با نام او هیچ چیز در زمین و آسمان زیانی نرساند، و او شنوا و داناست. خداوندا مرا به خیر این خوراک فائز گردان، و از شر آن پناهم ده، و از نفع آن بهره‌ور گردان، و از زیانش سالمم بدار].
(2) و سزاوار آنست که اول چیزی که هر روز بر ناشتا تناول نمائی بیست و یک دانه مویز سرخ باشد، (3) چه از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله منقول است که:
من اکل کلّ یوم علی الرّیق احدی و عشرین زبیبة حمراء لم یعتلّ الّا علّة الموت.
یعنی: «هر کس که هر روز بر ناشتا بیست و یک دانه مویز سرخ بخورد به هیچ علّتی «1» گرفتار نشود مگر علّت موت که آن ناچار است».

---

(1) مرض و بیماری.

(1) و دیگر از جمله سنّتیهای چیز خوردن، دست شستن است، پس باید که هر دو دست را با هم بشوئی پیش از طعام و بعد از طعام. و مکروه است شستن یک دست تنها. (2) و روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله که آن حضرت به زبان معجز بیان فرموده‌اند:
من غسل یده قبل الطّعام و بعده عاش فی سعة، و عوفی من بلوی فی

جسده.
یعنی: «هر کس که قبل از طعام و بعد از طعام دست خود را بشوید زندگانی او همیشه به وسعت، و تن او همیشه به عافیت باشد».
(3) و نیز از حضرت امیر المؤمنین- صلوات اللَّه و سلامه علیه- روایت شده که فرمودند:
انّه یزید فی العمر، و یجلو [فی البصر.
یعنی: «دست شستن بواسطه طعام خوردن زیاده می‌کند عمر را، و جلا می‌دهد چشم را».
(4) و سزاوار آن است که در وقت دست شستن پیش از طعام ابتدا به شستن دست [خود] کنی اگر صاحب طعام باشی، آنگاه کسی که در جانب دست راست تو نشسته باشد. و در دست شستن بعد از طعام ابتدا به کسی کنی که در جانب دست چپ تو نشسته باشد آنگاه آخر همه تو دست‌شوئی.
(5) و در روایتی آمده که ابتدا در دست شستن بعد از طعام به کسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته، خواه آزاد باشد و خواه بنده.
(6) و باید که بعد از دست شستن پیش از طعام دست خود را به مندیل پاک نکنی بلکه همچنان با رطوبت دست شروع در خوردن نمائی، و در دست شستن بعد از طعام باید که دست خود را پاک کنی بعد از آنکه دست تر به چشمهای خود مالیده باشی، چه در روایت آمده است که: «هر کس بعد از طعام دست بشوید و دست خود را به همان رطوبت بر چشم مالد، و در وقت دست بر چشم مالیدن این دعا بخواند:
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 222
الحمد للَّه المنعم المفضل المجمل المکرم، ذی الجلال و الاکرام.
[سپاس خدا را که نعمت دهنده و بخشنده و عطای نیکو دهنده و گرامی دارنده و صاحب جلال و کرامت است .
نور بصر او زیاده شود، و هرگز درد چشم نبیند».
(1) و دیگر از جمله آداب طعام خوردن آنست که آنچه از اثر طعام در دست باقی باشد به زبان بلیسی، آنگاه دست بشوئی، و بعد از آن به رومال خشک کنی.
و مستحب است که در اثنای طعام خوردن الحمد للَّه را مکرّر سازی و بسیار می‌گفته باشی.
و سنّت است که اگر صاحب طعام باشی باید که پیشتر از همه کس شروع در خوردن کنی، و بعد از همه کس دست از طعام کشی.
و مکروه است به دست چپ خوردن و آشامیدن، و همچنین به دو انگشت چیزی خوردن، چنانچه فعل متکبّران است.
و چون بر سر سفره نان حاضر شود انتظار آوردن اطعمه دیگر نکشی،

بلکه فی الحال شروع در خوردن آن کنی، و نان را در زیر صحن طعام نگذاری، و آن را به کارد و خنجر نبری، بلکه به دست پاره کرده تناول نمائی، چه بریدن نان به کارد و خنجر مورث افلاس و پریشانی، و موجب فقر و بی‌سامانی می‌شود.
و باید که ابتدا و اختتام طعام خوردن را به نمک کنی، و در روایتی آمده است که: ختم طعام خوردن را به سرکه باید کرد. و سنّت است که بر سفره سبزی و تره حاضر سازند، و مکروه است که در یک روز دو مرتبه گوشت خوری بلکه سنّت آنست که سه روز در میان گوشت خوری، و مکروه است که چهل روز ترک گوشت خوردن کنی، و همچنین مکروه است که استخوان را تمام از گوشت پاک کنی بلکه باید که در استخوان چیزی از گوشت باقی گذاری، به درستی که در روایت از ارباب عصمت- سلام اللّه علیهم- وارد شده که:

(1) «مبالغه در پاک نمودن استخوان مکنید بلکه چیزی از گوشت بر آن باقی گذارید که رزق جماعتی دیگر است از برادران شما (کنایه از آنکه آنچه از گوشت بر استخوان می‌ماند روزی جنّیان است) و اگر چنانچه کسی چنان کند که چیزی از گوشت بر استخوان باقی نماند هر آینه چیزی از خانه او که بهتر باشد می‌برند، چه جنّیان چون بینند که چیزی از رزق ایشان بر استخوان نمانده است محروم می‌شوند، و دعای بی‌برکتی می‌کنند و برکت از آن خانه می‌رود، و چون بینند که چیزی از رزق ایشان مانده است دعای برکت می‌کنند».
و سزاوار آنست که نشستن بر سفره را به طول کشانی اگر صاحب طعام باشی، (2) به درستی که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به طریق حسن از زرارة بن اعین که از ثقات روات حدیث است که گفته: شنیدم از حضرت امام به حق ناطق امام جعفر صادق- صلوات اللّه و سلامه علیه- که فرموده‌اند:
ثلاث اذا تعلّمهنّ الرّجل کانت زیادة فی عمره و بقاء للنّعمة علیه.
فقلت: و ما هنّ؟ قال: تطویله فی رکوعه و سجوده فی صلواته، و تطویله بجلوسه علی طعامه اذا اطعم علی مائدته، و اصطناعه المعروف الی اهله.
خلاصه مضمون به صدق مقرون کلام بلاغت انتظام آنکه: «سه چیز است که هر آنکس آن را بیاموزد و بجای آورد سبب ازدیاد در عمر و افزونی و بقای در نعمت او شود. راوی مذکور می‌گوید که چون امام آن سه چیز را بدان صفت فرمودند من گفتم: آن سه چیز کدام است؟ پس حضرت در مقام بیان آن در آمده فرمودند:
اول- آنکه رکوع و سجود نماز را به طول کشاند. دوم- آنکه هر گاه جماعتی را اطعام می‌کرده باشد بر سر سفره بسیار بنشیند. سیّم- آنکه به اهل خود

احسان و نیکوئی نماید».
مترجم گوید: «بباید دانست که مصنّف در حاشیه ایراد نموده است که:
ضمیر الی اهله که در حدیث مذکور واقع است در مرجع آن دو احتمال است:

اول- آنکه اگر راجع به معروف بوده باشد مراد، آن خواهد بود که احسان کند به اهل احسان، یعنی به کسی که مستحق احسان بوده باشد، و اهلیّت آن داشته باشد. و اگر راجع به رجل باشد که در روایت مذکور است مراد، آن خواهد بود که احسان و نیکوئی به اقارب و خویشان و عشیره و قرابتان خود نماید- و اللّه أعلم بمقاصد أولیائه».
(1) و بعد از فارغ شدن از طعام خوردن بخوان دعائی را که روایت شده است از حضرت به حق ناطق امام جعفر صادق- علیه التّحیّة و السّلام- و آن اینست:
[دعا در پایان غذا خوردن
الحمد للّه الّذی اطعمنا فی جائعین، و سقانا فی ظمآنین، و کسانا فی عارین، و هدانا فی ضالّین، و حملنا فی راجلین، و آوانا فی ضاحین، و اخدمنا فی عانین، و فضّلنا علی کثیر من العالمین.
[سپاس خدا را که ما را در میان گرسنگان، سیر، و در میان تشنگان، سیراب کرد، و در میان برهنگان لباس پوشاند، و در میان گمراهان راهنمائی، و در میان پیادگان سوار نمود، و در میان بی‌خانگان پناه و مسکن داد، و در میان زحمتکشان کسانی را به خدمت ما گماشت، و ما را بر بسیاری از عالمیان برتری بخشید].
(2) و امّا آنچه در این زمان میان مردمان شهرت دارد از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام خوردن در کتب حدیث ظفر نیافتم بر چیزی که دلالت داشته باشد بر آن.
و سزاوار آنست که حاضرین مجلس همه در یک طشت دست بشویند، و تا طشت پر نشود بر ندارند و نریزند. و سنّت است که بعد از طعام خلال کند، و مکروه است خلال کردن به چوب خرما و نی و به چوب ریحان و آس و انار.
و سزاوار آنست که آنچه به خلال از بن دندان بر آید بیندازند و آن را فرو نبرند، و آنچه به سر زبان از بن دندان برآید فرو برند. و سزاوار آنست که آنچه از طعام خوری باید که به اشتهاء اهل و عیال خود خوری، یعنی طعامی بخوری که اهل

و عیال تو خواهند نه آنچه خاطر تو خواهد، (1) به درستی که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» از امام به حق ناطق امام جعفر صادق-

علیه الصّلاة و السّلام- که آن حضرت فرمودند که: حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله به زبان معجز بیان فرموده‌اند:

المؤمن یأکل بشهوة اهله، و المنافق یأکل اهله بشهوته.

یعنی: «مؤمن به اشتهای عیال خود طعام می‌خورد، و منافق عیال او به اشتهاء او می‌خورند».

[آداب و دعای نوشیدن آب
(2) و اما آداب آب نوشیدن آنست که (3) در وقت نوشیدن این دعا باید خواند:
الحمد للَّه منزل الماء من السّماء، و مصرّف الأمر کیف یشاء، بسم اللَّه خیر الاسماء.
[سپاس خدائی را که فرو آورنده آب است از آسمان، و گرداننده کارهاست به هر طور که خواهد، به نام اللَّه که بهترین نامها است .
و بعد از نوشیدن این دعا باید خواند:
الحمد للَّه الّذی سقانی ماء عذبا، و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی، الحمد للَّه الّذی سقانی فأروانی، و اعطانی فارضانی، و عافانی و کفانی.
اللّهمّ اجعلنی ممّن تسقیه فی المعاد، من حوض محمّد صلّی اللَّه علیه و آله، و تسعده بمرافقته، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
[سپاس خدائی را که آب شیرین به من نوشاند، و آن را به سبب گناهانم شور و تلخ نکرد. سپاس خدایی را که به من آب نوشاند و سیرابم نمود، و به من بخشش کرد و خشنودم ساخت، و مرا عافیت داد و کفایتم نمود.
خداوندا مرا از جمله کسانی قرار ده که در قیامت از حوض محمد (ص) سیرابشان سازی، و او را با دوستی و همنشینی با آن حضرت سعادت بخشی، به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان .
(4) و سنّت است که آب را وقت آشامیدن بمکد، و آهسته بنوشد، نه آنکه
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 226
یکبارگی سر کشد، (1) به درستی که روایت شده است از حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که آن سرور به لفظ درربار گوهر نثار فرموده‌اند:
انّ شرب الماء عبّا یورث الکباد.
یعنی: «به درستی که آب را در وقت آشامیدن یکبارگی به سر کشیدن مورث کباد است». و کباد- به کاف مضمومه و باء به یک نقطه- درد جگر را گویند.
(2) و سزاوار آنست که آب را به دست بیاشامی، چنانچه مردم مسافر در صحاری به دست می‌آشامند، یا آنکه به سه نفس بیاشامی، و بعد از هر نفسی حمد اللَّه تعالی بجای آری.
و سئل الصّادق علیه السّلام عن الشرب بنفس واحد، فقال: ان کان الّذی یناولک الماء مملوکا فاشرب بثلاثة انفاس، و ان کان حرّا فاشربه بنفس واحد.

(3) یعنی: «سؤال کرده شده است از امام به حق ناطق امام جعفر صادق- صلوات اللَّه و سلامه علیه- از نوشیدن آب به یک نفس، پس آن حضرت در جواب فرمودند که: اگر آب دهنده بنده باشد به سه نفس بیاشام، و اگر آزاد باشد به یک نفس».
(4) و نیز در روایت آمده است که:
انّ من شرب الماء فنحّاه و هو یشتهیه و حمد اللَّه یفعل ذلک ثلاثا وجبت له الجنّة.
یعنی: «به درستی که هر کس آب بیاشامد و هنوز میل به آب داشته باشد که آب را از لب دور کند و حمد خدای تعالی بجای آورد و بعد از آن باز بر لب نهاده بنوشد، و همچون کند تا سه مرتبه به عمل آورده شود، هر آینه بهشت از برای آن کس واجب شود».
(5) و سزاوار آنست که از نزدیک دسته کوزه، و از موضع شکسته آب نیاشامد، و همچنین آب بسیار نباید آشامید که نوشیدن آب بسیار مادّه بیماری‌ها است، (6) چنانچه روایت شده است از امام به حق ناطق امام جعفر صادق- صلوات اللَّه و سلامه علیه-:
ایّاک و الاکثار من شرب الماء فانّه مادّة کلّ داء.
یعنی: «با حذر باش از
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 227
نوشیدن آب بسیار که مادّه جمیع دردها و رنجها است».
(1) و در روایت آمده است که:
انّ من شرب الماء فذکر الحسین علیه السّلام و لعن قاتله کتب له مائة الف حسنة، و حطّ عنه مائة الف سیّئة. و رفع له مائة الف درجة، و کأنّما اعتق مائة الف نسمة.
مضمون به صدق مقرون حدیث آنکه: «به درستی که هر کس آب بیاشامد و بعد از آن حضرت امام حسین علیه السّلام را یاد کرده صلوات فرستد، و قاتل آن حضرت را لعن کند، نوشته شود در صحایف حسنات او صد هزار حسنه، و محو شود از نامه سیّئات او صد هزار سیّئه، یعنی صد هزار گناه از گناهان او آمرزیده شود، و بلند گردد مرتبه قرب او نزد حضرت عزّت صد هزار درجه، و چنان بوده باشد که آزاد کرده باشد صد هزار بنده».

توضیح: [تفسیر مفردات دعای مذکوره
(2) بیان کنیم بعض از الفاظی که در این فصل واقع است و احتیاج به بیان دارد.
«یا من یُجِیرُ وَ لا یُجارُ عَلَیْهِ»
یعنی: نجات می‌دهد از جمیع مکاره دنیوی و اخروی کسی را که به سوی او گریخت، و پناه به او آورد، و هیچ کس او را نجات نتواند داد، و در پناه خود نتواند آورد کسی را که از وی رو گردان شود و فرار نماید.
و کلمه یجیر و یجار هر دو از اجازه که به معنی اعاذه «1» است، مشتقّ است، و ثانیه از جور مشتقّ نیست چنان که بعض اعلام فهمیده‌اند.
«و امتعنی»
بر وزن أکرمنی، یعنی: بگردان مرا متمتّع به نفع طعام.
«و آوانا فی ضاحین»
به ضاد نقطه دار و حاء بی‌نقطه، به معنی پناه دادن

---

(1) پناه دادن.

است، یعنی: جا داده است ما را در مسکنها در میان جماعتی که ضاحین‌اند، و مراد به ضاحین گروهی‌اند که میانه ایشان و ضحو شمس که عبارت از روشنی آفتاب است چیزی نیست که ساتر باشد، و ایشان را از گرمی آفتاب مانع آید.
(1)
«و اخدمنا فی عانین»
. یعنی: گردانید از جهت ما خدا خدمتکاران که خدمت ما می‌کرده باشند و حال آنکه ما در میانه جماعتی واقعیم که عانین‌اند، و عانین مأخوذ از عنّ به «1» معنی تعب و مشقّت است. حاصل معنی آنکه: خدای تعالی گردانید ما را از مخدومان در میانه گروهی که خود خدمت نفسهای خود می‌کنند.

---

(1)- عناء صحیح است چنان که در متن عربی است، و اگر به صورت فعل آورده شود باید گفت: مأخوذ از عنا است. زیرا عنا ناقص است و عنّ مضاعف می‌باشد.

باب سوّم در آنچه از وقت زوال تا غروب آفتاب قیام به آن باید نمود.

اشاره

باب سوّم در آنچه از وقت زوال تا غروب آفتاب قیام به آن باید نمود.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 231

(1) باب سیم در آنچه از وقت زوال تا غروب آفتاب قیام به آن باید نمود

(2) و آن در ضمن مقدمه‌ای و چند فصل سمت تفصیل می‌یابد.

مقدمه

[در فضیلت ساعت زوال شمس

[در فضیلت ساعت زوال شمس
(3) روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم که آن حضرت به لفظ درربار گوهرنثار فرموده‌اند:
اذا زالت الشّمس فتحت ابواب السّماء و ابواب الجنان، و استجیب الدّعاء، فطوبی لمن رفع له عمل صالح.
مفاد کلام معجز نظام آنکه: «هر گاه آفتاب زوال کند یعنی از وسط السّماء به جانب مغرب میل کند درهای آسمانها و بهشتها گشاده می‌شود، و دعاهای داعیان به معرض اجابت می‌رسد، پس خوشا حال آن کسی که در این وقت عمل صالحی از برای او به سوی آسمان برده شود».
(4) و نیز روایت کرده است شیخ بزرگوار مشار الیه در کتاب مذکور معتمد علیه از حضرت پیغمبر- علیه و علی آله صلوات اللّٰه الملک الاکبر- که فرموده‌اند:
انّ الشّمس عند الزّوال لها حلقه تدخل فیها، فاذا دخلت فیها زالت الشّمس

فیسبّح کلّ شیء دون العرش بحمد ربّی عزّ و جلّ، و هی السّاعة الّتی یصلّی علیّ فیها ربّی جلّ جلاله، و فرض علیّ و علی امّتی فیها الصّلاة، و قال: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ» «1» و هی السّاعة الّتی یؤتی بجهنّم یوم القیامة. فما من مؤمن یوافق تلک السّاعة ان یکون ساجدا او راکعا او قائما الّا حرّم اللّٰه جسده علی النّار.
(1) خلاصه کلام معجز انتظام سیّد انام- علیه و علی آله الصّلاة و السّلام- آنکه: «به درستی که چون آفتاب به حدّ زوال رسد او را حلقه ایست که در آن داخل شود، و چون در آن حلقه در آید زوال شود پس در این هنگام جمیع اشیائی که تحت عرش‌اند به تسبیح و تقدیس و تمجید پروردگار من که عزیز و بزرگ است در آیند، و این آن ساعتی است که پروردگار من جلّ جلاله بر من صلوات می‌فرستد، و بر من و بر امّت من در این وقت نماز واجب گردانیده است و گفته که:
أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ. یعنی: بر پای دار نماز را در وقت زوال تا نیمه از شب. و این آن ساعتی است که در روز قیامت جهنّم را در آن وقت می‌آورند پس هر آن مؤمنی که درین وقت به سجود و رکوع و قیام مشغول باشد حرام گرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش دوزخ».

توضیح: [تفسیر مفردات حدیث فوق
(2) مناسب نمود توضیح بعض از الفاظ که این حدیث شریف متضمّن آنست و محتاج به بیانست. «الحلقة» به سکون لام است، و در کلام عرب حلقه به فتح لام نیامده است مگر حلقه موی که جمع حالق است مانند فجره که جمع فاجر است.
و می‌تواند بود که حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از لفظ حلقه اراده دایره نصف النّهار

---

(1) سوره اسراء: 17 آیه- 78.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 233
کرده، از جهت سهولت افهام تعبیر از آن به حلقه نموده باشند.
(1) و لفظ «دون» در قول حضرت که دون العرش است به معنی تحت العرش است. و لفظ «هی» در
و هی السّاعة الّتی یصلّی علیّ فیها ربّی جلّ جلاله
عاید است به آنچه از سوق کلام به حیطه فهم در می‌آید یعنی وقت زوال که دلوک شمس عبارت از آنست. و وجه اینکه اول زوال را دلوک نامیده‌اند این می‌تواند بود که چون مردم می‌خواهند معلوم کنند که زوال شده است نگاه به آفتاب می‌کنند و از نگاه کردن به آفتاب چشم ایشان خیره و تیره می‌شود پس در آن وقت چشم خود را به دست می‌مالند که از آن خیرگی و تیرگی بر آید، از این جهت دلوک گفته باشند، پس اضافه به ادنی ملابسه باشد.
و «غَسَقِ اللَّیْلِ» مراد از آن نصف شب است نه ظلمت اول شب چنانچه بعض اهل لغت گفته‌اند. (2) و روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند صحیح از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر- صلوات اللَّه و سلامه علیه- که آن حضرت فرموده‌اند:
فیما بین دلوک الشّمس الی غسق اللّیل اربع صلوات- الی أن قال- و غسق اللّیل انتصافه.
یعنی: «در ما بین دلوک شمس که عبارت از زوال است تا غسق لیل که مراد از آن نصف شب است چهار نماز واجب است- تا آنکه آن حضرت علیه السّلام تصریح نموده فرمودند:-
و غسق اللّیل انتصافه».
(3) و مصدر که از لفظ ان اشتقاق یافته در کلام حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ان یکون ساجدا او راکعا او قائما با معمولش که یکون است

فاعل فعل است که یوافق باشد، و اسم اشاره که تلک است مفعول آنست، و جمله فعل و فاعل و مفعول صفت مؤمن است.

تبصره: [در فضیلت اول وقت و راه شناخت آن

(4) سزاوار آنست که می‌باید در اول وقت مبادرت به سوی نماز واقع شود

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 234

خواه نماز واجبی باشد و خواه سنّتی مگر آنچه استثنا کرده شده است، (1) زیرا که از حضرت به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است که: «فضل اول وقت بر آخر وقت مثل فضل آخرت است بر دنیا».

(2) و هم از آن حضرت- صلوات اللّه و سلامه علیه- روایت شده که فرموده‌اند:

اوّل الوقت رضوان اللَّه، و آخره عفو اللَّه.

یعنی: «نماز در اول وقت سبب خشنودی خداست، و در آخر وقت به محض رحمت و عفو مقبول درگاه الهی می‌شود».

مترجم گوید: «و در کتابی که منسوب است به امام الوری حضرت امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- به نظر رسیده که آن حضرت فرموده‌اند که: «هر نماز را دو وقت است: اول وقت و آخر وقت. اول وقت رضوان خداست، و آخر وقت عفو خدا».

و روایت است که: «هر نماز را سه وقت است: اول و اوسط و آخر. اول رضوان است، و اوسط عفو، و آخر غفران».

و اول وقت افضل است، و جایز نیست که آخر وقت را وقت نماز گردانند بلکه آخر وقت از برای مریض و مسافر است، و عالم علیه السّلام «1» فرموده که: «گاه باشد که شخصی در وقتی نماز کند که آن وقت که فوت شده باشد از او بهتر باشد برای او از اهل و مال» یعنی بسا باشد که اشتغال رجال به اهل و مال موجب تأخیر نماز شود و حال آنکه ثواب اول وقت که از او فوت شود زیاده بر اهل و مال بوده باشد.

و فرموده که: «چون آفتاب زوال کند درهای آسمان گشاده شود پس دوست ندارم که احدی بر من سبقت نماید در طاعت برای آنکه می‌خواهم که صحیفه من اول صحیفه‌ای باشد که در او عمل صالح بالا برند».

و فرموده که: «چون وقت نماز در آید و فارغ باشید، ایمن مباشید از

---

(1) مراد حضرت موسی بن جعفر امام کاظم (ع) است.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 235

حدوث حادثه‌ای که مانع شود از نماز، و در تعجیل آن سعی کنید»، قال اللَّه تعالی:

الّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظَونَ «1» یعنی: آنانی که محافظت‌کنندگانند بر اوقات نماز و در اول وقت ادای نماز می‌کنند».
و فرموده که: «اول وقت افضل است، و آخر وقت از برای بیماران است».
پس وقت آخر برای ضعیفان رخصت است و برای اهل قوت و فراغت رحمت، برای آنکه خدای تعالی فرایض را بر نهجی فرض نموده که هر یک از ضعفا را قدرت ادای آن باشد تا ضعیف‌ترین مردمان تواند بجای آورد، چنانچه در «هدی» فرموده که: فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ «2» یعنی آنچه میسّر شود از هدی، پس ضعیف الحال که قدرت بر گوسفندی زیاده ندارد با توانگران که بر اضعاف آن قادرند یکسانند در اینکه زیاده بر گوسفندی بر ایشان واجب نیست.
و نیز فرموده که: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ «3» یعنی: حذر کنید از عذاب و سخط الهی آن مقدار که استطاعت داشته باشید، یعنی آن مقدار که ضعیف‌ترین مردمان را استطاعت باشد. پس در فرایض میان خلق تفاوت نهاد و بنای فرایض را بر قدرت ناتوان‌ترین بندگان گذاشت برای مهربانی بر ناتوانان که معذورند و بر اهل قوّت به تبعیّت ناتوانان». تا اینجا بود عبارت نسخه شریفه.
پس بهتر و خوشتر آنست که چون وقت نماز داخل شود می‌باید که بنده از جمیع مهمّات دنیا اعراض نموده متوجّه کار سازی عبادت پروردگار خود شود.
و باید که هیچ چیز مؤمن را از نماز اول وقت مشغول نسازد چه نماز در اول وقت گزاردن چنانچه معلوم شد ثواب عظیم دارد بتخصیص «4» نماز صبح و مغرب. و

---

(1) سوره مؤمنون: 23 آیه 9.
(2) سوره بقره: 2- آیه 196.
(3) سوره تغابن: 64- آیه 16.
(4) یعنی خصوصا.

تأخیر نماز از اول وقت به غایت مکروه است مگر در چند جا که تأخیر نماز از اول وقت سنّت است- و اللّه أعلم».
(1) و ظاهر آنست که ادراک فضیلت نماز در اول وقت به اشتغال مقدمات آنست در اول وقت مثل آنکه چون وقت نماز در آید مکلّف بلا توقّف و تأخیر متوجّه طهارت شود، و طهارت کرده شروع در نماز کند، به این قدر فضیلت اول وقت را در می‌یابد، و لازم نیست که ادراک فضیلت در اول وقت موقوف بوده باشد به دخول نماز در اول وقت بلافاصله، بلکه اشتغال

به مقدمات آن مثل داخل شدن در نماز است چنانچه شیخ ما شیخ شهید- نوّر اللّه مرقده- فرموده است. و اما آنچه متضمّن آنست بعض از روایات مثل آن روایاتی که ظاهرش مفید خلاف کلام شیخ است- (2) همچنان که روایت شده است از ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین-:
ما وقّر الصّلاة من اخّر الطّهارة حتّی یدخل وقتها.
یعنی «توقیر و تعظیم نماز نکرده است کسی که تأخیر طهارت کند تا آنکه وقت آن در آید»، کنایه از آنکه توقیر نماز نکرده است کسی که پیش از در آمدن وقت نماز طهارت نکرده باشد و موقوف علیه آن را بجا نیاورده در انتظار آن نباشد تا آنکه چون وقت نماز درآید بلافاصله داخل نماز شود- (3) ظفر نیافتم بر آنکه روایت مذکوره را سندی باشد که محل اعتماد تواند بود.
و بر تقدیری که عمل نمودن به این روایت را مندرج سازیم در ضمن عمل کردن به روایتی که (4) روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند حسن از امام به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند که:
من سمع شیئا من الثّواب علی شیء فصنعه کان له اجره و ان لم یکن کما بلغه.
خلاصه کلام امام علیه السّلام آنکه: «هر کس بشنود ترتّب چیزی را از ثواب بر عملی وجودا یا عدما یعنی به او برسد که اقدام به فلان عمل یا ترک فلان عمل ثواب دارد و به فعل آورد آن را یا ترک نماید آن را، بوده باشد مر او را ثواب آن اگر چه نبوده باشد آن بر وجهی که به
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 237
او رسیده» «1». (1) پس مضمون به صدق مقرون حدیث مذکور به ما ضرر نمی‌رساند به واسطه آنکه حدیث مذکور دلالت می‌کند که مشغولی به طهارت در اول وقت نماز مانع توقیر نماز است نه آنکه مانع ادراک فضیلت آنست زیرا که توقیر، امر دیگر است و فضیلت، امر دیگر، فتدبّر.
و سزاوار آنست که انتظار نماز باید کشید و منتظر وقت آن باید بود (2) چنانچه روایت شده است که حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انتظار داخل شدن وقت نماز می‌کشیده‌اند، و خطاب به بلال نموده می‌فرموده‌اند که:
ارحنا یا بلال
، یعنی «ای بلال ما را آسایشی ببخش» کنایه از آنکه در آر راحت را بر ما به سبب اعلام در آمدن وقت نماز، (3) چنان که آن حضرت- صلوات اللّه و سلامه علیه و آله- فرموده‌اند که:
قرّة عینی فی الصّلاة
، یعنی «خنکی دیده و روشنائی چشم من در نماز است».

[راه شناخت زوال و وقت فضیلت نماز ظهر و عصر]
(4) و بدان که اول وقت زوال آنست که سایه شروع در زیادتی کند بعد از کم شدن، یا آنکه سایه پیدا شود بعد از آنکه منعدم شده باشد، زیرا که هر چند که آفتاب مرتفع می‌شود سایه کم می‌شود تا آنکه در آن روز که آفتاب به غایت ارتفاع می‌رسد سایه نیز در آن روز به غایت نقص و کوتاهی می‌رسد، و گاه هست که سایه بالکلّیّة منعدم می‌شود، و این در آن روز است که آفتاب به دایره نصف النّهار یعنی

---

(1) این حدیث شریف و امثال آن به احادیث من بلغ معروف است و فقهاء آنها را دلیل بر تسامح در ادله سنن گرفته‌اند. و بعضی از علماء را عقیده بر آنست که مراد از این احادیث مقدار ثواب است که اگر زیاده از مقدار منقول از معصوم (ع) نقل شود باز هم به شخص عامل می‌رسد نه اینکه اصل عملی را که از معصوم (ع) نرسیده جعل کنند و این شخص به گمان اینکه از معصوم رسیده عمل کند و پاداش برد، زیرا در این صورت باب بدعت باز شده و زیان آن بر کسی پوشیده نیست.

به منتصف میانه مشرق و میانه مغرب رسد.
(1) و ظاهر است که آفتاب درین وقت نسبت به ساکنان اقالیم سبعه، مختلفة-- الاوضاع خواهد بود، به این طریق که نسبت به سمت الرأس ساکنان بعض اقالیم، جنوبی خواهد بود و نسبت به سمت الرأس بعض دیگر، شمالی، و نسبت به بعضی دیگر مماسّ سمت الرأس ایشان خواهد بود.
پس نسبت به آن دو گروه که جنوبی و شمالی است در منتصف روز سایه بالکلّیّة منعدم نخواهد شد بلکه در آن وقت که منتهای کوتاهی و کمی اوست ممتدّ به جانب شمالی یا به جانب جنوبی خواهد بود، و درین دو حالت که آفتاب از سمت الرأس ایشان جنوبی یا شمالی باشد شروع سایه در زیادتی، اول وقت زوال خواهد بود نظر به حال بلد ایشان. و نسبت به گروه ثالث که مماسّ سمت الرأس ایشان باشد سایه بالکلّیّة منعدم می‌شود، پس نزد ایشان اول ظهور سایه بر روی زمین اول وقت زوال خواهد بود.
و باید دانست که سایه شاخص را پیش از آنکه زوال شود «ظلّ» می‌نامند، و بعد از زوال، «فیء»، از فاء یفیء به معنی رجع یرجع، به واسطه آنکه سایه آهسته آهسته رجوع می‌کند به جایی که اول بار در آنجا

بوده. و وقت فضیلت نماز ظهر می‌کشد تا آنکه سایه شاخص بعد از زیادتی مساوی شاخص شود. و وقت فضیلت نماز عصر می‌کشد تا آنکه سایه شاخص بعد از زیادتی دو برابر شاخص شود.
و مستحب است تأخیر نمودن نماز ظهر و عصر را از اول وقت به مقدار آنکه نافله آنها گزارده شود، و کسی که نافله‌گزار نیست او را سزاوار نیست که از اول وقت فضیلت تأخیر نماز کند.
و مشهور میان علما آنست که وقت نافله ظهر که آن را نماز اوّابین «1» می‌نامند از اول زوال آفتاب است تا آنکه سایه به مقدار دو قدم برسد که عبارت از آنست

---

(1) یعنی توبه‌کنندگان و روآورندگان به حضرت حق جل جلاله.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 239
که سایه شاخص به مقدار دو سبع شاخص شود، (1) زیرا که اغلب اوقات قامت هر شخصی به مقدار هفت قدم به قدم آن شخص است، و چیزی را که قدم حقیقی نباشد، قیاس بر انسان کرده همین حکم داده‌اند.
و وقت نافله عصر که آن را نماز سبحه «1» می‌گویند، بعد از فارغ شدن از نماز ظهر است تا آنکه سایه شاخص به مقدار چهار قدم برسد. و بعض علماء ما- رضوان اللّه علیهم- برآنند که وقت نافله نماز ظهر و عصر ممتدّ است به امتداد وقت فضیلت ظهر و عصر. پس نافله ظهر را توان کرد تا آنکه سایه شاخص مثل شاخص شود، و نافله عصر را تا آنکه سایه شاخص دو برابر شاخص شود.
و این قول پر دور نیست، و در اخبار معتبره و آثار معتمده چیزی یافت می‌شود که دلالت بر این قول می‌کند بلکه ظاهر بعض اخبار بر توسعه زیاده بر این دلالت می‌کند، (2) چنانچه روایت کرده است شیخ الطّائفة و امام الشّیعه در کتاب «تهذیب حدیث» به سند صحیح از امام به حق ناطق امام جعفر صادق- علیه الصّلاة و السّلام- که آن حضرت فرموده‌اند:
صلاة التّطوّع بمنزلة الهدیّة متی ما اوتی بها قبلت، فقدّم منها ما شئت، و اخّر ما شئت.
خلاصه کلام بلاغت انتظام امام علیه السّلام آنکه: «نماز تطوّع که عبارتست از نماز سنّتی به منزله هدیّه است هر وقت که گزارده شود مقبول است، پس مقدّم دار از آنها را آنچه خواهی، و مؤخّر دار از آنها را آنچه خواهی».
(3) نهایتش نمی‌دانم کسی را از علماء ما- قدّس اللّه أرواحهم- که قائل به این قول شده باشد، و به مدلول اطلاق این روایت وافی هدایت که توسعه در جواز تقدیم و تأخیر نوافل است عمل نموده باشد، و مذهب شده باشد.
و می‌تواند بود که مراد از لفظ تقدیم که درین حدیث وارد شده است ادا بوده باشد، و مراد از تأخیر، قضا- و اللّه أعلم بمقاصد أولیائه.

مترجم گويد: «و گاه باشد كه به خاطر خطور كند كه مراد از نماز تطوّع كه در اين حديث واقعست غير نمازهاى سنّتى موقّته بوده باشد نه نمازهاى سنّتى

---

(1) از اين جهت آن را سبحه نامند كه مانند تسبيحات و اذكار در نمازها مستحب مى‌باشد (نهايه).

موقّته كه عبارت از نمازهاى سنّتى شبانه روز بوده باشد، نهايتش درين كلام نظر است زيرا كه قول امام عليه السّلام

فقدّم منها ما شئت و اخّر ما شئت

اشعار بر آن دارد كه سخن از نمازهاى سنّتى موقّته است كه تقديم و تأخير در آنها جاريست فافهم- و اللّه أعلم بحقيقة الامور».

(1) و بايد دانست كه مشهور ميان علماء ما- قدّس اللّه أرواحهم- آنست كه جايز نيست اعتماد كردن در دخول وقت بر ظنّ، يعنى به گمان اينكه وقت نماز در آمده است اعتماد نمايد مگر با عدم قدرت بر تحصيل علم به آن، يعنى قدرت بر تحصيل علم به آن نداشته باشد، پس اعتماد نمودن در معرفت وقت نماز بر اخبار يک شخص عادل نيز جايز نيست، و اعتماد بر اذان شهر كردن نيز جايز نيست، و اگر چه آن مؤذّن عادل بوده باشد مگر آنكه عاجز باشد از به هم رسانيدن علم به وقت آن «1». و ظاهر كلام محقّق شيخ ابو القاسم حلّى صاحب «شرايع» در كتاب «معتبر» دلالت مى‌كند بر جواز تعويل و اعتماد بر قول مؤذّن واحد اگر عادل بوده باشد. و امّا اعتماد كردن بر اخبار عدلين و اذان ايشان، ظاهر آنست كه جايز باشد و اگر چه قدرت بر بهم رسانيدن علم به آن داشته باشد زيرا كه علم شرعى به اين قدر حاصل است و زياده از اين تكلّف است.

و سزاوار آنست كسى را كه اعتناء به امر نوافل و اهتمام به ادراک فضيلت اول وقت نماز بوده باشد آنكه شاخصى را در فضاى خانه يا بر بام خانه خود مستقيم نصب نمايد، «2» و بايد كه آن شاخص را در جاى مستوى و راست نصب كند به حيثيّتى كه به هيچ طرفى از اطراف مايل نباشد، و آن شاخص را مقسوم به هفت قسمت نموده باشد، پس هر گاه ملاحظه نمايد كه ظل به غايت نقصان منتهى شد، و سايه شروع در زيادتى كرد در شهرى كه سايه بالكلّيّة منعدم نمى‌شود و چيزى از سايه شاخص مى‌ماند، يا آنكه سايه حادث گشت و پيدا شد در شهرى كه سايه

---

(1) براى خواننده محترم روشن است كه اين مسأله امروزه منتفى است.

(2) بطورى كه از هر طرف، زاويه آن با زمين 90 درجه باشد.

بالکلّیّة معدوم می‌شود (1) پس باید که شروع در نافله گزاردن زوال کند اگر از آنان باشد که حضرت عزّت ایشان را توفیق استسعاد به سعادت قیام به نوافل کرامت نموده باشد، یا شروع در ادای نماز ظهر کند اگر از آن سعادت محروم باشد تا فضیلت اول وقت نماز را در یابد.

پس باید که در اوقات نماز متفقّد حال سایه می‌بوده باشد که هر گاه سایه به مقدار دو سبع شاخص یا مثل شاخص برسد- بنا بر خلاف قوم چنان که اشاره به آن کرده شد- بداند که وقت نافله ظهر گذشت شروع در نماز ظهر کند، اگر یک رکعت از نافله ظهر را در وقت در نیافته باشد، و اگر یک رکعت از نافله را در وقت در یافته باشد به نوعی که پیش از آنکه وقت نافله بدر رود سجده ثانی را از رکعت اول نافله تمام کرده باشد و اگر چه هنوز سر از سجده بر نداشته باشد برخیزد و هفت رکعت ما بقی را نیز ادا کند. و ظاهر آنست که آن شش رکعت دیگر درین وقت از نافله ظهر ادا بوده باشد زیرا که این هشت رکعت در حکم یک نماز است، بعد از آن نماز ظهر را بجای آورد.

و باز به واسطه نماز عصر و نافله آن تفقّد حال سایه می‌نموده باشد، پس اگر چنانچه سایه به چهار سبع شاخص یا به مقدار دو مثل شاخص نرسیده باشد باید که شروع در نافله گزاردن نماز عصر کند. و اگر سایه شاخص به چهار سبع یا به مقدار دو مثل شاخص رسیده باشد و او یک رکعت از نافله را در وقت دریافته باشد به نوعی که در نافله نماز ظهر گذشت نافله را تمام کند و بعد از آن نماز عصر را ادا نماید.

و این حکم که یاد کرده شد در غیر نافله روز جمعه است، و اما در نافله روز جمعه باید که چهار رکعت دیگر بر نافله ظهر و عصر افزاید که جمله بیست رکعت شود، و این بیست رکعت را به این طریق بجای آورد که هیجده رکعت را به سه دفعه قبل از زوال بگزارد در وقت ارتفاع آفتاب و در وقت انبساط آن و در وقت قیام آن نزد زوال، و دو رکعت دیگر را بعد از زوال بجای آورد، و التّوفیق منه سبحانه.

فصل [اول [در آداب و تعقیبات نماز ظهر]
(1) باید دانست که اول چیزى که در نزد تحقّق زوال به فعل باید آورد آنست که تبرّک جوئى به آنچه (2) روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» که امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر- علیه الصّلاة و السلام- تعلیم محمّد بن مسلم داده و فرموده که: محافظت کن بر آن چنان که محافظت مى‌کنى بر چشمهاى خود، و آن اینست:
سبحان اللّه و لا اله الّا اللّه، و الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً.
(3) [پاک و منزه مى‌دانم خدا را، و معبودى جز او نیست، و سپاس خدائى راست که همسر و فرزندى نگرفته، و براى او شریکى در ملک و سلطنت نیست، و سرپرستى از جهت پستى و زبونى براى او نیست، و او را بزرگ دار بزرگداشتى شایسته .
(4) بعد از آن مبادرت به سوى وضو نموده وضو بساز، و شروع در دو رکعت نافله زوال کن، و در رکعت اول تکبیرات سبعه افتتاحیّه را با ادعیه آن به طریقى که در باب اول سبق ذکر یافت بجاى آر، (5) و بعد از آن استعاذه از شیطان نموده شروع در قرائت کن، و بعد از فاتحه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوان و در رکعت دوم بعد از
منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 243
فاتحه سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ، چنانچه ثقة الاسلام در کتاب «کافى» به سند حسن روایت کرده است. (1) پس سلام ده و بعد از سلام تکبیرات ثلاث که در اول تعقیب است بجاى آر، و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- بگوى، پس این دعا بخوان:
اللّهمّ انّى ضعیف فقوّ فى رضاک ضعفى، و خذ الى الخیر بناصیتى، و اجعل الایمان منتهى رضاى، و بارک لى فیما قسمت لى، و بلّغنى برحمتک کلّ الّذى ارجو منک، و اجعل لى ودّا و سرورا للمؤمنین و عهدا عندک.
(2) [خداوندا من ضعیفم پس ضعف مرا در راه رضاى خود قوى ساز، و موى پیشانیم را بگیر و مرا به سوى خیر بگردان (کنایه از آنکه دل مرا پیوسته به سوى خیرات و طاعات متوجه ساز) و ایمان را آخرین درجه خشنودیم قرار ده، و برایم در آنچه که روزیم کرده‌اى برکت نه، و به رحمتت مرا به آنچه که از سوى تو امیدوارم برسان، و برایم دوستى و سرورى براى مؤمنین قرار ده (بطورى که مرا دوست دارند و با دیدن من مسرور شوند) و نیز پیمانى در نزد خودت قرار ده (که همان اداء شهادتین باشد)].

(3) پس دو ركعت ديگر نافله زوال بگزار به طريقى كه ذكر شد سواى شش تكبير افتتاحيّه و ادعيه آن، پس دو ركعت ديگر را نيز به اين طريق بجاى آر، و بعد از هر دو ركعت ازين شش ركعت آنچه ميسّر باشد از تعقيب نماز و دعائى كه بعد از دو ركعت اول مذكور شد بخوان. پس بعد از آنكه شش ركعت نماز نافله زوال با توابعش به عمل آوردى برخيز و از براى نماز ظهر اذان بگوى، و ميان اذان و اقامت فصل كن به دو ركعت نماز به همان طريق، و اين دو ركعت نماز كه بعد از اذان ظهر بجا مى‌آورى ركعت هفتم و هشتم از نافله زوال است.
بعد از آنكه نافله ظهر تمام گزارده شد و هشت ركعت نماز بجاى آمد (4) برخيز و اقامت بگوى و بعد از اقامت تبرّك به اين دعا بجوى:
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 244
اللّهمّ ربّ هذه الدّعوة التّامّة، و الصّلاة القائمة، بلّغ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله الدّرجة و الوسيلة، و الفضل و الفضيلة. باللّه استفتح و باللّه استنجح، و بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله اتوجّه. اللّهمّ صلّ على محمّد و آله، و اجعلنى بهم عندک وَجِيهاً فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ، وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.
(1) [خداوندا، اى صاحب اين دعوت كامل، و نماز بر پا شده، محمد (ص) را به درجه بهشتى و مقام شفاعت و فضل و فضيلت برسان. به يارى خدا شروع مى‌كنم، (يا پيروزى مى‌طلبم)، و به يارى خداوند رستگارى مى‌جويم و به محمد (ص) سوى خداوند روى مى‌آورم. خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا به سبب ايشان در دنيا و آخرت آبرومند، و از مقربان درگاهت قرار ده .
(2) بعد از آن مشغول به نماز ظهر شو، و مراعات كن در آن آنچه در نماز صبح مراعات آن نمودى از اعمال و اقوال مگر در قرائت كه قرائت را در نماز ظهر آهسته بايد كرد ما عداى بسملة «1» چه جهر در بسمله كردن در نمازهاى اخفاتى سنّت است.
و در ركعت اولى بعد از فاتحه سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَى يا سوره وَ الشَّمْسِ، يا از [سوره‌ها] سوره‌اى كه در طول مشابه اين دو سوره بوده باشد بخوان چنانچه روايت كرده است شيخ الطّائفة در كتاب «تهذيب الاحكام» به سند صحيح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق- عليه الصّلاة و السّلام من الملک العلّام الخالق-. (3) و بعد از آن برخيز از تشهّد اول. و مراعات كن در حالت برخاستن آن چيزى را كه مراعات كرده‌اى در حالت برخاستن از براى ركعت دوم نماز صبح چنان كه در نماز صبح سبق ذكر يافت، و بخوان سوره فاتحه را، و مخيّرى در آن كه اگر خواهى الحمد بخوانى و اگر خواهى تسبيحات اربعه را كه:
سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اكبر
باشد؛

(1) یعنی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* گفتن، و در علم صرف به آن صیغه منحوت یعنی تراشیده شده گویند.

سه مرتبه بگوئی و استغفر اللَّه را در آخر آن زیاده کنی. (1) پس از آن دستها را تا محاذی گوشها برداشته تکبیر از برای رکوع بجای آر، و بعد از آن رکوع و سجود را بر قیاس گذشته بعمل آر، و پس از آن برخیز از برای رکعت چهارم و آن را نیز به ترتیبی که ذکر یافت بجای آور، و بعد از آن تشهّد بخوان و سلام بازده، و بعد از آن تکبیرات ثلاث تعقیب را بگوی، پس از آن باید گفت:

لا اله الّا اللَّه إِلهاً واحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ- تا آخر، چنانچه در تعقیب نماز صبح گذشت «1». بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام بگوی، و بعد از تسبیح بخوان آنچه خواهی از ادعیه‌ای که در تعقیب نماز صبح سبق ذکر یافته است غیر آنچه مخصوص به تعقیب نماز صبح باشد، و ادعیه‌ای که متضمّن ذکر دخول در صباح است مانند ادعیه ثلاثه اخیره است که در تعقیب صبح گذشت «2». بعد از آن باید گفت:

یا من اظهر الجمیل، و ستر القبیح، یا من لم یؤاخذ بالجریرة، و لم- یهتک السّتر، یا کریم الصّفح، یا عظیم المنّ، یا حسن التّجاوز، یا واسع المغفرة، یا باسط الیدین بالرّحمة، یا سامع کلّ نجوی و یا منتهی کلّ شکوی، یا مبتدئا بالنّعم قبل استحقاقها، یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه، یا سیّداه یا سیّداه یا سیّداه، یا غایة رغبتاه، یا ذا الجلال و الاکرام، اسألک بحقّ محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین و علیّ و محمّد و جعفر و موسی و علیّ و محمّد و علیّ و الحسن و محمّد صاحب الزّمان سلام اللَّه علیهم اجمعین ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تکشف کربی، و تغفر ذنبی، و تنفّس همّی، و تفرّج غمّی، و تصلح شأنی فی دینی و دنیای، و ان تدخلنی الجنّة، و لا تشوّه خلقی بالنّار، و لا تفعل بی ما انا

(1) با ترجمه ص 108 به بعد.

(2) یعنی غیر از ادعیه ثلاثه‌ای که در اواخر تعقیب نماز صبح در صفحات 117 و 121 و 124 گذشت و مختص نماز صبح است ادعیه دیگر را که مشترک است می‌توانی بخوانی.

اهله، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.

(1) [ای که نیکها را آشکار کرده‌ای، و زشتیها را پوشانده‌ای، ای آن که بندگان را به گناهشان نمی‌گیری (و در کیفرشان شتاب نمی‌کنی تا شاید توبه کنند) و پرده گناهشان نمی‌دری، ای که کریمانه از خطای بندگان روی

گردانى، اى كه بخششهاى بزرگ نمايى، اى كه به نيكى از گناه بندگان درگذرى، اى كه آمرزشت وسيع است، اى كه آغوش رحمت باز كرده‌اى، اى شنواى هر نجوايى، و اى كه تمام شكايتها به تو منتهى مى‌شود، اى كه پيش از استحقاق نعمت بخشنده‌اى، پروردگارا! پروردگارا! پروردگارا! سرورا! سرورا! سرورا! اى آخرين مرز رغبتم، اى صاحب جلال و كرامت .
[بحق محمد و على و فاطمه و حسن و حسين و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و حسن و محمد صاحب الزمان- درود خدا بر همه آنان باد- از تو مى‌خواهم كه بر محمد و آل محمد درود فرستى، و غمم را بزدايى، و گناهم ببخشى، و غصه‌ام را ببرى، و اندوهم بر طرف سازى، و كار مرا در دين و دنيايم اصلاح كنى، و در بهشت داخلم نمايى، و خلقتم را به آتش دوزخ زشت نسازى، و آنچه را من سزاوارم و اهل آنم بر سرم نياورى، برحمت خودت اى مهربانترين مهربانان .
و بعد از آن بايد گفت:
يا سامع كلّ صوت، يا جامع كلّ فوت، يا بارئ النّفوس بعد الموت، يا باعث يا وارث، يا اله الآلهة، يا جبّار الجبابرة، يا مالك الدّنيا و الآخرة، يا ربّ الارباب، و يا سيّد السّادات، يا ملك الملوك، يا بطّاش ذا البطش الشّديد، يا مبدئ يا معيد، يا فعّالا لما يريد، يا محصى عدد الانفاس و نقل الاقدام، يا من السّرّ عنده علانية.
(2) [اى شنواى هر صدايى، اى گرد آورنده هر از دست رفته‌اى، اى زنده سازنده جانها پس از مرگ، اى برانگيزنده (مردگان)، اى ارث برنده (از كسانى كه در روى زمين زندگى كرده كه هر چه داشته، گذاشته‌اند و مرده‌اند)، اى خداى خدايان، اى جبار جباران، اى مالك دنيا و آخرت، اى ارباب اربابها، اى سرور سروران، اى شاه شاهان، اى نيرومندى كه با نيرومندى هر چه تمامتر

گنهكاران را به چنگ آورى، (1) اى ايجادكننده، اى باز گرداننده، اى كه هر كار خواهى مى‌كنى، اى حسابدان شمار نفسها و حركت قدمها، اى كه پنهان به نزدت آشكار است .
اسألك بحقّ خيرتك من خلقك، و بحقّهم الّذى اوجبت لهم على نفسك، ان تصلّى على محمّد و اهل بيته، و ان تمنّ علىّ السّاعة بفكاك رقبتى من النّار، و ان تنجز لوليّك و ابن نبيّك، الدّاعى اليك باذنك، و امينك فى ارضك، و عينك فى عبادك، و حجّتك على خلقك عليه صلواتك و بركاتك وعده.
(2) [به حق برگزيدگان تو از ميان بندگانت، و بآن حقى كه از آنان بر خود واجب كرده‌اى، از تو مى‌خواهم كه بر محمد و خاندان او درود فرستى، و با آزاد ساختنم الساعة از آتش دوزخ بر من منت نهى، و وعده‌اى را كه به ولى خودت و فرزند پيامبرت- همو كه باذن تو مردم را به سويت فرا خواند،

و امین تو در زمینت، و چشم تو در میان بندگانت، و حجت تو بر بندگانت است که درود و برکات تو بر او باد- داده‌ای به انجام رسانی .
اللّهمّ ایّده بنصرک، و قوّ اصحابه و صبّرهم، و اجعل لهم من لدنک سلطانا نصیرا، و عجّل فرجه، و مکّنه من اعدائک و اعداء رسولک، یا ارحم الرّاحمین.
(3) [خداوندا با نصرت خود تأییدش نما، و یارانش را نیرو و پایداری عطا کن، و از نزد خود تسلط و قدرت یاری بخشی بر ایشان قرار ده، و فرجش را نزدیک گردان، و او را بر دشمنان خودت و دشمنان پیامبرت پیروزی و غلبه ده ای مهربانترین مهربانان .
و بعد از آن باید گفت:
اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع، و ربّ الارضین السّبع، و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ما تحتهنّ و ربّ العرش العظیم، و ربّ جبرئیل و میکائیل و إسرافیل، و ربّ السّبع المثانی و القرآن العظیم، و ربّ محمّد خاتم النّبیّین، صلّ

علی محمّد و آله، و اسألک باسمک الاعظم الّذی به تقوم السّماوات و و الارض، و به تحیی الموتی، و ترزق الاحیاء، و تفرّق بین المجتمع، و تجمع بین المتفرّق، و به احصیت عدد الآجال، و وزن الجبال، وکیل البحار، اسألک یا من هو کذلک، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تفعل بی کذا و کذا.
(1) [خداوندا، ای پروردگار آسمانهای هفتگانه، و زمینهای هفتگانه، و آنچه که در آنها و بین آنها و زیر آنهاست، و ای پروردگار عرش بزرگ، و ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، و ای پروردگار سبع مثانی «1» و قرآن بزرگ، و ای پروردگار محمد خاتم پیامبران، بر محمد و آل او درود فرست، و به آن نام بزرگت که آسمانها و زمین به آن برپاست، و به آن مردگان را زنده می‌کنی، و زندگان را روزی می‌دهی، و میان جمع‌شده‌ها جدایی می‌افکنی، و میان پراکنده‌ها اجتماع بر قرار می‌سازی، و به آن تعداد اجلها و وزن کوهها و آب دریاها را بشمار می‌آوری، از تو درخواست کنم، از تو درخواست می‌کنم- ای که چنین هستی- که بر محمد و آل محمد درود فرستی و برایم چنین و چنان کنی .
بعد از آن حاجت خود را بخواه، (2) و پس از آن دو سجده شکر بجای آر و بگوی در اثناء آن و بعد از آن آنچه در باب اول گذشت.

---

(1) تفسیر آن در ص 257 به بعد خواهد آمد، ان شاء اللَّه.

فصل [دوم [در آداب و تعقیبات نماز عصر]

اشاره

فصل [دوم [در آداب و تعقیبات نماز عصر]
(1) بعد از آنکه فارغ شدی از نماز ظهر و آنچه متعلّق به آنست برخیز از برای گزاردن نافله عصر، و تکبیر احرام برای دو رکعت اول نافله عصر بگوی بغیر تکبیرات ششگانه افتتاحیّه زیرا که تکبیرات مذکوره گفته نمی‌شود در نوافل مرتّبه بر قول مشهور مگر در پنج نماز: در اول نافله زوال، و در اول نافله مغرب، و در وتیره، و در اول نافله نماز شب، و در مفرده وتر، اینست آنچه بعض از اصحاب- قدّس اللّه أرواحهم- گفته‌اند، نهایتش اظهر استحباب گفتن تکبیرات افتتاحیّه است در جمیع نمازها خواه فرض باشد و خواه سنّت، چنانچه شیخ ما شیخ شهید در کتاب «ذکری» بیان فرموده است از برای مطلق بودن روایات.
و بخوان در نافله عصر هر سوره را که خواهی، و اولی آنست که در نافله عصر و در غیر آن از نوافل دیگر، سوره‌هائی را که از ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- ترغیب در خواندن آن شده است بخوانی. و می‌باید که اختیار سوره‌ای کنی که به سبب خواندن آن وقت نماز فوت نشود، (2) و بدرستی که روایت شده است از امام الباطن و الظّاهر امام محمد باقر- صلوات اللّه علیه- که آن حضرت فرموده‌اند:
من قرأ سورة الصّفّ فی فرائضه و نوافله صفّه اللّه مع ملائکته و انبیائه المرسلین.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 250
(1) یعنی هر کس سوره صف «1» را در نماز واجبی و سنّتی بخواند خدای تعالی آن کس را داخل صفهای ملائکه و انبیاء مرسلین گرداند».
(2) و هم از آن حضرت روایت شده است که:
من ادمن قراءة سورة «ق» فی فرائضه و نوافله وسع اللّه علیه رزقه و اعطاه کتابه بیمینه، و حاسبه حِساباً یَسِیراً.
«یعنی هر کس مداومت نماید به خواندن سوره «ق» در نماز واجبی و سنّتی خود هر آینه حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- روزی او را گشاده گرداند، و در موقف عرصات نامه اعمال او را به دست راست او دهد، و حساب او را به آسانی و سهولت گذراند».
(3) و هم از آن حضرت روایت شده است که:
اکثروا تلاوة سورة الحاقّة فی الفرائض و النّوافل، لانّ ذلک من الایمان باللّه و رسوله، و لن یسلب قاریها دینه حتّی یموت.
یعنی «بسیار تلاوت کنید سوره حاقّه را در فرایض و نوافل، چه بسیار خواندن آن در نمازها از علامات ایمانست به خدای تعالی و رسول او، و

هیچ چیز سلب ایمان از قاری آن نکند تا آنکه فوت شود، یعنی با ایمان از دنیا رحلت کند».

(4) و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اول نماز نافله عصر بگوی:

اللّهمّ انّه لا اله الّا انت، الْحَیُّ الْقَیُّومُ*، الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ*، الحلیم الکریم، الخالق الرّازق، المحیی الممیت، البدی البدیع، لک الحمد و لک المنّ، و لک الکرم، و لک الجود، و لک الأمر وحدک لا شریک لک، یا واحد یا احد یا صمد، یا من لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، و لم یتّخذ

---

(1) سوره 61 و قبل از سوره مبارکه جمعه است. و در ترجمه سوره و الصافات آمده و اشتباه است.

صاحِبَةً وَ لا وَلَداً، صلّ علی محمّد و آله، و افعل بی کذا و کذا «1».

(1) [خداوندا حقیقت اینست که معبودی جز تو نیست که زنده و پاینده و برتر و بزرگ و بردبار و بزرگوار و آفریننده و روزی دهنده و زنده‌کننده و میراننده و ایجادکننده آفریدگان از نیستی به هستی و آفریننده بی‌مثالی. سپاس و ستایش و بخشش و جود و کرم و اختیار امور از آن توست، تو تنهایی و شریکی برای تو نیست، ای یکتا و یگانه، ای تنها و بی‌نیاز، ای که نه بزایی و نه زائیده‌شده‌ای، و احدی همتای تو نیست، و همسر و فرزندی نگرفته‌ای، بر محمد و آل او درود فرست و برایم چنین و چنان کن .

بعد از آن برخیز و دو رکعت دیگر را بگزار، و بعد از آن بگوی:

اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع

تا آخر «2». بعد از آن دو رکعت دیگر را بعمل آر، و پس از آن بگوی:

اللّهمّ انّی ادعوک بما دعاک به عبدک یونس، إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فظنّ ان لن تقدر علیه، فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ، فاستجبت له و نجّیته من الغمّ و کذلک تنجی المؤمنین، فإنّه دعاک و هو عبدک، و انا ادعوک و انا عبدک، و سألک و هو عبدک، و انا اسألک و انا عبدک، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تستجیب لی کما استجبت له.

(2) [خداوندا تو را می‌خوانم به همان چیزی که بنده‌ات یونس تو را خواند آنگاه که با حالت خشم از میان قوم خود بیرون رفت و پنداشت که تو بر او تنگ نمی‌گیری، پس (چون در شکم ماهی قرار گرفت) در آن تاریکیها صدا زد که معبودی جز تو نیست، تو را منزه می‌دانم همانا من از ستمکاران بوده‌ام، پس تو دعای او را مستجاب کردی و از اندوهش رهانیدی؛ و همان طور که او تو

---

(1) در اینجا و در تمام موارد گذشته و آینده به جای «و افعل بی کذا و

کذا» حاجات خود را بگوید.
(2) به دعای قنوت ص 92 مراجعه شود.

را خواند و بنده تو بود، (1) من نیز تو را می‌خوانم و بنده توام، و نیز از تو درخواست کرد در حالی که بنده تو بود، من نیز از تو درخواست می‌کنم در حالی که بنده توام، که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و دعایم را مستجاب کنی همان گونه که دعای او را مستجاب فرمودی.
و ادعوک بما دعاک به عبدک ایّوب اذ مسّه الضّرّ، فدعاک أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ، فاستجبت له و کشفت ما به من ضرّ، و آتیته أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فانّه دعاک و هو عبدک، و انا ادعوک و انا عبدک، و سألک و هو عبدک، و انا اسألک و انا عبدک، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تفرّج عنّی کما فرّجت عنه، و ان تستجیب لی کما استجبت له.
(2) [و تو را می‌خوانم به همان چیزی که بنده‌ات ایوب تو را خواند آنگاه که گرفتاری و پریشانحالی بدو رسید پس تو را خواند که: براستی مشکلات و گرفتاری به من رسیده و تو مهربانترین مهربانانی، پس دعای او را مستجاب و گرفتاریش را بر طرف ساختی، و اهل و خانواده‌اش را دو برابر به وی باز گردانیدی؛ و همان طور که او تو را خواند و بنده تو بود، من نیز تو را می‌خوانم و بنده توام، و از تو درخواست کرد در حالی که بنده تو بود، من نیز از تو درخواست کنم در حالی که بنده توام، که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و گره از کارم بگشایی چنان که از کار او گشودی، و دعایم را مستجاب کنی همان طور که دعای او را مستجاب فرمودی.
و ادعوک بما دعاک به یوسف، اذ فرّقت بینه و بین اهله، و اذ هو فی السّجن، فإنّه دعاک و هو عبدک، و انا ادعوک و انا عبدک، و سألک و هو عبدک، و انا اسألک و انا عبدک، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تفرّج عنّی کما فرّجت عنه، و ان تستجیب لی کما استجبت له، فصلّ علی محمّد و آل محمّد، و افعل بی کذا و کذا.

(1) [و تو را می‌خوانم به همان چیزی که یوسف تو را خواند آنگاه که بین او و اهلش جدایی افکندی، آنگه که او در زندان بسر می‌برد، پس همان گونه که او تو را خواند و بنده تو بود، من نیز تو را می‌خوانم و بنده توام، و از تو نیز در خواست نمود در حالی که بنده تو بود، من نیز از تو درخواست می‌کنم در حالی که بنده توام، که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، و گره از کارم بگشایی چنان که از کار او گشودی، و دعایم را مستجاب کنی همان گونه که دعای او را مستجاب فرمودی، پس بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و برایم چنین و چنان کن.
و حاجت خود را بیان کن. بعد از آن دو رکعت دیگر را بجای آر، و بگوی بعد

از آنكه فارغ شدى از آن:
يا من اظهر الجميل و ستر القبيح
تا آخر دعا چنانچه گذشت. «1»
و بعد از آنكه از دعا فارغ شدى به واسطه نماز عصر اذان بگوى، و فصل كن ميان اذان و اقامت به سجده‌اى، و بخوان آنچه خواندى در ميان اذان و اقامت نماز صبح و نماز ظهر.
پس از آن مشغول به نماز عصر شو و جميع آداب كه در نماز ظهر مرعى داشته‌اى در اينجا نيز مرعى دار، (2) و در ركعت اول سوره إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ يا سوره أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ يا هر سوره‌اى كه در كوتاهى مثل اينها بوده باشد بخوان، چنانچه روايت كرده است شيخ الطّائفة و امام الشّيعة در كتاب «تهذيب الاحكام» به سند صحيح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام.
(3) و بعد از فارغ شدن از نماز عصر بخوان همان تعقيبى را كه بعد از نماز ظهر خواندى سواى آن چيزى كه مخصوص به تعقيب نماز ظهر باشد.
(4) و بگوى بعد از آن، آن چيزى را كه مخصوص است به نماز عصر، و آن اينست:

---

(1) ص 245.

استغفر اللّه الّذى لا اله الا هو الحى القيوم، الرحمن الرحيم، ذا الجلال و الاكرام، و اسأله ان يتوب علىّ توبة عبد ذليل خاضع فقير بائس مستكين مستجير، لا يملك لنفسه ضرّا و لا نفعا، و لا موتا و لا حياة و لا نشورا.
اللّهمّ انّى اعوذ بک من نفس لا تشبع، و من قلب لا يخشع، و من علم لا ينفع، و من صلاة لا ترفع، و من دعاء لا يسمع. اللّهمّ انّى اسألک اليسر بعد العسر، و الفرج بعد الكرب، و الرّخاء بعد الشّدّة. اللّهمّ ما بنا من نعمة فمنک وحدک [لا شريک لک ، لا اله الّا انت، استغفرک و اتوب اليک.
(1) [آمرزش مى‌طلبم از خدايى كه معبودى جز او نيست، زنده است و پاينده، رحمتش عام و خاص را فرا گرفته، همان خدايى كه صاحب جلال و اكرام است، و از او درخواست مى‌كنم كه توبه مرا كه توبه بنده‌اى ذليل و سرشكسته و فقير و تهيدست و نيازمند و پناهنده است و مالک هيچ گونه سود و زيان و مرگ و زندگى و برانگيخته شدن از قبر براى خودش نيست بپذيرد. خداوندا به تو پناه مى‌آورم از نفسى كه سير نشود، و از دلى كه خشوع نيابد، و از دانشى كه سود نبخشد، و از نمازى كه بالا نرود (پذيرفته نگردد) و از دعايى كه شنيده نشود (به هدف اجابت نرسد). خداوندا آسانى را پس از سختى، و گشايش را پس از گرفتارى، و آسايش را پس از شدت و رنج از تو خواهانم.

خداوندا هر نعمتى كه در اختيار ماست از جانب توست، تو يگانه‌اى، معبودى جز تو نيست [و شريكى ندارى ، از تو آمرزش مى‌طلبم و بسوى تو بازمى‌گردم .
(2) و سنّت است كه بعد از نماز عصر هفتاد بار استغفار كنى، و ده بار سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخوانى، (3) چه روايت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام كه آن حضرت فرموده‌اند:
من استغفر بعد صلاة العصر سبعين مرّة غفر اللّٰه له سبعمائة ذنب.
(4) يعنى: «هر كس بعد از نماز عصر هفتاد بار استغفار كند خداى تعالى در عوض
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 255
آن هفتصد گناه او را بيامرزد».
(1) و از ابى جعفر ثانى أعنى امام محمّد جواد عليه السّلام روايت شده كه آن حضرت فرموده‌اند:
من قرأ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عشر مرات بعد العصر مرّت له على مثل اعمال الخلائق فى ذلك اليوم.
يعنى: «هر كس سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ را بعد از نماز عصر ده بار بخواند، ثبت شود در نامه اعمال آن كس آن قرائت مثل ثواب اعمالى كه از خلايق در آن روز صادر شده باشد».
مترجم گويد: «مصنّف- طاب ثراه- در حاشيه گفته است كه: عبارت حديث كه:
مرّت له على مثل اعمال الخلائق فى ذلك اليوم
به معنى مرّت القراءة المذكورة مشتملة على مثل ثواب الأعمال المسنونة الواقعة من الخلائق فى ذلك اليوم است، يعنى برو مى‌گذرد قرائت سوره مذكوره، در حالتى كه مشتمل باشد بر مثل ثواب اعمال سنّتى كه از خلايق در آن روز واقع شده باشد. و واجب است كه استثنا كنيم ثواب خواندن ده بار سوره مذكوره را از اعمال خلايق چنانچه مخفى نيست. پس معنى چنين باشد كه: كسى كه بعد از نماز عصر ده مرتبه إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بخواند برو مى‌گذرد روز قيامت عمل مذكور مثل اعمال سنّتى جميع خلايق، يعنى اعمالى كه غير از عمل مذكور باشد- و اللّٰه أعلم».
(2) بعد از آن دو سجده شكر كن و بخوان در آن و بعد از آن دعاهائى را كه در سجده شكر سبق ذكر يافت «1». و بايد كه آخر دعاهائى كه درين سجده خواهى خواند اين دعا باشد كه:
اللّهمّ انّى وجّهت وجهى اليك، و اقبلت بدعائى عليك، راجيا اجابتك، طامعا فى مغفرتك، طالبا ما آويت به على نفسك، مستنجزا وعدك، اذ تقول: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ «2»، فصلّ على محمّد و آل محمّد و اقبل الىّ

(1) ص 183.
(2) سوره غافر: 40 آیه 60.

بوجهک، و ارحمنی و استجب دعائی، یا اله العالمین.
(1) [خداوندا روی دل سوی تو کردم، و با دعایم رو به تو آوردم، در حالی که امیدوار به اجابت و آزمند آمرزش و جویای وعده‌ای که بر عهده خویش قرار داده‌ای و خواهان عملی شدن وعده‌ات هستم، زیرا که خود می‌فرمایی: «مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را»، پس بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و با روی گرامیت به من روی آور، و به من رحم آر، و دعایم را مستجاب کن ای معبود عالمیان .

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]
(2) مناسب نمود بیان آن چیزی که درین دو فصل واقع است و محتاج به بیان است.
«خذ الی الخیر بناصیتی»
یعنی مایل گردان دل مرا به سوی اعمال خیرات، و موفّق دار مرا بر قیام وظایف طاعات، چنانچه کسی را موی پیش سرگرفته به سوی کاری می‌کشیده باشند، و این کلام بر سبیل استعاره است.
«یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح»
(3) روایت شده است در تأویل آن از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
ما من مؤمن الّا و له مثال فی العرش، فاذا اشتغل بالرّکوع و السّجود و نحوهما فعل مثاله مثل فعله، فعند ذلک تراه الملائکة فیصلّون و یستغفرون له، و اذا اشتغل العبد بمعصیة ارخی اللّه تعالی علی مثاله سترا لئلّا تطّلع الملائکة علیها. فهذا تأویل «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح.
یعنی «نیست هیچ مؤمنی که نبوده باشد او را مثالی در زیر عرش که هر گاه آن مؤمن اشتغال نماید به رکوع و سجود و غیر ذلک از عبادات دیگر، آن مثال نیز مشغول به آن فعل شود که آن مؤمن می‌کند، پس چون ملائکه آن مثال را مشغول به آن فعل می‌بینند آن مؤمن را دعا می‌کنند و از برای او استغفار می‌نمایند و آمرزش
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 257
می‌طلبند، (1) و هر گاه آن بنده مشتغل شود به فعل معصیتی، حضرت عزّت پرده بر روی آن مثال کشد تا آنکه ملائکه را اطلاع بر آن فعل قبیحی که از آن مؤمن صدور می‌یابد حاصل نشود، (2) فهذا تأویل
یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح»
. و نعم ما قیل:
فغانی باده پنهان خور که یار از غایت رحمت نمی‌خواهد که کردار گنهکاران شود پیدا «یا من لم یؤاخذ بالجریرة»
تفسیر جریره در آخر تعقیب صبح سبق ذکر یافت، و مراد آنست که تعجیل نمی‌کند عقوبت معصیت را در دنیا از غایت حلم و نهایت کرم که شاید بنده گناهکار توبه و استغفار کند و از کردار ناسزاوار خود پشیمان شود، و به سبب آن از عقوبت کردگار خلاصی یابد.
و «الصّفح» به معنی در گذشتن از گناهست. و «النّجوی» کلام آهسته را گویند که عبارت از سر گوشی باشد. و

«تنفّس همّى»
يعنى: راحت ده مرا ازين همّ، و زايل كن آن را از من. و
«لا تشوّه خلقى بالنّار»
به شين نقطه‌دار و واو مشدّده، يعنى:
قبيح مگردان خلقت و هيأت مرا به سبب سوختن آن به آتش.
«يا جامع كلّ فوت»
يعنى جمع‌كننده همه اموات. و فقره بعد ازين كه
«يا بارئ النّفوس»
باشد يعنى: اى خالق نفوس و اعاده‌كننده آنها، به منزله مفسّر فقره اولى است.
«يا بطّاش ذا البطش الشّديد»
بطش به معنى گرفتن به عنف و تعدّى است.
و سطوة را نيز بطشه مى‌گويند. و ممكن است كه بطّاش را برين معنى حمل نمايند.
و ذا البطش را بر معنى اول.
«خيرتک من خلقک»
معنى خيره در آخر تعقيب صبح ذكر يافت.
«و ربّ السّبع المثانى»
و آن سوره فاتحه است، و از جهت تسميه آن به سبع المثانى وجوه چنديست كه ذكر كرده‌ايم آن را در تفسيرى كه موسوم به «عروة الوثقى» است، و از آن جمله آنكه: در هر نماز واجبى دو بار خوانده مى‌شود. و اگر كسى گويد: پس
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 258
چه مى‌گوئى در نماز ميّت كه فرض است و در آن يک بار هم خوانده نمى‌شود، پس كلّيّة صادق نباشد. (1) جواب گوئيم كه: نماز جنازه در نزد ما نمازى است مجازى، و مراد به نماز ميّت دعاى بر ميّت است زيرا كه نماز آنست كه مشتمل بر طهارت و فاتحة الكتاب باشد، چنانچه حضرت رسالت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرموده‌اند كه:
لا صلاة الّا بطهور، و لا صلاة الّا بفاتحة الكتاب.
يعنى «نيست نمازى صحيح و مقبول مگر آنكه بجا آرنده آن به طهارت باشد، و نيست نمازى صحيح و مقبول مگر آنكه در آن فاتحة الكتاب خوانده شود».
مترجم گويد: «مصنّف- طاب ثراه- در حاشيه گفته است كه: امّا آنچه شيخ طبرسى- نوّر اللَّه مرقده- در «مجمع البيان» ذكر نموده است از وجه تسميه سوره مذكوره به سبع المثانى به آنكه در هر نماز واجبى و سنّتى دو بار خوانده مى‌شود، و بر او اعتراض كرده‌اند كه در نماز وتر كه يک ركعت

است سوره مذکوره زیاده از یک بار خوانده نمی‌شود، پس کلّیّة حق نباشد که این سوره در هر نماز مثنّی می‌شود، جواب آن را ان شاء اللّٰه تعالی در مبحث صلاة وتر خواهی شنید «1»- و التّوفیق منه سبحانه».
(2) و از جمله وجوه تسمیه سبع المثانی آنکه: هفت آیه است مشتمل بر ثنای حق سبحانه و تعالی، چه اسما و صفات حق تعالی دو قسم است: یکی آنکه دلالت می‌کند بر عظمت و قدرت او، دوم آنکه دلالت می‌کند بر رحمت و رأفت او، و این سوره مشتمل است بر هر دو قسم.
و از جمله وجوه آنکه: دو بار نازل شده است یک بار در مکّه معظّمه در وقتی که نماز واجب شد، و یک بار دیگر در مدینه منوّره در وقتی که تحویل قبله از جانب بیت المقدس به جانب کعبه شد. و اعتراض وارد نمی‌شود بر اینکه اگر کسی گوید که:
تسمیه آن به سبع المثانی در مکّه شده است پیش از نزول آن در مرتبه ثانی که در مدینه شده است، زیرا که قول خدای تعالی که: وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي در سوره

---

(1) ص 389 به بعد.

حجر است (1) و سوره حجر مکّی است؛ به آنکه در جواب گوئیم که: چون اللّٰه تعالی می‌دانست که مرتبه دیگر در مدینه نازل خواهد ساخت جایز باشد گفتن سبع المثانی به اعتبار تحقّق آن در علم الهی.
«البدی البدیع»
مراد به بدیء آنکه اللّٰه تعالی موجد و مبدی ما سوای خود است از کتم عدم به صحرای وجود. و مراد به بدیع، مبدع و خالق خلایق است نه بر مثال سابق، یعنی خلق خلایق و ابداع ایشان را بر وجهی نکرده که پیشتر از آن بوده باشد، بلکه این خلق را اختراع نموده است، زیرا که مبدع کسی را گویند که چیزی بسازد که مثل آن چیز هرگز ندیده باشد.
و در تعقیب صبح جایی که تفسیر فقره
«حجرت الاعادی عنّی ببدیع السّماوات و الارض»
شده سبق ذکر یافت، و در آنجا ذکر کردیم که بعضی توقّف کرده‌اند در فعیل که به معنی مفعل آمده باشد و لهذا بدیع را در آنجا از قبیل وصف به حال متعلّق گرفته‌اند. و مخفی نخواهد بود که چون بدیع در اینجا به غیر اضافه واقع شده است بلا توقّف به معنی مفعل می‌توان گرفت، و ورود آن در ادعیه مأثوره که از ائمّه معصومین- صلوات اللّٰه علیهم اجمعین- نقل شده و در نودونه نام باری تعالی اقوی دلیل است بر ثبوت آن اگر چه بر خلاف ضابط اهل لغت باشد.
«إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً» مراد- و اللّٰه أعلم- آنست که حضرت یونس- علی نبیّنا و

علَیه السّلام از میان قوم خود هجرت کرد در حالتی که غضبناک بود بر ایشان زیرا که مدتی مدید دعوت ایشان به سوی ایمان کرده بود و ایشان قبول قول او نکردند و ایمان نیاوردند.
«فظنّ ان لن تقدر علیه»
ظنّ اینجا به معنی علم است. و
لن تقدر علیه
یعنی روزی او را تنگ نمی‌کنی بر او «1». چه قدر به معنی ضیق و تنگی است چنانچه در وجه تسمیه لیلة القدر ذکر کرده‌اند که در شب قدر آن مقدار ملائکه از آسمان بر زمین فرود می‌آیند که روی زمین بر ایشان تنگی می‌کند. و منه قوله تعالی وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ ربّه فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ.

---

(1) در عبارت دعا «لن تقدر» به صیغه مخاطب است چنان که در متن آورده شده. ولی مترجم نظر بآیه قرآن «لَنْ نَقْدِرَ» آورده و «تنگ نمی‌کنیم» ترجمه نموده که اصلاح گردید.

(1) معنی آیه- و اللّه أعلم- آن است که: «امّا چون انسان را بیازماید پروردگار او به درویشی و سختی پس تنگ سازد بر او روزی را «1»». چه فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ به معنی ضیّق علیه است. و مراد از آیه سابقه آنکه: یونس علیه السّلام به یقین می‌دانست که ما روزی او را بی‌آنکه برو تنگ سازیم به او می‌رسانیم خواه در میان قوم باشد و خواه از ایشان هجرت کند.
«و البائس»
کسی را گویند که حاجتمندی او به نهایت باشد، و همچنین
«المستکین»
نیز به معنی شدید الحاجة است.

---

(1) سوره فجر: 89- آیه 16. و دنباله آیه ترجمه‌اش اینست: «... گوید پروردگارم مرا خوار نموده است».

فصل [سوم [در دعاهای ساعت پنجم و ششم و هفتم روز]

اشاره

فصل [سوم [در دعاهای ساعت پنجم و ششم و هفتم روز]
(1) بدان بدرستی که روز را به دوازده ساعت تقسیم کرده‌اند و هر یک از ساعات را به یکی از ائمّه اثنا عشر- علیهم صلوات اللّٰه الملک الاکبر- نسبت داده‌اند، و از برای هر ساعتی دعایی مخصوص ذکر کرده‌اند، و ما ذکر کردیم ادعیه ساعات چهارگانه را که منسوب بوده به ائمّه اربعه علیهم السّلام،

[ساعت پنجم
(2) و حال ذکر می‌کنیم در اینجا ساعت پنجم را، و آن از زوال آفتاب است تا آن زمان که از زوال به قدر چهار رکعت نماز بگذرد، و منسوب است به امام الباطن و الظاهر امام محمّد باقر علیه السّلام، و این دعا مخصوص آنست. و بهتر آنست که این دعا را بعد از رکعت چهارم از نافله زوال بخوانی، و دعا اینست:
اللّهمّ انت اللَّه الّذی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ، هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ، هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ، هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ، وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ، وَ هُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ، فالِقُ الْإِصْباحِ، و جاعل اللّیل سکنا، و الشّمس و القمر حسبانا، ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.
(3) [خداوندا تو همان خدایی هستی که جز او معبودی نیست، خدائی که زنده است و پاینده، چرت و خواب فرایش نگیرد، او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 262
نهان و آشکار است، (1) بخشاینده و مهربان است، اول و آخر و ظاهر و باطن اوست، و به هر چیزی داناست، شکافنده صبح است، و قرار دهنده است شب را موجب آسایش، و خورشید و ماه را جهت حفظ حساب، این تقدیر خداوند چیره و داناست .
یا غالبا غیر مغلوب، و یا شاهدا لا یغیب، یا قریب یا مجیب، ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّی لا اله الّا هو، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ. اتذلّل الیک تذلّل الطّالبین، و اخضع بین یدیک خضوع الرّاغبین، و اسألک سؤال الفقیر المسکین، و اسألک تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً «1»، انّک لا تحبّ المعتدین، و ادعوک خَوْفاً وَ طَمَعاً، انّ رحمتک قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، و اتوسّل الیک بخیرتک و صفوتک من العالمین، الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ و صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ، محمّد عبدک و رسولک النّذیر المبین، و بولیّک و عبدک علیّ بن ابی طالب امیر المؤمنین، و بالامام محمّد بن علیّ باقر علم الاوّلین و الآخرین، و العالم بتأویل الکتاب المستبین.
(2) [ای غالبی که مغلوب نگردی، و ای شاهدی که پنهان نشوی، ای نزدیک، ای پاسخگو، اینست پروردگار من که معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و بسویش بازمی‌گردم. (خداوندا) همچون طالبان بسویت اظهار خواری می‌کنم، و در حضورت همچون راغبان اظهار کوچکی می‌نمایم، و چون فقیری درمانده و زمینگیر از تو در خواست می‌کنم، و با حالت زاری و پنهانی از تو در خواست کرده می‌خوانمت که تو متجاوزین را دوست نداری.

و از روى ترس و طمع تو را مى‌خوانم كه رحمت تو به نيكوكاران نزديک است، و دست به دامان تو مى‌شوم به منتخب و برگزيده تو از ميان جهانيان، همان كه راستى آورده و پيامبران گذشته را تصديق نموده يعنى محمّد بنده و رسول تو كه هشداردهنده‌اى آشكار است، و به ولى و بنده‌ات على بن ابى طالب امير المؤمنين، و به امام محمّد بن على كه شكافنده علوم اولين و آخرين و داناى به تأويل كتاب مستبين (روشن) است .

---

(1) در پاره‌اى از نسخ «تضرعا و خيفة» است يعنى: با حالت زارى و ترس. و به هر دو قسم در قرآن كريم آمده، ليكن از دنباله دعا بر مى‌آيد كه آنچه در متن است صحيح مى‌باشد.

و اسألک بمكانهم عندک، و اقدّمهم امامى و بين يدى حوائجى، ان توزعنى شكر ما اوليتنى من نعمک، و تجعل لى فرجا و مخرجا من كلّ كرب و غمّ، و ترزقنى من حيث احتسب و من حيث لا احتسب، و تيسّر لى من فضلک ما تغنينى به عن كلّ مطلب، و اقذف فى قلبى رجاک، و اقطع رجائى ممّن سواک، حتّى لا ارجو الّا ايّاک، انّک تجيب الدّاعى اذا دعاک، و تغيث الملهوف اذا ناداک، و انت ارحم الرّاحمين.

(1) [و به مقام و منزلتشان نزد تو از تو درخواست مى‌كنم، و ايشان را در پيش خود و حوائجم باز مى‌دارم كه توفيق سپاس نعمتهايى را كه به من ارزانى داشته‌اى به من بخشى، و از هر گرفتارى و غمى فرج و راه گريز برايم قرار دهى، و از جايى كه گمان داشته يا گمان ندارم به من روزى دهى، و از فضل خويش چندان دارائيم بخشى كه مرا از هر طلبى بى‌نياز سازى، و اميد خويش در دلم انداز، و اميدم را از هر كس جز خودت ببر، تا جايى كه جز به تو اميد نبندم، كه تو خواننده را پاسخ گوئى چون تو را بخواند، و غم ديده را فريادرسى چون تو را صدا زند، و تو از هر مهربانى مهربان‌ترى .

[ساعت ششم

[ساعت ششم
(2) و اما ساعت ششم:- بعد از گذشتن مقدار چهار رکعت از زوال است تا نماز ظهر، و آن منسوب است به امام به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام، و این دعا مخصوص آنست، و بهتر آنست که بعد از رکعت ششم از نافله زوال بخوانی، و دعا اینست:
اللّهمّ انت انزلت الغیث برحمتک، و علمت الغیب بمشیّتک، و دبّرت الامور بحکمتک، و ذلّلت الصّعاب بعزّتک، و اعجزت العقول عن علم کیفیّتک، و حجبت الابصار عن ادراک صفتک، و الاوهام عن حقیقة معرفتک، و اضطررت الافهام الی الاقرار بوحدانیّتک.
(3) [خداوندا تو باران را به رحمت خویش فرستادی، و با مشیت خودت غیب را دانستی، و با حکمتت به تدبیر امور پرداختی، و حیوانات چموش را به عزّتت

رام ساخته‌ای، (1) و خردها را از پی بردن به چگونگی خودت ناتوان ساختی، و دیده‌ها را از ادراک صفتت، و اوهام را از حقیقت شناختت در پرده داشتی، و افهام را به اقرار به یگانگی خویش وادار نمودی .
یا من یرحم العبرة، و تقیل العثرة، لک العزّة و القدرة، لا یعزب عنک فی الارض و لا فی السّماء مثقال ذرّة، اتوسّل الیک بالنّبیّ الامیّ محمّد رسولک العربیّ المکّیّ المدنیّ الهاشمیّ الّذی اخرجتنا به من الظّلمات الی النّور، و بامیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام الّذی شرحت بولایته الصّدور، و بالامام جعفر بن محمّد الصّادق فی الاخبار، المؤتمن علی مکنون الاسرار، صلّی اللّه علیه و علی اهل بیته بالعشیّ و و الابکار.
(2) [ای که به سرشک دیده‌ها و گریه‌های گلو گیر رحمت می‌آوری، و از لغزشها چشم می‌پوشی، عزت و قدرت از آن توست، کوچکترین ذره‌ای در زمین و آسمان از نظر تو پنهان نیست، دست توسل به دامان تو دراز می‌کنم به نبی امی، محمّد رسول تو آن رسول عرب مکی مدنی هاشمی، همو که بدست او ما را از تاریکیها به سوی نور بیرون آوردی، و به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) همو که با ولایتش سینه‌ها را گشاده ساختی، و به امام جعفر بن محمّد (ع) که در اخبار راستگو، و بر اسرار پوشیده امین است، روزان و شبان درود خدا بر او و بر خاندانش باد].
اللّهمّ انّی اسألک بهم، و استشفع بمکانهم لدیک، و اقدّمهم امامی و بین یدی حوائجی، فاعطنی الفرج الهنیّ، و المخرج الوحیّ، و الصّنع القریب، و الامان من الفزع فی الیوم العصیب، و ان تغفر لی موبقات الذّنوب، و تستر

علىّ فاضحات العيوب، فانت الرّبّ و انا المربوب، و أنا الطّالب و انت المطلوب، و انت الّذى بذكرك تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، و انت الّذى تقذف بالحقّ، و أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ*، يا اكرم الاكرمين، و يا خير الفاضلين، و يا احكم الحاكمين و [يا] ارحم الرّاحمين.

منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 265

(1) [خداوندا به حق آنان از تو درخواست مى‌كنم، و به مقام و منزلتشان به نزد تو شفاعت مى‌جويم، و آنان را پيشاپيش خود و حوائجم وامى‌دارم، پس فرجى بى‌رنج، و گشايشى سريع، و احسانى قريب، و امانى از ترس و نگرانى در روزى بسيار سخت (روز قيامت) به من ببخش، (و از تو مى‌خواهم) كه گناهان مهلك مرا بيامرزى، و بر عيوب رسوا سازم پرده پوشى كنى، كه تو پروردگارى، و من دست‌پرورده توام، و من طالبم و تو مطلوبى، و تو همانى كه به ياد تو دلها آرامش يابد، و تو همانى كه حق را القاء مى‌كنى، و تو داناى غيبهائى، اى گرامى‌ترين گرامى‌ها، و اى بهترين بخشندگان، و اى حاكمترين حكم‌كنندگان؛ و اى مهربانترين مهربانان .

[ساعت هفتم
(2) و اما ساعت هفتم:- از وقت نماز ظهر است تا گذشتن مقدار چهار رکعت قبل از عصر، و آن منسوب است به امام به حق عالم امام موسى كاظم عليه السّلام، و دعاى آن اينست:
اللّهمّ انت المرجوّ اذا اشتدّ الامر، و انت المدعوّ اذا مسّ الضّرّ، و مجيب الملهوف المضطرّ، و المنجى مِنْ ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، و من لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ، و العالم بوساوس الصّدور، و المطّلع على خفىّ السّرّ، يا غاية كلّ نجوى، و منتهى كلّ شكوى، يا من له الحمد فى الآخرة و الاولى، يا من خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّماواتِ الْعُلى الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى
(3) [خداوندا تو مورد اميدى چون كار سخت شود؛ و تو خوانده شوى چون زيان روى آورد، و پاسخگوى غمديده درمانده‌اى، و رهايى‌بخش از تاريكيهاى خشكى و دريايى، و همانى كه خلق و امر به دست اوست، و داناى به وسواس دلهايى، و آگاه از اسرار پنهانى، اى نهايت هر راز، و اى منتهاى هر شكوا، اى كه سپاس در دنيا و آخرت از آن توست، اى كه زمين و آسمانهاى

بر افراشته را آفريده‌اى. (1) خداى رحمان بر عرش استيلا دارد، آنچه در آسمانها و زمين و ميان آنها و در اعماق زمين است همه از آن اوست، و اگر سخن بلند گويى او پنهان و پنهان‌تر همه را مى‌داند، خداوند كه هيچ معبودى جز او نيست، نامهاى نيكو از آن اوست .
اسألك بمحمّد خاتم النّبيّين خيرتك من خلقك، و المؤتمن على أداء رسالتك، و بامير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه السّلام الّذى جعلت ولايته مفروضة مع ولايتك، و محبّته مقرونة برضاك و محبّتك، و بالامام الكاظم موسى بن جعفر عليهما السّلام الّذى سألك ان تفرّغه لعبادتك، و تخليّه لطاعتك، فأجبت دعوته، أن تصلّى على محمّد و آله، صلاة تقضى بها عنّى واجب حقوقهم، و ترضى بها فى أداء فروضهم، و اتوسّل اليك بهم و استشفع بمنزلتهم، و قد قدّمتهم امامى و بين يدى حوائجى، ان تجرينى على جميل عوائدك، و تمنحنى جزيل فوايدك، و تأخذ بسمعى و بصرى و سرّى و ناصيتى و قلبى و عزيمتى و لبّى الى ما تعيننى به على هواك، و تقرّبنى من اسباب رضاك، و توجب لى نوافل فضلك، و تستديم لى منائح طولك، يا ارحم الرّاحمين.

(2) [به محمّد خاتم پیامبران که برگزیده تو از میان آفریدگانت، و مورد اعتماد بر ادای رسالت توست، و به امیر المؤمنین (ع) همو که ولایتش را در کنار ولایت خود واجب دانسته، و دوستی وی را مقرون رضایت و محبت خویش ساخته‌ای، و به امام کاظم موسی بن جعفر (ع) همو که از تو خواست که فراغتی برایش جهت عبادت خویش فراهم سازی، و به جهت طاعت خودت تنهایش گذاری، و تو نیز دعایش را مستجاب فرمودی، از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، درودی که بدان سبب حقوق واجب ایشان را از سوی من ادا کنی، و خودت نیز به سبب ادای حق واجبشان خشنود گردی، و به حق آنان دست توسل به سوی تو دراز می‌کنم، و به مقام و منزلتشان شفاعت می‌جویم، و آنان را پیشاپیش خود و حوائجم وامی‌دارم که مرا بر همان حالت

بهره‌وری از نیکیهایت جریان دهی، (1) و از بهره‌های خویش به من ارزانی داری و گوش و چشم و نهان و آشکار و توجه و دل و عزم و خردم همه را به سوی آن چیزی بگردانی که به سبب آن در راه دلخواهت یاریم می‌کنی، و به اسباب رضایت نزدیکم می‌سازی، و بخششهای اضافی و فراوانت را برایم لازم می‌داری، و احسانهای ارزانی داشته‌ات را برایم ادامه می‌دهی، ای مهربانترین مهربانان .

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]
(2) «فالِقُ الْإِصْباحِ» یعنی: شکافنده عمود صبح از ظلمت شب.
«و جاعل اللّیلَ سکنا»
سکنا- به فتح اول و دوم- یعنی: موجب سکون و راحت از تعب.
«و الشّمس و القمر حسبانا»
. یعنی: دانسته می‌شود و به حساب در می‌آید به دوران آفتاب و ماه ازمنه و سنین.
«وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ» به نون و یاء به دو نقطه زیرین و باء به یک نقطه- صیغه متکلّم است، یعنی: رجوع می‌کنم به توبه به سوی پروردگار.
«و اقذف فی قلبی رجاک»
اقذف- به قاف و ذال نقطه‌دار- مأخوذ از قذف به معنی رمی است، یعنی: بینداز در دل من رجاء خود را، و امیدوار گردان مرا به کرم و لطف خود، [و] مرا ناامید مگردان که ناامیدی از کرم تو موجب کفر است.
«یا من یرحم العبرة»
- به فتح عین بی‌نقطه و اسکان باء به یک نقطه- به معنی اشک چشم است؛ یا به معنی تردید گریه است در سینه که از غلبه گریه و اضطراب بهم می‌رسد.
«لا یعزب»
- به عین بی‌نقطه و زاء نقطه‌دار بر وزن یقعد به معنی لا یغیب است یعنی چیزی از تو غایب نمی‌شود.
«فاعطنی الفرج الهنیّ»
یعنی: اعطا کن مرا فرجی که نبوده باشد در آن تعبی.
«و المخرج الوحیّ»
- به حاء بی‌نقطه و تشدید یاء به دو نقطه زیرین- به معنی سریع است، یعنی:

اعطا کن مرا مخرج سریع.
(1)
«و الصّنع القریب»
- به صاد بی‌نقطه مضمومه و نون ساکنه- به معنی احسان است.
«فی الیوم العصیب»
- به عین و صاد بی‌نقطه و یاء به دو نقطه زیرین و باء به یک نقطه- به معنی شدید است و صعب.

«موبقات الذّنوب»
- به باء به یک نقطه و قاف- به معنی مهلکات است، که مراد به آن مهلکات گناهان باشد. و اضافه موبقات به ذنوب از قبیل اضافه صفت است به موصوف.
«ان تجرینی علی جمیل عوائدک»
تجرینی، به جیم و راء بی‌نقطه است. و عواید- به عین بی‌نقطه- جمع عایده است به معنی احسان، یعنی: جاری گردانی مرا بر آنچه عادت فرموده‌ای مرا بر آن از لطف و احسان خود.
«و تمنحنی»
به معنی تعطینی است از منحه و آن به معنی عطیّه است.
«و توجب لی نوافل فضلک»
جمع نافله است، و این نیز به معنی عطیّه است.
«و منایح طولک»
منایح- به نون و یاء به دو نقطه زیرین جمع منحه است، و منحه عطا و احسان را گویند چنانچه گذشت. و طول- به فتح طاء- مراد به آن احسان است.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 269

فصل چهارم [در دعاهای ساعت هشتم و نهم و دهم

[ساعت هشتم
(1) و اما ساعت هشتم: از گذشتن چهار رکعت پیش از عصر است تا وقت نماز عصر، و آن منسوب است به ثامن ائمّه هدی علیّ بن موسی الرضا علیه التّحیّة و الثّناء و دعای آن اینست:
اللّهمّ انت الکاشف للملمّات، و الکافی للمهمّات، و المفرّج للکربات و السّامع للاصوات، و المخرج من الظّلمات، و المجیب للدّعوات، الرّاحم للعبرات، جبّار الارض و السّموات، یا ولیّ یا مولی، یا علیّ یا اعلی، یا کریم یا اکرم، یا من له الاسم الاعظم، یا من عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ، فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ یُطْعِمُ وَ لا یُطْعَمُ؛
(2) [خداوندا تو زداینده مصائب، و کفایت‌کننده مهمات، و بر طرف‌کننده غمها، و شنونده صداها (دعاها)، و بیرون آورنده از تاریکیها، و پاسخگوی دعاها، و رحمت آورنده بر اشکها، و جبار زمین و آسمانهایی. ای دوست و سرپرست ای ارباب، ای بلند پایه، ای برتر، ای بزرگوار، ای گرانمایه، ای که اسم اعظم از آن توست، ای که به انسان آنچه را نمی‌دانست آموختی، خالق آسمانها و زمین، ای که می‌خورانی و خورانده نشوی .
اسألک بمحمّد المصطفی من الخلق، المبعوث بالحقّ؛ و بامیر المؤمنین
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 270
الّذی اولیته فالفیته شاکرا، و ابتلیته فوجسدته صابرا؛ و بالامام الرّضا علیّ بن موسی، الّذی اوفی بعهدک، و وثق بوعدک، و اعرض عن الدّنیا و قد اقبلت الیه، و رغب عن زینتها و قد رغبت فیه، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، فقد توسّلت بهم الیک، و قدّمتهم امامی و بین یدی حوائجی، ان تهدینی الی سبل مرضاتک، و تیسّر لی اسباب طاعتک، و توفّقنی لابتغاء الزّلفة بموالاة اولیائک، و ادراک الحظوة من معاداة اعدائک، و تعیننی علی اداء فروضک، و استعمال سنّتک؛ و توفقنی علی المحجّة المؤدّیة الی العتق من عذابک، و الفوز برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(1) [به محمّد که برگزیده از میان خلق؛ برانگیخته‌شده به حق است، و به امیر مؤمنان همو که نعمتش دادی و سپاسگزارش یافتی، و گرفتارش نمودی و صابرش دیدی و به امام رضا علی بن موسی، همو که به عهدت وفا نمود، و به وعده‌ات اطمینان کرد، و چون دنیا به او رو آورد بدان پشت کرد، و با اینکه زینتش بدو مایل بود از آن روی گرداند، از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی که من بوسیله ایشان دست توسل به دامان تو زده، و آنان را پیشاپیش خود و حوائجم واداشته‌ام که مرا به راه خشنودیت ره نمایی، و اسباب طاعت خود را برایم میسر کنی، و برای

نزدیکی به تو با دوستی اولیائت و برای رسیدن به هدف دشمنی با دشمنانت توفیقم دهی، و مرا بر انجام واجبات و به کارگیری سنت خودت یاریم کنی، و بر راهی که به آزادی از عذاب و دستیابی به رحمتت می‌انجامد ثابت قدم بداری، ای مهربان‌ترین مهربانان .

[ساعت نهم
(2) و اما ساعت نهم: از نماز عصر است تا گذشتن دو ساعت، و آن منسوب است به حضرت امام محمّد جواد علیه السّلام، و دعای آن اینست:
اللّهمّ یا خالق الانوار، و مقدّر اللّیل و النّهار، تعلم ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی وَ ما تَغِیضُ الْأَرْحامُ وَ ما تَزْدادُ، و کلّ شیء عندک بمقدار؛ اذا

تفاقم امر طرح علیک، و اذا غلّقت الابواب قرع باب فضلک، و اذا ضاقت الحاجات فزع الی سعة طولک، و اذا انقطع الامل من الخلق اتّصل بک، و اذا وقع الیأس من النّاس وقف الرّجاء علیک.
(1) [خداوندا ای خالق نورها، و ای اندازه دهنده شب و روز، تو می‌دانی آنچه را که هر زنی در رحم دارد، و آنچه را که مدت حملش در رحم‌ها کم و زیاد می‌شود و هر چیز نزد تو به مقدار معینی است؛ چون کاری سخت گردد به نزد تو افکنده شود، و چون همه درها بسته شود درب فضل تو را زنند، و چون نیازها شدت گیرد به احسان وسیع تو پناه آورند، و چون امیدها از خلق ببرد به تو پیوندد، و چون نومیدی از مردم حاصل آید امیدها به تو بسته شود.]
اسألک بحقّ النّبیّ الاوّاب، الّذی انزلت علیه الکتاب، و نصرته علی الاحزاب، و هدیتنا به الی دار المآب؛ و بامیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب الکریم النّصاب، المتصدّق بخاتمه فی المحراب؛ و بالامام الفاضل محمّد بن علیّ علیه السّلام، الّذی سئل فوفّقته لردّ الجواب، و امتحن فعضدته بالتّوفیق و الصّواب، صلّی اللّه علیه و علی اهل بیته الاطهار، ان تجعل موالاتی لهم عصمة من النّار، و محجّة الی دار القرار، فقد توسّلت بهم الیک، و قدّمتهم امامی و بین یدی حوائجی، و ان تعصمنی من التّعرّض لمواقف سخطک، و توفّقنی لسلوک سبیل محبّتک و مرضاتک، یا ارحم الرّاحمین.
(2) [به حق نبی اوّاب «1» همو که کتاب را بر او فرستادی، و بر احزاب دشمن یاریش دادی، و ما را بدست او به خانه آخرت ره نمودی، و به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب آن گرامی نژاد که در محراب عبادت انگشتر خویش صدقه داد، و به امام بخشنده محمّد بن علی (ع) همو که از وی پرسش شد و توفیق پاسخش دادی، و مورد آزمایش قرار گرفت و با توفیق و درستی نیرومندش ساختی

---

(1) معنی اواب در ص 274 خواهد آمد.

- درود خدا بر او و خاندان پاکش باد- (1) از تو می‌خواهم که دوستی مرا نسبت بایشان موجب نگهداریم از آتش دوزخ و راهی بسوی خانه همیشگی قرار دهی که من بواسطه آنان دست توسل به سوی تو دراز نموده و آنان را پیشاپیش خود و حوائجم واداشته‌ام، و اینکه مرا از افتادن در معرض خشمت نگهداری، و در جهت پویش راه محبت و رضایت توفیقم بخشی، ای مهربان‌ترین مهربانان .

[ساعت دهم
(2) و اما ساعت دهم بعد از گذشتن دو ساعت از نماز عصر است تا نزدیک زرد شدن آفتاب، و آن منسوب است به امام الرّضیّ المرضی امام علیّ نقی علیه السّلام، و دعای آن اینست:
اللّهمّ انت الْوَلِیُّ الْحَمِیدُ، الْغَفُورُ الْوَدُودُ، المبدئ المعید، ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ، و البطش الشّدید، فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ، یا من هو اقرب الیّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ، یا من هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ‏ءٍ شَهِیدٌ، یا من لا یتعاظمه غفران الذّنوب، و لا یکبر علیه الصّفح عن العیوب.
(3) [خداوندا تو ولی ستوده، آمرزنده و مهربان، آفریننده و بازگرداننده، صاحب عرش باعظمت، و نیروی شدید، و انجام‌دهنده هر آنچه خواهی هستی. ای که به من از رگ گردن نزدیکتری، ای که بر هر چیز آگاه و گواهی، ای که آمرزش گناهان برایت بزرگ نیاید، و گذشت از عیبها بر تو سخت نباشد].
اسألک بجلالک، و بنور وجهک الّذی ملأ ارکان عرشک، و بقدرتک الّتی قدرت بها علی خلقک، و برحمتک الّتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ‏ءٍ، و بقوّتک الّتی ضعف لها کلّ قویّ، و بعزّتک الّتی ذلّ لها کلَّ عزیز، و بمشیّتک الّتی ضعف فیها کلّ کبیر، و برسولک الّذی رحمت به العباد، و هدیت به الی سبل الرّشاد؛ و بامیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام اوّل من آمن برسولک و صدّق، و الّذی وفی بما عاهد علیه و تصدّق؛ و بالامام البرّ علیّ بن محمّد علیه السّلام الّذی کفیته حیلة الاعداء، و اریتهم عجیب الآیة اذ توسّلوا به فی الدّعاء، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، فقد استشفعت
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 273
بهم الیک، و قدّمتهم امامی و بین یدی حوائجی، و ان تجعلنی من کفایتک فی حرز حریز، و من کلائتک تحت عزّ عزیز، و توزعنی شکر آلائک و مننک، و توفّقنی للاعتراف بأیادیک و نعمک یا ارحم الرّاحمین.
(1) [به جلالت و به نور وجهت که ارکان عرش تو را فرا گرفته، و به قدرتت که بدان بر آفریدگانت نیرومند گشته‌ای، و به رحمتت که هر چیز را فرا گرفته، و به نیرویت که هر نیرومندی در برابرش ناتوان است، و به عزتت که هر عزیزی در برابرش خوار و ذلیل است، و به مشیتت که هر بزرگی در برابرش ناتوان است و به رسولت که بواسطه او بر بندگان رحمت آورده‌ای، و بدست او به راه راست ره نموده‌ای، و به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) نخستین کسی که به رسول تو گروید و تصدیق او نمود، و به آنچه عهد بسته بود وفا کرده و تصدق نمود، و به امام نیکوکار

علی بن محمّد (ع) همو که نیرنگ دشمنان را ازو باز داشتی، و چون در دعا بدو متوسل شدند نشانه‌ای شگفت را به آنان نمودی از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی که من بواسطه ایشان بسوی تو شفاعت جستم، و آنان را پیشاپیش خود و حوائجم واداشتم، و اینکه در دژ محکمی از مراقبت و کفایت خویش، و در زیر سایه عز عزیزی تحت حفظ و حمایت خود قرارم دهی، و سپاس نعمتها و بخششهایت را به من ارزانی داری، و به اعتراف به داده‌ها و نعمتهایت توفیقم بخشی، ای مهربانترین مهربانان .

توضیح: (تفسیر مفردات دعاهای مذکور):
(2)
«الکاشف للملمّات»
به ضمّ میم اول و تشدید میم دوم و کسر لام در میان دو میم، به معنی سختیها و مصایب است.
«الرّاحم للعبرات»
به فتح عین بی‌نقطه و باء به یک نقطه، جمع عبره است- به سکون با- و مراد از آن اشک چشم است چنانچه عنقریب مذکور شد.
«جبّار الارض و السّماوات»
جبّار درین مقام به معنی قهّار متسلّط است، و به غیر از حضرت عزّت دیگری بدین صفت موصوف نمی‌شود مگر به عنوان مذمّت و خواری.
«یُطْعِمُ وَ لا یُطْعَمُ» یعنی: روزی همه به دست قدرت اوست و او مرزوق کسی
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 274
نیست. (1)
«الّذی اولیته»
به معنی انعمت علیه است یعنی آن کسی که تو او را شایسته انعام کردی.
«الی سبل»
به ضمّ سین بی‌نقطه و باء به یک نقطه. جمع سبیل است و آن به معنی جادّه و طریق است.
«لابتغاء الزّلفة»
یعنی از برای طلب قرب. و زلفة- به زاء نقطه‌دار و لام ساکنه- به معنی قرب و نزدیکی است.
«و ادراک الحظوة»
به حاء بی‌نقطه مفتوحه و ظاء نقطه‌دار ساکنه، به معنی رسیدن به مطلب و مرام است.
«و توقفنی علی المحجّة»
به میم و حاء بی‌نقطه و جیم، به معنی جاده و طریق است، یعنی: استاده گردانی مرا بر طریق مستقیم و جاده قویم.
«وَ ما تَغِیضُ الْأَرْحامُ» یعنی آنچه نقص می‌پذیرد مدت حمل آن. و مأخوذ است از قول عرب: غاض الماء گاهی که آب کم می‌شود.
«بحقّ النّبیّ الاوّاب»
مراد به اوّاب- به تشدید واو- به معنی کثیر الرجوع است. و وصف آن

حضرت صلّى اللّه عليه و آله و سلّم به این صفت یا از جهت کثرت رجوع آن حضرت است صلّى اللّه عليه و آله و سلّم به سوى تسبیح و تقدیس، یا به واسطه رجوع آن حضرت است صلّى اللّه عليه و آله و سلّم به سوى وقتى كه نه پیغمبر مرسلى و نه ملک مقرّبى را در آن وقت با آن حضرت مصاحبت و مؤانست مى‌گنجد، چنانچه آن حضرت- صلوات اللّه عليه و سلامه- به زبان معجز بیان فرموده‌اند كه:
لى مع اللّه وقت لا يسعنى فيه نبىّ مرسل و لا ملک مقرّب.
يعنى: «مرا با پروردگار وقتى است كه نمى‌گنجد با من در آن وقت مصاحبت هيچ نبىّ مرسلى و ملک مقرّبى».
«الكريم النّصاب»
به نون و صاد بى‌نقطه، به معنى اصل است.
«الّذى سئل فوفّقته لردّ الجواب»
درين كلام بلاغت انتظام اشاره است به آنچه (2) نقل كرده‌اند از خاصّه و عامّه كه روزى مأمون عبّاسى با موكب خلافت خود سوار شده قصد شكار داشت ناگاه گذارش به بعضى كوچه‌هاى بغداد افتاد كه ابو جعفر ثانى امام محمّد تقى عليه السّلام با جمعى از كودكان ايستاده بود، چون كودكان را رسيدن مأمون

معلوم شد از سر راه به یک طرف گریختند (1) و جواد علیه السّلام بر جاى خود توقّف فرمود.
پس چون مأمون به حضرت امام عليه السّلام رسيد گفت كه: تو چرا با كودكان ديگر از سر راه نرفتى و با ايشان در گريختن موافقت نكردى؟ آن حضرت جواب دادند كه: راه تنگ نيست كه به رفتن خود آن را بر تو گشاده گردانم، و نيز مرا در خدمت خلافت جريمه‌اى نيست كه باعث خوف و فرار من شود كه بگريزم، و ظنّ من نيز به تو آنست كه بى‌جريمه آزار كسى نكنى.
مأمون را از صورت و سيرت و تكلّم و فصاحت آن حضرت شگفت آمد و از آنجا گذشت، و چون از شهر بيرون رفت بازى را بر طايرى انداخت و آن باز مدتى غايب شد و چون باز آمد در منقار، ماهى خرد داشت، مأمون از مشاهده آن حال بغايت متعجّب گشته آن ماهى را به دست گرفته مراجعت نمود و به آن كوچه رسيد، بار ديگر كودكان از سر راه دور شدند و امام جواد به دستور اول بجاى خود ايستاده بود، مأمون آن ماهى را به مشت گرفته پيش آن حضرت آمد و از امام پرسيد كه در دست من چيست؟ حضرت فرمودند كه: ابر وقت آب برداشتن از دريا ماهى ريزه با آب برداشته و در وقت افتادن آن ماهى، باز ملک آن را در هوا ربوده صيد خود كرده است، و حالا ملک به آن ماهى امتحان سلاله نبوت و دودمان رسالت

می‌نماید.
چون مأمون این سخن شنید مدهوش و حیران گشته از امام علیه السّلام سؤال کرد که تو چه کسی؟ آن حضرت در جواب فرمود که: من محمّد بن علی بن موسی الرّضاام علیهم السّلام، پس چون مأمون را معلوم شد که امام محمّد جواد علیه السّلام است از اسب پیاده شده حضرت را در کنار کشید و سر مبارک آن حضرت را بوسه داد و نهایت تذلّل و خشوع نظر به حضرت امام علیه السّلام بجای آورد، و بعد از چند گاه دختر خود امّ الفضل را در حباله نکاح آن حضرت در آورد، و آن حضرت را در آن وقت از عمر شریف یازده سال گذشته بود، و به روایتی ده سال. و این سؤال و جواب بعد از فوت حضرت امام
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 276
رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- واقع شده. (1)
«و امتحن فعضدته بالتّوفیق و الصّواب»
عضدته- به عین بی‌نقطه و ضاد نقطه‌دار- به معنی قوّت است ای قوّیته. و درین فقره اشاره است به آنچه در اکثر کتب تواریخ مذکور و در السنه خاصّ و عامّ مشهور است که: (2) چون مأمون اراده نمود که دختر خود امّ الفضل را به عقد حضرت امام علیه السّلام در آورد عبّاسیان را از این عقد عقده‌ای در دل بهم رسید، و در پی آن شدند که تزویج مذکور واقع نشود.
با علمای آن زمان مشورت نموده به عرض مأمون رسانیدند که امام علیه السّلام کوچک سال است و هنوز از فقه و معرفت چیزی نیاموخته، باید که امر تزویج موقوف باشد تا آن حضرت تحصیل علوم کند و در همه ابواب کامل شود، بعد از آن آنچه رأی خلیفه بر آن قرار گیرد چنان کند.
مأمون در جواب گفت که: ایشان سلاله نبوّت و دودمان معدن رسالت و مؤیّد من عند اللّه‌اند، علم ایشان لدنّی است نه کسبی، که ایشان را احتیاج به کسب و تحصیل باشد، اگر شما را درین باب شبهه‌ای باشد امتحان کنید و از او سؤال مسأله نمایید تا حقیقت حال او بر شما ظاهر گردد و صدق مقاله من به ثبوت رسد.
بعد از آن مأمون فرمود که به جهت ایقاع عقد، مجلس عظیمی آراستند و امام علیه السّلام را بر مسند پهلوی خود بنشاند، و هر یک از علما و فضلا را در موضعی مناسب، رخصت جلوس ارزانی داشت، بعد از آن به اشارت مأمون و اجازت امام ربع مسکون، یحیی بن اکثم از آن جناب پرسید که یا بن رسول اللّه چه می‌فرمائید در باب محرمی که به قتل صیدی اقدام نموده باشد، او را چه باید کرد و چه کفّاره باید داد؟
پس آن حضرت در مقام جواب او در آمده فرمودند که: باید دید که این شخص که قتل صید کرده آیا این قتل ازو در حلّ به وجود آمده یا در حرم، این صید حلال بوده یا حرام، آن شخص عالم بوده یا جاهل، از روی خطا به

فعل آمده یا از روی عمد، آزاد بوده یا بنده، این صید اول او بوده یا صیدی دیگر قبل از این کرده،

(1) این صید برّی بوده یا بحری، از پرندگان بوده یا از چرندگان، از صغار صید بوده یا از کبار؟

پس از شنیدن این کلام دررفرجام یحیی بن اکثم، ابکم شده از غایت حیرت مصداق فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ «1» سراسیمه و مضطر گشته ندانست که چه جواب گوید، و عجز او بر اهل مجلس ظاهر گشت. مأمون گفت: الحمد للّه علی هذه النّعمة و التّوفیق لی فی الرّأی. پس حضرت بنا بر التماس مأمون و یحیی جمیع شقوق مسأله را بیان فرمود، آنگاه مأمون در اقرباء خود نگریسته، گفت: اعترفتم الآن ما کنتم تنکرونه جمیعا؟ همه معترف گشتند. بعد از آن مأمون بر پای خاست و خطبه ادا نمود و گفت: گواه باشید که من دختر خود امّ- الفضل را تزویج نمودم و در حباله نکاح محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام در آوردم به صداق سنّت، به خدا قسم اگر این اسامی بر صخره صلدا خوانده شود که از هم بپاشد و شقّ شود هر آینه منشق شود و از هم بپاشد.

(2) و مخفی نخواهد بود که هر یک از این دو فقره دعا را به هر یک از این دو حکایت که ذکر یافت حمل نمایند جایز است.

«لا یکبر علیه»

به باء به یک نقطه مضمومه، به معنی صعب و دشوار است.

ای لا یصعب.

«الّذی کفیته حیلة الأعداء»

درین کلام اشاره است به آنچه (3) اصحاب سیر و تواریخ از خاصّه و عامّه نقل کرده‌اند که: متوکّل بعض از ساحران را گفت: اگر توانید شعبده‌ای سازید که امام علیّ نقی (ع) را خجل و منفعل گردانید من شما را هزار دینار کپکی «2» بدهم. مشعبدان گفتند: اگر نانهای تنک و سبک بر سر سفره نهی و امام علیه السّلام را بر آن سفره نشانی ما شعبده‌ای برانگیزیم که او را منفعل گردانیم.

پس متوکّل فرمود تا سفره گسترانیدند و نانهای تنک بر آن گذاشتند و

---

(1) اقتباس از آیه 208 سوره 2: بقره.

(2) نوعی دینار و تومان که در عهد مغول، تیموریان و صفویان متداول بوده است.

آن حضرت را بر آن سفره حاضر کردند، (1) و متوکّل و اهل مجلس او

جمیع بر سفره نشستند و مشعبد نیز بر جای نشست. چون دست به طعام آوردند حضرت امام علیه السّلام دست به جانب یکی از آن نانها دراز کرد آن نان به شعبده از سفره برخاسته به جانب سقف خانه بالا رفت، پس آن حضرت متوجه نان دیگر شد آن نیز طیران نمود.

متوکّل و اهل مجلس ازین حال خندیدند. رنگ آن حضرت متغیّر گردید پس نظر بر جانب صورت شیری که در یکی از بساط آن منزل تصویر کرده بودند نموده گفت: بگیر این دشمن خدا و رسول را. فی الحال به قدرت الهی و کرامات اهل بیت حضرت رسالت پناهی آن شیر به حرکت در آمده از جای خود برجست و آن مشعبد را از هم بر دریده فرو برد و باز به صورت اول چنان که بود عود نمود.

متوکّل و جمیع اهل آن محفل از مشاهده این معجزه ترسان و هراسان شدند و بیهوش گشتند. چون متوکّل به هوش آمد عذر بسیار از آن خلاصه ابرار خواست و قسم یاد کرد که من نگفته بودم. حضرت عذر آن غدّار را دانسته قبول نموده از مجلس به منزل شریف خود رجعت فرمود- علیه و علی آبائه صلوات اللّه الملک المعبود.

(2)

«و اریتهم عجیب الآیة اذ توسّلوا به فی الدّعاء»

مراد به آیه عجیبه، معجزه ایست که از حضرت هادی علیه السّلام به ظهور رسیده، و آن چنانست که بعض از مشایخ ما- رضوان اللّه علیهم- ذکر آن کرده‌اند که این فقره اشاره به آنست که: (3) متوکّل اراده کرد که به حضرت هادی علیه السّلام اهانتی و استخفافی رساند، در روزی که هوا در نهایت حرارت و گرمی بود فرمود تا منادی کردند که: خلیفه اراده سواری فلان موضع دارد و حکم چنان صادر شده که غیر جناب ایشان کسی دیگر سواره نباشد

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 279

و جمیع مردم از اشراف و اعیان از بنی هاشم و غیر ایشان در ملازمت پیاده می‌رفته باشند. (1) و قصد خلیفه به این امر احتقار شأن امام علیه السّلام بود، و اینکه حکم به پیاده رفتن جمیع مردم کرده بود به واسطه اینکه گمان نکنند که مقصود احتقار شأن آن رفیع الشّأن- علیه صلوات اللّه الملک المنّان- است بلکه این امر نسبت به جمیع بزرگان است.

چون راه دور بود و هوا در نهایت حرارت، آن حضرت غرق عرق گشته بسیار مانده شده هر دم تکیه بر یکی از خادمان خود می‌نمودند. در این اثنا یکی از منافقان را نظر به حضرت افتاد که بسیار مانده و آزرده‌اند، خواست که از جانب متوکّل معذرت گوید، گفت: یا حضرت این مشقّت و تعب مخصوص شما نیست، و خلیفه قصد آزار و اهانت شما نکرده، بلکه جمیع مردم به این تعب گرفتارند.

حضرت امام علیه السّلام به آن شخص گفت که: به خدا قسم ناقه صالح نزد خدای تعالی عزیزتر از من نبود، و این آیه را از قرآن بر زبان معجزبیان جاری ساختند:
تَمَتَّعُوا فِی دارِکُمْ ثَلاثَةَ أَیَّامٍ ذلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوبٍ «1». همچنان که حضرت فرموده بودند در شب چهارم از آن سواری، غلامان متوکّل اتّفاق کرده در وقتی که متوکّل در مجلس نشسته بود بر سر او ریختند و به ضرب تیغ او را پاره پاره کردند، و آن مردی که از جانب متوکّل عذر می‌گفت به خدمت حضرت آمده توبه و بازگشت از معاصی نموده در سلک شیعیان و پیروان آن برگزیده ملک منّان منتظم گردید.
(2) اینست کلام بعض مشایخ عظام، و مخفی نخواهد بود که این فقره که:

---

(1) سوره هود: 11- آیه 65: «تا سه روز در منازل خود بهره‌ور گردید، که این وعده‌ای است که البته دروغ نیست» این فرمایش حضرت صالح پیامبر (ع) است آنگاه که قوم وی پند حضرتش نشنیدند و ناقه را پی کردند، و بدین کلام آنان را از عذاب الهی خبر داد.

«توسّلوا به فی الدّعاء»
باشد مناسبت به این حکایت ندارد، (1) چه آنچه مناسب این مقام است آنست که می‌باید توسّل جسته باشند به آن حضرت که دعا کند از جهت ایشان برای بعض از امور مثل طلب باران، و آن حضرت دعا کرده باشند و به اجابت رسیده باشد چنانچه مطلب ایشانست، چنانچه از حضرت امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- نیز این قسم چیزی با مأمون واقع شده که مأمون از امام ربع مسکون امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- التماس دعا نمود و حضرت دعا کردند و دعای ایشان مستجاب شد، و رئیس المحدثین در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل آن حکایت کرده است- و اللَّه أعلم بحقایق الأمور.
«من کلاءتک» ای من حفظک و حمایتک.

فصل [پنجم [دعای ساعت یازدهم و دوازدهم روز]

[ساعت یازدهم

[ساعت یازدهم
(1) و اما ساعت یازدهم: پیش از زردی آفتاب است به اندک زمانی تا وقت زرد شدن آن، و این ساعت منسوب است به امام حسن عسکری علیه السّلام، و دعای آن اینست:
اللّهمّ انّک منزّل القرآن، و خالق الانس و الجانّ، و جاعل الشّمس و القمر بحسبان، المبتدی بالطّول و الامتنان، و المبدی للفضل و الاحسان، و ضامن الرّزق لجمیع الحیوان، لک المحامد و الممادح، و منک العوائد و المنایح، و الیک یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ، و انت العالم بما تخفی الصّدور و الجوانح.
(2) [خداوندا تو فرو فرستنده قرآن، و خالق انس و جان، و قرار دهنده خورشید و ماه از روی حساب، و ابتداکننده به بخشش و امتنان، و آغازکننده به فضل و احسان، و ضامن روزی همه حیوانات هستی، تمامی ستایشها و مدحها ویژه توست، و همه احسانها و بخششها از سوی توست، و سخن پاک (شهادتین) و عمل شایسته بسوی تو بالا می‌آیند، و تو به رازهایی که در میان قفسه سینه‌ها و استخوانهای پهلوها نهان است دانایی .
اسألک بمحمّد صلّی اللَّه علیه و آله رسولک الی الکافّة، و امینک المبعوث بالرّحمة

و الرّأفة، و بامیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام المفترض طاعته علی القریب و البعید، المؤیّد بنصرک فی کلّ موقف مشهود، و بالامام الحسن بن علیّ علیهما السّلام الّذی طرح للسّباع فخلّصته من مرابضها، و امتحن بالدّواب الصّعاب فذلّلت له مراکبها، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، فقد توسّلت بهم الیک، و قدّمتهم امامی و بین یدی حوائجی، و ان ترحمنی بالتّوفیق لترک معاصیک ما ابقیتنی، و تعیننی علی التّمسّک بطاعتک ما احییتنی، و ان تختم لی بالخیرات اذا توفّیتنی، و تفضّل علیّ بالمیاسرة اذا حاسبتنی، و تهب لی العفو اذا کاشفتنی، و لا تکلنی الی نفسی فأضلّ، و لا تحوّجنی الی غیرک فاذلّ، و لا تحمّلنی ما لا طاقة لی به فاضعف، و لا تبتلینی بما لا صبر لی علیه فاعجز، و اجرنی علی جمیع عوایدک عندی، و لا تؤاخذنی بسوء فعلی، و لا تسلّط علیّ من لا یرحمنی، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(1) [به محمّد (ص) که فرستاده توست به سوی جمیع مردم؛ و امین توست که به رحمت و رأفت برانگیخته شده، و به امیر مؤمنان علی بن

ابی طالب (ع) که طاعتش بر دور و نزدیک واجب گشته، و در هر میدان کارزاری به یاری تو مؤید بوده، و به امام حسن بن علی، همو که در میان درندگان افکنده شد و تو از آن بیشه خلاصش نمودی. و با اسبان چموش مورد آزمایش قرار گرفت و تو آنها را در برابرش رام ساختی؛ از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، که بواسطه ایشان دست توسل به دامنت زده، و آنان را در پیشاپیش خود و حوائجم واداشته‌ام. و اینکه با توفیق ترک معصیت در طول زندگانیم بر من رحمت کنی، و تا زنده‌ام بر تمسک به طاعتت یاریم دهی، و چون مرا بمیرانی کارم را با خیرات به پایان بری. و سهولت در حساب را به هنگام حسابرسی به من ببخشی. و چون به مجادله با من برخیزی عفو خود را شامل حالم سازی، و مرا به خودم وانگذاری که گمراه شوم، و به غیر خودت نیازمندم نسازی که
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 283
خوار گردم. (1) و آنچه را که تاب تحملش را ندارم بر دوشم ننهی که ناتوان گردم، و بدان چه صبر بر آن نتوانم گرفتارم نسازی که عاجز مانم، و بر همان احسانهای گذشته‌ات جریانم ده، و مرا به زشتی کردارم مگیر، و آن کس را که به من رحم نکند بر من مسلط مساز، برحمتت ای مهربانترین مهربانان .

[ساعت دوازدهم
(2) و اما ساعت دوازدهم: از وقت زردی آفتاب است تا غروب آن. و این ساعت منسوب است به حضرت صاحب العصر و الزمان- علیه صلوات اللّه الملک المنّان- و دعای آن اینست:
اللّهمّ یا خالق السّقف المرفوع، و المهاد الموضوع، و رازق العاصی و المطیع، الّذی لیس له من دونه ولیّ و لا شفیع. اسألک باسمائک الّتی اذا سمّیت بها علی طوارق العسر عادت یسرا، و اذا وضعت علی الجبال کانت هباء منشورا، و اذا ارفعت الی السّماء تفتّحت لها المغالق، و اذا هبطت الی ظلمات الارض اتّسعت لها المضائق، و اذا دعیت بها الموتی انتشرت من اللّحود، و اذا نودیت بها المعدومات خرجت الی الوجود، و اذا ذکرت علی القلوب وجلت خشوعا، و اذا قرعت الاسماع فاضت العیون دموعا.
(3) [خداوندا ای آفریننده آسمان بر افراشته و زمین هموار، و روزی بخش گنهکار و فرمانبر همو که جز تو سرپرست و واسطه‌ای ندارد، از تو می‌خواهم به آن اسامیت که چون برای حل مشکلات بدانها نامیده شوی آسان گردند، و چون بر کوهها نهاده شود ذراتی پراکنده گردند، و چون به آسمان بالایش برند درهای بسته آن بازگردد، و چون بر تاریکیهای زمین فرود آید تنگناهایش گشاده گردد، و چون مردگان بدان خوانده شوند از گورها بر آیند، و چون نیستی‌ها بدان صدا شوند به عرصه وجود پانهند، و چون بر دلها یاد شود از روی فروتنی به لرزه آیند، و چون بر گوشها طنین اندازد دیدگان اشک بارند].
أسألک بمحمّد رسولک المؤیّد بالمعجزات، المبعوث بمحکم الآیات، و بأمیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام الّذی اخترته لمؤاخاته و وصیّته،
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 284
و اصطفیته لمصافاته و مصاهرته، و بصاحب الزّمان المهدیّ الّذی تجمع علی طاعته الآراء المتفرّقة، و تؤلّف به بین الأهواء المختلفة، و تستخلص به حقوق اولیائک، و تنتقم به من شرار اعدائک، و و تملأ به الارض عدلا و احسانا، و توسّع علی العباد بظهوره فضلا و امتنانا، و تعید الحقّ الی مکانه عزیزا حمیدا، و ترجع الدّین علی یدیه غضا جدیدا، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، فقد استشفعت بهم الیک، و قدّمتهم امامی و بین یدی حوائجی، و ان توزعنی شکر نعمتک فی التّوفیق لمعرفته، و الهدایة الی طاعته، و تزیدنی قوّة فی التّمسّک بعصمته، و الاقتداء بسنّته، و الکون فی زمرته، انّک سمیع الدّعاء، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(1) [و به محمّد رسول تو که با معجزات تأیید، و به آیات محکمات مبعوث

شده، و به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، همو که وی را برای برادری و وصایت او اختیار کردی، و بجهت دوستی و دامادیش برگزیدی، و به صاحب زمان مهدی، همو که آراء و عقاید پراکنده را بر فرمانش گرد آوری، و بواسطه او میان خواسته‌های گوناگون الفت نهی، و بدست وی حقوق دوستانت را بازستانی، و از بدترین دشمنانت انتقام گیری، و بسبب او زمین را از عدل و احسان سرشار نمایی، و با ظهورش فضل و بخشش را بر بندگان فراگیر سازی، و حق را عزیز و ستوده به جایگاهش بازگردانی، و دین را بر دست با کفایت وی تر و تازه سازی، از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی که من بواسطه آنان بدرگاه تو شفاعت جسته، و آنان را پیشاپیش خود و حوائجم واداشته‌ام، و اینکه سپاس نعمتت را در توفیق یافتن به شناخت او و هدایت شدن به طاعتش به من ارزانی داری، و نیرویم را در چنگ زدن به عصمتش و اقتداء به سنتش و بودن در گروهش افزون سازی، که همانا تو دعا را می‌شنوی، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان .

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 285

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]
(1)
«جاعل الشّمس و القمر بحسبان»
یعنی مقدر گرداننده‌ای سیر هر کدام از شمس و قمر را در بروج و منازل به حساب معیّن که سر موئی از آن تجاوز نتوانند نمود.
«لک المحامد و الممادح»
یعنی جمیع محامد و ممادح راجع است به سوی تو، و فی الحقیقة محمود و ممدوح توئی، از برای آنکه توئی بخشنده هر قدرت و اختیار برای هر محمود و هر ممدوح.
«و منک العوائد و المنایح»
عواید- به عین بی‌نقطه- جمع عایده است که عبارت است از تعطّف و احسان. و تفسیر منایح در آخر دعای ساعت هفتم سمت گزارش یافت»
.
«الیک يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ»
تفسیر کرده‌اند صعود به جانب معبود را به قبول آن از بندگان، و آیه وافی هدیه‌ای که این فقره اشاره به آنست در قرآن چنین است: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ «2». ضمیر
«یرفعه»
یا راجع است به سوی «عمل صالح» یعنی عمل صالح در معرض قبول در می‌آید کما هو المراد فی هذا الدّعاء یا راجع است به سوی کلم طیّب، به این معنی که عمل صالح رفع کلمه طیّبه می‌کند. و بعضی گفته‌اند که این از باب قلب است، یعنی کلمه طیّبه رفع عمل صالح می‌کند. و مراد از کلمه طیّبه شهادتان است.
«بما تخفی الصّدور و الجوانح»
جوانح- به جیم و نون- استخوانهای پهلوی نزدیک به سینه است.
«الّذی طرح للسّباع فخلّصته من مرابضها»
طرح به صیغه مجهول است، و مرابض- به باء به یک نقطه و ضاد نقطه‌دار- مواضع استقرار درندگان را گویند که شیر و پلنگ و ببر را در آنجا نگاه می‌دارند. (2) و این فقره اشاره است به آنچه ارباب سیر و تواریخ از خاصّه و عامّه نقل کرده‌اند که: خلیفه عباسی را در

---

(1) ص 268.
(2) سوره فاطر: 35- آیه 10.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 286
سامره برکه عظیمی پر از درندگان بوده، (1) و هر کس را که خلیفه غضب می‌کرد و در آن برکه می‌انداختند فی الفور او را از هم می‌دریدند، و آن برکه را برکة السّباع می‌نامیدند.
خلیفه روزی غلامان خود را فرمود که: شبی از شبها فرصت یافته امام حسن عسکری علیه السّلام را در آن برکه اندازند، خادمان به گفته او عمل نموده شبی امام علیه السّلام را در برکه انداختند. چون روز شد و احوال امام علیه السّلام معلوم کردند دیدند که آن حضرت به نماز قیام نموده‌اند و درندگان از چهار طرف آن حضرت در نهایت تذلّل و فروتنی دستها بر زمین فرش کرده سر در پیش انداخته‌اند. خلیفه از کرده خود منفعل شده، امر کرد که امام علیه السّلام را از آنجا بیرون آوردند.
(2)
«و امتحن بالدّوابّ الصّعاب»
امتحن مبنی بر مفعول است. و درین فقره نیز اشاره است به آنچه (3) در سیر و تواریخ مذکور، و در السنه و افواه مشهور است که: خلیفه را استر چموشی بود که هیچ کس را قدرت بر لجام کردن و زین نهادن و سوار شدن او نبود. روزی حضرت عسکری علیه السّلام به رسم زیارت به دیدن خلیفه آمد، خلیفه روی به امام علیه السّلام کرده گفت: یا ابا محمّد التماس دارم که شما این استر را لجام کنید و زین برو گذارید.
حضرت فی الحال از جای خود برخاسته دست مبارک خود را بر کفل استر مالیدند، در حال استر به عرق افتاد به نوعی که از هر موی آن استر قطره عرقی روان گردید و در نهایت تذلّل و فروتنی شد. حضرت در دم لجام بر سرش کرد و زین بر پشت او نهاد و سوار شده در میان سرای خلیفه به هر طرف گردانید و دوانید، بعد از آن فرود آمد. خلیفه تعجّب بسیار نموده از شرمندگی که او را حاصل شده بود آن استر را به امام علیه السّلام بخشید.
(4)
«و تفضّل علیّ بالمیاسرة اذا حاسبتنی»
تفضّل، فعل مضارع است که در اصل تتفضّل بوده، تاء اول را حذف کرده‌اند، و المیاسرة- به یاء دو نقطه
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 287
زیرین و سین بی‌نقطه- مفاعله است از یسر و فراخی، و مراد اینجا مسامحه نمودن است در حساب.
(1)
«و لا تحمّلنی ما لا طاقة لی به»
یعنی: بار مکن مرا چیزی که من قدرت بر آن نداشته باشم از عقوبات

آتش که ما فوق طاقت بشر است. و اگر طلب عدم تکلیف بما لا یطاق اراده شود پس مراد به آن اینست که: آنچه در آن شدّت و صعوبت زایده بوده باشد. یا آنکه از قبیل بسط کلام است با محبوب، پس ضرر نمی‌کند واقع بودن مضمون آن طلب آن را از ملک منّان همچنان که در آیه کریمه رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا «1» واقع است، چه گاه هست که از انسان طلب امری که حاصل است او را واقع می‌شود و مقصود بسط کلام و پهن ساختن سخن است با محبوب، و خود را در معرض احتیاج و افتقار او در آوردن چنانچه از آیه مذکوره ظاهر است.

«و المهاد الموضوع»

مهاد- به کسر میم- عبارت از فرش است، و مراد اینجا کره ارض است.

«المبعوث بمحکم الآیات»

مراد به آیات محکم آنست که خالی از اجمال باشد، و متشابه در مقابل محکم است.

«غضّا جدیدا»

غضّ- به غین نقطه دار و ضاد نقطه‌دار مشدّده- به معنی تر و تازه است، و «جدیدا» به منزله تفسیر آنست.

---

(1) سوره بقره: 2. آیه 286.

باب چهارم در آنچه از وقت غروب آفتاب تا هنگام خواب مبادرت به آن باید نمود

[مقدمه

اشاره

[مقدمه

(2) بباید دانست که اول وقت نماز مغرب بنا بر قول مشهور از وقت بر طرف شدن سرخی است که در جانب مشرق ظاهر می‌شود، و وقت فضیلت آن می‌کشد تا غایب شدن شفق، و وقت اداء آن تا آنکه باقی ماند به نصف شب آن مقدار وقت که سه رکعت شام و چهار رکعت خفتن را در آن توان کردن.

پس هر گاه که متحقّق شود دخول وقت نماز مغرب، ده بار باید گفت آن چیزی را که روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام از دعاء نوح علی نبیّنا و علیه السّلام، «1» و همچنین باید گفت آن چیزی را که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند صحیح از امام الباطن و الظاهر امام محمّد باقر علیه السّلام. «2» و این هر دو دعا در ادعیه طلوع فجر سبق ذکر یافت. (3) و باید که دست خود را بر فرق سر گذاری و پس از آن بر روی خود فرود آری و محاسن خود را به مشت بگیری و بگوئی:

---

(1) ص 19.

(2) ص 20.

[دعای دخول وقت مغرب
احطت علی نفسی و اهلی و مالی و ولدی من غائب و شاهد باللَّه الّذی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ، الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ، الْحَیُّ الْقَيُّومُ، لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ- إلی قوله تعالی- وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِيمُ.
(بقره، آیه 255) (1) [خودم و اهل و مال و فرزندانم از غائب و حاضر را در حفظ و مراقبت قرار دادم به یاری خداوند که معبودی جز او نیست، دانای غیب و آشکار، رحمان و رحیم، و زنده و پاینده است، چرت و خواب فرایش نگیرد- تا- و او بلند پایه و بزرگ است .
(2) و تو مخیّری که اقتصار کنی بر یکی از این ادعیه ثلاثه به تخصیص، گاهی که ترس از تنگی وقت نماز داشته باشی. بعد از آن سزاوار آنست که مبادرت نمائی به سوی نماز مغرب زیرا که از روایات معتبره که از ارباب عصمت و اصحاب هدایت سلام اللَّه علیهم وارد شده مستفاد می‌شود که چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی‌تأخیر متوجّه نماز مغرب شود به جهت آنکه وقت آن مضیّق است، و روایات درین باب متظافر است.
(3) چنانچه روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
انّ جبرئیل علیه السّلام اتی النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله لکلّ صلاة بوقتین غیر صلاة المغرب فانّ وقتها واحد، و وقتها وجوبها.
یعنی: «بدرستی که جبرئیل علیه السّلام از برای حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله از جهت هر نماز دو وقت آورد به غیر از نماز مغرب که وقت آن یکی است، و آن وقت وجوب آنست که اول وقت مغرب باشد».
(4) و چنانچه روایت کرده است رئیس المحدثین در مجلس شصت و دوم از کتاب «امالی» از ابی اسامه که گفت: شنیدم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که می‌فرمودند:
من اخّر المغرب حتّی تشتبک النّجوم فأنا منه بری‌ء.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 293
«یعنی کسی که تأخیر نماز مغرب بکند تا ستاره‌ها نمودار شوند من ازو بری‌ام».
(1) و چنانچه روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» به سند صحیح از ذریح که گفت: گفتم به امام جعفر صادق علیه السّلام که: جمعی از اصحاب ابی الخطّاب قیام می‌کنند به نماز مغرب وقتی که ستاره‌ها همه

نمایان می‌شود، آن حضرت فرمودند:
ابرأ الی اللّه تعالی ممّن فعل ذلک متعمّدا.
یعنی «دوری می‌گزینم و پناه می‌برم به سوی خدای تعالی از آن کسی که عمدا این فعل کند» یعنی نماز مغرب را تأخیر کند تا وقتی که ستاره‌ها نمودار شوند.
(2) و چنانچه روایت کرده است در کتاب «تهذیب» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
انّ جبریل علیه السّلام امر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بالصّلوات کلّها، فجعل لکلّ صلاة وقتین الّا المغرب فانّه جعل لها وقتا واحدا.
یعنی: «بدرستی که جبرئیل علیه السّلام پیغمبر- صلوات اللّه علیه و آله- را از جانب خدای تعالی امر به نماز پنجگانه نمود، پس از برای هر نماز دو وقت مقرّر داشت سوای نماز مغرب که از برای آن یک وقت قرار داد».

[در تنگ بودن وقت مغرب

(3) و در روايات متعدّده معتبره نيز وارد شده است كه بيرون مى‌رود وقت نماز مغرب به بر طرف شدن شفق مغربى، يعنى همين كه سرخى شفق مغرب برطرف شود وقت مغرب منقضى مى‌شود. و جماعتى از علماى ما- رضوان اللَّه عليهم- عمل به آن كرده گفته‌اند كه: ما بين غروب آفتاب و بر طرف شدن شفق از جانب مغرب وقت نماز مغرب است نسبت به كسى كه اختيار داشته باشد و مانع شرعى از اداء نماز نداشته باشد، پس او را جايز نيست كه نماز مغرب را به نيّت ادا گزارد چه نظر به او قضاست.

و بعد از آن وقت مغرب كسى است كه مضطر باشد و مانع شرعى از اداء نماز داشته باشد، پس او را جايز است كه به نيّت ادا گزارد چه نظر به حال او ادا است نه قضا.

منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 294

(1) و ظاهرتر آنست كه متأخّرين علماء ما- قدّس اللَّه أرواحهم- بر آن رفته‌اند كه:

وقت مضيّق وقت فضيلت است نه وقت ادا، و وقت ادا مى‌كشد تا وقت خاصّه عشا داخل شود. بس برائتى كه امام عليه السّلام اظهار فرموده‌اند محمول است بر آنكه نسبت به كسى باشد كه تأخير تا آن وقت را كه عبارت از نمودار شدن ستاره‌ها است واجب داند.

[اهمیت اذان و اقامه در نماز مغرب
(2) و سزاوار آنست که اذان و اقامت نماز مغرب را ترک نکنی، بدرستی که جماعتی از علماء ما مثل سیّد مرتضی علم الهدی، و ابن ابی عقیل، و ابن جنید- قدّس اللّٰه أرواحهم- قائل به وجوب آن شده‌اند، بلکه بعضی از علما نماز مغرب را به ترک اذان و اقامت آن عمدا باطل دانسته‌اند و حکم به بطلان نماز کرده‌اند.
و هر گاه که اذان گفتی پس فصل کن میان اذان و اقامت به نفس زدنی یا نشستنی، (3) بدرستی که روایت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
من جلس فیما بین اذان المغرب و الاقامة کان کالمتشحّط بدمه فی سبیل اللّٰه.
یعنی: «هر کس در میان اذان و اقامت نماز مغرب بنشیند، بوده باشد ثواب او مانند ثواب کسی که در راه خدای تعالی در خون خود تپیده باشد یعنی شهید شده باشد». (4) و دعائی که در میان اذان و اقامت مغرب باید خواند اینست:

[دعای ما بین اذان و اقامه مغرب
اللّهمّ انّی اسألک باقبال لیلک و ادبار نهارک، و حضور صلواتک و اصوات دعاتک، و تسبیح ملائکتک، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تتوب علیّ، إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ.
(5) [خداوندا به رو آوردن شب و پشت کردن روزت، و رسیدن وقت نمازهایت و صداهای خوانندگانت و تسبیح فرشتگانت از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 295
محمّد درود فرستی، (1) و توبه مرا بپذیری که همانا توبه‌پذیرنده توبه و مهربانی.]
(2) و امّا استحباب فصل کردن در میان اذان و اقامت مغرب به گامی، در کتب فروع مذکور است و در میان فقها مشهور، نهایتش مستند آن غیر معلوم است چه شیخ ما شیخ شهید- قدّس سرّه- در کتاب «ذکری» گفته که حدیثی دیده نشده است که دلالت بر استحباب آن داشته باشد.
و باید گفت بعد از گفتن اقامت آنچه از ادعیه مأثوره که در بحث اذان و اقامت گفته شده. «1» بعد از آن افتتاح نماز کند با رعایت آدابی که پیشتر مذکور شد.
و باید که اختیار کنی از سوره‌ها در رکعت اول سوره إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ یا سوره أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ یا هر سوره که در طول و قصر مشابه اینها بوده باشد، چنانچه روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» به سند صحیح، و در رکعت دوم سوره توحید.

[تعقیب نماز مغرب

(3) و بعد از فارغ شدن از نماز شروع به تعقیب کن به تکبیرات سه‌گانه، و تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّٰه علیها- (4) بعد از آن سه مرتبه باید گفت آن چیزی را که روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که:

الحمد للّٰه الّذی یَفْعَلُ ما یَشاءُ* و لا یفعل ما یشاء غیره.

(5) [سپاس خدائی راست که هر چه خواهد می‌کند، و دیگران هر چه خواهند نتوانند کرد].

[بیان نافله مغرب
(6) بعد از آن برخیز و چهار رکعت نافله مغرب بگزار و اگر می‌خواسته باشی که تعقیب را به طول کشانی پس افضل آنست که بعد از نافله بخوانی زیاده بر آنچه

---

(1) در ص 75.

مذکور شد، اگر وقت تو وسعت داشته باشد.
مترجم گوید: «بباید دانست که شیخ المحقّقین مترجم «اربعین»- خلّدت ظلال افضاله الی یوم الدّین- در حاشیه کتاب «جامع عبّاسی» ذکر کرده‌اند که: شیخ مفید- طاب ثراه- در کتاب «مقنعه» نقل کرده است که: اولی آنست که بعد از فراغ از نماز مغرب بلافاصله شروع در نماز نافله کند قبل از تعقیب. و شیخ شهید- قدّس سرّه- در کتاب «ذکری» می‌گوید: افضل مبادرت به نافله مغرب است قبل از همه چیز، به واسطه آنکه روایت شده است که: وقتی که خبر تولّد امام حسن علیه السّلام به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید دو رکعت نماز به جهت شکر آن کردند بعد از نماز مغرب، و چون خبر ولادت امام حسین علیه السّلام رسید دو رکعت دیگر بعد از آن گزاردند، و بعد از آن مشغول به تعقیب شدند. و از این دو روایت فهم می‌شود که بر تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- نیز مقدم داشتند، نهایتش این روایت ضعیف است و معارض است به حدیث صحیح دیگر که متضمّن امر به تسبیح زهراست قبل از آنکه پاها را حرکت دهد از نماز فرض. یعنی به همان نشستنی که سلام داده است قبل از آنکه تغییر وضع پاها بدهد تسبیح بگوید- و اللّه أعلم».

[اهمیت نافله مغرب
(1) و در باب گزاردن نافله مغرب مبالغه بسیار و تأکید بی‌شمار از ارباب عصمت سلام اللّه علیهم وارد شده است. (2) از آن جمله روایت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت به حارث بن مغیره فرمودند که:
لا تدع اربع رکعات بعد المغرب فی سفر و لا حضر، و ان طلبتک الخیل.
یعنی: «ترک مکن چهار رکعت را بعد از مغرب در سفر و در حضر اگر چه گریخته باشی از اعدا و ایشان در طلب تو باشند».
(3) و مکروه است حرف زدن میانه نماز مغرب و نافله آن، و در روایت خفّاف که از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است دلالتی بر کراهت آن هست. (4) و روایت کرده
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 297
است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
من صلّی المغرب ثمّ عقّب و لم یتکلّم حتّی یصلّی رکعتین کتبتا له فی علّیّین، فإن صلّی اربعا کتبت له حجّة مبرورة.
(1) یعنی: «هر کس که نماز مغرب را ادا کند و بعد از آن تعقیب بخواند و تکلّم نکند تا دو رکعت اول نافله آن را بگزارد، مرتبه نماز او را در علّیّین می‌نویسند، و اگر تکلّم نکند تا آن دو رکعت دیگر را نیز بگزارد ثواب حج مبرور نیکو در نامه اعمال او می‌نویسند».
(2) و کراهت حرف زدن میانه چهار رکعت یعنی میان دو رکعت اول و دو رکعت دوم شهرتی ندارد، و آنچه دلالت بر کراهت آن دارد (3) روایت ابی الفوارس است که گفت:
نهانی ابو عبد اللّه علیه السّلام عن ان اتکلّم بین الاربع الّتی بعد المغرب.
یعنی: «نهی کرد مرا ابو عبد اللّه علیه السّلام از حرف زدن در میان چهار رکعت بعد از مغرب».
(4) و استدلال کرده است علّامه حلّی- قدّس سرّه- در کتاب «منتهی المطلب» به این روایت بر کراهت حرف زدن در میانه نماز مغرب و نافله آن، و شیخ ما شیخ شهید- طاب ثراه- نیز در کتاب «ذکری» درین استدلال با او موافقت کرده، و آن چنانست که می‌بینی. «1»

[تعيين وقت نافله مغرب
(5) و اول وقت اين چهار ركعت فارغ شدن از نماز مغرب است كه در اول وقت گزارده شود، و آخر آن بر قول مشهور بر طرف شدن سرخى است كه در جانب مغرب بهم مى‌رسد. و مزاحم نمى‌شود نماز عشا نافله مغرب را خواه متلبّس به آن شده

---

(1) يعنى ضعيف است. و مرحوم مؤلف در وجه ضعف آن فرموده: «وجه ضعف اين استدلال آنست كه نهى در اين روايت نهى از تكلم بين نماز مغرب و نافله نيست بلكه نهى از تكلم در بين اجزاء نافله است».
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 298
باشد و خواه نشده باشد. (1) و بعضى گفته‌اند كه: وقت نافله مغرب مى‌كشد تا وقتى كه باقى ماند از نصف شب به مقدار اداء آن كه آن وقت مخصوص نماز عشا است. و شيخ ما شيخ شهيد- قدّس سرّه- در كتاب «ذكرى» نيز قائل به اين قول شده است، و اختيار اين نموده، نهايتش كلام علّامه- طاب ثراه- در كتاب «منتهى» دلالت دارد بر اتّفاق علماء ما- رضوان اللّه عليهم- بر آنكه آخر وقت نافله مغرب برطرف شدن شفق است، پس حينئذ عدول از مشهور نبايد كرد.
و هر گاه فوت شود وقت نافله مغرب پس سزاوار آنست كه قضا كند آن را همچون ساير نوافل، (2) چه روايت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام كه آن حضرت فرموده‌اند كه: گفت رسول خداى صلّى اللّه عليه و آله:
انّ اللّه تعالى يباهى بالعبد يقضى صلاة اللّيل بالنّهار، يقول: يا ملائكتى انظروا الى عبدى يقضى ما لم افترض عليه، اشهدكم انّى قد غفرت له.
يعنى: «بدرستى كه حضرت عزّت- عمّت عطيّاته- مباهات مى‌كند به بنده كه نماز نافله كه در شب ازو فوت شده است در روز قضا مى‌كند، و مى‌گويد: اى ملائكه من نظر كنيد بنده مرا كه قضا مى‌كند چيزى را كه برو واجب نكرده‌ام، شما را گواه مى‌گيرم بر آنكه من آمرزيدم گناهان او را».
(3) و بدرستى كه روايت شده است از اصحاب عصمت- سلام اللّه عليهم- در تفسير قول خداى تعالى جايى كه مى‌فرمايد: الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ. يعنى:
آن كسانى كه مداومت مى‌كنند بر نمازهاى سنّتى كه اگر گاهى به شب از ايشان نافله‌اى فوت شود به روز قضا مى‌كنند، و چون به روز فوت شود در شب به قضاى آن قيام مى‌نمايند.

(4) و سزاوار آنست که چون شروع در نافله مغرب کنی هفت تکبیر افتتاحیّه را با ادعیه ثلاثه بجا آوری، و در رکعت اول بعد از حمد سوره توحید سه نوبت بخوانی، و در رکعت دوم سوره انّا انزلناه را یک نوبت. و اگر خواهی در رکعت اول سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ، و در رکعت دوم سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوان. و

اگر در هر دو رکعت به حمد اکتفا کنی نیز جایز است همچنان که در سایر نوافل.

و سزاوار آنست که قرائت را در نافله مغرب و جمیع نوافل شب بلند بخوانی، (1) و بعد از فارغ شدن از آن دو رکعت اول این دعا بخوان:

[دعای میان رکعات نافله مغرب
اللّهمّ انّک تری و لا تری، و انت بالمنظر الاعلی، و انّ الیک الرّجعی و المنتهی، و انّ لک الممات و المحیی، و انّ لک الآخرة و الاولی. اللّهمّ انّا نعوذ بک أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزی و نأتی ما عنه تنهی. اللّهمّ انّی اسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و اسألک الجنّة برحمتک، و استعیذ بک من النّار بقدرتک، و اسألک من الحور العین بعزّتک، و ان تجعل اوسع رزقی عند کبر سنّی، و احسن عملی عند اقتراب اجلی، و اطل فی طاعتک و ما یقرّب منک و یحظی عندک و یزلف لدیک عمری، و احسن فی جمیع احوالی و اموری معرفتی «1»، و لا تکلنی الی احد من خلقک، و تطوّل علیّ بقضاء جمیع حوایجی للدّنیا و الآخرة، و ابدأ بوالدیّ و ولدی و جمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ما سألتک لنفسی، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(2) [خداوندا تو می‌بینی و دیده نمی‌شوی، و تو در نظرگاه بلند هستی، و بازگشت و آخر کار بسوی توست، و مرگ و زندگی بدست توست، و آخرت و دنیا از برای توست. خداوندا بتو پناه می‌بریم از اینکه خوار و بی‌یاور شویم و آنچه را نهی فرموده‌ای بکار گیریم. خداوندا از تو می‌خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، و بهشت را از روی رحمتت درخواست دارم، و با قدرتت از آتش دوزخ به تو پناه می‌آورم، و به عزتت حور العین از تو می‌خواهم، و اینکه فراخ‌ترین روزیم را در ایام پیریم، و نیکوترین اعمالم را به هنگام نزدیک شدن اجلم قرار دهی، و عمرم را در راه طاعت و آنچه که بسوی تو نزدیکی می‌آورد و موجب بهره‌برداری نزد توست و مرا به پیشگاهت نزدیک می‌سازد طولانی سازی، و شناختم را در همه احوال و امورم

---

(1) در حاشیه یک نسخه «معونتی» است، یعنی: در همه احوال و امورم نیکو یاریم رسان.

نیکو گردان، (1) و مرا به هیچ یک از آفریدگانت وامگذار، و با بر آوردن تمامی حاجات دنیوی و اخرویم بر من احسان کن، و آنچه را از تو برای خویشتن درخواست کرده‌ام نخست به پدر و فرزندان و همه برادران مؤمنم عطا فرما، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان . Q

تتمة:

تتمة:
(2) و بعد از آنكه فارغ شدى از آنچه متعلّق است به دو ركعت اول نافله مغرب، شروع كن در دو ركعت ديگر از نافله مغرب، و بخوان در ركعت اول ازين دو ركعت بعد از حمد، اول سوره حديد «1» را كه اينست:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِی وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ ما يَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما يَخْرُجُ مِنْها وَ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما يَعْرُجُ فِيها وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ* يُولِجُ اللَّيْلَ فِی النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.
و در ركعت دوم آخر سوره حشر «2» را و آن اينست:
لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ* هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ* هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ* هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى يُسَبِّحُ لَهُ

---

(1) سوره 57 آيات 1 تا 6.
(2) سوره 59 آيات 21 تا 24.

ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
(1) و بگوى در سجده آخر ازين دو ركعت هفت نوبت:
اللّهمّ انّى اسألك بوجهك الكريم، و اسمك العظيم، و ملكك القديم أن تصلّى على محمّد و آل محمّد، و ان تغفر لى ذنبى العظيم، انّه لا يغفر العظيم الّا العظيم.
(2) [خداوندا به روى گرامى و نام بزرگ و پادشاهى بى‌آغازت از تو مى‌خواهم كه بر محمّد و آل محمّد درود فرستى، و گناه بزرگ مرا بيامرزى كه گناه بزرگ را جز بزرگ نيامرزد].
(3) پس هر گاه كه فارغ شدى از ركعات چهارگانه مانعى نيست از آنكه اكمال تعقيب كنى به بعض آنچه در تعقيب صبح مذكور شد از ادعيه كه در صباح و مسا خوانده مى‌شود، چنانچه در محل خودش ترا آگاه گردانيده‌ايم

بر آن.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 302

فصل [اول [در تعقیبات نماز مغرب

اشاره

فصل [اول [در تعقیبات نماز مغرب
(1) و اگر وقت تو گنجایش داشته باشد پس بعد از تعقیب نافله مغرب تبرّک به خواندن این دعا بجوی:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ*، اللّهمّ صلّ علی محمّد البشیر النّذیر، السّراج المنیر، الطّهر الطّاهر، خاتم انبیائک، و سیّد اصفیائک، و خالص اخلّائک، ذی المقام المحمود، و المنهل المشهود، و الحوض المورود.
(2) [بنام خداوند بخشاینده مهربان. خداوندا درود فرست بر محمّد همان مژده دهنده و هشداردهنده و چراغ فروزان و پاک و پاکیزه و خاتم پیامبرانت و سرور برگزیدگانت و خالص دوستانت، صاحب مقام محمود (مقام شفاعت) و آبشخوار مشهود و حوض مورود (حوض کوثر که شیعیان بر کنار آن وارد شوند).
اللّهمّ صلّ علی محمّد کما بلّغ رسالتک، و جاهد فی سبیلک، و نصح لامّته حتّی اتاه الیقین. و صلّ علی آله الطّاهرین الاخیار الاتقیاء الابرار، الّذین انتجبتهم لنفسک، و اصطفیتهم من خلقک، و امّنتهم علی وحیک، و جعلتهم خزّان علمک و تراجمة وحیک و اعلام نورک و
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 303
حفظة سرّک، و اذهبت عنهم الرّجس، و طهّرتهم تطهیرا.
(1) [خداوندا بر محمّد درود فرست چنان که پیامت را رساند، و در راهت کوشید، و خیر خواهی امتش نمود تا مرگ او در رسید. و بر خاندان پاک و برگزیده و پرهیزکار و نیکوکار وی درود فرست همانان که برای خویشتن انتخابشان کردی و از میان آفریدگانت برگزیدید، و بر وحی خودت امینشان ساختی، و گنجینه داران و مفسران و بیان‌کنندگان وحی و نشانه‌های نور و حافظان اسرار خویش قرارشان دادی، و پلیدی از ایشان ببردی و به کلی پاکشان ساختی .
اللّهمّ انفعنا بحبّهم، و احشرنا فی زمرتهم و تحت لوائهم، و لا تفرّق بیننا و بینهم، و اجعلنی بهم عندک وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ، الّذین لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ*.
(2) [خداوندا به دوستی آنان ما را سود بخش، و در گروه و زیر پرچم آنان محشورمان کن، و بین ما و آنان جدایی مینداز، و مرا بسبب آنان بنزد خویش در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاهت همانان که هیچ ترس و بیمی بر آنان نیست و غمگین نگردند، قرار ده .
الحمد للّه الّذی اذهب النّهار بقدرته، و جاء باللّیل برحمته خلقا جدیدا، و جعله لباسا و سکنا، و جعل اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ لنعلم بهما عَدَدَ السِّنِینَ وَ

الْحِسابَ، الحمد للّه علی اقبال اللّیل و ادبار النّهار.
(3) [سپاس خداوندی راست که روز را به قدرت خویش ببرد، و شب را به صورت آفرینش تازه‌ای به رحمتش آورد، و به منزلت پوشش و موجب آرامش قرارش داد، و شب و روز را دو نشانه ساخت تا بدان سبب شمار سالها و حساب (چیزها) را بدانیم. سپاس خدای را بر روی آوردن شب و پشت نمودن روز].
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله، و اصلح لی دینی الّذی هو عصمة امری، و اصلح لی آخرتی الّتی الیها منقلبی، و اجعل الحیاة زیادة لی من کلّ خیر، و اجعل الموت راحة لی من کلّ سوء، و اکفنی امر دنیای و آخرتی بما

کفیت به اولیاءک و حزبک من عبادک الصّالحین، و اصرف عنّی شرّهما، و وفّقنی لما یرضیک عنّی یا کریم. امسینا و الملک لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ، و ما فی اللّیل و النّهار.
(1) [خداوندا بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و دینم را که حافظ حال و بال من است برایم اصلاح کن، و آخرتم را که بازگشتم بآن سوست برایم به صلاح آر، و زنده ماندن را موجب افزونی از هر نوع خوبیها برایم گردان، و مرگ را موجب راحتی از هر بدی برایم قرار ده، و امر دنیا و آخرتم را به همان صورت که دوستان و حزب خود از بندگان شایسته‌ات را کفایت نمودی کفایت فرما، و شر آن دو را از من دور ساز، و مرا به انجام آنچه که تو را خشنود سازد موفق بدار ای کریم. شب کردیم در حالی که پادشاهی و آنچه در شب و روز است از آن خدای یکتای قهار است .
اللّهمّ انّی و هذا اللّیل و النّهار خلقان من خلقک، فاعصمنی فیهما بقوّتک، و لا ترهما جرأة منّی علی معاصیک، و لا رکوبا لمحارمک، و اجعل عملی فیهما مقبولا، و سعیی مشکورا، و سهّل لی ما اخاف عسره، و اقض لی فیه بالحسنی، و آمنّی مکرک، و لا تهتک عنّی سترک، و لا تنسنی ذکرک، و لا تحل بینی و بین حولک و قوّتک، و لا تلجئنی الی نفسی طرفة عین ابدا، و لا الی احد من خلقک یا کریم.
(2) [خداوندا من و این شب و روز دو آفریده از آفریدگان توئیم، پس مرا در آن دو به قوت خودت نگهدار، و جرأت مرا بر گناهان و ارتکاب حرامهایت بر آن دو منما، و کردارم را در آن دو مقبول و کوششم را مشکور گردان، و آنچه را که از مشکلاتش می‌هراسم برایم آسان ساز، و در آن نیکی را برایم مقدر نما و مرا از مکر خود در امان دار، و پرده خود را (که بر گناهم افکنده‌ای) مدر، و یادت را از خاطرم مبر، و میان من و حول و قوه‌ات فاصله مینداز، و مرا به خودم و به هیچ یک از آفریدگانت چشم بهم زدنی وامگذار ای کریم .
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، و افتح [مسامع قلبی لذکرک، حتّی اعی

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 305
وحیک، و اتّبع امرک، و اجتنب نهیک.
(1) [خداوندا بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و روزنه‌های گوش دلم را برای یادت بگشا تا وحی تو را فرا گیرم و فرمانت را پی گیرم و از نهیت دوری گزینم .
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله، و لا تصرف عنّی وجهک، و لا تمنعنی فضلک، و لا تحرمنی عفوک، و اجعلنی او الی اولیاءک و أعادی اعداءک، و ارزقنی الرّهبة منک، و الرّغبة الیک، و التّسلیم لامرک، و التّصدیق بکتابک و اتّباع سنّة نبیّک صلّی اللّه علیه و آله.
(2) [خداوندا بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و رویت را از من مگردان، و بخششت را از من دریغ مدار، و از عفوت محرومم مساز، و مرا به گونه‌ای قرار ده که دوستانت را دوست و دشمنانت را دشمن بدارم، و ترس خودت و میل به سویت و تسلیم فرمانت و تصدیق به کتابت و پیروی سنت پیامبرت (ص) را روزیم فرما].
اللّهمّ انّی اعوذ بک من نفس لا تقنع، و بطن لا یشبع، و عین لا تدمع، و قلب لا یخشع، و صلاة لا تقبل، و عمل لا ینفع، و دعاء لا یسمع.
و اعوذ بک من سوء القضاء، و درک الشّقاء، و شماتة الاعداء، و جهد البلاء، و عمل لا یرضی. و اعوذ بک من الفقر و الکفر و الغدر، و ضیق الصّدر و سوء الامر، و من بلاء لیس لی به صبر، و من الدّاء العضال، و غلبة الرّجال، و خیبة المنقلب، و سوء المنظر فی النّفس و الاهل و المال و الدّین و الولد، و عند معاینة ملک الموت. و اعوذ باللّه من انسان سوء، و جار سوء، و قرین سوء و ساعة سوء، و من شرّ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها، وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فِیها*، و من شرّ طوارق اللّیل و النّهار، الّا طارقا یطرق بخیر، و من شرّ کلّ دابّة ربّی آخِذٌ بِناصِیَتِها، إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. الحمد للّه الّذی قضی عنّی صلاة کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 306
(1) [خداوندا بتو پناه می‌برم از نفسی که قانع نشود، و شکمی که سیر نگردد، و چشمی که سرشک نبارد، و دلی که خشوع نیابد، و نمازی که قبول نشود، و عملی که سود نبخشد، و دعایی که شنیده نگردد. و پناه می‌برم به تو از پیشامدهای ناگوار و رسیدن بدبختی و سرزنش دشمنان و بلای طاقت‌فرسا، و عمل ناپسند. و پناه می‌برم به تو از فقر و کفر و نیرنگ و دلتنگی (بی‌صبری) و بد آوری و از بلایی که صبر بر آن ندارم و از درد بی‌دوا و غالب آمدن مردان و خسران در قیامت، و بد آوردن در نفس و اهل و مال و دین و فرزند و وقت روبرو شدن با فرشته مرگ. و پناه می‌برم به خدا از آدم بد و همسایه بد و همنشین بد و وقت بد، و از شر هر

آنچه در زمین فرو رود و از آن بر آید و هر آنچه از آسمان فرو ریزد و در آن بالا رود، و از شر پیشامدهای ناگوار شب و روز جز پیشامدی که بخوبی وارد شود، و از شر هر جنبنده‌ای که پروردگارم زمامدار اوست که پروردگارم بر راه راست است، و بزودی خدا تو را کفایت کند و او شنوا و داناست «1». سپاس خدا را که نمازی از عهده من بر آورد که بر مؤمنین در اوقات معین واجب گشته است .
بعد از آن باید گفت:
اللّهمّ انّی اسألک بحقّ محمّد و آل محمّد ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تجعل النّور فی بصری، و البصیرة فی دینی، و الیقین فی قلبی، و الاخلاص فی عملی، و السّلامة فی نفسی، و السّعة فی رزقی، و الشّکر لک ابدا ما ابقیتنی.
(2) [خداوندا بحق محمد و آل محمد از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و در چشمم نور، و در دینم بینش، و در قلبم یقین، و در عملم اخلاص، و در جانم سلامتی، و در روزیم فراخی قرار دهی، و تا زنده‌ام می‌داری توفیق سپاست را بمن روزی نمایی .
بعد از آن دو سجده شکر بجای آور، و بگوی در آن و بعد از آن آنچه قبل ازین

---

(1) اقتباس از آیه قرآن کریم است و گویا بدین خاطر آورده شده که داعی را به استجابت دعا خاطر جمع کند.

در سجده شکر مذکور شد. (1) و اقلّ آنچه جایز است که در هر یک ازین دو سجده گفته شود و اکتفا به آن کند آنست که سه مرتبه شکرا شکرا بگوید. و در بعضی روایات مذکور است که سجده شکر را بعد از نافله مغرب بجا باید آورد، و در بعضی دیگر آنکه قبل از نافله باید کرد.
مترجم گوید: «بباید دانست که مترجم «اربعین»- أدام اللّه ظلاله الی یوم الدّین- در حاشیه کتاب «جامع عبّاسی» در مبحث نماز سنّتی ایراد کرده است که علّامه در «منتهی» آورده است که سجده شکر نماز مغرب می‌باید بعد از فراغ از چهار رکعت نافله آن بعمل آید چنانچه در کتاب مذکور است به واسطه آنکه شیخ از حفص الجوهری روایت کرده است که امام رضا- علیه التحیّة و الثّناء- با ما نماز گزاردند و بعد از رکعت هفتم سجده شکر کردند، پس گفتم به او علیه السّلام که پدران شما بعد از رکعت سیّم که بعد از فریضه باشد سجده می‌کردند، امام علیه السّلام فرمودند:
ما کان احد من آبائی سجده الّا بعد السّبعة
، یعنی: «هیچ کس از پدران من سجده شکر نکردند الّا بعد از رکعت هفتم»

که بعد از فراغ از نافله باشد، نهایتش این حدیث ضعیف است، و جهم بن الجهم روایت کرده است که دیدم امام موسی علیه السّلام را که بعد از رکعت سیّم که آخر فریضه است سجده کردند، گفتم: جان من فدای تو باد دیدم که بعد از سه رکعت فریضه سجده کردید؟ حضرت فرمودند: دیدی؟ گفتم: بلی دیدم، فرمودند که:
لا تدعهما فانّ الدّعاء فیهما مستجاب
، یعنی: «وامگذار آن را که دعا در آن مستجاب است»؛ و ظاهر اینست که سجده مذکور سجده شکر بوده- و اللّه أعلم بحقیقة الامور».
(2) و بعد از آنکه فارغ شدی از سجده شکر برخیز از جهت دو رکعت نماز غفیله، و بخوان در رکعت اول بعد از حمد: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 308
مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِينَ «1».
(1) [و ذو النون (یونس پیامبر) را آنگاه که خشمگین (از میان قومش) برفت، پس دانست که (در روزی) برو تنگ نگیریم، پس در تاریکیها ندا بر آورد که معبودی جز تو نیست من از ستمکاران (به خود) بوده‌ام، پس دعایش را مستجاب کردیم و از اندوه رهایش ساختیم و این چنین مؤمنان را نجات می‌بخشیم .
و در رکعت دوم: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِينٍ «2».
(2) [و کلیدهای غیب همه نزد خداست، کسی جز او بدان آگاه نیست، و آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند، و برگی نیفتد جز اینکه آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیفتد جز اینکه همه اینها در کتاب مبین هست .
و بعد از آن دستها بردار از جهت قنوت خواندن و بگوی:
اللّهمّ انّی اسألک بمفاتح الغیب الّتی لا یعلمها الّا انت، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تفعل بی کذا و کذا.
(3) [خداوندا به کلیدهای غیبی که کسی جز تو بدان آگاه نیست از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و برایم چنین و چنان کنی .
یعنی مطالب خود را ذکر کن و بعد از آن بگوی:
اللّهمّ انت ولیّ نعمتی، و القادر علی طلبتی، تعلم حاجتی فأسألک بحقّ محمّد و آل محمّد علیه و علیهم السّلام لمّا قضیتها لی.
(4) [خداوندا تو ولی نعمت منی، و بر بر آوردن خواسته‌ام قادری، و حاجتم

را

(1) سوره انبیاء: 21- آیه 87.
(2) سوره انعام: 6- آیه 59.

می‌دانی، (1) پس بحق محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام از تو می‌خواهم که آنها را برایم بر آوری .

پس حاجت خود را از حضرت عزّت بخواه، چه روایت کرده است هشام بن سالم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که:

انّ من صلّی هاتین الرّکعتین بین العشاءین و دعا بهذا الدّعاء و سأل اللَّه حاجته أعطاه اللَّه ما سأل.

یعنی: «بدرستی که هر کس این دو رکعت را در میانه نماز شام و خفتن گزارد و به این دعا تبرّک جوید و حاجت خود را از حضرت عزّت خواهد حق- سبحانه و تعالی- حاجت او را بر آورد و آنچه خواهد به او کرامت کند».

(2) و بباید دانست که وجه تسمیه این دو رکعت که برکعتی الغفیلة و رکعتی الغفلة و رکعتی ساعة الغفلة در میان فقهای ما- رضوان اللَّه علیهم- اشتهار یافته است آنست که: آن وقتی را که این دو رکعت در این وقت گزارده می‌شود که آن ما بین مغرب و عشاست ساعت غفلت می‌نامند، (3) و روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:

انّ ابلیس انّما یبثّ جنوده جنود اللّیل من حیث تغیب الشّمس الی مغیب الشّفق، و یبثّ جنود النّهار من حین یطلع الفجر الی مطلع الشّمس.

و ذکر انّ النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم کان یقول: أکثروا ذکر اللَّه عزّ و جلّ فی هاتین السّاعتین، و تعوّذوا باللَّه عزّ و جلّ من شرّ ابلیس و جنوده، و عوّذوا صغارکم فی هاتین السّاعتین فانّهما ساعتا غفلة.

(4) خلاصه کلام امام علیه السّلام آنکه: «بدرستی که ابلیس پر تلبیس پراکنده می‌کند جنود و اعوان خود را از وقت غایب شدن آفتاب تا هنگام غایب شدن شفق، و پراکنده می‌کند جنود روز را از وقت طلوع فجر ثانی تا بر آمدن آفتاب، و منتشر می‌سازد ایشان را از جهت وسوسه کردن بنی آدم. و امام علیه السّلام فرمودند: بدرستی که

حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده‌اند که: (1) درین دو ساعت غفلت ذکر حضرت عزّت بسیار کنید و از شرّ ابلیس و جنود او پناه به خدای تعالی برید، و اطفال خود را نیز درین دو ساعت امر به استعاذه کنید «1» بدرستی که این دو ساعت ساعت غفلت است».

(2) و روايت كرده است شيخ الطّائفة در كتاب «تهذيب الأحكام» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام كه آن حضرت گفتند كه: حضرت رسالت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمودند:
تنفّلوا فى ساعة الغفلة و لو بركعتين خفيفتين فانّهما يورثان دار الكرامة. قيل: يا رسول اللَّه و ما ساعة الغفلة؟ قال: ما بين المغرب و العشاء.
(3) يعنى: «قيام نمائيد به نماز سنّتى در ساعت غفلت و اگر چه به دو ركعت خفيفه بوده باشد، بدرستى كه اين دو ركعت نماز مورث دار كرامت است. شخصى سؤال كرد: اى رسول خداى ساعت غفلت كدام است؟ پس آن حضرت در جواب فرمودند كه: ما بين مغرب و عشا».
مترجم گويد: «مؤيّد اينست چيزى كه نقل كرده است شيخ ابو على طبرسى- طاب ثراه- در «مجمع البيان» از ابن عبّاس- رضى اللَّه عنه- در تفسير قوله تعالى حكاية عن موسى على نبيّنا و عليه السّلام: وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها «2»، كه:
دخول حضرت موسى على نبيّنا و عليه السّلام ما بين مغرب و عشا بوده است- و اللَّه أعلم بحقيقة الامور».

[در تعیین وقت نماز غفیله

(4) و مخفی نماند که مراد از ما بین نماز مغرب و عشا ما بین وقت مغرب و وقت عشاست که عبارت از ما بین غروب آفتاب و غایب شدن شفق است چنانچه حدیث سابق مشعر بر آنست، نه آنکه ما بین صلاة مغرب و صلاة عشا است، و در احادیث

---

(1) ترجمه باین گونه صحیح است: و اطفال خود را نیز درین دو ساعت تعویذ کنید یعنی برای آنان دعای حفظ بخوانید.
(2) سوره قصص: 28- آیه 15.

صحیحه وارد شده است که اول وقت عشا برطرف شدن شفق است چنان که عن قریب ان شاء اللّٰه تعالی مذکور خواهد شد.

(1) و از این مقدمات مستفاد گردید که وقت اداء این دو رکعت غفلت ما بین غروب آفتاب و بر طرف شدن شفق است، پس هر گاه که آن وقت بگذرد یعنی دو رکعت مذکور تا وقت بر طرف شدن شفق بعمل نیاید قضا می‌شود.

(2) و از جمله چیزهائی که بعمل آوردن آن در ساعت غفلت سنّت است دو رکعت نماز است که در رکعت اول بعد از حمد سیزده بار اذا زلزلت باید خواند و در رکعت دوم بعد از حمد پانزده بار قل هو اللّٰه احد، بتحقیق که روایت کرده است شیخ الطّائفة از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرمودند که:

حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده‌اند که:

من فعل ذلک فی کلّ لیلة زاحمنی فی الجنّة و لم یحص ثوابه الّا اللّٰه تعالی.

یعنی: «هر کس که این دو رکعت نماز را در هر شب بعمل آورد با من در بهشت عنبر سرشت مرحمت نماید «1» و پهلوی من نشیند، و حصر ثواب آن را بجز حضرت عزّت کسی دیگر نتواند».

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]
مترجم گوید: «در اول دعای ما بین اذان و اقامت مغرب واقعست:
«و اصوات دعاتک»
به تاء دو نقطه فوقانیّه جمع داع است، مراد اینجا اصوات دعا خوانندگان و مباشران عمل دعااند- و اللّه أعلم». (3)
«یحظی عندک»
به حاء بی‌نقطه و ظاء نقطه دار بر وزن یعطی، یعنی موجب حظّ شود در نزد تو.
«یزلف»
بر وزن یکرم به معنی یقرّب است، یعنی نزدیک می‌گرداند به سوی تو.
«و المنهل المشهود»
منهل- به فتح میم و سکون نون و فتح ها- موضع نهل است به فتحین، و آن اول آشامیدن آب باشد. و مراد به منهل در اینجا حوض کوثر

---

(1) مزاحمت در اینجا کنایه از شدت قرب و نزدیکی است.

است و عطف
«حوض مورود»
بر
«منهل مشهود»
عطف تفسیری است.
(1)
«حتّی اتاه الیقین»
و مراد به یقین مرگ است، و به این تفسیر کرده‌اند قول خدای تعالی را آنجا که می‌فرماید: وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ «1» معنی آیه- و اللّه أعلم- آنکه: «عبادت کن پروردگار خود را تا زمانی که دریابد ترا یقین» که عبارت از مرگ است.
«و تراجمة وحیک»
تراجمة- به تاء دو نقطه فوقانیّه و راء مهمله پیش از الف و جیم مکسوره و میم قبل از هاء- جمع ترجمان است که مراد از آن مترجم باشد، یعنی مفسّر زبانی به زبان دیگر.
«و جعله لباسا و سکنا»
مراد به لباس، غطاء که عبارت از پوشیده شدن است از جهت آنکه شب

می‌پوشد و مستور می‌گرداند به ظلمت خود جهان را. و آیه وَ جَعَلْنَا اللّیْلَ لِباساً «2» را همین تفسیر کرده‌اند. و و تفسیر سکن در دعای ساعت پنجم ذکر یافت «3».

«و جعل اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ»

تعیین گردانیده است شب و روز را دو علامت که دلالت دارند بر کمال قدرت او.

«عصمة امری»

به کسر عین بی‌نقطه و سکون صاد بی‌نقطه- به معنی وقایة و حفظ است، یعنی اصلاح کن دین مرا آن دینی که حافظ من است از شقاوت مخلّده.

«و اجعل الحیاة زیادة لی من کلّ خیر»

یعنی بگردان حیات را برای من سبب ازدیاد هر نوعی از انواع خیرات و نیکوئی‌ها.

«اللّهمّ انّی و هذا اللّیل و النّهار خلقان»

أی مخلوقان، و چون شب و روز عبارت از مقدار یک دوره آفتاب است بر دور فلک، خلقان که تثنیه است خبر از اسم انّ واقع می‌تواند شد، یعنی من و این دوره شب و روز دو خلقیم از جمله خلق‌های تو. و می‌تواند بود که خبر از اسم انّ محذوف واقع شود، و بر این تقدیر از قبیل عطف جمله بر جمله خواهد بود، و تقدیر کلام چنین باشد که: انّی خلقک و هذا اللّیل

---

(1) سوره حجر: 15- آیه 99.

(2) سوره نبأ: 78- آیه 10.

(3) ص 267.

و النّهار خلقان من خلقک.

(1)

«و لا ترهما جرأة منّی»

یعنی مگردان روز و شب را به حیثیّتی که ببینند از من جراتی در اقدام به گناهان، یعنی چنان مکن که ایشان مرا در معصیت تو ببینند.

و غرض طلب توفیق است بر ترک گناهان، یعنی مرا توفیق ده که از من گناهی بعمل نیاید که موجب غضب و سخط تو باشد.

«حتّی اعی وحیک»

اعی- به عین بی‌نقطه- به معنی افهم است، یعنی بگشا دل مرا به جهت ذکر خود، تا وحی ترا بفهمم.

«و درک الشّقاء»

تفسیر آن در تعقیب صبح ذکر یافت «1».

«و جهد البلاء»

جهد- به فتح جيم و گاهى به ضمّ جيم نيز آمده است- به معنى تعب و مشقّت است. و جهد البلاء عبارت از حالتى است كه اين كس را به سبب آن حالت آرزوى مرگ مى‌شده باشد. و بعضى گفته‌اند كه: مراد از جهد البلاء كثرت عيال است با قلّت مال.
«و من الدّاء العضال»
به عين بى‌نقطه مضمومه و ضاد نقطه‌دار، مرض صعبى را گويند كه اطبّا از معالجه آن عاجز باشند.
مترجم گويد: «بايد دانست كه ثعالبى در كتاب «سرّ اللّغة» كلامى ايراد كرده است كه ترجمه آن بنا بر مناسبت مقام سمت انتظام مى‌يابد و آن اينست كه: هر گاه اطبّا از معالجه مرضى عاجز آيند عرب آن مرض را «عيا» نامند، و چون روزبروز متزايد شود و شدّت بهم رساند «عضال» ش خوانند، و چون آن را دارو نباشد «عقام» ش گويند، و چون علاج‌پذير نباشد «ناجس» و «نجيس» ش نامند، و چون كهنه شود و مدتى بر آن بگذرد «مزمن» ش خوانند، و چون دانسته نشود كه چه مرض است تا آنكه از آن شرّى ظاهر شود «داء دفين» ش گويند «2». عصمنا اللّه ايّانا و ايّاكم من جميع أقسام الاسقام بمحمّد و آله عليهم السّلام- انتهى».

---

(1) ص 151.
(2) «فقه اللغة» ثعالبى، ص 122.

(1)
«و خيبة المنقلب»
خيبة- به خاء نقطه‌دار و ياء به دو نقطه زيرين و باء به يک نقطه- مشتقّ است از خاب يخيب كه به معنى محروم گشته و خاسر گرديده است.
و منقلب- به فتح لام- مصدر ميمى است به معنى رجوع و انقلاب، و مراد به آن رجوع و برگشتن است به سوى خداى تعالى در روز جزا.
«من انسان سوء و جار سوء»
- به فتح سين بى‌نقطه- مصدر ساءه است كه به معنى فعل به ما يكرهه آمده، يعنى كارى كرد به او كه سبب كراهت او شد. و به ضمّ سين، اسمى است از براى معنيى كه حاصل از مصدر است. و بر سبيل اضافه و فتح سين نيز مى‌گويند مثل انسان سوء و جار سوء و قرين سوء و امثال آن.
«كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» كتاب، مصدر به معنى اسم مفعول است اى مكتوبا، چنانچه قتال به معنى مقتول است. و مراد اينجا مكتوب به معنى مفروض است، و مراد به موقوف، محدود به اوقات معيّنه مشخّصه است.
«وَ ذَا النُّونِ» يعنى صاحب ماهى كه مراد از آن حضرت يونس- على نبيّنا و

علیه السّلاَم- باشد. و تفسیر تتمّه آیه کریمه در ادعیه نافله عصر سمت گزارش یافته است «1».

«وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ» یعنی: در نزد اوست خزاین غیب، یا مفاتیح آن. و مفاتیح جمع مفتاح است یعنی کلید.

«إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ» مراد به کتاب در اینجا لوح محفوظ است، و بعضی گفته‌اند که: مراد به کتاب در این مقام علم اللّه تعالی است.

«و القادر علی طلبتی»

به فتح طاء بی‌نقطه و کسر لام و فتح باء به یک نقطه، ای مطلبی، یعنی مطلب من. چنانچه در تعقیب صبح سبق ذکر یافت. «2»

«لمّا قضیتها لی»

لمّا- به تشدید- به معنی الّا است چنانچه می‌گویند:

---

(1) ص 259.

(2) در نسخه چاپی متن عربی تفسیری در مورد «وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ» دارد که در هیچ کدام از نسخ نبود، لذا آورده نشد.

(1) اسألک لمّا فعلت کذا، که به معنی ما اسألک الّا فعل کذا است، یعنی سؤال نمی‌کنم ترا مگر فعل این چنین را. و بعضی لمّا را به تخفیف خوانده‌اند و در این صورت محتاج نخواهیم بود که فعل مثبت را به تأویل فعل منفی بریم و برین تقدیر لفظ «ما» زایده خواهد بود. و قرّاء «لمّا» را در آیه کریمه: إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَیْها حافِظٌ «1» نیز به دو وجه خوانده‌اند بعضی به تخفیف و بعضی به تشدید.

---

(1) سوره طارق: 86، آیه 4.

فصل [دوم

[بیان وقت نماز عشا]
(1) بباید دانست که اول وقت نماز خفتن بنا بر قول مشهور فارغ شدن از نماز مغرب است، و وقت فضیلت آن می‌کشد تا ثلث شب، و وقت اداء آن تا آنکه باقی ماند به نصف شب آن مقدار وقت که نماز خفتن را در آن توان کردن. و سزاوار آنست که بعد از فارغ شدن از نماز غفیله آن مقدار صبر کنی که سرخی از جانب مغرب برطرف شود بعد از آن شروع در نماز خفتن کنی، چه شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ مفید- قدّس اللّٰه روحهما- بر آنند که تا سرخی جانب مغرب بر طرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمی‌شود. (2) و روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند که:
انّ اوّل وقت العشاء الآخرة ذهاب الحمرة.
یعنی: «اول وقت عشاء آخره که عبارت از نماز خفتن است به برطرف شدن سرخی جانب مغرب است».
(3) و حینئذ این روایت محمول است بر استحباب تأخیر نماز خفتن تا بر طرف شدن شفق. پس هر گاه که متحقّق شود بر طرف شدن سرخی جانب مغرب سزاوار آنست که مبادرت نمائی به اذان و اقامت گفتن از برای نماز خفتن، و ادعیه پیش از اقامت و بعد از اقامت را بجا آوری، بعد از آن افتتاح به تکبیرات
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 317
هفتگانه با ادعیه ثلاثه کرده شروع در نماز کنی، (1) و در رکعت اول سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی یا سوره وَ الشَّمْسِ یا هر سوره که در درازی مشابه اینها باشد بخوانی چنانچه روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» به سند صحیح، (2) و در رکعت دوم سوره توحید همچون باقی نمازهای دیگر، و بعد از اتمام سوره تکبیر بگوی و دستها را برابر روی خود بردار و قنوت بخوان به آنچه در باب اول مذکور شد، و به آنچه در باب ششم مذکور خواهد شد، و قنوت و تعقیب را به طول کشان که وقت تو گنجایش آن دارد.

[تعقیب نماز عشا]

اشاره

[تعقیب نماز عشا]

(3) و چون از نماز فارغ شدی تعقیب کن به تعقیباتی که مشترک باشد میان نمازهای پنجگانه، یا مشترک باشد میانه صبح و شام، یا مخصوص باشد به عشا. و آنچه مخصوص به عشاست اینست:

اللّهمّ بحقّ محمّد و آل محمّد، صلّ علی محمّد و آل محمّد، و لا تؤمنّا مکرک، و لا تنسنا ذکرک، و لا تکشف عنّا سترک، و لا تحرمنا فضلک، و لا تحلّ علینا غضبک، و لا تباعدنا من جوارک، و لا تنقصنا من رحمتک، و لا تنزع عنّا برکاتک، و لا تمنعنا عافیتک، و اصلح لنا ما اعطیتنا، و زدنا من فضلک المبارک الطّیّب الحسن الجمیل، و لا تغیّر ما بنا من نعمتک، و لا تؤیسنا من روحک، و لا تهنّا بعد کرامتک، و لا تضلّنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا، وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

(4) [خداوندا به حق محمد و آل محمد بر محمد و آل محمد درود فرست، و ما را از مکر خود در امان مدار، و یادت را از خاطرمان مبر، و پرده (عفو) خویش از ما مدر، و از فضل خود محروممان مدار، و خشم خویش بر ما فرود میاور، و از جوارت دورمان مساز، و از رحمتت بی‌نصیبمان مفرما، و برکاتت را از ما مکن

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 318

(1) و عافیت خود از ما دریغ مدار، و آنچه را بما داده‌ای بر ایمان صالح و شایسته فرما، و از فضل مبارک پاک نیکوی زیبای خویش بر ما بیفزا، و نعمتی را که در اختیارمان نهاده‌ای تغییر مده، و از رحمتت ناامیدمان مکن، و پس از آنکه گرامیمان داشته‌ای خوارمان مدار، و پس از آنکه راهمان نموده‌ای گمراهمان منما، و از نزد خویش رحمتی بر ما ببخش که همانا تو بسیار بخشنده‌ای .

(2) پس هر یک از فاتحه و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ را ده نوبت بخوان. و ده نوبت بگوی:

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر

. و ده نوبت:

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد.

و بعد از آن این دعا بخوان:

اللّهمّ افتح لی ابواب رحمتک، و اسبع علیّ من حلال رزقک، و متّعنی بالعافیة ما ابقیتنی فی سمعی و بصری و جمیع جوارحی. اللّهمّ ما بنا من نعمة فمنک لا اله الّا انت، استغفرک و اتوب الیک، یا ارحم الرّاحمین.

(3) [خداوندا درهای رحمتت را برویم بگشا، و از روزی حلالت فراوان بر

من فرود آر، و تا باقیم می‌داری مرا از سلامتی گوش و چشم و همه اعضایم برخوردار بدار. خداوندا هر نعمتی در اختیار داریم از توست، معبودی جز تو نیست، از تو آمرزش می‌خواهم و به سویت بازمی‌گردم ای مهربانترین مهربانان .
(4) بعد از آن بگو این دعا را که از جمله ادعیه طلب رزق است:

[دعای طلب رزق
اللّهمّ انّه ليس لى علم بموضع رزقى، و انّما اطلبه بخطرات تخطر على قلبى، فأجول فى طلبه البلدان، و انا فيما اطلبه كالحيران، لا ادرى أ فى سهل هو ام فى جبل، ام فى ارض حزن، ام فى سماء، ام فى برّ ام فى بحر، و على يدى من، و من قبل من، و قد علمت انّ علمه عندك، و اسبابه
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 319
بيدك، و انت الّذى تقسمه بلطفك، و تسبّبه برحمتك.
(1) [خداوندا مرا آگاهى از جاى روزيم نيست، تنها به مواردى كه بر قلبم خطور مى‌كند در پى آن مى‌روم، پس در پى آن شهر به شهر مى‌گردم، و چون سرگردانى در راه اين طلب هستم، ندانم كه در بيابانى هموار است يا در كوه، در زمين سنگلاخ است يا در آسمان، در خشكى است يا دريا، و به دست كيست، و از سوى كيست؟ تنها مى‌دانم كه علم آن نزد توست، و اسبابش بدست تو، و تويى كه با لطف خويش تقسيمش مى‌كنى، و با رحمت خود اسبابش را فراهم مى‌سازى .
اللّهمّ فصلّ على محمّد و آل محمّد، و اجعل يا ربّ رزقك لى واسعا، و مطلبه سهلا، و مأخذه قريبا، و لا تعنّنى بطلب ما لم تقدّر لى فيه رزقا، فإنّك غنىّ عن عذابى، و انا فقير الى رحمتك، فصلّ على محمّد و آل محمّد، و جد على عبدك بفضلك، انّك ذو فضل عظيم.
(2) [خداوندا پس بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و اى پروردگار من روزى خود را برايم فراوان گردان، و راه تحصيلش را آسان، و محل دريافتش را نزديك ساز، و مرا در مورد آنچه كه روزيم مقدر نكرده‌اى به زحمت مينداز كه از شكنجه من بى‌نيازى، و من به رحمت تو محتاج. خداوندا پس بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و با فضل خود بر بنده خويش بخشش كن كه تو صاحب فضل بزرگى .
(3) بعد از آن بگوى:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ*، اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد صلاة تبلّغنا بها رضوانك و الجنّة، و تنجينا بها من سخطك و النّار.
(4) [به نام خداوند بخشاينده مهربان، خداوندا بر محمّد و آل او درود فرست، درودى كه بدان سبب ما را به خشنودى و بهشت خويش رسانى، و از خشم خود و آتش دوزخ رهايى بخشى .
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 320
اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد، و ارنى الحقّ حقّا حتّى اتّبعه، و ارنى الباطل باطلا حتّى اجتنبه، و لا تجعله علىّ متشابها فاتّبع هواى بغير هدى

منک، و اجعل هوای تبعا لرضاک و طاعتک، و خذ لنفسک رضا من نفسی، و اهدنی لما اختلف فیه من الحقّ بإذنک، انّک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم.
(1) [خداوندا بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و حق را به صورت حق به من بنما تا از آن پیروی کنم، و باطل را به صورت باطل که از آن دوری گزینم، و آن را بر من متشابه و چند پهلو مگردان که در نتیجه از هوای نفسم بجای هدایت تو پیروی کنم، و دلخواه مرا پیرو خشنودی و طاعت خود ساز، و آنچه را که موجب خشنودی توست از من بستان، و به اذن خود مرا در اختلافی که در مورد حق شده (به سوی حق) هدایت فرما که تو هر که را خواهی به راه راست هدایت می‌کنی .
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله، و اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت، و تولّنی فیمن تولّیت، و بارک لی فیما اعطیت، و قنی شرّ ما قضیت، انّک تقضی و لا یقضی علیک، و تجیر و لا یجار علیک، تمّ نورک اللّهمّ فهدیت فلک الحمد، و عظم حلمک فعفوت فلک الحمد، و بسطت یدک فاعطیت فلک الحمد، تطاع ربّنا فتشکر، و تعصی ربّنا فتغفر و تستر، انت کما اثنیت علی نفسک بالکرم و الجود، لبّیک و سعدیک، تبارکت و تعالیت، لا ملجأ و لا منجا منک الّا الیک.
(2) [خداوندا بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و مرا در زمره آنان که هدایت کرده‌ای هدایت کن، و در میان آنان که عافیت بخشیده‌ای عافیت ده، و در میان آنان که سرپرستی کرده‌ای سرپرستی نما، و آنچه را عطا فرموده‌ای برایم مبارک گردان، و از شر آنچه حکم اجرایش داده‌ای نگاهم دار، که تو حکم می‌کنی و بر تو حکمی نمی‌شود، و پناه می‌دهی و در پناه کسی نخواهی بود.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 321
(1) خداوندا نورت کامل است پس راه نمودی- پس تو را سپاس- و حلم تو بس بزرگ است پس بخشودی- پس تو را سپاس- و دست گشادی و عطا فرمودی- پس تو را سپاس-. پروردگارا وقتی فرمانت برند جزای خیر دهی، و چون نافرمانیت کنند می‌آمرزی و پرده‌پوشی می‌کنی، تو چنانی که خود بر خویشتن به جود و کرم ثنا گفته‌ای، همه بگوشیم و در خدمتت آماده، تو مقدس و بلند پایه‌ای، گریز و پناهی از تو جز به سوی تو نیست .
لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحانَکَ اللّهمّ و بحمدک، عملت سوءا و ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی و ارحمنی، وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ*. لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ. لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحانَکَ اللّهمّ و بحمدک، عملت سوءا و ظَلَمْتُ نَفْسِی، فَاغْفِرْ لِی یا خیر الغافرین. لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحانَکَ اللّهمّ و بحمدک، عملت سوءا و ظلمت نفسی، فتب علیّ إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ. لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ.

سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ، وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. (2) [معبودی جز تو نیست، خداوندا تو منزه و ستوده‌ای، من بد کرده و به خود ستم روا داشته‌ام، پس مرا ببخش و رحمت فرما که تو مهربانترین مهربانانی.
معبودی جز تو نیست، تو منزهی من از ستمکاران بوده‌ام. معبودی جز تو نیست، خداوندا تو منزه و ستوده‌ای، من بد کرده و به خود ستم روا داشته‌ام، پس مرا بیامرز ای بهترین آمرزندگان. معبودی جز تو نیست، خداوندا تو منزه و ستوده‌ای، من بد کرده و به خود ستم روا داشته‌ام، پس توبه‌ام را بپذیر که تو بسیار پذیرنده توبه و مهربانی. معبودی جز تو نیست، تو منزهی من از ستمکاران بوده‌ام. منزه است پروردگار تو که صاحب عزت است از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند، و درود بر پیامبران، و سپاس از آن پروردگار عالمیان است .
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، و بیّتنی منک فی عافیة، و صبّحنی
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 322
منک فی عافیة، و استرنی منک فی عافیة، و ارزقنی تمام العافیة، و دوام العافیة، و الشّکر علی العافیة.
(1) [خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا در سلامتی از سوی خودت در شام داخل ساز، و در سلامتی از سوی خودت در صبح داخل ساز، و مرا از سوی خویش در عافیت فرا پوشان، و عافیت کامل و دائم و سپاس بر عافیت و سلامتی روزیم فرما].
اللّهمّ انّی استودعک نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی و اهل حزانتی، و کلّ نعمة انعمت بها علیّ و تنعم، فصلّ علی محمّد و آل محمّد، و اجعلنی فی کنفک و امنک، و کلاءتک و حفظک، و حیاطتک و کفایتک، و سترک و ذمّتک، و جوارک ودائعک، یا من لا تضیع ودایعه، و لا یخیب سائله، و لا ینفد ما عنده، انّی ادرأ بک فی نحور اعدائی، فکد من کادنی و بغی علیّ.
(2) [خداوندا خودم و دین و خانواده و مال و اولاد و عیالم را که غمخوارشان هستم و هر نعمتی را که به من بخشیده‌ای و خواهی بخشید به تو سپردم، پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا در پناه و امنیت و پاسداری و حفظ و نگهداری و کفایت و پوشش و عهد و جوار و امانت خویش قرار داده، ای آنکه امانتهایت تباه نگردد، و سائلت نومید و تهی دست باز نگردد، و آنچه داری پایان نپذیرد، به پشتیبانی تو سلاحم را در گلوی دشمن می‌زنم، پس نیرنگ هر کس را که به من نیرنگ زده و بر من ستم نموده بخودش باز گردان .
اللّهمّ من ارادنا فارده، و من کادنا فکده، و من نصب لنا عداوة فخذه یا ربّ أَخْذَ عَزِیزٍ مُقْتَدِرٍ.
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، و اصرف عنّی البلیّات، و الآفات و

العاهات، و النّقم و لزوم السّقم، و زوال النّعم و عواقب التّلف، و ما طغى به الماء لغضبک، و ما عتت به الرّيح عن امرک، و ما اعلم و ما لا اعلم، و ما اخاف و ما لا اخاف، و ما احذر و ما لا احذر، و ما انت اعلم به.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 323
(1) [خداوندا هر که قصد بدی به ما کند قصد وی کن، و به هر که با ما نيرنگ زند نيرنگ زن، و هر کس را که علم دشمنی با ما برداشته به کيفر خود بگير- پروردگارا- همچون چيره‌ای زورمند. خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و گرفتاريها و آفات و امراض و فسادها و نقمت‌ها و دوام بيماری و زوال نعمت و عواقب تلف و آنچه را که موجب طغيان آب از روی خشمت و تجاوز از حد باد به فرمانت می‌شود، و آنچه را می‌دانم و نمی‌دانم، و آنچه را که از آن می‌ترسم و نمی‌ترسم، و آنچه را که از آن می‌پرهيزم و نمی‌پرهيزم، و آنچه را که خود بدان داناتری (همه و همه را) از من دور گردان .
اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد، و فرّج همّی، و نفّس غمّی، و سل حزنی، و اکفنی ما ضاق به صدری، و عيل به صبری، و قلّت فيه حيلتی، و ضعفت عنه قوّتی، و عجزت عنه طاقتی، و ردّتنی فيه الضّرورة عند انقطاع الآمال، و خيبة الرّجاء من المخلوقين اليک، فصلّ على محمّد و آل محمّد و اکفنيه، يا کافيا من کلّ شی‌ء و لا يکفی منه شی‌ء، اکفنی کلّ شی‌ء حتّى لا يبقى شی‌ء يا کريم.
(2) [خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و اندوهم را ببر، و غمم را بزدا، و حزنم را تسلی بخش، و مرا در مورد آنچه که سينه‌ام بدان تنگ، و صبرم مغلوب، و چاره‌ام اندک، و نيرويم ضعيف، و تابم ناتوان گشته، و در مورد آنچه که پس از بريده گشتن آرزوها و نوميد شدن از آفريدگان ناچاری مرا به سوی تو کشاند کفايت فرما. پس بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از آنها کفايت کن ای که از هر چيز کفايت کنی و چيزی از تو کفايت نکند، مرا از همه چيز کفايت فرما تا جايی که چيزی نماند ای کريم .
اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد، و ارزقنی حجّ بيتک الحرام، و زيارة [قبر] نبيّک صلّى اللّه عليه و آله مع التّوبة و النّدم.
(3) [خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و حج خانه محترم خود را و زيارت [قبر] پيامبرت- صلواتک عليه و آله- را با توبه و پشيمانی روزيم فرما].
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 324
اللّهمّ انّی استودعک نفسی و اهلی و ولدی و اخوانی، و استکفيک ما اهمّنی و ما لم يهمّنی و اسألک بخيرتک من خلقک الّذی لا يمنّ به سواک يا کريم.
الحمد للّه الّذی قضى عنّی صلاة کانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ کِتاباً مَوْقُوتاً.
(1) [خداوندا خودم و خانواده و فرزندان و برادرانم را به تو می‌سپارم، و

از تو می‌خواهم که امور مهم و غیر مهم مرا کفایت کنی، و به برگزیده تو از میان آفریدگانت از تو می‌خواهم آنچه را که جز تو قادر بر بخشایش آن نیست (همچون آمرزش گناهان و خلود در بهشت) ای کریم. سپاس خدائی را که نمازی را که بر مؤمنان واجبی معین و موقت بود (با خواندن آن) از عهده‌ام برداشت .
پس از آن دو سجده شکر بجا آور و بگوی در سجده اول:
اللّهمّ انت انت، انقطع الرّجاء الّا منک یا احد من لا احد له، یا احد من لا احد له، یا احد من لا احد له غیرک، یا من لا یزیده کثرة العطاء الّا کرما و جودا، یا من لا یزیده کثرة العطاء الّا کرما و جودا، یا من لا یزیده کثرة العطاء الّا کرما و جودا، صلّ علی محمّد و اهل بیته، صلّ علی محمّد و اهل بیته، صلّ علی محمّد و اهل بیته، و افعل بی کذا و کذا «1».
(2) [خداوندا توئی تو، امید جز از تو بریده شده، ای یگانه آن کس که یگانه‌ای ندارد، ای یگانه آن کس که یگانه‌ای ندارد، ای یگانه آن کس که جز تو یگانه‌ای ندارد، ای که بخشش فراوان جز بر کرم و جودش نیفزاید (سه بار) بر محمد و خاندانش درود فرست (سه بار) و برایم چنین و چنان کن .
بعد از آن رخساره راست را بر زمین بگذار و همان دعا را بخوان، بعد از آن رخساره چپ را بر زمین گذار و همان دعا را بخوان، بعد از آن عود کن به سجده

---

(1)- بجای کذا و کذا باید حاجات خود را بگوید.

ثانی و پیشانی بر زمین بگذار و همان دعا را بخوان، و بعد از آن این دعا را که از جمله ادعیه دفع سختیها و محنتهاست بخوان، و آن اینست:
یا سابغ النّعم، یا دافع النّقم، یا بارئ النّسم، یا مجلّی الهمّ، یا مغشی الظّلم، یا کاشف الضّرّ و الالم، یا ذا الجود و الکرم، یا سامع کلّ صوت، یا مدرک کلّ فوت، یا محیی العظام وَ هِیَ رَمِیمٌ، و منشئها بعد الموت، صلّ علی محمّد و آل محمّد، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا یا ذا الجلال و الاکرام.
(1) [ای فراوان نعمت، ای دور سازنده بلاها و کیفرها، ای آفریننده جنبندگان، ای زداینده اندوهها، ای پوشاننده تاریکیها، ای بر طرف سازنده پریشانی و درد، ای صاحب جود و کرم، ای شنونده هر صدا، ای دریابنده آنچه که از دست رود، ای زنده‌کننده استخوانهای پوسیده و ایجادکننده آنها پس از مرگ، بر محمد و آل محمد درود فرست، و برایم در کارم گشایش و راه گریزی قرار ده ای صاحب جلال و کرامت .
(2) بعد از آن دو رکعت و تیره را نشسته بگزاری و ایستاده گزاردن آن نیز جایز است، و مشهور در آن نشسته گزاردن است، و بعضی از علماء-

رضوان اللّه علیهم- نشسته گزاردن این دو رکعت را افضل از ایستاده گزاردن می‌دانند.

[بیان نماز وتیره
(3) و روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
رکعتان بعد العشاء کان ابی یصلّیهما و هو قاعد، و انا اصلّیهما و انا قائم.
یعنی: «دو رکعت بعد از عشا را پدرم نشسته می‌گزاردند و من آن را ایستاده می‌گزارم». (4) و عمل ما در گزاردن این دو رکعت بر قول مشهور است.
و وقت آن می‌کشد تا وقت نماز عشا، و بعد از نصف شب قضا می‌شود.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 326
(1) و افتتاح آن را به تکبیرات هفتگانه و ادعیه ثلاثه کن، و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه بخوان، و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره توحید بخوان، و بعد از فارغ شدن دعا کن به آنچه خواهی و حاجت خود را در خواست کن از حضرت الهی.

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]

(2)

«و لا تؤمنّا مکرک»

مراد آنست که مرا از مکر خود ایمن مگردان، و نسبت به من عمل استدراج مکن که به ازاء هر تقصیری و معصیتی که از من در وجود آید نعمتی و عافیتی کرامت فرمائی تا باعث غفلت من شود و از خوف تو ایمن گردم و از ندامت و پشیمانی فراموش کنم تا آنکه اجل موعود در رسد و من مستحقّ عذاب و عقاب گردیده باشم، و ذلک هو الخسران المبین نعوذ باللّٰه منه.

«و لا تؤیسنا من روحک»

- به فتح راء بی‌نقطه-، به معنی من رحمتک است. و روح در اصل لغت به معنی راحت است، و اینجا مراد رحمت است.

«و اسبغ علیّ من حلال رزقک»

. یعنی: وسیع گردان بر من رزق حلال را.

و چون تضمین شده است در اسباغ معنی افاضه، به اعتبار آن متعدّی شده است به «علی» و الّا قیاس آنست که متعدّی بنفس باشد.

«و لا تعنّنی»

- به عین بی‌نقطه و دو نون که نون اول مشدّد است- مأخوذ از «عنای» به فتح عین است که به معنی تعب و مشقّت است؛ یعنی: مرا در طلب رزق غیر مقدّر به تعب و مشقّت مینداز، چنانچه گفته‌اند:

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاد کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

و ما حصل معنی آنکه: مرا ملهم گردان که از طلب این قسم روزی که برای من مقدّر نباشد اعراض نمایم و در پی آن نباشم.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 327

(1)

«و خذ لنفسک رضی من نفسی»

یعنی: نفس مرا راضی گردان به آنچه وارد می‌شود به تقدیر تو بر آن.

مترجم گوید: «بباید دانست که تفسیر این فقره بنا بر آنچه مصنّف- قدّس سرّه- ذکر کرده‌اند بقدر دور است، و آنچه به خاطر یکی از فضلا- طاب ثراه- رسیده شاید به صواب اقرب باشد و آن اینست که: می‌باید معنی این فقره:

خذ لنفسک منّی ما ترضی به عنّی

باشد یعنی: بگیر به جهت نفس خود از من آنچه راضی شوی به آن از من. چنانچه در قنوت وتر عبارتی خواهد آمد که اشعار بر آن دارد و آن اینست که:
و ها انا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرّضا حتّی ترضی، لک العتبی
- و اللّه أعلم».
(2)
«و اهل حزانتی»
- به حاء بی‌نقطه مضمومه و زاء نقطه‌دار-، مراد اهل و عیال است که از برای ایشان این کس محزون و غمناک می‌شود.
«و اجعلنی فی کنفک»
مراد از کنف- به فتح نون- حرز و پناه است که آدمی از شداید و مصائب پناه به او می‌برد و ملتجی به او می‌شود.
«و حیاطتک»
- به حاء بی‌نقطه مکسوره-، به معنی حفظ و تعهّد است.
«و ذمّتک»
به معنی عهدک و کفالتک و ضمانک.
«أدرأ بک فی نحور اعدائی»
ادرأ- به دال و راء بی‌نقطه- در وزن و در معنی مثل ادفع است، و از جهت مناسبت متضمّن معنی اضرب و اطعن است. و نحور- به ضم نون- جمع نحر است، و نحر موضع قلاده را گویند.
«أَخْذَ عَزِيزٍ» مراد به عزیز در این مقام، غالب است.
«و النّقم و لزوم السّقم»
اولی و انسب درین مقام آنست که سقم- به فتح سین بی‌نقطه و فتح قاف- خوانده شود تا مناسب لفظ نقم باشد، و اگر چه به ضم سین و سکون قاف نیز آمده است.

(1)
«و ما طغی به الماء لغضبک»
طغی- به طاء بی‌نقطه و غین نقطه‌دار- از طغیان که به معنی در گذشتن از حدّ و اندازه است، و مراد اینجا یعنی: از من کناره گردان آنچه موجب هلاکت به آب می‌شود به سبب غضب و سخط او جلّ شأنه «1».
«و ما عتت به الرّیح عن امرک»
عتت- به عین بی‌نقطه و به دو تاء به دو نقطه فوقانیّه- مأخوذ از «عتوّ» است که به معنی در گذشتن از حدّ است، و مراد اینجا یعنی: از من دور گردان آنچه به سبب آن باد از حدّ و اندازه در می‌گذرد در گذشتنی که صادر می‌شود از امر تو به او نسبت به آن چیز.

«و عیل به صبری»
- به عین بی‌نقطه و یاء به دو نقطه زیرین- به صیغه مجهول از «عال» است که به معنی غلبه کردن است، یعنی: صبر من مغلوب شده است و طاقت صبر کردن نمانده است.
«الّذی لا یمنّ به سواک»
یعنی: سؤال می‌کنم از تو امری را که به غیر از تو دیگری قدرت ندارد بر بخشیدن آن به من و منّت نهادن به آن بر من، مانند مسألت آمرزش گناهان و خلود در جنان. و ما حصل کلام بلاغت انتظام آنکه:
در خواست می‌کنم از تو آمرزش گناهان و جاوید بودن در جنان را، و به غیر از تو کرا قدرت بر این قسم امری است که به من عطا تواند کرد و منّت بر من تواند نهاد؟
«یا سابغ النّعم»
مراد به سبوغ نعمت گشادگی و وسعت آنست چنانچه قبل ازین دانستی. و این فقره از قبیل وصف است به حال متعلّق چنانچه در «بَدِیعُ السَّماواتِ»* اشعاری به آن شده.
«یا باری النّسم»
باری به معنی خالق است، و نسم- به نون و سین

---

(1) در اینجا مترجم جمله را نقل به معنی کرده ولی ضمیر غائب را به مخاطب تبدیل ننموده، و باید: «به سبب غضب و سخط تو» می‌گفت.

بی‌نقطه مفتوحتین- جمع نسمه- به دو فتحه- است و مراد از آن انسان است، و اطلاق آن بر مملوک نیز می‌کنند خواه مرد باشد و خواه زن. و ممکن است که درین مقام مراد از جمیع خلایق باشد از آدمی و غیر آدمی.

باب پنجم در آنچه از وقت خواب تا نصف شب مشغول به آن باید بود

اشاره

باب پنجم در آنچه از وقت خواب تا نصف شب مشغول به آن باید بود
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 333
(1) باب پنجم در آنچه از وقت خواب تا نصف شب مشغول به آن باید بود

[مقدمه

[استحباب وضو ساختن برای خواب

(2) اول چیزی که در نزد اراده خواب کردن به عمل باید آورد وضو ساختن است، (3) چه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:

من تطهّر ثمّ أوى الى فراشه بات و فراشه کمسجده.

یعنی: «هر کس که وضو سازد و به جامه خواب خود درآید آن جامه خواب چون مسجد او باشد».

(4) و ذکر کرده‌اند علماء ما- رضوان اللّٰه علیهم- که قادر بر استعمال آب را جایز است تیمّم ساختن از برای خواب مثل تیمّم ساختن از برای نماز میّت.

[تیمم برای خواب افضل از وضو است
مترجم گوید: «صاحب «شارع نجات» «1» در کتاب مذکور ذکر کرده است

---

(1) از مرحوم محقق داماد فیلسوف معروف، و در اصول و فروع دین به زبان فارسی است.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 334

که از برای خواب کردن مطلقا وضو سنّت است، و غایت درین وضو وقوع خواب است بر صفت کمال چنانچه در «عیون المسائل» «1» بیان آن شده است، و تیمّم اینجا افضل است از وضو با وجود آب و تمکّن از استعمال مثل تیمّم از برای نماز جنازه. و نیّت تیمّم چنین کند که: اتیمّم للنّوم لوقوعه علی الوجه الکامل- و اللّه الموفّق».

(1) و از جمله اعمال سنّتی که در وقت خواب بعمل باید آورد خواندن سوره توحید و سوره جحد است، چه روایت کرده است آن را رئیس المحدثین در کتاب مذکور به سند صحیح. (2) و نیز وارد شده است از ارباب عصمت- سلام اللّه علیهم- که سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را در وقت خواب کردن صد مرتبه باید خواند، (3) چنانچه روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به طریق صحیح از ابی اسامه که گفت: شنیدم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که فرمودند:

من قرأ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مائة مرّة حین یأخذ مضجعه غفر له ما قبل ذلک خمسین عاما.

یعنی: «هر کس که در حین در آمدن به جامه خواب سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را صد بار بخواند آمرزیده شود گناهان پنجاه ساله او».

(4) و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور هم از آن حضرت علیه السّلام که فرموده‌اند که: گفت رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله و سلّم:

من قرأ «أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ» عند النّوم و فی فتنة القبر.

یعنی: «هر کس که سوره أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ را در نزد خواب کردن بخواند از فتنه قبر محفوظ ماند».

(5) و سزاوار آنست که چون به جامه خواب در آئی تبرّک جوئی به خواندن این دعائی که (6) روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به طریق صحیح از محمّد بن مسلم که گفت: گفت مرا ابو جعفر علیه السّلام:

اذا توسّد الرّجل یمینه فلیقل:

بسم اللّه، اللّهمّ انّی اسلمت نفسی الیک، و وجّهت وجهی الیک، و

(1) این کتاب نیز از مرحوم محقق داماد است. «الذریعة» ج 13 ص 4 و ج 15 ص 382.

فوّضت امری الیک، و الجأت ظهری الیک، توکّلت علیک، رهبة منک و رغبة الیک، لا ملجأ و لا منجا منک الّا الیک، آمنت بکتابک الّذی انزلت، و برسولک الّذی ارسلت.

(1) [بنام خدا، خداوندا خودم را تسلیم تو کردم، و رویم را به سوی تو گرداندم، و کارم را به تو واگذاردم، و پشتم را به تو پناه دادم، بر تو توکل نمودم، هم از روی ترس از تو و هم از روی گرایش به تو، پناهگاه و گریز گاهی از تو جز به سوی تو نیست، به کتابت که نازل کردی و به پیامبرت که فرستادی ایمان آوردم .

ثمّ تسبّح تسبیح الزّهراء علیها السّلام

- هذا آخر الحدیث. یعنی: هر گاه کسی به جامه خواب در آید و بر پهلوی راست بخوابد باید که این دعائی که مذکور شد بخواند، و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- بگوید.

(2) و باید دانست که استحباب تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- بنا بر مشهور مخصوص دو وقت است یکی بعد از هر نماز، و دیگری در وقت خواب. و ظاهر روایت که وارد است به استحباب گفتن تسبیح در وقت خواب کردن مقتضی تقدیم تسبیح است بر تحمید، و ظاهر روایت صحیحه که وارد است در مطلق گفتن تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- مقتضی تأخیر تسبیح است از تحمید.

و مناسب نمود گسترانیدن و پهن ساختن کلام درین مقام بعون ملک وهّاب و اگر چه خارج است از وضع کتاب.

پس می‌گوئیم ما که: اختلاف کرده‌اند علماء ما- رضوان اللّه علیهم- در باب تقدیم تسبیح بر تحمید با وجود اتّفاق ایشان بر ابتداء به تکبیر، چنانچه صحیحه محمّد بن سنان که از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است مصرّح به آن است که ابتدا به تکبیر است. و بنا بر مشهور که در تعقیبات نماز عمل بر آنست تقدیم تحمید است بر تسبیح، و رئیس المحدثین و پدر او علیّ بن بابویه و ابن جنید قائل شده‌اند به تأخیر تحمید از تسبیح.

(1) و روایات که از ائمّه اطهار علیهم السّلام در این باب اشتهار یافته است بحسب ظاهر خالی از اختلاف نیست، و روایت معتبره که ظاهر آن دلالت دارد بر تقدیم تحمید بر تسبیح و شامل است باطلاقها بر آنکه بعد از نماز گفته شود و در وقت خواب نیز بعمل آورده شود (2) روایتی است که

روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» به سند صحیح از محمّد بن عذافر که گفت:
دخلت مع ابی علی ابی عبد اللّه علیه السّلام فسأله ابی عن تسبیح الزّهراء علیها السّلام فقال: «اللّه اکبر» حتّی احصی اربعا و ثلاثین مرّة. ثمّ قال: «الحمد للّه» حتّی بلغ سبعا و ستّین. ثمّ قال: «سبحان اللّه» حتّی بلغ مائة مرّة یحصبها بیده جملة واحدة.
(3) خلاصه کلام محمّد بن عذافر آنکه: «درآمدم من با پدرم به خدمت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام پس پدرم پرسید از کیفیّت تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- پس آن حضرت در مقام بیان آن در آمده، اللّه اکبر گفتند تا آنکه سی و چهار مرتبه شمردند، بعد از آن الحمد للّه گفتند تا آنکه به شصت و هفت مرتبه رسید، بعد از آن سبحان اللّه گفتند تا آنکه صد مرتبه تمام شد، و می‌شمردند به دست مبارک خود تکبیر و تحمید و تسبیح را جملة واحدة».
(4) و روایتی که ظاهرش دلالت دارد بر تقدیم تسبیح بر تحمید و مخصوص است به آنکه در نزد خواب بعمل آورده شود (5) روایتی است که روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از امام المتّقین امیر المؤمنین علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند شخصی از بنی سعد را:
الا احدّثکم عنّی و عن فاطمة؟ انّها کانت عندی فاستقت بالقربة حتّی اثّر فی صدرها، و طحنت بالرّحی حتّی مجلت یداها، و کسحت البیت حتّی اغبرّت ثیابها، و اوقدت تحت القدر حتّی دکنت ثیابها، فاصابها

من ذلک ضرر شدید، فقلت لها: لو اتیت اباک فسألته خادما یکفیک حرّ ما انت فیه من العمل. فأتت النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فوجدت عنده احداثا فاستحیت و انصرفت، فعلم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انّها جاءت لحاجة، فغدا علینا و نحن فی لحافنا، فقال: السّلام علیکم، فسکتنا و استحیینا لمکاننا، ثمّ قال: السّلام علیکم، فسکتنا و استحیینا لمکاننا، ثمّ قال: السّلام علیکم، فخشینا ان لم نردّ علیه ان ینصرف- و قد کان یفعل ذلک یسلّم ثلاثا فان اذن له و الّا انصرف-، فقلت: و علیک السّلام یا رسول اللّه ادخل.
فدخل و جلس عند رؤوسنا و قال: یا فاطمة ما کانت حاجتک امس عند محمّد؟ فخشیت ان لم تجبه ان یقوم، فأخرجت رأسی، فقلت: و اللّه انا اخبرک یا رسول اللّه، انّها استقت بالقربة حتّی اثّر فی صدرها، و جرّت بالرّحی حتّی مجلت یداها، و کسحت البیت حتّی اغبرّت ثیابها، و اوقدت تحت القدر حتّی دکنت ثیابها، فقلت لها: لو اتیت اباک فسألته خادما یکفیک حرّما انت فیه من هذا العمل.

فقال صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: أ فلا اعلّمکما ما هو خیر لکما من الخادم؟! اذا اخذتما منامکما فکبّرا اربعا و ثلاثین تکبیرة، و سبّحا ثلاثا و ثلاثین، و احمدا ثلاثا و ثلاثین. فأخرجت فاطمة علیها السّلام رأسها و قالت: رضیت عن اللّٰه و رسوله، رضیت عن اللّٰه و رسوله.
خلاصه کلام بلاغت انتظام امام علیه السّلام آنکه: (1) «خبر دهم شما را از خود و از فاطمه؟ بدرستی که آن خاتون حجله عصمت در خدمت من «1» چندان آب به مشک آورده بود که اثر ریسمان مشک بر سینه او ظاهر گردیده بود، و آنقدر دستاس کرده بود که دستهای مبارک او آبله بر آورده بود، و چندان خانه را جاروب کشیده بود که

---

(1) عبارت متن کانت عندی است، یعنی: در خانه من بود.

رختهای او غبار آلود شده بود، (1) و آنقدر آتش در ته دیگ افروخته بود که جامه‌های او از اثر دود سیاه گشته بود، و از سبب این مشقّتها ضرر سختی به او رسیده بود، پس من به او گفتم: چه شود که پیش پدر بزرگوار خود روی و از او درخواست خادمی کنی تا کفایت تعب و مشقّت تو کند، و تو را نباید این قدر مشقّت کشید. پس فاطمه علیها السّلام متوجّه مقرّ کرامت حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم شد دید که در نزد آن حضرت مردم بسیاری را از جوانان مجتمع‌اند و از کلام دررفرجام ایشان منتفع می‌شوند، حیا مانع آن بلقیس حجره تقدیس شد که سؤال کند و طلب خادم نماید، سؤال نکرده بازگشت، و چون حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله دیدند که فاطمه علیها السّلام آمده بازگشت، دانستند که به حاجتی آمده بود، پس روز دیگر وقت صبح خواجه کونین حجره مادر سبطین را به نور حضور وافر السّرور آرایشی تمام دادند، و ما در آن وقت در زیر لحاف خود بودیم، پس آن حضرت گفتند: السّلام علیکم. ما از شرمندگی جواب ندادیم، مرتبه دیگر گفتند: السّلام علیکم. باز از شرمندگی سکوت کردیم، مرتبه سیّم گفتند: السّلام علیکم. پس از ترس آنکه مبادا جواب نگوییم و جناب ایشان بر گردند- چه حضرت رسالت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را عادت آن بود که چون به جایی می‌آمدند سه مرتبه سلام می‌کردند، اگر درین سه مرتبه جواب می‌شنیدند داخل می‌شدند، و اگر جواب نمی‌شنیدند بازمی‌گشتند- پس گفتم: و علیک السّلام یا رسول اللّٰه درآیید.
آن حضرت درآمده بالای سر ما نشستند و گفتند: ای فاطمه دیروز چه حاجت نزد محمّد داشتی؟ من ترسیدم که مبادا فاطمه از شرمندگی جواب ندهد و آن حضرت برخاسته برود، من سر خود از زیر لحاف بر آوردم و گفتم: به خدا قسم که من خبر می‌دهم تو را ای رسول خدای که فاطمه چندان آب به مشک آورده که اثر ریسمان آن بر سینه او ظاهر گردیده، و

آنقدر دستاس کرده که دستهای او آبله بر آورده، و چندان خانه را جاروب کشیده که رختهای او غبارآلود شده، و آنقدر آتش در ته دیگ افروخته که جامه‌های او از اثر دود سیاه گشته، پس من به او گفتم که: چه شود که پیش

پدر عالیمقدار خود روی و در خواست خادمی کنی که کفایت تعب و مشقّت تو کند، و ترا نباید این قدر تعب کشید. (1) پس حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: آیا نمی‌خواهید که بیاموزم شما را چیزی که بهتر از خادم باشد برای شما؟ هر گاه که شما به جامه خواب درآئید سی و چهار مرتبه اللَّه اکبر بگوئید، سی و سه مرتبه سبحان اللَّه، و سی و سه مرتبه الحمد للَّه.

بعد از آن فاطمه علیها السّلام سر مبارک خود از زیر لحاف بر آوردند و فرمودند: راضی شدم از خدای تعالی و رسول او، راضی شدم از خدای تعالی و رسول او به آنچه ایشان بهتر دانسته‌اند».

[تفسير مفردات حديث شريف
(2) مناسب نمود درين مقام توضيح بعضى از الفاظ كه اين حديث متضمّن آنست و محتاج به بيان است.
«حتّى مجلت يداها»
مجلت- به فتح جيم و كسر جيم- هر دو آمده است، و مراد از آن آبله است كه از شدت كار كردن در دستها بهم مى‌رسد.
«و كسحت البيت»
- به سين و حاء بى‌نقطه- به معنى جاروب كشيدن خانه است.
«و دكنت ثيابها»
- به دال بى‌نقطه و كاف مكسوره و نون بعد از كاف-، سياه شدن و چركين گشتن رخت است.
«لو اتيت اباك»
جواب لو در كلام محذوف است به سبب دلالت مقام بر آن، و كلام درين تقدير است كه: لو اتيت اباك فسألته خادما يكفيك حرّما انت فيه من العمل لأعطاك.
«فسألته خادما»
خادم را اطلاق مى‌كنند بر غلام و كنيز، و تذكير و تأنيث در آن مساوى است، و اطلاق خادمه- به تا- بر جاريه غلط است.
«يكفيك حرّ ما انت فيه»
حرّ- به حاء و راء بى‌نقطه- به معنى تعب و شدت
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 340
است. (1)
«وجدت عنده احداثا»
عرب گويد: رجل حدث- به فتح دال بى‌نقطه- اى شابّ، يعنى مرد جوان، و احداث جمع آنست.
مترجم گويد: «در حاشيه كتابى به نظر احقر رسيده كه لفظ مذكور را يكى از فضلا چنين تصحيح نموده گفته است كه: صواب آنست كه حدّاثا باشد نه احداثا چنانچه در اكثر نسخ «من لا يحضره الفقيه» است و موافق است به آنچه در «نهايه اثيريّه» مذكور است كه گفته: و حديث فاطمة عليها السّلام انّها جاءت الى النّبىّ صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم فوجدت عنده حدّاثا اى جماعة يتحدّثون.
يعنى: «بدرستى كه آمد حضرت فاطمه عليها السّلام به سوى حضرت رسالت صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم پس يافت در نزد آن حضرت جماعتى

را كه با هم سخن مى‌گفتند». و حدّاث جمع است بر غير قياس حملا على نظيره مثل سامر و سمّار، و مراد از سمّار نيز محدّثون است يعنى سخن‌كنندگان- و اللَّه أعلم بكلام أوليائه».
(2) و مخفى نماند كه اين روايت صريح نيست در تقديم تسبيح بر تحميد چرا كه واو عطف بر قول أصحّ از براى افاده مطلق جمع است و دلالت بر ترتيب و تعقيب ندارد، يعنى واو عطف زياده بر جمع شدن معطوف و معطوف عليه در حكم دلالت ندارد چنانچه در اصول مبيّن شده، پس دلالت آن بر تقديم تسبيح بر تحميد در معرض منع است، بلى اين قدر هست كه ظاهر تقديم لفظى مقتضى ترتيب است، نهايتش مثبت مدّعا نيست و همچنين روايت سابقه نيز صريح نيست در تقديم تحميد بر تسبيح زيرا كه كلمه «ثمّ» كه در متن حديث واقع است كلام راوى است نه تتمّه حديث، پس چيزى كه مى‌ماند همان ظاهر تقديم لفظى است، و دلالت ظاهرى تقديم لفظى چنانچه مذكور شد مثبت مدّعا نيست پس منافات در ميانه روايات بحسب ظاهر است و سزاوار است حمل روايت دوم بر روايت اول به واسطه صحّت سند و معتضد بودن آن به بعض ديگر از روايات ضعيفه
(3) چنانچه روايت كرده است ابو بصير از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام كه آن حضرت فرموده‌اند كه
فى تسبيح الزّهراء عليها السّلام: تبدأ بالتّكبير اربعا و ثلاثين، ثمّ
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 341
التّحميد ثلاثا و ثلاثين، ثمّ التّسبيح ثلاثا و ثلاثين.
(1) «يعنى در تسبيح زهرا عليهما السّلام «1» ابتدا به تكبير كرده سى و چهار مرتبه تكبير بگوى، پس از آن سى و سه مرتبه تحميد، پس از آن سى و سه مرتبه تسبيح». (2) و اين روايت صريح است در تقديم تحميد بر تسبيح و مؤيّد است به ظاهر لفظ روايت صحيحه، پس حمل كرده مى‌شود روايت دوم بر خلاف ظاهر لفظش از براى آنكه منافاتى كه در ميانه روايات است بر طرف شود چنانچه گفتيم. پس اگر گوئى: ممكن است كه عمل به ظاهر هر دو روايت كرده شود به آنكه حمل كنيم روايت اول را كه متضمّن تقديم تحميد است بر تسبيح بر آنكه بعد از نماز گفته شود، و روايت دوم را كه متضمّن تقديم تسبيح است بر تحميد بر آنكه در وقت اراده خواب خوانده شود، پس درين صورت عمل به ظاهر هر دو روايت كرده‌ايم و احتياج نيز نداريم به اينكه روايت دوم را از ظاهر خود بر گردانيم و ارتكاب غير ظاهر كنيم، پس چرا ازين احتمال عدول كرده و قائل به اين احتمال نشده‌اى؟
جواب مى‌گوئيم كه: از روى تتبّع و استقرا ظاهر شده كه كسى فرق نكرده است ميانه تسبيحى كه بعد از نماز خوانده مى‌شود و ميانه تسبيحى كه در وقت اراده خواب گفته مى‌شود بلكه آنچه از تتبّع ظاهر مى‌شود آنست كه

هر یک از فریقین که قائلند به تقدیم تحمید و تأخیر آن قائلند به آن مطلقا خواه این تسبیح بعد از نماز واقع شود و خواه در وقت اراده خواب بعمل آید، پس قائل به تفصیل شدن، احداث قول ثالث باشد در مقابل اجماع مرکّب، و کسی که قائل به قول ثالث شود خرق اجماع مرکّب کرده باشد.

---

(1) ظاهرا فی تسبیح الزّهراء کلام مؤلف یا ابو بصیر است، و سخن امام علیه السّلام از تبدأ شروع می‌شود. بنا بر این، ترجمه چنین می‌شود: آن حضرت در مورد تسبیح زهرا علیها السلام فرموده‌اند که: ابتدا به تکبیر کرده ...

(1) و امّا آنچه گفته‌اند که: احداث قول ثالث گاهی ممتنع است که لازم آید از احداث آن رفع آن چیزی که امّت بر آن اجماع کرده باشند چنانچه اگر کسی گوید که: ردّ بکر موطوءة می‌توان کرد به سبب عیب، مجّانا یعنی رایگان بی‌آنکه ارش داده شود، درین صورت مخالفت فریقین کرده خواهد بود چرا که اتّفاق کلّ بر عدم آنست، چه فرقه‌ای قائلند که ردّ بکر موطوءة می‌توان کرد به سبب عیب، به شرط آنکه ارش بکارت داده شود، و فرقه‌ای دیگر بر آنند که ردّ بکر موطوءة نمی‌توان کرد مطلقا، پس قول به ردّ آن مجّانا مخالفت [و] خرق اجماع مرکّب است و این جایز نیست، به خلاف آنکه چنین نباشد مثل کسی که قائل به فسخ نکاح شود به بعض عیوب خمسه بدون بعضی دیگر، درین صورت مخالفت اجماع مرکّب نخواهد بود چرا که فرقه‌ای قائلند به فسخ نکاح به عیوب خمسه، و فرقه‌ای دیگر بر آنند که فسخ نکاح به عیوب خمسه نمی‌شود، پس قائل به فسخ نکاح به بعض عیوب خمسه بدون بعض دیگر شریک خواهد بود به هر دو فرقه، در این صورت مخالفت اجماع مرکّب حاصل نیست.
و ما نحن فیه از قبیل قول به صحّت بیع غایب و عدم قتل مسلم به ذمّی است زیرا که جماعتی می‌گویند که: بیع غایب صحیح است و قتل مسلم به ذمّی نیز صحیح، و فرقه‌ای دیگر می‌گویند که: بیع غایب و قتل مسلم به ذمّی هیچ کدام صحیح نیست، و کسی که قائل شده است به آنکه بیع غایب صحیح است و قتل مسلم به ذمّی صحیح نیست با هر کدام از فریقین شریک است. و مسأله تسبیح نیز ازین قبیل است، و ما بیان کردیم که رفع اجماع مرکّب نمی‌شود، پس قائل به تفصیل شدن قصوری در مدّعی نداشته باشد.
در جواب آن می‌گوییم که: این تفصیل بر مذهب عامّه مستقیم است، امّا بنا بر مذهب خاصّه چنانچه مقرّر نموده‌اند که حجّیّت اجماع مسبّب است از

کشف آن از دخول معصوم، این جواب وجهی ندارد، (1) زیرا که مخالفت

اجماع حاصل شده است اگر چه، قائل این قول را با هر کدام از شطرین شطری موافق باشد، و برین قیاس کن مثال بیع و قتل را- و اللّٰه اعلم.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 344

فصل [اول [در آداب خوابیدن

اشاره

فصل [اول [در آداب خوابیدن
(1) و سزاوار آنست که خواب کردن تو بر پهلوی راست تو باشد زیرا که این نوع خواب کردن خواب مؤمنان است، (2) چنانچه روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند صحیح از احمد بن اسحاق که گفت:
قلت لأبی محمّد یعنی الحسن العسکریّ علیه السّلام: جعلت فداک انّی مغتمّ لشیء یصیبنی فی نفسی و قد اردت ان اسأل اباک علیه السّلام عنه فلم یقض لی ذلک. فقال:
و ما هو یا احمد؟ فقلت: روی لنا عن آبائک علیهم السّلام: انّ نوم الأنبیاء علی أقفیتهم، و نوم المؤمنین علی ایمانهم، و نوم المنافقین علی شمائلهم و نوم الشّیاطین علی وجوههم. فقال علیه السّلام: کذلک هو. فقلت:
یا سیّدی فانّی اجهد ان انام علی یمینی فما یمکننی و لا یأخذنی النّوم علیها.
فسکت ساعة ثمّ قال: یا احمد ادن منّی، فدنوت منه، فقال ادخل یدک تحت ثیابک، فأدخلتها، فاخرج یده من تحت ثیابه فمسح بیده الیمنی علی جانبی الایسر، و بیده الیسری علی جانبی الایمن ثلاث مرّات.
قال احمد: فما اقدر ان انام علی یساری منذ فعل ذلک بی علیه السّلام، و
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 345
لا یأخذنی علیها نوم اصلا.
خلاصه کلام احمد بن اسحاق- رضی اللَّه عنه- آنکه: (1) «گفتم به امام حسن عسکری علیه السّلام که: جان من فدای تو باد بدرستی که غمگینم از جهت چیزی که به خاطرم رسیده است و می‌خواستم که از پدر بزرگوار تو سؤال کنم میسّر نشد که از او بپرسم، پس آن حضرت فرمودند: چه چیز است آن ای احمد؟ گفتم: از پدران تو علیهم السّلام به ما چنین روایت کرده‌اند که: خواب کردن پیغمبران بر پشت است، و خواب کردن مؤمنان بر پهلوی راست، و خواب کردن منافقان بر پهلوی چپ، و خواب کردن شیاطین بر روی. آن حضرت فرمودند: آری چنین است.
پس گفتم: ای سیّد من بدرستی که من هر چند جهد می‌کنم که بر جانب دست راست بخوابم نمی‌توانم و بر آن جانب مرا خواب نمی‌گیرد. پس آن حضرت ساعتی سکوت نمودند، و بعد از آن فرمودند: ای احمد نزدیک من شو، پس من نزدیک به آن حضرت شدم، فرمودند: دست خود را در زیر جامه‌های خود کن، من دست خود را در زیر جامه‌های خود کردم، پس آن حضرت دست مبارک خود را از زیر رختهای خود بیرون آوردند، و دست راست مبارک خود را بر جانب چپ من، و دست چپ مبارک خود را بر جانب راست من سه مرتبه کشیدند.

پس احمد بن اسحاق گفت: از آن وقتی که امام علیه السّلام دست مبارک خود را بر من کشیدند دیگر نتوانسته‌ام که بر جانب دست چپ خود خواب کنم و اصلا مرا بر آن جانب خواب نمی‌گیرد».

[دعای وقت خواب

[دعای وقت خواب
(2) و از جمله دعاهائی که در وقت خواب کردن باید خواند آن چیزی است که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به طریق صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق- علیه الصّلاة و السّلام- که آن حضرت فرموده‌اند:
من قال حین یأخذ مضجعه ثلاث مرّات:
«الحمد للَّه الّذی علا فقهر، و الحمد للَّه الّذی بطن فخبر، و الحمد للَّه
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 346
الّذی ملک فقدر، و الحمد للَّه الّذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ*.»
(1) [سپاس خدایی را که برتر است پس قاهر است، و سپاس خدایی را که باطن است پس آگاه است، و سپاس خدایی را که حکومت دارد پس قادر است، و سپاس خدایی را که مردگان را زنده سازد و زندگان را بمیراند، و او بر هر چیز تواناست .
خرج من الذّنوب کیوم ولدته امّه.
خلاصه کلام بلاغت فرجام امام علیه السّلام آنکه: «هر کس این دعا را که مذکور شد در وقتی که به جامه خواب در می‌آید سه مرتبه بخواند بیرون آید از گناهان مانند روزی که از مادر متولّد شده باشد».
مترجم گوید:
«خرج من الذّنوب»
، ذنوب- به ضمّ ذال نقطه دار- جمع ذنب است- به فتح ذال و سکون نون- به معنی گناه، و فعل آن أذنب می‌آید. قال فی «الصّحاح»: الذّنب الجرم، و قد اذنب الرّجل. و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره است چه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان و خلاصی از تبعات آن به بیرون آمدن شخص از خانه یا امثال آن، کلام از قبیل استعاره مصرحه تبعیّه است.
و می‌تواند بود که تشبیه شده باشد گناهان به جامه و پیراهن و امثال آن، کنایه از آنکه چنانچه آنها بدن را فرا می‌گیرند گناهان نیز احاطه به این کس می‌کنند، چنانچه کلام مجید به آن ناطق است که: أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ. «1» و کلام استعاره بالکنایة باشد، و ذکر خروج تخییل آن- و اللَّه أعلم».
(2) و روایت کرده است در کتاب مذکور از حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله که آن حضرت فرموده‌اند:
من قرأ هذه الآیة عند منامه:
«قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ

رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.» «2»

---

(1) سوره بقره: 2- آیه 81.
(2) سوره کهف: 18- آیه 110.

(1) [بگو من بشری مثل شمایم، به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است، پس هر کس که امید دیدار پروردگار خود دارد باید عمل شایسته کند و احدی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد].

سطع له نور الی المسجد الحرام حشو ذلک النّور ملائکة یستغفرون له.

خلاصه کلام معجز نظام سیّد انام- علیه و آله الصّلاة و السّلام من اللّه الملک العلّام- آنکه: (2) «هر کس این آیه کریمه را که ذکر یافت در وقت خواب کردن بخواند ساطع شود نوری از جایگاه خواب او تا مسجد الحرام که در میانه آن نور ملائکه باشند که از جهت او استغفار و آمرزش از حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- می‌کرده باشند».

(3) و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:

ما من عبد یقرأ آخر الکهف حین ینام الّا استیقظ فی السّاعة الّتی یرید.

یعنی: (4) «نیست بنده‌ای از بندگان که بخواند آخر سوره مبارکه کهف را در حین خواب کردن و اراده نماید که در فلان ساعت برخیزد مگر آنکه در همان ساعت که می‌خواهد بیدار شود».

(5) و این از جمله اسرار عجیبه مجرّبه است که هیچ کس را در آن شکّی نیست. و مراد به آخر کهف آیه آخر آن سوره است و آن اینست: قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ- الی آخر الآیة که قبل ازین عن قریب سمت گزارش یافت.

[دعای دفع گزیدگی
(6) و هر گاه که ترس از عقرب و امثال آن داشته باشی بگوی آن چیزی را که روایت کرده است در کتاب مذکور از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
من قرأ هذه الکلمات فأنا ضامن ان لا تصیبه عقرب و لا هامّة حتّی یصبح:
«اعوذ بکلمات اللّه التّامّات الّتی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر من شرّ ما ذرأ
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 348
و من شرّ ما برأ، و من شرّ کلّ دابّة هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»
. (1) [پناه می‌برم به کلمات تامه خداوند که هیچ نیکوکار و بدکاری از آنها در نخواهد گذشت از شر آنچه آفریده و خلق نموده، و از شر هر جنبنده‌ای که زمامش بدست اوست، که همانا پروردگارم بر راه راست است .
یعنی: «هر کس تبرّک جوید به خواندن این کلمات کثیر البرکات که مذکور شد من ضامنم او را که نه عقربی و نه هامّه‌ای «1» از هوامّ آسیبی به او رساند تا آنکه صبح را دریابد».

[دعای دفع احتلام
(2) و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور به سند صحیح به جهت دفع احتلام از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
اذا خفت الجنابة فقل فی فراشک:
«اللّهمّ انّی اعوذ بک من الاحتلام، و من شرّ الاحلام، و من ان یتلاعب بی الشّیطان، فی الیقظة و المنام».
(3) [خداوندا پناه می‌برم به تو از احتلام، و از شر خوابهای پریشان، و از اینکه شیطان مرا در بیداری و خواب بازیچه خود قرار دهد].
یعنی: «هر گاه که ترس از جنابت داشته باشی پس بگوی در حالتی که در جامه خواب باشی دعائی را که مذکور شد».

[دعای امن از آوار]
(4) و نیز روایت کرده است به جهت ایمن بودن از فرود آمدن خانه از ثامن ائمّه هدی امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- که آن حضرت فرموده‌اند:
لم یقل احد اذا اراد ان ینام:

---

(1) حیوانات گزنده از قبیل مار و غیره.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 349
إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً «1».
(1) [خداوندا آسمانها و زمین را از فروافتادن نگه می‌دارد، و اگر فرو افتند پس از خدا دیگری قادر بر نگهداری آنها نیست، همانا او بردبار و آمرزنده است .
فسقط علیه البیت.
خلاصه کلام امام علیه السّلام آنکه: «نگفته است کسی هر گاه که اراده خواب کرده باشد این آیه کریمه مذکوره را که خانه بر سر او فرود آمده باشد». کنایه از آنکه هر کس در وقت اراده خواب کردن این آیه مذکوره را بخواند از ترس فرود آمدن خانه ایمن باشد باذن اللّه تعالی.
(2) و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور که: حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هر گاه اراده در آمدن به جامه خواب می‌کرده‌اند تبرّک به خواندن این کلمات می‌جسته‌اند:
باسمک اللّهمّ احیی و باسمک اموت.
[خداوندا به نام تو زنده‌ام، و بنام تو می‌میرم .
و هر گاه بیدار می‌شده‌اند به گفتن این کلمات مبادرت می‌نموده‌اند:
الحمد للّه الّذی احیانی بعد ما اماتنی وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ.
[سپاس خدایی را که مرا زنده ساخت پس از آنکه مرا میرانده بود، و حشر و نشر به سوی اوست .

[دعای وقت خروشیدن خروس
(3) و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند: هر گاه که خروش خروس شنوی بگوی:
سبّوح قدّوس، ربّ الملائکة و الرّوح، سبقت رحمتک غضبک، لا اله الّا انت، سبحانک و بحمدک، عملت سوءا، و ظَلَمْتُ نَفْسِی، فَاغْفِرْ لِی، انّه لا یغفر الذّنوب الّا انت.

---

(1) سوره فاطر: 35- آیه 41.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 350
(1) [بسی منزه و پاک است پروردگار فرشتگان و روح «1»، رحمتت بر غضبت پیشی گرفته، معبودی جز تو نیست، تو را منزه و ستوده می‌دانم، بد کرده‌ام و به خود ستم روا داشته‌ام، پس مرا بیامرز که گناهان را جز تو کسی نیامرزد].

[استحباب سرمه‌کشیدن بهنگام خواب
(2) و از آنچه سزاوار است بعمل آوردن آن در وقت خواب کردن سرمه در چشم کشیدن است، (3) به تحقیق که روایت شده است که حضرت رسالت صلّى اللّه علیه و آله هر گاه که اراده در آمدن به جامه خواب می‌نموده‌اند سرمه در چشم مبارک می‌کشیده‌اند.
(4) و روایت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق «2» علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
من اصابه ضعف فی بصره فلیکتحل سبع مراود عند منامه من الاثمد اربعة فی الیمنی و ثلاثة فی الیسری.
خلاصه کلام بلاغت انتظام امام علیه السّلام آنکه: (5) «هر کس را ضعفی در چشم بهم رسد باید که در وقت خواب کردن هفت میل سرمه به چشم خود کشد، چهار در چشم راست، و سه در چشم چپ».
(6) و هم از آن حضرت روایت شده است که فرموده‌اند:
الکحل عند النّوم امان من الماء الّذی ینزل فی العین.
یعنی: (7) «سرمه در چشم کشیدن در وقت خواب کردن سبب امان است از آبی که در چشم نازل می‌شود».
(8) و روایت شده است که در وقت سرمه‌کشیدن این دعا باید خواند:

[دعای سرمه‌کشیدن
اللّهمّ انّی اسألک بحقّ محمّد و آل محمّد، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تجعل النّور فی بصری، و البصیرة فی دینی، و الیقین فی قلبی

---

(1) در روایت آمده که روح فرشته‌ای است اعظم از ملائکه.
(2) در نسخه خطی و چاپی متن عربی از حضرت رضا علیه السّلام نقل شده است.

و الاخلاص فی عملی، و السّلامة فی نفسی، و السّعة فی رزقی، و الشّکر لک ابدا ما ابقیتنی.
(1) «1»
(2) و روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند حسن از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند: هر گاه کسی خواب سهمناکی ببیند باید که از آن جانبی که خوابیده است بر جانب دیگر بگردد و این آیه کریمه را بخواند: إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ. «2»
(3) [جز این نیست که راز گویی از شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین سازد، و البته ضرری بآنان نتواند رساند جز به اذن خداوند].
بعد از آن بگوید:
عذت بما عاذت به ملائکة اللّه المقرّبون، و انبیاؤه المرسلون، و عباده الصّالحون، من شرّ ما رایت، و من شرّ الشّیطان الرّجیم.
(4) [پناه بردم به آنچه که فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بندگان شایسته خداوند بآن پناه بردند، از شر آنچه دیدم و از شر شیطان رانده شده .

---

(1) ترجمه آن در ص 305 گذشت.
(2) سوره مجادله: 58- آیه 10.

باب ششم در آنچه از نصف شب تا طلوع صبح عمل به آن باید کرد

اشاره

باب ششم در آنچه از نصف شب تا طلوع صبح عمل به آن باید کرد

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 355

(1) باب ششم [در آنچه از نصف شب تا طلوع صبح عمل به آن باید کرد]

(2) و آن در ضمن مقدمه و چند فصل سمت تفصیل می‌یابد.

مقدمه: [در فضیلت نماز شب

اشاره

مقدمه: [در فضیلت نماز شب
(3) بباید دانست که روایات بسیار از ائمّه اطهار- علیهم صلوات اللَّه الملک الجبّار- در باب برخاستن به نماز شب و بیان فضیلت آن نقل شده است، و روایات در این باب متظافر است، (4) از آن جمله روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
شرف المؤمن قیامه باللّیل، و عزّه استغناؤه عن النّاس.
یعنی: «شرف مؤمن بر پای بودن اوست در شب که کنایه از نماز شب است، و عزّت او استغنای اوست از مردم».
(5) و همچنین روایت کرده است در کتاب مذکور به سند حسن از عبد اللَّه بن سنان که گفت: شنیدم از ابا عبد اللَّه علیه السّلام که آن حضرت می‌فرمودند:
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 356
ثلاث هنّ فخر المؤمن و زینته فی الدّنیا و الآخرة: الصّلاة فی آخر اللّیل، و یأسه ممّا فی ایدی النّاس، و ولایة الامام من آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله.
(1) یعنی: «سه چیز است که آن فخر مؤمن و زینت اوست هم در دنیا و هم در آخرت: نماز کردن در آخر شب، و ناامید بودن از آنچه در دست مردم است، و تولّی نمودن به امام معصوم از آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم».
(2) و همچنین روایت کرده است در کتاب مذکور به سند حسن هم از آن حضرت علیه السّلام در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ «1» که آن حضرت فرموده‌اند: یعنی قلیلی از شبها بوده است که فوت می‌شده است نماز شب متّقین که نمی‌توانستند در آن شبها قیام به آن نمود.
مترجم گوید: «بباید دانست که مصنّف- طاب ثراه- در حاشیه ذکر کرده است که آیه وافی هدایه مذکوره در سوره مبارکه ذاریات چنین است که:
إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ* آخِذِینَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُحْسِنِینَ* کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ* وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ.
معنی آیه- و اللَّه أعلم- آنکه: «بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز در بوستانها باشند و چشمه‌های روان جاری باشد در آن، پذیرندگان و فراگیرندگان آن چیز را که به فضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان، بدرستی که ایشان بوده‌اند پیش از دخول بهشت

نیکوکاران، که در شب اندک خواب کردندی، و بودند که به سحرها طلب آمرزش می‌کردند» که گویا همه شب تا سحر ارتکاب جرایم نموده‌اند، یعنی به طاعت و بیداری شب مغرور نبوده‌اند.

---

(1) سوره ذاریات: 51- آیه 17.

طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم ار مدد علّت عصیان نشود

و ارباب تفسیر «هجوع» را به خواب قلیل تفسیر کرده‌اند. و در لفظ «ما» چند وجه گفته‌اند: اول آنکه: زایده‌اش دانسته‌اند. دوم و سیّم آنکه ماء مصدری و ماء موصوله‌اش گفته‌اند، ای کانوا قلیلا من اللّیل هجوعهم، او الّذی یهجعون فیه.

و رفع مصدر یا موصول بر فاعلیّت است به قلیلا. و جایز نیست که ماء نافیه باشد زیرا که ما بعد ماء نافیه عمل در ما قبلش نمی‌کند، و اگر چنانچه ماء نافیه باشد هر آینه حمل بر نفی کردن صحیح باشد «1»- فتأمّل».

(1) و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور:

انّه جاء رجل الی امیر المؤمنین علیه السّلام فقال: انّی قد حرمت صلاة اللّیل. فقال امیر المؤمنین علیه السّلام انت رجل قد قیّدتک ذنوبک.

یعنی: (2) «بدرستی که شخصی به خدمت امام المتّقین امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و گفت که:

مدتی شده است که از نماز شب گزاردن محروم شده‌ام، پس آن حضرت در مقام جواب او درآمده فرمودند: تو مردی هستی که گناهان تو ترا به قید در آورده است و مانع از نماز شب شده است» کنایه از آنکه گناه کردن در روز باعث محرومی از نماز شب است.

(3) و روایت کرده است شیخ الطّائفة و امام الشّیعة در کتاب «تهذیب الأحکام» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی: إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلًا «2» که مراد به قیام، برخاستن بنده است از جامه خواب خود، یعنی چون وقت نماز شب درآید بنده از جامه خواب خود برخیزد به جهت نماز گزاردن، و ازین برخاستن بجز رضای خود حضرت عزّت چیزی دیگر اراده ننماید و در خاطر او نگذرد، و خالصا مخلصا للّه تعالی برخاسته

---

(1) ترجمه صحیح چنین است: «و اگر چنانچه این قاعده که ماء نافیه در ما قبلش عمل نمی‌کند نبود هر آینه حمل بر نفی کردن صحیح بود».

(2) سوره مزمل: 73- آیه 6.

مقدمات نماز را بجای آورده شروع در عبادت پروردگار نماید، امید که همه را اتّصاف به آن روزی باد بالنّبیّ و آله الأمجاد.
(1) و نیز روایت کرده است شیخ مشار الیه در کتاب مذکور معتمد علیه به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
لیس من عبد الّا یوقظ فی کلّ لیلة مرّة او مرّتین، فان قام کان ذلک، و الّا فحج الشّیطان فبال فی اذنه، ا و لا یری احدکم انّه اذا قام و لم یکن ذلک منه قام و هو متخثّر ثقیل کسلان.
خلاصه کلام بلاغت فرجام امام علیه السّلام آنکه: (2) «نیست هیچ بنده‌ای از بندگان مگر آنکه بیدار می‌شود در هر شبی یک بار یا دو بار، پس اگر درین بیدارشدنها برخاست و به نماز قیام نمود شرف آن را دریافت، و اگر چنانچه برنخاست شیطان بر سر آدمی به رفتار بدی آید و در گوش او می‌شاشد که بعد از آن از خواب نتواند برخاست و تا صباح در خواب ماند، آیا نمی‌بیند یکی از شما در وقتی که نماز شب ازو فوت شده باشد چون از خواب بر می‌خیزد هر آینه آثار ثقل و کسل در وجود او ظاهر و هویداست؟».
(3) و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور به سند صحیح از عمر بن یزید که گفت: شنیدم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که می‌فرمودند:
انّ فی اللّیل لساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلّی و یدعو اللَّه فیها الّا استجاب له فی کلّ لیلة.
قلت: اصلحک اللَّه فایّة ساعة من اللّیل؟ قال: اذا مضی نصف اللّیل الی الثّلث الباقی.
یعنی (4) «بدرستی که در هر شب ساعتی است که هر بنده مؤمن که در آن ساعت نماز گزارد و دعا کند البتّه دعای او به عزّ اجابت اقتران می‌باید و عبادت او در معرض قبول الهی در می‌آید. پس من گفتم: خدای تعالی ترا به صلاح دارد آن ساعت در

چه ساعت از شب است؟ آن حضرت فرمودند: بعد از آنکه از شب نصفی گذشته باشد تا ثلث آخر آن».
(1) و روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به سند صحیح از عبد اللَّه بن سنان که سؤال نمود از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام از از تفسیر قول خدای تعالی: سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. «1» پس آن حضرت در مقام جواب او در آمده و فرمودند:
هو السّهر فی الصّلاة.

یعنی «بیداری شب و بر پای داشتن نماز است» که وقتی که بنده مؤمن در شب بواسطه نماز بیداری می‌کشد و در روز آثار آن بیداری و کثرت سجود در ناصیه او ظاهر و پیدا می‌شود. و نعم ما قال الشّاعر:

آن را که نشان ضرب عشق است از چهره او چو نور پیداست

(2) و روایات در باب نماز شب و فضیلت آن از ارباب عصمت و اصحاب هدایت- صلوات اللّٰه و سلامه علیهم- بسیار است.

توضیح [تفسیر مفردات عبارات مذکور]
(3) بیان کنیم آن چیزی را که درین مقدمه واقع است و محتاج به بیانست:
«إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ» بعضی از مفسّرین تفسیر کرده‌اند ناشئه را به نفسی که بر می‌خیزد از جامه خواب نائم به واسطه نماز شب و این تفسیر نزدیک است به آنچه امام علیه السّلام بیان آن فرموده‌اند.
«و أَشَدُّ وَطْئاً» به معنی برخاستن است از جامه خواب از روی کلفت، یا مراد ثبات قدم است در عبادت. و بعضی از قرّاء سبعه وطاء به مدّ خوانده‌اند، و برین تقدیر، مراد موافق بودن دل است با زبان در اخلاص عمل.
«وَ أَقْوَمُ قِيلًا» مراد اشدّ قولا است به واسطه حضور دل در آن وقت از برای عبادت پروردگار.

---

(1) سوره فتح: 48- آیه 29.

(1)
«و الّا فحج الشّيطان»
به حاء بی‌نقطه و جیم، نوعی از راه رفتن به ردائت است باین طریق که نزدیک نماید سینه قدمها را و دور دارد عقب پاها را.
«و فحج الشّيطان»
کنایه است از بدی و زشتی آمدن شیطان به سوی آن شخص، چنان که بول کردن در گوش کنایه است از بازی کردن شیطان به آن کس.
«متخثّر»
به تاء به دو نقطه فوقانیّه و خاء نقطه‌دار و ثاء به سه نقطه است. و قول امام علیه السّلام
«ثقيل كسلان»
به منزله مفسّر آنست چه متخثّر به معنی ثقیل و کسلان است.

فصل [اول [اعمال پس از بیدار شدن از خواب

اشاره

فصل [اول [اعمال پس از بیدار شدن از خواب
(1) هر گاه كه شب از خواب بیدار شوی اول چیزی كه سزاوار است كه بعمل آوری آنست كه سجده كنی پروردگار عالمیان را، (2) چه روایت شده است كه:
انّ النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم كان اذا انتبه من نومه سجد.
یعنی: (3) «بدرستی كه حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هر گاه از خواب بیدار می‌شده‌اند سجده می‌كرده‌اند». (4) پس بگوی در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود:
الحمد للَّه الّذی احیانی بعد ما اماتنی وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ، الحمد للَّه الّذی ردّ علیّ روحی لأحمده و اعبده.
(5) [سپاس خدایی را كه زنده‌ام ساخت پس از آنكه مرا میرانده بود، و حشر و نشر بسوی اوست. سپاس خدایی را كه روحم را بمن باز گرداند تا سپاسش گویم و پرستشش نمایم .
(6) و روایت كرده است ثقة الاسلام در كتاب «كافی» به سند حسن از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر علیه السّلام كه هر گاه در شب از خواب بیدار شوی نظر به كناره آسمان كن و بگوی:
اللّهمّ انّه لا یواری عنك لیل ساج، و لا سماء ذات ابراج، و لا ارض ذات
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 362
مهاد، و لا ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ، و لا بحر لجّیّ، تدلج بین یدی المدلج من خلقك، تعلم خائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ، غارت النّجوم، و نامت العیون، و انت الْحَیُّ الْقَیُّومُ، لا تأخذك سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ.
سُبْحانَ [اللَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، و اله المسلمین، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ*.
(1) [خداوندا نه شب تاریك راكد و نه آسمان پر بارو، و نه زمین گاهوار و نه تاریكیهای رویهم انباشته و نه دریای خروشان چیزی را از تو پوشیده ندارند، پیش از آنكه آفریدگانت (با عبادات خود) سوی تو آیند تو (با رحمت و توفیق و یاری خود) بسویشان می‌روی، تو از دیدگان خائن (یا خیانت دیده‌ها) و هر آنچه سینه‌ها نهان می‌دارند آگاهی. ستارگان فرو رفته، و دیده‌ها فرو خفته، و تو زنده پاینده‌ای هستی كه چرت و خواب فرایت نگیرد، منزه است خداوند كه پروردگار عالمیان و معبود مسلمانان است، و سپاس از آن پروردگار عالمیان است .
و بعد از آن بخوان آیات پنجگانه آخر سوره مباركه آل عمران «1» را كه اینست:.
إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی

الْأَلْبابِ* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ* رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ* رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِی لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ* رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِکَ وَ لا تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ- الحديث.

توضیح [تفسیر مفردات عبارات مذکور]
(2)
«لا یواری عنک لیل ساج»
لا یواری به معنی لا یستر است مأخوذ از

---

(1) آیات 190 تا 194.

مواراة که به معنی پنهان ساختن و مستور داشتن است. (1) و «ساج» به سین بی‌نقطه و آخر آن جیم، اسم فاعل است از «سجا» که به معنی رکد و استقرّ است، و حاصل معنی آنکه: نمی‌تواند پوشیده و پنهان داشت از تو چیزی را شبی که در غایت تاریکی و نهایت ظلمت و سیاهی است زیرا که علم تو بر جمیع اشیا محیط است.
«و لا ارض ذات مهاد»
- به کسر میم- جمع ممهود است «1» یعنی زمین صاحب امکنه مستویه ممهّده که به معنی گسترده شده است.
«و لا بحر لجّیّ»
به ضمّ لام و کسر آن نیز آمده است و تشدید جیم مکسوره و یای مشدّده به معنی عظیم است، یعنی دریای عظیم.
«تدلج بین یدی المدلج»
ادلاج در اصل لغت به معنی راه رفتن به شب است مطلقا، و بسا باشد که مخصوص سازند به راه رفتن در اول شب، و گاه باشد که ادلاج را از روی مجاز اطلاق کنند بر عبادت کردن در شب زیرا که عبادت بحسب حقیقت سیری است به سوی حضرت عزّت- جلّ شأنه- و به همین تفسیر کرده‌اند قول حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را که:
من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل.
(2) یعنی: «هر کس که از دوری منزل بترسد هر آینه به شب راه رود و هر که به شب راه رود به منزل رسد». چنانچه گفته‌اند:
تا شب نروی روز به جایی نرسی و ارباب حال و اصحاب کمال گفته‌اند که: عبادت کردن به منزله سیر کردن و راه رفتن است که بنده به سبب آن به سوی حضرت عزّت می‌رسد، و توفیق و اعانت و رحمت پروردگار که هیچ امری از امور عبادت بدون آن حاصل نمی‌شود آن نیز به منزله سیری است که از جانب اللَّه تعالی به سوی بنده واقع می‌شود.
(3) پس معنی تدلج بین یدی المدلج چنین می‌شود که: رحمت و توفیق و

(1) این ترجمه مطابق متن است اما متن تصحیف شده و صحیح آن چنین است: و جمع آن مهود است.

اعانت تو به واسطه آن کسی که توجّه به سوی تو کند و عبادت تو نماید پیشتر و زودتر از توجّه او به سوی تو و عبادت او به واسطه تو صادر است، (1) چه تا رحمت و توفیق و اعانت تو شامل حال او نشود و نیندازی تو آن را در دل او، عبادت تو نیز به خاطر او خطور نکند. پس گویا که سیر کردی تو به سوی او پیش از آنکه سیر کند او به سوی تو.

«تعلم خائِنَةَ الْأَعْیُنِ»

تفسیر این فقره در باب دوم سبق ذکر یافت «1». و

«غارت النّجوم»

می‌تواند بود که غارت به معنی تسفّلت باشد. یعنی: ستارگان روی به هبوط و انخفاض آوردند بعد از آنکه صاعد و مرتفع شده بودند. و می‌تواند بود که غارت به معنی غابت باشد یعنی غایب شدند بعد از آنکه ظاهر و هویدا بودند. و لام النّجوم لام عهد است.

و «السّنة» به کسر سین بی‌نقطه، مبادی خواب است. و وجه تقدیم سنه بر نوم با وجود آنکه قیاس در نفی آنست که ترقّی از اعلی به ادنی باشد در باب اول سمت گزارش یافت. «2»

«لَآیاتٍ» به معنی علامات عظیمه است یا علامات کثیره که دلالت دارند بر کمال قدرت حضرت عزّت- جلّ شأنه- «لِأُولِی الْأَلْبابِ» به معنی ذوی العقول کامله است و اینکه عقل را «لبّ» یعنی مغز نامیده‌اند و جهش آنست که نفیس‌تر چیزی که در آدمیست عقل است و ما عدای عقل به منزله پوست است.

«وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» مفسّرین در تفسیر آن گفته‌اند که:

درین آیه کریمه دلالتی است بر شرافت علم هیئت. «رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا» یعنی در حین تفکّر و تأمّل در شأن این مخلوقات عجیبة الشّأن قائل‌اند به این معنی که ربّنا ما خلقت هذا عبثا یعنی ای پروردگار ما خلق اینها را به عبث نکردی بلکه هر یک را به جهت حکمتی به وجود آوردی.

(1) ص 205.

(2) ص 154.

(1) «سُبْحانَکَ» به معنی تنزیه است أی ننزّهک عن فعل العبث تنزیها: یعنی منزّه می‌گردانیم و به پاکی یاد می‌کنیم ترا از فعل عبث منزّه‌گردانیدنی.

«فَقِنا عَذابَ النَّارِ» چه هر گاه که خلق این اشیاء مبتنی بر حکمت و مصلحت حال عباد است و معاش آنها به سبب آنست، و دلیلی است که دلالت می‌کند بر معرفت صانع، و راغب می‌کند بر طاعات او و قیام به وظایف عبادات او- جلّ شأنه- تا به نیل فوز ابدی رسند؛ و غالبا که انسان مخلّ است به آن، پس حسن تفریع نموده است بر کلام سابق و گفته که: فَقِنا عَذابَ النَّارِ یعنی پس نگاه‌دار ما را از عذاب آتش. «مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ» بعضی از مفسّرین گفته‌اند: این آیه کریمه اشعار بر آن دارد که عذاب روحانی صعب‌تر از عذاب جسمانی است، چه خزی، فضیحت و حقارتی است نفسانی.
«رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِي لِلْإِيمانِ» منادی نداکننده را گویند، و مراد به آن حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله است. و بعضی گفته‌اند که: مراد به آن قرآن مجید است.
«فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا» مراد به ذنوب در اینجا کبایر است.
«وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا» مراد به سیّئات در این مقام گناهان صغیره است، یعنی:
به سبب توفیق ما بر اجتناب از گناهان کبیره تکفیر گناهان صغیره ما کن. کنایه از آنکه اجتناب کردن از گناهان کبیره باعث آمرزش گناهان صغیره است.
«وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ» یعنی ما را در زمره ابرار در آور، و وفات ما را با ایشان مقرّر دار. «رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ» یعنی: ای پروردگار ما عطا کن به ما آن چیزی را که وعده کرده‌ای ما را از برای تصدیق انبیای تو، یا جاری ساخته‌ای آن را به زبان معجز بیان پیغمبران تو. پس بر تقدیر اول «علی» به معنی «لام» است ای لاجل تصدیقهم یعنی از برای تصدیق ایشان. و بر تقدیر دوم صله «وَعَدْتَنا» است به تضمین معنی اجریت، ای اجریت علی السنة رسلک- و اللّه أعلم.

فصل [دوم [در تعیین ساعت نیمه شب و اموری مربوط به نافله شب

اشاره

فصل [دوم [در تعيين ساعت نيمه شب و امورى مربوط به نافله شب
(1) هر گاه كه نصف از شب بگذرد پس وقت نماز شب داخل شود، و گاه هست كه نصف شب را تعبير به زوال نيز مى‌كنند چنانچه مراد به نصف روز از وقت زوال روز است. (2) و روايت كرده است رئيس المحدثين در كتاب «من لا يحضره الفقيه»:
انّ عمر بن حنظلة سأل الصّادق عليه السّلام فقال: زوال النّهار نعرفه بالنّهار فكيف لنا باللّيل؟ فقال عليه السّلام: للّيل زوال كزوال الشّمس.
قال: فبأى شى‌ء نعرفه؟ قال:
بالنّجوم اذا انحدرت.
يعنى: (3) «بدرستى كه عمر بن حنظله سؤال كرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام از آنكه زوال روز را به زوال آفتاب معلوم مى‌كنيم نهايتش زوال شب را چگونه بدانيم؟ پس آن حضرت فرمودند كه:
شب را نيز زوالى است مثل زوال روز.
گفت: آن را به چه چيز بدانيم؟ امام عليه السّلام فرمودند: به انحدار نجوم».
(4) و ظاهر اينست كه امام عليه السّلام اراده كرده باشند به نجوم ستارگانى را كه در وقت غروب آفتاب طلوع نموده باشند، چنانچه شيخ ما شيخ شهيد- قدّس سرّه- قائل به آن شده است. و مراد به انحدار نجوم شروع كردن ستارگان است به سرازير شدن و روى به انخفاض آوردن.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 367
(1) و گاه هست كه نماز شب را اطلاق مى‌كنند در احاديث بر هشت ركعت، و گاهى بر يازده ركعت به اضافه دو ركعت شفع و يك ركعت وتر، و گاهى بر سيزده ركعت به اضافه دو ركعت نافله صبح. و نماز شب از نوافل مؤكّده است و تأكيد در آن بيشتر است، (2) چنانچه روايت كرده است شيخ الطّائفة در كتاب «تهذيب» به سند صحيح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السّلام كه آن حضرت فرموده‌اند:
كان فى وصيّة رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم لعلىّ عليه السّلام: يا علىّ اوصيك فى نفسك بخصال. ثمّ قال: اللّهمّ اعنه- و ذكر جملة من الخصال الى ان قال- و عليك بصلاة اللّيل، و عليك بصلاة اللّيل، و عليك بصلاة اللّيل، و عليك بصلاة الزّوال، و عليك بصلاة الزّوال، و عليك بصلاة الزّوال.
خلاصه كلام درر فرجام امام عليه السّلام آنكه: (3) «در وصيّتى كه حضرت رسالت صلّى اللَّه عليه و آله به حضرت امير المؤمنين على عليه السّلام

کرده‌اند فرمودند: ای علی بدرستی که وصیّت می‌کنم ترا در نفس تو به خصال چندی. بعد از آن در مقام دعاء امیر در آمده فرمودند که:
اللّهمّ اعنه
، یعنی بار خدایا او را امداد و معاونت نما. و ذکر کردند پاره‌ای از خصال تا آنکه سه مرتبه فرمودند که:
و علیک بصلاة اللّیل
، یعنی: بر تو باد که به نماز شب قیام نمائی. و سه مرتبه دیگر گفتند که:
و علیک بصلاة الزّوال
، یعنی: بر تو باد که به نماز زوال مبادرت می‌نموده باشی».
(4) و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اراده کرده باشند به صلاة اللیل سیزده رکعت نافله شب را، و به صلاة الزّوال هشت رکعت نافله زوال روز را که عبارت از نافله پیشین است، چنانچه بعض از علمای ما- رضوان اللَّه علیهم- تصریح به آن کرده‌اند.

[آداب تخلّى
(5) پس هر گاه اراده توجه به عبادت كنى و ترا حاجت به تخلّى باشد بايد كه

اول ابتدا به تخلّى كنى و آن را بر افعال ديگر مقدم دارى. (1) پس چون اراده در آمدن به بيت الخلا بنمائى و بوده باشد نقش انگشترى تو، يا با تو اسمى از اسماء محترمه بايد كه آن را از خود جدا كنى و با خود همراه نبرى، و همچنين زر سفيدى كه در هميان يا گره نبسته باشى اگر با تو باشد از خود دور كنى.
مترجم گويد: «و همچنين مكروه است همراه داشتن مصحف در وقت غذاى حاجت و داخل ساختن آن در بيت الخلا، و همچنين آنچه نامهاى مختصّ به خدا و دعاهاى متبرّك كه مشتمل بر اسم خدا بود بر آن منقوش باشد مثل انگشتر يا لوح. و از رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم به ثبوت رسيده است كه قبل از تخلّى خاتم را نزع مى‌نموده‌اند و از خود دور مى‌كرده‌اند، و همچنين از امير المؤمنين على عليه السّلام كه در وقت تخلّى بازوبند و تعويذ و دعا را از خود جدا مى‌نموده‌اند.
و ظاهر اينست كه اسم نبى و اسامى ائمّه معصومين- صلوات اللّٰه عليهم اجمعين- نيز همين حكم داشته باشد. و صاحب كتاب «شارع نجات» در كتاب مذكور گفته كه:
الحاق اسم نبى و اسامى ائمّه- صلوات اللّٰه عليه و عليهم- به آن در كراهت محل نظر است، و اولى الحاق است از باب تعظيم و احترام. و شيخ شهيد در «ذكرى» مى‌گويد: اسماء انبياء و ائمّه با خود داشتن مكروه نيست، و همچنين استصحاب «1» دراهم بيض- به كسر باء به يك نقطه به صيغه جمع ابيض- يعنى ادخال زر سفيد خالص با خود در بيت الخلا مكروه است مگر آنكه مصرور يعنى در هميان باشد كه آن وقت كراهت نخواهد داشت، چنانچه از امام جعفر صادق عليه السّلام مروى است كه از پدر عاليمقدار خود امام محمّد باقر عليه السّلام روايت كرده است. و سبط ابن ادريس يحيى بن سعيد در «جامع» و علّامه در «نهايه» مشدود بجاى مصرور ذكر كرده‌اند، يعنى در جايى بسته شده- و اللّٰه أعلم».
(2) پس چون خواهى كه داخل بيت الخلا شوى بايد كه در وقت داخل شدن پاى

---
(1) همراه داشتن.

چپ را پیش گذاری اگر در ابنیه باشد، (1) و اگر تخلّی در صحرا واقع شود چون جای نشستن برسی پای چپ را پیشتر از پای راست بگذاری و این دعا بخوانی:
بسم اللّٰه و باللّٰه اعوذ باللّٰه من الرّجس النّجس الخبیث المخبث الشّیطان الرّجیم.
[بنام خدا و به یاری خدا، پناه می‌برم به خدا از آن پلید نجس و خبیثی که دارای سپاهیان خبیث است، همان شیطان رانده شده .
و اگر تخلّی در صحرا کنی باید که اختیار موضعی نمائی که کسی ترا نبیند یا آنقدر از مردم دور شوی که انظار ناظرین بر تو نیفتد. و باید که در حال تخلّی اعتماد بر پای چپ کنی، یعنی سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازی، و پای راست را گشاده و دور داری؛ و اطاله جلوس نکنی، یعنی زمان نشستن را در بیت الخلا دراز نگردانی؛ و حرف نزنی مگر از برای امر ضروری که اگر حرف نزنی بترسی که آن امر فوت شود، یا خواندن آیة الکرسی یا گفتن الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ*، یا حکایت اذان، یعنی هر چه مؤذن گوید تو نیز بگوئی، یا ذکر جناب مقدّس الهی که اینها استثنا شده است.
و سزاوار است که بعد از فراغ، برخاسته، دست راست را بر شکم فرود آری و این دعا بخوانی:
الحمد للّٰه الّذی اماط عنّی الاذی، و هنّأنی طعامی و شرابی، و عافانی من البلوی.
[سپاس خدای را که آزار را از من ببرد، و طعام و شرابم را گوارایم ساخت، و از بلا و گرفتاری سلامتم بخشید].
و باید که استبرا کنی به این طریق که انگشت میانه را بر مقعد گذاشته تا اصل قضیب سه نوبت به قوّت تمام بکشی، و بعد از آن انگشت شهادت را در زیر قضیب و انگشت شست را بر بالا نهاده سه نوبت تا کنار حشفه بکشی، و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشانی، و سه نوبت حشفه را بیفشری، و در حالت استبرا تنحنح کنی.

(1) و هر گاه اراده استنجا کردن به آب کنی باید که این دعا بخوانی:
الحمد للّٰه الّذی جعل الماء طهورا، و لم یجعله نجسا.
[سپاس خدایی را که آب را پاک و پاکیزه ساخت، و نجس قرارش نداد].
و باید که استنجا به دست چپ کنی، خواه استنجا به آب واقع شود و خواه به احجار. و اگر در آن دست انگشتری بوده باشد که نگین آن از حجاره زمزم باشد یعنی سنگی که از چاه زمزم بر آمده باشد از دست برآوری.
مترجم گوید: «چه روایت امر به نزع آن در وقت استنجا علی سبیل

استحباب وارد شده است، و صاحب «شارع نجات» گفته كه: در نسخ مصحّحه «كافى» در مضمره ابن عبد ربّه بجاى لفظ زمزم لفظ زمرّد واقع است- به ضمّ زاء معجمه و ميم و راء مشدّده قبل از دال معجمه- و آن نوعى است نفيس از جواهر معادن، انفس از زبرجد. و شيخ شهيد- قدّس اللّه روحه- در «ذكرى» گفته است: و سمعنا مذاكرة. و مصنّف- طاب ثراه- نيز در حاشيه تصريح به اين تصحيح كرده است، نهايتش گفته: الاظهر انّه الحجر المستخرج من بئر زمزم يتّخذ منه الفصوص- و اللّه أعلم».
(2) و بايد كه مقعد را به انگشت بنصر بشوئى، و قضيب را به دست راست مسّ نكنى، و در ازاله غير متعدّى از غايط، اختيار آب بر استجمار كنى، و جمع كردن ميانه آب و استجمار را در متعدى و غير متعدى در استحباب افضل و اكمل دانى، و در شستن مخرج غايط آن مقدار مبالغه كنى كه احساس صرير كه عبارت از درشتى محل است نمائى.
و در حال استنجا بگوى:
اللّهمّ حصّن فرجى و اعفّه، و استر عورتى، و حرّمنى على النّار.
[خداوندا دامن عفتم را نگهدار و عفيفش بدار، و عورتم را بپوشان، و مرا بر آتش دوزخ حرام گردان .

(1) و شستن دبر را بر قبل مقدّم دارى، و عدد احجار را در ضمن وتر زياده كنى گاهى كه به سه سنگ ازاله عين نجاست نشود تا آنكه ازاله عين نجاست واقع شود. و بايد كه هر يک از سنگ استجمار را چنان بر محل بمالى كه مستوعب جميع اجزاء محل شود بر سبيل اداره «1» بر آن.
و هر گاه خواهى كه از بيت الخلا بيرون آيى پس پاى راست را پيش گذار و در وقت بر آمدن بگوى:
الحمد للّه الّذى عرّفنى لذّته، و ابقى فى جسدى قوته، و اخرج عنّى اذاه، يا لها نعمة، يا لها نعمة، يا لها نعمة لا يقدر القادرون عدّها.
[سپاس خدايى را كه لذت آن را به من چشاند، و نيرويش را در بدنم باقى داشت، و آزارش از من بيرون راند، چه نعمتى! چه نعمتى! چه نعمتى! كه كسى را توان شمار آن نيست .

---

(1) گرداندن و دور دادن.

فصل [سوم [در اعمال و آداب شب زنده داری

اشاره

فصل [سوم [در اعمال و آداب شب زنده داری
(1) هر گاه که از بیت الخلا بر آئی ابتدا به سواک کن، و بعد از آن مبادرت نمای به وضوء کامل‌ساختن به طریقی که در باب اول مذکور شد. و بعد از اکمال وضو استعمال طیب کن، یعنی خود را به عطریّات معطّر ساز، (2) بدرستی که روایت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند که:
کانت للنّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ممسکة اذا توضّأ اخذها بیده و هی رطبة.
یعنی: «حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله را نافه مشکی بوده و هر گاه وضو می‌ساختند آن مشک نافه به دست می‌گرفتند در حالتی که هنوز دست مبارک ایشان تر بوده است».
(3) و هم از آن حضرت علیه السّلام روایت شده است که فرموده‌اند:
رکعتان یصلیهما متعطّر افضل من سبعین رکعة یصلّیها غیر متعطّر.
یعنی: «دو رکعت نمازی که متعطّر گزارد افضل است از هفتاد رکعت نماز که غیر متعطّر بجا آورد».
(4) و باید دانست که استعمال عطریّات از برای هر نماز و هر دعا مستحب است و اختصاص به نماز شب و ادعیه آن ندارد. پس هر گاه وضو ساختی و متعطّر شدی روی به قبله بنشین (5) و این دعا را که منسوب است به سیّد السّاجدین امام زین العابدین علیه السّلام که آن حضرت در نصف شب به خواندن آن تبرّک می‌جسته‌اند بخوان:
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 373
الهی غارت نجوم سمائک، و نامت عیون انامک، و هدأت اصوات عبادک و انعامک، و غلّقت الملوک علیها ابوابها، و طاف علیها حرّاسها، و احتجبوا عمّن یسألهم حاجة، أو ینتجع منهم فائدة، و انت الهی حیّ قیّوم، لا تأخذک سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ، و لا یشغلک شیء عن شیء، ابواب سمائک لمن دعاک مفتّحات، و خزائنک غیر مغلقات، و ابواب رحمتک غیر محجوبات، و فوائدک لمن سألک غیر محظورات، بل هی مبذولات.
(1) [خدای من ستارگان آسمانت فرو رفته، و دیده‌های خلقت فرو خفته، و صداهای بندگان و چهارپایانت خاموش شده، و پادشاهان درها را به روی خود بسته، و نگهبانان در گرد آن درها به حفاظت مشغول، و خود را از کسی که حاجتی از آنان خواهد یا احسانی طلبد محجوب داشته‌اند، و تنها تو- الها- زنده و پاینده‌ای که چرت و خواب فرایت نگیرد، و هیچ چیز تو را از چیز دیگر سرگرم نسازد، درهای آسمانت برای دعاکنندگان باز است، و

خزائنت نبسته، و درهای رحمتت نپوشیده، و احسانهای تو برای آن کس که از تو درخواست کند ممنوع نیست بلکه همه مبذول و در دسترس است .
الهی انت الکریم الّذی لا تردّ سائلا من المؤمنین سألک، و لا تحتجب عن احد منهم ارادک، لا و عزّتک و جلالک، و لا تختزل حوائجهم دونک، و لا یقضیها احد غیرک.
(2) [خدای من تو همان کریمی هستی که هیچ درخواست‌کننده‌ای از مؤمنان را که به تو رواناخته از بارگاهت دور نسازی، و از هیچ کدام آنها که قصد تو کرده خود را پوشیده نداری، نه به عزت و جلالت سوگند که حوائج آنان در پیشگاه تو به تعویق نیفتد، و کسی جز تو به برآوردنش دست نیازد].
اللّهمّ و قد ترانی و وقوفی و ذلّ مقامی بین یدیک، تعلم سریرتی، و تطّلع علی ما فی قلبی، و ما یصلح به امر آخرتی و دنیای.
(3) [خداوندا تو من و ایستادن و خواریم را در پیشگاه خودت می‌بینی، و راز
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 374
درونیم را می‌دانی، و از آنچه در دل دارم و از آنچه که صلاح کار دنیا و آخرتم بدان بسته است آگاهی .
اللّهمّ انّ ذکر الموت و اهوال المطّلع و الوقوف بین یدیک نغّصنی مطعمی و مشربی، و اغصّنی بریقی، و اقلقنی عن وسادتی، و منعنی رقادی.
کیف ینام من یخاف ملک الموت فی طوارق اللّیل و طوارق النّهار؟ بل کیف ینام العاقل و ملک الموت لا ینام لا باللّیل و لا بالنّهار، و یطلب روحه بالبیات و فی آناء السّاعات؟!
(1) [خداوندا یاد مرگ و ترس از حوادث پس از آن و ایستادن در پیشگاهت طعام و شراب را ناگوارم ساخته، و آب دهانم را گلو گیرم نموده، و از بسترم برکنده، و از خوابم باز داشته. چگونه بخوابد آن کس که از ورود فرشته مرگ در پیشامدهای شبانه روز می‌هراسد، بلکه چگونه عاقل به خواب رود با آنکه فرشته مرگ در شب و روز خواب ندارد و روح او را در شبانگاه و در همه لحظات دنبال می‌کند].
و حضرت امام علیه السّلام بعد از خواندن این دعا سجده می‌کرده‌اند و رخساره مبارک خود را بر خاک گذاشته می‌گفته‌اند:
اسألک الرّوح و الرّاحة عند الموت، و العفو عنی حین القاک.
(2) [رحمت و راحتی به وقت مرگ و آمرزشم را به وقت دیدارت از تو خواستارم و حضرت امام علیه السّلام قبل از گزاردن نماز شب دو رکعت نماز می‌گزارده‌اند، و در رکعت اول آن بعد از حمد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ می‌خوانده‌اند، و در رکعت دوم قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ، و بعد از آن دستهای مبارک را به جهت تکبیر گفتن بر می‌داشته دعا می‌خوانده‌اند.

[دعا در دل شب
(3) پس هر گاه که توفیق گزاردن این دو رکعت را یابی و آن را بجای آری بهتر و خوشتر آنست که تبرّک جوئی به خواندن این دعائی که (4) روایت کرده است رئیس
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 375
المحدثین در کتاب «امالی» از ابی درداء- رضی اللَّه عنه- که او شنیده است که امام المتّقین امیر المؤمنین علیه السّلام در میانه شب این دعا را می‌خوانده‌اند:
الهی کم من موبقة حلمت عن مقابلتها بنقمتک، و کم من جریرة تکرّمت عن کشفها بکرمک. الهی ان طال فی عصیانک عمری، و عظم فی الصّحف ذنبی، فما انا مؤمّل غیر غفرانک، و لا انا براج غیر رضوانک.
(1) [خدای من چه گناهان تباه سازی که از مقابله به کیفر کردن آنها صرف نظر کردی، و چه جرمهایی که از مکشوف ساختن آنها به کرم خود رو گرداندی.
خدای من گرچه عمرم در عصیان تو به درازا کشیده، و گناهم در صحائف اعمال بزرگ نموده، ولی من جز آمرزش تو را آرزومند نبوده، و جز به خشنودی تو امیدوار نباشم .
الهی افکّر فی عفوک فتهون علیّ خطیئتی، ثمّ اذکر العظیم من اخذک فتعظم علیّ بلیّتی. آه ان انا قرأت فی الصّحف سیّئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خُذُوهُ*، فیا له من مأخوذ لا تنجیه عشیرته، و لا تنفعه قبیلته، آه من نار تنضج الاکباد و الکلی، آه من نار نزّاعة لِلشَّوى آه من غمرة من لهبات لظی.
(2) [خدای من به بخشایشت می‌اندیشم پس گناهم در نظرم سبک جلوه می‌کند، سپس به یاد کیفر بزرگت می‌افتم پس گرفتاریم برم بزرگ می‌آید، آه اگر در نامه عملم گناهی را بخوانم که خود فراموش نموده ولی تو به حسابش آورده‌ای پس گویی: بگیریدش، آه چه گرفتاری که اقوامش قادر بر نجاتش نباشند، و فامیلش سودی به حالش نبخشند، آه از آتشی که جگرها و کلیه‌ها را بپزد، آه از آتشی که پوست سر را بر کند، آه از پوششی از شعله‌های آتش سوزان .
(3) پس از آن قطره‌ای چند اشک از فواره دیده بر صفحات رخساره بریز و هر
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 376
چه خواهی از حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- بخواه که به عزّ اجابت مقرون

گردد، و غبار عصیان از چهره و زنگ زنگار گناهان از سینه شسته شود. و نعم ما قیل:

در گلستان خواهش بی‌شبنم سرشکی گلدسته دعا را رنگ اثر نباشد

بی‌فیض گریه عاشق از نشأه بی‌نصیب است پیمانه تهی دان چشمی که تر نباشد

(1) و بعد از آن برخیز و متوجّه نماز شب شو، به تحقیق که علماء ما- رضوان اللّٰه علیهم- اجماع کرده‌اند بر آنکه اول وقت نماز شب از نصف شب است، و هر چند که به فجر دوم نزدیکتر باشد افضل است، و اگر بعد از گزاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت باقی را به فاتحه تنها و به نیّت ادا مخفّف بجای آر.

و مشهور جواز تقدیم آنست بر نصف شب، کسی را که عذری یا مانعی بوده باشد، یعنی جایز است که نماز شب را در اول شب گزاری هر گاه ترسی که در نصف باقی شب بیدار نشوی، و درین صورت قضا کردن افضل است از تقدیم آن.

[دعای قبل از نماز شب
(2) پس هر گاه اراده نمائی که شروع در نماز شب کنی سزاوار آنست که این دعا بخوانی:
اللّهمّ انّی اتوجّه الیک بنبیّک نبیّ الرّحمة و آله، و اقدّمهم بین یدی حوایجی، فاجعلنی بهم وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ.
اللّهمّ ارحمنی بهم، و لا تعذّبنی بهم، و اهدنی بهم، و لا تضلّنی بهم، و ارزقنی بهم، و لا تحرمنی بهم، و اقض لی حوائج الدّنیا و الآخرة، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ*، و بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ*.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 377
(1) [خداوندا من به پیامبرت پیامبر رحمت و خاندان او به تو رو می‌آورم و آنان را در پیش حوائجم وامی‌دارم، پس به حق آنان مرا در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان گردان. خداوندا بحق آنان مرا رحمت فرست و عذابم مکن، و بحق آنان هدایتم نما و گمراهم مساز، و بحق آنان روزیم ده و محرومم مدار، و حوائج دنیا و آخرتم را بر آور که تو بر هر چیز توانایی و به همه چیز دانا].
(2) پس افتتاح کن رکعت اول را به تکبیرات سبعه با ادعیه ثلاثه. و افضل آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سی نوبت بخوانی، و در رکعت دوم سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ، و در شش رکعت باقی سوره‌های دراز مثل سوره انعام و کهف و انبیا و یس و حوامیم و هر سوره دیگر که در درازی مشابه اینها بوده باشد.
و جایز است ترا که در همه نوافل سوره را از روی مصحف بخوانی و اگر چه بعضی از سور دیگر در خاطر داشته باشی، اما در نمازهای فریضه از روی مصحف خواندن جایز نیست مگر آنکه مطلقا سوره‌ای از بر نداشته باشد چه درین صورت تجویز خواندن از روی مصحف شده است. و بعضی از فقها- رضوان اللّه علیهم- خواندن از روی مصحف را در فرایض و نوافل مطلقا جایز داشته‌اند، نهایتش این قول ضعیف است و غیر معمول، و عمل بر قول اول است. و اگر وقت تو تنگ شود از خواندن سوره‌های دراز، کافی است خواندن حمد و توحید در هر رکعت و جائز است که اختصار کنی به حمد تنها همچون سایر نوافل.
و بدان که اتّفاق کرده‌اند علمای ما- قدّس اللّه أرواحهم- بر اینکه همچنان که قنوت در نمازهای واجبی سنّت است در هر رکعت دوم از نوافل نیز سنّت است، (3) چه روایت کرده است آن را ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام. و کافی

است از قنوت اینکه بگوئی:

اللّهمّ اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنّا فی الدّنیا و الآخرة إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ*.
(1) [خداوندا ما را بیامرز و بر ما رحم کن و ما را سلامت بدار و از ما در گذر در دنیا و آخرت، که تو بر هر چیز توانایی .
چنانچه روایت کرده است در کتاب «کافی» به سند حسن از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام. (2) و نیز روایت شده است که از قنوت همین قدر کافی است که سه مرتبه تسبیح بگوید. و سنّت است بلند خواندن قنوت اگر چه در نوافل روز باشد، و همچنین سنّت است تطویل قنوت خصوصا در نماز شب زیرا که وقت تو در آن وسیع است، (3) چه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که آن حضرت فرموده‌اند:
اطولکم قنوتا فی دار الدّنیا اطولکم راحة یوم القیامة.
یعنی: «هر کس از شما را در دنیا قنوت درازتر است راحت و آسودگی او در آخرت بیشتر است».
(4) و سیّد جلیل رضی الدّین علیّ بن طاوس- قدّس اللَّه روحه- در کتاب «مهج الدّعوات» بعضی از قنوتات طویله که ائمّه معصومین- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- قنوت به آن می‌کرده‌اند و دعاهائی که در آن بر اعدای دین می‌خوانده‌اند ایراد کرده است.
و قصوری ندارد به آنکه قنوتی که در نوافل خواند از روی کتاب بخواند اما در فرایض از روی کتاب خواندن ممنوع است.

[قنوت نماز شب
(5) و از ادعیه مختصره که در قنوت فرایض و نوافل خواندن آن سزاوار است دعایی است که از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است و آن اینست:
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 379
الهی کیف ادعوک و قد عصیتک، و کیف لا ادعوک و قد عرفت حبّک فی قلبی و ان کنت عاصیا، مددت الیک یدا بالذّنوب مملوّة، و عینا بالرّجاء ممدودة. مولای انت عظیم العظماء، و انا اسیر الاسراء، انا الاسیر بذنبی، المرتهن بجرمی. الهی لئن طالبتنی بذنبی لاطالبنّک بکرمک، و لئن طالبتنی بجریرتی لاطالبنّک بعفوک، و لئن امرت بی الی النّار لاخبرنّ اهلها انّی کنت اقول لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه. اللّهمّ انّ الطّاعة تسرّک، و المعصیة لا تضرّک، فهب لی ما یسرّک، و اغفر لی ما لا یضرّک، یا ارحم الرّاحمین.
(1) [خدای من چگونه بخوانمت با آنکه نافرمانیت کرده‌ام، و چگونه نخوانمت با آنکه دوستی تو را در دلم می‌یابم هر چند که نافرمانم. دستی را به سویت دراز کرده‌ام که از گناه سرشار است، و چشمی را به تو دوخته‌ام که به امید ناظر است.
مولای من! تو بزرگ بزرگانی و من اسیر اسیران، من اسیر به گناه و گروگان به جرم خویشم. خدای من اگر مرا به گناهم بگیری من تو را به کرمت می‌گیرم، و اگر مرا به جرمم بستانی من تو را به عفوت می‌ستانم، و اگر فرمان دهی مرا به آتش برند دوزخیان را گویم که من گوینده لا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه بوده‌ام. خداوندا فرمانبری تو را مسرور می‌سازد ولی معصیت به تو زیانی نمی‌رساند، پس به من ببخش آنچه را که تو را مسرور می‌سازد، و بر من ببخش آنچه را که به تو زیانی نمی‌رساند، ای مهربانترین مهربانان .
(2) و همچنین از جمله ادعیه متوسطه که در قنوت، خواندن آن لایق است دعائی است که از ادعیة الوسائل الی المسائل است که از ثامن ائمّه هدی امام رضا- علیه التّحیّة و الثّناء- روایت شده است، و هی هذه:
اللّهمّ انّ الرّجاء لسعة رحمتک انطقنی باستقالتک، و الامل لاناتک و رفقک شجّعنی علی طلب امانک و عفوک، و لی یا ربّ ذنوب قد واجهتها اوجه الانتقام، و خطایا قد لاحظتها اعین الاصطلام، و استوجبت بها علی عدلک الیم العذاب،
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 380
و استحققت باجتراحها مبیر العقاب، و خفت تعویقها لاجابتی و ردّها ایّای عن

قضاء حاجتی بإبطالها لطلبتی، و قطعها لاسباب رغبتی، من اجل ما انقض ظهری من ثقلها، و بهظنی من الاستقلال بحملها، ثمّ تراجعت ربّ الی حلمک عن الخاطئین، و عفوک عن المذنبین، و رحمتک للعاصین، فاقبلت بثقتی متوکّلا علیک، طارحا نفسی بین یدیک، شاکیا بثّی الیک، سائلا ما لا استوجبه من تفریج الهمّ، و لا استحقّه من تنفیس الغمّ، مستقیلا ایّاک واثقا مولای بک.
(1) [خداوندا امیدواری به وسعت رحمتت مرا به درخواست گذشت و بخششت به زبان آورده، و آرزومندی به بردباری و مدارایت مرا بر طلب امان و عفوت دلیر گردانیده است، و مرا- ای پروردگار- گناهانی است که با انواع مختلف انتقام روبروست، و خطاهایی است که دیده‌های ریشه کن ساختن بدان می‌نگرد، و با انجام آنها با توجه به عدالت تو مستوجب دردناکترین عذابها گشته‌ام، و با اکتساب آنها مستحق کیفری تباه‌کننده گردیده‌ام. و ترسیدم که آنها اجابت دعایم را به تعویق اندازد، و مرا از برآورده شدن حاجاتم کنار زند، به این گونه که خواسته‌ام را باطل سازد، و اسباب گرایشم را ببرد، چرا که از سنگینی بارش پشتم را خرد کرده، و به گمان آنکه بار آن اندک است کمرم را خمیده ساخته، ولی با این همه به بردباریت از خطاکاران و عفوت از گنهکاران و رحمتت به عاصیان توجه نموده با اطمینانی که به تو دارم به سویت روی آوردم در حالی که بر تو توکل نموده و خود را در پیشگاهت انداخته و از اندوه طاقت فرسایم به تو گله نموده و گشایش غمها را که سزاوار آن نبوده و زدودن اندوه را که مستحق آن نمی‌باشم از تو خواستارم در حالی که از تو آمرزش خواسته و به تو- ای مولایم- اطمینان نموده‌ام .
اللّهمّ فامنن علیّ بالفرج، و تطوّل علیّ بسهولة المخرج، و ادللنی برأفتک علی سمت المنهج، و ازلقنی بقدرتک عن الطّریق الاعوج، و خلّصنی من سجن الکرب بإقالتک، و اطلق اسری برحمتک، و طل علیّ برضوانک، و جد علیّ بإحسانک، و اقلنی عثرتی،
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 381
و فرّج کربتی، و ارحم عبرتی، و لا تحجب دعوتی، و اشدد بالاقالة ازری، و قوّ بها ظهری، و أصلح بها امری، و اطل بها عمری، و ارحمنی یوم حشری و وقت نشری، انّک جواد کریم، رؤوف رحیم.
(1) [خداوندا پس با گشایشی که برایم می‌داری بر من منت نه، و با آسان ساختن راه گریز بر من احسان نما، و با رأفت خود مرا به سوی راه راست رهنمایی فرما، و با قدرت خویش از راه کج دورم ساز، و با آمرزشت از زندان غم خلاصم بخش، و با رحمتت از اسیری آزادم ساز، و با خشنودیت بر من بخشش نما، و با احسان خویش بر من جود کن، و لغزشم را نادیده گیر، و اندوهم را بزدا، و به سرشکم رحم آر، و دعایم را محجوب مساز، و

نیرویم با آمرزش محکم ساز، و پشتم را بدان نیرو ده، و کارم را بدان اصلاح کن، و عمرم را بدان دراز ساز، و در روز حشر و وقت نشرم بر من رحمت آور که تو بخشنده و بزرگوار و دلسوز و مهربانی .
(2) و سنّت است که میانه هر دو رکعت از هشت [رکعت نماز شب این دعا بخوانی:
اللّهمّ انّی اسألک، و لم یسئل مثلک و انت موضع مسألة السّائلین، و منتهی رغبة الرّاغبین، ادعوک و لم یدع مثلک، و ارغب الیک و لم یرغب الی مثلک، و انت مجیب دعوة المضطرّین، و ارحم الرّاحمین.
(3) [خداوندا از تو درخواست می‌کنم و از کسی بمانند تو درخواست نمی‌شود، و تو جایگاه درخواست سائلین و منتهای رغبت راغبینی، تو را می‌خوانم و کسی بمانند تو خوانده نشود، و به سوی تو مایلم و به کسی چون تو مایل نشوند، و تو پاسخ‌گوی دعای درماندگان، و مهربانترین مهربانانی .
اسألک بافضل المسائل و انجحها و اعظمها، یا اللَّه یا رحمان یا رحیم، و باسمائک الحسنی، و امثالک العلیا، و نعمک الّتی لا تحصی، و بأکرم اسمائک و احبّها الیک، و اقربها منک وسیلة، و اشرفها عندک منزلة، و اجزلها لدیک ثوابا، و اسرعها فی الامور اجابة، و باسمک

المکنون الاکبر الاعزّ الاجلّ الاعظم الاکرم، الّذی تحبّه و تهواه، و ترضی به عمّن دعاک به، و استجبت له دعاءه، و حقّ علیک ان لا تردّ سائلک، و بکلّ اسم هو لک فی التّوراة و الانجیل و الزّبور و الفرقان العظیم، و بکلّ اسم دعاک به حملة عرشک و ملائکتک، و انبیاؤک و رسلک، و اهل طاعتک من خلقک، ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان تعجّل فرج ولیّک و ابن ولیّک، و تعجّل خزی اعدائه، و ان تفعل بی کذا و کذا.
«1»
(1) [به برترین درخواستها و رواترین و بزرگترین آنها: ای اللَّه ای رحمان، ای رحیم، و به نامهای نیکوتر و نمونه‌های برتر و نعمتهای بی‌شمارت، و به گرامی‌ترین نامهایت و محبوبترین آنها در نزدت و نزدیکترین آنها به تو از نظر وسیله بودن، و شریفترین آنها از نظر مقام و منزلت، و فراوانترین آنها از نظر پاداش، و سریعترین آنها در امور از نظر اجابت، و به آن نام پوشیده و بزرگ‌تر و عزیزتر و جلیل‌تر و عظیم‌تر و گرامی‌ترت همان که محبوبش داری و بدان مایلی و از هر کس که تو را بدان بخواند خشنود شوی و دعایش مستجاب کنی و تو را سزد که سائل خود را محروم نسازی؛ و به هر نامی که برای تو در تورات و انجیل و زبور و فرقان عظیم موجود است، و به هر نامی که حاملان عرش و فرشتگان و پیامبران و رسولان و اهل اطاعت تو از مخلوقاتت تو را بدان می‌خوانند، از تو می‌خواهم که بر محمد

و آل محمد درود فرستی، و در فرج ولی و فرزند ولی خود و در خواری و زبونی دشمنانش تعجیل فرمایی و برایم چنین و چنان کنی .
بعد از آن حاجت خود را بخواه، و تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- بجا آر، و بعد از تسبیح هر دعائی که می‌خواسته باشی بخوان، و بعد از آن دو سجده شکر کن، (2) و بهتر آنست که در یکی از آن دو سجده این دعا را که منسوب

---

(1) بجای ان تفعل بی کذا و کذا باید حاجت خود را گفت.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 383
است به حضرت امام زین العابدین علیه السّلام بخوانی:
الهی و عزّتک و جلالک و عظمتک، لو انّی منذ بدعت فطرتی من اوّل الدّهر عبدتک دوام خلود ربوبیّتک، بکلّ شعرة فی کلّ طرفة عین، سرمد الابد «1» بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین، لکنت مقصّرا فی بلوغ اداء شکر خفیّ نعمة من نعمک علیّ. و لو انّی کربت معادن حدید الدّنیا بأنیابی، و حرثت ارضیها باشفار عینی، و بکیت من خشیتک مثل بحور السّموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا [منّی فی کثیر ما یجب من حقّک علیّ.
(1) [خدای من به عزت و جلال و عظمتت سوگند اگر از همان روزهای آغازین دهر که آفرینش مرا آغاز کردی تا آنگاه که ربوبیت تو دوام دارد و جاوید است به هر تار مویی و در هر چشم بهم زدنی و تا ابد که پایانی ندارد با ستایش و سپاس تمامی آفریدگان به عبادت و پرستش تو پردازم تازه در ادای نادیده ترین نعمت از نعمتهایت که به من ارزانی داشته‌ای نارسا خواهم بود.
و چنانچه کانهای آهن دنیا را با دندانهایم بکاوم، و سرزمین آن را با پلکهایم شخم زنم، و از ترس تو بمانند دریاهای آسمانها «2» و زمین‌ها چرک و خون از دیده ببارم، هر آینه در برابر آن همه حقوق واجبی که بر عهده‌ام داری بسی ناچیز است .
و لو انّک الهی عذّبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین، و عظّمت للنّار خلقی و جسمی، و ملأت طبقات جهنّم منّی حتّی لا یکون فی النّار معذّب غیری، و لا یکون لجهنّم حطب سوای، لکان ذلک بعدلک علیّ قلیلا فی کثیر ما استوجبه من عقوبتک.
(2) [و اگر تو- ای خدای من- پس از اینها همه به عذاب تمامی خلائق عذابم کنی، و آفرینش و جسمم را برای چشیدن آتش بزرگ و نیرومند سازی، و طبقات دوزخ را از وجود من پر سازی تا دیگر معذّبی جز من

---

(1) سرمد الامد- خ ل.
(2) مراد از آن آبهایی است که بر دوش ابرها آماده بارش است. (مؤلف)

نماند (1) و هیزمی برای آن جز من نباشد همه اینها به عدالت تو در باره من است و اندکی از بسیار استحقاقی است که نسبت به عذابت پیدا نموده‌ام.
(2) پس هر گاه از رکعت هشتم نماز شب فارغ شدی باید که ده نوبت بگوئی یا اللّه، یا اللّه، پس این دعا بخوانی:
صلّ علی محمّد و آله و ارحمنی و ثبّتنی علی دینک و دین نبیّک، و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی، و هب لی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.
(3) [بر محمد و آل محمد درود فرست و بر من رحم آور و بر دینت و دین پیامبرت استوارم بدار، و پس از آنکه هدایتم نموده‌ای دلم را به گمراهی مایل مساز، و از جانب خویش رحمتی بر من ببخش که تو بسیار بخشنده‌ای.
بعد از آن این دعا نیز بخوان:
اللّهمّ انت الْحَیُّ الْقَیُّومُ*، الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ*، الخالق الرّازق، [المبدی المحیی الممیت، البدی البدیع، لک الکرم و لک الجود، و لک المنّ و لک الامر، وحدک لا شریک لک، یا خالق یا رازق، یا محیی یا ممیت، یا بدیع یا رفیع، اسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و ان ترحم ذلّی بین یدیک، و تضرّعی الیک، و وحشتی من النّاس و انسی بک.
(4) [خداوندا تو زنده و پاینده و بلند پایه و بزرگ و خالق و روزی دهنده [و ایجادکننده زنده‌کننده و میراننده و آفریننده و نوآوری، کرم و جود و بخشش و امر همه از آن توست یگانه‌ای و شریک نداری، ای خالق ای روزی دهنده ای زنده‌کننده ای میراننده ای نو آور، ای بلند پایه از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و به این زبونی و زاریم در پیشگاه تو و وحشتم از مردم و انسم به تو رحمت آوری.
(5) بعد از آن بخوان دعائی را که حضرت امیر المؤمنین- علیه الصّلاة و السّلام- بعد از هشت رکعت نماز شب تبرّک به خواندن آن می‌جسته‌اند و آن اینست:
اللّهمّ انّی اسألک بحرمة من عاذ بک، و لجأ الی عزّک، و استظلّ بفیئک، و اعتصم بحبلک، و لم یثق الّا بک، یا جزیل العطایا، یا

مطلق الاساری، یا من سمّی نفسه من جوده وهّابا، ادعوک رغبا و رهبا «1»، و خوفا و طمعا، و الحاحا و الحافا، و تضرّعا و تملّقا، و قائما و قاعدا، و راکعا و ساجدا، و راکبا و ماشیا، و ذاهبا و جائیا، و فی کلّ حالاتی، اسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد.
(1) [خداوندا به حرمت آن کس که به تو پناه آورده و به عز تو پناهنده شده و به زیر سایه تو گریخته و به ریسمان تو آویخته و جز به تو اطمینان

نداشته از تو درخواست می‌کنم. ای فراوان بخشش ای آزادکننده اسیران ای که خود را به خاطر جود بسیارت بخشنده خوانده‌ای، از روی میل و بیم و ترس و طمع و اصرار و پافشاری و زاری و چاپلوسی و در حال ایستاده و نشسته و در رکوع و سجود و سواره و پیاده و رفتن و آمدن و در تمامی حالاتم تو را می‌خوانم، و از تو درخواست می‌کنم که بر محمد و آل محمد درود فرستی .

بعد از آن حاجت خود را بخواه، و پس از آن دو سجده شکر بجا آر، و در حالت سجده و بعد از سجده بخوان دعاهائی را که سبق ذکر یافت. و اللّٰه ولی التّوفیق.

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]
(2)
«غارت نجوم سمائک»
معنی غور نجوم در دعاء وقت برخاستن از خواب به اندکی پیشتر ازین گذشت «2».
«و هدأت»
به دال بی‌نقطه قبل از همزه به معنی سکنت است یعنی آرام یافت.
«او ینتجع منهم فائدة»
انتجاع- به نون و تاء به دو نقطه فوقانیّه و بعد از آن جیم و در آخر عین بی‌نقطه- به معنی طلب احسان و نیکوئی است، و گویا مراد در اینجا مطلق طلب است.
«و لا یشغلک»
یشغل بر وزن یعلم است.
«و فوائدک لمن سألک غیر محظورات»
به حاء بی‌نقطه و ظاء نقطه‌دار، به معنی ممنوع است، یعنی غیر ممنوعات.

---

(1) راغبا و راهبا- خ ل.
(2) ص 361.

(1)
«و لا تختزل حوائجهم»
تختزل به صیغه مجهول است، و اختزال- به خاء نقطه‌دار و تاء به دو نقطه فوقانیّه و زاء نقطه‌دار- مراد به آن تعویق است.
«و اهوال المطّلع»
به تشدید طاء بی‌نقطه به صیغه مفعول، مراد امر آخرت است که بعد از مردن، آدمی را اطلاع به آن بهم می‌رسد و بر او ظاهر می‌شود.
«و اغصّنی بریقی»
به غین نقطه‌دار و صاد بی‌نقطه مشدّده، مأخوذ است از غصّه که به معنی شجی است، و شجی عبارت از چیزی در گلو بندشدن است مانند استخوان و غیر آن. و «ریق» عبارت از آب دهن است. و اغصّنی بریقی کنایه است از کمال ترس و اضطراب، یعنی: مرا جبان گردانیده است از خوف و اضطراب که قدرت بر آن ندارم که آب دهن خود را فرو برم و بدرستی که در گلو بند شده است آب دهن من.

«و يطلب روحه بالبيات و فى آناء السّاعات»
بيات- به باء به يک نقطه و ياء به دو نقطه زيرين- وقت بيتوته است.
«كم من موبقة»
به باء به يک نقطه مکسوره و قاف، مراد گناهى است که مهلک دين و خراب‌کننده آن باشد.
«و عظم فى الصّحف»
مراد از صحف- به دو ضمّه- صحايف اعمال است.
«تنضج الاكباد و الكلى»
تنضج بر وزن تکرم- به ضاد نقطه‌دار و جيم- است.
و کلى- به ضم کاف- جمع کليه يا کلوه است.
«آه من نار نزاعة للشّوى»
نزع به معنى قلع و کندن است. و شوى- به فتح و قصر- اطراف را گويند از اعضاى آدمى مثل دست و پاى. يا جمع شواة- به ضمّ- است که عبارت از پوست سر است، يعنى: آه از آن آتشى که قلع‌کننده پوست سر است از روى شدت و سختى.
«آه من غمرة من لهبات لظى»
غمره- به غين نقطه‌دار و راء بى‌نقطه- چيزى است که شامل چيزى شود به نوعى که آن را مستور و پوشيده گرداند. و لهبات جمع لهب است- به سکون‌ها و فتح‌ها- که عبارت از شعله زدن است. و لظى اسمى است از اسماء آتش، نعوذ باللّه منها.
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 387
(1)
«قد واجهتها اوجه الانتقام»
بناء اين کلام بر استعاره است يعنى: گرديده است موجب سرعت انتقام، نزديک گرداننده به آن.
«قد لاحظتها اعين الاصطلام»
اين فقره نيز استعاره است و معنى آن نيز به معنى اوّلست با زيادتى مبالغه. و اصطلام- به صاد و طاء بى‌نقطه- به معنى برانداختن و مستأصل گردانيدن است.
«و استحققت باجتراحها مبير العقاب»
اجتراح- به جيم و تاء به دو نقطه فوقانيّه و در آخر حاء بى‌نقطه- به معنى اکتساب است که عبارت از کسب کردن است. و «مبير» به باء به يک نقطه و يا به دو نقطه زيرين و راء بى‌نقطه، مراد به آن مهلک است.
«من اجل ما انقض ظهرى من ثقلها»
انقض- به نون و قاف و ضاد نقطه‌دار- يعنى از جهت آنکه استخوانهاى پشت مرا از سنگينى بار به صدا در آورد، چه نقض آوازى را گويند که در

وقت بار کردن بار سنگین از استخوانهای پشت بر می‌آید.
«و بهظنی من الاستقلال بحملها»
بهظنی- به باء به یک نقطه و ظاء نقطه دار- به معنی اثقلنی است، یعنی: سنگین و ثقیل کرد مرا.
«شاکیا بثّی الیک»
بثّ- به باء به یک نقطه و ثاء به سه نقطه- اندوهی است که صبر بر کتمان و مخفی داشتن آن نتوان نمود. و می‌گویند: فتبثّه ای تظهره یعنی ظاهر گردانید «1».
«من تنفیس الغمّ»
یعنی زایل گرداندن غم.
«و ادللنی برأفتک علی سمت المنهج»
و ادللنی بر وزن اشکرنی. و سمت به معنی جهت است. و منهج راهست، یعنی: دلالت کن مرا به رحمت و رأفت خود بر طریق نجات و رستگاری.

---

(1) کلمه «می‌گویند» در کلام مترجم زائد است و صحیح آن اینست: فتبثه ای تظهره، یعنی ظاهر گردانی آن را».

(1)
«و ازلقنی بقدرتک عن الطّریق الاعوج»
ازلقنی- به زاء نقطه‌دار و قاف- به معنی بعد و دوری است، ای ابعدنی، یعنی دور دار مرا به قدرت خود از طریق کج و راه معوج.
«و طل علیّ برضوانک»
طل- به ضمّ طاء بی‌نقطه- یعنی: تفضّل کن و منّت نه بر من به رضوان خود.
«و اشدد بالاقالة ازری»
ازر- به فتح همزه و سکون زاء بی‌نقطه به معنی قوّت و توانائی است.
«کربت معادن حدید الدّنیا»
کربت- به راء بی‌نقطه و به باء به یک نقطه- در وزن و در معنی مثل حفرت است که به معنی کندن است.
«باشفار عینی»
اشفار جمع شفر است- به ضمّ شین نقطه‌دار و سکون فا- طرف جفن که عبارت از کنار پلک چشم است که مو بر آنجا می‌روید. و معنی این فقره آنکه: کندم معادن آهن دنیا را به کناره مژگان چشم خود.
«و استظلّ بفیئک»
أی التجئ الیک، یعنی: التجا به تو می‌برم «1». و این عبارت کنایه مشهوری است که در عرف نیز می‌گویند: پناه به سایه تو می‌برم.

«و الحاحا»
به دو حاء بی‌نقطه از برای مبالغه در طلب است. و
«الحافا»
به حاء بی‌نقطه و فاء به معنی الحاح است.
«و تضرّعا و تملّقا»
تضرّع: تذلّل و زاریست. و تملّق را گاه هست که اطلاق می‌کنند بر محبّت و تلطّف و خضوعی که در اظهار آن زبان با دل مطابق باشد و در اینجا مراد اینست، و گاه هست که اطلاق می‌نمایند بر اظهار محبّت و لطفی که زبان با جنان موافق نباشد یعنی محبّت زبانی باشد نه جنانی چنانچه عادت اکثر ابناء این زمان است، عصمنا اللّٰه ایّانا و ایّاکم منه.

---

(1) استظلّ فعل ماضی است به معنی التجأ الیک یعنی به تو پناه برده است. و مترجم آن را فعل مضارع خوانده و ترجمه نموده است، لذا، اعراب آن را اعراب مضارع گذاردیم.

فصل [چهارم (آداب و كيفيت نماز شفع و وتر)

اشاره

فصل [چهارم (آداب و کیفیت نماز شفع و وتر)
(1) و بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه آن برخیز از جهت گزاردن دو رکعت شفع و مفرده وتر. و افضل اوقات آن ما بین فجر اول و و دوم است چنانچه در باب اول در مبحث ذکر فجر صادق و کاذب در ضمن روایتی که از امیر المؤمنین علیه السّلام در آن باب روایت شده است از پیش گذشت.

[در تعیین نماز وتر]
(2) باید دانست که شایع بر السنه علماء متأخّرین- رضوان اللّه علیهم اجمعین- آنست که اطلاق وتر تنها بر رکعت سیّم است نه بر مجموع سه رکعت شفع و وتر، و شایع در احادیث که از ارباب عصمت- سلام اللّه علیهم- وارد است آنست که اطلاق وتر بر مجموع سه رکعت است که دو رکعت اول را شفع و یکی را وتر می‌گویند، (3) چنانچه روایت کرده است شیخ الطائفة در کتاب «تهذیب» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که:
انّ اباه الباقر علیه السّلام کان یقرأ فی الوتر ب قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فی ثلاثهنّ.
یعنی: «امام جعفر صادق علیه السّلام از پدر بزرگوار خود امام الباطن و الظّاهر امام
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 390
محمّد باقر علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت در هر سه رکعت وتر سوره قل هو اللّه احد می‌خوانده‌اند».
(1) و چنانچه روایت کرده است شیخ بزرگوار مشار الیه در کتاب مذکور معتمد علیه به سند موثّق از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یصلّی ثمان رکعات الزّوال، و اربعا الاولی، و ثمان بعدها، و اربعا العصر، و ثلاثا المغرب، و اربعا بعد المغرب، و العشاء الآخرة اربعا، و ثمانی صلاة اللّیل، و ثلاثا الوتر، و رکعتی الفجر، و صلاة الغداة رکعتین
«1»- الحدیث.
یعنی: (2) «حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به این طریق نماز می‌گزاردند که هشت رکعت زوال که نافله پیشین باشد بجا می‌آوردند، و چهار رکعت نماز ظهر، و بعد از آن هشت رکعت نافله عصر، و چهار رکعت نماز عصر، و سه رکعت نماز مغرب و بعد از آن چهار رکعت نافله آن، و چهار رکعت نماز عشاء آخر که نماز خفتن باشد، و هشت رکعت نماز شب، و سه رکعت وتر، و دو رکعت نافله فجر، و دو رکعت نماز صبح- الحدیث».
(3) و چنانچه روایت کرده است رئیس المحدثین به سند صحیح از حفص بن سالم حنّاط- به حاء بی‌نقطه و نون- که گفت:
سمعت ابا عبد اللّه علیه السّلام یقول:
لا بأس ان یصلّی الرّجل رکعتین من الوتر ثمّ ینصرف فیقضی حاجته ثمّ یرجع فیصلّی رکعة.

یعنی: (4) «شنیدم که امام جعفر صادق علیه السّلام می‌گفتند: باکی نیست از آنکه شخصی دو رکعت از وتر بگزارد و بعد از آن پی کاری رود و حاجت خود را بر آورد پس از آن بر گردد و یک رکعت دیگر وتر را بجای آورد».
(5) و امثال این احادیث که دلالت دارد بر آنکه اطلاق وتر بر مجموع سه رکعت است نه بر رکعت سیّم تنها بسیار نقل شده است، و امّا اینکه اطلاق وتر بر رکعت

---

(1) در حدیث شریف یک رکعت نافله عشاء ذکر نشده است.

سیّم تنهاست در احادیث یافت نشده است «1»، (1) نهایتش در عبارات متأخّرین علماء ما- قدّس اللَّه ارواحهم- بسیار است که وتر را بر رکعت اخیر اطلاق می‌کنند، و به این اعتبار که یک رکعت است وترش می‌نامند.
و امّا متقدّمین علماء ما- رضوان اللَّه علیهم- تعبیر می‌کنند از آن به مفرده وتر، چنانچه شیخ الطّائفة- قدّس اللَّه روحه- در کتاب «مصباح المتهجّدین» که از مصنّفات اوست و غیر آن از مصنّفات دیگر تعبیر از آن به مفرده وتر کرده است.
و از اینجا ظاهر می‌شود که اگر کسی نماز وتر را نذر کند از عهده نذر به یقین بیرون نمی‌آید مگر بگزاردن مجموع سه رکعت که دو رکعت شفع و یک رکعت وتر باشد.
و امّا آنچه ذکر کرده است شیخ جلیل شیخ ابو علی طبرسی- عطّر اللَّه مرقده- در تفسیری که موسوم به تفسیر «مجمع البیان» است از تعلیل تسمیه فاتحة الکتاب به سبع المثانی به آنکه در هر نماز خواه واجبی باشد و خواه سنّتی دو بار خوانده می‌شود، کلامی است مستقیم خالی از خلل و قصور. و اینکه اعتراض کرده‌اند بر او که «در نماز وتر که یک رکعت است سوره مذکوره زیاده بر یک بار خوانده نمی‌شود پس کلّیّة حق نباشد که این سوره در هر نماز مثنّی می‌شود» کلامی است ظاهری خالی از تحقیق، و بنا بر تحقیقی که ما کردیم که احادیث صحیحه دلالت صریحه دارد بر آنکه اطلاق وتر بر مجموع سه رکعت است اعتراض مذکور بر او وارد نیست- و اللَّه أعلم.
مترجم گوید: «و برین تقدیر بسا باشد که به خاطر رسد که کلام مذکور از جاده استقامت بر کنار باشد چه به این کلام دفع اعتراض مشهور نمی‌شود زیرا که بر طریق تسلیم که وتر اسم مجموع سه رکعت باشد که فی الحقیقة آن سه رکعت دو نمازی است که به دو سلام گزارده می‌شود آن دو نماز متمیّز از یک دیگر یک

---

(1) ترجمه متن آنست که «این تعبیر بسیار اندک است» نه اینکه یافت

نشده باشد.

نماز نخواهد شد، و هر یک از نمازی علیحده خواهد بود، پس می‌بایست که در هر یک از آن دو نماز فاتحه مثنّی می‌شده باشد. بلی کلام مذکور چنانچه مخفی نیست گاهی دافع ایراد مشهور تواند بود که حمل کنیم آن را بر آنچه در بعض از روایات وارد است و مفتی به بعض از مشایخ فقهاء ماست که تجویز گزاردن این هر سه رکعت را به یک سلام کرده‌اند، پس درین صورت کلام مذکور بر مدّعا منطبق گردد و دافع اعتراض مشهور شود.
و مخفی نماند که در تعلیقات بعض از فضلا به نظر احقر رسیده که مصنّف- قدّس سرّه- نیز در تفسیری که موسوم به «عروة الوثقی» است و از مصنّفات اوست بعد از ذکر کلام مذکور متفطّن به این ایراد شده در حاشیه استدراک توجیه آن چنانچه ذکر یافت نموده است، رجوع به آنجا باید نمود تا صدق مقال و حقیقت حال بر وجه کمال ظاهر شود- و اللّه أعلم بحقیقة الامور».
(1) و بخوان در هر رکعت از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید، و اگر خواهی در رکعت اول قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، و در رکعت دوم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بخوان، و بعد از سلام دادن این دعا بخوان:

[دعای بعد از نماز شفع
الهی تعرّض لک فی هذا اللّیل المتعرّضون، و قصدک فیه القاصدون، و امّل فضلک و معروفک الطّالبون، و لک فی هذا اللّیل نفحات و جوایز، و عطایا و مواهب، تمنّ بها علی من تشاء من عبادک، و تمنعها من لم تسبق له العنایة منک، و ها انا ذا عبدک الفقیر الیک، المؤمّل فضلک و معروفک، فان کنت یا مولای تفضّلت فی هذه اللّیلة علی احد من خلقک، و عدت علیه بعائدة من عطفک، فصلّ علی محمّد و آله الطّیّبین الطّاهرین، الخیّرین الفاضلین، و جد علیّ بطولک و معروفک یا ربّ
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 393
العالمین، و صلّی اللّه علی محمّد خاتم النّبیّین، و آله الطّاهرین، الّذین اذهب اللّه عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا، انّ اللّه حمید مجید. اللّهمّ انّی ادعوک کما امرت، فاستجب لی کما وعدت، إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ.
(1) [خداوندا متعرضان در این شب به درگاه تو درآمده، و قاصدان آهنگ تو کرده، و طالبان به فضل و احسان تو امید بسته‌اند، و تو را در این شب نسیمهای رحمت و جوائز و عطاها و بخشش‌هایی است که بر هر یک از بندگانت بخواهی می‌بخشی و از آن کس که عنایت تو دستگیرش نشده دریغ می‌داری، هان که من همان بنده نیازمند تو و آرزومند به فضل و احسان توأم، پس- مولای من- اگر بناست در این شب بر کسی از آفریدگانت بخشش کنی و با بهره‌ای از کرمت بدو روی آوری، پس (نخست) بر محمد و خاندان پاک و پاکیزه و بهترین و برترین وی درود فرست، و (سپس) به احسان و نیکی‌ات بر من جود نما ای پروردگار عالمیان. و درود خدا بر محمد خاتم پیامبران و آل پاکش همانان که خداوند هر گونه پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه‌شان ساخته است، همانا خداوند ستوده و صاحب مجد و بزرگواری است. خداوندا همان گونه که فرموده‌ای تو را خواندم پس همان طور که وعده داده‌ای پاسخم گو که تو خلاف وعده نمی‌کنی .

(آداب نماز وتر)

اشاره

(آداب نماز وتر)

(2) بعد از آن برخيز و اشتغال نما بگزاردن مفرده وتر، و افتتاح كن به تكبيرات سبعه و ادعيه ثلاثه، و بخوان در آن بعد از حمد سوره توحيد را سه نوبت، و و معوّذتين را. پس دستها بردار تا برابر روى و قنوت بخوان- در حالتى كه بگريى يا به گريه دارى خود را- (3) به آنچه روايت كرده است رئيس المحدثين در كتاب «من لا يحضره الفقيه» به سند صحيح از معروف بن خرّبوذ از احدهما يعنى امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر، يا امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليهما السّلام كه آن

منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 394

حضرت فرموده‌اند: بگوى در قنوت وتر:

[قنوت نماز وتر]

اشاره

[قنوت نماز وتر]
لا اله الّا اللَّه الحليم الكريم، لا اله الّا اللَّه العلىّ العظيم، سبحان اللَّه ربّ السّماوات السّبع، و ربّ الارضين السّبع، و ما فيهنّ و ما بينهنّ و ربّ العرش العظيم. اللّهمّ انت اللَّه نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، و انت اللَّه زين السّماوات و الارض، و انت اللَّه جمال السّماوات و الارض، و انت اللَّه عماد السّماوات و الارض، و انت اللَّه قوام السّماوات و الارض، و انت اللَّه صريخ المستصرخين، و انت اللَّه غياث المستغيثين، و انت اللَّه المفرّج عن المكروبين، و انت اللَّه المروّح عن المغمومين، و انت اللَّه مجيب دعوة المضطرّين، و انت اللَّه اله العالمين، و انت اللَّه الرّحمن الرّحيم، و انت اللَّه كاشف السّوء، و انت اللَّه بک تنزل كلّ حاجة.
(1) [معبودى نيست جز خداوند بردبار و بزرگوار، معبودى نيست جز خداى بلند پايه و بزرگ، منزه است خداوند كه رب آسمانهاى هفتگانه و زمين‌هاى هفتگانه و آنچه در آنها و ميان آنهاست و رب عرش بزرگ است. خداوندا تو اللَّه نور آسمانها و زمينى، و تو اللَّه زيب آسمانها و زمينى، و تو اللَّه جمال آسمانها و زمينى، و تو اللَّه ستون آسمانها و زمينى، و تو اللَّه پايه آسمانها و زمينى و تو اللَّه فريادرس ناله زنندگانى، و تو اللَّه دادرس دادخواهانى، و تو اللَّه زداينده اندوه اندوهمندانى، و تو اللَّه برطرف سازنده غم غمزدگانى، و تو اللَّه اجابت‌كننده دعاى درماندگانى، و تو اللَّه معبود جهانيانى، و تو اللَّه رحمان و رحيمى، و تو اللَّه زداينده پريشانى و سوء حالى، و تويى اللَّه كه هر نيازى به درگاه تو آورده شود].
يا اللَّه ليس يردّ غضبک الّا حلمک، و لا ينجى من عقابک الّا رحمتک، و لا ينجى منک الّا التّضرّع اليک، فهب لى من لدنک يا الهى رحمة تغنينى بها عن رحمة من سواک، بالقدرة الّتى احييت جميع ما فى البلاد، و بها
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 395
تنشر ميت العباد، و لا تهلكنى غمّا حتّى تغفر لى و ترحمنى و تعرّفنى الاستجابة فى دعائى، و ارزقنى العافية الى منتهى اجلى، و اقلنى عثرتى، و لا تشمت بى عدوّى، و لا تمكّنه من رقبتى.
(1) [اى خدا خشم تو را جز حلمت نخورد، و از كيفرت جز رحمتت رهايى نبخشد، و از دست تو جز زارى به درگاهت نجاتبخش نيست، پس- خداى من- از جانب خودت رحمتى بر من بخش كه بدان سبب مرا از رحمت ديگران بى‌نياز سازى با همان قدرتى كه هر چه را در بلاد است بدان زنده ساختى، و اجساد مرده بندگانت را بدان از گورها بيرون آورى؛ و مرا از غم

هلاک مساز تا مرا بیامرزی و رحمت کنی و نشانه‌های اجابت دعایم را نشانم دهی؛ و تا پایان عمرم سلامتی را روزیم گردان، و لغزشم را نادیده گیر، و دشمنم را یارای سرزنشم مده، و او را بر گردنم سوار مکن .
اللّهمّ ان رفعتنی فمن ذا الّذی یضعنی؟ و ان وضعتنی فمن ذا الّذی یرفعنی؟ و ان اهلکتنی فمن ذا الّذی یحول بینک و بینی، او یتعرّض لک فی شیء من امری؟ و قد علمت ان لیس فی حکمک ظلم، و لا فی نقمتک عجلة، و انّما یعجل من یخاف الفوت، و انّما یحتاج الی الظّلم الضّعیف، و قد تعالیت عن ذلک یا الهی، فلا تجعلنی للبلاء غرضا، و لا لنقمتک نصبا، و مهّلنی و نفّسنی و اقلنی عثرتی، و لا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء، فقد تری ضعفی و قلّة حیلتی، استعیذ بک اللّیلة فاعذنی، و استجیر بک من النّار فاجرنی، و اسألک الجنّة فلا تحرمنی.
(2) [خداوندا اگر تو بلندم کنی چه کسی زمینم زند؟ و اگر زمینم زنی چه کسی بلندم کند؟ و اگر هلاکم کنی چه کسی میان من و تو فاصله شود یا در مورد چیزی از امورم متعرض تو گردد؟ و همی دانم که در حکمت ستم نیست و در کیفرت شتابی نه، چرا که آن کس شتاب ورزد که بترسد از دستش رود، و کسی نیازمند به ستم است که ضعیف و ناتوان باشد، و تو از این مطلب
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 396
برتری- (1) خدای من- پس مرا هدف بلاء مساز، و نشانه کیفرت مگیر، و مهلتم ده و غمم بزدا و لغزشم نادیده گیر، و پی در پی بلا بر سرم مریز، که تو ضعف مرا می‌دانی و از اندکی چاره‌ام آگاهی. در این شب به تو پناه می‌آورم پس پناهم ده، و از آتش دوزخ به تو پناهنده می‌شوم پس مرا در پناهت گیر، و بهشت را از تو می‌خواهم پس محرومم مدار].
پس بخوان در قنوت هر دعائی که خواهی، و هفتاد نوبت استغفار کن- هذا آخر الحدیث.
مترجم گوید: «بباید دانست که تجویز شده است در قنوت وتر خواندن هر دعائی که این کس خواهد، خواه آن دعا به واسطه مطالب آخرت باشد و خواه به واسطه مطالب دنیا، چه به طریق صحیح روایت شده است که سؤال کرده‌اند از امام جعفر صادق علیه السّلام از آنچه در قنوت وتر باید گفت. فرمودند: آنچه خدا تقدیر کرده باشد که بر زبان تو جاری شود. و به طریق حسن هم ازو علیه السّلام روایت شده است که سؤال کردند از قنوت وتر که دعای مقرّری هست که در آن باید خواند؟
فرمودند که:
لا، أثن علی اللّه عزّ و جلّ، و صلّ علی النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و استغفر لذنبک العظیم
، بعد از آن فرمودند که:

و کلّ ذنب عظیم.
«1»
و بدان که استغفار هفتاد مرتبه از سنن مؤکّده نماز وتر است، و به طریق صحیح روایت شده است که از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدند که می‌فرموده‌اند در تفسیر قول خدای تعالی که: وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ «2»: «مراد از آن استغفار هفتاد مرتبه است در آخر شب در نماز وتر.» و نیز به طریق صحیح روایت شده است از آن حضرت که:
«کسی که نماز وتر کند و در آن هفتاد مرتبه استغفر اللّه ربّی و اتوب الیه «3» گوید

---

(1) خیر، نخست ثنای الهی بجای آر، و بر محمد و آلش درود فرست، و برای گناهان بزرگ خود آمرزش بطلب، و البته که هر گناهی بزرگ است».
(2) سوره ذاریات: 51- آیه 18.
(3) از خداوند آمرزش می‌طلبم و به سوی او بازمی‌گردم.

و تا یک سال به آن مواظبت نماید می‌نویسد خدای تعالی او را نزد خود از جمله مستغفرین بالأسحار، و واجب می‌گرداند بر خود مغفرت او را»- و اللّه الموفّق و المعین».
(1) و سنّت است که به واسطه چهل شخص یا بیشتر از برادران مؤمن دعا کنی به این طریق که:
اللّهمّ اغفر لفلان و فلان
، و اسم ایشان را ذکر کنی تا آخر.
و بعد از آن هفتاد مرتبه بگوئی:
استغفر اللّه ربّی و اتوب الیه
. (2) و سزاوار آنست که استغفار را به انگشتان دست راست خود بشماری، و دست چپ را برداشته به جانب آسمان گشاده داری، چه روایت کرده است آن را رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به سند صحیح. و اگر استغفار را به صد مرتبه رسانی افضل و بهتر است، و ثواب آن بیشتر.
و بعد از آن هفت نوبت بگوی:
استغفر اللّه الّذی لا اله الّا هو الحی القیّوم، لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی، و اتوب الیه.
(3) [از خداوندی که معبودی جز او نیست و زنده و پاینده است نسبت به تمامی ستمها و جرم و زیاده روی بر نفسم آمرزش می‌طلبم و به سویش بازمی‌گردم .
و بعدِ از آن بگوی:

ربّ أسأت و ظلمت نفسی، و بئس ما صنعت، و هذه یدای یا ربّ جزاء بما کسبت، و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت، و ها انا ذا بین یدیک، فخذ لنفسک من نفسی الرّضا حتّی ترضی، لک العتبی لا اعود.
(4) [پروردگارا بد کردم و به خود ستم نمودم و آنچه کرده‌ام زشت بوده، پروردگارا این دو دستم به سزای آنچه کرده‌ام، و این گردنم خاضع و ذلیل نسبت به آنچه بعمل آورده‌ام، و هان این من در پیشگاه تو، پس آنچه موجب خرسندی توست از من بستان تا راضی شوی. تو را سزد که مرا کیفر دهی، من دیگر
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 398
(به گناه) باز نخواهم گشت .
(1) بعد از آن سیصد مرتبه بگوی:
العفو العفو.
بعد از آن بگوی:
ربّ اغفر لی و ارحمنی و تب علیّ إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ.
[پروردگارا مرا بیامرز و بر من رحم آور و توبه‌ام بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی .
(2) و سنّت است که قنوت را به طول کشانی و بیفزائی به قنوت مذکور از ادعیه‌ای که در هشت رکعت نماز شب ذکر یافت. و اگر وقت تو گنجایش داشته باشد اضافه کن به این قنوت (3) آن چیزی را که امام زین العابدین- علیه الصّلاة و السّلام- در قنوت نماز وتر می‌خوانده‌اند، چنان که روایت کرده است آن را رئیس المحدثین در کتاب «امالی» و آن اینست:

[دعای امام سجاد (علیه السّلام) در قنوت وتر]
سیّدی سیّدی! هذه یدای قد مددتهما الیک بالذّنوب مملوّة، و عینای بالرّجاء ممدودة، و حقّ لمن دعاک بالنّدم تذلّلا ان تجیبه بالکرم تفضّلا. سیّدی امن اهل الشّقاء خلقتنی فاطیل بکائی، ام من اهل السّعادة خلقتنی فابشّر رجائی، سیّدی ام لضرب المقامع خلقت اعضائی، ام لشرب الحمیم خلقت امعائی.
(4) [سرورم، سرورم، این دو دست من است که سرشار از گناهان به سویت دراز کرده‌ام، و این دو چشم من است که به امید دوخته شده، و سزاست آن کس را که از روی خواری و پشیمانی تو را خوانده که با کرم و بزرگواری از روی تفضل پاسخش گویی، سرورم! آیا مرا از شقاوتمندان آفریده‌ای تا گریه بدرازا کشانم، یا از سعادتمندان آفریده‌ای تا به امیدم مژده دهم. سرورم!
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 399
آیا اعضایم را برای کوبیدن با گرزها (ی آهنین) آفریده‌ای یا دل و روده‌ام را برای نوشیدن آب جوشان دوزخ .
سیّدی لو انّ عبدا استطاع الهرب من مولاه لکنت اوّل الهاربین منک، لکنّی اعلم انّی لا افوتک.
(1) [سرورم! اگر بنده‌ای می‌توانست از اربابش بگریزد من نخستین کسی بودم که از تو می‌گریختم، لکن می‌دانم که من از دست تو نروم .
سیّدی لو انّ عذابی ممّا یزید فی ملکک لسألتک الصّبر علیه، غیر انّی اعلم انّه لا یزید فی ملکک طاعة المطیعین، و لا ینقص منه معصیة العاصین.
(2) [سرورم! اگر عذاب من به ملک و سلطنت تو می‌افزود از تو می‌خواستم که بر آن صبرم دهی، ولی می‌دانم که طاعت فرمانبران در ملک تو نیفزاید و معصیت عاصیان چیزی از آن نکاهد].
سیّدی ما انا و ما خطری؟ هب لی بفضلک، و جلّلنی بسترک، و اعف عن توبیخی بکرم وجهک.
(3) [سرورم! من چیستم؟ و چه ارزشی دارم؟ از روی فضل خویش بمن ببخش، و با پوششت مرا در پوشان، و به کرامت رویت از توبیخ من در گذر].
الهی و سیّدی ارحمنی مصروعا علی الفراش تقلّبنی ایدی احبّتی، و ارحمنی مطروحا علی المغتسل یغسّلنی صالح جیرتی، و ارحمنی محمولا قد تناول الاقرباء اطراف جنازتی، و ارحم فی ذلک البیت المظلم وحشتی و غربتی و

وحدتی.
(4) [خدای من و سرور من! بر من رحم آور در آن حالی که در بستر افتاده و دستهای دوستانم مرا پهلو به پهلو می‌کند، و بر من رحم آور در آن حالی که بر روی مغتسل افتاده و همسایگان شایسته‌ام غسلم می‌دهند، و بر من رحم آور در آن

حال که در تابوت قرار گرفته و نزدیکان اطراف جنازه‌ام را به دست گرفته‌اند، و در میان آن خانه تاریک (قبر) به وحشت و غربت و تنهائیم رحم کن .
(1) و اگر وقت تو گنجایش تطویل قنوت نداشته باشد مخیّری در آنکه اختصار کنی بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد.
(2) و از جمله ادعیه مختصره که در ضیق وقت و وسعت وقت خواندن آن در قنوت نماز وتر و غیر آن از نمازهای دیگر مستحسن و پسندیده است اینست که بگوئی:

[دعای مختصر برای قنوت وتر]
اللّهمّ انّ كثرة الذّنوب تكفّ ايدينا عن انبساطها اليک بالسّؤال، و المداومة على المعاصى تمنعنا عن التّضرّع و الابتهال، و الرّجاء يحثّنا على سؤالک يا ذا الجلال، فإن لم يعطف السّيّد على عبده فممّن يبتغى النّوال؟ فلا تردّ اكفّنا المتضرّعة اليک الّا ببلوغ الآمال، و صلّى اللّه على اشرف الأنبياء و المرسلين، محمّد و آله الطّاهرين.
(3) [خداوندا بسيارى گناهان دستهاى ما را از دراز شدن بجهت نياز به درگاهت بازداشته، و مداومت بر معاصى از زارى و ناله و دعا بازمان داشته، و اميدوارى به درخواست از تو وادارمان مى‌كند اى صاحب جلال و شكوه، پس اگر آقا بر بنده‌اش مهر نورزد پس از چه كس بخشش طلبد؟ پس دستهاى ما را كه با زارى به سويت دراز شده جز با رساندن به آرزوهايش باز مگردان، و درود خدا بر اشرف پيامبران و رسولان، محمد و خاندانش باد].

[دعای بعد از رکوع وتر]
(4) پس هر گاه که از قنوت فارغ شدی به رکوع رو و چون سر از رکوع برداری
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 401
بگوی:
هذا مقام من حسناته نعمة منک، و سیّئاته بعمله، و ذنبه عظیم، و شکره قلیل. الهی طموح الآمال قد خابت الّا لدیک، و معاکف الهمم قد تقطّعت الّا علیک، و مذاهب العقول قد سمت الّا الیک، فالیک الرّجاء، و الیک الملتجی، یا اکرم مقصود و یا اجود مسئول، هربت الیک بنفسی یا ملجأ الهاربین باثقال الذّنوب احملها علی ظهری، و ما اجد لی الیک شافعا سوی معرفتی باتّک اقرب من رجاه الطّالبون، و لجأ الیه المضطرّون، و امّل ما لدیه الرّاغبون.
(1) [اینجا جایگاه کسی است که نیکی‌هایش نعمتی از سوی توست، و گناهانش مربوط به کردار اوست، و گناهش بزرگ و سپاسش اندک است. خدای من آرزوهای بلند و بزرگ به هدف نرسد جز به درگاه تو، و همتهای برپا در درگاه هر کس بریده است جز در پیشگاه تو، و راههای خردها باز و بلند است جز به سوی تو (که هرگز به تو دست نیابند)، پس امیدها به تو و پناه آوری‌ها به سوی توست، ای گرامی‌ترین مقصودها، و ای بخشنده‌ترین درخواست‌شدگان، با پای خود به سوی تو گریختم- ای پناهگاه گریختگان- با بار گناهانی که به دوشم می‌کشم و واسطه‌ای به درگاهت ندارم بجز شناختم به اینکه تو نزدیکترین کسانی هستی که طالبان بدو امید دارند و درماندگان بدو پناهنده می‌شوند و راغبان آرزوی نعمتهایش دارند].
یا من فتق العقول بمعرفته، و اطلق الالسن بحمده، و جعل ما امتنّ به علی عباده کفاء لتأدیة حقّه، صلّ علی محمّد و آله، و لا تجعل للهموم علی عقلی سبیلا، و لا للباطل علی عملی دلیلا، برحمتک یا ارحم الرّاحمین.
(2) [ای آنکه خردها به شناخت خویش بشکافته‌ای، و زبانها به ستایشت بگشوده‌ای،
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 402
(1) و آنچه را که بر بندگانت منت نهاده‌ای (از قبیل عبادات) همپای ادای حق خویش ساخته‌ای، بر محمد و آل او درود فرست، و برای اندوهها راهی علیه خردم، و برای باطل رهنمایی علیه کردارم قرار مده، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان .
(2) بعد از آن به سجود رو و بعد از اکمال سجدتین تشهّد بخوان و بعد از

سلام، تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- بجا آر، پس بخوان این دعا را که مشهور و معروف است به دعای حزین:
اناجیک یا موجود فی کلّ مکان لعلّک تسمع ندائی، فقد عظم جرمی و قلّ حیائی، مولای یا مولای ایّ الاهوال اتذکّر، و ایّها انسی، و لو لم یکن الّا الموت لکفی، کیف و ما بعد الموت اعظم و ادهی.
(3) [با تو راز گویم ای که در هر جا موجودی شاید که آوایم بشنوی که جرمم بزرگ و حیائم اندک گشته. مولایم ای مولایم کدامیک از هراسهای خود را یاد کنم، و کدام را به فراموشی سپارم، و اگر جز مرگ چیزی نبود همان برای هراس بس بود، چگونه (صبر کنم و نهراسم) و حال آنکه آنچه پس از مرگ در سر راه خواهد بود بزرگتر و مصیبت بارتر است .
مولای یا مولای حتّی متی و الی متی اقول لک العتبی، مرّة بعد اخری، ثمّ لا تجد عندی صدقا و لا وفاء، فیا غوثاه، ثمّ وا غوثاه، بک یا اللّه من هوی قد غلبنی، و من عدوّ قد استکلب علیّ، و من دنیا قد تزیّنت لی، و من نفس امّارة بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی.
(4) [مولایم ای مولایم تا کی و تا چه وقت بارها و بارها به تو عرض کنم که حق مؤاخذه و کیفر از آن توست سپس صدق و وفایی از من بر این گفتار نیابی! فریاد فریاد ای خدا از هوای نفسی که بر من چیره شده، و از دشمنی که سگ وار بر من یورش آورده، و از دنیایی که خود را برایم آرایش نموده، و از نفسی که
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 403
هماره به زشتی فرمان دهد مگر کسی را که پروردگارم رحم کرده باشد].
مولای یا مولای ان کنت رحمت مثلی فارحمنی، و ان کنت قبلت مثلی فاقبلنی، یا قابل السّحرة اقبلنی، یا من لم ازل اتعرّف منه الحسنی، یا من یغذّینی بالنّعم صباحا و مساء، ارحمنی یوم آتیک فردا، شاخصا الیک بصری، مقلّدا عملی، قد تبرّأ جمیع الخلائق منّی، نعم ابی و امّی و من کان له کدّی و سعیی، فإن لم ترحمنی فمن یرحم فی القبر وحشتی، و من ینطق لسانی اذا خلوت بعملی و سألتنی عمّا انت اعلم به منّی؟
فان قلت: نعم، فاین المهرب من عدلک، و ان قلت: لم افعل، قلت: الم اکن الشّاهد علیک؟
(1) [مولایم مولایم اگر بناست همانند مرا رحمت کنی پس مرا رحمت کن، و اگر همچون منی را می‌پذیری پس مرا بپذیر، ای که آن ساحران (زمان موسی ع) را پذیرفتی مرا بپذیر، ای که پیوسته نیکی از تو می‌بینم، ای که صبح و شام از نعمتهای خویش غذایم می‌دهی بر من رحم آور در آن روزی که یکه و تنها در پیشگاهت آیم و چشمم به تو دوخته و کردارم بر گردنم آویخته است در حالی که تمامی خلق از من بیزاری جسته‌اند آری هم پدر و مادرم و هم آنان که رنج و کوشش را در راهشان به کار برده‌ام، پس اگر

تو به من رحم نیاوری پس چه کس به وحشتم در قبر ترحم می‌کند؟ و چه کس زبانم را گویا سازد آنگاه که با کردارم تنها مانم و از من بپرسی آنچه را که خود بدان داناتری؟ پس اگر پاسخ مثبت دهم کو راه گریز از عدل تو؟ و اگر گویم: نکرده‌ام، گویی مگر من گواه بر تو نبوده‌ام ؟!
فعفوک عفوک یا مولای قبل ان تلبس الابدان سرابیل القطران، عفوک عفوک یا مولای قبل ان تغلّ الایدی الی الاعناق، یا ارحم الرّاحمین و خیر الغافرین.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 404
(1) [آمرزش آمرزش ای مولای من پیش از آنکه در آتش دوزخ لباسی از روغنی چسبنده و سوزنده بر تنم کنند، آمرزش آمرزش ای مولای من پیش از آنکه دستها بر گردنها غل و زنجیر شود، ای مهربانترین مهربانان و ای بهترین آمرزندگان .
و بعد از آنکه از خواندن دعا فارغ شدی سجده کن و بگوی در آن:
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله، و ارحم ذلّی بین یدیک، و تضرّعی الیک، و وحشتی من النّاس، و انسی بک یا کریم، یا کائنا قبل کلّ شی‌ء، یا مکوّن کلّ شی‌ء، و یا کائنا بعد کلّ شی‌ء، لا تفضحنی فانّک بی‌عالم، و لا تعذّبنی فانّک علیّ قادر.
(2) [خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست و به این زبونی من در پیشگاهت و زاریم به سویت و وحشتم از مردم و انسم به تو رحم آور ای کریم ای که پیش از هر چیز بوده‌ای، ای هستی دهنده همه چیز، ای که پس از هر چیز خواهی بود، رسوایم مساز که تو از حالم با خبری، و عذابم مده که تو بر من قادری.]
اللّهمّ انّی اعوذ بک من کرب الموت، و من سوء المرجع فی القبور، و من النّدامة یوم القیامة، اسألک عیشة هنیئة، و میتة سویّة، و منقلبا کریما، غیر مخز و لا فاضح. اللّهمّ مغفرتک اوسع من ذنوبی، و رحمتک ارجی عندی من عملی، فصلّ علی محمّد و آل محمّد، و اغفر لی یا حیّا لا یموت.
(3) [خداوندا از درد و رنج مرگ و از بد بازگشتن در گور و از پشیمانی در روز قیامت به تو پناه می‌آورم. زندگانی‌یی گوارا و مرگی پس از آمادگی برای آن و بازگشتی کریمانه بی‌آنکه خوار ساز و رسواکننده باشد از تو درخواست می‌کنم. خداوندا آمرزشت از گناهانم وسیع‌تر، و رحمتت از عملم به نزد من
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 405
بیشتر مورد امید است، پس بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا بیامرز ای زنده‌ای که مرگ نداری .

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]
(1)
«تعرّض لک»
یعنی: تصدّی نمود به واسطه طلب عفو و احسان تو. و فقره دوم و سیّم به منزله مفسّر فقره اول است.
«و عدت علیه بعائدة من عطفک»
عدت- به ضمّ عین بی‌نقطه و بعد از آن دال بی‌نقطه- به معنی عایدة که عبارت از مکرمت است، عرب می‌گوید:
عاد علیه بعائدة ای تکرّم علیه بمکرمة یعنی: کرم نمود بر او به مکرمتی.
«و جد علیّ بطولک»
طول- به فتح طاء بی‌نقطه- به معنی فضل و غنی و قدرت است.
«و انت اللّٰه عماد السّماوات و الارض»
عماد شیء- به کسر عین بی‌نقطه- چیزی است که ثبات و پایداری آن چیز به آن بوده باشد چنانچه اگر آن چیز نباشد هر آینه آن شیء زایل و ساقط گردد، زیرا که هر شیء باقی در بقای خود محتاج به مبقی است مثل آسمان و زمین مثلا که در باقی بودن خود احتیاج به علّت مبقیه دارند که آن حق سبحانه و تعالی است.
«و انت اللّٰه قوام السّماوات و الارض»
قوام الشّیء- به کسر قاف- به معنی عماد آن شیء است، و این فقره به منزله مفسّر فقره ما قبل آنست، و این از قبیل قول خدای تعالی است که: یُمْسِکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا «1» و این دلیلی است سمعی بر احتیاج باقی در بقا به علّت مبقیه چنانچه گفته شد.
«و انت اللّٰه المروّح»
- به را و حاء بی‌نقطه- اسم فاعل است و در معنی نزدیک است به مفرّج- به جیم-.

---

(1) سوره فاطر: 35- آیه 41.

(1)
«فلا تجعلنی للبلاء غرضا»
. غرض- به غین نقطه دار مفتوحه و راء بی‌نقطه مفتوحه- به معنی هدف و نشانه تیر است، پس غرض بلاء به معنی هدف سهام بلا باشد.
«و لا لنقمتک نصبا»

نصب- به نون و صاد بی‌نقطه مفتوحتین- نزدیک است به معنی غرض که هدف باشد.
«و لا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء»
تتبع بر وزن تکرم، و اثر- به کسر همزه و فتح آن هر دو آمده است و سکون ثاء به سه نقطه- به معنی بعد است، عرب می‌گوید: خرجت علی اثره ای بعده بقلیل، یعنی بیرون آمدم بعد ازو به اندک زمانی.
«لک العتبی»
- به ضمّ عین بی‌نقطه و سکون تاء به دو نقطه فوقانیّه- به معنی مؤاخذه است، و معنی آن آنکه: تو سزاواری به آنکه مرا مؤاخذه نمائی به سبب زشتی اعمال و ناشایستگی افعال من.
«ام من اهل السّعادة خلقتنی فابشّر رجائی»
ابشّر- به باء به یک نقطه و تشدید شین نقطه دار- مأخوذ از بشارت است، و کلام استعاره است، و شاید که به نون ساکنه و شین نقطه دار مضمومه خوانده شود به معنی ابسط که عبارت از گسترانیدن است، یعنی: امید خود را بگسترانم و پهن سازم از شادی و خوشحالی.
«ام لضرب المقامع خلقت اعضائی»
مقامع جمع مقمعه- به کسر میم و سکون قاف است- و آن چیزی است مثل عمود که به آن می‌زنند، چنانچه خدای تعالی در صفت عذاب اهل دوزخ فرموده که: وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِيدٍ «1»، یعنی:
مهیّا و آماده است به واسطه عذاب ایشان عمودها و گرزهای آهنی.
«ام لشرب الحمیم خلقت امعائی»
حمیم آب بسیار گرمی است که چون دوزخیان تشنه می‌شوند به ایشان می‌دهند که رفع تشنگی از خود به آن نمایند، یا آبی که دوزخیان بدن خود را بدان می‌شویند. و امعاء جمع معی- به کسر و

---

(1) سوره حج: 22- آیه 21.

قصر- است به معنی روده، (1) و آن چیزی است که طعام بعد از معده منتقل به آن می‌شود. و ظاهر اینست که مراد به امعاء در اینجا چیزی است که شامل معده و سایر احشاء دیگر نیز بوده باشد.
«ما انا و ما خطری»
خطر- به خاء نقطه دار مفتوحه و طاء بی‌نقطه مفتوحه- به معنی قدر و منزلت است. و استفهام در کلام از برای تحقیر است، یعنی: چه چیزم من و چه چیز است قدر و منزلت من؟
«ارحمنی مصروعا»
، مصروع- به صاد و را و عین بي‌نقطه- یعنی بر زمین افتاده.

«الهی طموح الآمال قد خابت الّا لدیک»
طموح- به طاء بی‌نقطه مضمومه و در آخر آن حاء بی‌نقطه- جمع طامح است مثل قعود که جمع قاعد است، مأخوذ از طمح که به معنی ارتفع است، و مراد آنکه: بدرستی که آمال طامحه مرتفعه عظیمه در معرض خسران و خسارت در آمده است مگر آمال عظیمه مرتفعه ما نزد تو، مثل عفو از گناهان ما که به آن مستوجب عقاب الیم شده‌ایم، و درآوردن ما در بهشت عنبر سرشت از روی تفضّل و کرم بغیر آنکه مستحق آن بوده باشیم.
«و معاکف الهمم قد تقطّعت الّا علیک»
معاکف جمع معکف است و آن مصدری است به معنی عکوف، یعنی ایستادگی و اقامت. و مراد آنکه: عکوفات همم و اقامت آن بر در خانه هر کس در طلب احسان از او انقطاع یافته است و خسارت پذیرفته مگر عکوفات ما بر درگاه جود و احسان تو که مقیم است و معتکف.
«و مذاهب العقول قد سمت الّا الیک»
مراد از مذاهب، طرق است، و گاه اطلاق مذاهب بر آراء عقول نیز می‌کنند. و سمی به معنی رفعت و علوّ است، عرب گوید «1»: سمی الی الشّیء ارتفع الیه، یعنی: مرتفع شد به سوی او.
و سمت به معنی ارتفعت است، و مراد آنکه: بدرستی که طرق عقول و آراء

---

(1) کلمه «عرب گوید» اضافه است و تعبیر درستی نیست.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 408
مرتفع گشته است به سوی اشیا مگر به سوی تو، به تحقیق که قاصر آمده است از ارتفاع و ارتقا، و گمراه شده است در بیداء عظمت و کبریا، چنان که گفته‌اند:
عقل در کوی تو سرگردان بماند فکر در اوصاف تو حیران بماند (1)
«و جعل ما امتنّ به علی عباده کفاء لتأدیة حقّه»
یعنی گردانیده است تکلیف ما بندگان را به عبادت خود مکافات‌کننده به واسطه اداء حق نعماء خود با آنکه در تکلیف نمودن ما به عبادت خود و مشرّف گردانیدن ما به شرف بندگی خود و گردانیدن ما از اهل آنکه قیام توانیم نمود به خدمت او و بر پای توانیم داشت عبادت او را لطفی است در حق ما جزیل، و منّتی است بر ما عظیم. نمی‌بینی که هر گاه پادشاه عظیمی شخصی را به خدمت خود مشرّف گرداند و او را از جمله رازگویان و محرمان خود سازد پس هر آینه آن شخص می‌شمارد این شفقت را از الطاف عظیمه و اعطاف کثیره آن پادشاه، و چنان می‌پندارد که عطیّه‌ای

است بی‌غایت که از جانب او به او کرامت شده است، و لطفی است بی‌نهایت که از او یافته است. پس حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- بنا بر وفور کرم خود گردانیده است بعضی از نعمتهای خود را که منّت نهاده است به آن بر ما و توفیق داده است ما را به آن، شکر و مکافات از ما به جهت بعض از نعمتهای دیگر که به ما عنایت نموده است، و با وجود آن به تحقیق وعده داده است ما را از برای آن نعمت به ثواب جزیل در آخرت، فسبحانه سبحانه ما أعظم شأنه و أکثر امتنانه. و نعم ما قال:
گر کسی شکر او فزون گوید شکر توفیق شکر چون گوید
«و من عدوّ قد استکلب علیّ» ای وثب علی، یعنی: جست بر روی من؛ چه تشبیه کرده‌اند دشمن را به سگ. و بسا باشد که گفته شود درین عبارت اشاره است به آنکه عداوت او از جهت امور دنیاست چنانچه گفته‌اند:
انّ الدّنیا جیفة، و طالبوها کلاب
؛ یعنی: بدرستی که دنیا مردار است و طالبان آن سگانند.
«سرابیل القطران»
تلمیح است به قول خدای تعالی: وَ تَرَی الْمُجْرِمِینَ

یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ* سَرابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ «1»، (1) سرابیل جمع سربال است به معنی پیراهن. و قطران عصاره‌ای است در نهایت بدبویی و حدت که بر بدن شتران گردار می‌مالند تا گرایشان را از حدّت و تیزی بسوزد. و از خاصیّت او آنست که چون آن را بر چیزی طلا نمایند «2» آتش در آن چیز زودتر تأثیر کند و به سرعت بسوزد. و روایت شده است که قطران را بر بدن دوزخیان می‌مالند چنانچه به منزله پیراهن ایشان می‌شود تا از حدّت، بدنهای ایشان را بسوزاند و آتش دوزخ در ایشان زود اثر کند و در گیرد و به سرعت بسوزد. نعوذ باللّه من ذلک.
«و میتة سویّة»
میته- به کسر میم- مراد از موتی است که بعد از حصول استعداد به واسطه نزول، و مهیّا شدن به جهت حلول آن- از تقدیم توبه و قضاء فوایت و بیرون آمدن از حقوق مردم خواه مالی باشد و خواه عرضی و غیر آن- دست دهد.
امید که همه را این حال روزی باد بمحمّد و آله الأمجاد.

---

(1) سوره ابراهیم: 14- آیه 49 و 50.
(2) طلاء- به کسر طاء- یعنی مانند روغن به آن بمالند.

فصل [پنجم [در آداب دو ركعت نماز فجر]

(1) و بعد از فارغ شدن تو از مفرده وتر و آنچه متعلّق است به آن از ادعيه و آداب، برخيز از جهت گزاردن دو ركعت نافله صبح. و اين دو ركعت را دساستين نامند بواسطه آنكه پنهانند در نماز شب، (2) چنانچه روايت كرده است شيخ الطائفة در كتاب «تهذيب» به سند صحيح از ثامن ائمه هدى امام رضا- عليه التّحيّة و الثّناء- كه آن حضرت فرموده‌اند:

احشوا بهما صلاة اللّيل.

يعنى: «پر كنيد جوف نماز شب را به اين دو ركعت». مراد آنكه نافله صبح را با نافله شب بايد گزاردن.

(3) و ظاهر اينست كه وقت آن مى‌كشد تا پيدا شدن سرخى مشرق، چنانچه بعض از روايات متضمّن آنست، و جمعى از علماء ما- قدّس اللّه أرواحهم- قائل به آن شده‌اند، اگر چه افضل اوقات اين دو ركعت ميانه دو فجر است.

و بخوان در ركعت اول بعد از حمد سوره قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ، و در ركعت دوم بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. پس چون سلام دهى رو به قبله بر پهلوى راست بخواب مانند كسى كه او را در لحد خوابانند، و جانب راست رو را بر دست راست بگذار، و اين دعا بخوان:

استمسكت بعروة اللّه الوثقى الّتى لَا انْفِصامَ لَها، و اعتصمت بحبل اللّه المتين، و اعوذ باللّه من شرّ فسقة العرب و العجم، و من شرّ فسقة الجنّ و الانس، ربّى اللّه، ربّى اللّه ربّى اللّه، آمنت باللّه، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدْراً، حسبى اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

(1) [به دستاويز استوار خداوندى كه جدايى ندارد چنگ زدم، و به ريسمان محكم خداوند آويختم، و از شر نابكاران عرب و عجم و از شر نابكاران جن و انس به خدا پناه مى‌برم، پروردگار من اللّه است (سه بار) به خدا گرويدم، بر خدا توكل نمودم و هيچ حول و قوه‌اى جز به خدا نيست، و هر كس بر خدا توكل نمايد خداوند او را بس است، خداوند امر خود را به انجام رساند كه خدا براى هر چيز اندازه‌اى قرار داده است، خدا مرا بس است و خوب وكيلى است .

اللّهمّ من اصبح و له حاجة الى مخلوق، فانّ حاجتى و رغبتى اليک، وحدک لا شريک لک، لک الحمد، الحمد للّه ربّ الصّباح، الحمد للّه فالق الاصباح، الحمد للّه ناشر الارواح، الحمد للّه قاسم المعاش، الحمد للّه جاعل اللّيل

سکنا، و الشّمس و القمر حسبانا، ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ.
(2) [خداوندا هر کس بامدادان سر از خواب بردارد حاجتی به مخلوقی دارد و حاجت و گرایش من تنها به توست، تو یگانه‌ای و شریکی نداری، سپاس از آن توست. سپاس خدای را که رب بامدادان است، سپاس خدای را که شکافنده صبح است، سپاس خدای را که زنده‌کننده ارواح است، سپاس خدای را که بخش‌کننده روزیهاست، سپاس خدای را که قرار دهنده است شب را موجب آرامش، و خورشید و ماه را جهت حفظ حسابها، این تقدیر (خداوند) چیره و داناست .
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، و اجعل فی قلبی نورا، و فی بصری

نورا، و علی لسانی نورا، و من بین یدیّ نورا، و من خلفی نورا، و عن یمینی نورا، و عن شمالی نورا، و من فوقی نورا، و من تحتی نورا، و اعظم لی النّور، و اجعل لی نورا امشی به فی النّاس، و لا تحرمنی نورک یوم القیامة.
(1) [خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و در دلم نور و در چشمم نور و بر زبانم نور و در پیش رویم نور و از پشت سرم نور و از سمت راستم نور و از سمت چپم نور و از بالای سرم نور و از زیر پایم نور قرار ده، و آن نور را برایم بزرگ گردان، و برایم نوری قرار ده تا بدان میان مردم راه روم، و روز قیامت از نورت محرومم مساز].
پس بخوان آیة الکرسی، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، و پنج آیه از آخر سوره مبارکه آل عمران: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا آنجا که إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ. بعد از آن بنشین و تسبیح فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- را بجا آر، و بعد از آن صد نوبت بگوی:
سبحان ربّی العظیم و بحمده، استغفر اللّه ربّی و اتوب الیه.
بعد از آن هفت نوبت بگوی:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم.
پس دو سجده شکر بجا آر به طریقی که قبل ازین مذکور شد، و دعا کن در آن بواسطه برادران مؤمن و بگوی:
اللّهمّ ربّ الفجر، و اللّیالی العشر، وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ، وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ، و ربّ کلّ شی‌ء، و اله کلّ شی‌ء، و خالق کلّ شی‌ء، و ملیک کلّ شی‌ء، صلّ علی محمّد و آله، و افعل بی و بفلان و فلان
- یعنی نام برادران مؤمن ببر-
ما انت اهله، و لا تفعل بنا ما نحن اهله، فإنّک أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ.

(1) [خداوندا ای رب سپیده دم و شبهای دهگانه و زوج و فرد و شب آنگاه که سپری شود «1»، و ای رب همه چیز و معبود همه چیز و آفریننده همه چیز و پادشاه همه چیز، بر محمد و آل محمد درود فرست و نسبت به من و

فلانی و فلانی آن کن که تو را سزد، و با ما آن مکن که سزاوار آنیم، که تو اهل تقوا و اهل آمرزشی .

---

(1) برای توضیح این قطعات به تفسیر سوره مبارکه فجر در تفاسیر مراجعه شود.

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 414

فصل [ششم [در دعای امام سجاد (ع) که بعد از نافله شب می‌خوانده‌اند]

اشاره

فصل [ششم [در دعای امام سجاد (ع) که بعد از نافله شب می‌خوانده‌اند]
(1) سزاوار و شایسته آنست که بعد از فارغ شدن تو از سیزده رکعت نماز شب، تبرّک جوئی به خواندن دعائی که سیّد السّاجدین امام زین العابدین- علیه الصّلاة و السّلام- به خواندن آن تبرّک می‌جسته‌اند، و آن دعا از جمله ادعیه «صحیفه کامله سجّادیّه» است و آن اینست:
اللّهمّ یا ذا الملک المتأبّد بالخلود، و السّلطان الممتنع بغیر جنود و لا اعوان، و العزّ الباقی علی مرّ الدّهور و خوالی الاعوام، و مواضی الازمان و الایّام، عزّ سلطانک عزّا لا حدّ له باوّلیّة، و لا منتهی له بآخریّة، و استعلی ملکک علوّا سقطت الاشیاء دون بلوغ امده، و لا یبلغ ادنی ما استأثرت به من ذلک اقصی نعت النّاعتین. ضلّت فیک الصّفات، و تفسّخت دونک النّعوت، و حارت فی کبریائک لطائف الاوهام.
(2) [خداوندا ای صاحب پادشاهی جاوید، و سلطنتی که بدون سپاه و یاور مقاومی در برابر خود ندارد، و عزتی که در گذشت روزگار و گذر سالها و زمانها و روزها زوال نپذیرد، سلطنت تو عزیز و چیره است عزتی که آغاز و پایانی ندارد، و ملک و حکومتت آنقدر بلند پایه است که اشیاء پیش از رسیدن به نهایتش ساقط شوند، و دورترین افقهای وصف‌کنندگان به کوتاهترین
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 415
درجاتی از آن که ویژه خود ساخته‌ای دست نیابد، همه توصیف‌ها در باره‌ات بیراهه است، و رشته تمامی تعاریف پیش از رسیدن به ساحت مقدست پاره گشته، و اندیشه‌های باریک در برابر کبریای تو حیران و سرگردان مانده است.
کذلک انت اللّه الأوّل فی اوّلیّتک، و علی ذلک انت دائم لا تزول، و انا العبد الضّعیف عملا، الجسیم املا، خرجت من یدی اسباب الوصلات الّا ما وصله رحمتک، و تقطّعت عنّی عصم الآمال الّا ما أنا معتصم به من عفوک، قلّ عندی ما اعتدّ به من طاعتک، و کثر علیّ ما ابوء به من معصیتک، و لن یضیق علیک عفو عن عبدک و ان اساء، فاعف عنّی.
(1) [تو این گونه خدایی، که در اولیت خود اولی، و بر این صفت، دائمی و زوال نپذیری، و من بنده‌ای هستم که از لحاظ عمل ناتوان و از نظر آرزو تنومندم، تمام اسبابها که مرا به مرادم رساند از دستم برون شده جز یک سبب که آن رحمت توست، و دستاویز آرزوها همگی از من بریده گشته جز آن دستاویزی که از آمرزشت بدست دارم، از طاعتی که قابل اعتناء باشد جز اندکی ندارم، و مقدار معصیتی که موجب بازگشت من می‌شود بر من

بسیار است، و چشم پوشی از بنده‌ات هر چند بد کرده است بر تو تنگ نگیرد، پس از من در گذر].

اللّهمّ و قد اشرف علی خفایا الاعمال علمک، و انکشف کلّ مستور دون خبرک، و لا تنطوی عنک دقایق الامور، و لا تعزب عنک غیّبات السّرائر، و قد استحوذ علیّ عدوّک الّذی استنظرک لغوایتی فانظرته، و استمهلک الی یوم الدّین لاضلالی فامهلته فاوقعنی، و قد هربت الیک من صغائر ذنوب موبقة، و کبائر اعمال مردیة، حتّی اذا قارفت معصیتک، و استوجبت بسوء سعیی سخطک، فتل عنّی عذار غدره، و تلقّانی بکلمة کفره، و تولّی البراءة منّی، و ادبر مولّیا عنّی، فاصحرنی لغضبک فریدا، و اخرجنی الی فناء نقمتک طریدا، لا

شفیع یشفع لی الیک، و لا خفیر یؤمننی علیک، و لا حصن یحجبنی عنک، و لا ملاذ الجأ الیه منک، فهذا مقام العائذ بک، و محلّ المعترف لک، فلا یضیقنّ عنّی فضلک، و لا یقصرنّ دونی عفوک، و لا اکن اخیب عبادک التّائبین، و لا اقنط وفودک الآملین، و اغفر لی انّک خیر الغافرین.

(1) [خداوندا آگاهی تو بر اعمال مخفیانه اشراف دارد، و هر پوشیده‌ای در قبال اطلاع تو مکشوف است، و امور باریک از نظر تو پوشیده نیست، و اسرار مخفی از دید تو پنهان نباشد، و همانا آن دشمنت که در منحرف ساختنم از تو مهلت خواسته و مهلتش داده‌ای، و تا روز قیامت از تو در گمراه ساختنم زمان خواسته و زمانش داده‌ای بر من چیره گشته و مرا در آن وادی افکنده است، و حال آنکه من از گناهان کوچک تباه‌کننده و معاصی بزرگ هلاکتبار بسوی تو گریخته‌ام تا اینکه چون دست به نافرمانیت آلودم و با کوشش زشتم مستوجب خشم تو گشتم لجام نیرنگش را از من بگرداند و با سخن کفرش (که به من گفت کافر شو) با من روبرو شد و برات بیزاری از مرا بدست گرفت و پشت به من نموده به عقب گریخت و مرا یکه و تنها در بیابان خشم تو گذاشت، و به آستانه کیفرت با حالتی طردشده بیرون برد، نه شافعی در کار است که از من به نزدت شفاعت کند، و نه پناه دهنده‌ای که مرا امان بخشد، و نه دژ محکمی که مرا از تو پوشیده دارد، و نه پناهگاهی که از تو بسوی آن پناه برم، پس اینجا جایگاه پناهنده به تو و محل معترف، به پیشگاه توست، پس باید که فضل تو از شامل حال من شدن تنک نباشد، و آمرزشت نسبت به من نارسا نباشد، و زیانکارترین بندگان توبه کارت نباشم، و نه نومیدترین آرزومندان وارد بر تو، و مرا بیامرز که تو بهترین آمرزندگانی .

اللّهمّ انّک امرتنی فترکت، و نهیتنی فرکبت، و سوّل لی الخطأ خاطر السّوء ففرّطت، و لا استشهد علی صیامی نهارا، و لا استجیر بتهجّدی لیلا، و لا تثنی علیّ باحیائها سنّة، حاشا فروضک الّتی من

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 417
ضيّعها هلک، و لست اتوسّل اليک بفضل نافلة مع کثير ما اغفلت من وظائف فروضک، و تعدّيت عن مقامات حدودک، الی حرمات انتهکتها، و کبائر ذنوب اجترحتها، کانت عافيتک لی من فضائحها سترا، و هذا مقام من استحيا لنفسه منک، و سخط عليها و رضی عنک، فتلقّاک بنفس خاشعة، و رقبة خاضعة، و ظهر مثقل من الخطايا، واقفا بين الرّغبة اليک، و الرّهبة منک، و انت اولی من رجاه، و احقّ من خشيه و اتّقاه، فاعطنی يا ربّ ما رجوت، و آمنّی ما حذرت، و عد علیّ بعائدة رحمتک، انّک اکرم المسئولين.
(1) [خداوندا مرا امر کردی و من ترک نمودم، و مرا باز داشتی و من مرتکب شدم، و انديشه‌های ناپاک، خطاها را در نظرم آرايش داد پس در انجام وظيفه کوتاهی کردم، نه روزی را گواه روزه‌ام می‌گيرم، و نه با بيداری شبی (به تو) پناه می‌جويم، و تو به سبب احياء سنتی در آن بر من ثنا نگويی، سوای آن واجباتت که هر کس تباهش سازد هلاک شود، و نيز با فضل هيچ مستحبی به تو متوسل نگشتم با اينکه از بيشتر وظائف واجب غفلت ورزيده‌ام، و از مرزهايی که معين نموده‌ای تجاوز نموده، پرده حرامها را دريدم، و به گناهان بزرگی دست آلودم، که عافيت تو پوششی برايم از رسواييهای اينها بوده است.
و اينجا جايگاه کسی است که بخاطر خودش از تو خجالت می‌کشد، و بر خويش خشم گرفته و از تو خشنود است، پس با نفسی خاشع و گردنی خاضع و پشتی سنگين از خطاها در مقابلت قرار گرفته، و ميان دو حالت گرايش به تو و هراس از تو ايستاده و تو از همه کس که بايد به او اميد بست سزاوارتری، و از هر کس که بايد از او ترس و پرهيز داشت شايسته‌تری، پروردگارا پس آنچه را اميدوارم به من ببخش، و از آنچه در حذرم مرا ايمنی ده، و با بهره‌ای از رحمتت به من رو کن، که تو گرامی‌ترين درخواست‌شدگانی .
اللّهمّ و اذ سترتنی بعفوک، و تغمّدتنی بفضلک فی دار الفناء
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 418
بحضرة الاکفاء، فاجرنی من فضيحات دار البقاء، عند مواقف الاشهاد من الملائکة المقرّبين، و الرّسل المکرّمين، و الشّهداء و الصّالحين، من جار کنت اکاتمه سيّئاتی، و من ذی رحم کنت احتشم منه فی سريراتی، لم اثق بهم ربّ فی السّتر علیّ، و وثقت بک ربّ فی المغفرة لی، و انت اولی من وثق به، و اعطی من رغب اليه، و ارأف من استرحم فارحمنی.
(1) [خداوندا همچنان که مرا در دنيای فانی در حضور امثالم به آمرزش خويش پوشاندی، و به فضل خود فرا پوشاندی، پس از رسوائيهای دار بقاء (آخرت) در برابر گواهانی چون فرشتگان مقرب و پيامبران مکرم و شهداء و صالحان پناهم ده. چه بسا همسايگانی که گناهان خود را از آنان

می‌پوشاندم، و چه بسا خویشاوندانی که در نهانهایم از آنان شرم داشتم ولی با این همه- پروردگارا- به پرده پوشی آنان بر خودم اطمینان نداشتم، و به تو- پروردگارا- در آمرزش اطمینان کردم، و تو شایسته‌تر کسی هستی که بدو اطمینان شود، و بخشنده‌ترین کسی که بدو گرایش یابند، و دلسوزترین کسی که از او خواستار ترحم شوند پس بر من رحم آور].
اللّهمّ و انت حدرتنی ماء مهینا، من صلب متضائق العظام، حرج المسالک، الی رحم ضیّقة سترتها بالحجب، تصرّفنی حالا عن حال، حتّی انتهیت بی الی تمام الصّورة، و اثبتّ فیّ الجوارح، کما نعتّ فی کتابک: نطفة ثمّ علقة ثمّ مضغة ثمّ عظاما ثمّ کسوت العظام لحما، ثمّ انشأتنی خلقا آخر کما شئت، حتّی اذا احتجت الی رزقک، و لم استغن عن غیاث فضلک، جعلت لی قوتا من فضل طعام و شراب اجریته لامتک الّتی اسکنتنی جوفها، و اودعتنی قرار رحمها، و لو تکلنی یا ربّ فی تلک الحالات الی حولی، او تضطرّنی الی قوّتی، لکان الحول عنّی معتزلا، و لکانت القوّة منّی بعیدة، فغذوتنی بفضلک
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 419
غذاء البرّ اللّطیف، تفعل ذلک بی‌تطوّلا علیّ الی غایتی هذه، و لا اعدم برّک، و لا یبطئ بی‌حسن صنیعک، و لا تتأکّد مع ذلک ثقتی، فاتفرّغ لما هو احظی لی عندک، قد ملک الشّیطان عنانی فی سوء الظّنّ و ضعف الیقین، فأنا اشکو سوء مجاورته لی، و طاعة نفسی له، و استعصمک من ملکته، و اتضرّع الیک فی ان تسهّل الی رزقی سبیلا.
(1) [خداوندا و تویی که مرا به صورت آبی پست و بی‌ارزش از صلبی با استخوانهای فشرده و درهم و تنگ راه به رحمی تنگ وارد ساختی، و آن را به پرده‌هایی پوشاندی، و مرا در آنجا از حالی به حالی گرداندی تا مرا به صورت کاملی در آوردی و اعضاء و جوارح در من بساختی چنان که در کتاب خویش توصیف کرده‌ای که: «به صورت نطفه‌ای سپس خون بسته‌شده‌ای سپس گوشت جویده جویده‌شده‌ای سپس استخوانهایی در آوردیم» سپس استخوانها را گوشت پوشاندی و سپس مرا آفرینش دیگری دادی همان گونه که خواستی، تا اینکه چون نیاز به روزیت پیدا کردم و از یاری فضلت بی‌نیاز نبودم، قوتی از زیادی طعام و شرابی که برای کنیزت همان که مرا در شکمس ساکن نموده و در آرامگاه رحمش سپرده بودی برایم قرار دادی.
پروردگار من اگر در این حالات مرا به نیروی خودم وامی‌گذاشتی یا به قوّت خویشم حواله می‌کردی البته که نیرو از من کناره بود و قوّت از من دور، پس با فضل خویش همچون مهربانی نرم‌خو مرا تغذیه دادی، و اینها را از روی لطف و احسانت بر من کرده‌ای تا بدینجا رسیده‌ام، و در همه حال از مهربانی‌ات خالی نبوده، و خوشرفتاریت به من کند نبوده است، و با این همه اطمینانم به تو زیاده و محکم نشد تا خود را برای چیزی که نزد تو

برایم به مراتب پر بارتر است آسوده خاطر کنم، راستی که شیطان عنان مرا در بدگمانی و سستی یقین به دست گرفته، پس از سوء مجاورت وی با من و

اطاعت نفسم از او به تو شکایت می‌کنم، و از تو می‌خواهم که مرا از چنگال اسارت وی نگهداری، و به سویت زاری می‌کنم در اینکه راه روزی مرا هموار سازی .
فلک الحمد علی ابتدائک بالنّعم الجسام، و الهامک الشّکر علی الاحسان و الانعام، فصلّ علی محمّد و آله، و سهّل علیّ رزقی و ان تقنّعنی بتقدیرک لی، و ان ترضینی بحصّتی فیما قسمت لی، و ان تجعل ما بقی من جسمی و عمری فی سبیل طاعتک، انّک خیر الرّازقین.
(1) [پس سپاس از آن توست بر اینکه به نعمتهای بزرگ آغاز کرده‌ای، و سپاس بر احسان و انعام را الهام نموده‌ای، پس بر محمد و آل محمد درود فرست و روزی مرا بر من آسان نما، و به آنچه برایم مقدر فرموده‌ای قانعم ساز، و و به قسمتم در آنچه قسمت من نموده‌ای خشنودم گردان، و آنچه از جسم و عمرم را که باقی مانده در راه طاعتت قرار ده که تو بهترین روزی دهندگانی .
اللّهمّ انّی اعوذ بک من نار تغلّظت بها علی من عصاک، و توعّدت بها من صدف عن رضاک، و من نار نورها ظلمة، و هیّنها الیم، و بعیدها قریب، و من نار یأکل بعضها بعض و یصول بعضها علی بعض، و من نار تذر العظام رمیما، و تسقی اهلها حمیما، و من نار لا تبقی علی من تضرّع الیها، و لا ترحم من استعطفها، و لا تقدر علی التخفیف عمّن خشع لها و استسلم الیها، تلقی سکّانها باحرّ ما لدیها من ألیم النّکال و شدید الوبال. و اعوذ بک من عقاربها الفاغرة افواهها، و حیّاتها الصّالقة بانیابها، و شرابها الّذی یقطّع امعاء و افئدة سکّانها، و ینزع قلوبهم، و استهدیک لما باعد منها و أخّر عنها.
(2) [خداوندا پناه می‌آورم به تو از آتشی که بدان بر آن کس که فرمانت نبرده خشم گرفته‌ای، و آن کس را که از رضای تو روی گردانده بدان تهدید نموده‌ای،

و از آتشی که نورش ظلمت است، و آسانش دردناک و دورش نزدیک، (1)
و از آتشی که پاره‌ای پاره دیگرش بخورد و پاره‌ای بر پاره دیگر یورش برد،
و از آتشی که استخوانها را خاکستر کند، و به کام اهلش آب جوشان ریزد،
و از آتشی که بر آن کس که بدو زاری کند شفقت نورزد، و بر آن کس که ازو مهر جوید رحم نیاورد، و قادر بر تخفیف یافتن بر کسی که در برابرش خاشع گشته و تسلیم شود نباشد، با ساکنان خود به سوزانترین چیزی که در اختیار دارد از عذاب دردناک و وبال شدید برخورد کند. و پناه می‌آورم به تو

از عقربهای آن که دهانها باز کرده و از مارهایش که پیوسته می‌گزند، و از نوشیدنیش که دلها و روده‌های ساکنان خود را قطعه قطعه ساخته و دلهاشان را از جا می‌کند، و از تو هدایت به آنچه را که از این همه دور سازد و عقب اندازد جویایم .
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله، و اجرنی منها بفضل رحمتک، و اقلنی عثراتی بحسن اقالتک، و لا تخذلنی یا خیر المجیرین انّک تقی الکریهة، و تعطی الحسنة، و تفعل ما ترید، و انت علی کلّ شیء قدیر.
(2) [خداوندا بر محمد و آل او درود فرست، و مرا از آن آتش به فضل رحمت خویش پناه ده، و با گذشت نیکویت از لغزشهایم در گذر، و مرا خوار و بی‌یاور مساز، ای بهترین پناه دهندگان، که تو ناخوشایندها را باز می‌داری، و نیکی را می‌بخشی، و هر چه خواهی می‌کنی، و تو بر هر چیز توانائی .
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله اذا ذکر الابرار، و صلّ علی محمّد و آله ما اختلف اللّیل و النّهار صلاة لا ینقطع مددها، و لا یحصی عددها، صلاة تشحن الهواء، و تملأ الارض و السّماء، صلّی اللّه علیه و آله حتّی یرضی، و صلّی اللّه علیه و آله بعد الرّضا، صلاة لا حدّ لها و لا منتهی، یا ارحم الرّاحمین.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 422
(1) [خداوندا بر محمد و آل او درود فرست آنگاه که نیکان یاد شوند، و بر محمد و آل او درود فرست تا شب و روز در گردش است، درودی که پشتوانه‌اش قطع نگردد و تعدادش به شمار نیاید، درودی که فضا را پر کند و زمین و آسمان را سرشار سازد. و درود خدا بر او و خاندانش تا راضی شود، و درود خدا بر او و خاندانش پس از رضایتش، درودی که آن را حد و نهایتی نباشد ای مهربانترین مهربانان .

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]
(2)
«السّلطان»
چنانچه در ذیل تعقیب صبح از پیش رفت مصدرست مثل غفران به معنی تسلّط.
«و خوالی الاعوام»
به خاء نقطه‌دار، به معنی ماضی است که عبارت از زمان گذشته باشد، یعنی سالهای گذشته. و این اضافه صفت است به موصوف.
«استعلی ملکک»
استفعال در اینجا به معنی فعل است به معنی علوّ، ای علا ملکک.
«و تفسّخت دونک النّعوت»
تفسّخت- به فا و سین بی‌نقطه و خاء نقطه‌دار- به معنی تقطّعت و بطلت است، زیرا که تو فوق نعت ناعتینی، یعنی: کبریاء تو بالاتر از آنست که طایر اندیشه ناعتین به بال خیال بر مصاعد آن تصاعد تواند نمود، و سایر تفکّر واصفین به قدم تصور بر مراقی آن ترقّی تواند کرد. و نعم ما قیل:
سالکانی کاندرین ره سالها بشتافتند اندر آخر خویش را بر گام اول یافتند
«خرجت من یدی اسباب الوصلات»
- به صاد بی‌نقطه- جمع وصلت- به ضمّ واو- است و آن چیزی است که به سبب آن به مطلوب می‌توان رسید.
و مراد آنکه: بدرستی که بیرون شده است از دست من اسبابی که به سبب آن به
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 423
سعادت اخروی توان رسید (1) مگر یک سبب که آن رحمت بینهایت توست که از هیچ احدی فوت نمی‌شود و شامل حال جمیع بندگان توست از مطیع و عاصی و صالح و طالح. و این اشاره است به آنکه به سعادت اخروی بجز [با] رحمت بی‌نهایت و عنایت بی‌غایت تو نمی‌توان رسید.
«و تقطّعت عنّی عصم الآمال»
عصم- به کسر عین بی‌نقطه- جمع عصمت است، و تفسیر آن از پیش رفت «1».
«ما ابوء به من معصیتک»
ابوء- به باء به یک نقطه و در آخر آن همزه- به معنی أقرّ و ارجع است.
«فتل عنّی عذار غدره»
فتل- به فاء و تاء به دو نقطه فوقانیّه- به معنی صرف است. و مراد به

عذار- به کسر عین بی‌نقطه و بعد از آن ذال نقطه دار- چیزی است که بر روی اسب می‌افتد از لجام و ریسمان و غیر آن. و کلام استعاره است، و مراد آنست که: شیطان بعد از آنکه به حیله و غدر مراد خود را از من حاصل کرده است و مرا به گناه و عصیان انداخته، عنان خود را از من برگردانیده مرا واگذاشته است.

«و تلقّانی بکلمة کفره»

این فقره اشاره است به آنچه حضرت عزّت در قرآن حکایت از شیطان نموده و فرموده است: إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکَ» «2».

معنی آیه- و اللَّه أعلم- آنکه: بعد از آنکه شیطان بلعم باعور را به کفر انداخته و او را کافر ساخت او از شیطان مدد و یاری طلبید پس در جواب او گفت که: «من بری و بیزارم از تو و مرا با تو کاری نیست چرا که من از پروردگار عالمیان ترسانم و هراسان».

---

(1) ص 312.

(2) سوره حشر: 59- آیه 16: «آنگاه به انسان گفت: کافر شو. و چون کافر گشت، گفت: من از تو بیزارم».

(1)

«فاصحرنی لغضبک»

اصحرنی- به صاد و حاء بی‌نقطه- در لغت رفتن «1» به صحرا است، به معنی اخرجنی الی الصّحراء، یعنی: بیرون برد مرا به سوی صحرا. و مراد در اینجا آنکه: گردانید مرا در صحرای ضلالت سرگردان و در بیدای جهالت و غوایت حیران از جهت حلول غضب و سخط تو بر من، یعنی بعد از آنکه مرا مستحق غضب و سخط تو ساخت دست از من برداشت و مرا سرگردان و حیران گردانیده در بادیه ضلالت و جهالت گذاشت.

«و لا خفیر یؤمننی علیک»

خفیر- به خاء نقطه‌دار و فاء- به معنی مانع و مجیر است که عبارت از فریادرس است، یعنی: مرا مانعی و مجیری از غضب و سخط تو نیست که غضب و سخط ترا از من دفع تواند کرد و مرا در پناه خود تواند آورد.

«الی حرمات انتهکتها»

انتهکت- به نون و تاء به دو نقطه فوقانیّه- أی بالغت فیها، یعنی مبالغه کردم در آن.

«و کبائر ذنوب اجترحتها»

اجتراح به معنی اکتساب است. و در باب اول از این کتاب «2» اشاره به آن رفت که صدور امثال این کلام از معصوم علیه السّلام بر چه وجه و چه

معنی است.
«بحضرة الاكفاء»
مراد به اكفاء امثال و اشباه و اقران است، يعنى: من در دنيا در حضور امثال و اقران خود شرم مى‌كردم، تو نيز در آخرت مرا در حضور ايشان فضيحت مكن و در نظر ايشان مرا رسوا مساز زيرا كه ستّارى، و به رسوائى بنده خود راضى نخواهى شد.
«كنت احتشم منه»
اى استحيى منه يعنى: شرم مى‌داشتم ازو.
«حدرتنى ماء مهينا»
به فتح ميم، اى محقورا، يعنى حقيرا.
«حرج المسالك»
- به حاء بى‌نقطه مفتوحه و راء بى‌نقطه مكسوره و در آخر آن جيم- صفت مشبهه است از حرج به دو فتحه، و مراد از آن تنگى جا و

---

(1) «بردن» صحيح است.
(2) ص 190.

ضيق مكان است.
(1)
«نطفة ثمّ علقة»
منصوب بودن نطفه و آنچه معطوف است بر آن يا بر سبيل حكايت است كه در قرآن مجيد واقع شده «1»، يا بر اضمار عامل است كه خلقتنى يا مانند آن باشد. و نطفه مأخوذ است از نطف به معنى صبّ كه عبارت از ريختن است. و علقه قطعه جامده‌اى است از خون يعنى خون بسته شده، و آن اول صورتى است كه نطفه در رحم مستحيل به آن مى‌شود.
«ثمّ مضغة»
مضغه قطعه‌اى است از گوشت و آن در اصل به قدر يک مضغه است يعنى يک لقمه جاويده.
«ثمّ عظاما»
مراد به عظام بعض اجزاء علقه «2» كه صلب شده است، و اتيان به آن به صيغه جمع به واسطه اختلاف هيئت عظام است در صلابت و نرمى و بزرگى و كوچكى و غير ذلک.
«ثمّ كسوت العظام لحما»
مراد به لحم يا لحمى است كه از مضغه باقى مانده باشد، يا آنكه لحم جديدى باشد كه خداى تعالى بر عظام پوشاند غير لحم باقى مانده از مضغه.

«ثمّ أنشأتنی خلقا آخر»
مراد به انشاء تمامی صورت بدن است و نفخ روح در آن. و این کلام بلاغت انتظام از امام علیه السّلام اشاره است به آنچه آیه کریمه متضمّن آنست که قوله تعالی:
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِی قَرارٍ مَكِينٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ.

---

(1) سوره مؤمنون: 23- آیه 12 تا 14.
(2) در نسخه چاپی «بعض اجزاء مضغة» آمده و همان صحیح است و «علقه» را نسخه بدل قرار داده است.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 426
(1)
«من فضل طعام و شراب اجریته لامتک»
فضل در اینجا به معنی فضله است و مراد به فضله خون حیض است زیرا که در وقت آبستنی خون حیض دو قسم می‌شود قسمی از راه ناف به شکم طفل می‌رود، و تا در رحم است خوراک او می‌شود و قسمی دیگر به پستانها می‌رود و مستحیل به شیر می‌شود که بعد از بیرون آمدن او از رحم غذاء او می‌شود.
«و استعصمک من ملکته»
ملكة- به فتحات ثلاث- یعنی: پناه می‌آورم به تو و طلب عصمت می‌کنم از تو از آنکه شیطان مالک من شود و رقبه مرا در ربقه رقّیّت و بندگی خود در آورد که بنده او شوم و در فرمانبرداری او باشم.
«من صدف عن رضاک»
صدف- به صاد و دال بی‌نقطه و فاء- به معنی خرج و اعرض است، ای من خرج او اعرض عن رضاک، یعنی: هر کس که بیرون آید و اعراض نماید از رضای تو.
«من الیم النّکال»
تفسیر نکال از پیش رفت «1».
«الفاغرة افواهها»
فغرفاه- به فاء و غین نقطه‌دار و راء بی‌نقطه- به معنی گشادن دهن است.
«الصّالقة بانیابها»
صلق- به صاد بی‌نقطه و در آخر آن قاف- در معنی و در وزن مثل ضرب است.
«صلاة تشحن الهواء»
- به شین نقطه دار و حاء بی‌نقطه- به معنی تملأ است، یعنی پر کردن.

«حتّى يرضى»
به صيغه غايب است، و ضمير راجع است به حضرت رسالت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم. و درين فقره اشاره است به قول خداى تعالى از آنچه وعده داده است حضرت رسالت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم [را] كه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى «2». (2) و در بعض روايات از ارباب عصمت- سلام اللَّه عليهم اجمعين- وارد شده است كه حضرت رسالت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم راضى نخواهد بود تا يک كس از امّت او در آتش باشد، و رضاى

---

(1) ص 204.
(2) سوره ضحى: 93- آيه 5.

او وقتى حاصل خواهد شد كه جميع امّت او آمرزيده شوند. (1) و اميدوارى و رجا به اين آيه وافى هدايه بيشتر از آيه كريمه: لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «1» است.
مترجم گويد: «نقل كرده است غزّالى در كتاب «احياى علوم» از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد باقر عليه السّلام كه مى‌فرموده‌اند به اصحاب خود كه:
انتم اهل العراق تقولون: ارجى آية فى كتاب اللَّه عزّ و جلّ قوله تعالى: «قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» و نحن اهل البيت نقول: ارجى آية فى كتاب اللّه قوله سبحانه: «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى .
يعنى: «شما اى اهل عراق عرب مى‌گوئيد: اميدمندتر آيتى كه در كتاب الهى است اين آيت است كه: قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، و ما كه اهل بيت پيغمبريم- صلوات اللَّه عليه و آله- مى‌گوييم كه:
اميدمندتر آيت اين آيت است كه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى يعنى: «و هر آينه ارزانى خواهد داشت به تو پروردگار تو اى محمّد آنقدر كه تو راضى شوى» زيرا كه پيغمبر- صلوات اللَّه عليه و آله- تا يک كس از امّت او در آتش باشد راضى نخواهد بود، و رضاى او وقتى حاصل خواهد شد كه جميع امّت او آمرزيده شوند. و نعم ما قيل:
امّت همه جسمند توئى جان همه ايشان همه آن تو و تو آن همه
خشنودى تو خدا به تو بخشيده خشنود نه‌اى مگر به غفران همه

---

(1) سوره زمر: 39- آيه 53.

خاتمه [بیان مؤلف (ره) در حضور قلب نمازگزار و فهم معانی اذکار]
(1) سزاوار آنست که نمازگزارنده گذارنده می‌باید که معانی اذکار نماز و آنچه در نماز می‌خواند و ادعیه و تعقیبات آن را ملاحظه نماید، چه می‌باید که از روی دانستگی و فهمیدگی اتیان به آن کند تا ذکر گفتن و دعا خواندن و قرائت کردن او مجرّد حرکت دادن زبان به غیر ملاحظه معانی مقصوده آن نبوده باشد، چه اگر چنین باشد حال او مثل عربی باشد که تلفّظ به کلام فارسی می‌کرده باشد و شعور به معانی آن چیزی که تلفّظ به آن می‌کند نداشته باشد، یا مثل حال ساهی و مصروعی که تکلّم می‌نموده باشند به چیزی بدون آنکه معنی آن به خاطر ایشان گذرد و دانند که چه می‌گویند.
و کافی است در تنبیه نمازگزار و ترغیب بر ملاحظه معانی آنچه در نماز می‌گوید قول خدای تعالی در قرآن مجید آنجا که می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ «1».
یعنی: «ای آنان که ایمان آورده‌اید و گرویده‌اید به خدا و به پیغمبر خدا، نزدیکی مکنید به نماز در حالتی که مست باشید تا آنکه دانید که چه می‌گوئید «2»».

---

(1) سوره نساء: 4 آیه 44.
(2) در روایات ما آمده که مراد از مستی، مستی خواب است، یعنی باید خواب آلوده نماز نگزارید، و با حالت نشاط به نماز بایستید.

(1) و روایت کرده است رئیس المحدثین از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:
من صلّی رکعتین یعلم ما یقول فیهما انصرف و لیس بینه و بین اللَّه ذنب الّا غفر له.
یعنی: «هر کس که دو رکعت نماز بگذارد و داند که در آن دو رکعت چه می‌گوید هر آینه برخیزد و نبوده باشد میانه او و میانه حضرت عزّت گناهی مگر آنکه آمرزیده شده باشد».
(2) و ما در معرض بیان آوردیم بتوفیق اللَّه تعالی در ابواب گذشته این کتاب آنچه احتیاج داشت به بیان، و شرح کردیم آن چیزی را که مفتقر بود به شرح از اذکار نماز و بعض دیگر از آنچه قرائت می‌شود در آن، و تلاوت کرده می‌شود بعد از آن از تعقیبات و غیر آن.
و ختم کردیم این کتاب خود را به تفسیر فاتحه، به امید حسن خاتمه، تا آنکه بوده باشد جمیع آنچه گفته می‌شود در نماز و قبل از آن و بعد از آن از

آنچه ذکر کرده‌ایم درین کتاب مفسّر و مشروح از جهت سهولت و آسانی بر اخوان دین و خلان یقین، و علی اللّه أتوکّل و باللّه أستعین.
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 431

اشاره

تفسیر سوره مبارکه فاتحه

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 433

[تفسیر سوره مبارکه فاتحه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (1) بباید دانست که «باء» بسم اللّه، باء جارّه است، و باء جارّه چنانچه نزد ارباب نحو مقرّر شده است به چند معنی آمده است، امّا آنچه اینجا مناسب است یا استعانة است یا مصاحبة، و راجح آنست که باء استعانة بوده باشد بنا بر اشعار آن به آنکه ذکر اسم کریم در نزد ابتدای کارها وسیله‌ای است به سوی ایقاع آن فعل بر وجه اکمل و اتمّ، تا آنکه گویا که اتیان کرده نمی‌شود و به حصول نمی‌پیوندد بدون تیمّن و تبرّک به ذکر او- جلّ شأنه-. و باء مصاحبة از این اشعار عاری است.
و باء جارّة را ناچار بود از متعلّق، و متعلّق آن گاه مذکور می‌باشد و گاه مقدر، چنانچه در ما نحن فیه است. پس متعلق باء یا مقدر خاص است یا مقدر عامّ، و هر یک از خاصّ و عام یا فعل است یا اسم، و هر یک ازین اسم و فعل یا مؤخّر است یا مقدم، و این مجموع هشت قسم می‌شود.
مثل آنکه مقدر فعل خاص باشد یا فعل عام، یا مقدر اسم خاص باشد یا اسم عام، و کل واحد ازین احتمالات یا مقدم باشد یا مؤخّر.
و بهترین احتمالات در ما نحن فیه آنست که مقدر خاص باشد، و فعل باشد و مؤخّر، بسم اللّه اقرأ او اتلو، زیرا که مقدر عام مثل مطلق ابتدا، بحسب ظاهر موهم آنست که استعانت مقصور باشد بر ابتداء فعل، و درین صورت فایده شامل

بودن استعانت مر جمله فعل را فوت می‌شود.
(1) و مقدر خاص اسمی مثل قراءتی مثلا موجب زیادتی تقدیر است در کلام به اضمار خبرش، زیرا که تعلّق ظرف به آن مقدر مانع می‌شود از آنکه آن ظرف خبر ازو واقع تواند شد.
و مثال آنکه مقدر مقدم باشد مثل اقرأ بسم اللّه، درین صورت فوت می‌شود مقصور بودن استعانت بر اسم او- جلّ شأنه-.
و «اللّه» علم شخصی است مر ذات مقدس جامع جمیع صفات کمال را، نه آنکه اسم بوده باشد مر مفهوم واجب الوجود [را] اگر چنین بوده باشد هر آینه کلمه لا اله الّا اللّه مفید توحید نخواهد بود به واسطه احتمال متعدد بودن افراد این مفهوم نظر به اعتقاد قائل این کلمه. پس اگر کسی معارضه کند و گوید که: اگر چنین بوده باشد، قل هو اللّه مفید توحید نخواهد بود زیرا که درین صورت جایز خواهد بود که «اللّه» علم احد افراد واجب الوجود بوده باشد و حال آنکه سوره مذکوره را از دلایل سمع بر توحید شمرده‌اند.
این معارضه مدفوع است به اینکه در جواب گوییم که: و احدیّت از آخر

سوره مذکوره مستفاد می‌شود، و اما صدر سوره افاده احدیّت می‌کند، و مراد به احدیّت عدم قبول قسمت است به انحاء متعدده.

و «الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» دو صفت مشبهه‌اند به واسطه مبالغه از رحم- به کسر- بعد از آنکه نقل کرده‌اند به رحم- به ضمّ- مثل غضبان از غضب. و رحمت در اصل لغت: رقّت قلب است و تعطّف. و رحمان ابلغ است در معنی رحمت از رحیم زیرا که زیادتی مبانی دلالت بر زیادتی معانی می‌کند.

و در اینجا ابلغیّت رحمان یا به اعتبار کمّیّت رحمت است یا به اعتبار کیفیّت.

امّا به اعتبار کمیّت، و بر آن حمل نموده‌اند آنچه وارد شده است در دعا: «یا رحمان الدّنیا و رحیم الآخرة» بنا بر شمول رحمت دنیا مر مؤمنان و کافران را، و

اختصاص رحمت آخرت مر مؤمنان را. (1) و امّا به اعتبار کیفیّت، و بر آن حمل نموده‌اند آنچه نیز در دعا واقع شده است:

«یا رحمان الدّنیا و الآخرة و رحیم الدّنیا»

بنا بر جسامت و جلالت نعم آخرت که جمیعا جسیم و جلیل‌اند به خلاف نعم دنیا که متضمّن خسارت و حقارت است.

پس معنی رحمان بالغ در رحمت است به اقصی الغایة، و از اینست که اختصاص یافته است به او- جلّ شأنه- و بر غیر او اطلاق این لفظ نکنند زیرا که متفضّل حقیقی اوست که رحمت را او به اقصی الغایة رساند و در مقابل تفضّل و انعام خود عوض نخواهد. و امّا بغیر ازو- تعالی وحده- در مقابل تفضّل و احسان و افاضه و امتنان خود طالب عوض‌اند مثل آنکه یا طالب ثناء جمیل‌اند در دنیا، یا طالب ثواب جزیل‌اند در عقبی، یا طالب ازاله رقّت جنسیّه‌اند، یا طالب ازاحه خساست بخل‌اند و امثال آن.

و دیگر آنکه ما عدای حضرت عزّت- عمّت عطیّانه- در احسان و انعام خود به منزله واسطه‌اند چرا که اصل نعمت و ایصال آن به منعم و اقدار منعم بر ایصال نعمت به منعم علیه همگی و جملگی صادر است ازو- جلّ شأنه و عظم امتنانه-.

و تقدیم لفظ رحمان بر رحیم با وجود آنکه می‌بایست که بر عکس بوده باشد- زیرا که جمله اثباتی مقتضی ترقّی از ادنی به اعلاست- به واسطه آنست که چون لفظ رحمان به منزله علم است بنا بر اختصاص او به حضرت عزّت، و این اختصاص مثل واسطه‌ایست میان علم بودن و صفت شدن، پس مناسب آن بود که بحسب لفظ نیز واسطه باشد میانه علم که اللّه است و صفت که رحیم است.

و ذکر این اسما در بسمله که مفتتح کتاب کریم است به جهت محکمی و پایداری اساس مبانی جود و احسان است، و استواری بنای تطوّل و امتنان،

و امیدواری بر معالی عفو و رحمت بر کافّه برایا، و ایمائی است به مضمون خبر خیر
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 436
مشحون:
«سبقت رحمتی غضبی»
«1»، (1) و تنبیه است بر آنکه سزاوارست که استعانت نمایند به ذکر او- جلّ شأنه- در جمیع امور دنیوی و اخروی زیرا که اوست مستجمع جمیع صفات کمال، و بالغ است در رحمت به اقصی الغایة، و اوست مولی و منعم حقیقی بر جمیع اقسام انعام از عاجل و آجل و جلیل و حقیر و قلیل و کثیر آن.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»
(2) حمد ثنائی است بر مزیّت اختیاری، خواه در مقابل نعمت باشد و خواه نباشد. و امّا حمد حضرت عزّت بر بعض از صفات او- جلّ شأنه- راجع می‌شود به سوی حمد نظر بر آثاری که مترتّب است بر نفس ذات مقدس بنا بر آنکه آنچه حق و صدق است آنست که صفات عین ذات‌اند و این آثار جمله اختیاری‌اند.
و «لام» الحمد یا لام جنس است یا لام استغراق یا لام عهد. یعنی حقیقت حمد، یا جمیع افراد حمد، یا فرد اکمل حمد که لایق است به او- جلّ شأنه- و ثابت است از برای او- جل و علا- به ثبوت قصری «2» چنانچه لام تخصیص افاده آن می‌کند و اگر چه به معونت مقام بوده باشد.
و «ربّ» یا مصدری است به معنی تربیت که آن عبارت از تبلیغ و رسانیدن اشیاست به مراتب کمال آن به تدریج یعنی مرتبه مرتبه، پس درین صورت وصفیّت ربّ مر ذات اقدس را از باب مبالغه باشد مثل زید عدل. یا صفت مشبهه است از ربّه یربّه و هو ربّ، بعد از نقل نمودن به سوی لازم از متعدی چنانچه در «رحمان» اشاره به آن رفت.
و اضافه ربّ اضافه حقیقی است، یعنی کسب تعریف از مضاف الیه کرده است از جهت انتفاء عمل نصب درو مثل اضافه کریم البلد، پس جایز است که

---

(1) رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است.
(2) یعنی انحصاری و اختصاصی.

صفت معرفه واقع شود، (1) با آنکه مراد از آن استمرار است نه تجدد و حدوث.
و «عالم» اسم چیزی است که به آن چیزی دیگر معلوم می‌شود که غلبه است در هر چیزی و هر جنسی که صانع به آن دانسته می‌شود، چنان که می‌گویند:
عالم افلاک و عالم عناصر و عالم حیوان و عالم نبات.

«الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

«الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» (2) تكرار ذكر اين دو صفت در مفتتح كتاب كريم واجب التّعظيم به واسطه اشعارى است به اينكه اهتمام و اعتناء حضرت عزّت- جلّ شأنه و عظم امتنانه- به رحمت بيشتر است از باقى صفات ديگر، از براى گسترانيدن بساط رجا و اميدوارى است به جهت گناهكاران و عاصيان به اينكه مالک روز جزا «رحمان و رحيم» است. پس گويا كه به زبان حال كه نزد ارباب كمال وجود و اصحاب حال و شهود ابلغ از زبان قال است ندا مى‌كند كه: اى گناهكاران نااميد مشويد از در گذشتن از گناهان شما در روز جزا و اگر چه گناه شما بسيار باشد، بلكه بايد كه به رحمت او وثوق و اعتماد كنيد، و به فضل و احسان او اميدوار باشيد، و به آنكه نظر نيكوئى و رحمت او به سوى شماست، مطمئن خاطر و بآرام باشيد چه بدرستى كه مالک روز جزا و صاحب يوم عقبى رحمان و رحيم است و آمرزنده گناهان عظيم.

مشو نوميد اگر دارى بسى جرم كه فضل او فزونست از گناهت
ورت نبود زبان عذر خواهى هم او گردد به رحمت عذرخواهت

«مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»
(3) عاصم و كسائى «مالِكِ» خوانده‌اند و باقى قرّاء «ملك» خوانده‌اند، و مؤيّد قرائت اول قول خداى تعالى است: يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ «1». و تأييد قرائت ثانى كه ملك باشد به پنج وجه است.
اول آنكه: ملك ادخل است در تعظيم از مالک. دوم آنكه: انسب است به اضافه به يوم الدّين چنانچه مى‌گويند: ملك العصر. سيّم آنكه: اوفق است به قوله

---

(1) سوره انفطار: 82- آيه: 19: «روزى كه هيچ كس براى كسى قادر بر هيچ كارى نيست و تنها حكم و فرمان در آن روز از آن خداست».

تعالى: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ «1».
(1) چهارم آنكه: اشبه است به آنچه در خاتمه كتاب فرموده، چه وصف ذات خود را در سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ اوّلا به ربوبيّت كرده، و ثانيا به ملكيّت توصيف نموده، پس درين صورت مناسبت افتتاح به اختتام بيشتر است.
پنجم آنكه: قرائت ملک مستغنى است از توجيه، به خلاف قرائت مالِكِ كه ظاهرش تنكير است، زيرا كه اضافه اسم فاعل به ظرف جارى مجراى اضافه اوست به مفعول به از روى مجاز، و مراد به «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مالک جميع امور است در آن روز. و صفت معرفه يا محتاج به توجيه است مثل آنكه بگوييم كه: جايز بودن وصف معرفه به او به اراده معنى ماضى ازو بنا بر آنكه متحقّق الوقوع به منزله ما وقع است، يا آنكه بگوييم كه: مراد ازو استمرار و ثبوت است چه در علم نحو مقرّر است كه تا اسم فاعل به معنى حال يا استقبال نباشد عمل فعل خود نمى‌كند.
پس از قبيل اضافه حقيقى است و كسب تعريف از مضاف اليه كرده پس صفت معرفه مى‌تواند واقع شد- و اللّه أعلم.
و قرائت ملک ازين توجيه مستغنى است زيرا كه اضافه او از قبيل اضافه است به غير معمول، مثل مصارع مصر، و كريم البلد «2».
و «دين» به معنى جزاست، و از اينجاست كه مى‌گويند: كما تدين تدان، يعنى: چنان كه جزا مى‌دهى جزا داده مى‌شوى. و تخصيص «يَوْمِ الدِّينِ» به اضافه با آنكه حضرت عزّت ملک و مالک جميع اشياست در جميع اوقات، از جهت توقير و تعظيم آن روزست، يا بواسطه آنكه مالک و ملک بودن بعض مردم كه درين نشئه فانيه بحسب ظاهر حاصل است در آن روز زايل و

باطل می‌شود چه هیچ کس

---

(1) سوره غافر: 40- آیه 16: «امروز ملک از آن کیست؟ از آن خدای یکتای قهار است».
(2) یعنی اضافه حقیقی است، بنا بر این کسب تعریف کرده و معرفه شده و می‌تواند صفت معرفه قرار گیرد.

در آن روز دعوی ملکیّت و مالکیّت نتواند کرد نه به حقیقت و نه به مجاز، چنان که امروز می‌کنند، (1) و بر همه ظاهر می‌گردد که غیر از حضرت عزّت دیگری مالک و ملک حقیقی نیست.

کیست درین دایره دیر پای کوس من الملک زند جز خدای
کون و مکان هر چه درو زندگیست پیش خداوندی او بندگیست

و در ذکر نمودن این صفات سه‌گانه که رَبِّ الْعالَمِینَ و الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ و مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ باشد بعد از ذکر اسم ذات که مستجمع جمیع صفات کمال است اشاره‌ای است لطیف به اینکه: کسی را که مردم حمد و ستایش می‌کنند و توقیر و تعظیم او می‌نمایند خالی از آن نیست که حمد و تعظیم ایشان از برای آن کس به واسطه یکی ازین امور چهارگانه بوده باشد:
یا از برای آنست که ممدوح، کامل است در ذات و صفات خود، یا از جهت آنست که احسان و انعام او به ایشان می‌رسد در زمان حال، یا بواسطه آنست که امیدواری بر کرم و نعم او دارند که در مستقبل ایشان را به احسان جزیل و امتنان جلیل خود نوازش نماید، یا از برای آنست که از قهر و غضب او هراسان و از کمال قدرت و سطوت او ترسان باشند پس گویا که حضرت عزّت- عمّت عطیّاته- اشاره می‌فرماید: و می‌گوید که:
ای بندگان اگر چنانچه حمد و ثنا و تعظیم و توقیر شما از جهت کمال ذاتی و صفاتی است فانّی انا اللَّه، و اگر از برای احسان و تربیت است فأنا ربّ العالمین، و اگر از برای طمع و آمال است در مستقبل فأنا الرّحمن الرّحیم، و اگر از برای خوف و ترس است از کمال قدرت و سطوت فأنا مالک یوم الدّین.

«إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ» (2) عبادت اعلى مراتب خضوع و تذلّل است و
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 440
ازين است كه لايق به عبادت نيست مگر مولاى عظيمى كه متمكّن بوده باشد به اعلى و اعظم مراتب نعم و وجود و حيات و توابع آن «1».
(1) و استعانت طلب معونت است بر فعل، و مراد در اينجا طلب معونت است در جميع مهمّات، يا طلب معونت است در اداى عبادات و قيام نمودن به وظايف آن از اخلاص تامّ و حضور قلب و توجه تمام. و درين آيه كريمه پنج چيز واقع است كه ناچار است از بيان نكته در هر يک از آن.
اول- تقديم عبادت است بر استعانت. دوم- تقديم معمول است بر عامل.
سيّم- تكرير لفظ إِيَّاکَ. چهارم- اختيار متكلم مع الغير است بر متكلّم وحده.
پنجم- التفات است از غيب به خطاب.
[امر اول پس مى‌گوئيم در تقديم عبادت بر استعانت: گويا كه نكته در آن هفت چيز است:
اول- آنكه رعايت موافقت فواصل آيات در متلوّ حرف آخر نموده باشد، و اين نكته گاهى مستقيم مى‌شود كه بسمله آيه‌اى از فاتحه باشد چنانچه حق آنست. «2»
دوم- آنكه عبادت مطلوب حضرت عزّت است از بندگان، و اعانت مطلوب بندگانست ازو- جلّ شأنه- پس مناسب آن بود كه مطلوب او- تعالى وحده- مقدم بر مطلوب بندگان بوده باشد.

---

(1) ترجمه عبارت متن چنين است: و از اين جهت است كه لايق به عبادت نيست مگر آنكه صاحب بالاترين و بزرگترين مراتب نعم يعنى وجود و حيات و توابع آن باشد.
(2) زيرا آن كس كه بِسْمِ اللَّهِ را جز سوره فاتحه نداند آيه صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ را يک آيه مستقل قرار مى‌دهد، بدين خاطر كه سوره فاتحه به اجماع مسلمين هفت آيه است. (مؤلف ره)
منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 441
(1) سيّم- آنكه عبادت را مناسبت به جزا بيشتر است، و استعانت را اتّصال به طلب هدايت قوى‌تر، پس مناسب آن بود كه كل واحد در يلى ما يناسب به «1» واقع شود.
چهارم- معونت تامّه ثمره عبادت است، پس بايد كه بعد از عبادت باشد چنانچه از حديث قدسى ظاهر مى‌شود كه:
ما يتقرّب الىّ عبدى بشىء احبّ الىّ ممّا افترضت عليه، و انّه ليتقرّب الىّ

بالنّوافل حتّى احبّه، فاذا احببته كنت سمعه الّذى يسمع به، و بصره الّذى يبصر به، و لسانه الّذى ينطق به، و يده الّذى يبطش بها
- الحديث.
یعنی: (2) «نزدیک نمی‌شود به من بنده من به سبب چیزی که دوستتر دارم آن را از چیزهائی که واجب گردانیده‌ام برو اقدام به آن را، یعنی اقدام به واجبات را از همه چیز دوستتر می‌دارم و از همه چیز بیشتر باعث نزدیکی به من می‌شود. و بدرستی که او باید نزدیکی جوید «2» به من اعمال سنّتی نیز تا من دوست دارم او را، پس چون دوست داشتم او را هر آینه گوش او خواهم بود که به او می‌شنود، و چشم او خواهم بود که به آن می‌بیند، و زبان او خواهم بود که به آن سخن می‌کند، و دست او خواهم بود که به آن می‌گیرد چیزها را- الی آخر الحدیث».
(3) پنجم- آنکه مخصوص به عبادت ساختن حق تعالی اول چیزی است که به آن اسلام حاصل می‌شود، و اما مخصوص به استعانت ساختن او یعنی به مستعان منه بودن او- جلّ شأنه- چیزی است که حاصل می‌شود بعد از رسوخ تامّ [در دین پس تخصیص به عبادت الیق به تقدیم، و تخصیص به استعانت احقّ به تأخیر بوده باشد.

---

(1) پهلو، کنار.
(2) مترجم لیتقرب را فعل امر خوانده، ولی ظاهرا لام آن برای تأکید است و ترجمه چنین می‌شود: «و بدرستی که او هر آینه نزدیکی می‌جوید به من به واسطه اعمال سنتی تا جایی که او را دوست دارم تا آخر».
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 442
(1) ششم- آنکه عبادت وسیله حصول حاجت است که عبارت از معونت است، و تقدیم وسیله بر طلب حاجت ادعی و اقرب است به اجابت.
مترجم گوید: «اگر گویند: اینجا بارگاه استغنا و عظمت است، وسیله و هدیه به چه کار آید؟ گوئیم: هر چند خداوند از وسایل داعی وسائل مستغنی است اما بنده باید که طریق بندگی فرو نگذارد و وسیله را بر طلب حاجت مقدم دارد که رحمت دوست بهانه‌جوست.
تا نگرید کودک حلوا فروش دیگ بخشایش نمی‌آید به جوش
تا نزاید طفلکی نازک گلو کی روان گردد ز پستان شیر او
طفل حاجات شما را آفرید تا بنالد تا شود شیرش پدید
- و اللَّه أعلم».
(2) هفتم- آنکه وقتی که متکلم نسبت عبادت کردن را به نفس خود می‌دهد او را نوعی از تبهّج و مسرّت و زیادتی رتبت بهم می‌رسد به گمان آنکه کاری عمده ازو صادر شده است و مهم عظیمی ازو بعمل آمده، در ساعت متنبّه به آن شده بلافاصله در مقام طلب استعانت درآمده در عقب

آن می‌گوید: وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی عبادت من صفت تتمیم پیدا نمی‌کند مگر به معونت و توفیق تو، کنایه از آنکه این کار به توفیق و تمکین توست نه به قوّت و اقتدار من.
گر کنم طاعت و اطاعت تو باشد آن هم به استطاعت تو
[امر دوم و اما تقدیم مفعولین عبادت و استعانت بر آنها، پس گویا که نکته در آن سه چیز است:
اول- قصر و حصر عبادت و استعانت است بر ذات واجب التعظیم حضرت عزّت- تعالی وحده العزیز- قصر حقیقی یا قصر اضافی افرادی.

(1) دوم- تقدیم آن چیزی که مقدم است در وجود، زیرا که مراد به إِيَّاكَ حق سبحانه و تعالی است، و چون ذات اللّٰه تعالی در وجود مقدم است در عبادت نیز رعایت آن شده است.
سیّم- آنکه: ایمائی است لطیف به اینکه عبادت‌کننده و استعانت نماینده را سزاوار آنست که در جمیع امور مطمح نظر [او] «1» اوّلا و بالذّات حضرت عزّت- تعالی وحده العزیز- بوده باشد.
همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم برو تیره قول مشهور که:
ما رأیت شیئا الّا رأیت اللّٰه قبله «2».
و نعم ما قیل:
دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اول خدا دید
پس بعد از آنکه امعان نظر به ذات اللّٰه تعالی کرده باشند باید که از آنجا نظر به نفوس خود کنند، نه من حیث ذواتها بلکه ازین حیثیّت که این نفس ملاحظه‌ای است از برای او- جلّ شأنه- و منسوب است به او- تعالی وحده- بعد از آن نظر به اعمال خود نمایند از طاعت و عبادت و امثال آن، نه ازین جهت که از ایشان صادر شده است و به کاری می‌آید بلکه ازین حیثیت که نسبتی است شریف و مواصلتی است لطیف میانه ایشان و پروردگار عالمیان- جلّ جلاله و عمّ نواله.
[امر سوم و اما تکریر ضمیر که لفظ إِيَّاكَ باشد پس گویا که نکته در آن چهار چیز است:
اول- آنکه نصّ کرده است بر تخصیص استعانت که اگر چنانچه مذکور نمی‌ساخت احتمال داشت که مفعول بعد از آن تقدیر کنند، و درین هنگام تنصیص بر تخصیص استعانت فوت می‌شد.

---
(1) ضمیر آنان بهتر است زیرا افعال بعدی همه بصورت جمع است.
(2) ندیدم چیزی را مگر آنکه خدا را پیش از آن دیدم.

(1) دوم- آنکه به تکریر ضمیر، رفع توهمی نموده که اگر چنانچه تکرار آن

نمی‌نموده هر آینه توهّم می‌شد که تخصیص به مجموع الامرین مراد باشد نه به کلّ واحد از ایشان چنانچه مراد است.
سیّم- استلذاذ است به خطاب مستطاب ربّ الأرباب که مطلوب حقیقی است.
چهارم- بسط کلام و پهن ساختن سخن است با محبوب چنان که در کلام بلاغت انتظام حضرت کلیم است- علی نبیّنا و علیه الصّلاة و السّلام- وقتی که به جبل طور و منزل نور رسید و به مکالمه و مخاطبه حضرت عزّت که أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی «1» فایز گردید او را از هیبت حق دهشتی دست داد، باری تعالی خواست که او در سخن گفتن دلیر شود گفت: وَ ما تِلْکَ بِیَمِینِکَ یا مُوسی «2» او از آن قال در حال منبسط شده در جواب حضرت عزّت گفت: هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها، «3» می‌توانست که در جواب، عَصایَ بگوید، لفظ هِیَ و أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها را اضافه نمود بواسطه بسط کلام با مطلوب «4».
و فرق میانه این دو نکته آخر، جریان نکته ثانی است در ضمیر غیبت به خلاف نکته اول. یعنی فرق میانه نکته استلذاذ به خطاب و نکته بسط کلام با آنکه در هر دو استلذاذ حاصل است اینست که بسط کلام در غیبت و در خطاب هر دو جاری است و استلذاذ به خطاب جاری نیست مگر در خطاب.
[امر چهارم و اما در اتیان صیغه متکلّم مع الغیر بر متکلّم وحده می‌تواند بود که نکته در آن چهار چیز باشد:
اول- آنکه ارشادی است به آنکه قاری در وقت گفتن إِیَّاکَ نَعْبُدُ ملکین حافظین خود را ملاحظه نموده باشد، و به این اعتبار به صیغه متکلّم مع الغیر ادا کرده، یا به اعتبار ملاحظه حضّار صلاة جماعت، یا به اعتبار ملاحظه جمیع قوا

---

(1) سوره طه: 20- آیه 13.
(2) سوره طه: 20- آیه 17.
(3) سوره طه: 20- آیه 18.
(4) محبوب- صحیح است.

و حواسّ ظاهری و باطنی خود، (1) یا به اعتبار ملاحظه جمیع آنچه دایره امکان احاطه آن کرده است و متّسم به سمه وجود گردانیده «1»، قال سبحانه: وَ إِنْ مِنْ شَیْ‌ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. «2»
دوم- آنکه متکلّم اشاره نموده است به حقارت نفس خود از عرض نمودن عبادت خود منفردا در بارگاه کبریا و عظمت، و طلب معونت مستقلّا بدون ضمّ کردن و داخل ساختن عبادت خود در جمله عبادت جماعتی که در عرض عبادت در بارگاه کبریا و عظمت، با او شریکند، پس خود را در جماعتی که

با او در عبادت و طلب معونت شریکند داخل ساخته است و عبادت خود را با عبادت ایشان ضم کرده، چنانچه دأب و عادت است که در وقت عرض تحف و هدایا در خدمت سلاطین؛ جمعی که هدیّه حقیری دارند و لایق آن ندانند که منفردا به نظر سلطان رسانند با هم متّفق شده آنچه دارند از هدایا همه را بر سر هم می‌گذارند و به یک بار به معرض عرض سلطان در می‌آورند، و رفع حاجت خود را به ایشان در ضمن آن می‌نمایند.
به طفیل همه قبولم کن ای اله من و اله همه
سیّم- آنکه چون اظهار کردن ما در خطاب به او- جلّ شأنه- به اینکه خضوع ما بر وجه تامّ و استعانت ما در جمیع مهامّ منحصر است به او- تعالی وحده- با آنکه بیشتر خضوع و رقّت قلب ما به غیر اوست از اهل دنیا از ملوک و وزرا و هر که در جنب ایشانست از علما و فضلا و ابوین و غیر هم متضمّن جرأت عظیم و جسارت جسیم است، چنانچه گفته‌اند:

---

(1) «و متسم به سمه وجود شده است» با متن بهتر تطبیق می‌کند. و سمه- به کسر سین- به معنی نشانه و علامت است. یعنی نشان وجود پیدا کرده است.
(2) سوره اسراء: 17- آیه 44: «و چیزی نیست جز اینکه تسبیح می‌کند همراه با حمد پروردگارش».
منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 446
ترا که از دگران است استعانت امر زبان به کذب به إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ «1» مگشای
(1) پس عدول نمود در فعلین از افراد به سوی جمع تا قصد تغلیب اصفیاء و ازکیاء مخلصین بر غیر ایشان کرده باشد و بدین سبب احتراز از کذب ظاهر و تهوّر شنیع نموده باشد.
چهارم- آنکه در اینجا اشاره‌ای است لطیف به مسأله‌ای فقهیّه و آن اینست که: در شریعت غرّاء مطهّره ثابت است که هر گاه شخصی متاع مختلفه به یک بیع فروخته باشد و بعض از آن متاع عیب دار بر آید مشتری اختیار دارد در اینکه همه متاع را به بایع رد کند یا همه را نگاه دارد، و ارش که تفاوت میانه قیمت صحیح و قیمت عیب دار است بگیرد، اما جایز نیست که تبعیض صفقه «2» کند، یعنی عیب دار را ردّ کند و صحیح را نگاه دارد.
پس در این مقام گویا عابد اراده کرده است که بواسطه قبول شدن عبادت ناقص خود چاره‌ای سازد و حیله‌ای بر انگیزد تا عبادت ناقصه خود را در معرض قبول درگاه ذو الجلال در آورد، لهذا عبادت ناقصه معیبه خود را با عبادت کامله صحیحه انبیاء و اولیا و مقربان بارگاه عزّ و علا مندرج گردانیده است و جمیع را صفقة واحدة به حضرت ذو الجلال و صاحب جود و افضال- تعالی وحده العزیز- عرض نموده پس حضرت عزّت اجلّ و اکرم

از آنست که از عبادت آنچه به کار آید قبول کند و آنچه به کار نیاید رد نماید، و چگونه چنین تواند بود و حال آنکه بندگان خود را نهی کرده است از تبعیض نمودن صفقه. و این صورت که جمیع را نیز رد کند لایق و سزاوار به کرم عمیم او نیست، پس چیزی که ماند اینست که باید عبادت همه را قبول کند و آن عین مطلوب است.

---

(1) در یک نسخه: استعین.
(2) صفقه به معنی دست به هم دادن است و کنایه است از معامله و خرید و فروش، زیرا در معامله چنین کاری صورت می‌گیرد که نشانه تمام شدن و لازم الاجراء شدن آن است.

(1) [امر پنجم و اما در وجه التفات از غیبت به خطاب در تفسیری که موسوم به «عروة الوثقی» است چهارده نکته ذکر کرده‌ایم، و در اینجا اکتفا بر شش نکته می‌کنیم:
اول- آنکه: تنبیه است بر اینکه در قرائت سزاوار آنست که به حضور خاطر و دل و توجه کامل بوده باشد به حیثیّتی که هر اسمی از اسماء علیا و نعتی از نعوت عظمی را که قاری بر زبان جاری گرداند و نقش آن را بر صفحه جنان نگارد او را به مطلوب، زیادتی انکشاف و انجلا حاصل شود و احساس مطلوب به تزاید قرب و اعتلا نماید، و همچنین مرتبه مرتبه تا به جایی رسد که ترقّی نماید از مرتبه برهان به درجه حضور و عیان. پس درین مقام استدعا و اقتضای آن می‌کند که عدول نماید به سوی صیغه خطاب، و کلام را جاری گرداند برین نمط مستطاب.
مائی و منی حجاب او بود مائی چو برفت ما نمانیم
دوم- آنکه کسی را که در دست تحفه حقیری و هدیه قلیلی بوده باشد خواهد که به یکی از سلاطین عظیم الشأن بگذراند و وسیله انجاح [حاجت خود سازد باید که آن هدیه را بالمواجهه به نظر سلطان گذراند، و بالمشافهة حاجت خود را به معرض عرض رساند، بواسطه آنکه در قبول هدیه و در انجاح حاجت او اقرب باشد از آنکه هدیه او در غیبت گذرانیده شود، چه ردّ هدیه در مواجهه باعث زیادتی شکستگی خاطر او می‌شود، و شاید که از کسر خاطر او ملاحظه نماید و هدیه او را قبول کند و حاجت او را روا گرداند و به شکست خاطر او راضی نشود، به خلاف آنکه در غیبت هدیه او را کسی بگذراند چه بسا باشد که ملاحظه شکست خاطر او ننموده، رد تحفه او کند، و این رد به مثابه اول نخواهد بود.
سیّم- آنکه اشاره‌ای است به اینکه حق کلام آن بود که از اول امر بر طریق خطاب جاری شود بواسطه آنکه حضرت عزّت- تعالی وحده العزیز- در جمیع

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 448
اوقات و همه حالات حاضر و ناظر است و غایب نیست (1) بلکه نسبت به این کس نزدیکتر از رگ گردن است چنان که می‌فرماید: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. و نعم ما قیل:

دست او طوق گردن جانت سر بر آورده از گریبانت

به تو نزدیکتر ز حبل ورید تو در افتاده در ضلال بعید

و اما اینکه به طریق غیبت جاری شده است و از اقرب مقام دوری نموده بواسطه رعایت قانون ادب است که آن دأب سالکان و شعار عاشقان است چنانچه گفته‌اند:

طرق العشق کلّها آداب یعنی:

نگاه دار ادب در طریق راز و نیاز که گفته‌اند طریقت تمام آداب است

پس چون قیام به این وظیفه حاصل آمد آنا فآنا شوق مکالمه و لذّت مخاطبه زیاده می‌شد تا آنکه کلام بر نسقی که حق او آن بود که در ابتداء ذکر می‌بایست جاری شود، جاری گردید و از غیبت به حضور التفات نموده.

و در حدیث قدسی واقع است که:

انا جلیس من ذکرنی.

یعنی: «من همنشین آنم که مرا یاد می‌کند».

چهارم- آنکه تنبیهی است بر علو مرتبه قرآن مجید و فرقان حمید سیّما وقتی که تلاوت آیاتی می‌شده باشد که متضمن ذکر حضرت عزّت- عزّ شأنه- بوده باشد و اشاره‌ای است به اینکه بنده به اجرای این قدر از آنکه بر زبان او جاری شود و بر صفحه دل او نقش بندد قابل مجلس خطاب و فایز به سعادت حضور و اقتراب می‌گردد پس چگونه باشد هر گاه ملازمت نماید به وظایف اذکار و مواظبت کند بر تلاوت و تدبّر معانی آن در آناء لیل و اطراف نهار؟ پس هیچ شک نیست که رفع حجب می‌شود از بین، و وصول بهم می‌رسد از اثر به عین.

(2) و روایت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام که آن حضرت فرموده‌اند:

لقد تجلّی اللَّه لعباده فی کلامه و لکن لا یبصرون.

یعنی: «بدرستی که تجلّی کرده است پروردگار عالمیان از برای بندگان خود در کلام واجب التعظیم و التکریم خود و لیکن دیده مشاهده ایشان پی به آن نمی‌برد».

منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، متن، ص: 449
از نور کجا بهره برد دیده اعمی (1) و روایت شده است که آن حضرت علیه السّلام در بعض از ایام به نماز قیام نموده بودند ناگاه در اثناء نماز از هوش رفتند، و چون به هوش آمدند جماعتی از سبب بیهوشی ایشان پرسیدند، پس آن حضرت در جواب فرمودند که: «من تکرار این آیه کریمه

می‌کردم تا آنکه آن را از قائلش شنیدم». (2) بعض از عارفین گفته‌اند که: زبان معجز بیان امام جعفر صادق علیه السّلام در آن وقت مثل شجره طور بوده است در وقت گفتن: إِنِّی أَنَا اللَّهُ. «1» و چه خوش گفته است شیخ محمود شبستری:

روا باشد أَنَا اللَّهُ از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

پنجم- آنکه عبادت چون فی نفسه متضمّن مشقّت و کلفت است، و از آداب محبّ آنست که در حضور محبوب تحمّل مشقّت عظیم نماید بر نهجی که عشر از عشیر آن را در غیبت متحمّل نتواند شد، و ازین ممرّ مطلقا مکدر نباشد بلکه می‌باید که حاصل نشود محبّ را به سبب عزّ حضور مگر نهایت ابتهاج و غایت سرور، بدین سبب حضرت عزت مقارن ساخت عبادت خود را به لفظی که مشعر است به حضور او و نظر او- جلّ شأنه- به سوی عابد که آن ضمیر خطاب است در إِيَّاکَ نَعْبُدُ تا حاصل آید به سبب این مقارنت تدارک آنچه متضمّن کلفت است، و جبر شود به آن آنچه لازم مشقّت است، و اتیان کند عابد آن را به نوعی که عاری از کلال و خالی از فتور و ملال و مقرون به تمام نشاط و نهایت انبساط بوده باشد.

ششم- آنکه حمد را چنانچه محقّقین گفته‌اند: اظهار مزایا و افزونیهای محمود است بر غیر، پس مادام که اغیار را در نظر سالک وجودی هست هر آینه ظاهر می‌سازد کمالات محبوب را بر ایشان و ذکر می‌کند مزایای مطلوب را نزد ایشان، و اما گاهی که رجوع کرد امر او و ترقی نمود حال او به سبب ملازمت اذکار و ملاحظه آثار به سوی ارتفاع استار و اضمحلال جمیع اغیار نمی‌ماند سوای معبود بحق و جمال

---

(1) سوره طه: 20- آیه 14. و در قرآن: انّنی است.

مطلق، (1) و دانسته می‌شود حقیقت قول او تعالی شأنه: فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ «1».

پس بالضّرورة نمی‌گردد توجیه خطاب مگر به سوی او، و ممکن نیست ذکر چیزی مگر در نزد او- جلّ شأنه- پس منصرف می‌شود عنان زبان سالک به سوی عزّ جناب او، و کلام او منحصر می‌شود در خطاب او جلّ شأنه، چنان که بی‌ملاحظه اغیار خطاب می‌کند به جناب واحد جبّار، و به غیر ازو چیزی دیگر ملحوظ او نمی‌شود.

به هر چه می‌نگرم صورت تو می‌بینم از آنکه در نظرم هر زمان تو می‌آئی

و رفیع‌تر ازین مقام مقامی است که تقریر را در آن مجالی نیست که طی ساحت آن نماید، و تحریر را یارائی آن نه که به گرد فضای آن بر آید، بلکه کشف، زیاده نمی‌کند الّا ستر و خفارا، و بیان ظاهر نمی‌سازد مگر پوشیدگی و بلندمرتبگی آن را، و پیراهنی که دوخته از نسج این حروف، بر

قامت بلندی او کوته آمده و اگر پیراهنی دوخته شود که از بیست و هشت حرف تهجّی بافته شده باشد هر آینه بر بالای بیان معالی آن مقام قاصر خواهد بود.

می‌نیفزاید عبادت جز حجاب سرّ معنی کی بگنجد در کتاب

اللّهمّ اکشف عن بصائرنا الغواشی الجسمانیّة، و اصرف عن ضمائرنا النّواشی الهیولانیّة حتّی لا نطمح الی ما سواک بنظر، و لا نحسّ منه بعین و لا اثر، انّک جواد کریم رؤوف رحیم «2».

«اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ» (2) هدایت مطلق ارشاد و دلالت به لطف است یعنی دلالتی که متلبّس به لطف باشد، یعنی نزدیک گرداننده باشد به طاعت و دور گرداننده باشد از معصیت، خواه در ضمن دلالت موصله به مطلوب که به معنی رسانیدن به

---

(1) سوره بقره: 2- آیه 115: «هر کجا رو کنید همان جا روی خداست.»
(2) خداوندا حجابهای جسمانی را از روی دیدگان ما بردار، و انگیزه‌های مادی را از دلها و خاطرمان بزدا، تا دیده جز به تو ندوزیم، و عین و اثری را برای چیزی جز تو احساس نکنیم که همانا تو بخشنده و بزرگوار و رئوف و مهربان هستی.

مطلوب است متحقّق باشد، و خواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی المطلوب که به معنی ارائه طریق و نمودن راه است، (1) و خواه به مفعول ثانی، بنفس متعدّی شده باشد، و خواه به حرف جرّ.

و بعضی قائل به آن شده‌اند که اگر متعدی به حرف جر باشد مراد از آن دلالت علی ما یوصل است، و اگر متعدی بنفس باشد مراد از آن دلالت موصله است.

و بعض دیگر گفته‌اند: بلکه هدایت مطلقا دلالت موصله است. و به هر کدام ازین مذاهب دفعی و انتقاضی از قرآن مجید وارد است.

اما مذهب آنکه قائل است که هدایت اگر متعدی به حرف شود دلالت علی ما یوصل است، و اگر متعدی بنفس شود دلالت موصله است، و آنکه قائل است که هدایت مطلقا دلالت موصله مندفع است به آیه کریمه وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ «1» که با آنکه در آیه مذکوره هدایت به مفعول ثانی که نجدین است بنفس متعدی شده نمی‌تواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد، زیرا که آیه مذکوره در معرض امتنان نازل است، و مراد به نجدین راه خیر و راه شرّ است. و اگر مراد از آن دلالت موصله باشد معنی این چنین خواهد بود که: «ما رسانیدیم انسان را به راه خیر و راه شر» و ظاهر است که در ضمن رسانیدن به راه شر امتنان متحقّق نیست، پس نتواند بود که هدایت بر آن معنی محمول شود.

اما مذهب آنکه بر آن رفته است که، هدایت مطلقا موصله است مندفع است به آیه کریمه: فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی «2» زیرا که معنی آیت- و اللَّه أعلم- آنست که: «اما ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر پس ما هدایت کردیم ایشان را پس ایشان اختیار کردند کوری و ضلالت را بر هدایت

یافتن و هدایت نیافتند»، و اگر معنی هدایت، آن باشد، معنی چنین خواهد بود که: ما ایشان را به مطلوب که دین حق است

---

(1) سوره بلد: 90- آیه 10.
(2) سوره فصلت: 41- آیه 17.

رسانیدیم پس ایشان اختیار ضلالت بر آن کردند. و ظاهر است که بعد از رسیدن به مطلوب و در آمدن به دین حق دیگر اختیار عمی و ضلالت بر آن متصور نیست، پس معنی هدایت آن نباشد.

(1) و اما قوله تعالی: إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ «1»، اخصّ از مطلوب جمیع است، چه به این آیه مذکوره منتقض است قول جمعی که تفسیر کرده‌اند هدایت را چنانچه گذشت به دلالت علی ما یوصل الی المطلوب که به معنی ارائه طریق و نمودن راه است، زیرا که معنی آیه مذکوره- و اللّٰه أعلم- آنکه: «بدرستی که ای محمد هدایت نمی‌کنی هر کس را دوست می‌داری و می‌خواهی که هدایت یابند و لیکن حضرت عزت هر کس را مشیّت او به آن قرار گیرد هدایت می‌کند». زیرا که اگر معنی هدایت ارائه طریق باشد نفی آن از پیغمبر- صلوات اللّٰه علیه و آله- مناسب نخواهد نمود زیرا که او علیه السّلام به واسطه آن مبعوث بود که راه حق را به همه کس بنماید و هیچ کس را از آن محروم نگذارد.

مترجم گوید: «بیان این اجمال بر وجه کمال چنانچه شیخ المحقّقین مترجم «اربعین»- أدام اللّٰه ظلاله الی یوم الدین- در ترجمه مذکور که مسمّی به «ترجمه قطب شاهی» است تفصیل داده‌اند اینست که: بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده‌اند به دلالت موصله به مطلوب که عبارت از رساندن به مطلوب است، و بعضی دیگر به دلالت علی ما یوصل الی المطلوب که به معنی ارائه طریق و نمودن راه است.

و بر تفسیر اول اعتراض کرده‌اند که منتقض است به آیه کریمه: وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی که تفسیر آن سبق ذکر یافت. و بر تفسیر ثانی وارد می‌آید که منتقض است به آیه کریمه: إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ، که تفسیر آن نیز سبق سمت گزارش یافت.

و متأخرین علما بواسطه تفصّی و تخلّص از اعتراضین مذکورین قائل

---

(1) سوره قصص: 28- آیه 56.

به تفصیل شده‌اند و گفته‌اند: هدایت دو مفعولی است، و تعدیه آن به مفعول ثانی گاه به نفس است و گاه به لام و گاه به الی، مثل قوله تعالی:

اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ، و قوله تعالى: إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ «1»، و قوله تعالى: وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ*. «2» پس جايى كه به مفعول ثانى بنفس متعدى شده باشد مراد از آن دلالت موصله است، و جايى كه به الى و لام، متعدى شده باشد مراد از آن دلالت على ما يوصل، و اگر مفعول ثانى در كلام مذكور نباشد بايد ديد كه مقام، تقاضاى كدام معنى دارد و كدام معنى مناسب مقام است موافق آن تقدير بايد كرد.

مثلا در آيه ثمود چون بر تفسير اول فاسد مى‌شود با لام يا الى تقدير بايد كرد، و بايد گفت: تقدير آيه اينست كه: امّا ثمود فهديناهم للحقّ او الى الحقّ. و در آيه مَنْ أَحْبَبْتَ بايد گفت تقدير آنست كه: انّك لا تهدى الحقّ من احببته تا معنى كلام به استقامت آيد و اعتراض مندفع شود.

و چون اين تفصيل نيز منتقض است به آيه كريمه: وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ كه تفسير آن نيز سبق ذكر يافت، و همچنين منتقض است به آيه كريمه: إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً «3» كه با آنكه متعدى بنفس است اگر بر معنى ايصال به مطلوب محمول شود معنى فاسد مى‌شود چه كفران در آن صورت متحقّق نخواهد بود، و لهذا مصنّف- قدّس سرّه- از آن عدول كرده هدايت را به دلالت به لطف تفسير كرده است كه مشترك معنوى باشد ميان هر دو معنى، چنانچه قاضى بيضاوى در تفسير خود كه موسوم به «انوار التنزيل» است در تفسير آيه كريمه: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ نيز به همين عبارت ادا كرده است، و گفته: الهداية الدلالة بلطف.

و مراد به لطف هر امرى است كه نزديک گرداننده به طاعت باشد و دور سازنده از

---

(1) سوره اسراء: 17- آيه 9.

(2) سوره بقره: 2- آيه 213.

(3) سوره دهر: 76- آيه 3.

معصيت. و اين معنى چنانچه گذشت اعمّ است از ايصال به مطلوب و از ارائه طريق و نمودن راه حق، پس هر چه مقام اقتضا كند بر آن محمول بايد ساخت خواه متعدى بنفس باشد و خواه به حرف جرّ- و اللّه أعلم بالصّواب».

(1) و بايد دانست كه اصناف هدايت خداى تعالى مر بندگان را اگر چه از حد حصر بيرون و از حيّز قياس افزون است ليكن بحسب ظاهر منحصر در چهار نوع است:

اول- عطا كردن قوّتى چند كه ايشان را به سبب آن استعداد هدايت يافتن

به سوی جلب منافع و دفع مضارّ بهم رسد، مثل افاضه حواس پنجگانه ظاهری که عبارت از باصره و سامعه و شامّه و ذائقه و لامسه است، و مدارک پنجگانه باطنی که عبارت از: حس مشترک و خیال و واهمه و متخیّله و حافظه است، و قوّت عاقله که عبارت از قوّت دراکه است چنانچه قوله تعالی: أَعْطی کُلَّ شَیْ‏ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی «1» اشارت به آنست.

دوم: نصب دلائل عقلیّه که جدا می‌کند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را از فساد، چنانچه قوله تعالی: وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ اشارت به آنست.

سیّم: ارسال پیغمبران و انزال کتب چنانچه قوله تعالی: وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی اشارت به آن است.

چهارم: آنکه کشف کند بر قلوب عارفین طریق سیر را به سوی حظایر قدس و مقامات انس به انطماس آثار تعلّقات بدنیّه، و اندراس اکدار جلابیب جسمانیّه، تا مستغرق شوند در ملاحظه اسرار کمال و مطالعه انوار جمال، یعنی دور کند از ایشان ظلمت بدنهای ایشان را، و نفس ایشان را از گرفتاری به تدبیر و تصرف آن فارغ سازد، و پرده تعلّق به آن را از پیش نظر ایشان بر دارد که تجلّیات الهی را بالمعاینه

---

(1) سوره طه: 20- آیه 50: «پروردگار ما آن کسی است که به هر چیز اشیاء مورد نیاز و مطابق با آفرینش او را داده و سپس هدایتش فرموده است».

مشاهده توانند کرد، و به سبب آن کوههای انانیّت و خودپرستی که سدّ راه ایشان شده از هم پاشیده شود و خود را هباء منثورا دیده همه او شوند و آنچه غیر اوست همه را در معرض هلاک و فنا آورند، و پرده تعلّق به ما سوی را که در پیش نظر دارند از هم دریده، بگویند: لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ «1». (1) و این نوع از هدایت مختص است به اولیاء و کسانی که متّصف به صفات ایشان بوده باشند. پس هر گاه که آیه کریمه اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ را اصحاب مرتبه سیّم تلاوت می‌کنند ایشان به هدایت اراده مرتبه چهارم می‌نمایند که عبارت از ملاحظه اسرار کمال و مطالعه انوار جمال است. و هر گاه که اصحاب مرتبه چهارم قرائت می‌کنند اراده ثبات و استقامت می‌نمایند بر آنچه ایشان بر آنند از هدایت، چنانچه روایت شده است از سر خیل ارباب حال و سرچشمه جویبار هدایت و کمال امیر المؤمنین علی علیه السّلام در تفسیر اهْدِنَا که مراد ثبّتنا است، یعنی ثبّتنا علی دین الاسلام، یعنی ثابت دار ما را بر دین اسلام. یا مراد زیادتی هدایت است یعنی هدایتی که ما را کرده‌ای زیاده گردان.

و هدایت بر معنی اول که ثبّتنا باشد مجاز است و همچنین بر معنی دوم که

زیادتی هدایت باشد نیز مجاز است اگر مفهوم زیادتی را در اصل مفهوم هدایت اعتبار نمایند، و اگر زیادتی را در اصل مفهوم اعتبار نکنند حقیقت خواهد بود.
و «صراط» در اصل لغت، جاده را گویند، و آن در اصل به سین بوده است، و «سراط» به سین عبارت از طریق سهل و آسان است. و اصل «سراط» از سرط الطّعام یسرطه سرطا اذا ابتلعه است. و وجه مناسبت آنست که گویا طریق، سالک خود را ابتلاع می‌کند و فرو می‌برد، یا سالک طریق، طریق را فرو می‌برد. و ابن کثیر به سین خوانده است و ما عدا حمزه به صاد خوانده‌اند، و حمزه چنان خوانده است که به اشمام صاد صوت زاء بهم می‌رسد یعنی میان صاد

---

(1) سوره غافر: 40- آیه 16.

و زاء خوانده است.
و مراد به صراط المستقیم یا مطلق طریق نجات و راه حق است یا دین اسلام.
رهی پیشم آور که انجام کار تو خشنود باشی و من رستگار

«صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ»
.
(1) این جمله بتمامها یک آیت است پیش کسی که بسمله را آیه‌ای از فاتحة الکتاب می‌داند مثل علمای ما که عبارت از علمای امامیّه‌اند- قدّس اللّه أرواحهم- و بعضی از اهل سنّت که موافقت با ایشان کرده‌اند. و اما کسی که بسمله را آیه‌ای از فاتحه نمی‌داند صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ را آیه ششم حساب می‌کند و ما بعد آن را تا آخر سوره آیه هفتم تا آنکه سوره فاتحه مشتمل بر هفت آیه شود زیرا که اجماع امّت بر آن شده که سوره فاتحه هفت آیه است. پس کسی که بسمله را آیه‌ای از فاتحه نمی‌داند ناچار است او را که بدین نوع اعتبار نماید تا آنکه سوره فاتحه بغیر بسمله مشتمل بر هفت آیه شود.
پس اگر کسی نذر کند که یک آیه از سوره حمد بخواند، به خواندن صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ از عهده نذر بیرون نمی‌آید به مذهب ما همچنان که به خواندن بسمله از عهده نذر بیرون نمی‌آید به مذهب اهل سنّت.
و این آیه به منزله تفسیر صراط المستقیم است، و صِراطَ الَّذِینَ بدل کلّ است از صراط المستقیم. و مراد به الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ آنانند که در آیه وافی هدایه فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ «1» مذکورند. و بعض دیگر گفته‌اند که مراد به آنان مسلمانند زیرا که نعمت اسلام سر همه نعمتهاست.
و بباید دانست که نعم حضرت عزت- عمّت عطیّاته- زیاده بر آنست که در حیّز حصر در آید چنانچه در قرآن مجید و فرقان حمید می‌فرماید: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها «2». لیکن بر سبیل اجمال متنوّع به هشت نوع است، زیرا که

---
(1) سوره نساء: 4- آیه 69.
(2) سوره ابراهیم: 4- آیه 34: «و اگر نعمتهای خدا را بشمارید بحساب نتوانید آورد».

نعم الهی یا دنیوی است یا اخروی، (1) و هر کدام از اینها یا موهبی است یا کسبی، و هر کدام از اینها نیز یا روحانی است یا جسمانی. و تفصیل اینها اینست که:
نعمت دنیوی موهبی یا روحانی است مثل افاضه عقل و فهم، یا جسمانی است مثل خلق اعضا. و نعمت دنیوی کسبی یا روحانی است مثل تخلیه

نفس به اخلاق زكيّه، يا جسمانى است مثل تزيين بدن به هيأت مطبوع پاكيزه.
و نعمت اخروى موهبى يا روحانى است مثل آمرزش گناهان به غير توبه پيش از آن، يا جسمانى است مثل جويهاى از شير و عسل در بهشت عنبر سرشت. و نعمت اخروى كسبى يا روحانى است مثل آمرزش گناهان و معصيت بعد از توبه و انابت، يا جسمانى است مثل تلذّذات جسمانيّه مستجلبه به فعل طاعات و عمل عبادات؛ و مراد به نعمت در اين آيت وافى هدايت نعم چهارگانه آخر است كه عبارتست از غفران ذنوب بغير توبه و انابت، و انهار شير و عسل در جنّت، و غفران ذنوب با توبه و انابت، و ملذّذات جسمانيّه مستجلبه به فعل طاعات و عمل عبادات؛ و آنچه وسيله يافتن اين چهار شود از نعم چهارگانه اول.
و «غضب» عبارت از ثوران «1» يعنى برانگيختن نفس است بواسطه اراده انتقام. و هر گاه اسناد غضب به حضرت عزت شود به اعتبار غايت است يعنى به اعتبار علّت غايى است، چه مراد به غضب حضرت عزت- جلّ ذكره- آنست كه با ايشان بر وجهى سلوك نمايد كه كسى بر كسى غضب كند و عايد سازد به ايشان آنچه بر غضب مترتّب است يعنى جزاء بد. و برين قياس است اكثر صفاتى كه به حضرت عزت- تعالى وحده- نسبت مى‌دهند مثل رحمت كه در لغت به معنى رقّت قلب است و مايل داشتن دل است به جانب مردم، و به اعتبار غايت يعنى اثرى كه بر رقّت قلب مذكور مترتّب مى‌شود به حضرت عزت اسناد مى‌كنند و او را- تعالى وحده العزيز- الرحيم مى‌گويند و آن در گذرانيدن از زلّات و تقصيرات است و بخشيدن

---

(1) در نسخه ب: شزران.

مظالم و عفو سيّئات و بذل احسان و ايصال نعمت بى‌پايان، و الّا مترتبه كبريائى بلندتر است از اتّصاف به امثال اين صفات گاهى كه به معانى خود مستعمل باشد.
(1) و «ضلال» عدول و بيرون رفتن است از راه حق و طريق مستقيم كه جاده ايمان و تصديق به جميع پيغمبران و كتابهاى ايشانست و اگر چه از روى خطا باشد، يعنى به گمان راستى بى‌آنكه به حجّت و دليل عقلى به آن راه رفته باشد كه ضالّش مى‌گويند. و بدرستى كه مشهور شده است ميان مفسّرين تفسير الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ به يهود كه به سبب عناد و طغيان و قتل پيغمبران و تحريف كتاب تورات و تبديل الفاظ آن، حق سبحانه و تعالى بر ايشان خشم گرفته و در حق ايشان فرموده كه: غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ «1».

و «الضَّالِّينَ» به نصارى كه بواسطه افراط و تفريط در شأن عيسى و سيّد انبياء گمراه گشتند و از صراط مستقيم گرديده ميل به وادى ضلالت و گمراهى كردند كما قال سبحانه: وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ «2».
و گاه هست كه تفسير كرده مى‌شود الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ را به عاصيان در فروع كه موافق شريعت مطهّره عمل نكنند، و الضَّالِّينَ را به مخالفان در اعتقاديّات كه اصول دين است از توحيد و عدل و نبوت و امامت و معاد. و مختار تفسير ثانى است، و دليل اين قول آنكه: منعم عليه كسى است كه توفيق يافته باشد در جمع نمودن ميانه علم به احكام اعتقاديّه و ميانه عمل به شريعت مطهّره، پس مقابل منعم عليه كسى است كه خلل يافته باشد يكى ازين دو قوّت او كه عاقله و عامله باشد، به اينكه تعقّل احكام اعتقاديّات را چنان كه بايد نكرده باشد، يا عمل در فروع به شريعت مطهّره

---

(1) سوره فتح: 48- آيه 6: «خداوند بر آنان خشم گرفت و آنان را لعنت كرد».
(2) سوره مائده: 5- آيه 77: «و از خواسته‌هاى قومى پيروى مكنيد كه پيش از اين گمراه شده و بسيارى را به گمراهى كشاندند و خود نيز از راه راست منحرف گشتند».

ننموده باشد. و اختلال به كلّ واحد از قوّتين مذكورتين لازم دارد مغضوب عليه بودن را.
(1) و لفظ «غير» يا بدل از موصول است كه الّذين باشد، و معنى كلام درين صورت اين مى‌شود كه: هدايت كن ما را به راه آن كسانى كه سالمند از غضب و ضلال. يا صفت مبيّنه يا مقيّده موصول است، و معنى كلام درين صورت اين مى‌شود كه: به راه جماعتى كه اين صفت دارند كه جامع نعمت مطلقه‌اند كه نعمت ايمان است، و جامع نعمت سلامت از غضب و ضلال.
و صفت مبيّنه آنست كه واضح سازد موصوف خود را، و مقيّده عبارت از آنست كه اخراج غير كند از موصوف خود. و بر هر تقدير كه صفت بوده باشد خواه صفت مبيّنه باشد و خواه مقيّده چون ميان صفت و موصوف مطابقه در تعريف و تنكير شرط است پس توغّل لفظ «غير» در تنكير، با معرفه بودن موصوف او كه الّذين باشد محتاج است به بيرون آوردن يكى ازين دو را كه موصول يا لفظ غير باشد از صرافت ظاهر خود كه معرفه بودن يا نكره بودن است، تا صحيح باشد وصفيّت او؛ به اينكه گردانيده شود لفظ «غير» را به سبب اضافه او به الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ كه صاحب يک ضد است و بس كه آن منعم عليه است قريب به معرفه، و تعيّن آن از قبيل

تعیّن ضد حرکت است به سکون. و درین صورت صفت گشتن لفظ «غیر» موصول را صحیح خواهد بود. یا به اینکه گردانیده شود لفظ موصول را مقصود به او جماعت غیر معیّن از قبیل قول شاعر:
و لقد امرّ علی اللّئیم یسبّنی . چه الف و لام در اینجا عهد ذهنی است که تعبیر می‌کنند از آن به حقیقت ذهنیّه. و ابن حاجب گفته که: حقیقت ذهنیّه آنست که در ذهن معرفه بوده باشد و در خارج نکره، پس در اینجا موصول جاری مجرای معرّف به الف لام جنسی می‌شود گاهی که اراده کنیم به آن یک فرد غیر معیّن.
و لفظ «لا» زایده است بواسطه افاده تأکید نفی که پیش ازو واقع است که در ضمن لفظ «غیر» مفهوم می‌شود با اینکه تصریح کرده‌اند به شمول او هر یک از

معطوف و معطوف علیه را. (1) و جایز داشته شده است متضمن بودن غیر، معنی مغایرت و نفی را با هم نه اینکه «غیر» به معنی «لا» است و بس تا آنکه اشکال برو وارد آید که اسم چون می‌تواند بود که به معنی حرف بوده باشد؟ و چون که لفظ «غیر» متضمن معنی «لا» بود ازین جهت جایز است ترکیب انا زیدا غیر ضارب، بواسطه رعایت جانب نفی، چه غیر به معنی «لا» است پس اضافه غیر به ضارب، به منزله عدم اضافه می‌گردد، پس جایز باشد تقدیم معمول مضاف الیه بر مضاف همچنانچه جایز است گفتن: انا زیدا لا ضارب، و اگر چه جایز نیست در ترکیب انا مثل ضارب زیدا که بگویی: انا زیدا مثل ضارب، بواسطه آنکه ممتنع است وقوع معمول در محلی که ممتنع باشد وقوع عامل درو، زیرا که ضارب، مضاف الیه مثل است از حیثیت لفظ و معنی، و ممتنع است کلمه مضاف الیه که عامل است مقدم شود بر مضاف، همچنین به طریق اولی ممتنع است آنکه معمول او مقدم بر مضاف شود.
و در عدول نمودن او- جلّ شأنه- از اسناد غضب به سوی نفس خود با آنکه تصریح نموده است به اسناد عدیل و ضد آن که نعمت است به سوی خود- عزّ سلطانه- اشاره‌ای است به استحکام علامات عفو و رحمت و تأسیس مبانی جود و مکرمت، تا آنکه گویا که آنچه صادر می‌شود ازو- جلّ شأنه- همه انعام و تفضّل است نه غیر آن، و آنکه غضب صادر می‌شود از غیر او نه ازو- تعالی شأنه- و الّا مناسب آن بود که بعد از قول خود- تعالی شأنه- صراط الّذین انعمت علیهم غیر الّذین غضبت علیهم بگوید.
و برین نمط از تصریح اسناد به خود در جانب رحمت، و اعراض از اسناد به خود در جانب عقاب، جاری شده است قوله تعالی: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِيدٌ «1»، که نگفت: لاعذّبنّکم. با وجودی که سیاق کلام

(1) سوره ابراهيم: 14- آيه 7: «اگر شكر گزاريد به شما افزونى دهم، و اگر ناسپاسى كنيد البته عذاب من سخت است».

اقتضاى مقابله مى‌كرد به اينكه بگويد: لاعذّبنّكم.

(1) و همچنين در اغلب آيات كه متضمّن ذكر عفو و انتقام است مرجوحيّت «1» عفو در آن مى‌يابى كه ظاهر است چنانچه مى‌فرمايد: يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً «2». چه ظاهر مقابله آن بود كه بگويد: و كان اللّه غفورا معذّبا. پس حق- سبحانه و تعالى- عدول نموده است از ظاهر بودن مناسبت به سوى تكرير رحمت تا آنكه رجحان دهد جانب رحمت را. و چنانچه مى‌فرمايد:

غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقابِ ذِى الطَّوْلِ «3»، صفت انتقام را واحد آورده است و آن را محفوف گردانيده است به نعوت عفو و احسان، و مغمور ساخته است در صفات رحمت و غفران.

صورة خطّ المؤلّف- نوّر اللّه مرقده-:

و لنقطع الكلام على لفظ الرّحمة و الغفران سائلين منه- جلّ شأنه- أن يغمرنا برحمته و غفرانه، و يعاملنا بعفوه و جوده و امتنانه، و ان يوفّقنا و ساير الاخوان للمواظبة على العمل بما تضمّنه هذا الكتاب، و أن يجعله من أحسن الذّخائر ليوم الحساب. و نتوسّل اليه سبحانه بسيّد المرسلين و أشرف الاوّلين و الآخرين و عترته الأئمّة الطّاهرين- صلوات اللّه عليهم أجمعين- أن لا يردّنا عن بابه خائبين، و أنّ لا يؤاخذنا بسوء أعمالنا يوم الدّين، انّه أرحم الرّاحمين و اكرم الاكرمين.

فرغت من تأليفه بعون اللّه تعالى مع تراكم أفواج العلائق، و تلاطم أمواج العوائق، و توزّع البال بالحلّ و التّرحال، فى أوائل العشر الثّالث من الشّهر الثّانى

(1) «راجحيت عفو» صحيح است، يعنى طرف عفو رجحان دارد.

(2) سوره فتح: 48- آيه 14: «هر كه را بخواهد مى‌بخشد و هر كه را بخواهد عذاب مى‌كند و خداوند آمرزنده و مهربان است».

(3) سوره غافر: 40- آيه 3: «آمرزنده گناه و پذيرنده توبه، سخت كيفر و احسان‌كننده است».

من السّنة الخامسة من العشر الثّانى بعد الألف «1» ببلدة كنجه «2». و أنا أقلّ الانام محمّد المشتهر ببهاء الدّين العاملىّ تجاوز اللّه عن سيّئاته، و الحمد للّه أوّلا و آخرا و باطنا و ظاهرا.

(صورة خطّ المترجم:) فارغ شدم از ترجمه اين كتاب مستطاب به توفيق و

اعانت ربّ الأرباب با پراكندگى احوال و پريشانى حال از كيد دهر محتال و شكستگى بال و نشستگى آمال در اواخر دهه اول از ماه سيّم از سال دوم از دهه ششم بعد از هزار «3». و أنا العبد الحقير الفقير المعترف بالتّقصير المحتاج الى رحمة ربّه الغنىّ علىّ بن طيفور البسطامىّ تجاوز اللّٰه عن سيّئاتهما به حق شرف و عزّت مصطفويّه، و كرامت مرتضويّه، و مراتب باقى عترت برگزيده- صلوات اللّٰه و سلامه عليه و عليهم اجمعين- اميدوارم از كرم كريم منّان كه توفيق رفيق ما و ساير برادران دينى و دوستان يقينى گرداناد به عمل نمودن آنچه اين كتاب متضمّن آنست و مواظبت كردن به آنچه در آنست و بگرداند آن را از براى من ذخيره در روزى كه به كار نيايد در آن روز نه فرزند و نه مال انّه ولىّ الجود و الافضال، و الحمد للّٰه وحده، و الصّلاة على من لا نبىّ بعده و آله الّذين هم مصابيح الهدى، وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى

---

(1) اوائل دهه سوم صفر سال 1025.
(2) قريه‌اى است بين خوزستان و اصفهان.
(3) اواخر دهه اول ربيع الاول سال 1062.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رايگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سيستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبايل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹